نقص و آلایش در عرصهٔ دل می مرد بدین و کمال بیگانگی را
بسان بینش کوتاه بین را درین مشهد حضرت اعتراف بقصور مدی
دوراندیشی و بینش بینی است و عقل ضعیف عجز آئین را درین درگاه
عرف اظهار مسکنت و ناتوانی محض صلاح دانی و مصلحت گزیدنی ٭

سخن را چند دانی محمل آرای
بدست آویز عجز الحیا بند پای

سبحان الله در جناب احدیت و کبریائی که گوهر کمالات عقلی
مانند نقاص فروغ شایستگی ندارد و زخارف مقالات باطل بیهده سنجان
را التجا چه مایه قبول و روائی و در بازار عرف و جلالی که نقد
گنجینهٔ دانش و آگاهی بجوی برنگیرند و به بشیزی نمی‌خرند قاصره
ملس مقالات بیهوده حرف پرستان را کدام رتبهٔ پذیرائی ٭ نظم ٭
دل زکجا وین زبان از کجا ٭ من که و معظم جلال از کجا
وهم سبکپای نهی ره توست ٭ هم زدرش دست تهی بازگشت
پرورش آموختگان ازل ٭ مشکل الحروف نکردند حل
کز ازلش علم چه دریاست این ٭ تا ابدش ملک چه صحراست این
تعالی شانه این چه رتبهٔ علو شان الوهیت و یکتائی است که از ...
ما ... ظهور و ... کور دلان ... کدهٔ امکان را در مشاهدهٔ انوار
هستی ... های ... و با بینائی نگذاشته و با اینهمه جهان
... و نمود وجود و جود نمائی از کمال احتجاب کدهٔ ذات بوده
از جمال عالم آرای حقیقت خود برنداشته رهی را از صنع پردار
و مادر حکمت طراز که از نیرنگ سازی خامهٔ ... صفحات حال
کائنات نیرنگی نسخهٔ بال طاؤس است و جهان امروزی ...

طلمت پیرای راىٔه استعداد ممکنات ار روسىي رشک حلوت مانوس • • نطم •

چناں لطف حاصلش ںا هرکس امست • که هربنده گوىد حدای من است
چناں کار هر یک حدا ساحته • که گوئی نه عیری نه پرداحته

بی بیاري که نقش برداري کلک لطایف نگار مشیتش ار پردهٔ کارگاه حب دات نقش بدیع حلعت انسان که طلسم کشای گنج مںهادست برروی کار انداع آورده رنعت بنش طاق آمرىنش و عنوان لوحهٔ دانش و بینش ساحت و مستعد نواري که سابقهٔ سایتش لجوهرشناسی علم ازل حواهر زواهر نفوس قدسیهٔ انبیا و رسل را که گوهرهای شب چراغ انجمن قدس اند در مکامن معادن فطرت و استعداد نتابش انوار حورشید صفوت و رشاد پرورش داده ار وحود مسعود شان دامن هستي را گوهر آگین کرد و آن قدسي منشان کرامت آگین را سرمایهٔ شناحت حمال حقیقت و نضاعت دریافت اسرار کارحانهٔ وحود اررانی داشته نادراک حلایل دلایل دات و صفات کرامت امتیار بحشید و چون بصر بصیرت و دیدهٔ بینش کوته نطران عرصهٔ آمرینش ار مطالعهٔ انوار ندس الوهیت محجوب و دست استعداد محنوسان سلسلهٔ امکان کوتاه ار دامن کبریاي وحوب امست برای تاریک نشیناں محفل کون در تیره شب ضلالت داتي و طلمت فطری ار فرط عنایت چراغ هدایت ار مشکوة نبوت برافروحت و پیوسته ار فرع دلالت زمرهٔ انبیا و مرسلین که صدر آرایان بارگاه تقدس و پرده گزیناں حلباب بشریت اند پیشگاه وحود و ساحت هستی بلوامع انوار معرفت و حدا پرستی روش داسته در هر

زمانی برطبق اقتضای آن یکی ازین گروه والا شکوه را خلعت
مفخر طراز رسالت بپوشانند و بر سریر عصمت مظهر نبوت
نشانند تا بدستیاری معمار دعوت و هدایت غبارگیر جواهر نفوس
سعدا و اشقیا بوده بدواعی امر و زواجر نهی انتظام حسن سلسلهٔ
وجود و رونق امرای کارگاه ایجاد باشند و کام جان تشنگان و
مستعدان ممکنات را که تشنه لبان شربت فیض و گرسنه چشمان
طعمهٔ اتصال اند شراب زلال معرفت و کامیاب نوال آگاهی
سازند و همواره نور جهان افروز نبوت و رسالت را که فروغ آسمانی
و لطیفهٔ ربانیست در مجالی افراد بشری و مظاهر اشخاص
صوری مرئی و استکمال دوری سفر فرموده در یکی از کمّل افراد
بشر بمرتبهٔ کمال منظور نمایند و ذات قدسی او را متمم آن نور
هدایت پرتو گردانند خاتمه مظهر اتم آن نور اعظم و حامل اکمل
آن سر آلهی ذات مقدس حضرت ختمی پناهی است یعنی
اشرف مظاهر وجود ـ حاصل کارگاه هست و بود ـ نتیجه سراپردهٔ قدس
احدیت همدم محفل انس صمدیت واسطهٔ نظام سلسلهٔ هستی
رابطه انتظام مرحلهٔ حق پرستی عنوان فصول کتاب فهرست
ابواب مکنونات لوح محفوظ اسرار حقائق غیبی بیت معمور انوار
معارف ابدی ازلی نور ابدی ظهور سلطان سریر قرب حضور ـ
شهر کشور لاهوت دیده ور دیدهٔ ناسوت فروغ بناسفر صبح غیب ـ شمع
شب افروز ظلمت ریب صورت نامه رحمت آلهی رحمت عامهٔ
عوالم نامتناهی محمدی پرتو آفتاب صبح ازل نتیجهٔ ثمر نهال صنع
قدیم لم یزل خازن گنج وحی و کتاب کاشف رموز ذات و صفات

نقاد جواهر نقوش انسانی - مقومی نقود جرائد امکانی اولین رقم خامهٔ بیچون - سرسخن انشاء کن مکون - مقدس اسرار مبدأ و معاد - معین مراتب حق و رشاد - گل سرسبز گلشن لیالی و ایام - متاع روی دست چارسوی عناصر و اجرام - واسطهٔ انجلای عیوب - وسیلهٔ امحای ذنوب خلف الصدق دودمان غیب و شهادت - ابو الآباء نتایج خیر و سعادت - قهرمان کشور باطن و ظاهر - آفریدهٔ اول و برگزیدهٔ آخر - هدایت کنش شفاعت گستر - عصمت نوای اشجار پرور - فروغ گوهر ارواح - مصباح زجاجهٔ اشباح - نور مقدس و عقل مجرد روح مجرد و نفس موید - غواص غوارف معارف ربانی - قسام لطایف کمالات انسانی - قاید قوافل وجود - هادی مراحل شهود - جلا بخش مرآت استعدادات - آئینه دار جمال سعادات - سرمه کش دیدهٔ دانش و بینش - طلسم کشای گنج آفرینش - دانای اسرار سواد و بیاض - مهبط خلیفهٔ مبدأ فیاض - پیشوای دنیا و عقبی رهنمای صورت و معنی - دیباچه آرای نسخهٔ جلالت و سروری - خاتمه نوای رسالهٔ رسالت و پیغمبری - رهبر وادی نور و نجات - داور عرصهٔ محشر و عرصات - کرسی نشین عرش رفعت و اجلال - صدر گزین مسند عز و اصطفا حضرت محمد مصطفی - علیه و آله و اصحابه من الصلوات و التحیات ما کان اتم و اوفی * * نظم *

محمد شهنشاه ایوان عرب * بهار دل افروز بستان عرب
بحق لائق مسند کبریا * ولی فخرش از فقر و از بوریا
ز درویشیش سکه سرمایه بود * زیاداریی فقر بی مایه بود
شب و روز بر سفرهٔ روزگار * بُدی از نعم جهان روزه دار

جز آنست که بر ضمیر منیر مستورست • رضوان ملک بدم پای سعیت
بعد از اکمال دین و اتمام نعمت معرفت و تعلیم توحید نور آگین
حضرت خاتم المرسلین که کار ملت و احوال نیابتگی رونق و سامان
یافته مرآت اعتقاد و آئینه استعداد این امت مرحومه بتحت سعادت
قرار بمصقل هدایت و توحید از زنگار ظلمت شرک جلی متجلی
گردید و دروازهٔ نبوت بانجام رگنجینه وحی بمهر اختتام رسید باقتضای
کمال رحمت و رافت نامتناهی بدر خلافت و امامت از مشرق
هدایت و کرامت دمانید و جهانیان را از بیم تیره روزی رهانید
خانیه ساحت کعبهٔ ایمان و وادی قدس اسلام از پرتو انوار سعی
خلفای راشدین و ائمهٔ دین که چراغ افروز مشکوة نبوت اند رونقی
و صفا پذیرفت و کارخانهٔ سنت نبوی و دستگاه ملت مصطفوی را
بسرکاری هدایت و اهتمام حمایت آن برگزیدگان بعثت آدمی
و پیشوایان هدایت گزین که مایهٔ قدر و جلال و اندازهٔ فضل و کمال
شان از اندیشهٔ وهم و خیال افزونست و کلام اعجاز نظام آلهی و
حدیث وحی طراز حضرت رسالت پناهی بجلایل نعوت و مدایح شان
مشحون رونق و انتظام امور و قواعد خدا شناسی و رسوم حق شناسی
والا پایگی و بلند اساسی یافت و گلشن دین و اعتقاد از خس و
خاشاک شرک و ارتداد پیرایش گرفت و بتقدیم فرض غزا و جهاد
آئین دین مروری و کفر سوری [illegible] شد و ملت احمدی را مآثر
شوکت و اعتلا و مدارج نصرت و استیلا در اطراف و اکناف جهان
بلند آوازه گردید عساکر نصرت شعار اسلام را بحسن تجهیز دلپذیر
و برکت اصابت تدبیر آن فرازندگان رایهٔ خلافت و طرازندگان خلعت

بدایت فتح بلاد و امصار و قتل و قمع کفار فجار بسهولت و آسانی
میسر گشت و رایت قدر و منزلت دین مبین بیمن مساعی جمیلهٔ
آن رهنمایان حق آئین و مقتدایان طریق یقین در ادراک مرتقی
از اوج سپهر برین درگذشت رضی الله عنهم بحسن الخلافة و الامامة
و رضوا عنه بفوز الغرف و الکرامة و چون طراوت چمن شریعت و نضارت
گلشن ملت بی آبیاری تیغ معدلت و سیاست و استحکام اساس
دین و استقرار قواعد شرع مبین بی دستیاری امر سروری و ریاست
صورت نگیرد وفسخ آثار بدع و مناهی و ترویج سنن نبوی و اجرای
اوامر الهی و تنظیم امور مصالح و مهام رعیت وحفظ قانون عدالت
و سویت بی وجود قهرمانی داد گستر و فرمان روایی عدل پرور
امکان نپذیرد لا جرم بمقتضای حکمت بالغهٔ ایزدی پس از انقضای
عهد سعادت مهد خلافت و انقراض زمان هدایت عنوان امامت
منشور ریاست کافهٔ برایا که ظل مرتبهٔ خلافت علیاست بنام نامی
فرمان روایان معدلت پیرای آرایش بخشیده زمام مهام خلایق و
عباد و سررشتهٔ بست و کشاد کارخانه تکوین و ایجاد بکف عدل و
داد سلاطین دین پرور والا نژاد که اساطین بارگاه وجود و برگزیدگان
کارگاه هست و بود اند سپرده آمد و ملک و ملت و دین و دولت را
از میامن آثار لطف و مهر و فروغ انوار رافت و نصفت آن سالکان
مسالک سلطنت و راه‌یابان مناهج خلافت رونق و صفا افزود و هرچند
که خورشید لطف و عنایت ربانی از اوج اقتضای حکمت و مشیت
بر ساحت احوال طایفهٔ از گروه والا شکوه نوع انسانی تابنده این امر
جلیل القدر و خطب عظیم الشان در ایشان ودیعت گذاشت ازان

خانوادهٔ دولت و سروری بلند اختری را نامسر سعادت و نوری
بر افراخته بانی و بادی آن دولت آسمانی و مبدع و مخترع
قواعد حسب و جهانبانی صاحب و ازان سلسلهٔ ارجمند نوی
طالع نجیب بلندی را مربی آن دولت جهانگشا و مکمل آن سلطنت
عالم ملرا گردانیده او را بجلایل توفیقات خاص و مزید کرامت
اختصاص از سایر افراد سعادت قرین و نام آوران آن طبقهٔ خلافت
آئین نواخت تا پایهٔ جاه و جلال بمقامی نجیب و اقبالش بدرهٔ
مربی و کمال رسیده محامد اطوار حسنه آثار و مکارم خصال
قدسی مدالش درمرابت دولت و جهانبانی و مراسم سلطنت و
گیتی ستانی دستور معامله دانان این رتبهٔ عالی و دیباچهٔ نسخهٔ
مفاخر و معالی باشد چنانچه آثار صدق این معنی از نامسر صبح
خلافت طبقهٔ رفیعه گورکانی و سلسلهٔ علیهٔ صاحبقرانی بر ساحت
شهود و منصهٔ بروز چون لمعهٔ مهر منیر عالم افروز است چه همچنان
که بادی آن دولت ابدی ظهور و بانی آن سلطنت ازلی اساس
دست پرورد توفیقات آسمانی مورد تائیدات ربانی مصدر آثار
عظمت و جلال - مطلع انوار ابهت و اقبال برارندهٔ لوای جهان
کشائی طرازندهٔ سریر فرمان روائی مطاع خواقین گیتی و خدا گان
سلاطین عالم امیر کبیر و خاقان اکرم حضرت امیر تیمور صاحبقران
اعظم انار الله برهانه که بموجبات سکرت و مساعی جمیلهٔ
آن حضرت درمدت سی و شش سالهٔ سلطنت و کشورستانی زیب
عنوان ظفرنامهای باستانیست مظهر تکمیل قواعد این خلافت
ابدی و متمم آثار و رسوم این دولت سرمدی ذات قدسی سمات

گیتي حدیو عالمگیر جهان ستان شهنشاه حدا آگاه زمان ماسب
که از مدص طهور عهد همایون دانش دین و دولت در پایهٔ رفعت
و سرامراري و ده بدروی بال اقبالش همای سوکت و حشمت در
اوج شرف و للند پرواز دست یعنی شهنشاه ظفر جنود تایید سپاه -
مروغ کوکب حشمت و جاه - اختر سپهر بلند اختری - سرور اقلیم
سروری - دریا دل ابر دست - حق جوی یزدان پرست - بیرور تخت
جوان دولت - والا همت قوی صولت - خورشید رای جمشید نظیر -
صبح سیمای مشرق ضمیر - آینهٔ روی دانش و هنر - حرز بازوی
نصرت و ظفر - افتخار افسر و تخت - سزاوار دولت و بخت -
دور اندیش دقیق بین - حق منش حقایق آئین - کامیاب
فضیلت جود و تفضل - بهره مند نشاء وثوق و توکل - صورت شرع
و معنی عقل - مظهر انصاف و جان عدل - نخل پیرای ریاض
سعادت سرمدي - گلچین حدیقهٔ حلق محمدی لنگر سفینهٔ حلم
و وقار - قطب فلک ثبات وقرار - ماهچهٔ رایت نصرت و فیروزی -
شمسهٔ ایوان دولت و بهروزی - اسلام پرور کفر سوز شرر دای
خدر اندوز زنار گسل بت سکن - حق دوست باطل دشمن -
میزان استقامت اخلاق و احوال - معیار امتحان هنر و کمال - شاهد
اعدل معني عادلت - مصداق اکمل نشاء بالنیت - سخندست
انجمن جود و کرم - گران رکاب مضمار ثبات قدم - ساغر شکن
بد مستان - پنجه تاب دراز دستان - کامل نصاب جوهر دانش
و بینش - مالک رقاب کشور آفرینش - طرز آموز رموز کشور طرازي -
قانون پیرای طور مسکین نوازی قرار زمین و مدار زمان - جهان

حان و حان حهان ردع گوهر حرد حدا کنندهٔ بدک از بد
مرد رضای حق معقد إمر مادر مطلق ددار اندور بارگاه الوهدت
داصده امرور محمود عمودت سر بعت مطیع سلاطین مطاع بعس
بدیع حامهٔ ابداع مطهر الطاف سنحانی آنهٔ رحمت رحمانی
رودق افزای هنگامهٔ بزم و رزم مدسوای سلاطین والا عزم نطر کردهٔ
سعادت ازلی ، دست ، ردهٔ لطف لم یزلی صورت عظمت
و حلال معنی دولت و اقبال آسمان سوکت و سان محیط
بر و احسان ـ مسند آرای اورنگ حلافت مربع نسین حار بالش
سلطنت درگریدهٔ لطف و عنایت آله سمع ا ں سس الحـ ں
و بدوں اس به بارگاه حورسید عالم‌آرای اوج سروری وسرافرازی
ابو المظفر محی الدین محمد ا رنگ ریب بهادر عالمگیر بادساه
غازی لازال مو ما باحیادین الله و سنه رسوله اٌلمحتاری و موبدا
لاعلا کلمهٔ الله و احراز المفاحر و المعاری * * نطم *
سهنساهی که امثالس بباسند * مسحر کرد عالم را حو حورسید
هم از آغار نحتس بود طاهر * که عالمگیر حواهد گست آحر
حو سر رد ِهر از روس روان را * نوب زدس که منگیرد حهان را
رهی حدیو موبد اقبال مند و سهنساه حق برده سعادت مند که
به بدروی باروی بویدون ازلی وعون سر نیه باسدآسمانی لوای دس
و را ب دولت بتکدمت همت برافراحته و بتقویت سوع سردعت
و احرای اوامر الهی سهنساهی را با حلافت بناهی انبار ساحته
با بدع سعی و حهادس در محو رسوم کفر و ضلال حوهر نما گسته
از حوب اسنداد هر زنار رگ سر دس کیسان بانکار درکساکس

گسیختن است و برهمن بتخانهٔ نشین از صندل جبین سر گرم
رنگ بنای مسجد رحمن - بتوفیق اعلاء معالم دین بدوی کرسی قصر
رفعتش عرش اشتباه - وببرکت صیانت مآثر شرع مصطفوی دست
زلزلهٔ حوادث از دامن کاخ دولتش کوتاه - در محکمهٔ داعیان قضا قدرتش
بسعید احکام شریعت عرا گدا با جمشید و ذره با خورشید دوش
بدوش - و بمداومت محتسبان بدر صولتش در منع آثار بدع و اهوا
آسمان از کهکشان درّه بر دوش - بمیامن سعی و اجتهادش کار دین
و ملت با برگ و ساز - و از زبانهٔ تیغ جهادش زبان اسلام بر کفر
دراز - از هیبت ترکتاز قهر دشمن گدازش هندوی سرکشی که در
هند مانده زلف بتان است - و کافر طراری که ترک بیداد نکرده
دل بیرحم خوبان - روزی که رایتش لوای معدلت درجهان افراخته -
بحسب ربع کش سپهر و جور انجم از ملک رایگان نموده - و دمی که
همتش بگشایش کار عالم پرداخته اول گره از پیشانی بخت مرد
بستهٔ بی طالعان کشوده - بمیامن عدل و دادش همه چیز براستی
گراییده مگر میزان که دمبدم از سنجیدن بار عطایش خم میشود -
و نه برکت صدق و سدادش هر مایهٔ اسرافش بدسرفته الا حاصل
بحر و کان که هر نفس از باد دستی سخاوتش کم میشود - سررشتهٔ
زنجیر عدلش در دست مظلومان خورده از سلسلهٔ زلف معشوق
در دست عاشق ستمکشیده خوشتر - و نوای کوس انصافش درگوش
داد خواهان بیتاب از نغمهٔ طنبور و رباب در مسامع مستان خراب
دلکشتر - سیغهٔ مهرش مودی روشان گرفتار را بسان مار پوست از تن
درست کشیده - و جلاد عصمتش کهنه گرگان مردم آزار را بسان بره

و گویند در مسلخ عدالت سر بریده در پرسش گاه معدلتش ظالم
بسگان خون بزور را هول روز جزا و اضطراب دار پرسش محشر و در بارگاه
تفحصش حرج میدهد گردنکشان دارخواست سور و سر کج کلاهانی
که از اندازهٔ گلیم خود بدرون می‌کشیدند چون بعکس مالدن بر بساط
انصافش لکد کوب سیاست را آماده اند و خود بالاملامانی که قدم
از حد خویش فراتر می نهادند بدورک نگاه بهدیدش همه در پایهٔ
خود ایستاده بالهنگ عصبش برگردن سرکشان و جداران خون طوق
قمری با گردن همراه رگسختن زنجیر مهرش از پای خود سران و
کجمداران از سوهان اجل مدالجی خواه از قدم باکند سحنهٔ عنایتش
در پردهٔ داری ناموس سمع را از خاک بردهٔ مانوس بده بی در
کداخس و سطوت مهیمان ملاحس دریهی می برسدان لاله در سرمگاه
گلستان بادرا ساغر از کف انداختی اگر از حمی ازبانش
حرارت جو سدن رنگ گلی سکسده چهرهٔ عصبش بعصر هوا
داری سحاب چون عارض آفتاب گرم برابر جدی است و اگر
در گلستان ازکسایش نعمتی باد صبای اطلس گل و مراهی
جز لاله حاکی خورده بکوتاهی رموزی آن خیاط نامده را از معلمهٔ
عنایتش بلعم سوختن بجه ادب مسنوی عدالتش گل حساب خردهٔ
جوا از بعدم مندواند گرفت و به سبب گرمی محاسبه انصافش
ابر سمار در جوس او را می بود حسب اگر نه جرم کجروی
آسمان بودی مکر ملک نمایش بعاجی بندرعقدهٔ دست کشودی
و اگر روی آفتاب درمیان ببندی بروج اجدر رانس ازهرزهٔ
بورسیدهی بموی خیاط قضا دردوختن خلعت ما برقامت

والاي دوامس امتداد زمان را بجای نك رشته درسوزن کشیده - و معمار قدر هنگام بنای قصر رفیع حشمتش کوبای نظر فضای عرصهٔ امکان و پهنای ساحت مکان را اندازهٔ طرح یک ایوان دیده - ازبس خزانهها لمعماری لطفش سمت عمارت یافته - و خال ودواکي از فیض آبادي کرمش آبادي پذیرفته - در ایام خیرالتحامش حز جغد بیخانمانی - و بغیر ازچرخ و شاهدی بیآشیاني - نشان نتوان داد - ازانجا که در معارک هیجا بجوش توکل و سپرتسلیم از صدمهٔ تیغ و سنان بی هراس و لگام اسپ تصرف خود همدش الهرام سپررا در نرم قرار داده تا ارباب خواهش و تمنا از خازن مکرمتش زر به سپر برند - و چون از غایت تقدس ذات وحسن توفیق لب بشرب رحیق نمی آلاید احتیاط قهر و سطوتش شیشه و جام مخصوص رزم ساخته تا غازیان خون آشام هنگام انتقام آن خون دشمن خورند - سر کشانیکه به تحوب کلاه خداري از سرگردن مغرور بودند سر انقیاد برآستان عبودیتش نهاده اند - و خدارالمکه بنازوی تطاول تیغ از خورشید منمردند دست بیعت بقبضهٔ تیغش داده - هرکه سر برخط فرمانش نگذاشت سربر سرسجادتش گذاشت - و هر که تخم عداوتش در دل کاشت جز خسران حاصلی برنداشت - در ایام عدالت فرجامش اگر ظلمی رفته برگذشتگان و نشنیدنیست - و در زمان نصفت عنوانش اگر ستمی مانده بر محرومان ادب آمدن امثال آسمان - دشمنان را پی رحمت جنگ و بنذار از ما در انداختن تصرف اقبال بلند اوست - و دوستان را پی توسط خواهش و اظهار کام دل روا ساختن اختراع همت ارجمند او - عروس ملک را

در حطىه كاه وعا ىا ارگوهر ىى ىهاى مردى كاس ىه ىحسىده
در ىر ىكسىده و ساهد سلطىب را در احمى دعوى سرورى ىا ار
آىىىه ىىع حهان كسا رو ىما ىداده ىىد ىعاب ىكساده لطعش
را در ىروورس ىدرسىان حاصىب ىاد ىهارى مهرس را در حاىه حرادى
دسمىان ىامد ىىدل كوهسارى كاه ىوارس همه سىاب هىكام‌سىاىسب
همه ىاحىر وىب ىدىىر گوهر عىل دم‌ىلىحا حوهر سمسىر گلىس
ىحب سر سىر كرده طالع ارحمىدىس ىال ىح دسب ىىىان امدال
ىلىدىس طىىب ىاكىس حمدرمايه معادب و ىودىو - حوهر
ادراكس ىىرانه داىس و ععىو لطفس ىرىان سموم حوادب
روزگار مهرش رهرمايل دسمى ىانكار داىه اوورىگ ىدرتش ىرسر امسر
حورسىد گوهر ىانه ىحىس دره الداح حـ سىد سىه دوريان ار ىرو
سىانس در حطر سرر طىىىان ار آب ىىعس ىر حدر گوهرسب
حراع عىل ىكس حاىم سلىماىىش حام حهان ىماى ىه ىر ساعر
ىرم حمسىدىس ىورس ىا لطعب اىىار عصىىس را ععو دمسار
كعب همىش دررىار - ىارك عرىس گوهر ىىار حىدس ععو ىىس
ىرحاكب اى همىس ىرافلاك ىا عهد راسحس كوه درياىدارى
سىسب حىدس صاىىس را ععد احوب ىا كراماب درسب در
ىرابر ىروع رانش رىى آىىىه مكىدر حون دسب آىىىه ىى ىور
ىا وسعب دسىگاه حاهس ساحب حسمب سلىمان ىىىگ ىر ار دىده
مور ىحل آمال دسمىاىس در ىى ىرگ و ىارى همطالع حوب دار
گلىس امىد معاىداىس را رحم حگر حسىد ىر گل همدسه ىهار
ىىع عالمگىرس ىا ىىع آفىاب ار ىكحوهر كعب گهر رىرس ىا دسب

سحاب از تک گوهر * * نظم *

بر خودش حساب بحر کل پاک * ازو در دهم بحششن نقد املاک
کند سر در چو دست خود بروز * تو گوئی بحر کف آورده بر سر
چراغ بزم گردون اخترِ او * فروغ همت دریا گوهر او
بود جوهر بتعتش گاه خون ریز * بسان موج دریا شورش انگیز
گذارد بر مبانش سر دم کین * سرافرازی دسمن بدست حراس
جهان از مدده درعهدش امان یافت * زتیغ جان ستانش ملک جان یافت
چنان رو امن و آسایش مروده * که چشم فتنه هم خوابش ربوده
وجودش مایهٔ بحمر عدلست * بدورش ظلم در زنجیر عدلست
سپهر و انجم و مهر و مه او * قدیمی خادمان درگه او
نه تنها دولت دنیش دادند * که ملک صورت و معنیش دادند
بود روشن چو خورشید ارجبینش * مسخر کرده روی زمینش
بدولت چون لوای دین برافراخت * بتصرف زانتس را حق علم ساخت
نگاردش بود درحشمت وبخت * نگنده همتش سجاده بر تخت
تعدس خانه راه طلب او * توکل پیشکار دولت او
به پیچه سر ز فرمان آلهي * ازان حکمتش رود بر ماه و ماهی
چنان کرد دولت او دس نوی شد * همتش دین کام بحتش ارخسروی شد
نشاندش حق ازان بر تخت شاهی * که بر کرسي نشیند دین پناهی
بدورانش که نامی از ستم نیست * خرابی جز در اقلیم عدم نیست
بناء معدلت چون در جهان کرد * جهان را عدل او دار الامان کرد
همین بك ظلم اکنون درجهانست * که نام عدل بر نوشیروانست
آلهی آسمان را تاجدار است * چمن را سبزی از حرم بهار است

ملک بادس بربر مانۀ عنب * و زر هرسدر بادا کلس بحب
بعدلس همب کسور باسد آباد * رحوں بودی عالم گدریس باد

سریک ساري کلک بدایع نگار حادوس درسب اسماء اس کتاب وتمهید کلام بعریف سحن

سبحان الله گوهر سحراغ سحن طرفه بروردۀ حوهر سب که
بحرۀ روزان راو ۀ گ نامی را درسبهای بار با لمی حراغ امید ارد
در امرورد و سیارۀ سوحتگان سبهر مراد را کوکب طالع ار لوامع آں
فروع سعادت اندورد بی بی درحسنده اححر بسب ار آسمان ندس
که بارنک بسبان انجمن حد ول مسملۀ بربو هدایتس راه تحریم
باراه مدول بواسد برد وواپس ماندگان موا ل امال درسگدر همب
ار بارنۀ دلالتس مراحل کعبه آمال بواسد سرد گرا بمانه گوهرسب
ار معدن دل که حون عروس طبع اران مرانه گدرد رح بربور مکرمب
و احسان بعراند و سکرب مساعدسب ار کسور آگهی که هر کس
دساط سودای آں حنده کامیاب سود معصو آید بحلسب که
بحسندن مدوه اس بمرۀ دولب و ساد کامدسب و نهالدسب که
اولس سکوفه اس گل سهرب و بیکنامی حهره بما مرآیدسب که
حمال ساهد مطلوب درو بمایس گدرد و عقده کسا معماحدسب
که طلسم گنج سعادب بآں کسایس بدیرد * * نظم *
آرایس ملک همب کسور سحنسب * اکسیر سعادب سحور سحنسب
بتوان سربان وصف سحن کرد بیان * گرهرجه سحن کنند بر سحنسب
حامه در رورکار هنرپروری و هنرمند بوازی ربدب سحس اں

زمان مسعود و اورنگ آرای این عهد سعادت اساس یعنی خدیو هوشمند نکته رس فطرت بلند دقیقه شناس که به یمن احسان و تحسینش مستعدان هنرور به بخت والای هنر می نازند و از خاک آستان فیض مکانش نکته سنجان بالغ نظر بعمل کیمیاء سخن اکسیر سعادت حاصل میسازند آن شهنشاه قدردان دانش پسند که از پرتو تربیتش کوکب بدرهٔ ارباب معانی نور بخش سهیل یمانی و فروغ عاطفتش پیشانی طالع اهل هنر چون جبین خورشید نور اندست بطنطنهٔ کوس اقبالش بخت غنودهٔ ارباب استعداد از خواب گران ناکامی جسته و در مصر مکرمت و افضالش یوسف سخن بصد عزیزی بر کرسی قبول نشسته خوبی که تا اکنون از زمانه بر خردمندان مدرست لطفش بصدگونه دلجوئی تلافی آن پرداخته و عجبی که همیشه مایه داران دانش از بخت زبان کار داشتند حسن انصافش رفع آنرا از مهمات دادرسی ساخته اگر در بعثتی سخنی باشد قیاس صدق آن از حال من نا توان توان گرفت که پس از عمری که چون حرف وفا از خاطر روزگار فراموش و در زاویهٔ گمنامی با شاهد ناکامی دست در آغوش بودم ناآزموده سخن درس زمان دانش طراز روشناس محفل عزت و امتیاز گشته غبار بیرونقی از چهرهٔ طالع زدودم و به یمن مدیح سگالی این اورنگ نشین کشور معاصر و معالی کامبخش کام و زبان گردیده گوی دولت از همگنان ربودم مشاطهٔ دهر بنات افکارم را که از بخت بستگی در نهانکدهٔ ضمیر پرده نشین بودند بزیور ثناء خدیو زمان آراسته در بزم اشتهار جلوه داد و صیرفی روزگار جواهر معانی شاهوارم

را که از فقدان مشتری و کساد بازاری درگرو عقدهٔ طالع ماندهٔ بود آب و تاب اعتبار دادهٔ بنظر قبول شهنشاه جوهرشناس رسانده بدستیاری طبع سخن مرا از حضیض مذلت وخمول برآمدهٔ بر بساط عزت و قبول نشستم و بسحر طرازی خامهٔ نکته سرا طلسم گنج معنی گشودهٔ کارنامهٔ هنر بر بنسطای سپهر نشستم تحت حقه سر از کدام برگزیدت دولت بیدارم در برآمد آسمان قدر گوهرم شناخت رساند گوهر قدرم آشکارا ساخت اصحاب سعادت جاوید گشتم زلهٔ بیدخوان امید گردیدم دولتم بمبارکباد آمدهٔ مژدهٔ حصول مقصود داد یوسف گم گشتهٔ بخم بوی مراهی بچشم روشنی دل مرشدان ایام که هموارهٔ تلخ کام ناکامی داشت از نی خامه حاسدی شکرم حسانند ودوران که نخوشدهٔ انگشت قدرم می بهشت نشستم گردیده در بالای دست عطارد نشانند طوطی خوشنوای کلکم بشیرین زبانی شاخوان نرم اقبال گشته شکر حش نوال لطف و افضال شانهٔ دو الجلال گردید وعندلیب نواسنج طبعم درآب وهوای بهارستان جود و احسان حلقهٔ جهان گل گل شگفته بآهنگ شکرسرایی معمور صریر برکشید آثار فلم بطفیل بسر منامت اثر برگزیدهٔ الهی چون بوی گل از نقص همراهی صبا بهر سو انتشار یافت و سلک نجم تمامی بنام شهنشاهی مانند رشته به نعمت گوهر سمت قبول پذیرفت •

• نظم •

طبعم از اقبال بیا گستری • یافت در اقلیم سخن سروری
نطق می اعجاز مسیحا نمود • خامهٔ بیدستم ید بیضا نمود
گرچه بسی نخچهٔ نشاندم • کام خود آخر ز سخن یافتم

خاطر اگر چند درو رنج برد * لیک ازو مایهٔ صد گنج برد
بخت که میکرد رم از دام من * گشت بافسون سخن رام من
خضر قلم از ظلمات دوات * ریخت بکام دلم آب حیات
داد فلک از پس ناکامیم * دولت جاوید نکو نامیم

کیفیت احراز این موهبت علیا آنکه در آغاز نخستین سال جلوس همایون شهنشاه مهر افسر سپهر سریر که کوکب بخت جهان کشا و نیر دولت عالمگیرش از اوج سروری و اقبال پرتو سعادت در جهان گسترد و خورشید عالم آرای جاه و جلالش از مشرق شرف وکمال و مطلع نصرت و فیروزي جلوهٔ جهان افروزی آغاز کرد این غبار کوی حقارت و ذرهٔ منشی محمد کاظم بن محمد امین منشی که شطری از اوقات بمقتضای تقدیر گوهر بی بهای حیات را دست فرسودهٔ للحاصلي ماحصه روزگار به بطالت می سپرد و بحکم ضرورت نکهت در بند ناسازگاری ایام چون مرغ زیرک در دام بسر می برد بیاوري دولت و رهبری توفیق شرف استلام این سدهٔ ملک احترام ناصیهٔ طلعت ردای احمر طالع گردید و ناصیهٔ سعادت بنقش ارادت آراسته در سلک بندگی و خدمتگذاری انتظام گرید و اگرچه از فرط بندگی تنگ مایگی سخن و فرو مایگی این فن که همواره چهرهٔ قدر سرمایه داران معنی بناخن عیب همکاری آن گرزه خراشیده است مدتی بودکه طبع غیرت مایش هوای سودای سخن سرایی از سر نهاده بار ناموس انشا از دوش خاطر برگرفته بود و دل نکته سنج معنی گزین را از بیهودگی ترک ممارست این صنعت بدیع آئین بمضمون ابن مقال که *

* ع *

من که خاموش نشستم سخن از یادم رفت

طرز سخن طرازی و شیوهٔ شیوا زبانی از یاد رفته لیکن چون سر خوشی درین دولت آستانبوس درگاه معلی و دستگاه کامیابی این سعادت و الا طبع افسرده را بگلگونهٔ نشاط چهره برافروخت و غنچهٔ دل پژمرده را بیاری شگفتگی آموخت زبان را شور سخن و خاطر را خارخار معنی تازه گشت و بکلک استعجال صفحهٔ چند بادسای مدایح و محامد این ذات اقدس نگاشته تحفهٔ انجمن اقبال و هدیهٔ بارگاه عز و جلال که معدن گوهر دانش و استعداد و موطن ممتحنان قلمرو ایجاد است گردانید ازانجا که دران محفل عزت انصاف و قدردانی را پایه بلند و از محاسن عادات ارجمند این خدیو جوهر پرور هنر پسند است که از ارباب معنی گلی بگلستانی میگذرند و گوهری بمعدنی می برند آن حرف زبهای ساحل خیال که جز عرق شرم و انفعال آبی نداشت بانوار نظر قبول و تحسین شهنشاه جوهر سنج دانش آیین آب و تاب درخوشاب یافته نشید خاطر دیدهٔ باب امداد و روش انشا و اسلوب کلام این فن سرانجام ملایم طبع اقدس آمده اشارهٔ معلی صادر شد که بدایع وقایع این دولت کرامت آیین و سلطنت سعادت قرین را که زیب نسخهٔ مفاخر فرمان روایان اسلامی و عنوان دیباچهٔ خلافت وکشور ستانیست وکم کسی از سلاطین جهاندار و خواقین سپهر اقتدار را مثل آن احوال بدیع و مناقب شگرف از شکوه همت و رسوخ عزیمت و اصابت رای و مناقب تدبیر و جلایل فتوحات و عظایم محاربات و مساعی مشکوره و کوششهای موفوره روی داده بتحریر نگارش سعی فراهم

آورده بی شائبهٔ نعس و کم بعلم صدق رقم در مدد تحریر کشد و آن حواهر ابدال را که هرانک آویزهٔ بمشطاق عرو جلال تواند بود بسلاسب بیان و حرالب کلام در سلک تالیف و ترتیب ابتظام بحشد تا این بسحهٔ نامی وصحیفهٔ گرامی برصفحهٔ روزگار بیادگار ماندهٔ بص ماندگان قافلهٔ هستی را که ار گران حوادی نشاد عدم شرف ادراک اس رمان مسعود در بیافته عدن حرمان اس سعادت عظمی دارند سرمایهٔ اطلاع بر شرائف سوانح اس عهد سعادت مرحام که ایام دولت روزگار و روزگار دولب انام امت تواند شد تا ناري اگر بچشم عیان و مدرک بصر مشاهده مآثر حشمت و جلال اس حدىو کامل الذات قدسي سیر نگرده باشند ار راه علم و حبر و وساطت اوراق و دفتر بر حقایق احوال فرحنده فال و حربیات وقایع عهد ابدالس آگیهی یافته اندکی از سیاری بمدارج کمالات نامتناهی این برگزیدهٔ الهي پی برند و اگرچه اقدام برس امر جلیل و اتمام اس شغل نبیل ار اندازهٔ توانائی و استعداد حود فراتر میدید اما چون میامن توجه و التفات شهنشاهی که انصرام بخش هرکار و عقده کشای هر دشوار امت دل را بیروی حرات داد و همت را بلند پاںگی بحشید •

• نظم •

من هم کمر قبول فرمان • بستم بمیان حدمت ارجان
بنشستم و حامه برگرفتم • این بار گران بسر گرفتم
تا سرکنم این شگرفنامه • باریک شدم چوموی حامه
لطف ارشه وحهن حدمت ارمن • فرصت ر سپهر همت ارمن

و اس ناچیز ذره را ار حلعتحانهٔ مکرمت بتشریف سرافرازي اس

خدمت بلند رتبت رفعت مقدار امیر احمد حکم معلی طغرای نفاذ
پیوست که وقایع نگاران بدرگاه حضور مقرر شده تا آن سوانح احوال
نسخهٔ وقایع گرامی و فهرست واردات احوال سامی ماه بماه
و سال بسال با وقایع صوبجات و حقایق ولایات که از اطراف و
اکناف ممالک به درگاه خلافت می آید برقم این دفاتر سعادت
مدارند و جریدات احوالی که خود آنرا مشاهده نکرده باشد مثل
تفاصیل جنگها و بعضی حدود ظفر اعلام که یورشهای نصرت انجام
معین بوده اند و کیفیات مراتب محاربانی که اولیاء دولت را
باعداء سلطنت واقع شده از تقریر معتمدان کارآگاه درست گفتار
که دران عساکر نصرت و معارک منصوری شرف حضور دریافته
اند استماع نموده درین دفاتر امثال ثبت نماید و مقدماتی که
تفتیش آن محتاج بعرض اشرف باشد از زبان گهر بیان خلیفهٔ
زمان که لسان صدق عبارت ازانست بنویسنده بارشاد آن رموز دان
اسرار ملک و ملت بنای کلام دران بر اساس تحقیق نهد و مقرر شد
که هرچه ازین سوانح دولت مرا نگارش باید بعد از ترتیب درست
و تهذیب شایسته بدستان داستان اوان تاریخ ظفر نامهای باستان
در خلوات قدس و اوقات مناسبت بعرض اشرف شهنشاه دقیقه
رس نکته دان رسد تا هم آن سوانح سعادت طراز سمت تصحیح
و تنقیح یابد و هم شاهد لفظ و معنی بتن اصلاح و ارشاد آن شهنشاه
بدستور دانش نهاد زینت و زیب پذیرد و این کتاب مثبت عنوان
را که مایهٔ صیت دولت و طنطنهٔ صولت آن حضرت عالم گیر باد
بمناسبت لقب اشرف اقدس بعالم گیر نامه موسوم ساخته حکم

فرمودند که چون احوال فرخنده فرجام ایام بادشاهزادگی از ولادت با سعادت تا هنگام عالم آرائی اقبال و جلوس بر اورنگ عظمت و استقلال درکتاب مستطاب بادشاهنامه‌که مشتمل است بر سوانح عهد سلطنت و فرمان روائي بسط بر نا پیداي ربانی مورد توفیقات سبحانی اعلی حضرت صاحب قران ثانی مفصلا مذکور و مسطور است عنان‌کمیت آسمان‌خرام‌خامه ازتکاپوی آن وادی معطوف داشته بگزارش وقایع ایام سلطنت و سریر آرائی میدارد و از هنگام نهضت موکب معلي از دکن بمستقر اورنگ خلافت‌که در جمادي الاولی سنه هزار و شصت و هشت هجري روی داده و آغاز جهان افروزي و عالم آرائی و مبدأ انکشاف صبح سعادت و جهان کشائی است داستان طراز گشته هرده ساله احوال را یک مجلد سازد لیکن و چه دیب و نشهاد همت آنست‌که اگر بخت یاری و روزگار مددکاری کند پس از پیرایش این گلشن جاوید بهار اقبال و نگارش معظمات احوال فرخنده مال بجهت شادابی گلزار بیان مجملی از سوانح دولت افزای عهد بادشاهزادگی که متضمن بدایع وقایع و فتوحات سترگ است مرقوم‌کلک بکده سنج حقایق نگار ساخته مقدمهٔ این فهرست دولت سازد امید که بمعاضدت همت و مساعدت سعادت توفیق اتمام این نسخهٔ میمنت طراز که فهرست ابواب شوکت و بختیاري ودستور العمل آداب خسروی وجهاندارست دامنه شطری از شرایف مناقب و مفاخر این خدیو کشور باطن و طاهر بخامهٔ صدق نگاشته شود تا هم اندکی از حقوق نعمت و مکرمت شهنشاهی که‌نمونهٔ ایست ازجلایل نعماء الهی از ذمهٔ عبودیت ادا سازد وهم

برآیندگان شاهراه هستی که بوسیلهٔ اقتداء و تأسی باین خصال بدیعه تا بحد حقیقی ناشناسا نمانند و چون زبان خامه را یارای آن نیست که درین صحیفهٔ معالی بتصریح نام مقدس معلی بماند در هرجا ازان بلفظی شریف عباری بدیع که مناسب مقام و ملائم متون کلام باشد تعبیر میفرماید و حضرت صاحب قران ثانی را بر حسب اشارهٔ والا باعلی حضرت و حضرت اعلی نام برده از دارا شکوه و شجاع و سلیمان بی شکوه و و با شجاع شخص منسرانند *
کمال است بطریق اختصار و اجمال *

ذکر بدایع وقایع و احوالی که اسباب و مقدمات طلوع نیر سلطنت و سطوع ساسر صبح اقبال این برگزیدهٔ ذوالجلال ازمشرق سعادت کمال است بطریق اختصار واجمال



ابتدای سواری ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازي اردکن بسمت هند

حکمت طراز کارخانهٔ امکان که وقوع حوادث عالم کون بتوسط اسباب و وسایل صوری ربط داده و بناء حدوث سوانح نشاء صورت بر اساس وجود وسائط و علل ظاهری نهاده چون خواهد که از نگار خانهٔ تقدیر نیلگون بدایع نگار ارادت نقش لطیفهٔ مصلحت آمیز بر لوح وجود وکارگاه ابداع کشد و صورت قضیهٔ معرفت بخش عبرت انگیز از حلائل تدبیرها و دقایق حکمهای بی منتهاء خویش بر روی

کار ایجاد و اختراع آورد با اهل دانش و بینش که نظارگیان منظر شهود و تماشائیان عرصهٔ آفرینش اند محو تماشای آثار قدرت و مست نظارهٔ آیات صنع او گشته دیدهٔ بصیرت و اعتبار بر گشایند و از پردهٔ نقش و نگار حوادث امکانی مطالعهٔ عجایب حکم پنهانی و مشاهدهٔ غرایب مصالح آسمانی نمایند هر آینه بر رونق مودای صدق انتماء اذا اراد الله شیئا هیئی اسبابه نخست دستکاران پیشگاه قدرتش اسباب و مقدمات وقوع آن امر شگرف باحسن وجهی سامان و سر انجام کنند و کارگذاران نهانخانهٔ حکمتش شرائط و معدات ظهور آن سر بدیع از پردهٔ خفا بمنصهٔ شهود جلوهٔ دهند از نظایر صدق این مدعا صورت حال خجسته مآل شهنشاه گردون سریر عالم گیر است که چون حکمت کاملهٔ ایزدی تقاضای آن نموده بود که درین عهد شرافت قرین و زمان میمنت آئین خورشید گیتی آرای دولتش از مشرق سعادت و فیروزی جلوهٔ جهان افروزی نماید و بهار عالم پیرای سلطنتش نقیض معدلت و اتصال کامل دین و گلشن ملک را نه نترایند عالم بدرار بر دولت خوانش نشاط خوانی از سر گیرد وجهان کهن بمعماری آثار عدل و احسانش از نو رونق پذیرد لا جرم کارکنان آسمانی برونق تقدیرآرائی و حکمت ربانی همواره در پیشگاه ظهور اعداد مواد سلطنت و جهانبانی آنحضرت می نمودند و پیوسته در عالم اسباب انتظام بخش مقدمات خلافت و کشور ستانی او بودند زمانه هر سانحهٔ که می انگیخت توطیهٔ ظهور نور عالم آرای او بود سپهر هر نیرنگی که مینمود مقدمهٔ وصول بدوست کشور کشائی او چرخ دوار در اطوار

لیل و نهار برای طلوع اختر بخت و اقبال مهر و دور متکرر و سطرنجی روزگار درگسترده بساط حوادث منصوبه دولت و کمال متدید چنانچه حدوث وقایع و احوالی که از موجبات سطوع مهر خلافت و جهانبانی آن مرازبه؛ لواء گیتی ستانیست و خامهٔ معانی نگار درین دفاتر بصرف مآثر تذکر مجملی ازان میرد؛ از جمال شاهد مقال منکشف و بصدوق المعنی متمانه شرح سمهٔ ازین سوانح بدیعه آنکه هفتم ذی حجه سال هزار و شصت و هفت هجری ابد حضرت صاحب قران ثانی را در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بحسب تقدیر آسمانی عارضهٔ جسمانی بر پیکر مقدس و عنصر همایون طاری شد؛ مزاج اشرف از منهج صحت و قانون اعتدال که مناط سلامت احوال و استقامت افعال است منحرف گشت و چون ایام کوفت امتداد یافته ضعف قوی روز بروز سمت تضاعف و اشتداد می پذیرفت و ازان جهت نظم و نسق امور مملکت نمی پرداختند و سایهٔ توجه بدارگاه جهر بسان خاص و عام و محفل جلوه آمدن غسلخانه نمی انداختند و خلایق که هر روز بمشاهدهٔ جمال مبارک آن حضرت معتاد بودند مدتی مدید از مقتضی طلوع آن نیر اوج عظمت و جلال محروم گشتند و انواع اختلال باحوال ملک و دولت راه یافته فساد عظیم در مملکت ملک وسیعت هندوستان بهم رسید و دارا شکوه با خلف باطل ره که خود را ولی عهد میدانست و باوجود عدم قابلیت رتبهٔ والای سلطنت و سروری همیشه طمع استحقاق این امر جلیل القدر بمعراض طمع بر قامت نارسای استعداد خود می برید و بدوخته سوداد این دبنای تنها در سرداشته

پای آوری خام و هوس ناتمام از پایهٔ سریر خلافت مصیر
جدائی نمی گزید درینوقت که حضرت اعلی را بعلت ضعف طبیعت بدیع
آن عارضهٔ جسمانی و استغراق نفس در تدبیر کشور بدن مانع
اشتغال بتدبیر امور جهانبانی و قیام بمصالح فرمان دهی و حکم رانی
شده بود و از کمال ضعف و آزار چنانچه باید بمهمات ملک ودولت
نمی توانستند پرداخت انتهاز فرصت نموده از بیخردی و زیاده
سری زمام اختیار سلطنت که نه درخور فطرت و اندازهٔ استیهال
او بوده بقبضهٔ اقتدار خود آورد و دست استقلال آن حضرت از مراتب
ملک و مال و نظم امور دولت و اقبال کوتاه ساخته باقتضاء رای
سست بنیاد بر وفق خواهش و متمنای خود درجمیع کارها عمل
مینمود و چون خبر راهنما نداشت از تیره رائی راه وصول خبرها
باکناف و حدود مسدود ساخته خطوط و نوشتهای مردم را
میگرفت و وکلاء دربار جهان مدار را منع نوشتن حقایق و اخبار
باطراف و اقطار نموده بمحض تهمت و مظنه محبوس و مقید
میساخت چنانچه جمیع شاهزادهای عالیمقدار و امراء نامدار و
سایر مردمی که در بلاد وصوبهای این مملکت وسیع بودند بلکه
اکثر بار یافتگان سدهٔ خلافت و ملازمان عمدهٔ سلطنت وسایر اهل
دارالخلافة که حیات با برکات آن حضرت باور نمی نمودند تا آنکه
باین سبب خلل عظیم باحوال ملک راه یافته سرکشان هرگوشه
وکنار و متمردان هر صوبه وسرکار سر بفتنه و فساد برداشتند و
رعایاء واقعه طلب درهرجاکه بودند ترک مالگذاري نموده تخم بغی
و عصیان در زمین تمرد کاشتند و رفته رفته کار بجائی رسید که

مراد بخش در گجرات رایت خودسری افراخته بر تخت نشست
و خطبه و سکه بنام خود کرده اسم سلطنت برخویش بست و باستماع
در بنگاله همین مسلک پیش گرفته بر سر بنده لشکر کشید و ازانجا
بسفر آمده به بنارس رسید و از کارهای ناهواری که دران ایام از
بی شکوه برگشته بخت بمره سرانجام بظهور رسید آن بود که چون
مواد شوکت و استقلال بغایة کمال رسیده و کثرت اسباب جاه و
مکنت سرمایه پندار او گردیده تا بجاه مرور در پیشگاه حضور بود
و حضرت اعلی در ایام این کوکب ملاحظهٔ عظیم ازو داشتند و بنابر
رعایت مراتب حزم و احتیاط در اکثر امور سلوک طریق مداهنه
و مسامحه با او مینمودند و بمقتضای ضعف و وهن قوای جسمانی
که باعث فتور در مشاعر بمقتضای سن از صلاح دولت خویش
موسدده ارجاء عنان آن سود سر نموده بودند و در استرضاء خاطر و
انجاح مطالب ملتمسات میکوشیدند دربدولت از غایت رعب
و هراسی که همیشه ازین خدیو مغرور مند رسیدم بهیبت در دل آن
باطل بی بضعت جا کرده بود آن حضرت را بانواع تخیلات و
تسویلات برین آورد که اکثر عساکری را که بجهت تسخیر ولایت
بیجاپور کومکی موکب نصرت مآب و ملازم رکاب ظفر انتساب
سپهسالار ممالک رکاب بودند در عین آن یورش منصوری امر که مبتغ
بیجاپور برد کـ شده بود به پیشگاه حضور طلبیدند و انصرام آن مهم
دادن منصب درعهدهٔ تعویق و تاخیر انداده از عظماء امراء کومکی
غیر از معظم خان و شاهنواز خان و نجابت خان کسی در دکن نماند
و چون ازین رای و باغاینه اندیشی تسخیر باقی چون خندی

اندیشیده بود و صلاح کار خویش درین دیده که مقدمهٔ سرکشی باشجاع و مراد بخش را بهانهٔ برسرداری عساکر بادشاهی بدفع واستیصال ایشان ساخته هم درحین حیات میمنت آیات حضرت اعلی به نیروی استظهار آنحضرت کارآن هردو بسازد وپس ازان بجمعیت خاطر و فراغ بال با تمام لشکرهای خویش و عساکر بادشاهی بمهم دکن و تدبیر کار این برگرید؛ آگهی برداری و بودن خود و اقامت رایات عالیات در مستقر الخلافه اکبراباد که وسط این مملکت سپهر بسطت و پای تخت این سلطنت ابد مدتست در حصول این مدعا اوفق و ادخل میدانست و دیر میخواست که حراس ردخائر انجا در دست اوباشد لهذا باین اندیشهای ناصواب حضرت اعلی را بانواع ترغیبات درعین اشتداد مرض که هنگام سکون و آرامش بود نه وقت نهضت و جنبش و جز خواص و بردگان آن حضرت را نمیدیدند وعامهٔ خلائق همه از محرم تجلیات فائض الانوار نداشتند تکلیف عزیمت بجانب مستقر الخلافة اکبراباد نمود تابراں رایات جاه و جلال بنهم محرم سنه هزار و شصت و هشت هجري مطابق سنه سی و یک جلوس همایون از مرکز خلافت انتهاض نموده بوردهم صفر سایهٔ وصول بمستقر الخلافة انداخت و درانجا چون خواست که مکنون خاطر فساد اندیش خویش بفعل آورد باغوای حضرت اعلی کوشنده راجه جیسنگه کچهواهه را که عمدهٔ راجهای عظام و رکن رکین این سلطنت ابدی دوام بود با چندی از امراء نامدار و عساکر بیشمار بادشاهی و سپاهی مراران از خود باتوپخانه و سایر اسباب محاربه بسرداری سلیمان بی شکوه مهین

با خلف خویش در سر با شجاع می‌بود و لشکرهای مذکور چهارم
ربیع الاول این سال از مستقر الخلافه بدان سمت روانه شدند و بعد از
طی منازل از بنارس گذشته در موضع بهادر پور که بمسافت
در نیم کروه از بلدهٔ مذکوره بر کنار آب گنگ واقع است و با شجاع
آنجا رحل اقامت انداخته بوارهٔ بنگاله را که عبارت از کشتیهای آن
ولایتست نزدیک خود داشت بفاصلهٔ یک و نیم کروه برابر لشکر او
نزول نمودند و در کمین فرصت و دستبرد می بودند تا آنکه بیست
و یکم جمادی الاولی بتهیهٔ بدل منزل و تغییر مکان آوازهٔ کوچ
در انداخته سحرگاه باراده جنگ و پیکار سوار شدند و هنگام صبح که
شجاع مغرور بی‌پروا خواب آلود غفلت و بیخبری بود و بتسویهٔ
صفوف رزم و جدال و تمهید مقدمات حرب و قتال نپرداخته ناگهان
از سر جذبه و غدر بر لشکر او ریختند و بنای حملهٔ آتش کارزار بر
انگیختند و آن بیخرد ناتجربه کار بعد از اندک آویزشی چون کار از دست
و دست از کار رفته بود خود را بنوارهٔ رسانیده بپای مردی سرعت سیر
کشتی رهگرای فرار گردید و همگی اردو و خزانه و توپخانه و دواب
و کارخانجاتش عرصهٔ نهب و غارت شد و بکام ناکامی از پتنه گذشته
بمونگیر رسید و در صدد محافظت آن در آمده روزی چند آنجا
ثبات و توقف ورزید و چون لشکرهای که تعاقب رفته بودند
بتسخیر مونگیر و بر آوردن او از آن حدود بدر مامور شدند در اینجا هم
مجال درنگ نیافته روانهٔ بنگاله گشت و مونگیر با چند قصبهٔ اقطاع
بیشکوه شد و جمعی از نوکران و مردم او را که در معرکهٔ دار و گیر
بدست بهادر دستگیر شده بودند بیشکوه باکبراباد طلبیده بعد از

اهانت و تشهیر بحکم بعمروبی و تسارت ملب بقطع بد عقوبت
بمود و ارابها تنی چند بدان گرید مقد روان از کف داده دستخوش
معا گردیدند و آن بدکنش بلیحرد بارتکاب این نکوهیده کردار که
اکثر کدابرد آنام و سرمایهٔ سحط و عصب حصرت قهار شدند الانتقام
است گرانبار وزر و وبال گشته حري و نکال صوری و معنوی اندوحت
و در همان ایام که ملعمان بی‌شکوه را بمقابله و مدافعهٔ باشجاع
تعین بمود چون ار مطوف اعبال دشمن مال حدیو روزگار بعایت
حادف و هاسب بود درتدبیر کاران برگزیدهٔ آمرندگار چنان اندیشیدند که
لشکری عطیم‌بصوب مالوه‌که سر راه دکن است بفرستند تا در احیین
که حاکم نشین آن ولایت است تمکن گزیده بحفظ ملاع و حدود آنجا
بردارند و کنار آب نرده و گدرهاي آن بقید صبط در آورده سد راه
دکنیان باشند و بنابرین اندیشهٔ نامید نسخهان عرص آلود مصلحت بما
و مقدمات عواقب آمیز مساد امرا حصرت اعلی را برین آورد که
چشم ار رعایت صلاح دولت و اقبال و ملاحطهٔ حسن عاقبت و مآل
پوشیده و ارمنهج مستقیم عقل و رای عدول وررنده تحویز اینمعنی
نمودند و راجه حسونت سنگه راتهور را که رندهٔ راجهای هندوستان
و بمرید شوکت وکثرت لشکر بپشواي امراء عالی‌مکان بود و آنحصرت
اورا مهاراجه حطاب داده رکن رکین دولت و ستون قویم سلطنت
میدانستند با چندی ار امراء دی شوکت و عمده‌های دولت و
لشکري گران و موحی بیکران و حزانهٔ وافر و توپخانهٔ مروان بصوب
مالوه تعین مرمردند و چون دفع مراد بحش نیز مکنون حاطر
آن بدده بوده بود و میخواست که کار او هم بکیفیت حال باشجاع

گرائید طبع مبارک حضرت اعلی را از و دلگیر نموده مایل باستیصال
ساخته بود آن حضرت قاسمخان را با لشکری جداگانه بتعاقب مهم
او تعین کرده مقرر فرمودند که همراه راجه جسونت سنگه باوجین
رود و بعد از رسیدن آنجا اگر مصلحت اقتضا کند قاسمخان متوجه
دفع مرادبخش و اخراج او از گجرات گردد والا کومکی راجه
جسونت سنگه و ضمیمهٔ لشکر او بوده باتفاق یکدیگر مهمی که
روبداده آنرا انجام نمایند و عساکر مذکوره بیست و دوم ربیع الاول این
سال از پیشگاه خلافت بدان صوب رخصت یافت و ری شکوه پاس ابتدا
نکرده صوبهٔ وسیع مالوه را بدربار حضرت اعلی التماس نموده باقطاع
خود گرفت و خواجه محمد صادق بخشی دوم خویش را بنیابت
ساخته بآنجا فرستاد که زینت بخش ولایت مذکوره و استمالت
قلوب زمینداران آن مرز و بوم کوشنده هنگام کار و وقت پیکار کومکی راجه
جسونت سنگه باشد بالجمله راجه مزبور و قاسمخان باوجین رسیده
آنجا رحل اقامت انداختند و بضبط صوبهٔ مالوه و حفظ قلاع و ثغور آن
پرداختند و شکوه مترصد رسیدن سر دورگ و لشکرهایی که با او
بمهم شجاع رفته بودند می بود که آنها را بدرقهٔ همان همت
مجموعی باوجین رسند تا هر دو لشکر یکجا جمع آمده مرکوز
ضمیر فساد اندیش او بعمل آورند و در مدت سرشوریدگی و آشوب
شجاع و مرادبخش از یک طرفی و خودسری لوای سرکشی بر
افراشته اکثر مردم اطراف نیز واقف اینان بغیر سلوک پیش گرفته
قدم در راه نارضایی گذاشته بودند تا آنکه خدیو قدسی نژاد از آنجاکه
حلم و وقار و وسعت حوصلهٔ خداداد و کمال متانت و دانایی در ذات

و الا نهاد آنحضرت است اصلا و قطعا بوقوع انجامید و سنوح این قضایا از جا در نیامده مصدر امری که مشعر بسرکشی و نافرمانی باشد نگشته بودند و بمقتضای سعادت فطری و رعایت ادب سرموی از طریق متابعت و رضاجوئی والد سلیمان حشمت عدول نمینمودند بی‌شکوه بنده بروه همواره از کمال عداوت و فساد اندیشی در انحراف طبع مبارک آنحضرت ازین بهره مند سعادت ازلی متکوشند و مقدمات نا ملایم عرض آمدی و امور غیر واقع وحشت انگیز خاطر نشان کرده گرد کدورت و غبار کلفت در میانه می انگیخت تا آنکه روبه رنده شامت بنده عاری و افساد او بعر گونه بمزاج همایون راه یافت و باغوای او عیسی بیگ ملازم سرکار والا را که در دربار جهاندار بخدمت وکالت قیام داشت بی صدور جرمی محبوس ساخته ضبط اموال و امتعهٔ او فرمان دادند و بعد از یکچند که در بند بود بعضی آن ادا منعطف گشته اورا از قید رهانیدند و خلعت داده بخدمت خدیوجهان رخصت نمودند و از شنایع اطوار آن برگشته روزگار که بمعرض نوبال آن گرفتار آمد و باعث التهاب نوایر قهر و انتقام این خدیو اسلام و مقتفی آثار حضرت خیر الانام علیه وعلی آله و اصحابه کرائم الصلوة و السلام بیشتر همان شد این بود که در اواخر حال از برگشته بختی و بی سعادتی باظهار مراتب اباحت و الحاد که در طبع او مرکوز بود و آنرا تصوف نام می نهاد اکتفا نه نموده بدین هندوان و کیش و آئین آن بد کیشان مائل شده بود و همواره با برهمنان و جوگیان و سنیاسیان صحبت میداشت و آن گروه ضال مضل باطل را مرشدان کامل و عارفان بحق واصل می

بداست وکتاب آنها را که ده بید موسوم است کتاب آسمانی و خطاب ربانی میدانست و مصحف قدیم و کتاب کریم میخواند و از کمال اعتقاد باطلی که به بید بتحاصل داست برهمنان و سنیاسیان از اطراف و اکناف نسخهای بلیغ و رعایتهای عظیم جمع آورده در صدد ترجمهٔ آن شد و همواره اوقات مصروف این شغل با صواب و تفکر و تدبر در مضامین اصلالت برین آن کتاب می شد و نحای اسماء حسنای الهی اسمی هندوی که هنود آنرا برنهو می نامند و اسم اعظم میدانند بخط هندوی برنگینهای الماس و یاقوت و زمرد و غیرآن از جواهری که می توسند نقش کرده بآن تبرک میجست و چون معتقد آن بود که تکلیف عبادات باتصال راست و عارف کامل را عبادت درکار نیست و کریمهٔ و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین را بتفسیر ملاحده برا گرفته دلیل این معنی می ساخت بتاریس عقیدهٔ فاسده نماز و روزه و سایر تکالیف شرعیه را خیر باد گفته بود و این خیر و دین روز پاک اعتقاد را که همیشه حمایت دین متین و رعایت شرع حضرت سید المرسلین صلواة الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه الطیبین نصب العین ضمیر منیر است و مقصود از سلطنت و دولت ترویج شرع و ملت و عرض از شاهی و سروری اعلاء اعلام دین سروری میدانند و همواره از معنوان صبی و شباب لمقتضای سعادت منشی و بدگ سر انجامی خلاصهٔ اوقات گرامی اداء فرایض و سنن و نوافل مصروف داشته حتی المقدور در اقامت مراسم امر معروف و نهی منکر کوشش مینمایند از استماع این عقاید ردیه و اطوار باطله ازان بی سعادت

وخلم العادت عرق حمیت دین و مسلمانی بحرکت می آمد و این معنی بر همگنان روشن بود که اگر کار او باستقلال تمام گراید و در فرمان فرمائی و حکم روائی مطلق العنان گردد هر آینه ارکان شریعت غرا ازو در خلل و صدمت اسلام و ایمان بطنطنهٔ کفر و جحود مبدل خواهد گشت تا آنکه درین ایام که این مراتب را از حد برده دناءت اخلاق و افعالش بمرتبهٔ کمال رسیده بود غیرت آلهی بر وفق مودای کریمهٔ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ مکافات آن معاند و اعمال را بنکال و استیصال او تعلق گرفت چنانچه سرانجام حالش عنقریب عبرت افزای دیده وران دوربین خواهد گردید چون برخی از سوانح و وقایعی که مقدمهٔ ظهور نور خلافت و عالم آرائی این خورشید اوج سلطنت و فرمان روائیست مرقوم خامهٔ صحیفه پیرا گشت اکنون وقت آنست که کلک حقایق نگار بنگارش مآثر اقبال و گزارش میامن احوال سعادت منوال این برگزیدهٔ ذو الجلال که مقصود از تمهید این مقال است گرایده آغاز سخن ساند *

بهضت رایات نصرت آیات از خطهٔ فیض بنیاد اورنگ آباد و وقوع فتوحات گوناگون دران یورش ظفر اثر بیمن عنایت ایزدی و نیروی اقبال خدا داد

یگانه ایزد مفضل متعال و دادار قیوم ذو الجلال که نحل پیرای حدائق امکان و نقش طراز کارگاه کون و مکانست چون آفتاب عالمتاب عنایتش از اوج اقتضای حکمت و مشیت پرتو فیض رتبهٔ حدوث

و فرمان روایی که ظل مرتبهٔ ربوبیت و خداوندیست بر ساحت دولت
و صفای سعادت صاحب اقبالی افگنده اورا مظهر صفات جلال و جمال
و دلیل بر قدرت کمال خویش سازد و خواهد که بحکم سابقهٔ لطف
یکی از نامداران گروه عباد که گل سرسبد گلشن ایجاد باشد
بموهبت منصب ریاست عامه که نظیر مرتبهٔ قدرت نامهٔ اوست
برگزیده لوای والای حشمت و رایت منصور دولتش تا اوج کمال و
ذروهٔ سپهر استقلال بر افرازد تا بنور معدلت وداد رسمی نور
آرای انجمن هستی گشته از فروغ هدایت و پرتو چراغ احسان
و مشعلهٔ ایمان در شبستان گیتی بر افروزد و رونق کارگاه ملک و دولت
از رواج کارخانهٔ دین و ملت جسته بشعلهٔ تیغ کفرسوز و لمعهٔ شمشیر
عالم افروز خس و خاشاک شرک و بدعت بسوزد هرآینه ذات قدسی
صفاتش بحلل فضایل و شرایف معالی که طراز کسوت سلطنت
و جهانداری و عنوان صحیفهٔ ابهت و نامداریست از علو نفس و
رسوخ عزم و وفور شجاعت وکمال دینداری و اصابت رای و اصالت
تدبیر و بخت و اقبال بلند و همت آسمان پیوند آراسته همواره اورا
مطمح انظار لطف بی‌غایت و مطرح انوار فضل بی‌نهایت خویش
دارد و کلید فتح ابواب مرادات و سررشتهٔ نظم امور سعادات بدست
اقبالش سپارد چنانکه نقش هر مدعا که بکلک اندیشه بر لوح
صدر کشد مطابق رقم قدر باشد و صورت هر مطلب که بر خاطر
ارجمندش جلوه نماید حصول آن بی‌تشویش ریب و تأخیر
صورت بندد عظائم امور که عقول و افهام اهل روزگار آنرا محال
انگارد در نظر همت والاش سهل نماید و کارهای دشوار که افکار

و اوهام زیرکان هشیار از قبیل ممتنعات شمارد از دست عزیمت کشورکشائش بآسانی براند نهال دولت اعدائش مانند چنار آتش از خود برآرد و نخل حشمت دشمنانش از برگ و شاخ تیشه زار از برای خود سازد هرکج اندیشی که با او کمان عناد کشد روزگارش هدف ناوک بلا گرداند و هر باطل پژوهی که بر شمع دولتش دم سردی وزاند بآن چراغ بخت خود فرونشاند عقدهای مشکل بیک حرکت سرانگشت تدبیرش کشاید و کارهای خطیر بنیم اشارۀ ابروی شمشیرش ساخته آید در کشایش صعاب امور حزلشدرۀ متوره توکل توسل بجوید و هنگام شداید حروب و بتن عیر از طریق ثبات قدم بپوید از فرط شهامت و وفار در مواقف هیجا مانند کوه بسیلاب لشکر انبوه از جا برود و از کمال استقلال و قرار در آزمونگاه جوهر شمشیر سررشتۀ رای و تدبیر از کف بنهد ودر جمیع معارک و میادین آن سعادتمند دنیا و دین را جنود نصرت و تائید آسمانی قرین و همراه باشد و در همه شداید و مهالک ساز عون و عنایت ربانی پیشرو سپاه ظفر پناه •

• نظم •

چو ایزد یکی را ز الطاف خاص • بفرمان روائی دهد اختصاص
بنیروی طالع توانا بود • بتلقین الهام دانا بود
بتدبیر کشور کشائی بند • باسال معجز نمائی کند
برارد لوا چون بدعوی ملک • سپارد بار ملک دارای ملک
شود اختر دولتش چون عیان • عدری بد اختر شد در زمان
بهر کار مشکل که رای آورد • بآسانی آنرا بجای آورد
چوخورشید بختش نمایدجمال • رسد اختر دشمنان را زوال

ز بدر ار کند دعوی برتری • نماند کسی را سر سروری
نظر این تحریر و مصداق این تقریر صورت حال فرخنده مآل
گیتی خدیو عالمگیر است که چون خامهٔ تقدیر دانشهای کمال
حکمت منشور سلطنت و خلافت عالم را بنام نامی آنحضرت رقم
سعادت کشیده بود و مصلحت سنج بصا صلاح کاردین و دولت و
مصلحت امور ملک و ملت بجلوهٔ تحت سرور و اقبال جهان
پرورش اندیشیده لاجرم بتوسعه ذات بیهمالش در مدارج استکمال
ا ب مفاخر و معالی بنای همت عالی عروج ممنون و یوما فیوما
سریرت و خلالش از مرقی تدریج برتر منسوب همواره سانحهٔ عنا ب
ازلی ادرا در حل وقایع و مشکلات بلطائف باید نصرت میداد و
بارقهٔ لطف لم یزلی در تیرهٔ شب حادثات از فروغ الهام چراغ
هدایت در راه بدبیرش می نهاد عنان عزیمت کشورکشا بهر
جانب که می تافت نصرت و ظفر دوان سده باستقبالش می شتافت
و نگران همت والا نهمت هر مقصد که می شتافت کارساز
حقیقی آنرا باحسن وجهی می ساخت هر اینس کیدی که
حساد دولتش می افروختند بآن خرمن بخت و اقبال خود
می سوختند و هر غبار کینی که اعداء سلطنتش می انگیختند ازان
گرد ناکامی و ادبار بر فرق روزگار خود می بیختند خلاصه ساهد
صدق اشتمال از تتبع مآثر احوال ممدمت بدرا و استماع بدایع
وقایع دولت آنرا که آنحضرت را در ایام فرخنده فرجام بادشاه
زادگی بنص جوهر همت و علو فطرت روی نموده بر پیشگاه خاطر
همگنان جلوه گرست و مجددا از ملاحظهٔ غرایب حوادث و سوانحات

حضرت بخش که به نیروی بخت بلند و رسوخ عزیمت آسمان پیوندش
از ابتداء نهضت رایات ظفر طراز از خطهٔ دلگشای اورنگ آباد تا
جلوس عالم آرائی بر سریر خلافت ابد بنیاد صورت وقوع یافته پرتو
ظهور انطباعی بر ساحت ضمیر آگاه دلان می‌یابد تفصیل این
اجمال وتبیین این شگرف داستان اسال آنکه چون خدیو جهان حال
کوفت و بیماری و کیفیت بی اختیاری حضرت اعلی و فساد و
اختلال ملک و فتنه انگیزی وتیره رائی بی‌شکوه برین منوال یافتند
که نگارش پذیرفت وتبیین دادستند که آنحضرت را از استیلاء ضعف
و فتور قوی سر و برگ پرداخت مملکت نمانده است و بنابر رعایت
مراتب حزم واحتیاط ارجاء عنان بدستکوه کرده با او مواسات ومماشات
مینمایند و بیم آنست که اگر چندی دیگر برین نهج بگذرد در ارکان
سلطنت و اساس خلافت خللهای عظیم بهم رسد که تدارک آن
بهیچوجه صورت پذیر نباشد وحفظ ناموس دین و دولت و جبر
اختلال امور ملک و ملت در کیش غیرت وحمیت پادشاهانه
واجب مینمود و نیز این معنی متحقق بود که اگر بی‌شکوه فرصت
دفع و استیصال مراد بخش یابد خاطر از مهم او بپردازد و پسر
کلان و لشکرهای دیگر باو بپیوندد هر آئینه قوت و شوکت عظیم یافته
بتدبیر مهم دکن خواهد پرداخت و چون طینت فتنه سرشت او
بر کینه جوئی و فساد انگیزی مجبولست سلوک طریق حلم و
مدارا سودی ندارد لاجرم رای جهان آرای که جلوه گاه شواهد
رموز آسمانی و مطلع انوار الهام ربانیست چنان اقتضا نمود که
پیش ازین صدور اوضاع و اطوار نکوهیده واعمال وافعال ناپسندیده

آن جاهل تجرد نفرمایند و شورش ملک و دولت را زیاده ازین تحمل نکرده بعزم ملازمت حضرت اعلی از خطهٔ دلگشای اورنگ آباد که مرکز رایات حشمت و اقبال و آرامگاه موکب جاه و جلال بود بصوب مستقر الخلافت نهضت نمایند و دار عالم مدار را بفر وجود فایض الانوار زیب و آراستگی بخشنده بلکه در ملازمت آنحضرت بنظم و نسق امور ملک که انواع فتور بارکان و قواعد آن راه یافته بود بپردازند و دست استیلاء شکوه که مصدر این همه فتنه و فساد گشته در عرصهٔ خالی گوی سلطنت و حکم روایی میتاخت و طبل خود کامی و خود رائی میتواخت از امور دولت کوتاه ساخته حضرت اعلی را از قید تسلط او بر آورند و مقرر فرمودند که مراد بخش را که از خامی و تنگ حوصلگی مصدر اداهای جاهلانه گشته درینوقت دست استشفاع و استمداد بدامن عاطفت و ذیل عنایت حضرت واله زده بود با خود بملازمت آنحضرت آورده استعفای جرایم او نمایند و بعد از تصمیم این عزیمت ظفر انجام چون عبور موکب منصوری اتفاق از راه مالوه می شد و راجه جسونت سنگه و قاسم خان چنانچه مذکور شد با لشکرهای عظیم در اوجین بودند و احتمال این بود که از بی معنایی و ادبار باشارهٔ شکوه که راضی بتوجهٔ همایون بدربار نبود سد راه موکب ظفر شعار شوند و بکام محاربه و پیکار پیش آیند و نیز در بانهٔ سریر خلافت آن فتنه ور با لشکری انبوه و دلی از رشک شکوه اقبال این حضرت لبریز غصه و اندوه درکمین کینه جویی بود و با سپاه مختصر عزم این نهضت خطر اثر خلاف رای احتیاط مینمود لهذا عزم بادشاهانه مقتضی آن شد

که در توفیر لشکر و سامان توپخانه و سایر اسباب فوج آرائی ولوازم نبرد آزمایی کوشنده همایون موکبی در جوار این عزیمت والا و نهضت جهان پیرا ملازم رکاب نصرت مآب سازند بنابرین پرتو اهتمام و توجه بصوب این مطلب افگنده در عرض اندک مدتی لشکری نمایان و توپخانهٔ شایان ترتیب نمودند و سران سپاه ظفر شعار و سرداران جنود انجم شمار را بمناصب عالیه وخطابهای شایسته سرافراز و نامور ساخته بانواع مکرمت و عنایت و اقسام مرحمت ورعایت نوازش فرمودند و نظر التفات بپرداخت حال لشکریان انداخته بقدر تفاوت درجات و مراتب همه را کامیاب مراحم و مواهب نمودند و علوفه و مواجب افزودند و از بندهای پادشاهی که در آنصوبه بودند هرکرا توفیق و سعادت مساعدت نمود و تخم اخلاص و دولتخواهی در زمین عبودیت کاشت و سرارادت بر خط بندگی و همراهی گذاشت بنمس عواطف و مکارم خسروانه گوی بخت و دولت از همگنان ربوده لوای سربلندي وکامرانی در افراشت و بقصد امضاء این عزم فرخنده مآل واجراء این ارادهٔ خجسته مآل مهین شعبهٔ دوحهٔ جاه وجلال نوباوهٔ اختر سپهر سعادت وکمال پادشاهزاده محمد سلطان را باکفایت خان و فوجی ازعساکر ابدال مقدمهٔ جنود فتح و ظفر و پیشرو امواج نصرت اثر ساخته در شنبه غرهٔ جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هشت هجری مطابق شانزدهم بهمن برسم منقلاي پیشتر روانهٔ برهانپور نمودند وهنگام رخصت پادشاهزادهٔ والا نژاد را بمرحمت خلعت خاصه وطوق و نقاره و دو اسپ با زین و ساز طلا و دو زنجیر فیل نوازش فرمودند و ازعمدهاي آن حشم مسعود نجابتخان را بعنایت خلعت

واسپ با سار طلا و یک زنجیر فیل و صدر صدا الدین حسین را که با آن روپ بخدمت ۹ وادی سرکار والا مقام داشت بعنایت خلعت واسپ و فیل وزانسه اندرس دهندوه را بمرحمت خلعت و فیل و نامانهٔ ابصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دوهزار سوارکامیاب عواطف سهنساها ه ساخته سایر کومکیان آن فوج نصرت طراز را در خور رتبه و حال بمراحم والا عز امتیاز بخشیدند و بحم ماه مذکور مطابق بتسلیم بهمن که سا عتی بسعادت مقرون بود حکم برآوردن رایت همایون نصرت جانب مس نمودند و یگانهٔ گوهر محیط سلطنت گرامی ثمر نهال خلافت بادشاهزادهٔ بلند مقدار برخورده سلم محمد معظم را بصوبه‌داری دکن معین فرمودند و نو باوهٔ گلستان سعادت تازه نهال ریاض ابهت بادشاهزادهٔ والاگهر محمد اکبر را که نو رسیدهٔ عالم قدس بود با اکبر بردگیان سرادق دولت درقلعهٔ سپهر بنیاد دولت آباد گذاشتند و منشور عاطفت بدرا بنام مراد بحسن صادر شد که از گجرات متوجهٔ مالوه گردد و بعد از عبور موکب ظفر لوا از آب نربده بعساکر جهانگشا ملحق گشته باداک ملازمت اکسیر خاصیت چهرهٔ مراد برافروزد و رحشندهٔ اختر درج عظمت نامدهٔ گوهر درج حشمت بادشاهزادهٔ والا قدر سعادت توام محمد اعظم را اقبال آسا ملازم رکاب نصرت بدرا ساخته کامیاب سعادت همراهی نمودند و روز مبارک جمعه دوازدهم شهر مذکور مطابق بیست وهفتم بهمن در ساعتی کرامت طراز میمنت اثر که مختار اهل دانش و بینش وزینت جدول تقویم آفرینش بود با جهانی فر و عظمت و شوکت وشان

• نصرت قرین طالع و اقبال همعنان •

باتفاق جنود آسمانی و تائید عون عنایت ربانی از ساحت خطهٔ فیض بنیاد اورنگ آباد بصوب برهانپور نهضت نمودند • نظم

زمانی که با مرخی یار بود • نظرها بطالع سزاوار بود

گران شد ودایتش مرصع رکاب • برآمد بچرخ بلند آفتاب

و در موضع فرسول که مضرب خیام جاه و جلال و اولین منزل کعبهٔ دولت و اقبال بود بفرخندگی و فیروزی نزول سعادت گزیده در همین روز مسعود پادشاهزادهٔ کامکار بخت بیدار محمد معظم را بعطای خلعت خاص وطوغ و نقاره و دو اسب از طویلهٔ خاصه با ساز طلا و یک زنجیر فیل با مادهٔ فیل نواخته رخصت معاودت باورنگ آباد فرمودند و خواجهٔ منظور را که مورد انظار اعتماد بود بتعلقه داری دولت آباد معین ساخته خلعت و اسپ و فیل مرحمت نمودند و میر عسکری که ثانی الحال بخطاب عاقلخانی مامور شد و دران وقت بخدمت بخشیگری دوم نیام داشت بحراست حصار شهر و شاه بیگخان از کومکیان دکن بفوجداری بیرون اورنگ آباد مقرر گشته هریک بعطای خلعت و فیل نوازش یافت و دربنوبت جمعی کثیر از ملازمان عمدهٔ سلطنت مقیض اندوز نوال و مرحمت گشته بحل مراتب و مناصب بسیاری از فیض سحاب تربیت پادشاهانه نشو و نما پذیرفت ازانجمله مرشد قلیخان که جوهر رشد و کاردانی وآثار ارادت و جانفشانی از سیماء احوالش ظاهر بود بتفویض خدمت جلیل القدر دیوانی از تغیر میر صفاء الدین حسین و عطاء خلعت خاص و اضافهٔ منصب و دیگر مواهب خسروانه سرمایهٔ افتخار اندوخت و میر ملک حسین بعنایت خلعت خاص و اسپ و جواهر

عاید بعطای خلعت و اسپ و خنجر مرصع باضافهٔ سرافراز و غازی
بیجاپوری بمرحمت خلعت و علم مفتخر و مباهی شدند و شمس
الدین خویشگی باضافهٔ هزار و پانصدی پانصد سوار بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار و حسن خان دکنی باضافهٔ پانصد سوار
بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و ولی محمد اوزبک باضافهٔ
پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و میر احمد
ولد میرزا خان باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هشتصد سوار و محمد ابراهیم پسر نجابت خان باضافهٔ هفتصدی سه صد
سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و محمد مقیم ولد میرزا خان
باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار
و میر صالح داماد شاهنواز خان باضافهٔ پانصدی دو صد سوار
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و از اصل و اضافهٔ سید نصیر الدین
دکنی و سیف الله عرب هرکدام بمنصب هزاری هشتصد سوار و
خداوند حبشی بمنصب هزاری چهار صد سوار والا رتبه گردیدند
و این گروه و بسیاری از بندهای دیگر خلعت نوازش پوشیدند و
به برخی شمشیر و به خنجر و سپر عطا شد و از جمعی که باره بدولت
بندگی سرافراز شده بودند اسمعیل افغان بمنصب هزار و پانصدی
سه صد سوار و سید زین العابدین بخاری بمنصب هزاری سه صد
سوار و حکیم محمد امین بهزاری و میر محمد مهدی اردستانی
که هردو بسبب حذاقت و مهارت درین فن موسومند هریک
بمنصب هزاری و مجموع بعنایت خلعت سربلند گشتند و در
هر منزل بکرر مقام شده بود هم موکب ظفر طراز ازان سر منزل

سعادت باندوز آمد و بعد از طی دو مرحله مدرا ملطان صفوی بعطاء خلعت خاصه و اسپ باساز طلا و باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار بوازش یافته باورنگ آباد مرخص گردید که در خدمت بادشاهزادهٔ عالیقدر والا نژاد باشد و موکب جاه و جلال کوچ برکوچ طی مراحل نموده بیست و پنجم ماه مذکور موافق دهم اسفندار رایت منصور ظل ورود به ساحت بلدهٔ برهانپور افگند و عمارات دولت بنیان قلعهٔ مبارکهٔ آن از نزول اجلال پایهٔ رفعت بآسمان رسانید و بادشاهزادهٔ عالیقدر والا تبار محمد سلطان که چنانچه مذکور شد پیشتر آمده بودند بادراک ملازمت قدسی انوار چهرهٔ بخت و دولت نورانی ساختند و نجابتخان و میر ضیاء الدین حسین و دیگر بندهائی که در رکاب بادشاهزادهٔ ارجمند معین بودند و محمد طاهر صوبه دار خاندیس با جمعیکه در برهانپور بودند احراز سعادت زمین بوس نمودند و مدت یکماه موکب ظفر پناه آن بلدهٔ فیض اساس را از یمن اقامت مهبط انوار شرف وکرامت ساخته رونق افزای عرصهٔ خاندیس بود و در خلال آن مرخصه اوقات عیسی بیگ وکیل دربار که چنانچه سابقا زمزمهٔ کلک حقایق نگار شده حضرت اعلی اورا باغواء بیشکوه یک چندمحبوس ساخته بودند و آخر از قید رهانیده بملازمت والا رخصت نموده دولت زمین بوس دریافت و بعنایت خلعت و اسپ و منصب هزار و پانصدي در صد سوار بلند پایه گردید و چون امتعه و اموالش در دربار جهاندار بسرکار بادشاهي ضبط شده خسارتهای مالی بار رسیده بود

بانعام[۵] هزار روپیه مورد نوازش بادشاهانه گشت و مفتخر خان ولد اعظم خان مرحوم بخدمت میر بخشیگری و مرحمت خلعت خاص و باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند شد و میر ابو الحسن صاحب بیجاپور بعنایت خلعت و مادهٔ فیل و انعام ده هزار روپیه مباهی گشته رخصت انصراف یافت و بسیاری از امرا و منصبداران بر حسب تفاوت مراتب باضافهٔ مناصب و احراز عطایا و مواهب کامیاب گشتند و جمعی کثیر بمنصبهای شایسته سرافرازی یافتند از انجمله سرافراز خان باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و جانثار خان باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار و داماجی باضافهٔ هزاری سیصد سوار بمنصب چهار هزاری هزار و سیصد سوار و رستم راو باضافهٔ پانصدی ۱و صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار ۱و صد سوار و بنج روهله باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار عبد الله بیگ هرایی باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و بلوچی[۶] باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزاری هزار سوار و میر شمس الدین ولد مختار خان باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و سید سدر زمان بارهه باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری سیصد سوار و میرزا هوشدار ولد ملتفت خان باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد

(۵ ن) بانعام مبلغ گرانمند مورد الخ (۶ ن) بلوچی

سوار و تدریلکجي بهوسله بامادهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار پانصدی هزار سوار و قلعه دار جان بامادهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و باقی نظامای کرسرودی(۲) بامادهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و از اصل واضافه سید عبد الرحمن بمنصب هزاری هزار سوار ومحمد اسمعیل ولد نجابتخان بمنصب هزاری پانصد سوار مشمول عاطفت گردیدند و از گروهی که بیاوری بخت و رهبری دولت تازه سرافراز بندگی درگاه خلایق پناه شده بودند نباس راو بمنصب دو هزاری هزار و دو صد سوار و داداجي بمنصب دوهزاری هزار سوار وداکوجی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هرکدام بعنایت خلعت مباهی گشتند •

نهضت موکب منصورقرین دولت وبیروزی ازبلدهٔ مبارکهٔ برهانپور بصوب مستقر الخلافة اکبر آباد

چون خدیو کشور اقبال بجهت استکشاف حال عرضداشتی برسم پرستش کومت و اعتلال بخدمت حضرت اعلی ارسال داشته بودند مدت یکماه چنانچه گذارش یافت در بلدهٔ مبارکهٔ برهانپور بانتظار جواب توقف فرموده همواره ترصد داشتند که شاید عارضهٔ آن حضرت بالکلیه زائل شده صحت کامل حاصل آید تا نظم ونسق مهمات خلافت و جهانداني که بسبب ضعف و آزار آن دستورالعمل

(۲ ن) کرنډوری

فرمان روایی و کشور ستانی نهایت خلل پذیرفته بود نقص
نقیض متوجه گردیده کار دولت و سلطنت را از نو نظام و سرانجام
ببستند و دست تصرف و استقلال بشکوه خسران مآل از مراتب
ملک و مال کوتاه ساختند و درین مدت که انتظار ورود خبر مسرت
اثری از دربار جهاندار مستمر نبوده حصول صحت و عافیت والد
مهر مقدار و تمکن آن حضرت بر وسادهٔ اقتدار دانستند اخباری
که اشعار بنص الله فی ملکوت متواتر میرسید و آثار آن که فساد
مملکت و اختلال دولت بود یوما فیوما بظهور می پیوست و در خلال
آن ایام همچنانکه مذکور شد عیسی بیگ از مستقر الخلافة اکبرآباد
رسیده حقایق و اخبار دربار و مراتب بد رایی و فتنه اندیشی
بشکوه و بی اختیاری حضرت اعلی را در امور حکمرانی و جهانداری
بنوعی که مشاهده کرده بود معروض داشت و بعز راجه جسونت
سنگه بدکیش باطل اندیش که چنانچه سمت ذکر یافته با لشکری
گران و سپاهی انبوه باغوا و افساد بشکوه ناقص خرد ادبار پژوه
باوجین که حاکم نشین مالوه و قریب الجوار صوبهٔ خاندیس است
آمده بود چون طبع کج گرای آن بی بهرهٔ جوهر دولت بدین و آئین
هنود و احیاء مراسم کفر و جحود مایل معتقد و ازین جهت محل
عظم سلطنت او دانست بنابر خوش آمد و رعایت جانب او مصدر
اداهای بی ادبانه و حرکات ناهموار گشته بخیال محال و پندار دور
از کار خود را سد راه موکب جاه و جلال منصور و از سطوت و صولت
سپاه بهرام انتقام نیندیشیده از بدرگی و فرومایه گوهری خیرگی
و زیادهٔ سری از حد متجاوز لاجرم عزیمتی که پیش نهاد خاطر قدسی

مآثر بود مدارکی تصمیم یافته این نهضت فیروزی اثررا در کیش حمیت سلطنت و فرمانروائی لازم و متحتم دانستند و روز مبارک شنبه بیست و پنجم جمادی الآخره موافق دوم فروردین که طنطنهٔ اهتزاز موکب ربیع صیت خرمی و شادمانی در اطراف و اکناف جهان انداخت و شاه سفر اورنگ عالمگیر بهار با انواع ریاحین و عساکر ازهار رایت نهضت بجانب گلزار افراخت تا تختگاه چمن و دار الملک گلشن از شر عساکر خار بد نهاد که باعث فساد باغ و بستان و باخلف دودمان گلستان بود بپردازد و لشکر کافر کیش دی را که بکام جرأت در راه موکب پر تجمل گل ایستاده جدرکی میبمود علف تیغ انتقام غارتان سپاه نامیه سازد لواء توجه جهان کشا از بلدهٔ مبارکهٔ برهانپور بصوب مستقر الخلافة بر افراختند و بر دارت حنوش عیشی و حدود آسمانی کوچ فرمودة سمند همت بلند و یکران عزیمت آسمان پیوند بسری مقصود سبک عنان ساختند • • نظم •

برای صواب و بعزم درست • آهنگ نهضت میان د ست چست

چو پا در رکاب سعادت نهاد • بر و خواند به آسمان ان نکاد

و باغ فرمانداری که بیرون شهر بمسافت نیم کروه واقع شده محل اندرز نزول اقبال گردید و درین ایام بسیاری از بندهای اخلاص کیش عقیدت شعار مورد انظار تربیت و مرحمت شهنشاه روزگار گشتند بخطابهای مناسب وافزایش مناصب و عطاء نقارة و علم والاپایه گی یافتند از انجمله محمد طاهر خراسانی صوبه دار خاندیس که کسوت اخلاص و ارادتش بطراز قدم عبودیت و منزلت قرب و محرمیت

مطرز است و فیل از بی مدنها بخدمت جلیل القدر وزارت قیام نمود؛ بخطاب وزیر خانی و مرحمت خلعت و فیل کامیاب عاطفت شد و شیخ شاه محمد بخطاب مرتضی خانی و شیخ روح الله بخطاب خانی و میر شمس الدین ولد مختار خان مرحوم بخطاب پدر خویش و هر یک بمرحمت علم و میرزا محمد مشهدی بخطاب اصالتخانی و عطاء طوغ و نقاره و ملتفت خان ولد اعظم خان مرحوم بعنایت نقاره و میر ملک حسین بخطاب بهادر خانی و میر صدرالدین حسینی بخطاب همت خانی و مفتخر خان ولد اعظم خان بخطاب سپهدار خانی و محمد ابراهیم ولد نجابتخان بخطاب شجاعت خانی و عبد الله بیگ سرای بخطاب عبد الله خانی و محمد بیگ میر آتش بخطاب ذو الفقار خانی و میر هوشدار ولد ملتفت خان بخطاب هوشدار خانی و محمد منعم ولد میرزا خان بخطاب منعم خانی و خواجه عابد بخطاب عابد خانی و میر معصوم ولد شاهنواز خان بخطاب معصوم خانی و عطاء علم و مظفر لودی بخطاب لودی خانی سرافراز گشته رایت اقتدار باوج بلند نامی افراختند بالجمله شهنشاه دین پناه دو روز درین دولت و کامکاری در باغ فرمانداری مقام کرده طراوت بخش گلشن حشمت و بختداری بودند و نهضت و هشتم ذیقعده کوچ فرموده بنواحی سرای بدوله از نزول همایون مزید سعادت گرفت و دو روز آنجا مقام شد دران منزل وزیر خان را که صوبه داری خاندیس بدستور سابق بار مفوض گشته بود بعنایت خلعت و اسپ و فیل بواجبه مرخص ساختند و احمد بیگ داماد خان مذکور بفوجداری نواحی بلده برهانپور معین شد

و سهیل اعظم خطاب برد لحاسی سرافرازی یافت و تا ار لنگ ولد اورلکحان لخطاب پدرش بامور گشت و درین ایام تحتیار حان باضافهٔ بانصدی بانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و کرن کچهی ار زمیدداران مالوه بمنصب هزار و بانصدي با صد سوار ونعمت الله ولد حسام الدین حان ار اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار سرللندی یافتند وعرهٔ رجب موضع ماندوه مصرب خیام نصرت گشته روز دیگر آنجا مقام شد - ار سوانح این هنگام آنکه چون شاهنواز حان صفوی بوسوسهٔ خیالات باطل و اندیشای لا طایل ار توفیق انقیاد و موافقت و سعادت اتفاق و متابعت حدیو جهان محروم گشته باقتضای فساد رای و سوء تدبیر ار همراهی موکب عالمگیر تعلل و امهال ورزیده و در للدهٔ برهانپور مانده بلطایف الحیل در برآمدن دمع الوقت میمود وتخلف او ار رفاقت عساکر حلال درین عزیمت ضروری مآل منافی صلاح دولت و اقبال بود لحرم شهنشاه دوربین دانش آئین که رای رزینش دیعه یاب امور دولت و دین است نظر بر صلاح کار و مصلحت وقت نموده در منزل مذکور همین گوهر حلافت تابان احتر برج سلطنت بادشاه زادهٔ عالی تبار والا نژاد محمد سلطان را با عمدهٔ مدوبان صایب تدبیر شیخ میر مقرر فرمودند که به برهانپور رفته آن حان خلاف اندیش را که دانستی در راه متابعت ورضا جوئی ار همه بندهای عقیدت کیش در پیش می بود دستگیر نموده در قلعهٔ بلدهٔ مذکور مقید دارند تا دیگر حلاف منشان را سرمایهٔ عبرت و هدایت گردد بفرمان همایون بادشاهزادهٔ گرامی

نسبت و سلخ صفر بشهر معاودت نمودند و اورا از خانهٔ خودش سوار کرده بقلعه رسانیدند و در حصار ارک آن حصن متین اساس محبوس ساختند و روز دیگر مراجعت نموده بموکب نصرت قرین پیوستند بالجمله عساکر ظفر مآثر از ماندو به هشت کوچ متواتر بکنار آب نربده رسیدند و درین ایام عیسی بیگ بخدمت بخشیگری دوم و عنایت خلعت و خطاب سزاوار خانی و بختیار خان بخطاب خواص خانی و خوشحال بیگ و امثال بخطاب قلیج خانی و محمد یوسف بخطاب مستر خانی و محمد طاهر داروغهٔ توپخانهٔ دکن بخطاب صف شکن خانی سرمایهٔ مباهات اندوختند و عبد الرحیم ولد شاه بداغ خان و میر احمد ولد شاه داد خان و بابار بیگ ولد اوزبک خان هریک بخطاب در خورش نامور شد و مصریخان ایمان بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافراز گشته در سلک کومکیان برهانپور انتظام یافت و میر ابو الفضل معموری کامگار و غلام محمد افغان هریکه از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار کامیاب گردید نهم ماه مذکور رایات منصور در گذر اکبرپور از آب نربده بدانسان عبور نموده آنروی آب مخیم تا به نزول موکب ظفر مآب گشت و امانتخان و معزز مهتد هریک بمرحمت اسپ مورد عاطفت شد یازدهم جهانگیرپور مرکز دایرهٔ اقبال گردید درین روز محمد عادل برلاس بخطاب بهورخانی و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و ناصر نظامی کردی[۲] بخطاب مخلصخانی

(۲ ن) کـ نوری کردسری کوهرودی

رتبهٔ امتیاز یافتند و جمعی از بندها بمرحمت اسپ مباهی گشتند و شیخ عبد القوي باضافهٔ ششصدی پانصد سوار بمنصب هزار پانصدی صد سوار سربلند گردید و دوازدهم بالای کتل ماندر از مر نزول والا سرباوج سپهر رسانید و روز دیگر آنجا مقام شد درین منزل بهادر خان که فرمان همایون بنابر مطلبی عقب مانده بود باستلام عتبهٔ اقبال چهرهٔ سعادت بر افروخت و باقاجی بهونسله بمنصب دو هزار پانصدی هزار و پانصد سوار محمد شریف پولکچی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هریک بعطاء خلعت سرافراز شده کامیاب دولت بندگی گشتند و بنده شعر زمان بارهه بخطاب مظفر خانی و جان امان بخطاب زبردستخانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار مفتخر و مباهی گردیدند و درین سال زمیندار چنت بوجهه سامی سدهٔ سنیه گشته بعنایت خلعت و اسپ واوربسی مرصع سر بلندی یافت و پس از طی دو مرحله دگر باره موکب فیروزي اعتصام یکروز مقام نمود و بسیاری از سعادت پذیران خدمت و شرف اندوزان رکاب دولت مورد انظار مراحم بادشاهانه گردیدند و ازانجمله نجابتخان باضافهٔ هزاری دو هزار سوار بمنصب والای هفت هزاری هفت هزار سوار و شجاعت خان پسر خان مذکور بعنایت اسپ و باضافهٔ پانصدي سه صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار وبهادر خان باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و مرشد قلیخان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هزار و پانصد سوار و میر مراد مازندرانی بخطاب غیرتخانی و باضافهٔ پانصدي صد سوار

بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و حسنی بیگ بمنصب هزاری
چهار صد سوار مسئول مرحمت گردید و بنده عبد الرحمن
بخطاب دلاور خانی مامور شد و مفتی خان و منعم خان و بهور
خان و هزبر خان و محمد صادق و عرب بیگ و کدمری سنگه
ولد راو کرن بهوریه و حمید الدین ولد ابو سعید نبیرهٔ اعتماد الدوله
و جمعی دیگر بمرحمت اسپ عنان بوس دولت گردیدند و جمعی
بعطاء خلعت دست امتیاز افراختند و درین حال زمیندار
جنب پور بانعام چهار هزار روپیه بجای حمله بمرحمت خلعت
مرصع نوازش یافتند بتسلیم طاهر دیبالپور مرکز رایات منصور
گردید درین منزل سید حسن وجدار بگلانه که بموجب حکم والا
ازانجا بموکب ظفر لوا رسیده بود شرف استلام سدهٔ سنیه دریافته
بتشریف عنایت رسید و درین ایام کار طلبخان بعطاء خلعت و
ماند خان و عبد الله خان هرای و بهور خان وجادوبرای وخصوصیت
راو و رستم راو هریک به دو اسپ و موسنگه را ر مهاسنگه
زمیندار کالی بهاب بمنصب هزاری پانصد سوار و گروهی دیگر
از نو سرا رازان دولت بندگی بمناصب شایسته کامروای عواطف
بادشاهانه گردیدند بدست و بکم از دیبالپور کوچ شد و در ابتداء راه
مراد بخش که از گجرات بموجب حکم لازم الامتثال احرام کعبهٔ
جلال بسته بود رسیده بادراک دولت ملازمت اکسیر خاصیت چهرهٔ
مراد برا فروخت و مراسم کورنش و تسلیم بجای آورده سرمایهٔ
سعادت دارین اندوخت چندی طوبت سرور مهربان او را بجلایل
عواطف و جزایل مکارم نواخته ازانجا بهمعنانی عون عنایت

ابرش بموضع دهرمات پور که در هشت کروهی اوجین واقع است و راجه جسونت سنگه با قاسمخان و تمام لشکرهای بادشاهی بعزم مقابلهٔ موکب منصور بفاصلهٔ یك کروه در برابر آن نزول نموده بود شرف قدوم بخشیدند و برکنار بالهٔ چور برایله تنهٔ بارگاه حشمت و جاه بارح نصرت و بیروزی افراشته شد - اکنون کلك حقائق ارقام بحکم اقتضاء مقام بگذارش مجملی از حال راجه جسونت سنگه گراییده حدیثی صحیح پیرا میگردد که راجه مذکور بعد از آمدن بمالوه و اقامت در اوجین چون از پیشگاه خلافت به تنبیه و تادیب مراد بخش مامور گشته بود وقتی که خبر آمدن او از گجرات بصوب مالوه شنید با قاسمخان و سایر جنود بادشاهی از اوجین بقصد محاربه و قتال سراه ناس ترله روانه گشته بسر راه از رمت ر نمه کروهی کاچرود که از اینجا میان او و مراد بخش هژده کروه فاصله بود رسیده توقف کرد و جاسوسان دوربین که بر کیفیت حال مراد بخش و حقیقت عزیمتش آگهی یافته خبر محقق بار رسانید از اینجا که شهنشاه عالمگیر از کمال دانائی و متانت تدبیر بنوعی ضبط گذرهای آب نربده و حفظ طرق و شوارع فرموده بودند که اخبار موکب دکن و جاندس باو نمیرسید خبر نهضت رایت فتح آیت از بلدهٔ مبارکهٔ برهانپور بصوب مالوه نداشت و بجمعیت خاطر کمر بکفایت مهم مراد بخش بسته همت بر حرب و پیکارش میگماشت و چون مراد بخش از آمدن او با لشکرهای بادشاهی که تاب مقاومت آن نه در خور طاقت و توان و اندازهٔ مکنت و استعداد خود نه میدید آگاه شد بموجب هدایت و ارشاد

جدید چنان که بواسطه مراسلات باد مرموز شده بود در هر دو گروهی کهرود از سمتی که می آمد عنان برتافت و از بالای کهرود گذشته در نواحی دربند ... گزارش نامه بموکب اقبال پیوست و در ظلال جاه و عاطفت این شاه در اعتدال ... آمد الحمد زاده خسروی سپهدار ... از سه چهار مقام در نواحی کهرود که انتظار خبر مراد شمس می بود شنیدند که او از راهی که می آمد بسمت دیگر گشت و در صدد تعقیب سمت آمدن بود و هنوز از صدور موکب منصور از برنده خبر نداشت دریں ایام بوسیله زاده سپورام گور که دریافت و بتوسط مستعمل بر حقیقت گذشتن جنود مسعود از برنده دار رسیدند و جمعی از دوکران بی شکوه که در قلعه دمار بوده و بعد از ورود وصول عساکر منصوری متأثر بنواحی قلعه مذکور از بیم سطوت امواج قاهره قلعه را خالی کرده بر آمده بودند بعزیز ملحق شده اظهار این معنی نمودند زاده را از ... رعب امر دو ... بسر بر آمد و از ... عقلت و ... هشیار گشته از کهرود براهی که آمده بود بی ... معلوم بار گشت و از آنجا عزم جنگ و آ... تاب جواب و بیم خسارت از حد خویش فرا بر نهاده بتمدرل بسمت ... اقبال ... امد و در برابر ... بو ... فاصله یک گروه معسکر اقبال گردید که سد راه موکب نصرت ... و بالجمله این مظهر ... رحمت الهی و مورد ... با ... ارانجا که همواره همت ... شکوه مصروف صلاح حال عباد و ... خبر ... منصور ... ابواب ... و ... امن و بمقتضای ... راحت و عموم ... نفس نهاد بدست

علنا آن بود که گرد بکار انگیخته نگردد و چون مسلمانان درمیانه
ریخته نشود دفع شتر، روز قبل از وصول بدهرمات پور کب رای را
که از برهمنان بهمبلده بود نزد آن جهالت کیش فرستاده اورا
بنصایح ارجمند صلاح انگیز منع ارتکاب جسارت و ستیز نموده بودند
و پیغام فرموده که چون مارا ارادهٔ جنگ نیست و عزم ملازمت
حضرت اعلی دلش نهاد خاطر والاست اگر اورا بخت و دولت
رهبری نماید بعز ملازمت همایون مستسعد گشته تقبیل رکاب اقبال
را مایهٔ افتخار و شرف روزگار خود سازد تا از سر راه موکب ظفر
پناه بر خاسته بخود پور که وطن اوست برود والا پامال جنود دشمن
مال گشته جز خسران و نکال حاصلی نخواهد داشت ازانرو که
آن جاهل مغرور را کاخ دماغ ظلمت اندود دود غفلت و غرور و پیشگاه
ضمیر خالی از پرتو دانش و شعور بود برونق مضمون اَبیٰ وَاستکبرَ
وَکانَ مِنَ الْکافِرِینَ از قبول این پیام صلاح آئین و کلام هدایت قرین
شیطان صفت سر باز زد و بکثرت اعوان و انصار و جمعیت راجپوتان
مقهور ضلالت آثار که دران حرب ضلالت و حیل ادبار فراهم آمده
بودند باد نخوت در سر افگنده آمادهٔ جنگ و پیکار شده وکب رای
را باز فرستاده اظهار مخالفت و عصیان نمود و چون دربندوبست
نزدیک رسیده چنانچه گزارش یافت در برابر دهرمات پور که مضرب
خیام مذروری بود نزول نموده بود جدبو موید منصور در منزل
مذکور که جهالت و جسارت آن تیره رای مغرور یقین پیوست و
موکب ظفر اثر برونق نحوای وقد اعذر من انذر در صف آرائی وبند
آزمائی با آن جیش خذلان مقهور تبسط ر تابیب آن خیل عدوان در

کنس حمنب بادساهانه مرص و صرور نوب ندربنب لوازم رزم و بنکار و بمهند معدماب نبرد و کاررار برداحنه بعسم ا واج بصرب مآل و بعندن معوب حرب و قتال نمود ند وآب ررد و آن سب رعا سـمرابـب حرم و احنناط که مناط مبارزب و داهگری و اساس سرداری و سروری است بحای آور د بندبر حنگ و دورک هداه درمو ند ه

دکر محاربهٔ عساکر حلال با راحه حسونت سنگه بد سکال و ظفر باس بر حنود کعر و صلال بعون عنابت داور بیهمال

حون سانعه عنابب ابردی ندرنه موکب دولب تحب بلندی گسنه لوای بوحه والا و رابب عربمب کسور کسابس بصوب عالی معصدی برامرارد وحدوس بومنون حنوا امال ومنن طرنق امانی و آمال سعا ب منندی سارد که در سلوک مسلک حسمت و کامکاری هرکحا حاری در سر راه دولنس آند دسب حمابب تحب کار سار راه اورا اران بردارد و در طی مراحل سعادب و بحنباری هر ندرهٔ روزکاری که سد راه عربمنس گردد رور باروی طالع دسمن گدار روبس ار ما در اندارد و ار سحار مسادبی که باد بحوب اعداء بد نهاد انگبرد گرد معوری بدامن دولنس بنسنند و ار صرصر عنادبی که ار هوای بندار صحالطان سعاوب ننداد حمری بهال حاه و حسمنس گربد بنند و هر حدل صلالی که ناهنگ حلا ش رادب حسارب در مندان کبن برا رارد حدلان و نکال دو اسه باسنعمالس ناربد و هر صرب ادباری که حهرهٔ دلبری به بنکارش برامرورد ندگ

لطمهٔ مرپنجهٔ مهر و مطوتش رنگ جرأت از رخسار همت در بارد آری موج طلمت تدرة روز با همه سپاهی لسکر در راه موکب عالمگیر مهر انور سعید نتواند شد و سپاه نکهت شعار بهار با آن ازدحام و کثرت حشر در رهگذر باد صرصر جز پریشانی طرفی نتواند بست جایی که سپهدار همت بلند قصد پرواز کند اگر زاغ مستمند در هوای دعوی پرواز نماید بی سک سکار شاهدی قصاست و گاهی که شیر دلیر بقصد نخچیر برخیزد اگر روباه حقیر با او ستیزد لا محاله خوش هما برگزیدهٔ الهی را از کج اندیشی و بدخواهی مشتی نفاق منش خلاف آیدن چه زیان و دست پرورد لطف بامتناهی را از شر انگیزي و کنده توزی جمعی محال طلب کوتاه بین کدام نقصان •

• نظم •

کسی را که اقبال رهبر بود • اگر بد راهش سکندر بود
تغیر ر مبدی کشاید رهش • شود عرصهٔ تحت جولنگهش
چو تایید حق یاور کس بود • بداندیش او کمتر از خس بود
هرآنرا که اقبال خصم افگن است • چه باک ازجهانی همه دشمن است

موید صدق این معنی کیفیت حال شهنشاه موید پاک دین است در محاربهٔ راجه جسونت سنگه ضلالت آئین و صورت جسارت و بی ادبی آن بانکار بی دین و هر بیمت یافتن از جنود نصرت قرین تبیین این مجمل آنکه چون آن جاهل بدکیش بنصایح ارجمند بادشاهی که کدامهٔ بشرط و دانش و آگاهی بود منتبه نشد و از تیره رائی و کوته اندیشی صلاح کار پی نبرده با جنود ادبار قدم جرأت از حد خویش پیش گذاشت عرق غیرت شهنشاهانه بحرکت

آ ده و آتش مهر حهروادة رباته ر ه ىسده وگوسمال آں ناطل مآل در کس مرىى و حمعت و آىعى رمان روانى و سلطنت واحب دانسىد و رور مبارک حمعة ىسىت و دوم رحب سىه هرار و سصت و هست هجری مطابق هعم اردی نهست هنگام صبح که شاهرح اورنگ عالمگیر مهر در عرصه حارم سهر تیع طلمت سور تعصد انعام هندوی تیرة رور ست ار نیام کس کسنده لسکر کامر کیس ظلام را انهرام داد و اعلام سده مام حدود لىل ار ربع ماهحة رات انوار سلطاں نهار رو تحجات بواری نهاں حدىو مو ىى و منصور ماک اعداد تعصد مدا معه آں حشش کفر ر عناد که ىی الحقیعت عرا و حهاد بود معروبة معوف حدال و آرایس امواح امال و آراسس ملال کوه مکر حصم امگن و منن مرد مرد ىويحىه ىمسى سور صف سکن مرمان دادة و دل مرعوں عدانت اىرد بصرت تحسن نهادة حکم نواحتن کوس حنگ وامراحتن لوای رزم که رهرة گدار ىىدلاں عرصة ىىرد و عدرت امرای مرداں مرد است مرموديد و ماسد مهر تاباں که ىر ىلىد آسماں برآىد سوار ىلى کوه ىىکر فلک ىواں سدة ىىدورگی ساىسدة و آ ىدى حجسىة با حـ وں ىصرت و تايىد آلهی و سطوت و صدمت سهنشاهی متوحه دىع و استيصال آں مرىه صلال و مستحقاں عداب و ىکال گسىه رح ىعرصة کررار آورد ىد و هراول ىصرت اىر را که مقدمه الحىس مىح و طفر ىود ىراىت اقتدار بادشاهزادة والا ىراد عالى ىار محمد سلطاں و تحاىحاں امتوار کردة سحاعت حاں حلعحاں مدکور وسىد مطفر حاں ىارهة واحمد حويسکی و لودیحاں و مردلحاں و کمال لودی و سىد صدرالدين دکىی و حـ ال ىحاوری

و الهام الله و عبد الباری انصاري و میر ابو الفضل معموری و قادر داد انصاری و جمعی دیگر از مبارزان و ابطال و دلیران عرصهٔ قتال با ایشان معین ساختند و ذو الفقار خان که از قدیمی بندهای جانسپار بود با برخی از اهل توپخانه و بهادر خان با ها دیدان خان و سید دلاور خان و زبردستخان و سادات خان و حمید کاکر و دیگر مجاهدان شهامت پرور بهراولی بادشاهزادهٔ والا تبار لواء مبارزت باوج دلاوری برافراختند و اهتمام توپخانه بعهدهٔ شجاعت و کاردانی و کوشش و جانفشانی مرشد قلیخان که از بندهای راسخ العقیدهٔ فدوی بود مقرر گردید و مراد بخش را با سپاه و حشم او در برانغار موکب نصرت شعار بازداشتند و سرداری جرانغار فیروزی آثار بنامزد فرهٔ ناصرهٔ دولت غرهٔ ناصیهٔ حشمت بادشاهزادهٔ والا گهر سعادت توام محمد اعظم نموده ملتفت خان و همت خان و کار طلبخان و سپهدار خان و راجه اندر من دهندیره و هوشدار خان و مختار خان و میر بهادر دل برادر خان مذکور و منعمخان و شیخ عبد العزیز و سید یوسف و اسمعیل بیاري و یعقوب ولد اوزبکخان و نعمت الله ولد حسام الدین خان و سید حسن و کرن کچی و راجه سارنگدهر و غیرت بیگ و ممریز مهمند و جمعي دیگر از جنود ماهره درانطرف بمبارزت و کند آوری گماشتند وسرداري التمش بشهامت و صرامت پناه مرتضی خان تفویض یافته سید بهار و حمید الدین ولد ابوسعید نبیرهٔ اعتماد الدوله و ملازمان چوکی خاص با او معین شدند وزبدهٔ فدویان اخلاص منش شیخ میرزا که جوهر شمشیرش بگوهر تدبیر آراستگی داشت باسید میر برادرزاد و عبد الرحمن و غازی بیجاپوری و فتح خان روهیله و اسمعیل

حوسکی و کدسری سنگه نهوریده و رگهناتهه سنگهه راتهور و مسعو مدکلی و معد مه صور و نادل لمبدار و سیف بیجا وری و گروهی دیگر از دلاوران حلادت آئین درجانب یمین موکب نصرت قرین طرح نمودند و میمنه سکلیحان را باجمعی از اهل توپخانه و حواصحان و مکندر روهیله و برخی از امراء دکنی مثل جادو رای و رستم راو و دولتمند حان و داماجي و بابانجی(۲) و تتوجی و تسونت راو طرح دست چپ مرمودند و مراولی حلود طفر بناه تعهد؛ مردند و کار طلبی حواجه عبد الله و مرلباسحان و عبد الله حان سرای ودوست بیگ برادر او و محمد شریف قلیچی و رعد اندار بیگ و جمعی دیگر از مردان کار و زمرهٔ مراولان و عملهٔ شکار مقرر گشت؛ و ماهیچهٔ رایت نصرت نشان خورشید سان از اوج قول طلوع نمودهٔ گیتی حدیو عالمگیر با فرآسائی و بانده ازلی مانند جوهر شجاعت و مردلی در قلب لشکر جای گرفتند و جمعی از بندهای خاص و دلاوران ثابت قدم درست اخلاص مثل اصالتحان و مخلص‌حان و بهورد ل وللیچ حان و جوهر حان و هژبر حان و ذو القدر حان و بیگ محمد حوسکی و عدرتحان و مرادار حان و میر ادراهیم مورلنگی و لهکونست سنگه ولد راو ستر سال هادة و سو سکرن بندیله وآله یار بیگ میر تورک در رکاب نصرت مآب کامیاب سعادت گشتند ٭ ٭ نظم ٭

نداراست شاه توکل شعار ٭ بناه ظفر را یمین و یسار

مباهی بداب و احمل همه ٭ همه یک دل و دل‌توکل‌همه

(۲ ن) مدوحی

بالجمله چون رایحهٔ خشونت سنگهٔ خبر اهتزاز موکب جلال بعزم محاربه و قتال شنید صدمهٔ سطوت و صلابت و هیبت قهر و مهابت شهنشاه توفیق سپاه تزلزل در بناء صبر و ثباتش افگنده دل ضلالت منزلش از تابش جلالت شان و صولت اقبال خدایگان جهان مغلوب لشکر رعب و هراس و دستخوش جنود خوف و اضطراب شده خواست که دفع الوقتی کند و آن زور بدستیاری ریو و رنگ باعث تعویق جنگ گشته کار خود را چارهٔ درست اندیشد و نقش حیله و تزویری بر آب زند غافل ازین معنی که * بیت *

چو آهنگ صیدی کند شاهباز * نگردد بدم لابهٔ صعوه باز

و باین خیال خام و اندیشهٔ نا تمام وکیل خود را بخدمت همایون فرستاده اظهار عجز و بندگی و ندامت و سرافگندگی کرد و بزبان مسکنت و انکسار پیغام نمود که مرا داعیهٔ رزم و پیکار نیست و یارای جرأت و جسارت با موکب نصرت شعار نه بلکه ارادهٔ ملازمت دارم و جز بندگی و اخلاص طریقی نمی سپارم اگر خدیو جهان بمقتضای فضل و کرم جرایم بنده بخشوده فسخ عزیمت نبرد نمایند آمده تقبیل بساط عبودیت را سرمایهٔ دولت میشمارم ازآنجا که ضمیر منیر شهنشاه عالمگیر نوشته از صور الهام نقش پذیر است بمکنون خاطر او متفطن گشته جواب فرمودند که چون بفرخی و فیروزمندی سوار شده ایم توقف و درنگ معنی ندارد اگر گفتار او بصدق و راستی مقرون و خالی از شایبهٔ حیله و افسون است از لشکر جدا شده تنها پیش ایلچیان بیاید که خان مذکور اورا بخدمت پادشاه زادهٔ عالی تبار محمد سلطان برد و ایشان

اورا بملازمت اشرف آورند واستعفاء جرائمش نمایند چون الدماس آن
کج اندیش ذره رای نامی از مکر و تزویر و مدتی در دفع الوقت
و تاخیر بود و پرتو صدق و فروغ راستی نداشت امری ازان ظاهر نشده
خواتی بعرسداد وآمادهٔ جنگ وفساد ومهیای نبرد گشته بدست کفر
و ضلالت لوای خراب وجهالت برافراخت و بترتیب لشکر و صف
آرایی افواج بدست اثر خویش پرداخته اسمعیل را سردار هراول
ساخت و جمعی از راجپوتان عمدهٔ نامی جلادت شعار مثل مکند
سنگه هاده و راجه سجان سنگه بندیله و امر سنگه چندراوت و رتن
راتهور وارجن گور و دالداس جهالا و موهن سنگه هاده و دیگر اعاظم
راجپوتان وخوشحال بیگ کاشغری سلطان حسین ولد اصالت خان مرحوم
ودیگر بندهای معتبر ا ساهی مردم کارطلب شاهی دران فوج تعیین
کرد وبهادر بیگ بخشی آن لشکر را که داروغهٔ توپخانهٔ هم بود با تمام
توپخانهٔ بادشاهی و جای بیگ خویش با اسمعیل و جمعی دیگر
در پیش صف لشکر بار داشت و مخلص خان محمد بیگ و
یادگار بیگ را که از تابینان دامنی دوران بود به هراولی گماشت
و مهیش داس گور و گوردهن راتهور را با فوجی از مردم کار بنده
راجپوتان جلادت منش را التمش مقرر نمود و خود با احدیان
مهور کیش خویش که از ده هزار سوار بیش بودند وبعضی دیگر از راجپوتان
عمدهٔ بادشاهی مثل دیهم ولد راجه بیتهلداس گور و امثال آن در قول
قرار گرفته راجه رایسنگه سیسودیه را با جمیع راجپوتان قوم او
در میمنهٔ قول و افتخار خان را با سید شیرخان بارهه و سید سالار و
یادگار معموری و محمد مقیم داماد شاه بیگ خان و گروهی دیگر

از منصبداران را در میسره جای داد و مالوجی و پرسوجی و راجه دیبي سنگه بندیله را بمحافظت اردو که بر یک فرسنگ راه بود گذاشت و بعد از تسویهٔ صفوف بعزم رزم آهنگ جنگ از معسکر خود سوار شده با آن لشکر گران و سپاه بیشمار متوجه عرصهٔ ستیز و پیکار گردید القصه بهیچ ششگهرّی از روز گذشته تلاقی فئتین اتفاق افتاد نخست از طرفین بانداختن بان و توپ و تفنگ که آتش افروز رزم و مقدمهٔ جنگ است هنگامهٔ حرب و جدال تیز شده رفته رفته بیران قتال اشتعال یافت و کار کشش و کوشش بالا گرفت * نظم *
بلا آتش فتنه را کرد تیز * تو گفتي پدیدار شد رستخیز
چنان تیغ کین را شد آتش بلند * که جستی زجا خود زتن چون سپند
عساکر اقبال بتزوک تمام و ترتیب شایسته صف بسته و یسال آراسته چنانچه قانون رزم آزمائي و آئین سپه آرائی ست آهسته آهسته پیش می آمدند و بضرب تیر و بندوق و بان رخنه در بنیاد عمر مخالفان می افگندند درین اثنا از هراول آن موکب ادبار جمعي کثیر از راجپوتان مشهور جلادت خو * نظم *
همه سرکش و جاهل و جنگ جو * چو شمشیر آهن دل و سخت رو
بصحرا وغا جملگی هم قدم * همه بسته چون موج دامان بهم
مثل مکند سنگه هاده و رتن راتهور و دیالداس جهالا و ارجن گور و دیگر عمدها و رؤسای آن قوم بي باک ضلالت کیش با تمام اتباع و سپاه خویش راسب جهل و تهور افراشته و دست طمع از جان برداشته بیکبارگی حمله انداختند و نخست بتوپخانهٔ همایون رسیده بجنگ و ستیز پرداختند مرشد قلیخان و ذو الفقار خان با آنکه

موجی در حور کارب و هجوم مخالفان بداستند دست اعتصام بحدل المتین امال بدروال حددوجهان زده و ای ثبات و مرار در عرصهٔ کارزار استوار اسده ارجا بر ددند و بعد رگدرو ر ر د سعی و کاس دستمارکه مددهای سرمد دا گ ر سـ نفسانی و مرسد طلبحان مر انه وار بعد حان بثار بمو د نگلگونهٔ سهادت حرعهٔ سعادت در امروحست و بانحرار بنک بامی جاوید سوما ء خطاب الهی اندوحست وذو الفقار (۶ ب) خان با تدین دلاوران ناموس جوی هندوستان که حون کار حنگ تنگ سود از اسپان پاده سده دل برهلاک می‌نهند و اکثر اوقات بحسن ثبات قدم و رسوخ عزیمت عدم را هزیمت میدهند از اسپ فرود آمده تا مقدوری ای همت و جلادت بقصد بذل سرخروئی و سهادت در میدان وعا اسرد و داد شجاعت و دلاوری داده دران آزمونگاه جوهر مردانگی گوی ثبات و استقلال از اتران و امثال برد اگرچه کل زخمی از شاخسار مردی حند لنگی تبرکت بوجهات والای حضرت شاهنشاهی و مدامی حسن اعتقاد و نیکو خواهی از آمدت هلاک امن ماند راجدوتان بدگهر جهالت مرور ازو وع ان حال حدرة برسدة وار وتحانه هما بر گدیده بهمان هندت اجتماعی بر هراول موکب منصور باختند و جمعی دیگر از هراول آنجدل صلابت منش و حونی از لسکر مول و الد مس بدر بکومک و امداد آن بدرة تحدان ند بها حمله آورده حنگی عظ م در دوست داسادرا ؟ والا بدار و

(۶ ب) ذالقدر خان

بخانیان و سایر بهادران هراول موکب گردون شکوه مانند کوه بسیلاب حملهٔ آن گروه از جا درفته پای قرار در میدان مبارزت استوار ساختند و بدلیری بازوی همت و شهامت بمدافعه و مقابلهٔ آن متهوران ضلالت آئین پرداختند اگرچه جنود عدیم خسران مآب درکدرت و اندوهی باد از تراکم امواج سحاب میداد لیکن تیغ آتش بار مجاهدان ظفر شعار کار برق خاطف مینمود و هر چند نخل ثبات و نهال استقلال اعداء در زمین کین ریشهٔ محکم داشت اما باد حملهٔ مبارزان فیروزی اعلام قائم مقام ریاح عاصف بود ناوک جان ستان دلیران عرصهٔ هیجا چون تیر قضا للحظا از شست می جست وگرز گران سکندمندان میدان وغا از خود کاسهٔ برسر اعدا می شکست از بس عقاب تیر بر تیر از خانهٔ کمان در پرواز بود شهبر فلک روی هوا بدیشان می نداشت و بسکه زمین از خون معاندین رنگین مینمود وهم غلط بین از روی اشتباه عرصهٔ رزمگاه را ساحت لاله ستان می انگاشت •

• نظم •

شدی تیر چون سوی هندو روان • همه صندل جبهه کردی نشان
ز بس بهر دین تیغ در کار بود • زدی برهمان حاکه زنار بود

و چون عدیم لئیم بهجوم تمام و حلادت عظیم با جنود ادبال درآویخته گرم ستیز و خونریز بود شیخ میر با سایر دلاوران طرح دست راست بوقت حمله آور گشته خود را بر کمرگاه آن خذل ادبار زد و مرتضی خان میر با دلیران الغمش در رسیده مصدر ترددات نمایان گشت و همچنین صف شکنان با بهادران طرح دست چپ رخش شجاعت انگیخته بر مخالفان حمله کرد و کوششهای مردانه بتقدیم

رسانیدند و در همین اثنا سپهسالار عالمگیر ظفر لوا که سوار فیل کوه شکوه بودند و مشاهدهٔ سعی و جلادت و نظارهٔ تلاش و کوشش هردو گروه میفرمودند چون دیدند که اعدای جهالت کیش رایت حراٴت واستیلا افراشته و صدمهٔ تیغ و تبر و ناوک بلا نشان بر اینده جنود روبی و جنود دستی منکسند عرق شجاعت خسروی حرکت نموده و جوهر بسالت ذاتی را کار فرموده با ملازمان رکاب نصرت قرین بکومک مبارزان جهاد آئین متوجه گردیدند و بهادران جانسپار و دلیران عرصهٔ کارزار را که با دشمنان نابکار گرم گیر و دار بودند بدین اعانت و امداد و نیروی اقبال خدا داد قوت تجسدید حملهٔ دیگر رسیدند که قول همایون بهراول پیوست • بیت •

سحابی که از رحمت کین زاده بود • بزور جوگرد از قفا مانده بود

از آثار شوکت و شکوه پادشاهی که پرتو انوار عظمت و جلال آلهی است اعدای بد عاقبت را پشت همت شکسته ناروی جراٴت نشستی گرایند وحدود مسعود را این حملهٔ رستمانه و حرکت بهادرانه از آن جوهر تیغ عالمگیری مایهٔ دلاوری و دلیری گردید عازمان لشکر منصور مانند جدل بود که با صداء طبل بستیزه و بسان شعلهٔ برق که در نیستان آویزد با گروه مخالف و زمرهٔ ضلال نکوهش و جدال در آویخته نصرت نمودند وطعمی سنان آن جهالت کیشان را مانند بنات النعش متفرق و پریشان ساختند و خورشید سان تیغ غدر شور بسیاری از هندوان بد اختر تیره روز را چون سایه برخاک هلاک انداختند • نظم •

رنس راجپوتان بد بیکار و جنگ • گذشتند ازجان بناموس و ننگ

معاف آمده در کشده در کارزار • که شد بسته راه گریز سوار
ز تیغ جهاد آتشی بر فروخت • گران هندوی جنگجو زنده سوخت
دران میدان کین چندان خون کفار بی دین ریخته شد که تا ابد
ثمره از خاک آن زمین لاله گون روید و آنقدر پشته از کشته آماده
گشت که زاغ . زغن آن وادي تا قیامت طعمه نمودند از من محالفان
تیره سرانجام را سر از تن جدا کرد دم تیغ انتقام کنندي آغاز نهاد
و دین که بنعام مدا دگوش حان اعدا رسانید زبان تدبر خنجر از
کار افتاد •
• نظم •
دران کید خواهی ز دین طعن وضرب • ز کار خود افتاد آلات حرب
چو تیر شکسته کمان شد ز دست • زره پاره شد چون گریبان مست
حاصل که نهادران مدرورمند با آن گروه شقاوت نمودند چنان گیرو داری
کردند و کارزاري نمودند که ترک خون آشام بهرام را از نظارهٔ آن
قهر وصولت تیغ مطوت در نیام خجلت ماند و هندوی تند خوی
زحل را از مشاهدهٔ آن دلیری و کنداوری دود حیرت بسر برآمد
و درین رستخیز بلا و ستیز مرد آزما مکند سنگه هاده و سجان سنگه
معمودنه ورتن سنگه راتهور وارجن گور و دیالداس جهالا و موهن سنگه
هاده که از سرداران معتبر و عمدها و اعیان آن لشکر بودند بتیغ
آبدار آتش بار مجاهدان ظفر شعار مردانه وار سر در جیب عدم
کشیدند و جمعی کثیر و فرقهٔ انبوه از نام آوران آن گروه باطل پژوه
همراهی آن سالکان مسالک فنا گردیدند و از غلغلهٔ شکوه و صلابت
موکب گیتي کشا و مشاهدهٔ آن فر عظمت وجلال شهنشاه ظفر لوا
راجه رایسنگه سیسودیه از قول مخالف و راجه سجان سنگه بندیله

و امرسنگه سدراوب از هراول عدملیم تا جدل و حسم و طعل و علم
در اثناء نبرد و پیکار از معرکهٔ کارزار رو تافتند و بنای مردی فرار
رخت هستی از آنعرصه مهلکه باربدر برده بجانب اوطان خود شتافتند
و مراد بخش که در درانغار موکب ظفر مرا صف آرا بود از جانب
بمدی بربنگاه اعدا که در عقب آن حشر هزیمت گرا بود رسیده
بغارت و تاراج پرداخت و باین حرکت بی موقع آن گروه
مقهور جاهل را بکلی مضطرب و متزلزل ساخت و از جوقی
که حراست اردوی عدم بآنها متعلق بود مالوجی و ترسوجی(۲)
تاب مقاومت نیاورده رخ از جنگ بستند و رو از شمشیر بدر نهاده
آهنگ گریز کردند و دبی‌سنگه که عقل درست و تدبیر دور
اندیش داشت از راه انقیاد درآمده پیش مراد بخش رفت و اورا
شفیع عفو جرایم و وسیلهٔ صفح مآثم خویش ساخته با او همراه شد
و چون عبور لشکر مراد بخش درین حرکت از دست چپ راجه
جسونت سنگه بود و از نزدیک قول آن سرجدل میبایست گذشت سپاه
اورا فی الجمله آویزشی با اعداء ه مارب منش روی داده اشحار
جان و جندی دیگر که در سمت یسار آن حزب ادبار بودند بمقابله
و مدافعه پرداختند و بتدرکار جراب هیجا دواسبه بجانب عدم تاختند
و راجه جسونت سنگه از ملاحظهٔ اشحال و مشاهدهٔ بدروی اقبال
بی زوال در خلاف ذات راجهای بزرگ نژاد و راجپوتان تهور کیش
مهابت آثار ننگ فرار بر خود پسندیده و نقل عار بر چهرهٔ روزگار

(۲ ن) ترسوجی

خود کشیده با معدودی از راجپوتان زخمی بدم کشده که بعقة السیف عساکر نصرت بودند راه وطن پیش گرفت * بیت *
چنان بیمناک و هراسان گریخت * که زنار را از گرانی کسیخت
و قاسمخان و سایر لشکر بادشاهی که دران رستخیز بلا هدف ناوک قضا نگشته بودند بکام ناکامی راه فرار سپردند و برآوردن بعد حیات ازان مهلکه غنیمت شمردند وهمای همایون فال فتح و ظفر از اوج لطف و عنایت الهی بر پرچم رایت منصور سایه گستر شده شاهد نصرت و فیروزی در آیینهٔ تیغ مجاهدان موکب جلال جمال نمود وگلهای خرمی و شادمانی در سرا بستان آمال وآمانی هوا خواهان شگفتن آغاز کرد ومجموع توپخانه و خزانه و فیلان عدیم بعید ضبط وتصرف اولیاء دولت فیروزی لوا درآمده همه اموال و سامان و اردو و بنگاه مخالفان تاراج لشکر ظفر اثر شد * * نظم *
دلیران چو فارغ ز هیجا شدند * بتاراج بنگاه اعدا شدند
ز دشمن کسی کسب اگر بار داشت * همین سر بدر برد و سامان گذاشت
بدست اندر آمد بسی باد پا * زخون حمله ز دست و پا در حنا
ده بند آمد از هر طرف فیل مست * چو زمستی که ابند عنبر را ببست
بالجمله نسیم اشارهٔ آبروی شمشیر و یک حملهٔ اقبال عالمگیر سپهسالار جهان این قسم فتح نمایانی که طراز فتوحات آسمانی و عنوان نامهای پادشاهی تواند بود نصیب احباء این سلطنت جاودانی گردید و از ینگونه لشکري گران و جنشی پیکران که اعاظم راجهای هندوستان و سرداران عمدهٔ جلادت نشان دران فراهم آمده بودند وتوپخانهٔ عظیم با سازو سامان و فیلان فلك شکوه کوه توان و سایر اسباب کثرو

دار و آب رزم و پیکار همراه داشتند نیروی زبردستی و خصم‌افکنی
طالع والای خدیو زمان این جمعی شکست فاحشی خورده برای
جسارت و بی ادبی و ادبار جهالت و ضلال طلبی خویش مانند
حلقهٔ شعر از رخنه‌هایی که بنای مردی راز ... از عرصه
کارزار بدر بردند و جمعی از آنها بدر دربوای خذلان و خواری از
آسیب زخمهای کاری جان بجان آفرین سپردند قریب شش هزار
کس از مقتولان آن مخذولان و کشتگان آن تیغ بر کشتگان باشارهٔ
والا بشمار و تعداد در آمده * نظم *
نگنجد سپه تا رسم تیغ وشکست * چنین تیغ کس را نداد ست دست
نه چشم زره این چنین تیغ دید * نه گوش سپر در مصافی شنید
و از آنجا که خلعت بندی سرشت این برگزیدهٔ الهی منبع گوهر
مروت و معدن جوهر مدوّنست تعاقب لشکر گریخته که آب روی
مردی بر خاک بی ناموسی ریخته بودند تجویز نکرده بهادران
نصرت لوا را که از رزم نکامیی که سطوهٔ قاهر کسی ست منع
فرمودند و بدیر بمقتضای کمال دین پروری و مسلمانی که
سرشتهٔ خلقت همایون ست حکم عالم مطاع نفاذ پیوست که دران
معرکهٔ وغا هرکرا مسلمان یابند بجان امان دادهٔ دست از خون او
بدارند و از آزار و بنگاه عیدم متعرض عرض و ناموس مسلمین نگردند
و بدین اعمال سرمدی و بمدد حفظ و حمایت ایزدی که در جمیع
معارک و میادین شامل حال هوا خواهان دولت ابد قرین است
درین آویزش و کارزار که نظیر کارنامهٔ رستم و اسفندیار بود چندین
امراء نامی از راجپوتان و مسلمان بتیغ قهر وانتقام مجاهدان

فیروزی مآل مورد ثنا و زوال گشتند از سرداران لشکر منصور و نام
آوران جنود مسعود سوای مرشد قلیخان چنانچه سبق ذکر یافت
دیگر کسی عرصهٔ تلف نشد و غیر ذو الفقار خان و سکندر روهیله
و شیخ عبد العزیز و رکنابهه سنگه راتهور دیگری از عمدها را
آسیب زخم نرسید ازین مدونان نصرت مدد شیخ عبد العزیز بکثرت
تردد و جانفشانی و حسن شجاعت و کار طلبی بدست و تک زخم
برداشته بود لیکن ببرکت اخلاص درست و نیکو عقیدتی از مضرت
جانی و خطر هلاک ایمن مانده بمرهم گستری الطاف و عنایات خدیو
دشمن گداز دوست نواز آن زخمها بالتیام گرایند نیش نوش
جراحت براحت مبدل گردید القصه بعد از وقوع فتح و ظفر
شهنشاه موید دین پرور دست نیاز بدرگاه ایزد نصرت بخش کار ساز
برآورده سجدات شکر الهی و سپاس الطاف نامتناهی بتقدیم رسانیدند
و لوای علیه و فیروزی تاج حشمت و بهروزی افراخته و نوای
کوس فتح و گورگهٔ شادیانه مانند صیت اقبال و طنطنهٔ جلال
جوش بلندی گرا ساخته قرین بخت منصور و طالع دشمن سوز
بدولتخانهٔ مختصری که در جنگ همراه بود و باشارهٔ والا در موضع
لشکرگاه عدیم برپا کرده بودند نزول اجلال نمودند و آنجا با ملازمان
رکاب نصرت و مجاهدان جنود دولت نماز ظهر بجماعت گزارده بعد
از ادای فرض و سنت سکرانهٔ این موهبت کبری را از روی نیاز
دوگانه ادا کردند و مراد بخش آنجا بعز بساط بوس رسیده تسلیم
مبارکباد فتح نمود و دیبی سنگه بندیله را که با خود بستهٔ بند آورده
بود از میامن مراحم پادشاهانه التماس عفو تقصیرش کرده بدولت

ملازمت اکثر خاصه ماثر گرداند و حضرت شاهنشاهی تمام
روز آنجا بسر برده بعد از نماز مغرب که خبر رسیدن اردوی معلی
و افراخته شدن دولتخانهٔ والا بعرض اشرف رسید قرین سعادت
با عساکر ظفر مآثر سوار شده بمعسکر گردون شکوه که بمسافت یک
کروه درهمان نواحی واقع شده نیم شب نزول اجلال فرمودند و
مرزا نجف را بجلدوی یکدلی و مواجب با اولیای دولت قرین
نیم آسمانی مورد انظار عاطفت و مهربانی فرموده بانعام پانزده
هزار اشرفی و مرحمت چهار زنجیر فیل کوه پیکر و دیگر عطایا
و مواهب عز اختصاص بخشیدند و نهال گلشن عظمت و سربلند
گوهر محیط سعادت و ارجمندی پادشاهزادهٔ عالیقدر محمد سلطان را
باضافهٔ پنج هزاری پنجهزار سوار بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار
مشمول انظار مرحمت فرمودند و بیست و سوم ماه مذکور ظاهر
بلدهٔ اوجین از پرتو نزول همایون مطلع انوار پر نوری شد و گروهی
از بندهای عقیدت شگال که درین نبرد اقبال مصدر کوشش و
جانفشانی گشته بودند مورد جلایل الطاف و اعطاف شده کامیاب
نوازش پادشاهانه گردیدند از آنجمله نجابتخان بمرحمت خلعت
خاصه و دو زنجیر فیل و انعام یک لک روپیه مطرح انوار عنایت
گشته بخطاب خانان بهادر شده سالار والا خطاب شد و ملتفتخان بخطاب
اعظم خانی و خدمت جلیل القدر دیوانی و مرحمت خلعت
خاص و اسپ با ساز طلا و طوغ و نقاره و از اصل و اضافه بمنصب
چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار برافراخت و معظم
خان برادرش که در نخستی موکب اقبال بود بخطاب خانزمانی و

عنایت طوغ و نقاره و یک زنجیر فیل و میر ضیاء الدین حسین که سابق بخطاب همت خانی مامور شده بود بخطاب اسلام خانی و مرحمت اسپ و انعام چهار هزار روپیه باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری وپانصدی هزار وپانصد سوار و بهادرخان بعنایت اسپ و علم و در الفقار خان بعطاء خلعت و اسپ سرافراز خان بمرحمت اسپ وفیل و غازی بیجا پوري بخطاب ربدوله خاني و باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار وکارطلبخان باضافه هزاري هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار ازانجمله هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و عابد خان باضافهٔ هزاري دو صد سوار بمنصب چهار هزاري هفتصد سوار وشجاعتخان ولد خانجهان بهادر سپه سالار بعنایت خلعت و اسپ و باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عبد الرحمن بیجاپوری بخطاب شرزه خانی و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و الهام الله ولد رشید خان انصاري بخطاب پدر خویش و مرحمت خلعت و علم و باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه و راجه اندرمن دهندیره بعطای نقارهٔ و علم و دندی سنگه بندیله بمرحمت خلعت و اسپ و لودیخان بعنایت اسپ و نقاره و علم و فتح روهیله بخطاب فتح جنگ خانی و مکرمت نقاره و علم و باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزار و پانصد سوار و اسمعیل خویشگي بخطاب جانبار خانی و عطای علم و اضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاري ششصد سوار و کمال لودی بخطاب

هریر خانی و اضافهٔ پانصد دو صد سوار بمنصب دو هزاری پانصد
سوار و محمد بیگ جوسکی بخطاب دیندار خانی و اضافهٔ پانصدی
دوصد سوار بمنصب دوهزاری پانصد سوار و مرتضی خان بمرحمت
فیل و اسپ و از اصل و اضافهٔ بمنصب دو هزاری پانصد سوار
و احمد جوسکی بخطاب اخلاصخانی و اضافهٔ پانصدی صد سوار
بمنصب دو هزاری پانصد سوار و محمد کاکر بخطاب کاکرخانی
و مسعود منگلی بخطاب منگلی خانی و امداد بیگ میرتوزک
بخطاب ذو القدر خانی و اسماعیل تاری بعطای علم و خطاب
خانی و میر ابو الفضل معموری بخطاب معمور خانی و اضافهٔ
پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و محمد
الدین بخطاب خانه زاد خانی و میر عیسی ولد اسلام خان بخطاب
همت خانی و عطای خلعت و اسپ و منصب دو هزاری دو صد
سوار و شیخ عبد العزیز بعنایت خلعت و اسپ و خطاب خانی
سر افراز گشته و خواجه کلان بخدمت دیوانی صوبهٔ مالوه معین
گشته بخطاب کفایت خانی و مرحمت خلعت و اسپ و باضافهٔ
سیصدی و صد و پنجاه سوار بمنصب هزاری دو صد سوار سرافراز
شد و عالم سنگه زمیندار کنور که در نوبت دولت زمین بوس
دریافته بود بخطاب راجگی و عطای خلعت فاخره و اسپ و فیل
با ساز نقره و شمشیر و کمرخنجر و جمدهر مرصع و گوشوارهٔ مروارید مشمول
مراحم گونا گون گشته رخصت وطن یافت که همراه کفایت خان
بمراسم خدمت دولت خواهی قیام نماید و موهنگه زمیندار
کالی بهیت بعنایت خلعت و اسپ و دهکدهکی مرصع و امر سنگه

رمیندار برور بمکرمت خلعت و اسپ و شمشیر و جیغت ندله بعطای اسپ و خلعت مباهی گشته و دولت امعان بمنصب هزاری و پانصد سوار سرافراز درلت بندگی گردید و همچنین دیگر رمینداران مالوه مورد عنایات و مطرح انعامات پادشاهانه شدند و بسیاری از بندهای آستان سلطنت و ملترمان رکاب درلت باضافهٔ منصب و عطایای سنیه از اسپ و فیل و شمشیر و سپر و نقاره و علم مطرح انظار فضل و کرم گردیدند و ازگروهی که برهنمونی بخت و دلالت توفیق از خیل مخالف جدا شده باستلام عتبهٔ جلال کامیاب گشته بودند مخلصخان خلعت منصور خانی بخطاب یکه تازخانی و منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و عطای خلعت و اسپ و انعام بیست هزار روپیه و سیف الدین محمود معروف بفقیر الله ولد تربیت خان مرحوم بمرحمت خلعت و خطاب سیف خانی و منصب هزار و پانصدي هفصد سوار و مسعود یادگار نبیرهٔ اسد بیگخان مغفور بمکرمت خلعت و اسپ و بخطاب خد حویتر احد بیگ خاني و منصب هزار و پانصدی شش صد سوار و محمد مقیم ولد شاه بیگخان بعنایت خلعت و خطاب مقیم خاني و منصب هزاری پانصد سوار برتوارش یافتند بالجمله گیتي خدیو موبد منصور بیش از سه مقام درظاهر بلدهٔ اوجین بیست و هفتم رجب قرین دولت دارین از آنجا نهضت نموده به بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و هشتم شعبان حدود گوالیار را از فر وصول همایون زینت پذیر ساختند و درجنب بلدهٔ مذکور خیام نزول بر افراختند • • نظم •

چو خدیو شهنشاهیش میکشید • بیارست حالي اقامت گزید

بجائی دگر حون گریختی فرار • که بحت شهی منکسف ابطار
و درین ایام نصرتجان ولد خاندوران بهادر مرحوم که بحراست ولعهٔ
رامدن مقام داست و برلیغ جهان مطاع بطلب او صادر سدہ بود
حبهه سای عتبهٔ عبودیت گسته د بیاب خلعت خاص و اسب
و فیل و خطاب والای خاندورانی مسرول عواطف خسروانی گردید
و د ه ار وصول رادت طفر نگار نگوالدار حون بی سکوه ببه بروه
نا لسکری انبوه حمایت زمره ؛ کلک بیان حواهد سد بدهواد رآمده
بانواع بدمرات و لطائف حیل درمنع عبور موکب جلال ار آب
مفید منکوسید و اکبر گذرهای مسهور ومعرر را ضبط کرده به بستن
مورجال و نصب ادوات توبخانه استحکام تام داده بود لا جرم رای
عالم آرای حضرت ساهنساهی بعد اراطلاع بر ایمعنی مربو اهتمام
و توجه بر تحقیق گذر دیگر بعبور ار دریای مزبور ا گمد و ارانجا که
آنجانان مورد ددن بزور را همواره حصر توبعی در هر طریق راهبر
است د د ار استکساف و تفحص ار زمینداران آن بوم و بر نظهور
پیوست که گذر بهدوریه که ار سمت گوالدار بر دست راست دهولپور
بمسافت ببست کروه واقعست بدانباب قابل عبور موکب ظفر ایاب
است د حون عساکر منصور هنور ار کنار آب دور و گذر مذکور غیر
مسهور است بی سکوه بخرد مغرور ار کوتاه بینی با حال بضبط
و محافظت آن نبرداخته بنابر ین روز د گر که حنود ظفر اعلام آنجا
مقام داست حیدر جهان خانخانان بهادر سده سالار و ذو الفقار[۲] خان

(۲ ن) ذو القدر خان

وصف شکنیان را با مداران توپخانه و جمعی دیگر از بندهای جانسپار تعین فرمودند که بر جناح استعجال روان گشته تا آن گذر از آب بگذرند و تا وصول رایت اقبال آنرا از تصرف مخالفان بد سگال صیانت نمایند بموجب فرمان واجب الاذعان بندهای اخلاص نشان توسن همت بسان برق آتش عنان کرده صباح آن که ملح شعبان بود بکنار چنبل رسیدند و بی توقف و درنگ چون باد از آب گذشته آنطرف منزل گزیدند و در همین روز گیتی خدیو فیروز مند از گوالیار نهضت نمودند بپانمردی همت بلند و عزیمت آسمان پیوند بدو منزل طی آن مسافت بعید کرده روز دیگر که غرهٔ ماه مبارک رمضان بود قرین تایید آسمانی از آب مذکور عبور فرمودند و عساکر نصرت اثر و نهنگان دریای فتح و ظفر موج موج مانند موج بسهولت از آب گذشته آنروی آب چنبل از فیض نزول اشرف مهبط انوار عز و شرف گردید چون سر رشتهٔ کلام در نگارش مآثر اقبال شهنشاه خورشید قدر گردون احتشام باینجا رسید بحسب اقتضای مقام ذکر شمهٔ از احوال حضرت اعلی و مراتب کوته اندیشی و فتنه پژوهی بی‌شکوه بعد از استماع خبر انهزام راجه جسونت سنگه از اولیای دولت در نواحی اوجین که مقدمهٔ شکست کار آن بی بهرهٔ سعادت دارین بود صرور مینماید و کلک حقایق نگار نظرتو احمال چنین پرده از جمال شاهد مقال میگشاید که ـ حضرت اعلی را اگرچه در مستقر الخلافت اکبرآباد فی الجمله صحتی و خفتی درکوفت بهمرسید لیکن چون هنوز بکلیه آن عارضه مندفع نگشته بقیهٔ آن آزار نحال و ضعف و فتور قوی در مرتبهٔ کمال بود

و متصل بادشاهان نزدیک رسیده و اطباء از خوف عود مرض گذرانیدن
موسم گرما را درآن مقر دولت که هوایش بمراتب گرمتر از هوای
دارالخلافت شاهجهان آباد و منازل و عمارات دولتخانه این ارجمندی
وسعت و صفا و نزهت و صفا دون مرتبۀ عمارات آن خطۀ مقدس
بنیاد است تجویز نمی نمودند لهذا آنحضرت را عزم معاودت بسوی
دار الخلافه که بمرتبت روح هوا در باغستان و و طراوت و نضارت
باغ و بستان و سلسل نهر کوثر مثال و ترویج هبوب شمال و وسعت
مساکن دلپذیر و نزهت اماکن فردوس نظیر از اکثر بلاد و امصار
امتیاز دارد از خاطر مقدس سر برزده و این اراده مصمم گشته و
بی شائبه اگرچه ابلمعنی را مبانی مطالب دور از کار و صد خیال
و پندار خود بنداشته و راضی بنهضت الویۀ سمو از آن مستقر
دولت نبود اما چون طبع مبارک حضرت اعلی را بعزیمت این
حرکت بسیار مایل دید و نیز از کمال معاقبت تلوسهای آب آمدن
راجه جسونت سنگه که بدعوبهای بلند و تعهدات ناپسند غرورا رای
او بود خاطر جمع نموده چنان می پنداشت که او با لشکری که همراه
دارد سد راه موکب ظفر بناه می تواند شد لاجرم بنهضت رایات جلال
ازان مرکز سلطنت بس در داد و حضرت اعلی هردهم رجب که بیست
و دوم آن محاربۀ عساکر نصرت بدا با راجه جسونت سنگه مقابلت
گرا در ارجین روی داد ازان خطۀ دولت بنیاد متوجه دار الخلا فت
شاهجهان آباد گشتند و دوم شعبان که رایات عالیات آنحضرت
بمستقر خلافت نزدیک رسیده موضع بلوچ و مخیم نزول اردوی
همایون بود رعد دنگ گرز بردار و منادی پلنگ بساول که از پیشگاه

سلطنت برد راجهٔ جسونت سنگه زنده بودند معاودت نموده خبر
انهزام آن ضلالت شعار و توجه خدیو کامکار بعزم ملازمت حضرت اعلی
رسانیدند بی شکوه از استماع این خبر مغلوب سلطان رعب وهراس
گشته و سررشتهٔ رای و تدبیر از کف فرو هشته عزیمت رجعت
قهقری بمستقر الخلافت اکبر آباد نمود و حضرت اعلی را که اصلا
راضي بایننمعني نبودند و کمال امتناع از برگشتن اظهار
میفرمودند بمبالغه و الحاح تمام و تمهید مقدمات عرض آمدن
فساد انجام بارتکاب معاودت مضطر ساخته عنان ارادهٔ آنحضرت از
رفتن شاهجهان آباد بصوب مقصد خود تافت و موکب مسعود
بادشاهی از بلوچ پور رایت مراجعت بجانب اکبر آباد افراخته
نهم ماه مذکور مرتو وصول بآن مرکز خلافت افگند و بی شکوه بجمع
سپاه و لشکر و سرانجام اسباب نبرد و پیکار پرداخته جمیع امراء و
منصبداران بادشاهي را که طلبیدن آنها از صوبجات و محال فوجداری
و جاگیر ممکن بود بمدد سلطنت طلبید و در تسلیهٔ خواطر وتسخیر
قلوب آنها کوشیده همه را با خود متفق و همداستان ساخت و امرا
وعمدهای حضور و سایر ملازمان پایهٔ سریر خلافت را به چرب و نرمی
و ملایمت و نوید احسان و رعایت مستمال گردانیده رایت استعداد
بقصد نبرد و فساد برافراخت و در اندک فرصتی از بندهای
عمدهٔ سلطنت و سپاه قدیم و جدید خود حشری انبوه و لشکری
بیشمار که قریب شصت هزار سوار بود فراهم آورده از اسلحه و ادوات
تور خانهٔ بادشاهی چندانکه خواست به لشکریان قسمت نمود و سر
بخود رائی و شورش افزائی برآورده دست بانواع اسراف و تبذیر

کسود و مجموع بوبحانه رمعلان حنگی کوه پدکر را صمحمهٔ سامان ندره و طلارهٔ سوکت لسکر ساحته کله گوسهٔ نحوت و عرور بر مرق ندار کج گداست و دامن مده بر میان رده همت بر استیصال خود گماست • نظم •

ر ندانسی در دماعس منار • هوانی که داد آخرش سر بناد
مرس را حو مو ای اسرگروت • در گلیم کساد ولسکر گرفت
تجمع بده رو بر سان نمود • رسانی حوس سامان نمود

و ازجمله کارهای ما صوابی که دران ایام اران نحمرد ند مرحام نظهور پیوست نمیگر ساحتن محمد امین خان خلف الصدق زبدهٔ امرای عظام معظم خان بود بی صدور جرم و تقصیری •

ذکر مجملی ازمنسانی این قصه آنکه حدیو جهانستان پس از تسخیر ظفرآباد و کلیان و مراجعت از مهم بیجاپور که نمعاندت و بدبختی بی سکوه خاطرخواه صورت نه بست عمدة السلطنة القاهره معظم خان را با بعضی از امراء پادشاهی برای تحصیل مبلغ صد لک روپیه پیشکش عادلخان که بسکرانهٔ مراجعت موکب اقبال بقبول آن منت بدبرسده بود در حدود بیجاپور گذاشته بودند و بعد ازآنکه هم دامساد آن مده بروه که در حلل و سکست اندکار ساعی بود و خطوط مبنی براغوا و اضلال عادلخان و ارکان دولت بیجاپور می نوشت این مطلب نحر صورت دلخواه نیانجامد بر عهدهٔ تعویق افتاد و حضرت اعلی که دران ایام حیدان اختیاری در امور دولت و جهانبانی نداشتند بمبالغهٔ التماس آن ناقص خرد خان مذکور را بحضور طلبیدند آن عمدة السلطنت بنابر فرمان همایون آن حضرت

با بقیهٔ لشکرها ازان حدود بر حاشیه باورنگ آباد متصل بنیاد آمد که ازانجا با عساکر منصور روانهٔ دربار جهاندارگردد چون این معنی دران هنگام منافی مصلحت دولت باهره و باعث خیرگی دکنیان متمرده خو بود خدیو زمان آنجهان بلند مکان را که از عزیمت رفتن بهیچوجه تقاعد نمی نمود بنابر مصالح ملکی و مقتضیات جهان داری بالضرورة دستگیر کرده در دکن نگاهداشتند بی شکوه بعد از اطلاع بر این معنی از بد اندیشی و بدگمانی المعتمد را بر سازش و اتفاق معظم خان با خانان جهان و تمهید و توطیهٔ آن عمدهٔ نوئینان محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر نشان حضرت اعلی نمود و محمد امین خان خلف اورا که دراوقت خدمت میر بخشیگری بارگاه خلافت باو مفوض بود متهم بامور غیر واقع ساخته ازین گرفتنش گرفت و اورا بخانهٔ خود طلبیده دستگیر کرد بعد از سه چهار روز که در بند بود حقیقت حال و صورت بیگناهی خان مذکور بر خاطر ملکوت ناظر اعلی حضرت لایح و ظاهر شده اورا از قید بی شکوه رهانیدند بالجمله حضرت اعلی را چون روز بازوی اقبال بلند و نیروی همت ارجمند حضرت شاهنشاهی کماهی بر خاطر روشن پرتو افگن بود و به نقش میدانستند که آن بیجوهر ناقص خرد را از ارتکاب ستیز و آویز با آن خدیو موفق موید جز مآل بد و نکال الله حاصلی نخواهد بود لاجرم به امروختنی بدرال مدال و امراحض لوای جدال که آن تبه کار مساد اندیش پیش گرفته بود و ازان کینه جوئی و بد گریبی در مرآت پیش بینی آن حضرت چهرهٔ سوء عاقبت و وخامت خاتمت او جلوهٔ ظهور می نمود

اصلا راضي نبودند و نميخواستند که بدست سعي خويش اسباب جدال وادبار آماده کرده بسبب ناي تخت و دولت خود زنند ازينجهت پيوسته در خلال اين اوقات بمقتضاي صلاح انديشي و خيرسگالي بنصائح هدايت بنيا آن جاهل خبران مآب را رهنمون طريق عافيت و صواب بودند هرچند امثال موعظت پذ مند نمي شدند آن لجاجت کيش را بصلح و صلاح که سرمايۀ نجاح و فلاح او بود ترغيب ميفرمودند درو باثر نميکرد و ازانجا که روز اقبالش بشام ادبار رسيده ارادۀ ازلي به برکندن ريشۀ جسمت آن نهال بي بمر گلشن رعونت تعلق گرفته بود بهيچوجه از ارادۀ لشکر کشي و فتنه آرائي باز نمي آمد و چون حضرت اعلي را درين ايام سررشتۀ احتياط و اقتدار از کف رفته بر دفع و زجرش قادر نبودند ناچار بي ارادۀ او دربادۀ راه مدارا پيمودند و آن فتنه گراي بد راي عزيمت ناصواب خود مصمم نموده سابردهم شعبان موافق سيم اردي بهشت خليل الله خان را با ميان خان و رامسنگه راتهور و امام قلي و نوري بيگ آغر و ساير اعزاز و جمعي ديگر از بندهاي بادشاهي و داؤد خان و عسکري خان سرداران خود را با جوقي از سپاه خويش برسم مقدمۀ لشکر رخصت نمو که رفته به دهولپور با رسيدن او اقامت نمايند و گذرهاي آب چنبل را بقيد ضبط آورده محافظت کنند و خود قدر با سپهر شکوه پسر کهتر خويش و ساير افواج و عساکر و توپخانه و سامان وافر بنشست و نهم ماه مذکور مطابق هشتم خرداد از اکبرآباد برآمده به پنج منزل بدهولپور رسيد و چند روز آنجا اقامت گزيده بدلالت زمينداران آن مرز و بوم بتحقيق و ضبط گذرهاي

آن آب پرداخت و هرجا مظنهٔ امکان عبور پایاب بود جمعی را بند بست و محافظت آن معین ساخت و چون انتظار رسیدن سلیمان شکوه مهدی با خلف خود و لشکرهای که همراهش بودند و درین وقت بموجب طلب از اینجا برگشته به تعجیل می آمدند داشت بصواب دید رای ناقص همت بر آن گماشت که یکچند بآن عنوان سد راه موکب ظفر پناه گشته در صف آرائی و کارزار دفع الوقت نماید تا آن لشکرها نیز بار شوند و ازین معنی غافل بود که موکب دولت و جیش نصرتی که فیرمان تائید آنرا سالار و جنود مسعود توفیق رفیق و مددگار باشد کوه و دریا سد راهش نشود و هیچ چاره و تدبیر عائق صولت و استیلای آن نگردد القصه بعد از استماع خبر عبور موکب منصور بآن چستی و چالاکی از آب مذکور که فوق تصور او بود از آن رهنمائی بخت و تیر دستی اقبال مورد رعب و هراس و دست خوش اندیشه و وسواس گشته و لشکرها را یکجا فراهم آورده با دلی خائف و خاطری اندیشناک ناچار از دهولپور متوجه مقابلهٔ عساکر گردون مآثر گردید و در موضع راجپوره که ده کروهی اکبرآباد است نزدیک کنار آب جون زمینی برای جنگ خوش کرده مقدم نزول ساخت و بتوزک لشکر و ترتیب افواج پرداخت و درین اوقات نیز هرچند اعلی حضرت از راه ترحم بحال آن بی دولت بد مآل مناشیر نصایح آمیز مبنی بر تاکید مراتب صلح و سازگاری و مشعر باجتناب از جنگ و ستیزه کاری بار متعرّ متواتر فرستاده سودمند نمی افتاد و آن نافرمان هیچوجه از ارادهٔ ناصواب خویش باز نمی آمد تا آنکه آن حضرت با وجود کمال ضعف و نقاهت بقصد اطفای نایرهٔ فتنه

و فساد در عین صورت گرما و شدت حرارت هوا خواهند که جسم
حرکت داده از راه دریا شرف قدوم بآن لشکرگاه ارزانی دارند و
بمقامی تدبیر و لطایف دانش سد باب جدال و قتال نموده
بملایمت و مصالحت دفع آن منازعت نمایند و باین عزم صواب
ملتمسانه بدرون فرستاده حکم فرمودند که در میان هردو لشکر
سراپردهای جلال باوج رفعت بر افرازند و خود بفرصد امت اراده
سواری داشتند بی شکوه جدال برو چون بنهضت مسعود آنحضرت
که باعث فتح باب مصالحت مدافعت راضی نبود و طبع فساد
اندیش او از بهره رای مفسده گرائی بخویش صلح نمی نمود که بدون
جدال و افسون در باختر و بعوض عزیمت همایون کوشنده در ارتکاب
جنگ و پیکار تعجیل نمود و از باطل ستیزی و تلخ روی ابواب نکال
ابدی و ادبار سرمدی بر روی روزگار خود کشود چنانچه بتفصیل
مرقوم خامهٔ خجسته بکار میگردد •

ذکر محاربهٔ عساکر منصوره نزدیک بمستقر الخلافت اکبرآباد با بی شکوه بی خرد مغرور و هزیمت یافتن او از حضور اقبال و گریختن بجانب دهلی و از آنجا به لاهور و وقوع مقدمات دیگر

سبحان الله یکی از بو العجبهای قدرت جهان آفرین و شگرف
کاریهای مشیت بادر حکمت آئین در سلسلهٔ آفرینش و کارخانهٔ ایجاد
و تکوین اینست که از دودمان سلطنت و سروری ناخلف بی جوهری
را که در نظر از خزانهٔ دولت و بختمندی و سرمایهٔ سعادت

و نیک اختری بی بهره آمرنده شایسته‌گی رتبهٔ حشمت و برتری
دور بدنده باشد بر وفق تقدیر مصلحت بدرای او روزگار از بازیچه
کاری چند روزی بطریق عاریت بلباس ابهت و کامگاری آراسته در
نظر کوته نظران الخمس صورت و مجاز که از غلط اندازی و لعبت
بازی دهر بیرنگ بار عامل اند بعنوان دولت و بختیاری جلوه دهد
و توسن ایام از راه مرتب گامی چند بر وفق خواهش و کام او
گردیده بعل وارگون زند تا کیفیت بادهٔ جاه و دولت که محک آزمایش
جوهر فطرت است سبب ظهور بی مایگی استعداد و فرومایگی
قابلیتش گشته آثار بدولتی و دواعی ادبار که بمقتضای سرشت
و مضمون سرنوشت او باشد بمنصهٔ بروز و شهود آید و بر اهل روزگار
که ظاهر بینان کار خانهٔ حکمت آمرندکار اند جوهر بیجوهری او
جلوهٔ ظهور نماید و برخلاف این بمحت سنت سنیهٔ آلهی برین رفته
که سعادتمند نیک اختری را که در ازل آزال رقم سعادت و قبول بر
پیشانی بخت و ناصیهٔ اقبال او کشیده استعداد رتبهٔ والای سلطنت
و جهانبانی و استحقاق مرتبهٔ عظمی خلافت و کشور ستانی بخشیده
باشد بمقتضای حکمت کامله مدتی نقاب تعویق و تاخیر بر
جمال دولت عالمگیرش فروهشته آن دست پرورد تایید خویش
را از روی تربیت خاص روزی چند سیر مدارج اطوار کمال و تماشای
غرایب اسرار کارخانهٔ کبریا و جلال فرماید و پست و بلند روزگار و نشیب
و فراز صورت و معنی بپای تجربه و دانش او بنموده دل هوشمند
و نظر ارجمندش را شناسای بدایع صنایع و مراتب آفرینش نماید
تا خلایل همم و فضایل شیم که در ذات همایونش ودیعت نهادهٔ

سنة حروب وعكس في سنة تسع وعشرين وثلاثمائة وارسل اليه الدولة
امرا ومن حامه لاحله وسطم لمكة والحرم كل سنة عمرة فافتتح
لاداكر ر (مات) سنة احدى وعشرين واربعمائة وذكر الذهبي
في تاريخه رحمه الله تعالى ٭

(٤٨٣) ﴿محمود﴾ بن ابي بكر السمرقندي الملك العادل والقاسم والدين
مولده سنة احدى عشر وخمسمائة قال ابن الاثير في تاريخه كان عارفا بالفقه
على مذهب ابي حنيفة وليس عنده تعصب ٭ وقال ابن الجوزي كان حنفيا
ويراعي مذهب الشافعي ومالك ٭ وسمع الحديث وحدث به ودعا عن
جماعة اجازوا له مثل نصر بن ابراهيم عن محمد بن محمود بن آخرين وجمعه
حا ٭ وسير ومعنى عن الاطباب وهو اول من بنى دار العدل على وجه
الارض ووقف كتبا كثيرة ٭ توفي يوم الاربعاء حادي عشر شوال سنة تسع
وستين وخمسمائة ٭ ودفن بقلعة دمشق ثم نقل بعد ذلك الى المدرسة التي انشأها
بدمشق في الحادي والعشرين من الشهر المذكور ٭ قال ابن عساكر وقد جرب
استجابة الدعا عند قبره رحمه الله تعالى ٭

(٤٨) ﴿محمود﴾ بن عابد بن حسين بن محمد بن علي ابو الثنا صلاح الدين التميمي
الصرخدي الاصل الدمشقي الدار احد الفضلا على مذهب ابي حنيفة ٭
على المحمود الحصيري بصرخد كان من الشعرا المجيدين صحبه ورافقه
ولد سنة اثنتين وعشرين وخمسمائة بصرخد كتب عنه
الدمياطي عدة ابيات وذكره الذهبي في تاريخه ٭ ومات بدمشق سنة اربع
وسبعين وستمائة ٭ وعابد والده والد الوحدة ابا الحافظ الدمياطي
ومن شعره ٭

وقلوبهم عن الباطل الى الحق ونصره وهو اى مخصوص علمه قوله فضرب الله قلوب بعضهم ببعض
اسنى حَلَط غ ومنه إطار القوس والظفر نه ومنه في ادم انه كان طوالا فاطر الله منه اى
ثناه وقصره ونقص من طوله ومنه فأطره الى الارض اى عطفه وفيه فاطرتها بين نسائى
اى شققتها وقسمتها بينهن وقيل هو من طار له في القسمة كذا اى وقع في حصته فهو من الطاء
وفيه بعض الشارب حتى يبدو الإطار يعنى حرف الشفة الاعلى وكل شئ احاط بشئ فهو
اطار له ومنه في صفة شعر علي انه كان له اطار اى شعر محيط براسه ووسطه اصلع فيه
اطّت السماء وحق لها ان تئط الاطيط صوت الاقتاب وحنين الابل اى كثرة ما فيها من الملائكة قد اطط
اثقلها حتى اطت وهو مثل وايذان بكثرة الملائكة وان لم يكن ثم واريد به تقرير عظمة الله تعالى وان لم يكن ثم
اطيط ش اط نأط كمر مصرّح حتى يجوز الى بيت لها ان يصير من جهة ازدحام الملائكة
او من خشية الله ومنه حديث ذلك يوم ينزل الله على كرسيه يئط كما يئط الرحل وقال
من سئل عن المقام وكيف اجاب بالقوم احسابه ودم سال الوقت الذى يوجد منه ذلك المقام
مشيرا الى شدة ذلك اليوم اعظاما له والمعنى من اى يحى انه تعالى يقوم عن يمين الله
ويقوم بالروح منى باحمد له ويحى بعد على السماء اى ذلك اليوم يوم ينزل الله تعالى على كرسيه
اى يظهر ملكه وحكمه محسوسا ياط اى يصوت الكرسى من نزول سلطنه كما يصوت الرحل الجديد بركوب الراكب فوله
مصابره تامعلى ساطا اى يأط من عظم الله تعالى فيه اومن مصابر الكرسى عنه تعالى نق وضمير
تصايقه على الاول لله وعلى الثانى للكرسى مص اومعنى كما يأط الرحل والاول انسب بقوله وهو
سعة ما بين السماء والارض جملة حالية من ضمير الكرسى اى الكرسى يسع ما بينهما طمل المحل لعله
بعث العظمة للعدل والقضاء وادنا المقربين بنزول السلطان من عرف القصر الى صدر
الدار وجلوسه على كرسى السلطنة للحكومة وقيامه خواصه حواليه على تفاوت مراتبهم لديه
فياطه اسائه وتصوير لعظمة التجلى على طريق الترشيح وفيه اظهار فضل سيد المرسلين بان
من يكون على يمين عرش الملك يكون اقرب وجه اولى من يكنى بالروح واراهم بالنصب وفى بعضها
بالعكس واوليه كسوته لا يدل على فضله بل على فضله ومنه خ وانه لياطه اطيط
الرحل بالراكب اى ليعجز عن حمله اريد به تقرير عظمة الله عند السائل اذا كان اعرابيا جافيا
لا علم له بمعانى وبيان من يكون كذلك لا يحمل سفيها اى من هو ح و منه قال الشفاعة لا اصحاب
احرا صبر الله الى دقى سلطان عظيم فوله ذلك اشارة الى ارهيبه استعرض سبحان الله تعالى
عما نسب له من الاستشفاع به على احد وقيل العبه حال من المشار اليه وفى قال معنى الاشارة اى
اشار باصابعه الى مشابهة هذه الهيئة وهى الهيئة الحاصلة للاصابع الموضوع على الكف ملا

نموده از هر سرخاری گل بادافرِ اعمال چیدند و از هر رنگ بادیهٔ خذلان سنگ مکافات در راه خود یافتند درینوقت اگرچه بظاهر اسباب گرفتاری و استیصال آن وحشی دست از مراهم آمده بود اما ایام مهلتش منقضی نگشته زمان مقدر نرسیده بود شاهد این مقصد در آئینهٔ حصول چهره نما نشد و چندی دیگر در پردهٔ تعویق ماند و چون هنگام آن رسید که کارکنان آسمانی آن صید از دام جسته را بکمند تقدیر بسته بدست قهرمان جلال سپارند و بنیش ازین اورا در بر انگیختن غبار فتنه و آشوب مطلق العنان و خلیع العذار نگذارند دست قضا عنانش گرفته از توسن اقبال فرو انداخت وگلشن دین و دولت را از خار شورش و فسادش پرداخت چنانچه تفصیل آن در جای خود عبرت بخش همگنان خواهدگردید بالجمله چون دارا بشکوه بدعاقبت کشتی عافیت ازان گرداب خوف و موج خیز خطر بساحل نجات رسانیده ازکرنوهٔ هندوستان که محل بیم و هلاک بود عبور نمود ششم ماه مذکور که خبر گذشتن او از کچل بصف شکنان رسید کوچ کرده همدرین روی آب بتعاقب آن بد مآب دو مرحله پیمود و هژدهم که بانتظار رسیدن شیخ میر مقام‌کرده بود آن زبدهٔ نوئینان دولتخواه ازانطرف با لشکری که همراه داشت رسیدهٔ دار بیغام نمود که صلاح دولت درین است که شما هم از آب گذشته باینطرف آیید تا باتفاق راه تعاقب سپرده همت بر استیصال مخالفان گماریم لهذا خان مذکور بیستم از دریا عبور نموده آن طرف نزول کرد و ازین جهت که کشتی کم بود تا چند روز جنود ظفر مآب بنوبت از آب میگذشتند و چون تمامی

لشکر از آب عبور نمود صف شکن‌خان با همراهان از آن طرف دریا
کوچ کرده بر جناح سرعت روان شد و بیست و هفتم سلخ صفر که
به منزل تیس زنه بود رسید و روز دیگر هر دو لشکر بادشاهان کوچ
کرده راه مقصد سپردند و قراولان فوج منصوری پارۀ چند که در
تهته از لشکر دارا بی شکوه جدا شده بودند بمعسکر ظفر اثر رسیدند
از تقریر آنها بوضوح پیوست که آن مرحله پیمای وادی فرار با
جنود ادبار از بیست و ششم صفر داخل تهته شده بعزم رفتن گجرات
شده و از روی جوی از آب میگذرانند و غرۀ ربیع الاول دیگر باره در
ابتدای راه بصف شکن‌خان که از سلخ صفر تیس افتاده بود پیوستهٔ
برکنار جار که با عبدالله بیگ نمس و زمرۀ آغران قراول امواج قاهره
بود رسید مشعر بآنکه دارا بی شکوه بیست و نهم صفر از دریا عبور
کرد و ما را بعد از وصول به تهته با گروهی از مخالفان بد مآب که
هنوز از آب نگذشته در صدد عبور بودند آویزش روی نمود و جمعی
از آن گروه خذلان پژوه طعمهٔ تیغ انتقام بهادران شهامت کیش
گشتند و پارۀ زخمی شده از بیم آتش تیغ خود را در آب افگندند
و جمعی دیگر سرمایهٔ مهر و حیات بغازیان نصرت نشان
گردیدند و از بندهای بادشاهی یک کس جان نثار گشته برخی چهرهٔ
مردی بگلگونهٔ زخم برآراستند و دارا بی شکوه جوی عبور بدان طرف
آب نزول دارد خان مذکور باستماع این خبر آن روز چهارده کروه
پیموده در یک کروهی تهته بکنار دریا نزول نمود و روز دیگر مقام
کرده بخشی شاه نصرت پناه را با محمد معصوم بشهر فرستاد که
آنچه از اموال دارا بی شکوه بدست آمده باشد ضبط کند و همان

روز شیخ میر و دلیرخان با لشکر ظفر اثر از عقب رسیده نزدیک شهر منزل گردیدند و قباد خان که از پیشگاه خلافت صوبه داری تهته بار مفوض گشته بود داخل شهر شد و اواخر روز خبر رسید که دارا بی شکوه ازان طرف دریا کوچ نموده بصوب گجرات روانه گشت و چهارم شهر مذکور صف شکنخان از جائی که بود کوچ نمود و سه کروه از شهر پیش رفته بعزم گذشتن از دریا و قصد تعاقب برکنار آب نزول کرد و بسرانجام کشتی و بستن جسر پرداخته هفتم که جسر بسته شده بود از دریا عبور نموده آن طرف منزل گزید درحال این احوال یرالغ لازم الامتثال بنام شیخ میر و دلیرخان پرتو ورود افگند که ترک تعاقب نموده برجناح سرعت و استعجال خود را به پیشگاه جاه و جلال رسانند که کارهای اهم در پیش است بنابران شیخ میر و صف شکنخان و دیگر دولتخواهان یکجا فراهم آمده درباب پیش رفتن از تهته و معاودت بدرگاه خلافت پناه باهم مشاوره و مطارحه نمودند و چون مبارزان آن جیش مسعود درین یورش میروری اثر مسافتهای بعید و مراحل صعب شدید نموده دستخوش انواع رنج و تعب و متحمل اقسام محنت و مشقت گشته بودند و اکثر سپاه و لشکریانرا مرکوب و بار بردار تلف شده بضاعت اظهار نبود معهذا در جرائد عامرهٔ همراه بیش از تنخواه یکماهه مواجب سپاه زر نمانده اتمام آن مهم را کفایت نمیکرد دیگر راهی که دارا بی شکوه خذلان پژوه بنابر اضطرار اختیار کرده رهگرای وادی فرار شده بود اکثر آن چول و بیابان بی آب و آبادانی بود لاجرم رای دوربین دولتخواهان صلاح کردن تعاقب ندیده جنبش لشکر

ظفر قرین از تهته نکرده مستر ارادهٔ معاودت و عزم عزیمت مراجعت
نمودند و نقارهٔ حرکت نواختند نوزدهم سنج مدر تا ۱ امیرخان و سائر
همراهان ازین روی دریا و صف سکهیان با کومکیان خود ازان طرف
کوچ کرده عنان معاودت بدیگر معطوف ساختند و از اخبار سپهیان
موصوف توجت که دارابی سکوه هشتم ربیع الاول بقصبهٔ بدین که
در سی کروهی تهته بسمت گجرات واقع است رسیده ازانجا روانهٔ
ولایت کچهه گردیده و بطی سه مرحله بکنار جول رسیده و چون درین
سال از جهت کمی باران الانهای آن راه بی آب بود و در بعضی
جاها که چاهی بود لشکر را کفایت نمی نمود دران دو سه منزل
از رهگذر کمی آب اکثر لشکریان خسران مآب نزدیک بهلاکت رسیده
دواب بسیار تلف شده و پانزدهم ۱۱ اهل جول شد حقیقت جول
مذکور آنکه بمعنی شورستان است بمسافت چهل کروه برکنار
دریای شور و در تمام آن مسافت آب شیرین مطلقا نایاب و ازهٔ
شورجای آب حلوا ا واج سرایت و بواسطهٔ قرب دریا در بعضی
مواضع آن سر زمین نوعی از گل است که در ته آب دارد و دواب
دران فرو میروند و بهندی آنرا دلدل گویند و در جادهٔ بیش از
چند سوار پهلوی هم عبور می توانند نمود طول آن بسامان منتهی
میشود بموضع لوبه که داخل ولایت کچهه است و ازانجا بلب راه
گجرات جدا میشود و راهی دیگر بجو با کنده القصه سنج مدر
و صف سکهیان با عساکر فیروزی نشان ششم ربیع الثانی به تهکر
رسیدند و بکرور بجهت بندوبست آنجا و بندر تسخیر قلعه اقامت
نموده بارده بوت با آنچه از آلات و ادوات توپخانه همراه بود بر ناس

خان موحدار بهکر گذاشته ولی بیگ علیمردان خانی را بداروغگی توپخانهٔ آنجا گماشتند و آعرحارا زمرهٔ آعراب در سکهر و زاهد بیگ خوراسانی و خادی الله وردی را با پانصد سوار برق انداز در قصبهٔ لوهری مقرر داشتند که از طرفین با خبر بوده مانع رسیدن آذوقه بمحصوران باشند و هشتم ماه مذکور از بهکر کوچ کرده بر جناح استعجال روانهٔ پیشگاه خلافت گردیدند • اکنون خامهٔ حقائق نگار دتحریر وقایع حضور سراسر نور بار گشته سررشتهٔ نگارش سوانح دولت امرا را از جائی که گذاشته بود بار بکف می آرد •

دکر توجه الویهٔ ظفر طراز بعد ازشش روز وهزیمت شاهجاع از موضع کچهوه بمستقر الخلافه اکبرآباد جهت تدبر استیصال دارا بی شکوه ادبار ورس و تنبیه راجه جسونت سنگه خسران مال ومژدهٔ تسخیر قلعه الهٔ آباد

چون بعد از هزیمت بادیی شاهجاع مدت شش روز بموضع کچهوه و روز دیگر بساحل دریای گنگ از پرتو ماهچهٔ رایت جهان کشا نور آگین گشته امواج نصرت امر بتعاقب آن بر گشته اختر تعیین یافت و خاطر جهان پیرا از مهم او فراغت پذیرفت ازانجهت که خبر رفتن دارا بی شکوه بگجرات و شورش انگیزی و فتنه سگالی او دراینجا بمسامع حقائق مجامع رسیده بود دیش ازین توقف در حدود آله آباد جائز ندانسته بر ضمیر مهر نظیر چنین پرتو انگند که عنان سمند عزیمت بسوی معاودت تافته لوای نهضت والا بمستقر الخلافة اکبرآباد برافرازند و تدبیر دفع و استیصال دارا بي شکوه

د ه اقدس و بسته د بادست راجه جسونت سنگه صلابت منش جسارت کیش نموده بروی خاطر اقدس ازان دو مهم مردارنده بتاریخ غرهٔ جمادی الاول موکب جاه و جلال از کنار گنگ باهتزاز آمده بعزم مراجعت مرحله آرای اتال گشت و نواحی قصبهٔ کوره مضرب خیام ظفر اعتصام گردید درین منزل خجسته از عرضه داشت بادشاهزادهٔ والا نژاد محمد سلطان خبر فتح قلعهٔ اله آباد مزبو رصول انگنده طنطنهٔ کوس مسروری سامعه ا روز اولیای دولت گردید تفصیل این مقدمه آنکه چون باستماع قلعه اری اله آباد را حقائق گزارش بادست بدستور سابق بسته قاسم نوکر دارا بی شکوه مفوض داشته بو و ار سنه عبدالجلیل نام یکی از اقوام خود بحفاظت خویش در قلعه گذاشته با برخی از سپاه همراه باستماع آمده بود بعد از هزیمت بادی آن بدره بخت از روی بیحیگی و مقصوره سیاهی ا لعار نموده پس ازان مرحله پیمای وادی فرار جو را باله آباد رسانده و تا دادیهان خویش داخل قلعه شد و چون باستماع باله آباد رسید چندانکه سعی و تلاش کرد که قلعه را متصرف آورد سید قاسم از صواب اندیشی و مآل بینی بانده نی ب در بداد اما د مقتضای زمانه سازی بی الحـ له مدارایی کرد و بقول و قرار و عهد و پیمان تنها از قلعه در آمده باو ملاقی گردید و بعد از ملاقات مرخص شده بقلعه رفت و چون خبر آمدن بادشاهزادهٔ جوانبخت قدر سپهر مکان محمد سلطان با معظم خان و سایر عساکر نصرت نشان باله آباد شنید از صدمهٔ صولت سپاه ظفر پناه حصار عافیت بر خود تنگ تصادیده چارهٔ کار و مصلحت امر خویش در سلوک طریق بندگی

بدولت خواهی و سپردن قلعه به بندهای پادشاهی دانست و زمزمهٔ مشعر بمراسم ندامت واستعفای جرائم و ارادهٔ تسلیم قلعه باولیای دولت بدروال و خواهش انسلاک در سلک بندهای عتبهٔ اقبال بخاندوران که از زمرهٔ کومکیان بادشاهزادهٔ ارجمند والا تبار محمد سلطان بود بوشته با عرضه داشتی که درین باب بخدمت استادهای پایهٔ اورنگ خلافت بکلک عجز و انکسار نگاشته بود نزد خان مذکور فرستاد و اورا بمتابعت آنکه قبل ازین بمحاصرهٔ اله آباد قیام داشت واسطهٔ طلب امان از پیشگاه فضل و احسان ساخت خان مشار الیه مکتوب اورا با عرضه داشت بخدمت بادشاهزادهٔ والا نژاد برده ایشان حقیقت اینمعنی بدرگاه خلائق پناه معروض داشتند و عرضه داشت اورا فرستادند ازانجا که عذر نیوشی و خطا پوشی از خلائل مکارم و شرائف اخلاق شهنشاه آفاق است اورا امان داده برلیغ کرامت نشان رقم نفاذ پذیرفت که خاندوران باله آباد رفته قلعه را متصرف شود و سید قاسم را بعواطف پادشاهانه مستمال ساخته روانهٔ درگاه آسمان جاه سازد و خود صوبه دار اله آباد بوده بحکومت و ایالت آنجا بپردازد و خان مذکور بعنایت ارسال خلعت سرفرازی یافت و فرمان جهان مطاع به داوٗد خان که همراه معظم خان بود صادر شد که بعد از رسیدن به بتنه بصوبه داری آنجا منصوب باشد و منصبش که چهار هزاری سه هزار سوار بود باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه امتیاز پذیرفت و درین هنگام سیفخان قلعه دار کانگرهٔ شرف زمین بوس آستان معلی دریافته بعنایت خلعت کسوت مباهات پوشید درانچه سار بگدهر ملازم باضافهٔ پانصد سوار منصب

هزار و پانصدی هزار و انصد سوار و راجه مانسنگه گوالداری باضافهٔ سیصدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سر فراز گشتند و از اصل و اضافه دلاور خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و داراب خان بمنصب هزاری انصد سوار و قلعه دار خان بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافتند دوم ماهٔ مذکور نواحی کهانم پور مضرب سرادق منصور گردید و مکرم خان بعنایت خلعت خاصه و اسپ با ساز طلا ماهی گشته بدستور سابق بفوجداری سرکار ... مرخص شد و مدرا خان و راجه سجان سنگه بندیله و گرزهرداس و منوهر داس گور جا... یافته ... کومکیان بادشاهزادهٔ نامدار عالیمقدار محمد سلطان شدند و میر نعمت الله بخطاب نعمت الله خانی و عطای خلعت سرفراز گشته همراه مکرم خان بجونپور مرخص گردید و میر محمد هادی بخطاب هادی خانی مامور شده رخصت جاگیر یافت و سیف خان بمرحمت شمشیر و اسپ با ساز و طلا کامیاب عاطفت شد و سلطان بیگ بقلعه داری اله آباد معین گشته بعنایت خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر بلند گردید و نصرت خان باضافهٔ پانصدی دوصد سوار بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و رهان بیگ علی مردان خانی باضافهٔ انصدی صد سوار بمنصب هزار و انصدی سیصد و پنجاه سوار و میر اسحاق که تازه در سلک بندگی انتظام یافته بود بمنصب هزاری دو صد سوار و ولی بیگ کوالی از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد و پنجاه سوار سرفراز گشتند و عمر بیگ بفوجداری کره و ملحقات معین شده

بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار مباهی گردید بدوم رایات منصور از دکن در گذشته نزول نمود و ازانجا که تنبیه و گوشمال راجه جسونت سنگه ضلالت شعار و سزا دادن آن خسارت منش زشت کردار که طبل خلاف و نفاق در ملا بواقعه از موکب معلی رو گردان شده بود و بگام فرار و ادبار راه وطن پیش گرفته عزم بدوستی دارا بی شکوه و سلوک منهج امتان باستظهار آن باطل پژوه در خاطر داشت بر ذمت همت ملک بیرا لازم بود و ناگزیر درین امر و فرصت دادن او منافی آئین تدبیر و صواب اندیشی مینمود و حضرت شاهنشاهی درین منزل محمد امین خان میر بخشی را با فوجی از امرا و منصبداران مثل عبد الله خان و هژبر خان و محمد بیگ ارلات و سید مسعود بارهه و بلدگ حمله و نصرت خان و فرهاد بیگ علي مردان خانی و محمد طاهر بوامهٔ رستم خان و راجه سورجمل گور و سیف للحاپوري و سید علي اکبر بارهه و روپ سنگه راتهور و سید تاتار بارهه و سندر داس و راجسنگه گور و گروهی دیگر از بندهای کارطلب پیکار جو و مبارزان جلادت آئین شهامت خوکه قریب ده هزار سوار بودند باستیصال آن مرحدل اهل ضلال تعین فرمودند و راجسنگه را ہور را که برادرزادهٔ راجه جسونت سنگه است بخطاب راجگی نامور ساخته و بعنایت خلعت و فیل با ماده و شمشیر مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه باضافهٔ هزاری دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار پایهٔ قدر و منزلت افزوده همراه نمودند که بعد از مستاصل شدن آن مقهور راجگي قبیله راتهور و مرزبانی ولایت جوده پور باو متعلق

بوده جای آن بدکیش محال اندیش و باسپ بوم جوش کند
و محمد امین خان را هنگام رخصت بعطای خلعت خاص و شمشیر
و اسپ عربی با سازطلا و فیل با یراق فیل معمول مرحمت فرمودند
و چون بعرض اشرف رسید که سیف خان ارادهٔ گوشه نشینی دارد
اورا از منصب معزول گردانیدند و افتخار خان را از تغیر او آخته
بیگی ساخته بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصدی دوصد سوار
بمنصب دو هزاری هزار سوار سربلندی بخشیدند و در منزل
مذکور بکروز مقام کرده تکیهم ازانجا فرمای دولت و کامرانی بهضت
نمودند و با موضع عماد پور که نزدیک به سموگر است ازین
جهت که صف آرائی عساکر اقبال با دارا شکوه شده شکال و فتح
و فیروزی اولیای دولت بی زوال در نزدیکی آن اتفاق افتاده
الحال بفرمان همایون موسوم بفتح شکار است جای دیگر مقام
فرمودند (۲) برخی از سوانح حضور پر نور در عرض این مرحلهٔ ایام
آنکه سادات خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
دو هزار سوار مورد مرحمت گشته بجاگیر خود مرخص شد و بهگونت
سنگه هاده که در جنگ با شجاع زخمی و راسته بود سر بساط
بوس دریافته بعنایت خلعت و اصل و اضافه و منصب د هزار
پانصدی هزار سوار کامیاب نوازش شد و الله یار خان میر توزک
بخدمت داروغگی مارمان خلو که فیل ازین شقیحان معرض بود
تعین یافته بعطای خلعت و باضافهٔ پانصدی هزار سوار بمنصب

---

(۲) نسخهٔ [illegible]

هزار و پانصدی هزار پانصد سوار سربلند گشته رخصت جاگیر یافت و اندرمن بندیله باضافهٔ پانصدی و دو صد سوار و سردار قیام خانی بخطاب الف خانی و باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و بهاد بیگ باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و شرف خان بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزاری نه صد سوار دیص اندور مرحمت گشتند وحسنعلی خان و خواجه عبد الله هریک بعنایت خلعت و سنجرولد الله وردی خان بمرحمت خلعت و اسپ و انعام سه هزار روپیه مباهی شدند) درین اوان خانعالم از ملتان و طاهرخان ازجاگیر خود رسیده جبهه‌سای سدهٔ خلافت‌گردیدند و چون نوگل حدیقهٔ سلطنت تازه نهال گلشن خلافت بادشاهزادهٔ والا گهر محمد اکبر با پردگیان سرادق دولت و عظمت که در دولت آباد بودند بموجب منشور لامع النور ازانجا متوجه کعبهٔ حضور گشته بودند خانه زاد خان بعنایت خلعت نوازش یافته با جمعی مرخص شد که بدرقهٔ آن عزهٔ ناصیهٔ دولت را لروی بعز ملازمت رساند (۲) و منصب بهاد خان صوبه‌دار تهته باضافهٔ پانصدی پانصد سوار چهار هزاری سه هزار سوار و منصب مرحمت خان از اصل و اضافه دو هزاری پانصد سوار مقرر گشت و مناصب امرای که در رکاب بادشاه زاده محمد سلطان معین بودند بعنایت بادشاهانه افزایش پذیرفت ازانجمله فتح جنگ خان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری و پانصدي سه

---

(۲) دیگر نسخه

هزار سوار و رستم خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و لودی خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافهٔ نکه بار خان بمنصب سه هزاری دو هزار و دو صد سوار و سید مظفر خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و لبی ملی خان بمنصب دو هزاری هزار سوار و مراخاس خان باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری هشتصد سوار و همت خان باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و الله داد ولد اخلاص خان باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار و از اصل و اضافهٔ زبردست خان بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و سکندر روهیله بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و عبد الحمید لاهوری بمنصب هزاری هزار سوار و بادر و داؤد و عبد الباری انصاری هرکدام بمنصب هزاری پانصد سوار سر فرازی یافتند) دوازدهم ربیع الاول امرای رفیع مقدار امیر الامرا که از مستقر الخلافه اکبرآباد بامید مال موکب جلال درآمده بود چهار منزلی سلج سکار بموکب معلی پیوسته با عمدت خان و بزرگ امید خان و ابوالعبح پسران خویش کامیاب ملازمت اکسیر خاصیت گردید و بعطای خلعت خاص کمرب مباهات پیوست و چون درین ایام از روی دور بینی و مصلحت گزینی رای عالم‌آرای اقتضای آن نمود بود که سرا نجتش را از بلدهٔ شاهجهان‌آباد که مسند اورنگ خلافت ابد بنیاد است رتبه بهار خاطر مقدس آن بود که بعد فراغ از مهم دارا بی‌شکوه آنمرکز سلطنت را بفر نزول اشرف آسمان پایه گردانند درآورده قلعهٔ محکم اساس گوالیار

که در رفعت و حصانت و رصانت شهرهٔ روزگار و جلسگاه کبح روشان حسارت شعار است بعرسند تا آنجا پای بند زندان مکافات بوده از خیالات محال فارغ بال باشد لحرم فرلیع گیتی مطاع بنام امیر خان حارس قلعهٔ دار الخلافه صادر گردید که بعد از رسیدن عمدهٔ نوئینان شیخ میر که بموجب فرمان همایون با عساکر منصور از تعاقب دارا بی شکوه برگشته بر جناح استعجال به پیشگاه اقبال می آمد آن بی بهرهٔ جوهر دولت را از قلعهٔ مذکور برآورده با تابینان خود و کومکیان دار الخلافه و جمعی از همراهیان شیخ میر بگوالیار رساند و از آنجا بموکب معلی پیوسته با مهین برادر اخلاص پرورخویش شرف اندوز رکاب ظفر اثر باشد و صفی خان که درقلعه داری کانگره ازو آثار دیکو بندگی بظهور رسیده بود بقلعه داری دار الخلافه مورد انظار اعتماد گشت و بعنایت اسپ و علم و باضافهٔ هزاري پانصد سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار نوازش یافته ا مرخص شد که بزودي خود را بشاهجهان آباد رساند چهاردهم که در کروهئ فتح شکار مرکز رایت ظفر نگار بود تعریجان از مستقر الخلافه اکبر آباد رسیده باستلام سدهٔ سپهر بنیاد سرمایهٔ سعادت اندوخت و روز دیگر ساحت دلکشای فتح شکار مضرب خیام حشمت شده عمارات دلنشین آن فیض اندوز نزول مسعود گردید و چون بقصد دفع و استیصال دارا بی‌شکوه و تنبیه و تادیب راجه جسونت سنگه ضلالت پژوه عزیمت صوب اجمیر پیش نهاد خاطر گیتی خدیو عالمگیر بود و می خواستند که بی توقف و درنگ رایات توجه بآنحدود افراخته کفایت آن مهم ضمیمهٔ این فتح خدا

داد سازند تا پرس عزم تحول بمستقر خلافت نمودہ مقرر فرمودند که برای سرانجام بعضی مهام د روز دران تحیرگاہ دولت و دو روز در باغ نور منزل مقام کردہ ازانجا بمقصد اعمال متوجه گردند ودران روز حضور پر نور محمد خان که در مستقر الخلافه بود و باطلیحان مد سامان (و میرزا نور صفوی) و معتمد خان خواجه سرا با جمیع متصدیان مهمات مستقر الخلا سرف اندوز ملازمت اسرف گشته بعنایت خلعت سرفرازی یا فته و راجه راجروپ که بموجب فرمان طلب از تهانهٔ ماندی که سرحد ولایت سری نگراست بدرگاہ سلطنت آمدہ بود جمهه سای عتبهٔ خلافت گردید (رنتهاجی دکنی که در جنگ باسجاع رخمی برداشته بود دولت ملازمت یافته بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار دو صد سوار مباهی شد و شیخ بهادر بارهه باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار هشتصد سوار چهرهٔ اعتبار بر افروخت و شیخ محمد سعید و شیخ محمد معصوم پسران شیخ مغفور مرحوم واقف اسرار حقایق و علوم شیخ احمد سرهندی که در هریک فضائل و کمالات صوری و معنوی خلف الصدق آن سالک مسالک طریقت و عرفان است بانعام سه صد اسرفی و مدر الوالدها ولد مدر محمود صفاهانی بانعام دو هزار روپیه و خوشحال خان کلاونت بانعام یکصد اسرفی و جمعی دیگر ازینها بانعامات لایقه مور نوازش گردیدند) هردهم رایت منصور از شیخ سکار باغدرار آمدہ باغ نور منزل از نزول همایون

---

(۵) نسخه

حرمی و نصارت یافت و در روز دیگر حدیو موید مطفرآنجا بساط اقامت گسترده چمن آرای دولت و کامرانی بودند و درعرض این چند روز که مدح شکار و باغ نور منزل از پرتو لوای جهان کشای فروغ سعادت داشت باعلیحان میر سامان برخی از اموال دارا بی شکوه را که درین مدت بحسن سعی و اهتمام خان مذکور بحیطهٔ ضبط در آمده بود و از نقد و جنس قریب بنجاه لک روپیه میشد بنطر انور شاهنشاه جهان گذرانید و بدست و بکم موکب جاه و جلال ازان سر منزل دولت و بستان سرای حشمت نهضت نمود و چون مقرر شده بود که امیر الامرا درین سفر مفروزی انور ملازم رکاب نصرت مآب نباید درمعرس درم جحلص خان که بصوبه داری مستقر الخلافه معین شده بود وبعنایت خلعت و فیل و باضافهٔ بانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هفت صد سوار مباهی گشته بدان خدمت رخصت یافت و تعربحان بعطای خلعت خاص و معتمد خان خواجه سرا بمرحمت جمدهر میناکار و یک زنجیرفیل و از اصل و اضافه بمنصب هزاری سیصد سوار ومحمد صالح دیوان بیوتات اکبر آباد بعنایت خلعت و خطاب مکرمتخانی و حاجی محمد سعید دیوان و سائر متصدیان آن مرکز اقبال (و محرم خان خواجه سرا هر یک) بعطای خلعت و حکیم صالح شیرازی بعنایت خنجر مرصع سرفراز شده رخصت انصراف بمستقر الخلافه یافتند (و هوشدارخان بمرحمت یک زنجیر فیل و سوبهکرن بندیله بعطای گوشوار

---

(۵) یک نسخه

مروارید مناهی گرد دید و معرمنح حلعب نامه در سلک کومکعان اکبرآباد ملنظم شد) و نشست و سموم عمارات معص اساس سکارگاه رونماس سب الدور دول اسرب گسده برهمب آن عرصهٔ دلکد بر و بساط مند تحجر تهمب اسرای طع مدارک سپهساه اقلم سکار عالم گمرگردید و روز د گرآنجا مقام فرموده دسکار وحوس و طور مسرب بدای حاطر پر نور بودید و نشست و تحم کمرامات عالدات ار آنجا مهمب نمو عمدهٔ دودمان احلاص کلس سپه مر و دلدر حال نموکب گلهای سداں نوسده سعادت ندبر ملازمت اکسد حاصلت گردید و عاطفت بادساهانه هریک را تعطای حلعب حاص و اسب با سار طلا احتصاص بحسید ●

دکر رسدن دارا بی سکرہ بد مآل نکحرات وکیفیت برآمدن او باحمیر

حون ناطران اس روز نا مه ما راسال را اطلاع بر محملی ار حال آن حسران مآل بعد ار رسدن ولایت گجرات و کیفیت برآمدن او ار آنجا نصوب احمیر ضرور مینماید کلک بدایع ارقام سررسدهٔ وقایع حصو لامع النور را درینمقام گداسته سرح بعض احوالس میگراید حون افواج قاهره درینهنه نموجب فرمان همایون و سایر مقدمات دیگر که ر محل حویس رقمزدهٔ کلک بیان سده ار دنبال آن بد عاقبت دار استاده طریق معاودت سپردند او اسمعنی را غنیمت سمرده دیگر باره هوای حوب سری و سودای محال حوی در دماع پندار انداحت و حون ولایت گجرات را ار

وجود لشکر و مرد زي که با او معاومت و مدافعت تواند کرد
خالی میدانست بعزیمت آنجود قدم در راه چول و بدانان گذاشته
برهنمائی و امداد بعض زمینداران از راه کنار دریاي شور که
طریقی است غیر مسلوک و راهي صعب و دشوار گذار رهگراي وادی
ادبار گردید و چون بولایت کچهه رسید مرزبان آنجا از بیدانشی
و ناعاقبت اندیشی سود خویش از زیان نشناخته باستقبال شتافت
و با او ملاقی شده دارا بی شکوه از مردم مروتی که داشت ملایمت
و نحشش بسیار باو کرد و دخترش برای سپهر بی شکوه بصر
خود خواستکاری نموده بامرد ساخت زمیندار مذکور بلطائف
استمالت و چرب زبانی هاي او مریفته گشته آن آوارهٔ تیه خذلان
را از میان ولایت خود راه داد و از آنجا با قریب سه هزار کس
از مردمی که با او مانده بودند روی عزیمت بگجرات نهاد شاه نواز
خان صوبه دار آنجا که دران بارگی بآن صوبه رفته بود چون از وقوع
قضیه که هنگام توجه رایات اقبال از برهانپور بقصد دفع فتنهٔ آن
باطل مژده بنابر رعایت مصالح دولت و مرمانبرانی و نظر
بر معتضیات نشاه سلطنت و جهانگشائی بصدت باو ظهور یافت
چهرهٔ اخلاصش حدسه پاک گشته مرآت عقیدتش غبار آلود
رنجشهای نفسانی بود و بدرلشکری شایسته که بآن متصدی مدافعه
و پیکار آن برگشته روزگار تواند شد هنوز بهم نرسانیده بندوبست
آن صوبه نکرده بود و در کومکیان گجرات هم که کهنه تعلقهٔ آنجا شده
برای رونق کار و گرمی بازار خود هنگامه جو و واقعه طلب بودند
اتفاق و انقیادي که بایست نبود و جوهر توفیق خدمت و نکو

بندگی که گوهر سمت کم یافت و بدین قسم اوقات خبر از دوری بندهای وفا کیش راست عهود ذات و بابت بندهای مسالک اخلاص و دوست خصم نتوان داشت درکسی مشاهده نمکر باروی همت سست کرده در مقام مداهنت و منافقت شد و با کمال دعوی دانائی و فهمیدگی سررشتهٔ صلاح دانی و صوب اندیشی از کف گذاشته بمقتضای رنجه خاطری و غبار باطن که ناز آمدن بندگی است راه مسامحت پیمود اگر بر جادهٔ بندگی و دولتخواهی ثابت قدم بوده به نیروی خرات و ناروی همت کار میکرد آن بتحریک فساد اندیش را که در آن وقت لشکر و سپاهی چندان نداشت مانع دخول باحمد آباد میتوانست شد و بر تقدیری که انعقاد از نیروی طاقت و قدرت خود زاید میدید بایستی که قبل از وصول او بآنحدود از آنجا برآمده بیکی زود با جود را به پیشگاه حضور رساند چنانچه سپهسالار هوشمند دانش آئین که از فرط بینش بینی صورت الحال در مرآت ضمیر الهام پذیر میدید اورا مکرر درین باب ارشاد فرموده و به فرمان سعادت عنوان مخصوص انعقاد از موقف عاطفت صادر شده بود حاصل که هم از خطای کدکس و بدتدبیر و هم از کم عیاری نقد اخلاص وضعف عقیدت که همگنان را از رخت ممدوح دور نادانی حقوق عفو نیست موبو نکسته فرار گردید و سازکاری بدارا بدستگره داد و با رخت حال در آنجا و جمع کومکیان آن صوبه باستعمال آن بی بهرهٔ جوهر دولت و اقبال از گجرات برآمده در موضع سرکیج که دو کروهی شهر است با او ملاقی شد و از روی هوا خواهی و حدرا اندیشی پیش آمد و آن باطل ره ی مانع و مزاحمی شهر

درآمده سر خود سري برداشت و دست تصرف و تعرض باموال و اشياء و كارخانجات مراد بخش كه آنجا مانده بود دراز كرده قريب ده لك روپيه از مال او متصرف گشت و چنانچه عادت آن تهی دست بعد سعادت بود ابواب اسراف و تبذير كشوده در صدد فراهم آوردن لشكر و سپاه شد و كومكيان آنصوبه را بداد و دهش واستمالت و بخشش فريفته بدادن مناصب با مناسب و زرهای بی موجب و خطابهاي بيجا هنگامه آراي سفاهت و بيخردي گرديد و طمع در محصول و خراج بندر حاصل خير مورث نموده اميناي گجراتی را كه در زمان اعلی حضرت يكچند حكومت آنجا كرده و آنوقت در گجرات بود از جانب خود بآنجا فرستاد و صادق محمد خان ملازم سركار والا كه بنظم امور بندر مذكور قيام داشت بی كوشش و مدافعتی از بيجوهری و ناكرده كاری خود معزول شده زمام مهام آنجا را بدست اختيار او گذاشت و چنده روزي كه امينا باين حكومت عارت منصوب بود انواع اختلال بمهمات مالي و ملكی آن بندر رسانيده بتصديع اموال خاصه شريفه جسارتها كرد و آخرالامر بدارپرس عتاب بادشاهي كه نمونهٔ سخط و عتاب الٰهی است گرفتار آمد ، بالجمله دارا بدشكوه خسران پژوه در گجرات مدت يكماه و هفت روز بسر برده فوجی آراسته و لشكر شايسته كه بدست و دو هزار سوار بود فراهم آورده توپخانهٔ خوبی آراسته ديگر باره دماغ ادبارش ازبادهٔ غرور و پندار گرم شده خيالات فاسد بخاطر راه داد گاهی عزم آن ميكرد كه از گجرات بصوب دكن رفته آنجا غبار فساد انگيزد و از قطب الملك و عادلخان استعانت نموده در تودير لشكر و تكثير

سواد سور و سر کوسه و گاه ارادهٔ برآمدن بسمت احمدنگر و قصد صف
آرایی و نبرد با موکب عالم گیر می‌نمود لیکن ازآنجا که صدمهٔ
اقبال دشمن مال شهنشاه جهان رعب انگیز باطنش گشته از لطمهٔ
قهر و سطوت پادشاهی چهرهٔ همتش رنگ جرأت در باخته بود در
ارتکاب این عزیمت تردد داشت تا آنکه خبر جنگ آله آباد
بطریق غیر واقع و بر عکس آنچه روی نموده باو رسید و بعد آنکه
بنادر جسم زخمی چند که موکب ظفر بودند را دران محاربه روی
داد بیدلانی که در عین جنگ راه آورش از معرکهٔ قتال رخ تافته
بودند بی تحقیق انجام حال از خبرهای موحش کشور آشوب خود
را بدر بردند و بحسب آن اخبار کاذبه باطراف و اکناف رسیدهٔ
شورش افزا گردید و پس ازین خبرهای مزوری امرا اولیای سلطنت
نامهٔ امروز دور و نزدیک گشته سرمایهٔ امن و امان ملک و دولت
شد مجملا آن نشاه اندیش چند گرم خورده شدن آن خبر گذشت
امر بی توقف و انتظار و بعد بسی حقیقت کار عزیمت صوب احمدنگر
مصمم نموده غرهٔ جمادی الآخره از گجرات برآمد و شاهنواز خان را
با جمیع اتباع و لواحق از نسوان و خویشان و کوچ مراد بخش که آنجا
بود و اکثر کومکیان عمدهٔ آنصوبه مثل رحمت خان دیوان آنجا همراه
گرفت و سید احمد برادر سید جلال بخاری را که حق نعمت تربیت
شاه عالم و انتساب بخاندان مکرم آن هدایت شعار کرامت شیم
بهرهٔ از شایستگی نداشت صوبه دار گجرات کرده چند کسی از نوکران
خود آنجا گذاشت و چون از گجرات سه مرحله پیمود باخبار منهیان
و دوستهای که باو مینوشتند کذب اخباری که اورا باعث خروج برین

حرکت شده بود معلوم نمود و وهن و فتوری در ارکان عزم و داعیه‌اش
بهم رسید و در مصلحت کار خویش متردد گشت درین اثنا
نوشتهٔ از راجه جسونت سنگه عصیان منش مشعر بکیفیت حال
خود و تحریض آمدن آن دایض جرد بصوب احمدنگر رسیده
محرک سلسلهٔ عزیمت باطلش گردید و باستظهار موافقت
و مرافقت آن سعادت شعار و امید جمعیت دبلهٔ راتهور و دیگر
اقوام راجپوتان که اوطان آنها در نواحی احمدنگر بود تجدید ارادهٔ فاسد
خود نموده در پیش آمدن دلیر شد و در هر منزل نوشتهٔ مبنی
بر مزید ترغیب و تاکید از راجه جسونت سنگه ضلالت کیش بآن
مدبر خوی محال اندیش میرسید و آتش عزمش بباد سفاهت
تیزتر میشد تا آنکه بمیرته که سه منزلی از جودهپور است
رسید و تتمهٔ حال بد مآل آن بدبره بخت برگشته روزگار عنقریب
مرقوم خامهٔ حقایق نگار خواهد گردید اکنون عنان دگران قلم بصوب
تحریر وقائع حضور اشرف نامه از جائی که سررشتهٔ سخن از کف
گسسته بود دیگر باره سوانح نگار میگردد بیست و هفتم جمادی الاولی
رایات جهانکشا پرتو دولت و بختیاری بشکارگاه باری افگنده عمارات
نقص اساس بکنار تالاب مهبط انوار نزول خاقان ملك ستان گردید و
سه روز در آن نخچیرگاه اقبال بساط اقامت گسترده بنشاط اندوز شکار بودند
و چون قراولان در بیشهای آن نواحی دو شیر دیده بعرض همایون
رسانیدند شهنشاه شیر دل هژبر صولت بشکار آنها توجه فرموده آن
دو سبع خانگزای را که مضرت رسان ساکنان آن سرزمین بودند
به تفنگ از پای در آوردند درین هنگام عزهٔ ناصیهٔ حشمت

و تعهداری قرة ناصرة ابهت و نامداری بادشاهزادهٔ بلند اختر
والا گهر محمد اکبر با ما ر ممراب ریاض سلطنت و پرده گزینان
بدو عظمت که بموجب فرمان طلب از دولت آباد آمده بودند
بحریم کعبهٔ حضور رسیده کامیاب سعادت ملازمت گردیدند و اصالت
خان که در خدمت بادشاهزادهٔ بلند اختر والا تبار از دکن آمده بود
شرف استلام سدهٔ سپهر احترام دریافت و اکرام خان بتفویض قلعه
داری مستقر الخلافه اکبر آباد از تغیر رعد انداز خان مورد انظار
اعتنا گشته بعنایت خلعت و اسپ و علم و شمشیر و مادهٔ فیل
مباهی شد و خواجه عبد الله بقلعه داری گوالیار بعد از آنکه
بافزایش منصب و عطای خلعت و علم و شمشیر و اسپ و مادهٔ
فیل و خطاب عبد الله خانی و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری
هزار سوار سربلند گردیدند و محمد مقیم دیوان بدیوانی بخطاب مقیم
خانی مامور شد و چون حقیقت بعرض رسید که هنگام معاودت رایات
خورشید نشان از بنگاله در سلک کومکیان آنصوبه انتظام یافته بود
باغوای شقاوت و غرهٔ بتحدی راه بغی و طغیان پیموده از آنجا فرار
نموده بود در وطن خویش زمینهٔ بدزدی و رهزنی را ساد که شمه
نبیرهٔ آن ضلالت نهاد بود نام محمود و مهردین راه مالوه از
شورش انگیزی و عصیان او در آزار دویده لاجرم درین ایام دفع شر
و رفع ضرر آن مدبر بد گهر وجهه همت ملک بدرا گشته سوبهکرن
بندیله که هم از بوم اوست و از حقایق بوم و بر آن ولایت و کیفیت
سر زمین آن گروه فساد آئین آگهی داشت به تنبیه و استیصال
آن خسران مآل تعین یافت و باضافهٔ پانصدی هزار سوار بمنصب

در هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای خلعت و اسپ و نقل و علم کامیاب عاطفت گشته مرخص شد و اندرمن سنگه بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم و راجه مهاسنگه بهدوریه بعنایت خلعت و اسپ و مدرسن سنگه (بعطای[۲] خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار داو دهکوت سنگه و جیسنگه بهدوریه) و جمعی دیگر از راجپوتان بعنایت خلعت مباهی شده بهمراهی او معین گردیدند و[۲] عزت خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هشت صد سوار و حسنعلی خان بمرحمت اسپ نوازش یافتند) و همگی بعنایات خسروانه سرفرازی یافتند دوم جمادی الآخره رایات نصرت طراز از شکار گاه باری باکبرآباد آمده (روز دیگر مقام شد درین اوقات مهابتخان صوبه دار کابل و اعتماد خان صوبه دار کشمیر هر یک بعنایت ارسال خلعت و هوشدار خان بمرحمت یک قبضه شمشیر مفتخر گردیدند و دور تغییر نقل بنشکش راجه نرسنگه کنور و دور تجر نقل بدسکش حسام الدین خان بنظر انور رسیده رتبهٔ پذیرائی یافت و محمد مقیم دیوان بیوتات بعنایت خلعت و خطاب معتمد خانی سر بلند گشته خدمت دیوانی سرکار ملکه ثریا جناب تقدس نقاب نور افزای هودج عصمت و احتجاب روشن آرا بیگم ضمیمهٔ خدمتش شد و موحدار خان از تغییر برداتی بفوجداری رودباس خلعت سرافرازی پوشیده باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و

---

(۲) یک نسخه

پانصدی هزار سوار مباهی گشت و درویش بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزاری هفت صد سوار سربلند شد هفتم نزدیک قصبهٔ هندون مضرب خیام مروری گشت و آنجا یکروز اقامت شد درین منزل صف شکنخان که از سنج مقرر ذعقب مانده بود با همراهان بموکب معلی پیوسته احراز دولت زمین بوس نمود و بعنایت خلعت کسوت مباهات پوشیدند ومامل خان و اصالتخان بعطای خلعت خاص اختصاص یافتند و چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا نموده بود که پردهٔ گزیدان سرادق عظمت و اقبال را بمستقر الخلافه اکبرآباد فرستند شیخ میرک و رضوی خان و سید هدایت الله صدر و لطف الله ولد سعد الله خان و معین خان و جمعی دیگر را بمرحمت خلعت نواخته مقرر فرمودند که مخدرات مشکوی حشمت و ابهت را بمستقر الخلافه رسانند نهم موضع وزیر پور مخیم عساکر منصور گردید درین تاریخ بهادر خان که بوجب رلیغ همایون از پادشاهزاده محمد سلطان جدا شده روانهٔ پیشگاه حضور گشته بود بموکب ظفر نشان پیوسته دولت زمین بوس دریافت و این منزل نیز یکروز مقصد انجوز اما متن موکب خاوند مقرر گشته یازدهم از آنجا کوچ شد و با هنگام وصول پیشقدمه بودهٔ در جائی اتفاق مقام نیفتاد درین تاریخ شد قاسم قلعه دار آله آباد که آن حصن ملک بنیاد را بجانفزوران سپردهٔ خود از روی صدق بیت بقدم مودت روانهٔ درگاه آسمان جاه گشته بود بادراک دولت آستان بوس چهرهٔ امروز طالع گردید و بعنایت خلعت و خطاب سپاه‌شکنی و بمنصب سه هزاری هزار سوار سرمایهٔ افتخار

اندرحت سیزدهم تربیت خان حاکم اجمیر که قبل از وصول دارا بی شکوه آنجا از قلعه برآمده بود بموکب نصرت قرین پیوسته ادراک دولت ملازمت نمود بانزدهم امیر خان که بموجب امر لازم الانقیاد مراد بخش را از قلعهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد برآورده دگوالیار رسانیده بود بمعسکر همایون پیوسته کامیاب ملازمت اشرف گردید (مردل[2] خان و شرزه خان از کومکیان شیخ میر و ترکتاز خان از همراهان صف شکنخان شرف تعدیل شدهٔ سینه یافتند) و چون دارا بی شکوه باجمیر رسیده آمادهٔ رزم و پیکار بود رای مهر انوار شهنشاه نصرت شعار چنین اقتضا نمود که جمعی برسم قراولی تعین فرمایند تا از کیفیت لشکر مخالف آگهی یافته خبر رسانند بنابرآن شانزدهم طاهر خان را بعنایت ترکش نوازش نموده با جمعی دیگر بدین خدمت رخصت فرمودند (و هرجس گور بمرحمت خنجر مرصع ماهی گشته بهمراهی خان مذکور معین شد و درین هنگام زبدهٔ نوئینان عقیدت منش شیخ میر بمرحمت یک سر اسپ ازان جمله یکی عربی باساز طلا مورد انظار عاطفت گردید و راجه برسنگه گور بعنایت علم رایت مباهات افراخت و مهدی قلی خان سپاه منصور باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و راجه کشن سنگه تونور باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و خواجه رحمت الله ده بیدی باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و از اصل و

---

(۲) دیک نسخه

اما ۵ مصری امعان بمنصب هزار و پانصدی انصد سوار و علام محمد افغان بمنصب هزاری چهار صد سوار کامیاب عنایت باستعاره گردیدند) هردهم محمد امین خان که بشرف وصول دارای سکوه د وحت امراعلی از نواحی لوه (٥) کنده برگسته بود با همراهان بموکب اقبال پیوسته سعادت اند و ملازمت اسرف سد نوزدهم نوحی مصحهٔ بوده که جاگیر و وطن راجه رانسگه منسوبه ست از نزول موکب ظفر قرین مقص آگهی سد و راجه مذکور لب رنجیر فیل و دو سر اسپ با دیگر اسیا پیشکش نمود و در بمنزل همانوی بکرور مقام سد چون عقیم نزدیک و جنگ قریب بو حکم والا صادر گردید که خزانه و زواید کارخانجات و احمال و اثقال عذر ضروری بقلعهٔ که در صفه مذکور وامنصب نرده نگاه دارند و بانصابی رای اصابت بعزا بعض از زمینداران و خدمتگذاران سرادق عرب را که سعادت بدیر دولت هم اهی دیده بیرانجا گذاشتند و راجه را سنگه را خلعت مرحمت کرده بیجا طب قلعه گماشتند (در (٦) بن هنگام دلیر خان بمرحمت اسپ با ساز طلا و بهادر خان بعنایت زره وجو و سند باسم قلعه دار اله آباد بمنصب سه هزاری هزار سوار و خطاب بهامت خان و بدل خان بعطای خلعت و دلیر ولد بهادر خان روهیله و رنبهاجی هر یک بمرحمت اسپ و خواجه عنایت الله بانعام ۱ و هزار روپیه و عطای خلعت سرفرازی یافتند و بیست و یکم رایات عالیات از بوده نهضت نمود و بیست و چهارم

(٥ ن) نهکر (٦) ننگ نسخه

شش کروهی تالاب رامسر محل نزول عسکر ظفر اثر گردند و
طاهر خان که برسم قراولی پیش آمده بود اواخر روز بعز ملازمت
رسیده آنچه از کیفیت حال غنیم دریافته بود معروضداشت و باز
مرخص شد و درین منزل حضرت شاهنشاهی پرتو توجه بترتیب
و تورک لشکر و تقسیم افواج نصرت اثر افگنده تعین صفوف اقبال
فرمودند وسرگردگی هراول بجوهر شهامت و دلاوری راجه جیسنگه
و دلیر خان مقرر شده حسن علیخان و بهوجراج کچهواهه و دلیر
و زبردست پسران بهادر خان روهیله و سورجمل گور و بهاو سنگه گور
و پرتهیراج بهاتی و جمعی دیگر از مبارزان کار طلب جلادت نشان
بآنها معین شدند و صف شکنخان با توپخانهٔ منصور و زمرهٔ
برقنداران در پیش صف هراول مقرر گردیدند و سرداری التمش
بمحض شجاعت و کوشش زبدهٔ نوئینان اخلاص منش شیخ میر
مفوض گشته امیر خان برادر او و راجه رایسنگه راتهور و کیسریسنگه
بهورتیه و خان نثار خان خویشگی و حکمت سنگه هاده و میر رستم
و منگلیخان و سید منصور و سید زین العابدین بخاری و شجاع
خان و میر داد افغان و جعفر بیگ ترکمان و تابینان عاری و
گروهی دیگر از دلیران جلادت کیش بهمراهی او مامور شدند و برانغار
نصرت شعار بسرداری زبدهٔ امرای رفیع مقدار امیر الامرا رونق
گرفته پسران خان مذکور و گنج علی خان و بکرم دیو سیسودیه
و مدن سنگه سیسودیه و مسعود خان و ابو المکارم ولد افتخار خان
مرحوم و چندی دیگر در سلک کومکیان او انتظام یافتند و جانعالم
و راجه نرسنگه گور و محمد بیگ و یادگار بیگ بهراولی آن فوج

دریا موج برمان ىدىر سدىد و سرداری حرادمار مرورری آثار نامرد گرامی گوهر محط سلطنت ناىان لحدر مهر حلامت نادساهرادهٔ ارحمىد سعادت بوام محمد اعطم گسته حکم سد که سداه انسان نا نهادرحان و محمد ندیع ن حسرو ن ندر محمد حان و نصرت حان و ملتفتحان و سیح نطام ولد سیح مرند و مدر انراهیم مدر مورروک و صل الله حان و سید حامد تحاری و سیح نطام مرسی نا جمعی دیگر در آنطرف صف آرای نصرت گردند و منص الله حان و دیندار حان ناگروهی ار مدارزان نىرد جو نهراولی ا ن وح ممرر سدند و محمد امین حان مدرنحسی نا حوىی ار نهادران کارطلب مدل مىد مسعود نارهه و مرهاد ننگ علد ردان حانی و محمد طاهر نواسهٔ رسم حان و کامگار حان و عباس افغان و سید علی اکبر نارهه و اورنگ حان و وطت کاسی و روپسنگه راتهور و سید نانار نارهه در دست راست موکب حلال نظرنوں طرح نعین نامت و هراولی اس موج نراحه راحروت مرار گرمت و هوسدار حان و سررهٔ حان و عرب حان و ملنک حمله و مدررا علی عرب و عداد الله ننگ و راحسنگه (۵) کور و گروهی دیگر ار دلىران عرصهٔ وعا طرح دست چپ سدهٔ زهرىر (۶) حان نهراولی آنها معین گست) و در مول نصرت طرار که مطلع حورسىد رادت نادساهی و مىمىت ندىر ساهٔ حدر طل آلهی نود عىد الرحمں ن ندر محمد حان و ماصلحان و عاند حان و افتحار حان و نهور حان و رانراناں و آقا نوسف و محمد علی حان و مداد ننگ و سیح عىد العوی

---

(۵) راحه حدسنگه کور (۶) ننگ نسحه (۷ ن) هردرحان

و خانسار[2] خان و ذو القدر خان و مالخان و اصالت خان و خواجه صادق بدخشي و اعتقاد خان خواجه سرا و جهانگیر قلي بیگ داروغهٔ نور خانه و خسرو چیله و بادر خواجه و خواجه بختاور و دربار خان و جمعی دیگر از بندها مقرر گشته محافظت میمنهٔ قول بحسن بسالت و اخلاص اصالتخان و نگاهداشت میسره بخدمتگذاری تربیت خان تفویض یافت و با هر کدام فوجی از مبارزان نصرت اعتصام آمادهٔ رزم و پیکار شد و دو فوج دیگر بطریق طرح برپمین و یسار قول مرتب گشته در جانب راست مرتضی خان با بهکونت سنگه هاده و نصرت خان و رگنا یه سنگه راتهور و خانه زاد خان و اسد کاسی و قلندر داؤد زئی و سید حامد ولد مرتضی خان و ابراهیم خوشکی و در جانب چپ الله یار خان با ملازمان جلو و گرز برداران و اودبهان راتهور و سید بهادر وشیخ طریف مرملی مستعد کوشش و جانفشاني گردیدند و سرگردگئ فوج قراول به تکاپوی جرأت و سپاهیگری طاهر خان و عبد الله خان مفوض شد و زعد انداز خان و شهسوار بیگ و خواجه رحمت الله دهبیدی و آتش قلماق و ترکتاز خان و گدا بیگ و خواجه حسن ده بیدی و ولی بیگ و محمد شریف ده بیدی و عبد الله بیگ یمن و دوست بیگ و زمرة الوساة کابل بهمراهئ آنها کمر همت بر میدان عبودیت بستند و حکم معلی صادر شد که بعد ازین افواج نصرت قرین یاساتوروک و آئین سوار شده آماده و مسلح مراحل دولت و منزل سپارند

(۲ ن) جانسار خان

و در نزول و رکوب سنجه حزم و احتیاط که مناط رزم آزمای و اساس
جهانگشایی است مرعی داشت اکنون چون بحکم اقتضای مقام
ذکر شمهٔ از حال دارای شکوه که مرحوم شد از رسیدن بمدرجه و
کیفیت معاملهٔ او با زاده حسودیت سگالد بدره انام از مقدمات اسباب
طرازی و وقایع نگاریست سررشته سوانح موکب اقبال اینجا گذاشته
بر سر آن سخن مقرون و بحسب ذکر مجملی از حال زاده مذکور
که مقدمهٔ اتمام این مقال است تمهید کلام نموده مقصود را گزارش
میدهد آن جاهلیت منش ضلالت شعار چون در جنگ باشجاع
مصدر نعی و عصیان گشته از موکب نصرت نشان رو گردان شد
از آنجا که حزم و رای خویش را از نایرهٔ عفو و بخشش فرا تر میدید
و به نعمی مینداشت که امواج قاهره نصرت نهادست و بعده او
معین خواهد شد ناچار چارهٔ کار دران دید که محرک سلسلهٔ شورش
و اسباب دارای شکوه گشته بلطایف رغبت و تحریص اورا
بجانب خویش کشد و از الوس زابهور و دیگر اقوام راهزنان
لشکری فراوان گرد آورد و واسطهارا راست حلات اندیشی و محال
خوی بر زارد و آن بخرد رمیده بخت را با خود شریک بلا سازد
بنابرین بعد از رسیدن بخودهور جانب مذکور شد بتحریکه
و اغوای دارای شکوه پرداخت و خود در صدد فراهم آوردن
راهزنان و سرانجام لشکر شد منتظر رسیدن او بود در خلال این
احوال زاده جنسکه که تخمی خدمت و دولتخواهی و فرط عقیدت
و حضرا ندیسی در بیشگاه خلافت منظور انظار قرب و اعتبار و مساوی
راجهای بلند مقدار بود بنابر رعایت مراسم خدمت و رابطهٔ

دستي که بآن جسارت کنش داشت ترحم و عطوفت بحال آنها نمودة و جبین ضراعت بر زمین عبودیت سودة بزبان عجز و انکسار درخواست عفو تقصیر آن نابکار از مراحم شهنشاهانه کرد و معروض داشت که اگر عاطفت بادشاهی رقم صفح بر جریدة زلات او کشد و آن خائف با امن‌را بمژدة عفو و امان‌جان بخشد هم‌اینمعنی باعث سربراري این بندة خواهد گردید و هم آن وحشی رمخوردة بکمند اطاعت و انقیاد در آمدة دگر بارة از سر صدق و اخلاص گردن‌بطوق بندگی خواهد سپرد مراحم والای پادشاهی که نمونهٔ الطاف آلهی است بقبول این ملتمس آن عمدة راجهای دولتخواه را عزت و سربلندی بخشیدة حکم همایون صادر شد که از جانب خود مکتوبی بار بنویسد و مصحوب یکی از معتمدان خویش فرستادة اورا از وادیٔ خلاف وگمراهي بمسلک بوبم عبودیت و دولتخواهي رهنمون گردد و نوید عفو جرائم و صفح مآثم مستمال ساختهٔ از ارادة پیوستن بدارا بی شکوة باز دارد و از پیشگاة مکرمت و تفضل نیز منشور نجات و رقم عفو زلات بنام آن گمراة صادر گردید وچون مژدة این فضل و موهبت و بشارت این بخشش و مرحمت بار رسید دل وحشت منزلش راکه مغلوب جنود خوف و هراس و منحوس هزار اندیشه و وسواس بود ارام و اطمینان حاصل شدة از دهشت و سراسیمگی باز آمد و اینمعنی را دوري عظیم و نعمتی معتنم دانسته از نسبت کروهیٔ جودهپور که بعزم آمدن احمدر و لاحق شدن بحدود ادبار دارا بی شکوة برآمدة بود فسخ آن‌عزیمت ناصواب کردة مراجعت نمود چندانکه آن باطل پژوة مبالغة و الحاح

در طلب او گرد شده بودند بالجمله چون دارا بی سکوه بمدرنّه که به منزلی جودهپور است رسید و اثری از آمدن راجه جسونت سنگه ظاهر نشد متردد خاطر گشته آنجا توقف نمود و دوبدی چند نام هندوی معتمد خود را نزد او فرستاد و طلب ایفای وعده و تکلیف سرعت در آمدن کرد و فرستادهٔ مذکور در هیچ کروهی جودهپور که راجه مقیم بود که بهانهٔ انتظار فراهم آمدن اعوان و انصار آنجا مقام داشت و در آمدن علل و امهال می ورزید باو برخورده بمقام رسانید و او جواب داد که وجه تاخیر انتظار رسیدن مردم و درست شدن سلک جمعیت ست و صواب دید من آنست که دارا بشکوه بیشتر رفته در اجمیر که مرکز اوطان راجپوتان است رحل اقامت اندازد تا اقوام راجپوت از همه سو رو باو آرند و من نیز سپاه و اتباع خود جمع نموده بعنقریب میرسم و فرستاده را رخصت نمود بعد ازین آن تحرکه برگشته روزگار بامید رسیدن و فراهم آمدن راجپوتان بسمت اجمیر آمد و بر تشخیص باطن مهمات آنجا چون تاب مقاومت نداشت قبل از وصول او حقایقه سبق ذکر یافت از آنجا برآمده بموکب معلی پیوست و دارا بی سکوه بعد از رسیدن باجمیر دگر باره دوبدی چند را نزد راجه جسونت سنگه فرستاد که متحرک شده زودی اورا بیاورد این بوست در یک کروهی جودهپور در حالتی که راجه را ارادهٔ آمدن اجمیر نبود مقدماتی که گزارش یافت بظهور پیوسته عزم مراجعت جزم شده بود باو برخورده تحریک و تاکید آمدن نمود چون از سیمای حال و فحوای مقال دریافت که عزم آمدنش نیستی گرائیده و در مقام تکذیب راهی که

اظهار میمنت سمت امید از نیل مطلب برده باحمدنگر مراجعت
نمود و راجه از آنجا برگشته روانهٔ جودهپور شد و باوجود انتظارات
دیگر باره دارا بی شکوه بعد از برگشتن دویدن چند از خام طمعی و
باطل اندیشی سپهر بی شکوه را با بعضی سوار نزد راجه فرستاد که بهر نوع
که باشد اورا بکمند تدبیر و تزویر باجمیر کشاند آن ثمرهٔ شجرهٔ
مساوی بر جناح سرعت شتافته در نواحی جودهپور بار رسید و
ملایمت بسیار کرده تکلیف آمدن را بسرحد مبالغه و الحاح رسانید
و چون راجه از صدمهٔ قهر و سطوت بادشاهی لطمهٔ بیم و دهشت
بر رخسار همت خورده بود و خذلان و استیصال خویش در صورت
اتفاق بآن بیخرد بمآل اندیش بدیدهٔ پیش بینی مشاهده
مینمود و از مژدهٔ عفو و بخشایش خدیو زمان و وصول منشور امان
حیات تازه یافته بمعنی میدانست که اگر این بار راه خلاف و طغیان
پیماید و طریق سرکشی و عدوان سپارد بعد ازین ندامت و اعتذار
سودی ندارد لا جرم باقتضای رای مصلحت بین و خرد صواب
گزین ازین ملایمت و الحاح او نپذیرفته قدم عزیمت بر جادهٔ
انابت و بازگشتی که کرده بود استوار داشت و بلیت و لعل و
لطایف معاذیر رحیل دفع الوقت مینمود تا آنکه آن شعلهٔ دوحهٔ
خصومت و عناد از آمدن او نومید شد و بی نیل مقصود باجمیر
معاودت نمود و چون دارا بی شکوه قطع طمع از آمدن راجه کرده
از اتفاق و امداد او دیدهٔ امید فرو بست و مقارن الحال رایات
جهانکشا نیز باجمیر نزدیک رسید بالضرورت صلاح کار در ارتکاب
آویزش و پیکار دیده خواه مخواه دل بر محاربهٔ سپاه ظفرپناه نهاد

و چون مقدارست که لشکریان باب مقدمهٔ عساکر اقبال و طاقت معارضت با مواکب جاه و جلال ندارد و جرأت صف آرایی و معرکه مدارای در خود نمی یابد از کوه اندیشی و ناقص خردی مصلحت وقت در آن دید که درهٔ کوهستان لمحمر را که از دو جانب بجبال ابک بمثال محدود ست گرفته سراسر عرض آن را مورچال بندد و بندها ساخته توپ و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ استحکام دهد و بان عنوان روزی چند گذرانیده نه نفته که چه رخ مند اند از بدمعنی غافل بود که باستظهار مستی خاک و گل که دست کوشش باطل برهم نهد از آسیب سطوت بند سیل مورسان ایمن نتوان نشست و بدیوار مستی که برآوردهٔ همت کوتاه بود بلند آفتاب اقبال را راه نتوان بست القصه بانی جنان خام و بدنفس نشست با تمام نقل از وصول موکب ظفر اعلام شروع در بندی مورچال نموده بندها بر مردم خود تحس کرد و هر بنده تعهدهٔ محافظت و اهتمام یکی از عمدها مقرر ساخته بآلات توپخانه استحکام تمام داد از جانب بندی خویش مورچال تخصیص که متصل بکوه کده بسهلی بو نگار مرمایی محمد ابراهیم که او را مصطفی خان خطاب داده بود و عسکرخان نجم ثانی و خان بیگ سرس که دران وقت میرآتش بود مقرر نمود و مورچال پهلوی آن بغرور معزالی که از سرداران عمدهٔ او بود مقرر و در جنب آن چند توپ کلان بر قرار دستهٔ که برزهٔ مسرف توپ نصب کردهٔ نزدیک بآن جای بودن خود قرار داد و از جانب چپ پهلوی خود مورچالی دیگر بسته ساهدوار خان را با سران و سایر اتباع و اشیاع خان

مذکور و محمد شریف نام نوکر عمدهٔ او که اورا فلیح خان خطاب
داده دران اوقات مدر بخشی ساخته بود و برق انداز خان و جمعی
دیگر بضبط و نگاهداشت آن گماشت و ازان گذشته مورچالی دیگر که
بکوه معروف بکوکله پهاری متصل بود بنامرد سپهر بس شکوه کرده سپاه
مردم او را با معول پسر تخماق[۲] خان حوالي آنجا گذاشت چون برخي
از احوال آن کوتاه اندیش ددسگال که مقدمهٔ گزارش سوانح اقبال بود
بتحریر پیوست اکنون بنگارش وقایع موکب ظفر لوا پرداخته کلک لکته
پردار را داستان طراز نصرت و فیروزی میسازد نشست و پنجم
جمادی الآخره شهنشاه گیتی پناه بآئین صف آرائی و تورزک
جهان کشائی از پایده کروهی احمدنگر نهضت نموده نواحی بالاب
رامصر را از نزول والا سریر اوج سپهر برافراشتند و روز دیگر نیم
کروهی موضع دیورانی که ازانجا تا احمدیر سه کروه ست و با محل
اقامت دارا بی شکوه اندک مسافتی داشت مرکز رایات ملک فرسا
گردیده فرمان جهان مطاع صادر شد که صف شکنان مدر آتش
توپخانهٔ همایون را برده رو بروی مورچالهای عدو در مکانی مناسب
نصب نمایند و شروع در تنبیه برد کار و تمهید مراسم رزم و پیکار کرده
تفنگچیان برق صولت و شعله جویان جنود دولت سرگرم دشمن سوزی
و آتش افروزی گردانند و جمعي از نامداران نبرد جو مثل برلخان
و سید نصیر الدین دکنی و جمال و عنایت نیشاپوری و یوسف
بناري و انس آفریدي بهمراهی خان مذکور مامور شدند و او با

(۲ ن) کمال خان

همراهان بموجب حکم معلی توپخانه را بقدر یک توپ انداز از موکب نصرت طراز پیش برده درجای مناسبی بار داشت و چون معلوم برد که بود از کمال دور بینی و حزم پادشاهانه حکم اشرف صادر شد که عمدهٔ نوئینان عقیدت منش شیخ میر با لشکر التمش و دلیرخان با دلیر و یمنیت سران بهادر خان روهیله از معسکر ظفر قرین پیش رفته برد که به توپخانه مهیای رزم و پیکار و از عقب و دست برد مخالفان خبر دار باشند و روز دیگر عساکر گردون شکوه بدم کوه پیش آمده نزول نمود و از دستگاه جلال مرتبو اشارت یافت که امیر الامرا با جنود برانغار و راجه جیسنگه با فوج هراول بردست راست موکب نصرت شعار سحابی کوکله بهاری و جنوس جرانغار بردست چپ عسکر ضروری امر در برابر کده تهلی دایر کند و سایر افواج بحر امواج با لشکر قول در اطراف و حواشی دولتخانهٔ والا نزول کرده دایره سان بر مرکز اقبال احاطه نمایند و درین روز صف شکنجان توپخانه را از جائی که بود پیشتر برده بفاصلهٔ نیم توپ انداز در برابر مورچالهای غنیم عاقبت وخیم نصب نمود و شتاهدان دشمن جور شعله افروز کوشش وجدال گشته برخنه کردن دیوار عمر مخالفان و هدم بنیان استقلال مغروران داوری خراب و جلادت کشودند و توپ رعد خروش ومانند بهلت از طرفین تعریش رآمد و سحاب ژاله ریز تفنگ از هردو سو بارش گرفت هوای معرکه از دود باروت بسوا از ابر صاعقه بار شد و زمین کارزار از محاربت شعله و سرر حکم کبریت احمر پذیرفت

رهرموبرو رلسحت توپ و تفنگ • درآتش بهانگشت میدان‌جنگ
تاندار حون زبرهم از دو سو • نشستند برق افگان رو برو
القصه مبارزان خصم افگن دشمن شکن بصدمات توپ و صرب زن
زلزله در اساس قرار و ثبات اعادي افگنده سرگرم تلاش نصرت و
معرری بودند و آن تیره بختان باطل ستیز نیز از مورچالها توپ
و تفنگ و بان بر توپ خانهٔ همایون و افواج منصور انداخته آثار
مدافعت و مقاومت بظهور میرسانیدند و آن روز و آن شب و روز
دیگر تا سه پاس برین وتیرهٔ نایرهٔ حرب و آویزش ممانعین اشتعال
داشت و گاهی جمعی از مخالفان مجال اندیش از مورچالها بر
آمده جلدگی مینمودند و بانوي کین‌خسته در کمین انتهاز فرصت
بودند و چون اهل توپخانهٔ همایون اسایش و آرامش را خبر داد
گفته درمراسم پاس داری و لوازم هوشیاري تهاون نمی ورزیدند شب
و روز کمر همت بسته مردانه وار میکوشیدند مخذولان مجال طلب
مجال دستبرد نمی یافتند و ازین جهت که مورچالهای عدم بد
فرجام درکمال متانت و استحکام بود و چنانچه مذکور شد سر تا
سر درهٔ دیوارهای استوار برآورده سدی سدید و حائلی محکم
در پیش رو داشتند و جا بجا توپ و تفنگ و سائر آلات نبرد
و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر درپناه حمایت
دیوار همت بمدافعت و محاربت می‌گماشتند بنابرآن شیخ مدرو
دلیرخان و سائر سرداران موکب ظفر نشان ازروي پیش بیني و دور
اندیشی مصلحت دولت درین نمیدیدند که سوارشده بر مورچالها
یورش کنند چه در صورت ثبات و استقلال مخالفان در مراتب

معاودت مردم خوب کار آمدنی مثبت تلف میگشتند و احتمال
آن بود که بازخورد این بدکاری از نفس برگزیده خدا نخواسته چشم
زخمی بوجود مسعود رسد که تدارک آن مشکل باشد لهذا در باب
صف آرایی و یورش و حمله بردن برا عادی تند مدتی سرعت
و تعجیل خاطر بدانسته بنا بر رعایت مراتب حزم و تدبیردانی
و باحتراز می ورزیدند و مقصود همی اندیشیدند که بی آنکه مردم
خوب ضایع شوند و بی فایده جمعی برخاک هلاک افتند صورت فتح
و نصرت را بقیهٔ حصول جلوه گر آید و بدر ظفر و فیروزی از افق
اقبال چهره نماید تا آنکه کارکنان آسمانی و نقش پردازان تقدیر که
همواره در تمهید مقدمات رفعت و اعتلای این دولت ابدی بقا
و اعداد مواد علو و استعلای این سلطنت ازلی بنا چهره گشای
بدایع اسباب اند و بتوسعه معاضدت و مساعدات این برگزیدهٔ آلهی
را بنوعی که در حوصلهٔ عقول و اوهام نگنجد و مدارک و افهام
در بیان تعداد آن تصور نسنجد بدست بیرون سرانجام میدهند
ساعد این فتح دشوار ما را بدیع ترین صورتی و آسان ترین وجهی
مرآئهٔ حصول نخستین برمنصهٔ ظهور جلوه دادند تا ظاهربینان سست
اندیش و تدبیر گزینان تقدیر ناشناس را که از سر کار و کنه احوال
این برگزیدهٔ ذو الجلال غافل اند روشن و مبرهن گردد که تحت
جهانگشایی کامیاب نصرت ازلی و دولت عالم آرایش بهره اندوز
باشند لم یزلی ست •

ذکر محاربهٔ شیران بیشهٔ هیجا و نهنگان بحر وغا و فتح و فیروزی اولیای دولت و فرار دارابی شکوه بدعاقبت از اجمیر

مصلحت سنج دانش آفرینش که رموز حکمت نهانش چهره افروز حال جهان هست چون نیرنگ کاری مشیت بالغه نقش آمال برگزیده را در کارگاه عز و جلال درخت نشین سازد و اسباب دولت و کمال سعادت در پیشگاه ازل بدست عنایت خویش برداخته خواهد که چتر والای جهان خدیوی و عالم گیری بر فرق فرقد سای عرش او بر افرازد بحسب باقتضای حکمت کامله اختر طالع دشمنان تیره سگال و مدعیان باطل خیال را به وبال نکال افگنده پرتو نظر هدایت اثر توفیق که شمع راه سعادت و بختیاری همان تواند بود از حال آن گروه خسران پژوه بازگیرد و بصا و ندر را که طرازندگان صور آمال و نقشبندان بدائع احوال اند از موافقت آرا و عزایم آن کج اندیشان محال طلب باز دارد تا نقش هر مامول که بکلک بد اندیشی بر لوح تدبیر کشند باقتضای تقدیر کج نشیند و صورت هر مطلوب که بچشم بد خواهی در مرآت اندیشه بینند عکس آن در آیینهٔ وقوع جلوهٔ ظهور گیرند پیوسته بخت واژون چراغ دولت شان در رهگذر باد نهد و همواره طالع بد شگون رخت امید شان بسیلاب دهد از دست زمانه لطمهٔ حرمان در رو و سنگ ناکامی بر سبو خورند و بپای نامرادی و سرگشتگی وادی بخت برگشتگی سپرند بوسوسهٔ دیو پندار اگر صد ره بعزم پیکار برخیزند

روزگار شان بر زمین ادبار زد و بسودای د ر از کار اگر هزار بار گرد نخوت انگیزند شهر شان بر خاک مذلت انگند داد از محال خوشی داغ حسرت بر دل و پای حسرت در گل نهند و مدام از شه خوبی چشم دولت خیره و روز حشمت تیره باشند بیاهی سعی خویش همه چهرهٔ اقبال خراشند و بدست بیدبر خود خاک ناکامی بر فرق آمال پاشند

* شعر *

کسی را که لطف ازل یار نیست * همیشه ز بختش بسرا هرمنست
چو اقبالش آید بخصم افگنی * کند دشمنش را اگر دشمنی
کشاید بدو رمحش چو بازوی کین * زند آسمانش سنگ بر زمین
بار هرکه حسبت از خصومت نبرد * نه با او که با چرخ آوزه کرد
بد اندیش از بخت بد کامته * جهان کین زند خواه او خواسته

از شواهد صدق این مدعا شکست فاحش دارا بی شکوه باطل ستیز هزیمت نصیب بیچارگی در اجمیر از جنود نصرت نشان و آواره شدن بوادی هلاک و خذلان بعدین این مقال آنکه پس از سه روز آویزش و پیکار که مدار عساکر گیتی کشا و اعادی تیره بخت ادبار لوا توپ و تفنگ بدوران جنگ استعمال داشت و چنانچه گزارش یافت صورت بدو یورش در مرآت ضمیر مصلحت کیش امرای حضرت اقدس جلوهٔ ظهور نمی نمود و میران و سپهداران لشکر منصور صلاح در سواری و جنگ موج ندیدند و وقوع نصرت و ظفر را بزودی و آسانی گمان نمی بردند روز سیوم که یکشنبه بیست و نهم جمادی الآخره مطابق سیوم فروردی بود از نیرنگی اقبال بی زوال شهنشاه جهان و سگرف کاری طالع والای کیهان خدیو گیتی ستان

بی توطئه و تمهید هوا خواهان بعدهٔ صورتی بدیع از پردهٔ غیب رخ
نمود و منصوبهٔ اتفاق افتاد که نقش مراد اولیای دولت ابدی بنیاد
بر صفحهٔ شهود جلوه گر گشت و بنوعی که در تصور ظاهر بینان نمی
گنجید و از پایهٔ اندیشهٔ مصلحت گزینان برتر بود قفل مقصود
بمفاتیح توفیق ربانی و تایید آسمانی گشادش پذیرفت کیفیت
ظهور آن فتح سترگ آنکه راجه راجروپ زمیندار کوهستان جمون که
پیادهای او در کوه گردی و کریوه نوردی ورزیده‌کار و چالاک اند چون
بعرض اشرف رسانیده بود که مردم من از عقب کوکله پهاڑی راه
بر آمدن بران کوه دیده اند حکم والا صادر شد که در کمین فرصت بوده
هرگاه قابو یابد پیادهای کوهی خود را با جمعی از بندوقچیان
توپخانهٔ همایون ازان راه بفرستد که اگر توانند آن کوه را از دست مردم
دارا بی‌شکوه بگیرند بنابران راجه مذکور اواخر این خجسته آوان آن
گروه را بسمت کوکله پهاڑی فرستاده خود نیز با افواج خودش سوار شده
روبروی آن کوه بکومک آنها مستعد ایستاده ماند مخالفان درین حال
اطلاع یافته قصد مدافعت و ممانعت نمودند و ازینجهت که مبارزان
توپخانهٔ منصور ساعتی آرام گرفته دست از جنگ کشیده بودند
و توپ و تفنگ نمی‌انداختند انتهاز فرصت نموده قریب هزار سوار
ازان جرگهٔ روبهان تیره روزگار بخیال محال و پندار دور از کار دلیرانه
قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند و بفوج راجه راجروپ نزدیک
رسیده بجنگ و پیکار در آویختند چون حضرت شهنشاهی اوایل این
روز بنصرت افروز سرداران سپاه ظفر پناه را بحضور لامع النور طلب
داشته در مراتب یورش تاکیدات خسروانه و ارشادهای پادشاهانه

فرموده بودند و آن بندهای ارادت شعار را بدان باعث در نفس نبرد کار دیده سخندان گرم عنان آمدند و مقدمات همت تجسس عزیمت ایشانرا تحریض بر حرب و قتال نموده درین وقت آن بسالت منشان جلادت آئین را بمشاهدهٔ این حال جوهر شهامت و کار طلبی حرکت کرده کمر جانفشانی بدفع اعدا بر میان عبودیت بستند و بجهت دلیرخان از دست راست توپخانه با فوج خود سوار شده باستظهار اقبال دشمن مال خدیو جهان لوای جرأت و دلیری بجانب آن خسارت کیشان برافراخت و بعد ازو زندهٔ بوندیان بعقیدت مند شیخ میر با همراهان خویش از دست چپ سوار شده باو پیوست و همچنین راجه جسنگه با فوج خود و امیر الامرا با عساکر ظفر شعار و اسد خان و هوشدار خان با جنود ظفر شعار از دو طرف سوار شده بعزم رزم و آهنگ یورش صفوف نصرت آراستند لیکن ازین امواج قاهرهٔ لشکری که بر مورچال مخالفان یورش برده مصدر نبرد و آویزش شد فوج شیخ میر و دلیرخان بود و شهداران موکب گیهان ستان کسی که مصدر خدمت شایان و جانفشانی نمایان گشته بوفور ادای حق عبودیت دریافت آن دو سر از دلیر شهامت آثار بودند بعد از اتمام جنگ و پیکار که بسعی مشکوری بر شقهٔ اعلام مبارزان ظفر اعتصام ورزیده اقدام نمایان خصم دیده سر انجام لغزش مدبرانه بود راجه جسنگه از عقب رسیده ضمیمهٔ آن افواج منصور گردید بالجمله شیخ میر و دلیرخان بتمامی همت اخلاص پرور باتفاق یکدیگر بر مورچال شاهنواز خان که بسمت کوکلهٔ پهاری بود حمله آور گشتند و مجاهدان

توپخانهٔ همایون بیر آتش کارزار بر افروخته داروی کوشش بخصم افگني و برق اندازي کشادند و علی الاتصال بچالاکي و گرم دستیِ توپ و ضرب زن تفنگ و بان بر مورچالها انداخته دشمنان تیره بخت را فرصت دیده کشودن نمیدادند چنانچه از هر مورچال جمعی که بقصد کومک در آمده میخواستند که خود را بمورچال شاهدوار خان رسانند بصدمات متواتر توپخانه بارش ابر بلا وصولت برق اجل را برأي العین مشاهده کرده قدم همت باز پس می نهادند و درون بیغولهای مورچال می خزیدند و درینوقت که افواج گیتي کشا نزدیک بمورچال اعدا رسیده آثار تسلط و استیلای جنود نصرت لوا ظاهر شد مردم راجه راجروپ دلیر شده چندي بر فراز کوکله پهاڑي بر آمدند و علم ادرا بر بالای آن بر آورده باعث تزلزل ارکان استقلال مخالفان گردیدند و معارن اینحال شیخ میر و دلیرخان با عساکر اقبال بادشاهی بمورچال شاهدوار خان رسیده با دشمنان مقهور که جمعیت نموده آمادهٔ مدافعت بودند بجنگ و پیکار در آویختند اگرچه مخذولان بانکار باستظهار حمایت دیوار کمال سعي و تلاش بکار میبردند و به توپ و تفنگ و بدر در مراسب جدال و قتال بهانب کوشش بظهور میرسانیدند و چنانچه گزارش یافت از جنود نصرت طراز هوای موج شیخ میر و دلیرخان لشکری دیگر بجنگ نرسیده لیکن مجاهدان مؤیدِ و مبارزان نصرت پیوند که جانفشاني را در راه قبله و مرشد دوجهانی سرمایهٔ حیات جاودانی میدانند و سر بازی را در معارک وغا مایهٔ بلند سرفرازی می شمارند ریزش گولهٔ توپ و تفنگ و بارش بارک و خدنگ را

چون قطرات امطار که از ابر بهار بارد و مانند اوراق ازهار که بتحریک نسیم در صحن گلزار ریزد سرمایهٔ آب و رنگ چمن اخلاص و عبودیت شمرده روی همت وجلادت ازان موقف صعب که آزمونگاه جوهر بینش و معادن تو بر نتافتند و بتلاش جرأت و دلیری و سطوت شجاعت و مردانگی داخل مورچال شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام کشیدند و مخالفان تیره روزگار تیرهای تحلد استوار داشته بقدر طاقت و توانائی منکوب شدند از خروش های و هوی دلاوران و نهیب گیرودار بهادران نغمهٔ جانخراش تا گوش جان اعدا رسید و از کر و فر یلان و زد و خورد بر دلان شیر شکار میدان سپهر چون شیر علم بر خویشتن لرزید • شعر •

جهان تیغ را بود شور مصاف • که چون برق جستی ز ابر غلاف
غضب آنچنان کرد درمرد کار • که رگ شد بتن آدمی زهردار
چو سرپنجه از دست‌مسند رها • ز کین مست گشتی پری بر هوا
بلارک بدوشی به پوشیده تو • که برقش ز زیر بغل جسته بود

ودارا بی شکوه هردم جمعی را از پیش خود بکومک تعیین میکرد مخالفه شاهنواز خان را که درنعوت تا او بود فرستاد که بمورچال خود رفته در مراسم مدافعت کوشش نماید خان مذکور درعین جنگ رسیده بآویزش و جدال و تحریص مردم در حرب و قتال پرداخت و دران نبرد مرد آزما و مصاف نصرت بنا روز بآخر رسیده خورشید خاوری از هول و بیم آن معرکه رنگ خراب در باخت و دران رستخیز بلا شاهنواز خان بپاداش کردار و مکافات بقصدر هدف

تیر تقدیر گشته از پا در افتاد و سیادتخان پسر خان مذکور چند زخم برداشت و محمد شریف میر بخشی دارا بی شکوه را از دست دلیر خان تیری بر شکم رسیده از دشت گذر کرد چنانچه مذکور خواهد شد مهمان زخم کاری درگذشت و محمد و ابانکر خونشکی ارعمدهای لشکر مخالف تیغ اجل بپری شده در معرکه افتادند و از مجاهدان موکب جلال زبدهٔ بوندیان عقیدت شعار ستر سال مذکور که بر حوضهٔ فیلی سوار و مردانه وار سرگرم کوشش و پیکار بود بضرب بندوقی که بر سینه اش رسیده جان سپردنی و حیات گذاشتنی را در راه خداوند حقیقی و خداوند مجازی نثار کرده بپای سعادت بپایهٔ والای شهادت که معراج کمال مجاهدان میدان ارادت است فائز شد درین وقت سیدی میر هاشم نام از اقوام خان مذکور که در عقب سر او بر حوضهٔ فیل نشسته بود بتعلیمی ملهم اقبال حضرت شاهنشاهی مسترشد گشته حسن تدبیری بکار برد و آن بودن شهادت نصیب سعادت نشان را در بر گرفته بوضعی که بود نگاهداشت تا جنگ بآخر رسید و غلبه و استیلا نصیب اولیای دولت ملک اعلا گردید و دلیر خان کوششهای مردانه و تلاشهای دلیرانه کرده زخم تیری بر دست خورد و سائر مجاهدان جلادت پرور داد مردی و دلاوری داده بضرب تیغ و طعن سنان بسیاری ازان مخال الله نشان سعاوت مندش را بر خاک هلاک انداختند و رایت فیروزی و نصرت بدست جرأت و بسالت بر افراختند و درین اثنا راجه جیسنگه نیز با فوج خود رسیده صدمهٔ جنود ظفر شعار گشت و مخذولان بادکار را یکباره پشت همت شکسته تاب ثبات و قرار نماند دارا بی شکوه ازانجا که

بدروی طالع والای خدیو جهان و سطوت و صولت عساکر گیهان ستان را آزموده از نهضت اقبال پادشاهانه جگر در باخته بود و تعقیب مقدّاست که بخت رمیده و طالع برگردیده اورا دیگر باره راه آوارگی و فرار روای [illegible] سرگشتگی و ادبار در پیش است هم در اول جنگ و پیکار مقرر کرده بود که برگداش اورا سوار کرده و خزانه و کارخانجات ضروری بار نموده آمادهٔ فرار دارند و خود با سپهر بی‌شکوه مهمای گریز بر فراز بلندی ایستاده مشاهدهٔ کوشش طرفین میکرد و انتظار انجام کار می‌برد و تا آنکه تعقیب فوجهای شاهسوار جهان که عساکر گردون مآثر آن راه یورش کرده بودند و فوجهای سپهر بی‌شکوه بعد از ضرب اتصال تاب برهم خورد و دیگر همه فوجهای استحکام داشت مرتب شش هفت هزار سوار با او آمادهٔ کارزار بودند جوهر همت و ثبات در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمود و چون شام در رسیده بر [illegible] ظلام بر روی مخالف و موافق کشیده بود و سپاه منصور ظفر نصرت کشیده شدن سبع [illegible] نیز بر خود سری برداشته مشغول نهب و غارت بود [illegible] اظهار فرصت نموده تا سپهر بی‌شکوه و [illegible] مفرور موافق و چندی دیگر از سپاه راه گریز سپرد و خائف و هراسان در حجاب ظلمت اول شب ازان عرصهٔ بدرون برد و ازین جهت که نوکران عمده‌اش اسباب و اموال و اهل و عیال خود که همراه داشتند بقلعه اجمیر درآورده بودند از سرداران سوای مفرور موافق کسی با او رفیق طریق نگشت و جدال نشد و مجموع اردو و بنه و اسباب سوکش بتاراج رفت [illegible] رفته بیشتری از خزانه و کارخانجات و احدیان و مردم بی‌سر و پا که درین مدت برو گرد آمده بودند دران هنگامهٔ

شورش و آشوب غارت کردند و تغیر از جواهر پوشیدنی و ملبلی از اشرفی که در عماریهای اهل حرمش بر فیلان بود از امتعه و اموال چیزی باو نرسید و خایب و خاسر دست بر پیشانی و بی سرانجامی ره نورد وادی خسران و ناکامی شده عازم گجرات گردید و بعد از رفتن او جمعی از سرداران و مردمش که در مورچالهای سمت گده دینهلی بودند و از رفتن او خبر نداشتند مثل عسکرخان و سید ابراهیم خان بنگ پسر او و محمد بیگ ترکمان از کومکیان گجرات که اورا از آنجا همراه آورده قزلباشخان خطاب داده بود تا تربت یکپاس شب مورچالهای خود نگاه داشته بجنگ و تلاش مشغول بودند و با هوشدار خان و اسد خان و فیض الله خان و دیندار خان و دیگر سپاه ظفر دستگاه که بآنطرف حمله برده بودند باستظهار حمایت دیوار مدافعت و پیکار مینمودند و پس از آگهی بر کیفیت فرار آن بر گشته روزگار اواخر آن شب عسکر خان و سید ابراهیم و محمد شریف میر بخشی او که چنانکه گزارش یافت زخم تیر خورده بود با دیگر سرداران و عمدها از صف شکنان امان طلبیده نزد او آمدند و محمد شریف چون زخمش کاری بود آن شب در همان جا بساط حیات در نوردید و دیگران روز دیگر بوساطت خان مذکور روی عبودیت و التجا بجناب والا آورده جبهه سای آستان جلال و مورد انظار بخشایش و افضال گردیدند القصه این قصه فتحی نمایان که دین و دولت را سرمایهٔ صلاح و بهروزی بود بی آنکه شهنشاه جهان بنفس اقدس تصدیع نهضت و سواری کشند و چتر اقبال پرتو سعادت بر ساحت میدان رزم و عرصهٔ قتال افگنند بمیامن

تحت جهانگشا و طالع نصرت بدرای آن خدیو موید مظفر لوا بدوعی که مدوع ولنای دولت وامضای ملطنت بود صورت وقوع مانند ملک وملت را زیب و بیرایش داد و بلاد و عباد را امن و آرامش بخشید درحدایق مملکت گلهای آمدت بربهار امنیت جهانیان شگفت و بشم مدروزی خاشاک خلاف ارطرف چمنستان خلافت رفت بدستگاه جاه و حشمت بی غبار و گلزار ابهت و کامرا ی بی خس وخار شد خسم فتنه عنود و زان ملک در آسود فتنه جویان وامعه طلب را دست آ برسورش امرابی از کف رفت و عقیدت ملسان دولتخواه را خاطر از اختلال دولت براهم آمد *

* شعر *

بنازم بان شاه مدرور فتنه   که هرگز مبادش زگیتی گزند

ببک بند داد بهتش سد آب * دل اندر برخصم همچون حباب

عدو هرکجا شد بدیدبر بست * بکوفش بیک حمله درهم شکست

دل خصم اران گونه درهم فسرد * که خود حمله بر ملت دشمن بدرد

جهانبد است نصرت سه کامیاب * بدانسان که بنهاد پا در رکاب

بر ضمایر دوربین دیده وران هوشمند و بالغ نظران حقیقت بدوید که مرآت خاطر شان نقش بدیر وقایع روزکار گشته از تصفح سوانح دهر حادثه را و مطالعهٔ باستانی نامهای حروف نحس عدیرت انرا تماشای سرا بای اوضاع و احوال جهان نموده اند و دفاتر مآثر و صحایف مفاخر سلاطین ماضیه ـ خواقین ماضیه جلوه گاه انظار بدیع ماخذه بطارگی کارخانهٔ ابداع بوده صورت اینمعنی نوسنده بدست که کم کسی از پادشاهان کشورستان و خسروان عالی مکان را درعرص

این قدر مدت این چندین محاربات شگرف حیرت افزا و مصافهای مرد آزمای سلطانی اتفاق افتاده و از آن دم که توفیق ربانی و تایید آسمانی دست نوازش برسر اقبالمندان گیتی پناه نهاده کم تحت بلندی را این نصرتهای عیدی و فتوحات سماوی دست داده چه اگر بدیدهٔ تحقیق یک ملاحظه رود و از تاریخ نامهای کهن عیار کار ملوک روزگار گرفته آید اکثر کشور کشایان نامدار را که علم عالمگیری و جهان سروری بدست همت برافراخته اند و سمند عزیمت در میدان خصم افگنی و دشمن سوزی تاخته هنگام ظهور داعیهٔ گیتی ستانی و طلوع نیر اقبال و کامرانی باقتضای قوت طالع و نیرنگی تقدیر دشمنی قوی که بحسب جاه و دولت و سپاه و شوکت با ایشان برابری کند و دم معارضه و هم سری زند معهود بوده وصف آرائی و نبردی که کارآزمایان مواقف هیجا آنرا بار گویند در مدت سلطنت بطریق ندرت روی نموده و برهمگنان ظاهر و هویدا ست که این بادشاه مدرور تحت نصرت سپاه خدیو عالمگیر گیتی پناه را با وجود اعادی قوی دست ذی شوکت و مدعیان با اقتدار و مکنت که هریک کلاه گوشهٔ نخوت و استکبار برفرق پندار می شکست ده نبردی توفیقات ازلی و تاییدات لایزالی در عرض سالی این محاربات سترگ و نبردهای دشمن سوز واقع شده همه جا علم و ظفر نصرت اولیای دولت ابد پیوند گردید و خود بنفس نفیس در سه موقف دشوار و معرکهٔ خونخوار که جگرگسل شیر دلان روزگار و زهره گداز رستم و اسفندیار بود نبرد جو و رزم آزما بودند و در هر صف آرائی و کارزار از کار نامهٔ دلاوری و استقلال و ثبات بلند

همت و مردانگی نهادهٔ نصرت دفع مرا سان و قوت بازوی نصرت
نشان گوی سروری و قصب السبق برتری از معاندان دعوی کار
و سرکش اندیشان بخوف شعار گردند و تا این کوشش همت وبلش
جرأت و مساعی جهانگشا و مجاهدات ظفر مرا که اوان جاهان‌گندی
شان مشهود عالمیان گشته از عاقبت آگاه دلی و هوشمندی هرگز
بدان این امور سگرف مردهٔ عقلت بر دانش خدا داد آنحضرت
نمی کشد و از نهایت خضوع و نیازمندی که بدرگاه کبریا دارند این
مراتب را بنیروی قوت و نیروی اقتدار خویش اسناد نکرده همواره
در خلوات ذهن و محافل انس بر زبان حق ترجمان که مفتاح
خزاین صدق و ایمان حق منگذرد که ظهور این مواهب عظمی
و فتوحات علیا را از معجزات باهرات حضرت سرور کاینات و آثار
مآثر امداد و امعاد باطن مقدس آن خلاصهٔ موجودات علیه و علی
آله و اصحابه شرایف الصلوات و کرائم التحیات میدانند لاجرم
بتوسته شکران نعمت ارجمند بطاعات و عبادات و ادعای مرضیات
الهی و ترویج شرع مطهر حضرت ختمی پناهی و محو آثار بدع
و مناهی قیام می آورند و از غایت متقی و نیکوی نفسی با وجود
کثرت اسباب جاه و تجمل و وفور مواد حشمت و کامرانی لمحهٔ بی
تعقلت و بی آسایی بداده بدوام آگاهی و ارد بر همتی و کمال
عدل پروری و رافت گستری و برسش حال سپاه و رعیت ورعایت
قانون انصاف و سویت که غرض از سروری و سرفرازی همان تواند
بود سلطنت را فروغ جلالت بخشیده‌اند امید که پیوسته کسور صورت
و معنی و اقلیم ظاهر و باطن از فر فرماندهی آن خدیو عالم گیر

رونق پدر بوده تیغ سطوت و ابسالتش سر انداز خود سران و ماهچهٔ رایت عز و جلالتش هم چشم خورشید خاوران بالجمله حضرت شاهنشاهی بعد از استماع مژدهٔ این فتح آسمانی روی نیاز بدرگاه ایزد نصرت بخش کارساز آورده مراسم شکر و سپاس الهی بتقدیم رسانیدند لیکن خاطر حق پرست وفا جوی که قدردان جوهر عبودیت و قیمت شناس گوهر عقیدت ست از قضیهٔ کشته شدن زبدهٔ نوئینان اخلاص شعار شیخ میر که از دیرین بندهای قدیمی ارادت کیش و سرخیل دولتخواهان خیراندیش بود قرین تأسف وتأثر گردیدند و روح اورا بانوار توجهات باطنی و طلب غفران وآمرزش نوازشهای معنوی والطاف روحانی نموده حکم فرمودند که چون صبح شود نعش آن نوئین مغفور را بآئینی شایسته برداشته در روضهٔ قدسیهٔ معینیه بسمت پائین پای بدرهٔ انوار حضرت خواجه بزرگوار قدس الله سره العزیز دفن کنند و نعش شاهنواز خان را نیز با آنکه بعد حیات نیز در راه اخلاص و عقیدت باخته بود نظر در سابقهٔ نسبت و خدمتش حکم شد که باعزاز و احترام برداشته در همان بقعهٔ مبارک مدفون سازند و روز دیگر که سلخ جمادی الآخرة بود خاقان مؤید پاک دین بطواف روضهٔ منورهٔ پیشوای اهل یقین نخبهٔ اصفیای کرامت آئین حضرت خواجه معین الدین قدس سره العزیز شرف قدوم ارزانی داشته بعد از تقدیم آداب زیارت پنجهزار روپیه بمجاوران و خدمت گذاران آن مزار قدسی انوار انعام فرمودند و از آنجا عنان توسن اقبال را انعطاف داده در عمارات قدس اساس دولتخانهٔ بادشاهی که درکنار تالاب انا ساگر واقع

اسپ نزول اجلال نمودند و اردوی همایون باشارهٔ معلی از جایی که
بود کوچ کرده بنواحی بالاپ آمد و چون بعنایت دادار بی شکوه
خسران پژوه از مهمات جهان آرای و بقیه زیادتی بود بعد
معاودت از روضهٔ منعقده باقتضای رای عالم آرای راجه جی سنگه
و بهادر خان را با جمعی از بندهای کار طلب و مداران نصرت
نشان مثل ردلخان و محمد بیگ و تاتار بیگ و اوزبکخان
راجپوت و سوجراج کچهواهه و شهسوار بیگ و مصری افغان و مسکت(۲)
سنگه بوبور و سورجمل گور و یوسف بدری و آتش ملان و
خان نثار خان و غلام محمد افغان و برکندار خان و شیخ نظام
بتکامشی او تعقیب کرده مرخص ساختند که آن سرگشتهٔ دشت ادبار را
هیچ جا مجال درنگ و قرار نداده اگر میسر شود دستگیر کنند والا
همت بر تعاقب او گماشته اورا آوارهٔ دشت ناکامی سازند و هنگام
رخصت راجه جی سنگه را بعنایت خلعت و یک زنجیر فیل
و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و بهادر خان را بعطای
خلعت و جمدهر مینا کار با علاقهٔ مروارید و انعام سی هزار روپیه
نوازش فرمودند و از کومکیان آن جیش منصوری تاتار بیگ
بعنایت خلعت و خطاب تاتارخانی و محمد بیگ برادرش بخطاب
مرادخانی و دیگر بندها بمرحمت خلعت و بعضی بعطای اسپ
سربلند گشتند و برای تسلیهٔ خاطر رمیدهٔ راجه جسونت سنگه که
صدق ندامت و بازگشت او بر ساحت ضمیر خورشید نظیر شهنشاه

(۲ ن) مکت سنگه لولور

حرم بخشش عذر پذیر پرتو روح افگنده بود فرمان مرحمت عنوان معنی برمژدهٔ بخشایش و عفو جرائم زلات وخطایا از پیشگاه عاطفت صادر گشته خلعت خاص جهت او مرسل شد و بمنصب سابق که هفت هزاری هفت هزار سوار ازانجمله پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود سرفراز گردید و چون از وقوع تقصیرات و مآثم گذشته او خجلتی در ناصیهٔ عبودیتش بود جلائل مرحمت و افضال پادشاهانه چنان اقتضا نمود که بکچند از بساط قرب و حضور دور بوده از خجلت کردار و بشوتر تقصیر برآید لهذا صوبه داری گجرات بار تفویض یافته حکم معلی صادر شد که بآن صوبه شتافته بنظم مهمات و جبر اختلال امور آنجا پردازد و کنور پرتهی سنگه پسر خود را روانهٔ پیشگاه حضور سازد و تا سه روز دیگر رایات جهانکشا دران مکان ملص نشان اقامت گزیده سایهٔ چتر اقبال فروغ بخش ساحت آن بوم و بر بود و هر روز محفل کامرانی و کام بخشی مرتب گشته هم امور ملک و ملت انتظام می یافت و هم آثار نوازش و مکرمت بظهور میرسید و درین هنگام باقتضای رای عالم آرای امیر الامرا بمستقر الخلافه اکبرآباد مرخص گشته بعطای خلعت خاص و شمشیر مرصع گران بها در اختصاص یافت و عاطفت خسروانه امیر خان (۱) را که از قصهٔ شیخ میر شهسوار بود بعطای

(۶ ب) و پرتو توجه بحال بازماندهای شیخ میر افگنده همگی را بعطای خلعت از لباس کدورت در آورده و امیر خان برادر آن مغفور باضافهٔ دو هزاری دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری

خلعت از لباس کدورت برآورده دل خوش و نوازش نمود و جمعی دیگر از خویشان و منسوبان آن نوئین معفور خلعت مرحمت شد و چون سوادی نسبت و بندگی شاه نوازش خان منظور خاطر عاطر پادشاه جم مرتبت خورشید سایه بود پرتو التفات بحال فرزندان و بازماندهای او افگندند و به پسران آن خان مرحوم و اصالت خان و میرصالح هردو داماد و خانه زاد خان که نسبت مراتب باو دارد خلعت عنایت کرده آنهارا بیش از کلفت ماتم برآوردند و معصوم خان مهین پسر اورا که سابق هزار و پانصدی هزار سوار منصب داشت بمنصب دو هزاری و هزار و دوصد و پنجاه سوار و

سه هزار سوار و مرحمت نقاره و سنجر و محمد هر با علاقهٔ مروارید و میر ابراهیم مهین پسر آن مرحوم بمنصب هزاری چهار صد سوار و دو پسر دیگرش بمناصب سابقه سربلند گردیدند و به جمعی دیگر از خویشان و به منسوبانش خلعت عنایت شده بمجموع کامیاب عاطفت شدند و چون سابقه نسبت بندگی شاهنواز خان منظور خاطر عاطر پادشاه حق پرست و حق شناس بود بازماندهای آن خان مبرور را نیز مطرح انوار التفات ساختند وهمه را بعطای خلعت نواختند و معصوم خان پسر بزرگ اورا بمنصب دو هزاری یکهزار و سیصد سوار و سنادخان پسر دومین را بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و میرصالح داماد پسرا را بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرفرازی بخشیدند و بسیاری از بندهای عقیدت آیین و منابران بصرف مزید مراتب شده و مکارم بهره مورد انظار نوازش گردیدند

سعادت خان پسر دومین را از اصل و اضافه بمنصب هزار و
پانصدی هفتصد سوار و میر صالح داماداش را بمنصب هزاري و
پانصدی پانصد سوار ومحمد احسان پسر خرد را بمنصب هفتصدی
هفتصد سوار سرافرازی بخشیدند و نجف الله خان بعنایت فیل با
ماده فیل و اسد خان بمرحمت ماده فیل و صف شکن‌خان بعطای
خلعت و نقاره وماده فیل و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري
دو هزار سوار و دیدخان بمرحمت اسپ و باضافهٔ پانصد سوار
بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و عقیدت خان
ولدامیرالامرا باضافهٔ پانصدی دوصد سوار بمنصب دوهزار وپانصدی
دو هزار و از اصل و اضافه اودی بهان راتهور و بهوجراج کچهواهه -
هر کدام بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و ابو المکارم ولد
افتخار خان مرحوم بمنصب هزاري ششصد سوار سر بلند گشتند)
و عسکر خان و سید ابراهیم و برق انداز خان و جمعی دیگر ازنوکران
دارا بی شکوه که ازو مفارقت گزیده ملتجی بجناب خلافت گردیده
بودند بعطای خلاع فاخره ومناصب شایسته سرفراز گشته در سلک
بندهاي درگاه خلایق پناه انتظام یافتند و رحمت خان دیوان
گجرات که دارا بی‌شکوه اورا بجبر و عنف همراه آورده بود به تقبیل
عتبهٔ جلال چهرهٔ طالع برافروخت و چون بعرض اشرف رسید که
دارا بی شکوه جمعی کثیر و فرقهٔ انبوه را بتظنهای بیجا و گمانهای
غلط از کمال سفاهت و بیخردی محبوس و مقید ساخته بود و آن
گروه در قلعهٔ احمد آباد حبس‌اند خدیو عدل پرور فضل گستر بمقتضای
عاطفت و مهربانی حکم فرمودند که آن بیگناهان را از قید رهائي

خان را بدستور سابق بصوبه داری اجمیر منصوب کرده بعنایت خلعت و اسپ نواختند (وسابسنگه راتهور بعز ملازمت فائز گشته یک زنجیر (۲) فیل و در سر اسپ پیشکش گذرانید و بمرحمت خلعت سرفراز و مرصع سربلند گشته رخصت وطن یافت زبده ابدارخان بخدمت میر بخشیگری احدیان معین گشته خلعت سرافرازی پوشید و رحمت خان بعنایت خلعت مباهی شد) ششم ماه مذکور نزدیک تالاب رامسر مستقر رایات ظفر اثر گردید و روز دیگر که ازانجا کوچ شد راجه رایسنگه سیسودیه از قصبهٔ تودا که موطن اوست رسیده دولت زمین بوس دریافت و معظم خان دیوان بیوتات بیر باخرانه و روانهٔ کارخانجات که بموجب امر اعلی در قلعهٔ قصبهٔ مذکور بود بموکب معلی پیوسته احراز ملازمت اشرف نمود و هشتم که بدستور روز پیش کوچ بود از عرصه داشت اختر برج سلطنت گوهر درج خلافت بادشاهزادهٔ والا قدر محمد سلطان و معظم خان بوضوح پیوست که باشجاع باطل ستیز بدسگال که بخیال محال روزی چند در مونگیر ثبات قدم ورزیده باستظهار بای دیواری استوار که در قدیم الایام اعیان در پیش آن بلده کشیده اند مغرور گشته بود و میخواست که آنرا استحکام داده چندی آنجا پای همت فشارد از نهیب قرب وصول افواج قاهره اساس استقلالش تزلزل یافته تاب ثبات و پایداری نیاورده و بیست و یکم جمادی الاولی از مونگیر رایت ادبار افراشته بکام ناکامی روانهٔ جهانگیرنگر گردید و معظم خان

---

(۲) یک نسخه

تا دیگر دهای تا ماهی نشست و چهارم شهر مذکور داخل قلعهٔ
مونگیر شد از ورود این مژدهٔ بهجت پیرا اولیای دولت و اصفیای
سلطنت را مسرت بر مسرت افزوده صفیر بشیر نصرت و طنطنهٔ کوس
شادمانی نوای بشارت بمسامع همگنان رسانید و مراحم خسروانهٔ
پادشاهزادهٔ محمد سلطان را بارسال خلعت خاص و اختصاص
بخشیدند و شش هزار سوار از پادشاهزاده والا نژاد را دو اسپه سه اسپه
مقرر نمود که از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار
از آن جمله شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند باشند و معظم
خان بارسال خلعت خاصه و انعام مثالی که یک کرور دام جمع آن
بود کامیاب شد و گشت نهم موکب جلال از صفهٔ بوه گذشته
بدولت اقبال فرمود روز دیگر آنجا مقام شد درین منزل دلیر خان
که در جنگ زخم برداشته بود عز بساط بوس دریافته بعنایت
خلعت و شمشیر و انعام پنجاه هزار روپیه نوازش یافت و از
ملتمس که شش هزاری شش هزار سوار بود یکهزار سوار دو اسپه سه
اسپه مقرر گشت (و شد[۲] منصور بفوجداری بعلاوه معین شده
بیافت خلعت و اضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار مباهی گردید و هر حسن کور د رخصت علم
لوای مباهات افراخته رخصت جاگیر یافت و دلیر و رستم
دیوان بهادر خان روهیله هر یک بعنایت خلعت و اسپ سرفراز
گشت) بارهم کوچ شد و طی ده مرحله بیستم ماه مذکور

(۲ ب) یک نسخه

طاهر دهنهٔ هندون مخیم عساکر منصور گردید و دو روز آنجا
مقام شد درین ایام (۷) رخشندهٔ اختر برج دولت تابندهٔ گوهر
درج حشمت پادشاه زادهٔ عالیقدر فرخنده شیم محمد معظم که در
دکن بودند بارسال خلعت خاص و یک قبضه سپر خاصه مورد
نوازش گشتند و بمحمد امین خان و فاضل خان از روی عاطفت
خلعت عطا شد و راجه رایسنگه سیسودیه بمرحمت خلعت و جمدهر
مرصع با علاقهٔ مروارید و بترم دیو سیسودیه بعنایت خلعت واسپ
و نقاره و پرسوجی دکنی و سندر داس سیسودیه و مسعود خان
و اودیبهان راتهور و مرتاب سنگه جهالا وجمعی دیگر بمرحمت خلعت
سرفراز شده در سلک کومکیان دکن انتظام یافتند و هنگام رخصت
همگی بعنایات و مراحم خسروانه مورد نوازش گردیدند و قطب الدین
خویشگی فوجدار سورتهه و چوناگده که هنگام شورش انگیزی دارا
بی شکوه در گجرات بمقتضای منش نیکی و نارآگهی سررشتهٔ
بندگی و دولت خواهی از کف بگذاشته از سعادت منشی تأن
باطل دوره بگرویده بود منظور انظار عاطفت پادشاهانه گشته باضافهٔ
پانصدی پانصد سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب سه هزار و
پانصدی سه هزار سوار ازآنجمله هزار و پانصد سوار دو اسپه سه

(۷ ب) باقتضای رای عالم آرای راجه رایسنگه و بترم دیو و
سندر داس سیسودیه و پرسوجی دکنی و مسعود خان و اودیبهان
راتهور و مرتاب سنگه جهالا و جمعی دیگر در سلک کومکیان دکن
انتظام یافتند

امده و عنا ــ و ارسال خلعت و خطاب خانی مسمول مرحمت
سد (و راجه اندرمن که چهار هزاری سه هزار سوار منصب داشت (۲)
پانصد سوار از اناتان او دو اسده و سه اسپه مقرر گردند و سرزه
خان فوجداری سلطان پور وبدر از مربلند گشته بعنایت خلعت
و نقاره نوازش یافت و هوشدارخان بمرحمت یک قبضهٔ شمشیر
سور عاطفت گردید و فتح الله خان ولد سعید خان بها درمرحوم
و خواجه عنایت الله هرک باضافهٔ ابصد سوار بمنصب هزار
و پانصد سوار و از اصل و اضافهٔ گوپال سنگه واد راجه سروپ از
کومکیان صوبهٔ کابل بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار
و مصری ایمان بمنصب هزار و انصدی پانصد سوار و غلام محمد
افغان بمنصب هزاری چهارصد سوار) و محمد قاسم علیمردان خانی
از کومکیان بادشاهزاده محمد سلطان بخطاب اهتمام خانی سرفرازی
یافته (و منگلی خان (۳) فوجداری سرکار سارن معفی سده بعنایت
خلعت و اسپ و باضافهٔ پانصدی چهار صد سوار بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار پاصدهٔ اعتبار ا روحت) و درین هنگام حضرت
شاهنشاهی بنا بر رعایت مراسم قدردانی و سره پروری روزی جز
حدس بهصب و سواری عنان وجه ناسانا ه بسر منزل نارماندهای
شاهنوازخان انعطاف داده از روی نوازش مرسش آنها مرمودند
و تسست و مدوم که وکت بصرف طراز از قصهٔ هدن باهدرار آمد
ماصلحان مرسامان برای سرانجام بعضی مهام بمستقر الخلافه

اکبرآباد رخصت یافت و (۵) دلیرخان ولد بهادرخان روهیله که هزاری
هزار سوار منصب داشت دو صد سوار از تابینان او دو اسپه و سه
اسپه شد و منصب راجه بهروج زمیندار مونگیر از اصل و اضافه
هزاری هزار سوار مقرر گردید و فتح اعیان بعنایت خلعت و شمشیر
مباهی گشته رخصت وطن یافت) و بیست و چهارم عرصهٔ دلگشای
فتح پور از پرتو رایات جاه و جلال مطلع خورشید اقبال گشته
عمارات فیض اساس دولتخانهٔ آن شرف اندوز نزول همایون گردید
خدیو حق پرست مکرمت شعار معلی گرانمند (۶) برسم نذر روضهٔ
منورهٔ قدوهٔ اکابر عظام شیخ سلیم چشتی فرستاده چهرهٔ دولت
و سر بلندی را فروغ تازه‌ئی بخشیدند درین روز مخلص خان
از اکبرآباد رسیده ناصیه سای آستان سلطنت شد و فدائی آن
امیرالامرا که بسفر آمده بود و تهورخان که در خدمت اعلی
حضرت بود و کومکیان و منصبداران آن مستقر الخلافه از شهر
رسیده دولت اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر معتمد خان خواجه
سرا آمده زمین عزت بوسیده یك هزار اشرفی که پرده آرای هودج عزت
نور امرای شبستان حشمت ملکهٔ قدسی صفات ملکی ملکات بیگم
صاحب برسم تهنیت قدوم اشرف فرستاده بودند بنظر انور رسیده
درجهٔ پذیرائی یافت و تا پنجم شعبان آن عرصهٔ دل نشین فیض
اندوز اقامت موکب ظفرقرین بود درین ایام پیشکش عادلخان حاکم
بیجاپور از نفائس امتعه و جواهر و مرصع آلات بدستگاه حشمت

---

(۵) یك نسخه (۶ ب) مطلع چهار هزار و ده

و جاه رسیده رقم قبول پذیرفت و دو اسپ عربی با زین طلا که امام
اسمعیل والی یمن از روی اخلاص و عقیدت هدیهٔ مصحوب صدر
ابراهیم ولد صدر نعمان برسم پیشکش بدرگاه خلا [illegible] اه فرستاده
بود بنظر اکسیر اثر رسیده بدرجهٔ انوار استحسان گردید و پیشکش
راجا راجسنگه مشتمل بر دو زنجیر فیل (۵) سار مرصع و یک عدد
برجهی مرصع مبتدا کارخانهٔ حضور اعلی رسید (۶) و مهابت خان
صوبه دار کابل و خلیل الله خان ناظم مهام دار السلطنه لاهور
بعنایت ارسال خلعت خاص سر اختصاص یافتند و عبدالرحمن پسر
نذر محمد خان که در اجمیر بتازگی [illegible] از منصب معزول شده
بود بمنصب سابق که پنج هزاری با صد سوار بود سرافراز گردید
و بابالب خان و مرتضی خان و طاهر خان و اسد خان بخشی دوم
و هوشدار خان و حاکم و راجه رامسنگه راتهور از روی عنایت
خلعت مرحمت شد و کنور [illegible] سنگه ولد راجه راجسنگه که [illegible]
راتهور ملازمت رکاب ظفر مآب بود بمرحمت خلعت و [illegible]
مروارید و جیغهٔ مرصع و فیل با جل زربفت سربلند گشته رخصت
وطن یافت و (۷) راجه [illegible] سنگه [illegible] جعفر و [illegible] بتبدیل
[illegible] گردید) و [illegible] خان [illegible] داری [illegible] از [illegible]
[illegible] خان منصوب گشته بعنایت خلعت و [illegible]
[illegible] شد و [illegible] فوجداری سرکار [illegible] (سرافراز گشته
بمرحمت خلعت و اسپ و [illegible] هفتصد سوار بمنصب سه هزاری

(۵ ن) [illegible] اراں با سار الیح (۷) نعک نسخه

هزار و پانصد سوار نوازش یافت) و اعتبارخان خواجه سرا بقلعه‌داری
مستقرالخلافه اکبرآباد از تغیر اکرام‌خان بعنایت خلعت واسپ ومعتمد
خان خواجه‌سرا بخدمت ناظری حرم سرای مقدس بجای اعتبارخان
منصوب گشته بعنایت خلعت و مراحم نوازش یافتند و سیف‌خان که
بعد از جنگ الله‌آباد از منصب معزول شده بود درین هنگام عاطفت
بادشاهزاده شامل حالش گشته بعطای خلعت بمنصب سابق که
دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بود مورد انظار التفات شد
(و (۶) زاهد خان سنگه بندیله باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب
سه هزار و پانصدی سه هزار سوار والا رتبه گردید و عسکرخان
نجم ثانی از نوکران دارا شکوه بمنصب دو هزاری چهار صد
سوار سرفراز گشت و بالله یارخان و صفر توزوک افتخار خان
آخته بیگی و سید بصدرالدین و جمعی دیگر از بندهای حضور
خلعت مرحمت شد و موحدارخان بفوجداری فتح پور و جاره
از تغیر بردای و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار دو اسپه و سه اسپه) و صفر مفتاح بفوجداری
نروده (و (۷) عطای خلعت و اسپ وخطاب مفتاح خانی و از اصل اضافه
بمنصب هزار پانصدی هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفرازی یافتند
و روپ سنگه سیسودیه و مرتهی راج نهاتی و راجه کشن و محمد
طاهر بواسطهٔ سنگه مذکور و رستم خان بعنایت خلعت مباهی شده

---

(۶) دیگر نسخه (۷ ن) که از اعمال صوبهٔ گجرات تعلق دارد

(۷) بخطاب فتح خانی تارک مباهات برافراخت

در ملک کوهکنان صوبهٔ کابل منتظم گشتند) و همت خان از لشکر بادشاهزاده محمد سلطان رسیده جبهه سای عتبهٔ خلافت گشته (بعطای خلعت کسوت مباهات پوشید و محمد ابراهیم و محمد دوست و محمد اسحاق پسران شیخ میر مغفور که در مستقر الخلافه اکبرآباد بودند دولت زمین بوس دریافته بشمول مراحم خسروانه منظور انظار نوازش گردیدند) و محمد بیگ ترکمان از کوهکنان صوبهٔ گجرات که دارا بی شکوه اورا با خود آورده بود خلعت یافته بمنصب ندیم در سلک بندگان آنحضرت منسلک گردید (و خواجه[۲] عنایت از خواجهای ماوراء النهر درین ایام بدولت آستان بوس رسیده بعطای خلعت و انعام پنج هزار روپیه کامیاب شد) ششم شعبان رایت منصور از پنج پور بعزم توجه بدار الخلافه شاهجهان آباد نهضت نموده موضع سیداولی مضرب خیام ظفر اعتصام گردید درین تاریخ از عرضه داشت بادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان بر پیشگاه سلطنت پرتو بشارت تافت که باستماع رسیدن بهجت اثر اخذ حداثه گراس یافت صدمهٔ صولت عساکر قاهره در مونگیر تاب ماندن نیاورده به اکبرنگر که آنرا راج محل میگفت و مسکن اهلبیت خویش می پنداشت رفته بود درین وقت که حدود گردون شکوه برهمزدگی دولت و اقبال از مونگیر نهضت آن بدبخت برور سیاده باکبرنگر نزدیک رسید چون در خبر وصول افواج نصرت شعار اطلاع یافت درآنجا در باب مدافعه و پیکار از اندازهٔ جمعیت و اقتدار خود افزون

---

(۲) یک نسخه

وابسته دیگر دار عمر درازش بیقرار ساخت و نشست و بکم رخصت
با اهل و عیال و مردم خود رخت ادبار بکشتیها کشیده از دریای
گنگ گذشت و اکبرنگر که مرکز حکومت و مقر ایالت او بود
بتصرف بندهای درگاه خلایق پناه درآمد از ورود این مژدهٔ دولت
افزا انوار بهجت ومسرت فروغ افزای خواطر اصفیای ساطعت شد و
نوای تهنیت از تار چنگ نشاط عزت بلندی گرا گشت و نقارهای
شادیانه بنوازش آمده امرای رفیع مقدار و سایر ایستادهای
محفل سلطانی تسلیم مبارکباد این فتح آسمانی نمودند (درین[۲]
منزل حکیم نور الدین دیوان بیوتات اکبرآباد و دیگر متصدیان آن
مستقر خلافت خلعت یافته مرخص شدند و روز دیگر کنار دریای
جون در برابر موضع گوکل منصب سرادق ظفر پیرا گشته فضای آن
مقام شد ومخلص‌خان بعنایت خلعت کسوت افتخار پوشیده در نهج
سابق نظم مهام اکبرآباد مرخص شد (وحکیم[۶] صالح شیرازی که
بموجب امر والا دولت اندوز خدمت حضرت اعلی بود بعنایت
خلعت مباهی گشته رخصت معاودت یافت ، نهم ماه مذکور باغ
و عمارت بادشاهی که ما بین متهرا و بندرابن ست نقش اندوز
نزول اشرف گردید و پیشکش جعفرخان فوجدار متهرا مشتمل بر
اسپان خوب و نفایس مرغوب بنظر اکسیر اثر رسیده بدرای
انوار قبول شد (درین[۲] هنگام عواطف بادشاهانه پرتو التفات و توجه
بحال بازماندهای شیخ میر افگنده هریک را کامیاب نقش عنایت

و رعایت جانب امیر خان برادر آن مغفور بمرحمت خلعت
خاص و شمشیر با یراق مینا کار و جمدهر مینا کار با علاقهٔ مروارید
و عطای نقاره و باضافهٔ دو هزاری دو هزار سوار بمنصب چهار
هزاری سه هزار سوار سربلند شد و میر ابراهیم مهین پسر آن مرحوم
بمنصب هزاری چهارصد سوار و میر اسحاق و میر یعقوب پسران
خرد و شیخ محمد جواهر زادهٔ او بمناصب شایسته مورد انظار
تربیت و نوازش گردیدند و نجف الله خان بعنایت خلعت و اسپ
با یراق طلا و شمشیر با ساز مینا کار و سیف خان و همت خان بمرحمت
شمشیر مباهی گشتند) و بعد از طی سه مرحله باغ دلوحدور
از نزول مسعود خرمی و نضارت پذیرفته روز دیگر آنجا مقام شد
و دانشمند خان که برهبری سعادت از دار الخلافه استقبال موکب
جلال نموده بود جبهه سای عتبهٔ اقبال گردید و جعفر خان فوجدار
متهرا خلعت یافته بخدمت مرجوعه مرخص گشت و اکرام خان
قلعه دار شاهی اکبرآباد بعز ملازمت فایز شد و بعرض اشرف رسید
که شیخ شجاعت خان بارهه حافظ جهان در نوردید و سردار خان
که در سلک کومکیان گجرات انتظام داشت چون درین هنگام
که دارا بی‌شکوه بد فرجام از احمدآباد فرار نموده بآن صوب رسیده بو
و دیگر باره قصد تصرف گجرات داشت مصدر دولت خواهی
و خدمات شایسته گشته آن بلده را از تصرف آن باطل پژوه
محافظت کرده بود عاطفت بادشاهانه اورا باضافهٔ پانصدی
هزار و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و
پانصد سوار از آنجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه نوازش نمود

(۱) (وکامگار خان که بفوجداری مکندره بود بعنایت خلعت و اضافهٔ
پانصدی صدی سوار بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار
و سید میرزا سبزواری از کومکیان بنگش که درین ایام بپایهٔ سریر
اعلی آمده بود بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری
ششصد سوار سرفراز شدند) هژدهم بیگ مولی خضر آباد مضرب
خیام نصرت اعتصام گردید و ماهیخان میر سامان که بموجب حکم والا
بجهت آوردن کارخانجات بادشاهی در مستقر الخلافه اکبرآباد مانده
بود بموکب معلی پیوسته فیض اندوز ملازمت همایون گردید
نوزدهم عمارات فیض بنیاد خضر آباد از سایهٔ ملحق جهانگشا فروغ
سعادت پذیرفته روز دیگر سیادتخان ناظم مهام دار الخلافه و نجابتخان
و ابراهیم خان و ظفر خان و ناصر خان که در سلک گوشه نشینان بودند
تا مقصدان آن مرکز خلافت بدولت آستان بوس رسیدند و مدت
بارهٔ ز رشهنشاه جهان قرین دولت وکامرانی دران منزلگاه اقبال بساط
اقامت گسترده نزول اجلال داشتند درین وقت (۲) (راجه جسونت سنگه
صوبه دار گجرات و راو بهاو سنگه گور که در سلک کومکیان دکن بود بعنایت
ارسال خلعت سرمایهٔ مباهات اندوختند و بجیسنگه عم رانا بعنایت
خلعت و اسپ سرفراز شده بوطن مرخص گردیدند) و راجه دبی سنگه
بندیله بفوجداری دهامونی از تغیر راجه عالم سنگه و عنایت خلعت
و اسپ و اکرامخان بفوجداری نواحی مستقر الخلافه اکبرآباد از
تغیر سید سالار خان (۳) و عطای خلعت و فیل و باضافهٔ هزار سوار

---

(۱) یک نسخه

و منصب دو هزاری دو هزار سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه سه
اسپه) و حسنعلی خان بفوجداری نواحی دار الخلافه شاهجهان آباد
از تغیر کنور سنگه (و (٦) بعنایت خلعت و اسپ و فضل الله خان
بداروغگی جواهر خانه و مرحمت خاصه و سید ابراهیم دسکوهی
بمنصب هزاری چهارصد سوار و سید محمد تکوهی بانعام دو هزار
روپیه سرفرازی یافتند و نابل خان که بدرین نوبت شده بو
بعنایت خلعت مورد عاطفت شد) و رعایت خان بفوجداری
سیوستان از تغیر محمد صالح ترخان تعین یافته مشمول مراحم
خسروانه گشته و درین ایام موکب مریو شهنشاه حق پژوه قدسی
خصال همعنان دولت و سعادت بزیارت روضهٔ منورهٔ درة الاکابر عظام
اسوهٔ مشایخ کرام حضرت خواجه قطب الدین کاکی قدس الله سره
العزیز توجه فرموده برکت اندوز گشتند و (٧) خدم و مجاوران آن بقعهٔ
مبارکه را از نقض مکرمت و انعام بهره‌ور ساختند و سلخ ماه مذکور
که ساعت داخل شدن بمستقر اورنگ حشمت و فرخندگی جد و عالم
گیر اوایل روز فیروز عز و جلال باکوکبهٔ بخت و دبدبهٔ اقبال بعزم
دخول دار الخلافه بر فیل فلک خرام کوه تمثال سوار شده رایه
آرای نصرت و اعلا گردیدند و صدای نقاره و خروش طبل و کوس از
گنبد آبنوس رنگ گذشت و مغفر نقر و نوای کرنای پرده گسای
گوش افلاکیان گشت و خجسته رسم و آیین این دولت ابد قرین هست

---

(٦) بدل نسخه (٧) دو هزار روپیه بخدم و مجاوران آن بقعهٔ
مبارکه انعام نمودند و سلخ الیح

فیلان کوه پیکر بدیع منظر گردون شکوه گروها گروه آراسته بیراقهای
طلا و نقره و جلاجل زرین و سلاسل سیمین و برگستوانهای زردوزی
و مخمل زربفت و بر پشت هریک علمهای خورشید تاب نورافشان
چون رایت آفتاب از اوج چرخ کبود درخشان و کوکبهای کواکب
نشان نشان قندیل ماه و مهر از پیش طاق سپهر تابنده و درخشان
و پری چهره اسپان عراقی نسب عربی نژاد همه زرین ستام و مرصع
لجام و ماده فیلان کوه پایه و شتران نر و ماده حمله با زینت و پیرایه
و دستههای بسیار از تفنگچی و باندار با برقهای زرنگار پیش پیش
افواج نصرت شعار بنظر مردم تماشائیان شهر و بازار گردید و امرای
نامدار و نوئینان رفیع مقدار آن بدر منیر و خورشید عالم گیر را هاله
وار درمیان گرفته و عساکر ظفر مآثر از عقب و یمین و یسار فوج،
موج مانند خیل کواکب سیار صف بسته در ظل رایت مهر انوار
هریک شها و پادشه خویش روان گردید ترک بهرام را از مشاهدهٔ این
شوکت و احتشام چشم نظاره خیره گشته بحیرت و شگفت فرو ماند
و ملک جهانبانده از حسن این تزوک و آئین پسندیده برق
خرامش کرده بتفرج ایستاد از بس زر و سیم نثار در هر طریق
و رهگذار بسان شکوفه از باد بهار ریزان بود و دامن امید نظارگیان
از نثار چینی لبریز نقد عطا و احسان • شعر •

وهم پنداشت مگر خاک زمین زرخیز است
عقل میگفت که گردید فلک سیم نشان

القصه خدیو سکندر نشان باین تزوک و آئین و شوکت و شان از میان
بازار شهر قدم تا امرا و ندیم عبور فرموده پرتو ورود بساحت

در الحال داخل گشتند و از راه دروازهٔ لاهوری داخل قلعهٔ مبارکه شده بجشن در ایوان سعادت بنیان خاص و عام و پس از آن در محفل دولت اساس غسلخانه سریرآرای حشمت و کامرانی گردیدند زبدهٔ دودمان عظام امیر الامرا [۲] مبلغی گرامند بصیغهٔ تصدق و نثار گذرانید و دیگر امرای والاقدار و ارکان پایهای بساط سلطنت درخور حال رسم تصدق و نثار بجا آوردند و صفی خان قلعه دار دولت اندوز ملازمت اشرف گردید از سوانح دولت ابد آیات درین ایام از عرضداشت خان دوران صوبه دار آله آباد معروض بدستگاه خلافت و جهانداری گردید که قلعهٔ چناده که حقیقت مثل آن گزارش یافته بود از هرهم خوردگی دارا شکوه بتصرف ما شجاع آمده بود و کشته ابو محمد نام یکی از نوکران او بحراست آن حصن منیع قیام داشت اوایل رمضان المبارک این سال رحمت مآل بی تعب محاصره و جدال بتصرف اولیای دولت بیزوال درآمد و سید ابو محمد برهبری طالع بیدار براه عبودیت و دولتخواهی مهتدی شده احتدار بندگی درگاه آسمان جاه نمود و یرلیغ گیتی مطاع بصدور پیوست که حراست آن حصن ملک اساس بخواص خان که از کومکیان آن صوبه بود مفوض باشد و سید ابو محمد به پیشگاه حضور آید ●

گفتار در تمهید جلوس ثانی

قبل ازین در داستان تمهید جلوس سعادت قرین گزارش

(۲ ن) پنج هزار روپیه صدقهٔ الخ

یافته رایات نصرت پیکر کامیاب فتح و ظفر مستظهر شده بدوات
اجلال نموده این ارادت اندیشه که مرکوز ضمیر آسمان نمون بود از
پیشگاه باطن الهام مواطن سر بر زده اشارهٔ والا بصدور پیوست که
مجسطی کشایان رصد بند ، اختر شناسان دقیقه سنج فرخنده ساعتی
متضمن تعیین برای این جلوس همایون اختیار کنند و باعلای
زمرهٔ ارباب تنجیم از اهل فرس و هند بیست و چهارم شهر رمضان
المبارک که مستجمع انوار فیوض و برکات و منتخب جداول تقویم
ازمنه و اوان بود ساعت این جلوس میمنت مقرر شد و حکم گیتی
مطاع شاهنشاهی معاظم دولت صادر گشت که تا ساعت مذکور تهیهٔ
لوازم جشن و سرانجام مراسم طرب نمایند و بارگاه حشمت و جاه را
زینت اسباب تجمل و شکوه به نحوی که سزاوار امور سلطنت
و پیشکاران دستگاه خلافت کمر پاسداری بسته تا رأس تحمل
بساط و ساسان اسباب انبساط دست سعی و کوشش گشودند و
بموجب حکم اعلی سقف و ستونهای ایوان چهل ستون دولتخانهٔ
خاص و عام را بمخمل زربفت و مخمل زر دوزی و زربفتهای
طلا باف و نقره باف عراقی و طاقهای گجراتی برکار در کمال
خوبی و نظر فریبی آذین بسته و سنگ نگار خانهٔ چین ساختند و
کوکبهای مرصع و مینا کار و طلای ساده مانند کواکب رخشان از
طاقهای آن ایوان سپهر نشان در پیشخورهای زرین در آویختند و در
وسط ایوان تختگاهی مربع ساخته اطراف آن را بمحجر طلا مرصع
گردانیدند و تخت مرصع را که با خسرو زرین کلاه مهر سریر
همتای گوی سپهر فراز گردیده جهان ملک یافتهٔ اورنگ گرانمایه بنهادند

بر روی آن جای دادند و در پیش تخت شامیانهٔ زرنگاری که
حاصل عمان صرف آن شده و مسلسل دورش از مرواریدهای گران
بها ترتیب یافته بچهار ستون مرصع بر پای کرده و بر جانبین
تختگاه دو مروحهٔ چتر مرصع و مسلسل از مروارید که خورشید در سایهٔ
آن از شرف سر بر آسمان ساید باوج اقبال بر افراشتند و بر دو بازوی
تخت مرصع دو ترس زر مینا کار گذاشتند و در عقب تخت
صندلی‌های طلا نهادهٔ نور جامه را که مشتمل است بر شمشیرهای
مرصع ساز و پردلهای جواهر طراز و سپرها و برچهای مرصع
کار جواهر نگار که در ترصیع آنها از جواهر ثمینه خراج کشوری
بکار رفته بر روی آن صندلی‌ها گذاشتند و در پیش ایوان مذکور
در برابر صحن آن که محاط است بمحجر زر شاد روانی عظمت
نشان از مخمل زربفت که ایوان کیوان سایه نشین دامانش تواند
بود بستونهای مذهب صبح فروغ بر افراختند بر دور آن شامیانهای
مخمل زربفت و مخمل زردوزی بستونهای نقره برپا کرده
و فرشهای زرنگار رنگارنگ و بساطهای گوناگون گسترده بیرون محجر
نقره که کنار ایوان منصوب است محجر نقرهٔ دیگر دورمدار محجر
زر نصب کرده بر دو طرف خرگاههای عالی با پوششهای
زرنگار بر پای کردند و در و دیوار خاص و عام را بمخمل
زربفت و مخمل کلابتون دوزی و ده تک دوزی و پردهای فرنگی
و دیباهای رومی و چینی زینت دادند و بآرایش حجرهای درون
صحن خاص و عام بعهدهٔ امرای عظام و بندگان والا مقام مقرر شده
مجموع آنها را در پیش ایوان عام و خاص بنفایس امتعه از

زربفت و مخمل و اطلس آذین بستند و سامیانهای زربفت و مخمل
زردوزی در برابر صحن ایوان هر حجره برپا کرده فرشهای ملون
و بساطهای مزین گستردند و همچنین محفل حلقه مساکن عملجات
را که انجمن خاص دولت بهشت آذین بستند و اسباب تراشیده
ا یک مخمل زربفتی که غاشیه فلک اطلس تواند بود بدو بستند
عظام الماس نقره که هر یک از کهکشان نشان میداد در پیش ایوان
تاج کیوان بر افراشتند و بر سر اطراف دامن اندک مذکور بحر
نقره بر زمین نصب کرده درون آن قالیهای نقش کرمانی و
بساطهای رنگین خسروانی فرش کردند و اندرون ایوان را که از
غایت تکلف و تجمل و زینت و آرایش اصلی دل اسا گاه صورت
صنع جهان آفرین بهشت و سقف و جدار و طاق و رواق از
صنعت گری و کاربرداری هنروران بدایع طراز سحر آیین نتیجه از
نقش ارژنگ و نگارخانه چین بود بحال خود واگذاشته کمال حسن
و حسن کمالش را محتاج تکلفی ندانستند جز اینکه از طاقهای آن
ایوان فلک نشان کوکبهای مرصع و میناکار و پرچمهای طلا در
زرنگار آویختند و تخت کوکب مرصع و میناکار را که مخصوص جلوس
این انجمن خاص است در پیش ایوان قرار داده زرین تختی کلان
مس مستطیل در وسط ایوان گذاشتند و ایوانهای اطراف صحن
غسلخانه را به پردههای نقش مزین نموده در پیش آن
سامیانهای زربفت و مخمل بستونهای نقره برپای کردند و در
ایوانهای مذکور چندان اوانی طلا و ظروف نقره که از لوازم آرایش
این قسم بزمهای دولت است بر کرسیهای زرین و سیمین

چیده شد که دیدهٔ نظارگیان از مشاهدهٔ آن خیرگی می پذیرفت و باشارهٔ معلی اکثر عمارات نقش آب طلاکاری وتصفیه و سفیدکاری و نقاشی و تجدید تصویر و رنگ و زیب زینت و صفای تازه یافت القصه هرچه از مراتب زینت و آراستگی و فر و بها و شان و شکوه و شوکت و عظمت درحوصلهٔ روزگار می گنجید ودست قدرت و مکنت امکان بآن میرسید در تمهید این بزم دلگشا جلوهٔ ظهور نمود وآن قدر نقش بدیع غریب و تصرفات دل پسند خاطر فریب که درکارگاه فکر و خیال گنجایش داشت در آرایش و پیرایش این انجمن طرب پیرا بروی کار آمد

* شعر *

چو حجله بزم محفلی ساز شد * بنظارهٔ چشم فلک باز شد
مزین بصد نقش خاطر فریب * همه آشنای دل اما غریب
برنگینی باغ در نو بهار * برعنایی خلوت وصل یار
هویدا درو نقش هر صنعتی * ز هر معنی جلوه گر صورتی
ز نظارهٔ آن دیده رنگین چنان * که شد بال طاؤس مژگان ازان *

جلوس میمنت مانوس انه آرای هفت اورنگ امکان گیهان خدیو فیروزمند جهان ستان دوم بار بر سریر سلطنت جهان شوکت وتعین خطبه وسکهٔ گرامی و نام زد القاب سامی این برگزیدهٔ الطاف ذوالجلال الهی

نکتهٔ ایزد جهان آفرین که رایت مصلحت بینش بنای نشاء ایجاد و تکوین را بر اساس والای حکمت نهاده و از عطا خانهٔ جود وافضال اسباب خیر و کمال بهرذرهٔ از ذرات امکان داده بمقتضای مشیت

بالغه سلسلهٔ کثرت عالم کون و فساد و طبایع مختلفهٔ اضداد را
موهبت مهری و عدالت مشتری انتظام و التیام بخشیده و صدمهٔ
سطوت و عتاب خداوندان اقبال و نهیب عدل و داد اورنگ نشینان
کشور جاه و جلال را سرمایه صلاح حال زمان و موازنهٔ اعتدال مزاج
دوران گردانیده اگر سررشتهٔ انصاف و سیاست فرماندهان نامدار
شیرازهٔ جمعیت روزگار نگردد دفتر آراستهٔ نظام کل بصرصر حادثه
مانند اوراق گل از باد پریشان گردد و اگر رابطهٔ حفظ و حراست
خسروان ذوی الاقتدار در نظم مهمات احوال جهانیان رشته زار با
درمیان نهد چون سبحه گسسته حال خلق بتفرق و اختلال گراید
آری بیمن امن و امان بار نشسته بوجود کشورگشایان ذی شانست
درین کارگاه کون و مکان از نقش هستی و بود انسان نشان
راست و بصنعت این گروه معدلت پژوه است که عاقبت گزینان
کشور تعلق در مهد نعم و آسایش سر بر بستر راحت داده
اند و حاکم نشینان کوی تجرد در زاویهٔ مسکنت از حسن
ر بالش عافیت دور سر نهاده هم اقلیم صورت از برکات مقدم
وجود شان بیت المعمور است و هم دار الملک معنی از وجود
مسعود شان دار السرور • شعر •

ز شاهان کشور آبادی پذیرد • که از خورشید عالم نور گیرد
جهانگیر خدیوان را ملک و اقلیم • که مر خلق را از کس دور بیم
ز سلطانست خرم گلشن ملک • ملک جانست گویی در تن ملک
اساس راستی و جود شاهان • ستون این کهن دیرینه شاهان
جهان بی پادشاه از عدل دورست • چمن را گلشن آرایی ضرورست

و چون نباشد که کاخ دین و قصر ایمان بمعماری سیاست سروران اسلام قوی بنیان نیست و اوامر شرع و احکام عقل بفرمان فرمانروایان صاحب احتشام کامیاب نفاذ و جریان ازان دم که کلک قضا رقم هستی برلوح امکان زده منشور ترویج حق پرستی بنام نامی پادشاهان دین پرور نوشته و ازان ساعت که دست تقدیر تخمیر عالم آب و گل نموده جمهر مایهٔ نظام ملت تاب تیغ دین پناهان شریعت گستر سرشته بی مفتاح شمشیر جهان کشا ابواب رواج و رونق بر روی اوامر حق گشوده نگردد و بی مصقل تدبیر جهان پیرا زنگار شرک و بدعت و غبار کفر و ضلالت از چهرهٔ مرآت دین زدوده نشود

* شعر *

وجود شهان در جهان گنج عامست * شکست آنکه بالا ترازوی خداست

لاجرم حکمت کاملهٔ ایزد بیچون بهر دوری از ادوار یکی از برگزیدهای خاص خود را که صحیفهٔ موهبت ازلی رقم قبول و اقبال بر ناصیهٔ حالش کشیده مظهر اتم قدرت برکمال و مرآت صفات کبریا و جلال خویش گردانیده باشد برتبهٔ علیای ظل اللهی و منصب والای گیتی پناهی کرامت امتیاز داده بر خلق جهان سرور و فرمان روا سازد و سررشتهٔ امور بدائع انام بقبضهٔ اختیار او نهاده رایت اقتدارش باوج رفعت و برتری و ذروهٔ سپهر سروری برافرازد تا مبانی عدل و رافت و مکارم احسان و نصفت و اجرای لوازم لطف و مهر و امضای عزائم نهی و امر و تمهید مراسم داد دهی و کرم گستری و تشیید قواعد کفر سوزی و شریعت پروری اساس قوام عالم سفلی و مناط استحکام نظام جملی بوده دین و دولت در سایهٔ حمایت

عقل دور اندیشش تاب رسد و سمند عزیمتش در طی کشور ستانی
بمثابهٔ جهان نورد باشد که توسن همت فلک تیز گرد از همراهی
آن باز ماند گوش انصاف را از نوبت تیر جور اندیشان بلند صدا
دارد و بانوی سیاست از تار موی نازک گردن کشان خویش نوا
سازد نگاه گرم عدالتش نگه در دیدهٔ خیره چشمان بی ادب بسوزد
و لطمهٔ نهی احتسابش آتش از رخسار مستدعیان دین برافروزد
کمند زود بدوند سطوتش تارک گردن سرکشان نخوت منش تاب
خورد و آب تیغ گرم خویش با خون اعدای دولت خویش الفت زند
افسر سر بلندی از سجود درگاه صمدیت جوید و منشور جهان مطاعی
از اطاعت فرمان شریعت طلبد چتر والای ظل الهی تا ابد بر
سر افرازد که ظلال احسان و افضال بر مفارق کائنات اندازد و پای
دولت بر اورنگ گیتی شاهی تا به عزیمت نهد که خلائق را در
کنف عاطفت و مکرمت پناه دهد طنطنهٔ کوس اقبالش پردهٔ
غفلت از گوش جباران اطراف کشاید و دبدبه های آسمان جلالش
چین نخوت از پیشانی سرکشان اکناف فرو ساند عموم وظایف
مکرمتش از ادرارات سحاب نیسان بارگوید و دوام عواطف مرحمتش
نقص تحشی آمداد تابان دست جود بارش سحاب تربیتش
نهال استعداد ارباب هنر نشو و نمای نمایان گیرد و از تابش آفتاب
عدالتش گلبرگ مطرب اهل کمال رنگ و بوی امتداد پذیرد حریم
درگاهش کعبهٔ سعادت ساکنان شش جهت عالم بود که رنج ره
نوردی و محنت بادیه گردی بر خود پسندیده همت بر طوف
آن گمارند و بارگاه جاهش قبلهٔ ارادت طالبان هفت کشور باشد که

مهاجرت اوطان و مفارقت خان گردند روی عزیمت و نیاز بدان
آرند باقبال بلند تخت دعوی دشمنان از دامن مملکت کوتاه دارد
و مطالع نصرت مدد همت او نصرت و اعزاز دین گمارد بدیع
سنن نبوی را از واجبات دولت و کامکاری داند و تعظیم احکام الهی
را از موجبات عظمت و بخت یاری شناسد مسئلهٔ دولت از مشکوة
دین برافروزد و سرمایهٔ ابهت از طریق شریعت اندوزد تسخیر
ملوک آزادگان بر تسخیر عالم مقدم داند و دستگیری از پا افتادگان
رکوب نصاب قدرت و زبردستی شناسد ارباب فضل و کمال را نوازد
خود را اتصال موظف دارد و صحبت اهل ورع و صلاح سرمایهٔ نور و فلاح
شمارد و رافت در خاطر معاصران معظم شود و دعایش بر زبان
غریبان وطن کند ◦ شعر ◦

کسی را کند حق سزاوار ملک ◦ که باشد بدانش نگهدار ملک
بآن کشور رسد اقبال و بخت ◦ که دارد بسر بر او تاج و تخت
ملک دولت آنرا دهد بی دریغ ◦ که باشد نگهدار دولت به تیغ
بر آنکس مسلم بود سروری ◦ که بر سر نهد تاج دین پروری
خلافت کسی را ز آدم رسد ◦ که عدلش بفریاد عالم رسد

مصداق این مکارم و مفاخر دلاوری و مرآت صورت معنی این امر
ذات مقدس گیهان خدیو ملک بدر عالمگیر ست که چون نقشبند
قضا در نگارخانهٔ قدر چهرهٔ سعادت سیمای دولتش بفروغ این
فضائل مکرمت و محاسن ارجمند برافروخته بود و کسوت طراز قدر
در کارگاه ابداع خلعت والای دین پناهی و عالم گیری بر قامت
طالع کشور گشایش در خور ساخته لاجرم بفرموده روزگار برای تمهید مقدمات

سلطنت و کامگاری او در کار بود و چرخ دوار در سرانجام اسباب
حشمت و نصب یاری او بیقرار هر دم اقبال بلندش بنیرنگ سازی
توفیق دهشی مقصود و هر لحظهٔ طالع منصور مددش بسر انگشت
تایید عقدهٔ میگشود بسبز بختش هر روز نو مژده میداد و سروش
دولتش هر نفس بتازه بشارتی می رسانید چنانچه هم در مبادی
انکشاف صبح فطرت و جهان نورانی و عنفوان ظهور تباشیر نورطلعت
و عالم آرایی که نخل برومند حشمتش در سرابستان سعادت نونهال
و سرو سرفراز قدرش نورستهٔ جویبار جاه و جلال بود شمایم کامرانی
از گلشن کمالاتش بر پیشگاه خاطر ارباب فطنت و ذکا میوزید و شمایم
جهانبانی از بهارستان خصائلش بمشام ادراک تیزهوشان میرسید
فروغ جهانگیری از سایهٔ چترش چون آفتاب روشن بود و جوهر
دشمن سوزی از جوهر تیغش مانند شرر از شعله در ساحت ظهور
پرتو افگن می نمود رصد بندان ملک دانش و شعور از جداول
تقویم خطوط جبهه اش استخراج دلایل بخت بلندی و استنباط
درجات سربلندی میکردند و واقفان رموز رمل سعادت از نقاط خال
رخسار سعادت مآلش قرعهٔ سلطنت ربع مسکون بنام همایونش بر
لوح تفاؤل و سکون می زدند و بدست دادن افسر عزت و سروری او بر
تارک آسمان سایش هویدا میگشت و با نهادن بر اورنگ خلافت
و برتری از نقش پای ملک فرسایش خوانده میشد لمؤلفه * شعر *

هنوزش بود با گهوارهٔ انس * که بودش خارخار تخت دراس
هنوزش تخت در نشو و نما بود * که با پدل دمان تیغ آزما بود
لبش بودی هنوز آلودهٔ شیر * که میزد همتش سر پنجه با شیر

هویدا بتخمیر و صنع ایجادگرش * غزال ملک بود اول شکارش
ز رفعت و اقبالش عیان بود * که شاهنشاه عالم می شود زود
تا آنکه درین هنگام سعادت فرجام که کار پردازان اسباب تقدیر اسباب
خلافت و جهانبانی آن پادشاه عالم گیر بر وجه کمال آماده ساخته
صلاح حال جهان و مصلحت امور جهانیان منوط بفر معدلت و
فرمانروایی او داده بودند و خلق عالم خصوصا مالکان کشور هند
که نجدید بنابر اختلال مبانی مملکت و شورش امرای مفسدان
سلطنت مورد حوادث و محن و دستخوش تلفات و محن بودند
سزاوار ترکات سروری و جهانداری او گشته استحقاق این موهبت
علیا دانسته باقتضای حکمت بالغهٔ از بیهمال بدر عالم آرای جاه
و جلال و کوکب سعادت برای عظمت و کمالش از مطلع نصرت
و فیروزی پرتو جهان افروزی بر عرصهٔ آفاق گسترد و جهان افسرده
و عالم برهم خورده را بگر باره روزگار دولتش بهارستان خرمی
و نگارستان نعمی کرد زمانی که سعود آسمانی در ادوار و اکوار
امکان سرگردان وصول آن بودند رسید و وقتی که وقت شناسان
سلسلهٔ کون و مکان در دهور و مرور انتظار ورود آن میبردند بجلوه گاه
ظهور خرامید مرادی که زمینیان از گردش افلاک و انجم میجستند
بحصول پیوست و مقصدی که علویان در تمنای آن دیده بر زمین
دوخته بودند دانهٔ والای روای برآمد در ساعتی بعض آن لامع
النور که زبدهٔ اوقات سنین و شهور و جامع برکات بطون و ظهور بود
یعنی روز فرخندهٔ یکشنبه بیست و چهارم ماه مبارک رمضان سال
هزار و شصت و نه هجری مطابق بیست و پنجم خرداد ماه الهی

ولدست و هفتم خرداد ماه جلالی سنه پانصد و هشتاد و یک ملکشاهی
و ششم آذرماه قدیمی سنه هزار و بیست و هشت یزدجردی و پنجم
حزیران ماه رومی سنه هزار و نهصد و هفتاد اسکندری که عمر ابد طراز
بچهل سال شمسی و هفت ماه و سیزده روز و چهل و یک سال قمری
و ده ماه و ده روز رسیده بود بعد از انقضای هشت گهڑی و هفت
پل از روز مذکور که سه ساعت و پانزده دقیقهٔ نجومی باشد خاقان
سپهر سریر مهر افسر شهنشاه عالمگیر عدل پرور دیهیم کرامت آثار
جهانبانی بر سر و خلعت سعادت بخت و کامرانی در بر بایوان ملک
نشان چهل ستون خاص و عام که بآئین ابهت و احتشام زیب
و آرایش یافته وقوع این لطیفهٔ ارجمند و عطیهٔ شرافت پیوند درانجا
مقرر شده بود خرامش اقبال نمودند و بامر الهی و شکوه و عظمت
شهنشاهی بر اورنگ حشمت و جلال و سریر عظمت و استقلال
جلوس اجلال فرمودند لمولفه

• شعر •

شد از مشرق تخت شاهنشهی • جهان تاب انوار ظل اللهی
ز شاهنشه نوجهان تازه شد • تن ملک را تار جان تازه شد
شب هند را صبح دولت دمید • بهر کلبهٔ آفتابی رسید

سریر مرصع سپهرآسا که از جواهر شب تاب و گوهرهای پروران
در انتظار این جلوس دولت همه تن چشم گشته بود بآرزوی خود
فائز شد و چتر زرین مهر فرسا که عمری بترصد این لطیفهٔ سعادت
دیک با ایستاده بود بتمنای خویش رسید در آنهم ساکنان صوامع
جبروت از الواح قدس آیات بینات فرحی و سروری خوانده فرتارک
افسر زینتش دمیدند و مقدسان مجامع ملکوت حرز سعادت

و کامگاری در ورق منشور اقبال تو به نه تاروی مرتدروی مدرس تصدد
مستان دمع گرید را از کوکب نجب نه‌خواه مدد بر مجمر گردون
موجدند و علوبان از جواهر حراس افلاک دامن دامن گوهر نهر
نثار اندوختند سپهر و اختران سا مانی کرده بشارت کامرانی دادند و
زمین و زمان بهمت گوگسته تاش درازه زبان بر کشادند • شعر •
کای ز تو اورنگ شهی سرفراز • تاج خلافت ز تو گوهر طراز
آئینهٔ صورت شاهی ربی • مایهٔ خورشید آلهی توی
تیغ ترا شد جو مسخر جهان • چتر تو کمون خطبهٔ دولت بخوان
کوس شهی بر سر چمشید زن • سکهٔ خود بر زر خورشید زن
ریب ده از همت والای خویش • نامهٔ اقبال بطغرای خویش
غریو کوس شادی و صغیر نفیر شادمانی آهنگ دروهٔ افلاک کرد
و غلغل گلبانگ دعا و شور زمزمهٔ تحسین و ثنا تا خروس ذکر کروبیان
بهم آمیخت مشعلهٔ آزار حداگران در حرمن طاقت باهید در گرفت
و مضراب سار مطربان تار صبر ترحنس را نگسسته پردهٔ نوای طنبور
و قانون و نغمهٔ نای و ارغنون تآوار چنگ زهره در نکبا پردهٔ کوک
شد و حرکت سوی افلاک بر اصول دست افشانی و پای کوبی
اهل بساط امداد • شعر •
شده نغمه سازان دستان سرا • در آن گلشن بزم بلبل نوا
بسرود آن حنان اوج برداشته • که تک نجب خوانده بگذاشته
کدوهای تنی کاسهای رباب • می نغمه نموده بر سطح و ساغر
ساکنان انجمن علوی همچو خوبان حلوهٔ دوست و لعبتان بری چهر
تماشای این سگرف مجلس طرب پیرای سرا از غرفات چرخ و

مناظر سپهر برآورده و شاهدان امصار ملکی که پیوسته از گوشهٔ
چادر شب رو می نموده در عین روز نظارهٔ آن برج آتش مشعل
دل افروز بر بام افلاک جلوه گر گشتند روزگار بعد کجروی و ستمگاری
کمر خدمتگاری بر میان بسته سر بر خط بندگی و فرمان برداری
نهاد و آسمان از کهکشان دست کورنش بر سر گذاشته با مهربان
دولت و دودمان عالی جاه دران والا بارگاه درش بدرش استعداد چتر
سروری علم گردید که سایه بر سر سایهٔ الهی گسترده و تخت بر
جوهر بالید که کوه وقار و جهان حلم برو تکیه کرده دین و دولت
باهم برآمیخته یکدیگر را تهنیتها گفتند و صورت و معنی هم آغوش
گشته غبار دوئی از میان رفته نام فتنه را سحر دمیده و روز تفرقه
بسر رسیده جهان هوای جوانی از سر گرفت و دوران بنای کامرانی
در بر کرده آتش حشمت و جلال تازه شد و خطبهٔ دولت و اقبال
بلند آوازها گردید خطیب سعادت منش بلاغت نشان دران محفل
عالی شان بپای مردی نجحت بلند بر منبر کرامت پایه آسمان نمود
که سلم بام شرف و معراج سپهر عرب بود برآمده از رفعت ردای
کهکشان بدوش گرفت و با خطبه سرایان حظائر قدس همزبان
و هم آغوش شد و خطبهٔ بلیغ انشا کرده بعد از سپاس آفریدگار
جهان و درود واسطهٔ ایجاد کون و مکان بنشر مدائح و مناقب نام
آوران این دودمان همایون و ذکر القاب سامی و اسماء گرامی
تاجداران این خاندان الله مقرون پرداخته داد بلاغت داد و چنانچه
رسم و آئین این سلطنت فیض قرین ست نام والا مقام هریک از
از آبای عظام و اجداد کرام آن حضرت که بر زبان جاری می ساخت

بعطای تشریفی از خلعت خانهٔ جود و احسان خاص مباهات
می‌افراخت و چون زنان را بگوهر نام ارجمند خدایگان جهان زینت
بخش هفت اورنگ امکان مرانهٔ معدن بخشید و دهان بذکر دعا
و نشر ثنای پادشاه زلف و دبس چون دهان غنچه عطرآگین گردانید
دیگران مانند حلقهٔ زر بگارکه کسوت شرف و افتخار نام‌جویان روزگار
وابد نو تشریف امتیاز پوشید و خدمت و دامن امید بسته
معصود آموده شد خدایان طبقهای سیم و زر بر نام والای حا ان دس
سرور نثار کردند و آن قدر جوانهای در و گوهر بر تارک آسمان سای
خدایگان دین سرور برافشاندند که از نثار چینی آن بزم فرخنده
گستهٔ مزاج اهل مجلس برسد و دست گشادهٔ آز لب زیر در گست
ایستادهای بساط عرب و بار یافتگان محفل طرب در موقف تسلیم
عبودیت ۹ مت ادب بر تارک اخلاص نهادند و از صفای عقیدت
و صدق ضمیر دل به بندگی و هواخواهی بسته زبان بدعای ثنای خلیفهٔ
زمان گشاده خراس انعا با ساهی چون ا واب رد مت عام آگهی بر روی
جهانیان گشایش باب وار خلعت های رنگارنگ و تشریف‌های
گوناگون خاص بعطای بدر و جوان آرایش بدیر مت خدمت یسکان
انجمن دولت مالهای ارکچه نگرس آور ه بردوس ایستاده های
آن بزم عشرت را چون حسب غنچه و گردنان یاسمین مشک بر
و عطرآگین ساختند و خوان‌های پان بخش کرده خرد و بزرگ
آن محفل انبساط را بدرگ طرب و بساط نواختند دود بخور عنبر
و عود زلفهای مشکین عنبر آموده بر روی هوا برو هست و مشمم
عطر و عنبر دماغ جهانیان را از بزم روحانیان خبر داد در همان روز

عالم افروز زرهای ناب بسکهٔ دولت آن پادشاه مالک رقاب چهره
پرنور قبول آراسته نقش رواج گرفت و زادگان کان از پرتو نام والای او
با پاک گوهران دردمان سربا دعوی مباهات کردند گنجینه داران
آسمانی طبق‌های افلاک از اختر شب تاب مملو ساخته
بدار الضرب اقبال رسانیدند تا بسکهٔ سلطنت فرمان روای جهان
زیب و زینت گیرد و خازنان خزائن سپهر طلای نقش خورشید
را دیگر باره گداخته بعیار گاه عرض و حلال آوردند تا بپرتو نام
همایون خدیو زمان عیار کامل پذیرد لمولفه * شعر *

از سکهٔ اقبال شه مهر نظیر * سیم و درم ستاره شد نقش پذیر
از خطبهٔ او غلغله درچرخ افتاد * گردید زر از سکهٔ او عالم گیر

چون در عهد سلطنت اعلی حضرت مثل یک روی اشرفی و روپیه
بکلمهٔ طیبه و حاشیه باسامی سامی خلفای راشدین مهدیین
رضوان الله علیهم اجمعین و روی دیگر بنام نامی و القاب گرامی
آن حضرت مزین بود شهنشاه موفق شریعت آیین را که در جمیع
امور منظور نظر جز بدین ادعای آثار شرع مبین و رعایت اعزاز دین
حضرت خاتم المرسلین صلواة الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین
ست و همواره از سعادت منشی و والا گهری در تعظیم و احترام
شرع و اسلام کوشیده امری که مستلزم اهانت و ازراء بقواعد ملت
بیضا باشد جائز نمیداشتند بخاطر هوشمند و ضمیر آسمان پیوند رسید
که نقش کلمهٔ طیبه بر دراهم و دنانیر که شب و روز دست بدست
طوائف انام میگردد و لوث کف کفار ضلالت آثار بآن میرسد
موجب سوء ادب و هتک حرمت ست لاجرم بالهام سروش غیبی

فرما نوال دست عطا و اتصال کشاده هر یک از بیگمان معظم و بانوان مکرم و سرداران بارگاه خاص و برگزیدگان حرم عزت و اختصاص را بانعامات سامیه و مواهب عالیه نوازش فرمودند ازان جمله بمسند نشین حرم عزت و احترام پرده گزین نقاب ابهت و احتشام ملکهٔ ملکی خصائل مالکهٔ قدسی شمائل عاقلهٔ هوشمند کاملهٔ سعادت پیوند نخلهٔ ریاض عظمت و اقبال درجهٔ گلشن جاه و جلال روشن رای بیگم گرامی همشیرهٔ خویش که بتمامی شرافت ذات و کرامت صفات و محاسن اخلاق گزیده و مکارم اطوار پسندیده و صدق اخلاص و عقیدت و رسوخ یک جهتی و ارادت بخدمت خدیو جهان و خلیفهٔ زمان که صدرمسند مشکوی دولت بوجود برکت آمود آن ملکهٔ قدس نقاب مزین ست پنج لک روپیه مرحمت کردند و به پرده آرای هودج عز و علا نورنخش تتق عظمت واعتلا زیدهٔ مکرمات دودمان خلافت اسوهٔ مقدسات خاندان شرافت بارقهٔ انوار ساحت دانش و هوش مقدسی لامعهٔ نیر سعادت و سربلندی زیب مسند عزت مخدرهٔ نقاب عظمت زیب النسا بیگم چهار لک روپیه و بدرهٔ باهرهٔ سپهر حشمت و کامرانی ثمرهٔ طیبهٔ نخل دولت و جهانبانی زینت سرادق ابهت طراز طیلسان عفت زینت النسا بیگم دو لک روپیه و بهرهٔ باصرهٔ دولت و سروری غرهٔ ناصیهٔ سعادت و برتری زهرهٔ سمای رفعت بدر آسمان جلالت بدرالنسا بیگم یک لک و شصت هزار روپیه و بمجموعهٔ استار عزت نور افزای شبستان ابهت زبدهٔ طاهرات تحفهٔ مکرمات زبدة النسا بیگم یک لک و پنجاه هزار روپیه و بچندی دیگر از پرده گزینان سرادق عصمت یک لک

و ده هزار روپیه انعام فرمودند و چون حرم سرای اقبال از انوار
شوکت و جلال خدیو زمان فروغ مسرت یافت از آنجا بدولت کدهٔ
خاص عل حا ه ربو نقدوم انگنده سریر آرای سعادت گردیدند و
دران محفل سپهر احترام در دستور مجلس خاص و عام انجمن
بساط آراسته گشته آئین کام بخشی و کامروائی تازه شد و هنگامهٔ
عشرت آرائی وجهان پیرائی دیگر باره گرمی پذیرفت و از مدخل
سحاب عنایت و مکرمت پادشاهی بحل مراتب و مناصب بالیدن
گرفت و از نسیم باد بسیط جود و احسان حدیقهٔ آلهی حدیقهٔ آمال
و امانی شگفتن آغاز نهاد و هر یک از پادشاه زادهای کامگار نامدار
مؤید منصور بحدیار را مورد انظار توجه و نوازش ساخته بمواهب
عظمی و مراحم علیا عز اختصاص بخشیدند ازان جمله برای مهین
ثمرهٔ دوحهٔ سلطنت گرین تازهٔ نهال خلافت پادشاه زادهٔ ام دار والامکان
محمد سلطان که در بنگاله بود سه لک روپیه و جهت رخشندهٔ اختر
برج دولت و سروری تابندهٔ گوهر درج عظمت و برتری پادشاه زادهٔ
عالی قدر ارجمند شاه محمد معظم که در دکن بودند دو لک روپیه برسم
انعام رسانیدند و نوگل حدیقهٔ عزت و ارجمندی تازه نهال جویبار
حشمت و سربلندی پادشاه زادهٔ کامگار سعادت توام محمد اعظم را
بانعام دو لک روپیه و مرحمت شمشیر مرصع گران بها و خلعت خاصه
با نیم آستین زر بفت و باضافهٔ یک هزار سوار به منصب والای
ده هزاری شش هزار سوار نواختند و قرة العین سلطنت و نامداری
ثمرة الصدر ابهت و بخت یاری پادشاه زادهٔ والا گهر محمد اکبر را
بانعام یک لک روپیه مشمول عاطفت ساختند و همچنین بهر

کدام از امرای نامدار و نوئینان عالی مقدار و سرداران و سپه داران جنود نصرت و مآثر بندهای آستان خلافت بقدر رتبه و شایستگی عواطف نمایان و عنایات شایان که از سبیل تفصیل جداگانه زیب ردهٔ کلک بیان خواهد شد سمت ظهور یافت و بزمرهٔ علما و اتقیا و صحن منجمان و شعرا و ارباب طرب و نشاط و سرود سرایان آن انجمن انبساط انعامات لایقه و صلات گرانمایه مرحمت شد بالجمله آن مجلس دل کشا و محفل سعادت پیرا در کمال رنگینی و دل فریبی و زیب و زینت و شکوه و عظمت و بهجت و سرور و شاد کامی و حضور بسر رسید و حضرت شاهنشاهی تا دو گهری در آن بارگاه جلال و نگارین سرای اقبال سریر آرا و بزم افروز گشته بلطف و نوازش و عطا و بخشش داد تمنای عالمی دادند و اشارهٔ معلی بصدور پیوست که این جشن سعادت آئین بهمین ترتیب و آئین تا دهم ذی الحجه ممتد بوده بمقدم فرخندهٔ عید اضحی متصل باشد تا در عرض این اوقات خجسته فرجام که ایام دولت روزگار و روزگار دولت انام شد جهانیان را کام دل در کنار آمده آرزوهای دنیوی جهان بحصول انجامد تاریخ این جلوس میمنت قرین را ملا شاه بدخشی که بسمت فقر و تجرد معروف بود و دارا بی شکوه باو رابطهٔ ارادت و اعتقاد عظیم داشت ظل الحق گفته و این گوهر نظم سفته • رباعی •

صبحی دل من چون گل خورشید شگفت
کامد حق و غبار باطل را رفت
تاریخ جلوس شاه حق آگه را

ظل الحق گفت الحق این را حق گفت

و یکی از فضلای یگانهٔ عصر از اعای (پادشاه ملک هفت اقلیم) گفته
و دیگری از نکته (سبحان زینت اورنگ و تاج پادشاهان) آمده و ملا
عبدالله خلف ملا محمدیحیی مجلسی صفاهانی بالقای عروس غیبی
و امداد الهام ربانی تاریخ وقوع این عطیهٔ ایزدی را از انوار مسکوب
کلام آلهی حدیث اقتباس نموده که (ان الملک لله یوتیه من یشاء)
الحق ورود این لطیفهٔ بشارت بخرا بشان مصحح دل نص صریح ازان
افصاح میداند که طلوع نیر این دولت آسمانی و جلوس
این زیبنده افسر خلافت و جهانبانی بر اورنگ عظمت و کشور
معانی بتمامی باشندگان عماری و کرام موبقات سبحانی
هست و آنچه از مراتب علیه و استعلای این برگزیدهٔ ایزدی
و مدارج رفعت و اعتلای این سلطنت سرمدی و دفع و استیصال
اعدای بد سگال و تصرف و فیروزی جنود ظفرمآل درین فرصت
اندک و مدت قلیل بمنصهٔ بروز آمده چون مصلحت کاملهٔ ازلی
و حکمت شاملهٔ لم یزلی اقتضای ظهور آن نمود لا محاله
بسراعت رضای ایزد بیچون مقرون بوده هست و چون نباشد
که بتمامی آثار دینداری برکات دولت و کامگاری این پادشاه حق
پسند شریعت پرور احکام ملت بیضا و شرع مطهر امروز در
شش جهت و هفت کشور کامیاب نفاذ و رواج است و شاهد مستور
حقیقت و حقانیت که از غلبهٔ بطلان و استیلای باطل گریدان مجال
ظهور نداشت درین عهد معدلت مهد نقاب خفا از رخ برافگنده
سرگرم جلوهٔ جهان نمایی هست در نهاد خجسته دولتش ... از

کشاکش سرکت شرک و ضلال فارغ البال و تکاپوی اقدام سعی و همتش آثار کفر و رسوم بدعت پامال محو و زوال ست امید که تا بدر منیر را بر اورنگ مینا رنگ سپهر جای قرار و خورشید عالم گیر را بر تخت مرصع و چتر زرنگار باشد سریر شاهنشاهی و چتر گیتی پناهی ازین دست پرورد الطاف الهی ملک پایه و خورشید سایه باد ٭

ذکر زایچه طالع سعادت مطالع جلوس میمنت مانوس قرین ظهور اختر شناسان درین

لمولفه

ای رصد آموز خرد دستگاه ٭ کوکب طالع نگر و اوج جاه
طالع فرخندهٔ شاهی به بین ٭ مطلع انوار الهی ببین
دیده بری زایچهٔ ارجمند ٭ مرکز و ربع سعادت ببند

چون بمقتضای تقدیر ازلی و تائید سبحانی جلوس مسعود این پایه افزای اورنگ خلافت و کشور ستانی در اسعد اوقات و امین ساعات که جامع برکات کونی و آلهی و حاوی مناصب ارضی و سماوی بود اتفاق افتاده لاجرم خامهٔ نکته سنج حقائق نگار که رصد بند آسمان معانی و دقیقه یاب جداول اسرار نکته دانی ست زایچهٔ طالع آن جلوس همایون درین صحیفهٔ اقبال ثبت و مرقوم میسازد و ازانجا که استیفای جمیع دقائق و نکات و استیعاب همه مزایا و خصائص این سعادت نامهٔ هفت آسمان مراتر از نیروی شرح و بیان ست بنابرین بعضی از لطائف رموز و شرائف احکام آن بسوی

که اختر شناسان فرس استخراج نموده اند می پردازد تا ارباب
دانش و ادراک و دانایان علم نجوم و افلاک را برخی از انظار
سعادات علوی و آثار برکات آسمانی که این زایچهٔ مقصد طراز آن
مخصوص و ممتاز است بر خاطر خطا پوش ناظر جلوهٔ ظهور نموده
باصطرلاب حقیقت بنای ملک و تعمیر ارتفاع درجات آفتاب این
دولت ازلی اساس واقف گردد و ازین جدول تقویم سعادات و زیجهٔ
ارقام مرادات استخراج احکام فرخی و بهروزی و استنباط ادوار
عالم آرایی و جهان پروری این سلطنت ابد پیوند نو بنیاد کرد •

شرح مراکز بیوت دوازده گانه

خانهٔ اول برج اسد است

که بیت نیر اعظم و عطیهٔ شمس عالم است و در کتب
اختیارات مسطور است که بهترین بروج برای طالع جلوس برج
اسد است مرکز این خانه درجهٔ هفتم ازین برج است که حد
زهره و وجه زحل و ابتدا عشریهٔ زهره است و نه بهر عطارد و هفت
بهر زهره و دریجان شمس وآخر جان زهره است و رب مثلثهٔ
آفتاب است بشرکت زحل و مستولی درین خانهٔ آفتاب و سهم
الملک و السلطان درین خانه است و دقیقه سنجان علم احکام بودن
سهم الملک در وتد طالع دلیل دوام و ثبات دولت گردیده اند •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر استحکام اساس دولت و فرمان
روایی و انتظام امور خلافت و جهان بانی و کثرت و آراستگی

حمل و حشم و صلابت و جلالت در دلهای اهل عالم و علبه و مظفری در معارک وغا و نگونساری وتیرة روزی اعدا - ووقوع مشتری درین خانه و اتصال او بآفتاب که صاحب خانه سب نظر قبول دلیل ست برثبات ملک و بقای حشمت و صدق اخلاص و یکرنگی اولیای دولت و رسوخ عقیدت و یک جهتی اصفیای سلطنت و کثرت بندهای جانسپار خیر اندیش و وفور ملازمان دولت خواه وفاکیش و روز افزونی اسباب سعادت و کمال تمامی تایید ایزد متعال و نشو و نمای نهال جاه و جلال از فیض بهار رحمت و اقبال - و از بدائع تائیدات آسمانی آنکه طالع مهروروغ این آفتاب جهان تاب اوج عالم گیری وجهانبانی موافق عاشر قران علویین در برج قوس واقع شده و اهل قرانات این قران را قران اوسط گمان کرده اند چه در مثلثهٔ آبی دوازده نوبت قران شده و این اول قرانیست که از مثلثهٔ آبی بآتشی انتقال نموده و قران مذکور در مدت دویست و چهل و پنج سال تقریبا واقع میشود - و از شرائف اتفاقات عریزه آنکه طالع ولادت سعادت قرین خدیو زمان وزمین با طالع این قران موافق ست و این هر دو اتفاق بدیع دو دلیل قوی و دو شاهد صادق ست برینکه پایهٔ والای این دولت خدا داد و رتبهٔ ارجمند این سلطنت کرامت بنیاد در مراتب عزو علا و مدارج رفعت و اعتلا هم چشم تدیرین و انگشت نمای جهانیان گردد و صیت عالم گیری و دولت و آوازهٔ جهانستانی و صولت این حضرت در انتشار باطراف و اقطار بر پیک صبا و شمال و برید وهم و خیال مسابقت جوید بضرب شمشیر و حسن تدبیرش

ممالک و اقالیم جهان بحیطهٔ تصرف و تسخیر آرد و سمند
عزیمت آن گردش عرصهٔ دوران بکام تصرف و مقروری بنماید
و سرکشان اطراف و نجوم منسان اکناف سر اطاعت و انقیاد بر
درگاه خلافت مطابش نهند و حوادث روزگار و فرمان‌دهان نامدار
گردن از ربقهٔ متابعتش نه پیچند کسور دلها بتصرف والدان والانس
دهند و دلیل ثبت بر موجودی بادی آنحضرت باعلای اعلام دین
مبین و احیای سنن حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه
و علی آله و اصحابه اجمعین و ابداع قواعد سلطنت و جهانبانی و
اختراع قوانین خلافت و کشور ستانی و تصرفات بدیعه و تحلیهای
بجا در هر باب و وضع ضوابط و رسوم پسندیده بدیهی است و کر
صواب چرا که سالها و قرنها در روزگار از آن یادگار گویند و بزرگان جهان
و سرداران دوران آن را دستور معاملهٔ خود سازند ●

خانهٔ دوم برج سنبله ست

که خانهٔ عطارد و شرف اوست و مرکز این خانه درجهٔ
ششم ست که حد عطارد و وجه شمس و اثنا عشریهٔ مریخ و نه بهر
زحل و هفت بهر قمر و درجات عطارد و از درجات صفری ست
ورب مثلثه زهره ست بشرکت مریخ و این درجه مصعده
و مذکر ست و مستولی برین خانه عطارد که رابع ست در یازدهم
درجهٔ خود ●

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آبادی خرابهٔ عامره و کذب بود و

جواهر و اجتماع کنوز و دخائر و فراهم آمدن تحف و نفائس از هر دیار و رسیدن اموال خراج و پیشکشهای نمایان از اطراف و اقطار و ارزیان محصول مملکت بسبب تدابیر صیبه و ضبط و نسق مداخل و مخارج سلطنت از روی معامله فهمی و هوشمندی و دلیل ست بر آنکه اولیای دولت ابد قرین و بندهای اخلاص آئین مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده گشته کارهای بزرگ و مهمات سترگ بمساعی همت ایشان بظهور رسد و معضلات امور و عقدهای مشکل بحسن کاردانی و رای و رویت آن گروه اخلاص طویت کشایش پذیرد و همواره بصدق ارادت و خدمت گذاری و حسن عقیدت و جان‌سپاری مشمول عنایات و منظور توجهات پادشاهانه باشند و بودن سهم السعادة که دلیل مال ست با صاحب ثانی معصیح از کمال قوت و سعادت خانهٔ مال ست و وقوع سهم المال در برج میزان و بودن صاحبش در بیت عاشر در خانهٔ شرف خود هم دلیل کثرت خزائن و دخائر و وفور اسباب حشمت و بخت یاری و وسعت دستگاه ملکت و نامداری و حصول گوهرهای قیمتی و جواهر نفیسه ست ○

خانه سوم درج میزان ست

که خانهٔ زهره و شرف زحل ست و مرکز این خانه درجهٔ چهارم این برج واقع شده که حد زحل و وجه و ابتدا عشریه مریخ و نه نهر ده هفت نهر و دریجان زهره و آدرجان عطارد ست و رب مثلثه زحل بشرکت مشتری و این درجه مونث و ندره ست

و مستولی بودن خانه زحل ست واقع در ثلث شرف وحد در مثلثه حوت •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر علم و بزرگی و بزرگی و سروری بر اخوان و امرا و غالب آمدن بر اعدای سلطنت و معاندان مملکت در معارک وغا ومهالک هیجا و کمال مهر اندیشی و رافت وعطوفت روی وشفقت نسبت بخواهران وخویشان و نهایت اکرام و امتنان درحق انسان و مسرور گشتن طبع مبارک از بعضی سفرها و نهضتهای همایون که رایات عالیات را روی دهد و متضمن فواید و منافع عظیمه باشد و وصول مژدهای فتح وظفر و رسیدن خبرهای مسرت اثر از اطراف ممالک و حدود ولایات در سندل توفیر و توالی بدرگاه سپهر آیات و میل خاطر ملکوت ناظر بکشف مسایل دقیقه و تحقیق مباحث عمیقه وغور و تامل در مسایل شرعی وعرفی و تدبر و تعمق در مقدمات عقلی و نقلی و رغبت بصحبت علما و دانشوران ومجالست ادبا و هنرکاران و رواج و تصلب در امور دین و استقامت و استدامت بر جادهٔ شرع متین و امر به بنای مساجد و معابد اسلام وحکم بهدم بت کدها وعبادت خانهای کفار ضلالت فرجام •

خانه چهارم برج عقرب ست

که خانهٔ مریخ ست و دیگران خانه درجهٔ اول از حمل ست

که حد و وجه و ابتدا عشریه مریخ ست (و ده[۲] نهر قمر و هفت نهر و دریجان و آدرجان مریخ) و رب مثلثه مریخ ست بشرکت قمر و این درجه مونث و قیمه ست و مستولی درین خانه مریخ ست •

بیان احکام

این خانه دلالت دارد بر ادبار عواقب امور سعادت و سروري و اهتمام مقاصد و مهام به خجستگی و مسروری و آبادانی مملکت و آسوده حالی رعیت و مدر حاصلی ولایات و افزونی محصول خالصات و آراستگی ساحت دولت بمساکن عالی بنا و منازل خلد آسا و طرح افگندن عمارات عالی اساس و نساتین فردوس مانند بمعماری همت بلند و بودن راس درین خانه دلیل ازدیاد مراد جاه و دولت و ترقی ناصیه مدارج حشمت و ابهت و حصول سعادات و توفیقات و روائی مرادات و مقاصد وادراک اجر و مثوبت باحداث بقاع خیر و مساجد •

خانه پنجم برج قوس ست

که خانهٔ مشتري و شرف ذنب ست مرکز این خانه درجهٔ پنجم ازین برج ست که حد مشتري و وجه عطارد و ابتدا عشریه زحل و نه نهر زهره و هفت نهر مریخ و دریجان مشتری و آدرجان قمر ست و رب مثلثه آفتابست بشرکت زحل و این درجه نیره و مذکر ست و مستولی درین خانه مشتری ست که واقع شده در طالع •

---

۲) دیگر نسخه

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بردوام عیش و سرور و کمال خرمی و حضور و شگفتگی گلزار همیشه بهار خاطر ملکوت ناظر و مراتب و تقدس باطن و ظاهر و توجه طبع اقدس بمطالعت و معارف بعنوان و بعلوم و تفسیر بنه طلعتان در ری روان و مدل کردن بلدان مسرتهٔ مفاتحه و و دست بلادهای ناحرهٔ مسرعانه و آمدن رسل و رسایل با نفایس تحف و هدایا از ملوک اطراف و اکناف بدانهٔ سریر سلطنت و رسیدن خبرهای مسرت بدرا و ردهای ما مه امور بحساب حلا ب و سعادت صدی و برخورداری فرزندان کامگار و شاهزادهای نامدار بتوفیق فرمان بذیری و حسن خدمت و انقیاد و صدور آثار شفقت و ظهور انوار تربیت از دارهٔ آن زمرهٔ عالی نژاد

خانهٔ ششم برج جدی است

که خانه زحل و شرف مریخ است و مرکز این خانه درجهٔ هفتم از برج واقع شده که حد عطارد و وجه را با مسرده و نه نهر و هفت نهر مشتری و درجات زحل و آذر خان شمس است و رب مثلثه زهره است بشرکت مریخ و این درجه مونث و بعده است و مستولی برین خانه زحل است که در بیت شرف موی حال است واقع بتسدیس مشتری .

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آنکه ذات اقدس و عنصر مقدس در اکثر اوقات قرین عافیت و سلامت باشد و اگر گاهی مزاج بدنی

امدراج را ار منهج اعتدال انحرافي رو دهد رود نصحت و استقامت گرائد و عافیت کوسها نکمال حدرت اقتران دائد و مادهٔ تعدو مراج اکثر مردمی ر خشکي و گاه ترله و رکام داسد و دلدل ست تر آنکه سدهای مدوی حال نثار و ملارمان کار آگاه هوسیار در آستان سلطدت و سدهٔ حلافت فراهم آیند که مصدر حدمات سترگ و کارهای نررگ گشته آثار کفایت و درایت رحان نشانی و عبودیت ار انشان نطهور رسد و پرستاران خجسته منظر زیبا و مخدرات مرحنده طلعت مه سیما در سرا پردهٔ دولت و حرم کدهٔ سلطنت نهم رسند که تحسن خدمت رضا جوئی حاطر مهر انوار کامیاب قدر و اعتدار باشده

حانه هشم برج دلو ست

که حانه رحل ست راو دري حال مرکر ادس حانه دوحهٔ هشم ارس برج سب که حد عطارد و وجه زهره و اثنا عشریه مریخ و نه نهر و هفت نهر مشتري و دریحان و آدرحان رحل ست و رب مثلثه رحل نشرکت مشتری و ادس درجه نیره و مذکر ست و سهم العیب که منسوب بآفتاب سب تا سهم الرجا دردس حانه ست و جمیع کواکب نادس حانه ناطر اند •

بیان احکام

این حانه دلالت میکند بر بهره مندی طالع همایون ارفتح و فیروزی در جمیع معارک و میادین و ظفر یافتن بر دسمنان دولت و اعدای دین و ادبار سفرها بحسن عواقب و حصول مطالب و مآرب و دلیل ست بر ذوق و انبساط طبع وهاج ار مناکحه و اردواج

و عصمت و طهارت پردگیان حرم جاه و جلال و معادن عفتی مخدرات مشکوی اجلال •

خانه هشتم برج حوت است

که خانه مشتری و شرف زهره است و مرکز این خانه درجهٔ سیم از این برج است که حد مشتری و وجه عطارد و نه نهرآ تاب و هفت نهر مشتری و اثنا عشریه زهره است و رب مثلثه مریخ است شریک قمر و این درجه مظلمه و مونث است و مستولی برین خانه زهره است تابع در وتد عاشر در دست حوت •

بیان احکام

این خانه دلالت دارد بر آنکه صاحب طالع در مهالک و اخطار و معارک و اهوال از آسیب بلیات در کنف حفظ ایزدی و حمایت عنایت سرمدی بود و در اکثر اوقات و ازمان از علل و امراض و آفات و اعراض محفوظ بوده بر جادهٔ سلامتی صحت و عافیت مستقیم باشد و اگر گاهی عارضهٔ روی دهد زود بصحت گراید و هرگز غبار اندوه و مکروه بر آیینهٔ خاطر ملکوت ناظر نه نشیند و هوا و طبع مبارکش میل بعشرت و نشاط و کامرانی کند و انبساط یابد و اموال اعدا و امنا و اسباب جاه و مکنت اهل بد بتصرف اولیای سلطنت ابدی بند آید و ملک و دولت موروث بتمام و کمال در قبضهٔ تصرف و تملک بندهای این آستان اقبال باشد •

خانه نهم برج حمل است

که خانه مریخ و شرف آفتاب است مرکز این خانه درجهٔ چهارم

ست که حد مشتري و وجه مریخ و ابنا عشریه و نه نهر زهره و هفت نهر و دریجان و آذر جان مریخ ست و رب مثلثه آفتاب ست بشرکت زحل و این درجه مونث و مظلم ست و مستولی برین خانه مریخ ست و او قوی حال •

بیان احکام

این خانه دلیل ست بر درستی دین و پاکی اعتقاد و ثبات و استقامت بر جادهٔ صلاح وسداد و کمال ورع و پرهیزگاری و نهایت تقوی و دینداري و حسن توفیق بادای طاعات و عبادات و یافتن باحراز مثوبات و سعادات و تقدیم مراسم امر معروف و نهی منکر و ترویج احکام شریعت طاهرهٔ حضرت خیر البشر علیه و علی آله و اصحابه صلوات الله الملک الاکبر و آگاهی از اصول و فروع دین و بهره مندی از منصب علم و یقین و دیدن خوابهای راست وسهولت حصول مهماتی که دلش بهاده همت وا گردد وظهور لطیفهای غیبی و مخصوصهای آسمانی و موافقت تدبیرات با تقدیرات ربانی ومتانت فکر و رزانت رای وملهم گشتن بارادهای صواب و عزائم جهانگشای •

خانه دهم برج ثور ست

که خانه زهره وشرف قمر ست و مرکز این خانه درجهٔ اول ازین برج ست که حد زهره و وجه عطارد و ابنا عشریه زهره و نه نهر زحل و هفت نهر و دریجان زهره و آذر جان قمر ست و این درجه مونث و قیمه ست و مستولی برین خانه زهره بشراکت قمر و هر دو قوي حال و متصل بنظر قبول •

بیان احکام

این خانه دلیل است بر کمال دولت و حالت سلطنت و علو قدر و سمو مرتبت و انتظام قواعد خلافت و فرمانروائی و احسان دوام نعمت و جهان مراد برآمد حاجات و حصول آمال مساعدت طالع و مظاهرت اقبال و تصرف نمودن در ولایات و ممالک و معزز گشتن در مناصب و مدارک و اطاعت و انقیاد مرکسان و مطاوعت و خراج گذاری تحت نشسان و والا زندگی جاه و دولت و بلندی قدر انتساب و منزلت و کمال حظوظ و نهایت مناصب و چون ست عاشر برج ثابت و صاحبش در بد و قوی حال است دلالت می کند بر ثبات ملک و دوام سلطنت و استقرار قواعد شوکت را بهت ٭

خانه یازدهم برج حوزا ست

که خانهٔ عطارد و شرف راس ست و مرکز این خانه درجهٔ نهم ازین برج ست که حد عطارد و وجه مشتری و اما عشره تمرد نه نیم مریخ و هفت نیم قمر و دریجان عطارد و آذرجان آفتاب ست و رب مثلثه زحل ست و شرکت مشتری و این درجه مذکر و نیره ست و عطارد که صاحب این برج ست درین خانه واقع شده و سهم السعاده و آفتاب نیز درهمین خانه اند ٭

بیان احکام

این خانه دالست میکند درآنکه نقش هر مامول که بر لوح ضمیر مقدس ارتسام یابد عنقریب بحصول گراید و سامند هر امید که در

بعشگاه خاطر اقدس جلوه نماید از پردهٔ غیب تحولترین صورتی چهره گشاید و دلیل ست بر وجود ملازمان صافی عقیدت یکدل و یکرنگ و فراهم آمدن بندهای کارآگاه قوی فرهنگ و توفیق یافتن ایشان بتقدیم خدمات مرضیه و حل مهمات معضله و اشتهار مکارم اخلاق و صفات و انتشار صیت نیک نامی در اقطار و جهات و اظهار محمدت و داد ملاطفت بی شان و ارسال رسل و رسائل بآن آستان سپهر نشان و همیشه در مقام متابعت و یکرنگی بودن ایشان •

خانهٔ دوازدهم برج سرطان ست

که خانهٔ قمر و شرف مشتری ست مرکز این خانه درجهٔ هفتم ست ازین برج که حد مریخ و وجه زهره و اثنا عشریه و نه بهر عطارد وهفت بهر زحل و دریجان قمر و آذرجان زحل ست و این درجه موتث و قیمه ست و مستولی برین خانه قمر ست و او درخانهٔ شرف و قوی حال •

بیان احکام

این خانه دلالت می کند برآنکه دشمنان و مخالفان اگرچه بدعوی ملک و دولت برخیزند وگرد خلاف و نزاع انگیزند عاقبت منکوب و مخذول و برخی آواره و بعضی مقتول گردند و دلیل ست بر محفوظ بودن ذات بیهمال از آفات عین الکمال وعدم تضرر پیکر مقدس در مواضع اخطار و اهوال و معارک رزم و قتال و آراستگی این دولت خدا داد به فیلان ملک توان کوه پیکر و هیونان دیو هیکل پری منظر و مراکب باد سیر

برق رفتار و حلول و درات دستار بر رموز دانان اسرار الکی و ... سنجان اوضاع آسمانی پوشیده نیست که چه مایه نظرات سعد درین طالع همایون جمع آمده و چه انوار سرت و مقصت از طالع آن روی نمو د چون بمقامی بانتداب سماوی و نقد رات سنجای ربورد بع سعادات محلی و از فیض همه نحوسات معری ست و نادر ست که طالع جلوسی باستجماع شرا ط و ارتفاع محذورات دین داده آراسته و پیراسته باشد دلیل ست برآنکه این اورنگ بسخن کشور اقبال را برین اعلی مدارج جاه و جلال و عروج باقصی معارج طلعت و کمال که کم کسی از سلاطین دی شان و خوقدن گردون نشان را دل آن دست داده باشد روی نماید و انوار این دولت آسمان نسطت چون پرتو مهر مقدرجهان تاب و عالمگیر گسیده اکثر ممالک ربع مسکون بتصرف اولیای این سلطنت روز افزون درآید[۲]

ذکر وضع تاریخ مجدد از مبدای ایام عالم آرائی این رب اورنگ کشور کشائی

بر واقفان حقائق اوضاع روزگار و ناظران دفاتر لیل و نهار پوشیده نماند که بحدانچه ضبط روز نامهٔ وقایع موجده بار بسته بتعدین ماه وسال ومحاسبهٔ سوانح کوینه می‌بندند ارمنه و اوقات محال ست همچنین حفظ سررشتهٔ حوادث ایام و تصاریف دهور و اعوام را

(۲ ن) درآید مسدید نیست *

از تعذر مبدأی معین باکرتر و سلسلهٔ اطلاع بر وقائع دوران باعتبار فرض بدایت جزئی از زمان انتظام پذیر ست لاجرم از مبدای ظهور آفرینش باطمان مناطم دانش و بینش به جهت ضبط دقائق اطوار عالم و حفظ مراتب احوال بنی آدم بعد از تعذر ازمنه و اوقات بمقادیر حرکات و اوضاع علویات پیوسته جزئی خاص از سلسلهٔ زمان را که حامل ظهور شرافتی عظیم و مشتمل بر وقوع امری شگرف بوده مبدای اوقات مواقع قرار داده مدار انضباط احوال نشأه کون و فساد و اندازهٔ بست و کشاد کارخانهٔ تکوین و ایجاد بران نهاده اند و هرچندی که بنابر طول عهد و تمادی عصر حفظ آن سررشته ونگاهداشت آن قاعده تعذر یافته تا از طلوع نیر سعادتی جدید وظهور صورت سانحهٔ غریب پرتو نسخ برساحت اعتبار آن تافته مت بتجدید آن مدت سنه پر داخته وقوع امری خطیر و سنوح حادثهٔ بدیع مبنای تاریخ مجدد ساخته اند و از بدو ایجاد عالم همواره طوائف امم را تاریخی بوده که بنای احکام معاملات دینی و دنیوی خود برآن می نهاده اند چنانچه منقول ست که نخست هبوط حضرت ابو البشر و بعد ازان بعثت نوح و ازان پس واقعهٔ طوفان و ازان گذشته مبعث دیگر انبیای عالی مکان و وقوع سوانح غرائب نشان از حدوث دول و تجدد ملل مبنای تاریخ بوده تا آنکه وضع تاریخ میمنت طراز هجری زیب فهرست ازمنه و ادوار و زینت دفاتر لیل و نهار گشته رقم نسخ بر اعتبار و اشتهار تواریخ ماضیه کشید و چون سنت طائفهٔ عجم قبل از ظهور دولت اسلام چنین بوده که جلوس ملوک و خسروان خود را بر سریر حشمت و

فرمانروایی مبدای تاریخ می‌ساخته اند و در ایام دولت اسلام نیز
این طریقه بعمل آمده و تا وجود تاریخ فرخندهٔ هجری بواسطه بعد
آن عهد سعادت مهد جلوس بعضی از خسروان بنای سال و مبدای
تاریخ مجدد گشته است چنانچه تاریخ جلوس ملکشاهی تا حال
معتبر ارباب نجوم و در تقاویم مثبت و مرقوم است لهذا بنابر
اقتضای سنت سالفه در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی
جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه که مجدد آئین جهانبانی
و مشید مبانی این سلطنت جاودانی اند بموجب خواهش
و فرمودهٔ آن حضرت فضلای نابغهٔ سریر خلافت مثل افلاطون الزمانی
امیر فتح الله شیرازی و موتمن الدوله شیخ ابو الفضل و غیرهما
تاریخ جدیدی وضع کرده تاریخ الٰهی نام کرده بودند و بطرز
سالهای ترکان هر دوازده سال از مبدای جلوس اکبری یک دور
قرار داده و هر سال را بنام یکی از شهور اثنا عشریهٔ شمسی موسوم
گردانیده نوروز سال اول را از مبدای جلوس اکبری که مقارن
و مقارن جلوس آن حضرت بوده مبدای سنوات الٰهی ساخته
بودند چنانچه در اکبر نامه بتفصیل مذکور است و در نوبت
سریر آرائی حضرت جنت مکانی نور الدین محمد جهانگیر
بادشاه طاب ثراه جلوس جهانگیری مبدای تاریخ گشته بر همان
نهج آغاز سنین از ورود بساط آئین زینت اعتبار یافت و بهمان
دستور ضبط وقایع بر سنین و شهور شمسی قرار گرفت و بعد از آنکه
سریر خلافت بجلوس اشرف اعلی حضرت صاحب قران ثانی والا
پایه گردید آن حضرت تاریخ الٰهی و جهانگیری را که مبتنی

بر سال و ماه شمسی بود اعتبار نکرده بنای ضبط حوادث و مدار حفظ اوقات بر رونق معمول اهل اسلام بر سنین و شهور قمری که مبدای تاریخ هجری ست نهادند و غرهٔ جمادی الآخره که در هشتم آن بر سریر سلطنت جلوس فرموده بودند مبدای تاریخ قرار دادند (۲) تا دریں درین عهد شرافت قرین و زمان میمنت آئین که جهان بفیض بهار دولت شاهنشاه جوان بخت عالمگیر نشاط جوانی از سر گرفته افسر سلطنت و فرمانروائی از تارک آسمان سایش سر بلندی یافت و اورنگ خلافت و جهانداری بفر جلوس والایش پایهٔ ارجمندی رسید همان سنت سنیه که نتیجهٔ کریمهٔ دین پروری امیر بود مختار و پسند خاطر حق گزین آمده آن طریقهٔ انیقه عمل فرمودند و مدار ضبط وقایع بر سنین و شهور قمری گذاشته ظهور این دولت کرامت نشان که سرمایهٔ برکت کون و مکان و پیرایهٔ شرافت زمین و زمان بود مناط تاریخ مجدد نمودند و اگرچه تحسین جلوس همایون در غرهٔ ماه مبارک ذی قعده سنه هزار و شصت و هشت هجری اتفاق افتاد لیکن چون لمعان انوار نصرت و فیروزی و طلوع نیر جهان فروزی آن فرازندهٔ لوای دولت و بهروزی درماه مبارک رمضان این سال پرتو سعادت بر جهان گسترد و طلوع اختر شوکت و استقلال آن فرگزیدهٔ ذوالجلال درآن خجسته ایام چهرهٔ افروز تخت و اقبال شد غرهٔ آن ماه مبارک امرا که غرهٔ حسن سعادات نامتناهی و حاصل برکات کونی و آلهی بود مبدای سنین این دولت کرامت

(۲ ن) دانستم

مرس اعتدار نمو ۀ حکم معلی ىعفاد ىعومب كه در ىعد ر و ىعاوىم و
اسناد و معاسدر ىرىں ىمط ىدىب ما ىد و مدار صىط حوادب و مكارس
اموال درىں صحىعۀ ماىر عطمب و حلال ىرىں مرحىدۀ ىارىح ىودۀ
سال ىسال وقايع اىں سلطنب ىى زوال ىرىں ىوال ىعدد ىحرىر آمد
حىا ىحه ىعرا مدكور ىا حال سوانح ىك سال و ىىسب حهار روز ار عهد
سعادب مهد حلاىب و سهىشاهى اىں ساىسدۀ اورىگ دىں ىىاهي
مرىوم كلك حقاىق رىم گشىه و ىعل اوىں حهار ماه وقاىع اىام مد ىب
مرحام ىادساه زادگي ار هىگام اىهدار موكب طفر طرار ىعرىمب
عالمگىرى وكسور سا ىى ار حطۀ دولب ىىا اورىگ آىاد كه در عرۀ
حمادى الاولى سىه هرار و سىب و هسب هحرى اىعاق اىىادۀ ىا
عرۀ رمصاں آں سال كه مىداى اعوام اىں حلاىب سعادب ىرىں سىب
سىب گرارس ىاىىه كه محموع ىك سال و حهار ماه و ىىسب و
حهار روز ىاسد و مں ىعد ىداوى سعادب و سرگرى ىوىعوں ار سال
دوم حلوس مسعود ىابع ىگار حواهد گردىد امىد كه ىا رىم سهور
و اعوام و ىعس لىالى و اىام ىر صفحۀ روزگار ىىب محاسىاں دفاىر
ىكوىں دا احىاء و محرراں روز ىامحۀ كوں و ىساد را سىىں و سهور
اىں دولب ابد ىىىاد مىداى حساب ىود ه

رفع ىدعىت ىوروز و ىىدىل آں
ىحسں ىساط اىرور حارىں مىارک

حوں سلاطىں عحم و اكاسرۀ رىں ىىاد رسىب حسىىد كه
واضع آ ىں كهىروى و مىىدار ه اىں حسروى ىىب عمل ىمودۀ عرۀ

فیروزی را از عیدهای بزرگ میدانسته اند و بعد ازان خوانین
اسلام بدین رسم و عادت بدشگونان آن طریقه را معمول داشته دران
روز رعایت مراسم جشن و نشاط میکرده اند لا جرم قبل ازین درین
دولت همایون و سلطنت روز افزون بدستور ملوک سالفه وخوانین
ماضیه در هر نو روز لوازم جشن و عید بعمل می آمد چنانچه در
عهد سلطنت اعلی حضرت هم این طریقه معمول بود و رسوخ این
بدعت بمرتبهٔ رسیده بود که عوام الناس این روز را در تعظیم و
رعایت حرمت ثانی عیدین می شمردند و از ایام متبرکه گمان
می بردند ازانجا که این بادشاه مؤید حق آگاه را همواره همت والا
نهمت شریعت پیرا بر رفع آثار بدعت و نسخ اطوار جاهلیت
مقصور و طبع حق پسند حقیقت پژوهش از رسوم و قواعدکه نه بر
قانون شرع و سنت باشد نفور ست رفع آن بدعت مستمره که از
آثار عجم و اطوار مجوس ست از ضروریات دین پروری و لوازم
شریعت گستری شمرده حکم فرمودند که من بعد آن رسم مبتدع
منسوخ باشد و بجای جشن نو روزی هر سال درماه فرخندهٔ رمضان
که غرهٔ آن شهر کرامت بهر مبدای سال مجدد از سنین این دولت
میمنت قرین ست وجلوس عالم آرا بدو دوم باره برسریر اقبال و اورنگ
استقلال درآن ماه خجسته مآل واقع شده تجدید جهت اولیای این
سلطنت ابد مدت مبارک و میمنت ست جشنی پادشاهانه وبزمی
خسروانه ترتیب دهند وآن جشن مسعود را بعید همایون فطر
متصل ساخته لوازم عیش و نشاط و مراسم شادی و انبساط عیدی
که قبل ازین در نو روز بعمل می آمد درآن جشن جهان افروز

که بی الحقیقت حسن عقد ماه صیام وادرت ترعاست آیتی اسلام
منت بعمل آید لا حرم وارم مواثیق این دولت جاویدانی میر درین
صحائف اسال و کامرانی در خلاف وقائع نگاران باستانی که غرهٔ
فروردین را مبتدای سال نو قرار داده در معرفت بهار و نو روز بنیان
سرائی و سخن مرائی کرده اند از غرهٔ ماه مبارک رمضان بدینهجه
بدوم سال نو خواهد پرداخت و بتوصیف حسن جلوس میمنت
مانوس از معرفت عقد محسوس عدل نموده طرح سخن بر اساس
نو خواهد انداخت امید که بتمامی دین پروری و مآثر شریعت
گستری این خلیفهٔ جهان و خدیو جهاندار جهان مدار تا منقرض
ایام مرابطهٔ نظام ملک و دولت و سرمایهٔ استحکام شرع و ملت
بوده روزگار عالم آرای سلطنتش رشک آرای صبح عید مواد
جهان ثرای جلالتش غرت بخش آیتی حمسته باد ❊

نصب محتسب و منع منهیات ومسکرات

ازانجا که شهنشاه اسلام پرور دین پناه را همواره همت بلند بهمت
بر رفع آثار مناهی و ملاهی مقصور و از سلطنت و بادشاهی و
خلافت و گیتي پناهی مقصد اجرای احکام آلهی و ترویج شرع مطهر
حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه
معطوف و منوط بست درین هنگام رای عالم آرا چنان اقتضا نمود
که یکی از علمای بانهٔ سریراعلی که بصفت بدین و مسلمانی
و سمت نقاهت و معدلت دانی موسوم باشد بخدمت احتساب
منصوب سازند تا خلائق را از ارتکاب منهیات و محرمات خصوصا

شرب خمر و خوردن بنگ و بوزه و سائر مسکرات و مباشرت فواحش و زانیات منع و زجر کرده حتی المقدور از صنائع اعمال و بدائع افعال باز دارد بنابران ملا عوض وجیه را که سر آمد دانش وران توران ست بشان خدمت سربلند نموده بعطای خلعت نواختند و در عوض سالیانه اش که بابرده هزار روپیه بود منصب هزاری صد سوار عنایت کرده اورا کامیاب عاطفت ساختند و جمعی از منصبداران و احدیان برای معاونت و دستیاری برفاقت او معین فرمودند که اگر بعضی بی باکان و خود سران از روی جهل و نادانی و شقاوت و خیرگی از منع و نهی او سر کشیده و دوش اطاعت و تسلیم از درۀ احتسابش بپیچیده بجنگ و پرخاش پیش آیند آن گروه خذلان پژوه را تنبیه و تادیب نماید و بحکام جمیع صوبجات و اطراف و اکناف ممالک محروسه یرلیغ گیتی مطاع صادر شد که بنابر دستور سد ابواب خیانت و منکرات و منع ارتکاب محرمات و منهیات بوده کما هو حقه بمراسم احتساب بردارند ولله الحمد که امروز بدولت دین پروری و میامن شریعت گستری این پایه امرای اورنگ خلافت و سروری تمام مملکت ملک وسعت هندوستان و سرتاسر ساحت این حرم بوستان از لوث نافرمانیِ شریعت غرا و خس و خاشاک بدع و اهواء پیراسته و مزین ست و معالم شرع نبوی و مآثر سنت مصطفوی از وصمت خلل و فتور و سمت نقصان و تصور مصون و معری لمولفه * قطعه *

زهی خدیو موفق که در مدارج حق

نهیب دولت او داد دین و ملت داد

نرور ناروی نومدی و نوک کرلک ننع
ردود مس مداهی رصحة اتحاد
حداں رمطوب او می برسب سد هسدار
که دست الله للرزند و ساعرس امداد
ر ندم آنکه نمصدی کنند مدهمس
نهال مں نعمائل نمددهد ار باد
رواح سرع نمهدس حداکه در رمصاں
حمں کر آب حورں سرو را کند آراد

امند که ابرد نعهمال و داںار هسدی نحس بی روال دین و دولت وسرع وسلطنت را ارنمں حمایت وںامں عدالت این بادساه مردان مرست حق آگاه کامداب روں و رواج داراد و مدصنو معاب الهی وامداد روح مقدس حصرب رسالب ںناهی احر این مساعی مسکور نرورگار رحاده آمار دولب بادارس عاند گرداناد ●

شرح نعصی ارعادات ومراحم سهساهی که ار حلوس ممنت عنوان صد دربان که مسهای انام حسن بود نسبت بامرای نامدار و اعیان دولت باندارمت ظهرر یافته وگزارس نعصی ارسوانح حصور لامع النور درعرض مدت حسن وسور

حون مدت دوماه وسانرده روز هنگامه این حسن عالم آمر رامتداد داسب وحددوکام نحس کرم ببرور در عرض این ادام فرحنده اسر هر روز انواب ندل و عطا برروی حهانیان می گسو ند و همواره ندهای

عقیدت مند و اخلاص مندان سعادت پیوند را که سزاوار لطف و تربیت پادشاهانه بودند کامیاب مکارم و مواهب ساخته بقدر مایهٔ اخلاص و پایهٔ بندگی مراتب و مناصب می افزودند و امرا و ارکان سلطنت و عمدهای آستان خلافت نیز هرروز بنوبت ادای مراسم پیشکش و نثار می نمودند و درهر تاریخ برخی از بندها بخدمات ارجمند سربلند گشته جمعی بصوبجات و اطراف ممالک مرخص می گشتند و گروهی از اوطان و محال تیول و اقطاعات خویش بسدهٔ سلطنت رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف میگردیدند و دیگر وقائع دولت امرا بدر درین مدت روی داد که نگارش تاریخ آن درین روز نامچهٔ مآثر اقبال ناگزیر است لهذا بجهت حفظ سررشتهٔ وقائع نگاری و ضبط سلک کلام سوانح این ایام سعادت فرجام از داستان جلوس مبارک جدا کرده تاریخ وار مرتب ملفصل بدین گونه گزارش میدهد بیست وچهارم ماه مبارک رمضان که روز جلوس همایون بود عنایت پادشاهانه بخشندهٔ اختر برج عظمت تابندهٔ گوهر درج سلطنت پادشاهزادهٔ والا تبار محمد معظم را که در دکن بودند بارسال خلعت خاص عز اختصاص بخشیده و عمدهٔ نوئینان عظام امیرالامرا بعطای خلعت خاصه با چارقب زردوزی وجمدهر مرصع باعلاقهٔ مروارید و دو سراسپ یکی بازین و ساز طلا مشمول مرحمت گردید و بترحیب نوازش نوبت در ایام شرف اندوزی حضور پر نور بعد از نواخت نوبت پادشاهی بدستوری که یمین الدوله عضد الخلافه آصفجاه خان خانان مرحوم درین دولت ابد طراز آن امتیاز داشت و غیر از آن

دوبدی والا احتسام هیچ کس از امرای عظام و عمدهای سلطنت ابدی دوام را دستوری آن نبود رتبهٔ مباهات یافت و بمحمد امین خان میر بخشی خلعت و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و بمعزب خان خلعت و سی هزار روپیه برسم انعام و بدلدر خان خلعت و شمشیر با سار مرصع با علاقهٔ مروارید و بعبدالرحمن بن بدر محمد خان خلعت و خنجر مرصع و نامدر خان خلعت و اسپ و سپر و شمشیر خان خلعت و جمدهر مینا کار با علاقه مروارید و یک زنجیر فیل و باصالت خان خلعت و اسپ و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و باعتقاد خان خلعت مرحمت شد و باصلحان میر سامان بعنایت خلعت و باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار والا پایگی یافته اهتمام نگارش امثله جلیله و مناشیر عالیشان که درین دولت ابد بنیان بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد باو مفوض گردید و منصب وزیر خان که در دکن بود باضافهٔ هزاری هزار سوار پنج هزاری سه هزار سوار مقرر شد و دانشمند خان که از اواخر زمان اعلی حضرت تا این هنگام در سلک گوشه نشینان انتظام داشت مورد انظار عاطفت با شاهانه گشته بعطای خلعت و جمدهر مینا کار با علاقهٔ مروارید و منصب چهار هزاری دو هزار سوار نوازش یافت و طاهر خان بمرحمت خلعت و باضافهٔ هزاری بمنصب پنج هزاری دو هزار و پانصد سوار و عابد خان بمکرمت خلعت و یک زنجیر فیل از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری یک هزار سوار و اسد خان بخشی دوم بعنایت خلعت و شمشیر با سار مینا کار و باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری و پانصدی دو هزار و

پانصد سوار و نصر الله خان بعطای خلعت و نقاره و باضافهٔ پانصدی
پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار سوار و شیخ میرک
باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری دویست سوار سر بلند گردیدند
و بیگ خان و ابراهیم خان و سیف خان خلعت و یک زنجیر فیل
و صف شکن خان خلعت و اسپ و شمشیر با ساز میناکار و بهمنت
خان ولد امیر الامرا خلعت و جمدهر مرصع و بهلولخان دکنی
خلعت و اسپ و شمشیر و بخان عالم خلعت و جمدهر مرصع و
بابخان خلعت و علی (٥) الله یار خان خلعت و یک زنجیر فیل
رستم خان خلعت و اسپ عنایت شد و رای رگهناتهه متصدی
مهمات دیوانی بخطاب راجگی نامور گشته بمرحمت خلعت و باضافهٔ
پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار مباهی شد و سیفی
خان بخدمت بخشیگری و برخی از بندهای ایام خیر فرجام بادشاه
زادگی و عساکر کومکی دکن از تغیر مخلص خان منصوب گشته
خلعت سرفرازی پوشیدند (٦) کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه
بمرحمت خلعت و باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار سرفراز گردیدند و قریب سی کس دیگر از امرای
عظام و بندهای عمدهٔ ملک احترام بعنایت خلعت تاصب مباهات
افراختند و برخی بافزایش منصب سرفرازی اندوختند و درین روز
جهان افروز از جانب نهال برومند گلشن جاه و جلال گوهر ارجمند
محیط اقبال بادشاهزادهٔ مرج خصال محمد معظم نه هزار اشرفی عوض

(٥ ن) الله وردی خان (٦) یک نسخه

بیشکش بنظر کیمیا اثر رسیده ابواب قبول پذیرفت و پیشکش امیر الامرا مشتمل بر جواهر زواهر و سایر تحف و نوادر مبلغ یک لک و سی و پنجهزار روپیه بنظر انور در آمده درجهٔ پذیرائی یافت و پیشکش مهابت خان صوبه‌دار کابل مشتمل بر یکصد اسپ و دیگر تحف و نفایس بمحل عرض رسید و همچنین دیگر امرا و بندها پیشکش‌ها کشیدند و رسم نثار بجا آوردند و سید محمد علی مخاطب بعادل خان رسیده پیشکش‌ها که برای ادای مراسم تهنیت با پیشکشها بدرگاه معلی آمده بود به جبههٔ سای عتبه سپهر رتبه گردیده بعطای خلعت سرخ امتیاز یافتند و آنچه آورده بودند بمحل عرض رسانیدند پیشکش عادل خان که مشتمل بر بیست و یک زنجیر فیل و نفایس جواهر و مرصع آلات بود بهشت لک و پنجاه هزار روپیه و پیشکش قطب الملک از اقسام جواهر و مرصع آلات بدو لک روپیه بها شد و درین تاریخ کنور رامسنگه و امیر سنگه چندراوت و سورسنگه راتهور که با رسیدنی که درمقام جو گرارش خواهد یافت از لشکر اوساهزاده والا قدر عالی مرتبت محمد سلطان جدا شده بوالد تحهه سائی سدهٔ سلطنت یافته (روز عود دست گرفتند (و سید محمد مسعودی و میر ابراهیم ولد میر نعمان مرحوم و شیخ قطب و نعمت خان هریک بانعام یک هزار روپیه کامیاب نوازش گشت) و تحدی از نعمهٔ سنجان و سرود سرایان نادرهٔ سرپرگر ون مصدر که درین حدود سرآمد و بی نظیر اند برخی از حلی و حلل

[2] بیک نسخه

عطا گردند و بعد مرحمهٔ که نام برده شد به بسیاری از منصبداران و برق اندازان و گرز برداران و یساولان و مجمع ارباب نغمه و سرود از خلعت خانهٔ خود و احسان پادشاهی تشریفات گوناگون و خلعتهای رنگارنگ مرحمت شد و شب هنگام هنگامهٔ چراغان کنار دریا که بموجب حکم اشرف باهتمام امرای عظام سر انجام یافته بود فروغ افزای انجمن عشرت و شادمانی گشته شب تیره را چهرهٔ نهم چشمی روز روشن برافروخت و روشنان سپهر را دل از تاب آتش غیرت سوخت از بس پرتو شمعهای خورشید تاب که بر آئینهٔ بلورین آب می تافت چرخ سیماب گون را دل از هوس آب گردید و ماه سپ گرد بحکم آنکه درجنب انوار آن لیلة القدر عشرت مانند چراغ پیش آفتاب پرتو نداشت در نقاب خفا احتجاب گزید بپرتو انوار عیش ونشاط تخت سیاه شب چون روزطالع مقبلان روشن گشت وازگلریزی شمع و چراغ سطح دریا نمودارصحن چمن وساحت گلشن شد و کشتیهای که گماشتهای امرا بفرمان همایون برآنها چوب بندی بطرحهای غریب کرده چراغان نموده بودند با سار و نقاره و کرنا و فانوسهای رنگین بدیع آئین هریک چون سپهر مکوکب که باچراغ انجم و قندیل ماه و مهر بسیر و گردش درآمده در روی آب جلوه گر شده نظر فریب تماشائیان گردید روز دیگر که بیست و پنجم بود بدستور روز پیش انجمن نشاط مرتب گشته پرتو مراحم شهنشاهانه چهره پیرای حال جهانیان شد و درین روز مرحمتهٔ قرب[۲] بقصد

(۲ ن) بجماعهٔ وهشتکس ازامرار قریب شصتکس ازامراومنصبداران الخ

و بیست کس از امرا و منصب داران بعطای خلعت سرعت
امتیاز پوشیدند و واقعه نویسنده گور بعنایت مربع مرصع بارک
مباهات افراخت و جعفر ولد آله وردیخان که فوجدار متهرا بود
بمرحمت اسپ نوازش یافته بحال فوجداری خود مرخص شد
(۹) از اصل و اضافه محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان
به منصب سه هزاری هفت صد سوار و دیندار خان بمنصب دو هزار
و پانصدی هزار و دو صد سوار و نصیب خان باضافهٔ پانصدی
بمنصب د هزاری هفت صد سوار و شیخ عبد القوی باضافه
پانصدی دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزاری هفتصد سوار)
و مدبر رستم خان خوانی بمرحمت اسپ (۹) و باضافهٔ ابصد سوار
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و ملتفت خان باضافهٔ
ابصدی بمنصب هزار و ابصدی پانصد سوار و فضل الله خان
باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و از اصل
و اضافهٔ حکیم محمد امین شیرازی و حکیم محمد مهدی اردستانی
هر یک بمنصب هزار و پانصدی پنجاه سوار و شیخ نظام بمنصب
هزاری پنجاه سوار مباهی گردیدند) و شیخ بهار بعنایت شمشیر
با ساز مطلا کار و شیخ نصیر الدین بمرحمت علم نوازش یافتند
و بیستکس ناصر خان مشتمل بر زنجیر فیل و نه سر اسپ

(۹ ن) و یازده کس از عمدهای آستان سپهر مدار باضافهٔ
منصب از ذات و سوار مطرح انوار الطاف شهنشاه روزگار گردیدند
بیستکس الخ

عراقی و ترکی بنظر انور گذشته رتبهٔ قبول یافت و محمد امین خان میر بخشی و دلیر خان و اصالت خان و مرتضی خان و امیر خان و اسد خان (و فیض الله خان)[۲] و جمعی دیگر از امرای عظام و عمدهای بارگاه سپهر احترام پیشکشها از نفائس جواهر و دیگر رغائب و نوادر گذرانیدند و امیر الامرا دیگر باره پیشکشی از جواهر مرصع آلات گذرانید و ظفر خان و باقر خان چون از منصب معزول شده درسلک دعاگویان دولت قاهره انتظام یافته بودند بحسب سالیانهٔ چهل هزار روپیه و دویمین بسالیانهٔ سی هزار روپیه کامیاب مراحم بادشاهانه گشتند و غضنفر خان فوجدار میان دوآب چون فوجداری موضع دون ضمیمهٔ خدمت شده بود منصبش باضافهٔ پانصد سوار دو هزار و پانصد سوار مقرر گردید چون درین هنگام بعرض اشرف رسید که معمور خان حارس قلعهٔ ارک کابل ودیعت حیات مستعار سپرده سعادت خان که حراست حصار شهر کابل بار مفوض بود بحراست قلعهٔ ارک معین گشته بعنایت ارسال خلعت سر بلند شد و محافظت قلعهٔ شهر از تغیر او بفتح الله خان که از کومکیان آن صوبه بود تفویض یافت و عاطفت بادشاهانه اورا بعطای خلعت و باضافهٔ پانصدی بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار نوازش فرمود (و منصب زاهد خان که بفوجداری سیوستان از تغیر محمد صالح ترخان منصوب شده بود باضافهٔ هشت صد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر گشت)[۲]

---

(۲) ب) یک نسخه

و هاد بیگ خان و عاقل خان که در دکن بودند هر یک از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار مباهی گردید و عنایت الدین ولد اسلام خان مرحوم از کومکیان دکن بخطاب خانی سربلندی یافته خدمت بخشیگری صوبهٔ اورنگ آباد از تغیر میر ابو الحسن باو بعوض یافت و علی خان ولد میر موسی مازندرانی بخطاب شریف خانی و زاهد بیگ ترکمن از کومکیان بهیه بخطاب زاهد خانی کامیاب عزت گشتند و از اصل و اضافه اسفندیار ولد ناهر خان بمنصب هزاری دو صد سوار و احمد بیگ نجم ثانی بمنصب هزاری صد سوار سرافرازی یافتند و سلخ این ماه مبارک امر می هزار روپیه بزمرهٔ اتقیا و صالحین و ارباب احتیاج و مستحقین بوساطت صدر الصدور مرحمت گشته برکات مثوبات آن صمیمهٔ ذخایر حسنات و مآثر نویینات شهنشاه حق آگاه مردان مرحمت گردید و روز مبارک یک شنبه غرهٔ ماه بدر مقدم رخندهٔ عید فطر مصرف مراتب خاطر جهانیان گشته آئین عشرت و خوشدلی تازه شد و هنگامهٔ بهجت و خرمی از نو رونق و گرمی پذیرفت خلایق را از انعام این عید مسعود در ایام این جشن نشاط آمود مسرت بر مسرت افزود و شاهد معنی نور علی نور در نظر اهل بصیرت جلوهٔ ظهور نمود و شهنشاه دین پرور شریعت گستر که تا این مرض صیام و دیگر عبادات مسنونهٔ آن ماه متبرک فرم الاحترام نه بقوی بودن آسمانی و قوت یافتند ربانی قیام نموده بودند درین جشن و جاه بعیدگاه توجه فرمودند و نماز عید بجماعت گذارده اواسط روز بهم عنایت اقبال و سعادت معاودت نموده

و بعد از مراجعت سریر آرای دولت و کامرانی گشته ابواب کام بخشی و کرم بروری بر روی جهانیان کشودند و درین روز خجسته دانشمند خان و فاضل خان و طاهر خان و چند دیگر از عمدها هریک پیشکش از جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی انوار درآورد و راجه رایسنگه راتهور وچندی دیگر از عمدها درخور حال پیشکشها گذرانیدند و عاطفت بادشاهانه طاهر خان و کنور سنگه و راجه جیسنگه و عبد الله خان سرایی را هر کدام بمرحمت جمدهر مرصع بالاقهٔ مروارید و دیندار خان را بعطای جمدهر میناکار نوازش نمود و سراوار خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری سه صد و پنجاه سوار و محمد شریف تکاول بخطاب شریف خانی سربلندی یافته و چون شب در رسید چراغانی که هوشدار خان در آن روی دریا بجاری عمارت فیض آساس غسلخانه بر روي زمین از شمع ترتیب داده بود مسرت افزای خاطر نظارگیان گشته پسند طبع اقدس افتاد و روز دیگر جمعی از امرا و عمدهای بارگاه در خورحال پیشکشها گذرانیدند و پنجاه و پنج کس از بندهای آستان جلادت بعنایت خلعت مباهی گردیدند و شبنگاه بفرمان فرمانروائی ایام دیگر باره چراغان کشیدند بدستوری که نقل ازین شده بود هنگامه آرای انجمن عشرت گردید سوم شوال هوای گلگشت باغ و بستان از بهارستان خاطر ملکوت ناظر شهنشاه جهان سر بر زده باغ آباد خجسته بنیاد توجه نمودند و در اثنای راه بنشاط شکار گشته یک نیله گاو بتفنگ صید کردند و شب دران گلشن سرای دولت بسر برده دو طرف شاه نهر را چراغان فرمودند بموجب حکم والا بر طرفی آن نهر فیض نهر لگنهای

معمعی گذاشته شمع کافوری برافروختند تو گفتی استاد صنع صفحهٔ
نقره فام آب را بخط شعاعی آفتاب جدول کشیده بود یا درگلزار
همیشه بهار خلد از لب جویبار بستیم گلهای آتشین دمیده چون
هوای دلگشای آن سرا بمیزان اعتدال ملایم طبع اقدس افتاد روز
دیگر نیز آنجا بساط انبساط گستر ؛ بهجت اندوز بوده و تخمیر ن
معاودت ازآنجا عزم معاودت بشهر فرمودند و بجهت از باغ سابة
بوجه بشکارگاه افکنده بساط اندوز صید بلدکار شدند و ازآنجا مراجعت
کرده اواخر روز داخل قلعهٔ مبارک گردیده درین ایام دلیرخان
رخصت حاکمی یافته بمرحمت ده اسب عراقی و سی اسب ترکی
سربلند شد و غضنفرخان فوجدار ملتان دو اسب بعنایت یک زنجیر
فیل مشمول عاطفت گشته بحال فوجداری خود مرخص شد
و پیشکش جعفرالدوله فوجدار متهرا و ترنداخان دو زنجیر فیل یکی
ازآن جمله با ساز نقره و بیست و سه سر اسب عربی و عراقی
و ترکی و پیشکش عاملة خان مشتمل بر اسبان ترکی و شتران
بختی و دیگر نفایس توران و پیشکش شیخ عبد الکریم تهانه‌داری
منصبی سه‌ماهه حکلهٔ مرصع از جنس جواهر و مرصع آلات و یک
زنجیر فیل پیشکش خیرخان بنظر اکسیر اثر رسیده ؛ دانهٔ ندول
نایب و افتخارخان و خواجه عبدالوهاب ده بیگی و جمعی
دیگر از بندها در خور حال پیش کشها گذرانیده ؛ و حکم
شد که ولد ملکه سبکه هاده از وطن رسیده ؛ جبهه سای شده
سیده گردید و بعطای خلعت و دهکدهکی مرصع کامیاب
نوازش شد و سرور خان که در سلک کومکیان صوبهٔ گجرات منتظم

بود بعنایت یک زنجیر فیل سرفرازی یافت و از اصل و اضافه
احمد کاشی بمنصب هزاری شش صد سوار وآقا یوسف بمنصب
هزاری پانصد سوار و سید مسعود بارهه بمرحمت شمشیر با سار طلا
و داورداد فوجدار اتك و حکیم صالح شیرازی هریک بعطاي ماده
فیل بلند حمله بخطاب ارسلان خانی و عبدالرحیم ولد اسلام خان
بخطاب خانی و سی کس از بندها بعنایت خلعت و چندی باضافه
مناصب مباهی گشتند و درین هنگام از وقایع صوبهٔ بنگاله معروض
بارگاه جاه و جلال گردید که محمد قاسم مخاطب باهتمام خان که
دیوان لشکر بنگاله و داروغهٔ توپ خانهٔ آن حدود بنوکری بود در
محاربه و پیکار با شجاع بجوهر مردی و دلاوري نقد جان نثار
کرده عرج روئی جاوید اندوخت چنانچه شرح این مقدمه بعد
ازین درطی نگارش سوانح شرق روبه رقم زدهٔ کلک حقایق نگار
خواهد گردید گیتي خدیو بنده پرور عاطفت گستر پرتو التفات
بحال بار ماندهای آن افگنده اینها را بوظائف عنایت و شرائف
رعایت نوازش فرمودند سیزدهم ماه مذکور که مطابق
سیزدهم ماه تیر بود جشن فرخندهٔ عید گلابی بآئین معهود
مرتب گشت بادشاهزادهٔ کامگار نامدار عالي قدر خجسته شیم
محمد اعظم و نوئینان عظام و امرای والا مقام بدستور معرر
صراحی هاي مرصع و مینکار پرگلاب و عرق بیده و بهار کذرانیدهٔ
مسوب امراي طبع مبارک خدیو روزگار گردیده و جمعي از عمدهاي
بارگاه سلطنت پیشکشها کشیده درین ایام مهاراجه جسونت
سنگه صوبه دار احمد آباد و قاسم خان فوجدار مراد آباد بعنایت

ارسال خلعت مرتفعه گشتند و دانشمند خان بعطای خمدهر مینا کار با علاقهٔ مروارید وکنور رای سنگه عنایت خلعت و راجه رای سنگه راتهور بمرحمت گوشوارهٔ مروارید نوازش یافتند و سید بهادر بخطاب شجاعت خانی و انعام پنج هزار روپیه سرفراز گشت و چون بعرض اشرف رسید که بزرگ خانم کوچ ظفرخان که صبیهٔ سیف خان مرحوم از بطن عفت نقاب ملکه بانو بیگم بنت عمران بناه یمین الدوله آصفخان بود جهان گذران را بدرود نمود عنایت بادشاهانه ظفرخان وعنایت خان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت بر آورد و سید اشرف ملازم عادل خان و میرمعین بندیله و جمعی دیگر از بندهای آستان خلافت بتشریف مرحمت نوازش یافتند و چون متصدیان توپخانه بفرمان همایون جهت این جشن فرخنده انواع ادوات آتش بازیهای غریب دلفریب سامان نموده روبروی عمارت دولت نشان غسل خانه بر کنار دریا چیده بودند حضرت شهنشاهی بعد فراغ از نماز مغرب در سمت شرقی ایوان غسل خانه که جانب دریاست سریر آرای گشته نگاه کرم متوجه آتش افروز گرمی آن هنگامهٔ دل پذیر شدند پرکم امر دود شهری دیگر بر روی هوا آشکار کرد و از کثرت ستارهٔ خجل ستاره درو نمودار شد بروج آتش نیلوفری منطقهٔ افلاک رسیدند و از خروش صدای باروت آثار نهیب رعد هویدا گردید فروغ انوار مهتابی کرهٔ خاک را چون جرم قمر منور کرد و سطح مرات الصفا آب را آئینه رخ بار ماه انوار گردانید بوگیدی ماه نشست از حشمت شب سر بر زده با پیام نیرهٔ زر را صبح سعادت از افق طالع دمیده هر نیر

هوایی که سوی آسمان مدریت هنگام برگشتن صد عقد مروس بر روی هوا می گسلیحت و دامن دامن اخدر شب تاب و حرمن حرمن کوکب مروران ازان مدریحت حاصل که از آندم که سرگردون از برق و تیر شهاب سرگرم شعل آتش بازیست چنین هنگامهٔ دل افروزی بیاد ندارد *

وصول خبر مخالفت بادشاهزادهٔ والا تبار محمد سلطان در بنگاله

از سوانح نا ملائم که درین ایام تحسب نیرنگیهای بعدیر روی داده سرمایهٔ کدورت خواطر اولیای دولت و اصفیای سلطنت گردید آنکه در خلال این جشن عالم افروز که جهان امروز عشرت و نشاط و جهانیان کامیاب طرب و انبساط بودند از وقایع بنگاله بمسامع حقایق مجامع رسید که بادشاه زادهٔ بلند قدر عالی نژاد محمد سلطان که با زبدهٔ نوئینان معظم خان و عساکر کیهان ستان چنانچه سبق ذکر یافته باستیصال باشجاع تیره مآل معین بودند درحالتی که خان مذکور باقتضای مصلحت با بعضی از جنود قاهره چهارده کروه پیشتر از اکبر نگر در موضع سوتی اقامت گزیده مشغول دفع اعادی بود و آن بادشاه زادهٔ والا گهر در اکبر نگر با برخی از افواج نصرت اثر این طرف دریای گنگ در معادل جنس مخالف نزول داشتند با کمال جوهر دانش و هوش مندی و سرمایهٔ علو فطرت و شکوه سربلندی ازانجا که حامیهای خوانیست بافسون فریب باشجاع ادبار نصیب که بهایی بارسال رسل و رسائل دام تزویر گسترده

درصدد خاطر اشان معکوسند مرتعد شده ترقی ضلالت و امور وهمیه نیز علاوهٔ آن گردیده بیست و هفتم شهر رمضان که جلوس همایون بر سریر سلطنت روز افروز در بیست و چهارم آن روی داد تا چندی از نوکران عمدهٔ خود برگشتی نشسته از دریای گنگ عبور نمودند و بعزم مرافعت و مرافعت تسخیر نموده طریق مخالفت بنمودند و از شیوع این حادثه لشکری که در رکاب آن والاگهر معدن نوب بهم برآمده کمال اختلال بحال شداه طغ دماغ راه یافت و معظم خان بمجرد آگهی بر شیوع این حادثه از سوی داتلمار خود را بمعسکر شاهزاده رسانیده بتدارک این شور و شغب و نسق لشکر منصور برداخت حضرت شاهنشاهی را از وقوع این قضیهٔ مکروه که حسم رحم این دولت آسمان شکوه بود خاطر مقدس غبار ملالت پذیرفته ضر آن سانحه و حل آن معضله را بلطایف عون و امداد ایزد کارساز که همواره کام برداز این سلطنت جاوید طراز است حواله فرموده و بمعظم خان برلیغ رفت که بمظاهرت بخت مدروری ملک و بدرلگساری اقبال الله بوید مستظهر بوده سررشتهٔ ثبات و استقلال ازکف نگذارد و ا واج بحر امواج را گردآوری نموده همت برانصرام آن مهم گمارد که عنقریب بعد از انقضای ایام جشن جهان نورانی و فراغ از نظم و نسق مهمات سلطنت و جهانگشائی رایات عالیات نیز از مرکز خلافت بدانصوب نهضت خواهند گزید و تفصیل این وقایع و سرانجام این احوال در مقام خود مفصل و مشروح سمت گزارش خواهد پذیرفت ●

دستگیر شدن بشکوه ادبار یروه بسعی کار
کمان قضا و قدر در دست حون رمیداردادر (۲)

سبحان الله ابدالی حصم انکی دشمن سکار حدبو حهان را طروه حاصیتی است که صید اردام حستهٔ او بهیدروی تکاپوی گربرار چنگ صیاد قضا ادمی نیست رنجیلرزم حوردهٔ اورا بپاسمردی صحرا نوردی و دشت پیمایی رهائی ارکمند بلا ممکن نی رحمی تیغ ادبار صولتش اگرچون مرغ نیم بسمل گامی چند بپای اصطراب بهر طرف بوبه آحر ار پا درآید و هرنمت حوردهٔ حیش سطوتش اگرچند رور ار حهان برفریب و سپهر عدار فرصت یابده راه چارهٔ حوئی سپرد عاقبت در بوادی ادبار پای امیدش بسنگ ناکامی برآید همانا رورکار با این دولت پایدار در ارل عهد بسته که با دشمنان بد فرجام اعدای تیره سرانجام را سر بطوق گرفتاری بدارد مر آسایش و ارام بیارد و تا بدعبان ناطل سدیر و محال حوبان بیده انگدر را دست بسته بدست قهرمان جلال این بهی مطهر اقبال بسپارد دست ار کوشش و اهتمام بر ندارد آری سعادت مندی را که ایرد بوانا ار حلق حهان برگریده برتبهٔ والای طالع حویش سر بلندی دهد و دات قدسی حصالتش را ببخشیده دات ببهمال حودش ریدهٔ ارحمندی بخشد ساحت حردم و حشمتش کی عبار آلود بعص شراکت اعیار بیسندد و رحنه گران مملکتش را کجا مجال اسان و بیند ساری

(۲ ب) دهادهر

و فرصت دعوی همسری و انبازی دهد از تداع شواهد صدق این
مقال درین اوقات خجسته مآل گریزداری دارا شکوه زبدهٔ تخت
برگشته اختر است در موضع دادر بحسن سعی خلوص زمیندار آن
بوم و فریبندی این کلام و تفصیل این مقدمه دولت مرا از آغاز ا
انجام آنکه آن بد عاقبت تیره ایام بعد از جنگ اجمیر و هزیمت
یافتن از موکب عالم گیر کنارهٔ ملک حمسعس از هم گسسته و
بست همت و شوکتش شکسته زبان حال و بی و بال تصوت
صحرای رهگرای وادی آوارگی و نکال گردید که شاید دران حدود
چند روز بحیر حال بر اختلال خود پرداخته کار خویش را چارهٔ و
تدبیری اندیشد در بن رجوع با او از عمدها و سرداران همین
غرور هوایی بود با ده دوازده سوار عازب رهٔ بی سامان و اگرچه
دران روز که سبب هنگام آن هزیمت یافت بنابر احتیاط و بیش
بینی اهل حرم خود را بر عماریهای فیلان سوار کرده با خزانه و طلا
آلات و نقره آلات و کارخانهای ضروری که بر فیلان و شتران و استرها
بار بود از اواسط روز بر کنار تالاب انا ساگر دور از جنگ گاه باز داشته
بود و جوقی از سوار و پیاده با آنها گذاشته که اگر شکست روی دهد
خود را بآن ها رسانیده بجمعیت و سامان راه فرار سپارد لیکن درآن
وقت از غایت رعب و دهشت و خوف و وحشت خبری ازآن‌ها
نگرفت و نهایت خبر هیچ کس ملتفت نگشته از طریق تدبر رفت
و خواجه مقبول خواجه سرای معتمد بدنامی او که ناظر حرمش
بود چون مشاهدهٔ آثار شکست و برهم خوردگی لشکر نکبت اثر او
گردید دید که عساکر قاهرهٔ پادشاهی غلبه و استیلا یافته بلشکر گاه

او ریختند و بقتل و غارت پرداخته نزدیک بتالاب رسیدند و ازآن
تیره بخت هزیمت نصیب خبری نرسید فرار اورا متیقن شد
و پردگیانش را ازآن آشوب گاه سمت کوهستان کشید و ازمیان
کوه و دره راهی سر کرده دوازده فیل که زوجه و صبیه و سایر عوراتش
در عماری ها برآن فیلان سوار بودند بپرده داری ظلمت شب بصد
کوشش و تعب با معدودی از خواجه سرایان و پیادها بدر برد و
جمعی که بحراست آنها گذاشته بود متفرق شده هیچ کس همراهی
نکرد بلکه بسبب همان واقعه طلبان آشوب جو درآن تاریکی برسرراهم
آمده بودند بتاراج پرداخته دست جسارت بنهب و غارت برآوردند
چنانچه قطارهای اشتران را که اشرفی برآنها بار بود راجپوتان که
بمحافظت آنان گماشته بود و در نواحی اجمیر وطن داشتند پیش
انداخته بجانب اوطان خود شتافتند حاصل که ازخزانه و اسباب
و کارخانجات و دواب هیچ باو نرسید و اکثر بتاراج حادثات رفت و آن
وخیم العاقبت و اهل حرمش که تمام آن شب و روز دیگرهم یک
از طریقی راهی فرار سپرده بودند و آخر روز بعد از هشت پاس
با یکدیگر ملحق شدند و بعد از ساعتی توقف دیگرباره بهمان
سرعت و سراسیمگی روان گردیده سرگشته و حیران و غارت زده و
دربدرشان گامی بناکامی میزدند القصه آن رمیده بخت تیره روزگار
بپای مردی فرار درعرض هشت نه روز بنواحی گجرات رسید و
چون امرا و کومکیان آنصوبه بعد از استماع خبر شکست قطع علاقهٔ
امید ازو کرده دل بدولت خواهی خدیو جهان نهاده بودند رناخود
قرار این معنی داده که اگرآن آوارهٔ کشور دولت و راندهٔ اقلیم

اینست قصهٔ داخل شدن شهر که اورا راه نداده بعاقبت سردار
خان از بندهای بادشاهی که از قدیم الایام در سلک کومکیان آنصوبه
انتظام داشت از مساعدت بخت و رنگ مراحم بادشاهی خود عمود بست
و خدمت گذاری موفق شد و با جمعی متفق و هم داستان گشته شد
احمد برادر شده حلال بخاری را که دارا بشکوه حاکم بکهرات کرده بود
دستگیر نموده مقید ساخت و باستحکام قلعه و بندوبست شهر
پرداخته آمادهٔ ممانعت و مدافعت گردید دارا شکوه بعد از اطلاع
برین معنی از تصرف شهر طمع بر گرفته به پرگنهٔ کری که هشت
کروهی بکهراست رفت و آن جا کاتهی کولی التجا برده ازو
اعانت و امداد خواست کاتهی با اتباع خود همراه شده اورا بحدود
ولایت کچه رسانیدند و ازان جا مراجعت نمود و در اثنای این احوال
گل محمد نام یکی از نوکرانش که او را وفادار بندر سورت کرده بود
با پنجاه سوار و دو صد پیاده بندوقچی باو ملحق گشته همراه شد و
چون بکچه رسید راجهٔ آنجا که هنگام آمدن او بگجرات مساعدت نیکوئی
باستقبال بر آمده انواع خدمت و همراهی بظهور رسانیده بود مصالحه
سازی دگر یافت دختر خود نامزد پسرش کرده این نوبت در کمال
بیگانگی پیش آمد و بار بر خورد لهذا بیش از دو روز آنجا توقف نکرده
بعزم حدود بهکر روانهٔ پیش شد و چون بکنار دریای سند رسید بدور
معوانی که از بهو بکار آن برگشته روزگار پیوند گشته بوی خبر از اوضاع
وی شنیده بد ای رحی و بهروزی در ناصیهٔ احوالش نمی دید
از عاقبت بینی و مصلحت گزینی دل از همراهی او بر گرفته با
۵ راهای خود راه مفارقت پیمود و از یکجا احدی و معادت ازری

عازم اسلام درگاه حلائق ىناه گردىد و آن سىه رور ىعده اندرر ار درىاى سىد گدشته ىولاىت چاند خان[۱] رسىده آن گروه ناو ىمحالفت ىىش آمده دىمت ىعارت و رهردى كشودىد و در صدد گردىن او ىىر ىودىد چون هنور جمعى ىا او ماىده ىودىد ىحىگ و كوشش ىسىار ار چىگ آىها رهائى ىاىته ىولاىت مكسىان رىت و مىرراى مكسى كه سرحىل آن موم و مىرزىان آن حدود ىود اورا اسىقىال كرده ىوطن حود كه ارآىجا تا قىدهار ده دوارده مىرل است ىرد و ار راه موافقت ىىش آمده قدومش را ىاحىرام تلقى ىمود و اطهار احلاص و هوا حواهى و ىعىل امداد و همراهى كرده متعهد گشت كه ىدرقه كرده او را ىسرحد قىدهار رساىد اراىجا كه آن رمىده ىحت ىى دولت را اىام مهلت منقصى گردىده روزگار حىاتش ىسرحد انتها رسىده ىود و كاركىان تقدىر ىمقتصاى مصلحت ىطام كل اسىات گرفتارى و مواد ىگوىسارى او آماده كرده ىودىد قىول اىن معىى ىموده ىطاهر ساىعه معرفتى كه ىامىلک حلوں رمىىدار داور داشت گمان مواىقت و هوا حواهى ىاو ىرده ىموجب مصمون * مصرع *

صىد را چون احل آىد سوى صىاد رود * روى عرىمت ىسرحد داور ىهاد ىاىن حىال حام كه روزى چىد آىجا ار محىت سفر و تعب راه آسوده شده ىىدرقهٔ امداد و همراهى او حود را ىقىدهار رساىد * ىطم *

احل راه ىىركرد و امداد ىحتش * كشان سوى دام ىىاىىد حوىش تماشائىان قصا و قدر * ىر آورده ار روزن عىب سر

---

(۱) ى ب) حاندىان

همین وقت سادات و دامن کشان ، کشنده مصائب که درین زمان العصه طالع بدشگون و نحوست شده روزگار غدار ادبارش گرفته بحدود وطن ملک جیون که مهبط کوکب آمال و آخرین منزل اقبال او بود رسانیدند و چون بدسمر رسیده به مسمر درآمدن جیون در آن صوب نوشته بود و او را ازین معنی اطلاع داده ملک جیون ایوب نام اعادی بمراسم استقبال رسیده و در حالتی که دارا شکوه ۱ اهل حدود زمینداری او سه ایوب مذکور رسیده همراه گردید جیون بیک گروهی وطن ملک جیون رسید ملک درآمده باو ملاقی گشت و درین وقت هنوز داخل وطن او نشده بود زوجه آن خسران مآل که بعد از فرار احمد عارضه سل بهمرسانیده درین مدت بیمار بود و روز بروز کوفتش می افزود مرحله هستی طی کرده بسر منزل فنا شتافت دارا بی شکوه را از حدوث این سانحه کمال اندوه و ملال دست داده جزع و بیتابی بسیار نمود و ماتمزده و سوگوار نعش او بر داشته بوطن ملک جیون آورد و چون آن عورت وصیت کرده بود که نعش او را بهندوستان رسانند بعد از دو روز خواجه معقول ناظر را همراه تابوت کرده روانه هندوستان نمود که بلاهور آورده در مقبره زبدة السالکین میان میر که آن بطلان زده بهمت مریدی او بر خود بسته بود مدفون سازد و چون درین اوقات او را اختلالی در رای و فتوری در شعور روی داده و سررشته تدبیر ناقص از کفش رفته این معنی علاوه بیدانشی فطری و باطل اندیشی ذاتی او شده بود اعتماد بر اظهار اخلاص و هوا خواهی ملک جیون کرده حزم و دوربینی را کار نه بست گل محمد نوکر خود را که جوانی مداهی کارآمدنی بود با قریب

هفتاد سوار خود که غیر ازان لشکر و سپاهی دیگر نداشت و باستظهار همراهی آن معدود تا اینجا رسیده بود همراه نعش زن کرد و خود با چندی از خواجه سرایان و خدمتگاران آنجا مانده قرارداد که چند روز دیگر اقامت نموده از ماتم برآید و بعد ازان متوجه قندهار شود چون ملک جیون از کار روایی و مصلحت شناسي صلاح کار خویش در دستگیر ساختن آن مدبر اندور بساط اندیش دیده بود و یقین میدانست که اگر او را از محال زمینداری خود راه دهد و در رفتن قندهار امداد و همراهی نماید عنقریب بشامت خویش بایره قهر و غضب و مورد بازپرس رعتاب خسرو مالک رقاب خواهد گردید لهذا اظهار فرصت نموده صبح بیست و نهم ماه مبارک رمضان این سال که دارا شکوه ازانجا کوچ کرده داعیه سمت قندهار داشت با اتباع و مردم خود بر سر راه او آمد و آن تیره اختر برگشته بخت را با سپهر شکوه پسرش دستگیر نموده و حقیقت حال با بهادر خان و راجه جیسنگه که با افواج قاهرهٔ پادشاهی راه تعاقب آن بد عاقبت می سپردند و درین وقت بآن حدود نزدیک رسیده بودند و همچنین بنا بر خان فوجدار بهکهر نگاشت بابر خان بمجرد ورود نوشتهٔ ملک جیون این مقدمه را بدرگاه خلایق پناه عرض داشت نموده با رقعهٔ ملک جیون مصحوب مسرعان نجابت والاي خلافت فرستاد و این مژدهٔ دولت افزاي بیست و یکم ماه فرخندهٔ شوال بمسامع جاه و جلال رسید حضرت شهنشاهی بعد از مطالعهٔ عرضداشت بابر خان و نوشتهٔ ملک جیون باظهار التجمد میمنت امر سامعه افروز استادهای دائهٔ اورنگ اجلال گردیدند لیکن ازانجا که سمهٔ نه منهٔ

آن برگزیدهٔ ایزدی و دست پروردهٔ سعادت سرمدی است که از
وقوع صعاب امور و شداید هیچ آثار دلتنگی و ملال بر چهرهٔ وقار
آن حضرت ظاهر نشود و نه از حدوث مقدمات طرب بخش مسرت
فزا امارات فرح و شادمانی و علامات بشاشت و کامرانی در بشرهٔ
همایون مشاهده میگردید از وصول این خبر بهجت پیرا و مژدهٔ عشرت
آما از جا در نیامده از کمال حوصلهٔ خدا داد و متانت و وقار ذات
قدسی برای صورت نشاط و مطلوب انبساط نگشتند و نه تکرار و تذکار آن
زیاده توجهی نفرمودند چنانچه حکم بنواختن شادیانه نیز صادر نگردید
تا آنکه بعد از چند روز دیگر که خبر رسیدن بهادر خان بدانجا و بدست
آوردن آن باطل پژوه فتنه گر رسید بنابر مصلحت اعلام عامهٔ خلایق
که بعضی از ایشان را در وقوع این معنی شایبهٔ شکی مانده بود نایرهٔ
والا شادیانهٔ اقبال بنوازش آمد بالجمله بهادر خان بعد از وصول
بوسیلهٔ ملک جیون از جایی که نوید اظهار کرده خودرا بدانجا رسانید
و آن خسران پژوه را با سپهر شکوه بند ضبط و تصرف آورد و
ملک جیون را همراه گرفته با رایت خجستگی و سایر حقوق مقرری بر
جناح سرعت روانهٔ پیشگاه شد و عنقریب سرانجام حال آن بد فرجام
درین سعادت نامهٔ بدایع ارقام گزارش یافته دیده وران هوشمند
ازان کامیاب عبرت و آگهی خواهند گردید اکنون کلک حقایق نگار
سوانح حضور لامع النور و بقیهٔ وقایع ایام جشن جلوس مبارک
را از جایی که گذاشته بود بر صفحهٔ بیان مرقوم میسازد بیست و دوم
شوال سید محمدعلی حاجب بیجاپوری از جانب عادل خان یکعقد
مروارید و یک انگشتری الماس که زیاده از بیست هزار روپیه ارزش

داشت برسم پیشکش گذرانید و تهورخان الماسی که بدرهٔ هزار روپیه قیمت باشد داشته اسپ عراقی بپیشکش داده و روز دیگر جعفر ولد اله وردیخان از منهرا رسیده احراز دولت ملازمت نمود و بمرحمت خلعت مباهی شد و درین ایام رای عالم آرا اقتضای آن کرده بود که گوهر درج حشمت اختر برج عظمت پادشاهزادهٔ والا نژاد فرخنده شیم محمد معظم را که مدتی از شرف ملازمت کیمیا سعادت محروم بودند از دولت آباد بقصد تقبیل پایهٔ سریر گردون مصیر طلب فرموده بکمند آن والا تبار سعادت پیوند را در پیشگاه عز و جلال کامیاب دولت حضور و بهره‌مند سعادت خدمت لامع النور دارند لهذا زبدهٔ امرای عظام امیر الامرا را از تغییر آن عزهٔ ناصیهٔ حشمت و بختیاری بصوبه داری دکن سربلند ساختند و بیست و چهارم ماه مذکور او را بعنایت خلعت خاص و خنجر خاصه با علاقهٔ مروارید و سپر با سار مرصع و مادهٔ فیل و بیست اسپ از انجمله ده راس عربی و عراقی یکی با سار طلا مشمول مراحم گوناگون ساخته مرخص فرمودند و عمدت خان مهین پسر خان مذکور بمرحمت خلعت و اسپ عراقی با سار طلا و ابو الفتح و بزرگ امید دو پسر دیگرش هر یک بمرحمت جمدهر مینا کار با علاقهٔ مروارید مباهی شده با پدر مرخص گشتند و حکم والا صادر شد که عقیدت خان از تغییر فاضل خان بحراست قلعهٔ ارک دولت آباد قیام نماید و خان مذکور به پیشگاه حضور آید و سید محمد علی سعدر عادلخان بعطای خلعت و انعام پنج هزار روپیه و سید ناصر حاجب قطب الملک بعنایت خلعت و اسپ عراقی و انعام پنج هزار روپیه سرفرازگشته رخصت انصراف یافتند و مصحوب

بحکم محمد حسین گیلانی فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و دهکدهکی الماس گرانبها برای سرفرازی عادلخان مرسل شد و فرمان عاطفت نشان با خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید برای قطب الملک ارسال یافت و بیست کس از امرای دکن بسرفرازی عنایات موسومه بآن عمدهٔ دودمان مرخص گردیدند و رایات عظمت بدر تمام قرهٔ باصرهٔ سلطنت و اقبال بادشاهزاده را که محمد معظم طغرای نفاذ یافت که پس از رسیدن امیر الامرا با وزیر خان که در خدمت آن بادشاهزادهٔ عالیقدر کامکار بود متوجه کعبهٔ حضور گردند و مرحمت بادشاهانه سرپیچ مرصع گرانبها برای آن درة التاج خلافت و جهانداری و خلعت خاصه جهت وزیر خان مرسل گردانیدند و از امرای کومکی دکن راجه رگهنات سنگه سیسودیه و سرافراز خان و خان زمان و چهل کس دیگر از عمدهای آن صوبه بعنایت ارسال خلعت خاص امتیاز اندوختند و درین هنگام معروض مواقف از نوکران بیسکوه که حقایقش مذکور شد در کنار آب سند از جدا شده بود برهبری سعادت بلب آستان بوس رسیده طلعت ردای اخلاص طالع گردید و بعنایت خلعت و شمشیر و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار ممنون نوازش یافت و چون روز وزن ششم سال شمسی از عمر گرامی آن نهال ریاض سعادت و نخبهٔ بلندی نوگل حدیقهٔ دولت و سربلندی شاهزادهٔ والاتبار خجسته سیر محمد اعظم بود آن بادشاهزادهٔ گرامی قدر بعنایت سرپیچ مرصع و خنجر خاصه با علاقهٔ مروارید و پنج سر اسپ از طویلهٔ خاصه

زارالحمله دو راس عراقی نکی با زین و سار میبا کار و دیگری باسار
طلا مورد انظار عاطفت گردیدند و درین ایام سید جعفر مهدی
خلف سید جلال بخاری که بجاي پدر صاحب سجادهٔ آن سلسله
است بعنایت ارسال خلعت بهره اندوز عزت گردید و شجاع خان
بقلعه داری چباده از تغییر خواجه‌خان وعبد الرحیم و لد اسلام خان
مرحوم بخطاب خانی سرفراز گشتند و بمشکش بهرام ولد بدر محمد
خان و بهگونت سنگه هاده از کومکیان دکن و خواجه‌خان وچندی
دیگر از عمدها بنظر قدسی اثر در آمد و بعرض دار بادگان دبشکاه
عزت رسید که عبادتخان برادر اسلام خان مرحوم باجل طبیعی
روزگار حیاتش بسر آمد و اقاعلی‌سمنانی مخاطب بامانت خان
بموت مفاجات در گذشت بیست و هشتم طبع اقدس بادهٔ امرای
اورنگ جهانداري بنشاط شکار وسواری رغبت نموده ببرون دارالخلافه
توجه فرمودند و در شکار گاههاي نواحی شهر آهوی چند بتفنگ
صید نمودند و سلخ ماه مذکور عزم سفر اعز اباد از خاطر فیض بنیاد
سر بر زده عنان توسن اقبال تآن گلشن سرای دولت و کامرانی
انعطاف یافت و درین روز فضل الله خان ولد سعادت خان را با
برادر خردش و همچنین صفی خان و عبد الرحیم خان و عبد
الرحمن پسران اسلام خان مغفور را که برادر زادهای آن مرحوم اند
خلعت عنایت نموده از لباس کدورت برآوردند و روز دیگر جعفر
موجدار مندهرا را بمرحمت خلعت خاصه بواحده باز صوب مرخص
ساختند و دوم ذي قعده فرین سعادت لوای معاودت بشهر امراهه
پنجم ماه مذکور عرصهٔ داشت بهادر خان بخطاب خلافت رسید مبنی

بر اینکه بعد از استماع خبر گرفتاری دارا شکوه با راجه جیسنگه و
بهادر افواج قاهره نهم شوال از نواحی لاهور گذشته باوجود شدت
حرارت هوا و بادهای سموم جانگزا که در انحدود مشهور هرور مصاسب
؟ بندی طی کرده خود را ببادر رسانیده است و دارا شکوه را بدست
آورده متوجه حضور پرنور گردیدند بعد از وصول این عرضه داشت
منشور مرحمت و نوازش بنام راجه و خان مذکور شرف صدور یافته
با خلعت خاص جهت هردو مرسل گشت و درین ایام عاطفت
خسروانه معظم خان و سایر امرای عظام و مجاهدان ظفر اعتصام را
که در سمت بنگاله بودند و جعفر خان صوبه دار مالوه و خلیل الله
خان صوبه دار پنجاب و دیگر صوبه داران و عمدها و امرای
اطراف را بتشریف عید و مباهات نواخت و مهابت خان
صوبه دار کابل را بارسال خلعت و شمشیر با ساز مرصع مورد انظار
نوازش ساخت و امیرخان صوبه دار سند بارسال خلعت و شمشیر
و سید سالار خان بمکرمت اسپ عراقی و زینهاجی کدی بعطای
شمشیر مباهی گردیدند و شهامت خان بفوجداری غزنین از تغییر
شمشیر خان منصوب گشته باضافه هزار سوار بمنصب سه هزاری
دو هزار سوار سرافراز شد و چون بعرض اشرف رسید که فتح الله خان
ولد سعید خان بهادر مرحوم که حارس حصار شهر کابل بود باجل
طبیعی درگذشت سعید خان برادر او که در سلک کومکیان آنصوبه بود
بجای او منصوب شد باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی
دوهزار و پانصد سوار مورد نوازش گردید و سید نصیرالدین خطاب
خانی و عنایت بکر بخدر مدل و جمال نجا وری بخطاب خانی و

مرحمت علم و عنایت میانه بخطاب میانه خانی و خطای علم و فرهاد بیگ علیمردان خان بخطاب فرهاد خانی و بمرحمت فیل سرفرازی یافته مامور گشتند که خزانهٔ عامره که از پیشگاه حضور لامع النور برای تنخواه مواجب سپاه بنگاله مقرر گشته بود بآنجا رسانند و ملک جیون زمیندار دادر بجلدوی دولت خواهی و حسن خدمتی که در گردش دارا بیشکوه ازو بعدیم رسیده بود بعنایت ارسال خلعت و منصب هزاری دوصد سوار و خطاب بختیار خانی کامیاب مراحم شهنشاهانه گردید چون بعرض همایون رسیده بود که فاضلخان منشی ارادهٔ گوشه نشینی دارد عاطفت بادشاهانه ازرا بسالیانه بچهار روپیه موظف ساخت و پیشکش مهاراجه جسونت سنگه مشتمل بر نفائس جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی برکت رسیده بروز قبول یافت و چون مخطوبهٔ نقاب عفت مخدرهٔ بساط عصمت نوازش بانو بیگم زوجهٔ کریمهٔ شاهنواز خان برای سرفرازی گوهر التماس بدوم میمنت لزوم اشرف بمنزل خود نموده بود حضرت شاهنشاهی بجهت التجا و مباهات آن بانوی خجسته صفات هشتم ماه مذکور سایهٔ سعادت بمسکن او افگنده ساعتی چند بنور حضور فرع بخش آن کاشانه بودند و بعمت خانهٔ آنجا نزول فرمودند و آن عفت دثار رسم پای انداز و نثار و شکر مقدم خدیو روزگار بجا آورده پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و دیگر نفائس گذرانید و آخر روز بدولت خانهٔ معلی فردن سعادت معاودت نمودند و درین ایام بمناسبت موسم برشکال بجمیع عمدهای بارگاه اقبال بقدر تفاوت مراتب خلعت بارانی مرحمت شد و عبد الرحمن

بن بدر محمد خان بمرحمت موتی مرصع بارک مباهات
افراخت و راجه را سنگه را بهور بعد ب دهکدکهی رسید وارس
یافت و بسیاری از بندهای عمدهٔ خلافت بعطای خلعت سرفراز
گشتند هفدهم نامدار خان از مالوه رسیده بدهٔ نل مدهٔ سده مایر
گرد د و بعنایت خلعت بسرعت مباهات رسید و د ین ایام
اقتضای رای عالم آرای راجه را حرب دا موجی از عساکر ظفر اثر
بکوهستان سری نگر که سرتهی بت ر مندار آن از کمال کوته اندیشی
و نا عاقبت بیدی سلیمان شکوه را در ولایت خود جای داده
حمایت و نگاهداشت او را بیهوده سعی مبذول میدارد ساخت که
آن بدعوله بسدن دیوانی ضلالت را بلطایف وعد و بند تیم و امید
داده تحسین بدیدر آن سعبهٔ دوحهٔ خصومت و عناد را که وجود
بی سودش مد ر نواند بدهٔ و مساد بو اران کوهستان دراز و اگر
زمیندار مذکور بموعظه و پند متنبه نگشته در نگاهداشتن آن باطل
تحاصل اصرار نماید ولایت اورا بی صدر ا مواج جهانگشا ساخته
همت بر استیصالش گمارد و از نوشتهٔ وقایع نگاران ممالک شرقی
روبه بمسامع حقایق مجامع رسید که الله وردیخان را که بمقتضای
حمق طالع و سرنوشت بد همراهی ناشجاع شده مره بتجرد
احتذار کرده بو آن بدعبش حور اندیش را تیغ بیداد از هم گذرانید
مجملی از کیفیت حال خان مذکور آنکه درعهد سلطنت اعلی
حضرت صوبه دار پتنه بود و دران اوقات که بواسطهٔ سنوح عارضهٔ آن
حضرت و سوء تدبیرات دارای شکوه خبرهای شورش انگیز ملک
آشوب باطراف و اکناف مملکت رفت و ناشجاع را هوای خود

سري در سر افتاده قدم از حد خود فراتر نهاد و بعزم دعوي ملک و سلطنت از بنگاله بر آمده بر سر پتنه لشکر کشيده خان مسطور از تبه رايي و مصلحت ناشناسي صلاح کار در گرويدن باو دانسته پتنه را بي ايستادگی و ممانعت بتصرفش داد و از غلط انديشی کمر اطاعت بموافقت و متابعت آن ناسزاوار دولت بسته دل برهمراهي و دولت خواهي نهاد و ناشجاع اورا معزز و محترم داشته خان دهانی مخاطب و در جميع امور بکنکاش و صوابديد او عمل ميکرد و چون بعزيمت اکبرآباد از پتنه بصوب بنارس روان شده در بهادرپور چنانچه در اوائل اين صحيفهٔ اقبال برسم اجمال سمت گزارش يافته با عساکر بادشاهی که بسرداری سليمان شکوه بمدافعهٔ او معين شده بود جنگ کرد و هزيمت خورده برگشت خان مشار اليه موافقت ورزيده به بنگاله همراهش رفت و با او مي بود و در زمان سلطنت و استقلال و ظهور فر عظمت و جلال حضرت شهنشاهي که آن ناسپاس پتنه بنگال دوم باره بازدشتهٔ باشد و خان محال باله‌آباد آمده چهرهٔ بخت خويش بناخن کفران نعمت و حق ناشناسي خراشيده و باموکب نصرت بدرا صف آرا گرديده بدر همراه آن باطل‌ستيز بود چنانچه پيشتر گزارش يافته بعد از هزيمت يافتن او ديگر باره رفيق طريق فرار و هم عنان سلک ادبار گشته به بنگاله رفت ليکن درين مرتبه چون از سيمای حال آن بدولت برگشتهٔ ادبال نشان و خاتمت عاقبت و سوء مآل لايح و هويدا ميديد و آثار مرحي و بهروزی از چهرهٔ کارش در نمی يافت ازو نوميد گشته‌ازروی مدارا روز مي گذرانيد و درين وقت که ناشجاع پتنه پرزار درب

وصول عساکر قاهره تاکنر نگر تاب ستیز و مقاومت در خود ندیده از آنجا نداده منزمت خود اراده معاودت و عدم رعایت از ناصیهٔ حالش تفرس نموده بودند بدعوای بدانستی و جور الله بیگی و اعوانی جمعی از معتمدان شدند انگریز ادرا باسدیف الله خان نصرکوهکی بعمل رسانیده بتحصیل این زر و وبال را بنفر جمعیت جزئی و نکال خویش گردانیدند چنانچه بتفصیل این مقدمه بعد ازین در طی مکامن موضع نگاه و گزارش احوال ناسخ بد رحام مرحوم کلک معانی ارقام خواهند گردید ٭

بنای حصار دولت آثار سنگ خاجی در دور قلعهٔ سعادت بنیاد مستقر الخلافه اکبرآباد

ازانجاکه مهندس بنیان ایجاد و معمار حصون صنع بنیاد کاخ والای این دولت ابدی بنیان را برای تشیید قواعد ملک و ملت و تاسیس مبانی حشمت و جلالت تارک رفعت و اعلا افراخته زروه کهن سرای دهر و آسمانی بنای جهان بخش بدستور گیتی آرای این رفعت افزای سرای آفرینش منوط و مربوط ساخته للحرم همواره همت بلند جناب در حمایت و رعایت حصن دین و حصار دولت مصروف میدارند و بدوسته اهتمام رای زرین و عقل متین در استحکام بنای مملکت و جهانداری و ترصیص ارکان ابهت و نامداری میگمارند مؤید این کلام درین خجسته ایام احداث حصار سنگ خاجی است در دور قلعهٔ مستقر الخلافه اکبرآباد و چون آن قلعهٔ دولت اساس ملک مقامی که حضرت علیین مکانی عرش

آشنایی جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب مراه بنا کرده‌اند از معظمات قلاع منیعه و حصون رفیعه مملکت سپهر وسعت هندوستان و مرکز و مقر این سلطنت گردون نشان است و ازان عهد همایون تا این زمان سعادت مقرون از نفس نفایس ذخایر از زر و جواهر مشحون گشته رشک افزاي بحر و کان است و اندر اسباب شوکت و ابهت این دولت ابد مدت دران میباشد و قبل ازین فصیل که بلسان اهل عرب شیر حاجی گویند نداشت لهذا درین هنگام سعادت انجام که قواعد خلافت و ابنیان از قوائم اورنگ حشمت و جلال خلیفهٔ زمان بتازگي مشید گردیده و جهان پیرا از پرتو دانش و تدبیر شهنشاه عالمگیر رونق و جوانی از سرگرفت رای عالم آرای که زینت بخش معمورهٔ هستی است چنان اقتضا نمود که آن قلعهٔ مبارکه را باحداث حصار شیر حاجي استحکام بخشند و حکم لازم الانقیاد بناظمان مهمات مستقر الخلافة اکبراباد صادر شد که حصاري استوار از سنگ سرخ فتحپور دران وتیره که در قلعهٔ مذکور بکار رفته است بنا کرده در اتمام آن کمر سعی و اهتمام بر میان بندند و شب سه شنبه یازدهم ذی قعدهٔ این سال فرخ فال که واقفان اسرار نجوم برای آن بنای آسمان سکوه همایون آثار ساعت اختیار کرده بودند بفرخندگي و مبارکی آنرا اساس نهادند از جانب دریا ارتفاع دیوار بنابر پستي زمین دوازده ذرع و فاصله تا دیوار قلعه شصت ذرع و عرض دیوار پنج ذرع و از دیگر جوانب که زمین رفعت داشت ارتفاع دیوار هشت ذرع و فاصله با دیوار قلعه نیز هشت ذرع و عرض دیوار چهار ذرع و خندق در بیرون

شهر حاجی معزز شد و بلیغ دروازه که هر یک باب الابواب دولت
و سعادتست بران حصار مشتمل اتمام پذیر یافت از انجمله سه
دروازه روبروی دروازهٔ هشته پول و حضوری و اکبری و یکی برسمت
یمین دروازه که در جانب شاه برج است و دیگری بجانب دریا
محاذی دروازهٔ خردی که دریچه جهروکهٔ مبارک است و کنگرهٔ
و سنگ انداز بدستور قلعهٔ بنا که مشهود گردید بالجمله بفرمان
شهنشاه دین پناه معماران حرفت آیین صاحب مهارت و استادان
فن عمارت دست کوشش با مراحل آنحصار و مراحل آن بنای
عدیم آثار کشوده صنعت طرازی و کارنامه پردازی بکار میبردند
و خارا شکافان آهنین چنگ قوی بازو و سنگ تراشان فولاد دست
فرهاد نهاد داد استادی و هنروری داده بنوک الماس تیشه نام
کوهکن از صفحهٔ ایام می ستردند و باهتمام تمام و تاکید و قدغن
معظم هر روز خلقی کثیر و رمهٔ انبوه کار میکردند تا آنکه در عرض
مدت سه سال صورت اتمام و پیرایه انجام یافت •

جشن وزن قمری سال چهل ودوم

درین اوقات سعادت مناط که جهان کامیاب عیش و نشاط
و عالم لبریز عشرت و انبساط بود بزم آرایان دولت دهرهٔ جهانیان
را نوروز فرخنده جشنی تازه صلا دادند و انجمن پیرایان حشمت
باهرهٔ بارگاه سلطنت را بمبارکی آمدن عشرت و کامرانی نشه
ابواب طرب و خرمی برروی عالمیان کشادند یعنی جشن وزن
قمری سال چهل و دوم از عمر کرامت قرین شهنشاه پاک نهاد

خورشید نگین در رسیده بهجت امرور روزگار گشت و نشست و سدوم ذي قعده موافق بیست و دوم امرداد آن برم بهجت و محلس همایون صورت انعقاد پذیرفته بعد از انقضاي چهار گهري از روز مذکور در محفل سعادت اساس غسلخانه معراں دولت از شکوه عظمت و جلال اورنگ نشین کشور اقبال گران سنگ گردید روز مسعود بآیین مقرر وقوع یافته آن پیکر قدسي و عنصر قدوسی که ترازوی زر ناروي خود از سنجیدن بار قدرش قاصر است بطلا و نقره وسایر اشیاء معهوده سنجیده شد و ارباب استحقاق و نیازمندان کوی احتیاج را از وجوه آن بعد مقصود بدامن امید آمد حدیو ابر کف دریا نوال دست جود و افضال کشوده ابنداهاي مائده مرتر مهر نظر را بگونه گونه مرحمت و کام بخشي چهره کشای شواهد آماني و آمال گردانیدند ازانجمله درة التاج سلطنت عظمی قرة العین خلافت کبری بادشاه زادهٔ ارجمند محمد اعظم را بعنایت یک عقد مروارید گران بها که دانهای لعل آبدار بیر دران منظوم بود سر بلندی بخشیدند و امیر الامرا صوبه دار دکن بعطای خلعت خاص با تومان طوغ که درین دولت مهر فروغ عمدها و نوئینان بارگاه خلافت بان سرافراز می یابند والا رتبگی یافت و محمد امین خان معز بخشی بامانهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار بلند پایه گردید و ابراهیم خان خلف علیمردان خان که قبل ازین چنانچه گزارش یافت از منصب معزول گشته بسالیانه موظف شده بود درین روز عالم افروز مطرح انظار عنایت شهنشاهانه گردیده بمنصب پنجهزاري پنج هزار سوار و مرحمت خلعت خاص و شمشیر و سپر هردو با

سار معنا کار و یک زنجیر فیل مرین دسار عزه و جل زربفت نا
ماده فیل کامروای عاطفت سد و عبد الرحمن بن ندرمحمد
حان بعطای ماده فیل و امیر حان بانعام سی هزار روبیه و مالوجی
دکنی باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنج هزاری پنجهزار سوار وعنایت
یک زنجیر فیل و مرتضی حان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار
هزاری دو هزار پانصد سوار و انعام پانزده هزار رو یه و دانشمند
حان بعنایت سمسیر با سار معنا کار و اسب با سار طلا و بامدار
حان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزار و نصدی دو هزار و پانصد
سوار و هوشدار حان بعطای یک زنجیر فیل مطرح انوار التفات
سدند و بسیاری از بندهای آستان دولت و بندهای عبدهٔ حاصت
بامراس مناصب و دیگر عطایا ومواهب کامیاب مرحمت خسروانه
گردیدند و گروهی از امرای رفیع القدر که از پیشگاه حضور دور
بودند بعنایت ارسال خلعت چهرهٔ مباهات افروختند و گنجعلی
حان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری یک هزار و دو صد سوار
مطرح انوار التفات سدند و مد و متوابی بمنصب هزار و پانصدی
ایصد سوار و عنایت سمسیر با سار معنا کار و محمد بیگ باضافهٔ
پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و از اصل و اضا ه
فضل الله حان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سیف
الدین صفوی بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازی یافتند و مراد
حان بخطاب التفات حانی و مد صالح فرمان نویس بخطاب
مکتوبحانی مامور گستند و بهور حان و جمعی دیگر از بندهای
آستان حلافت بعطای خلعت کسوهٔ افتخار وسیدند و سید محمد

منوجی و ملا عوض وجیه و میر سیدی شاعر هر کدام بانعام یکهزار روپیه مباهی گردید ، چندی از بندها بمرحمت اسپ سر بلند شدند و ده هزار روپیه بچندی از ارباب فضل و صلاح انعام شد و درین روز میرخنده نامدار خان و هوشدار خان و راو امر سنگه چندراوت و کدور رامسنگه پیشکشهای شایسته از جواهر و مرصع آلات بمحل عرض رسانیدند و پیشکش لشکر خان صوبه دار ملتان مشتمل برده اسپ عراقی و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا از نظر انور گذاشته درجهٔ قبول یافت و پیشکش چندی از عمدهای اطراف بنظر همایون رسید و یکهزار روپیه بسرود سرایان آن انجمن عشرت عطا شد و شبهنگام چراغانی که باهتمام هوشدار خان در زمین کنار دریای جون از سمع ترتیب یافته بود فروغ افزای نزم اقبال گشته باعث انبساط خاطر ملکوت ناظر گردید ، سوم ذی حجه حضرت شاهنشاهی بسیر باغ اعز آباد نشاط افزای طبع مبارک شده آن روز و روز دیگر دران گلشن فردوس مانند بدولت و کامرانی و عشرت و شادمانی بسر بردند و بنجم قرین سعادت معاودت فرمودند درین ایام ابراهیم خان بمرحمت سپر با سار مینا کار و هوشدار خان بعطای یک زنجیر فیل نوازش یافتند و منصب سیفخان باضافهٔ پانصد سوار دو هزار و پانصد سوار و منصب راجه کشن سنگه تونور از اصل و اضافهٔ هزاری هزار سوار مقرر شد و شیخ موسی گیلانی و اسد کاسی هریک بعنایت اسپ و بسیاری از بندهای عمدهٔ خلافت بعطای خلعت سر افرازی اندوختند و گروهی از عمدها که از پیشگاه حضور دور بودند بعنایت ارسال خلعت چهرهٔ

مباهات اندوختند و چون در زمان اعلی حضرت امیر الامرا علیمردان خان مرحوم تخت مرصع مختصری برای نشستن آن حضرت متساخت و دران هنگام بدرایهٔ اتمام نیافته در عهد اورنگ نشینی و استقلال این یایه ۱ مرای سرور عظمت و جلال امر اعلی باتمام آن عز نفاذ یافته درین وقت آماده و مهیا گشته بود حکم اشرف صادر گردید که آن را در ایوان خاص غسلخانه بجای تخت کوچک مذکور نصب نمایند و نهم ماه مذکور که ساعت قرین انوار سعادت بود آن زیبا سریر جواهر نگار زینت پذیر جلوس شهنشاه روزگار گردید و الغ بیگ داروغهٔ زرگرخانه را بجلدوی حسن خدمت و اهتمام در اتمام آن تخت همایون تخت مانند ادیاهانه درر کشیده شش هزار و پانصد روپیه که همسنگ او بر آمد بار عطا شد و روز دیگر که عید رمضان اضحی دوبارگاه عزت و دولت سرای عظمت بتمهید لوازم عید عشرت مرم هـ سدد و رشک نقش السرف جوزسند گشته دگر باره نوای کوس اقبال آوازهٔ طرب و نشاط در داد و زمانه آغوش شوق بتعمل گذری شاهد عشرت و انبساط کشاد آنجمن حرمی و حضورباره گردید و آذین بندی و سرور درمگاه ملها را طراز عشرت بخشید بندهای عقیدت شعار و بوستان زینت مقدار در عید والای خلافت و بندهٔ آستان سای سلطنت فراهم آمده مسلمانان تهنیت بارگ آرای سعادت گردیدند چون موئید دین پناه بعادت معهود بعزم ادای نماز عید بر فیل کوه شکوهی که تخت مذهب یابهٔ طلا بران نصب گشته بود سوار شده با فر الهی و کوکب شهنشاهی ترتیب و زینت نما و کمال ابهت و احتشام بنوعی که معمول این

دولت ابدی است بمسجد عیدگاه مقدس قدم ارزانی فرمودند و نماز عید بجماعت گذارده ترین سعادت معاودت نمودند و در رفتن و آمدن تماشائیان و اهل کوچه و بازار از زر نثار کام دل اندوختند و از مطالعهٔ انوار جمال سایهٔ آفریدگار و مشاهدهٔ فرشوکت و جلال جدید روزگار دیده بنور ظل اللهی بر افراختند و بعد مراجعت از عیدگاه تقدیم سنت قربان نمودند و پس ازان بر اورنگ کامرا ی جلوس فرموده بکام بخشی بندهای عقیدتمند پرداختند و بداد و دهش و عطا و بخشش کام جهانی روا ساختند و چون جشن جلوس همایون که امتداد مدت آن تا این عید سعید مقرر شده بود بهزاران فرخی و فیروزی بسر رسید حضرت شهنشاهی روز دوم عید بباغ فیض بنیاد اعزآباد عز قدوم بخشیدند تا پیشکاران پیشگاه سلطنت بفراغ بال بساط جشن در چیده اسباب آذین برگیرند و چهاردهم بشهر معاودت فرموده سریر آرای دولت و معدلت گردیدند *

بموجب یرلیغ معلی دارا شکوه و سپهر شکوه را که بهادرخان آورده درحوضه سرکشاده از میان شهر بخضرآباد بردند

درین هنگام بهادرخان که آن مدبر بد فرجام را با سپهر شکوه پسر کهترش از جیون خان زمیندار دادر گرفته مقید بسلاسل مکافات صوری و معنوی تائیدی که بد منشان نکوهیده کردار را در خورد و سزاوار باشد بموجب یرلیغ معلی آسمان ملک نشان می آورد با جیون خان و سائر همراهان بظاهر دار الخلافة رسید و بطریقه

حمله که از حضور پر نور برای خبرداری آن ادبار نصیب معین
گشته بود باشارهٔ والا شانزدهم ماه مذکور آمده دولت زمین بوس
دریافت و حقایق احوال وخامت مآلش معروض بارگاه اقبال
داشته باز مرخص شد و سه شنبه بیستم مطابق هفدهم شهریور امر
اعلی بصدور پیوست که آن خذلان پژوه را با پسر نکوهیده در حوضهٔ
بر گشادهٔ زمانهٔ فیلی نشانند و بطریق حمله در پس حوضه
نشسته و بهادرخان با افواج قاهره همراه گشته داخل شهر سازند و
از راه میدان شهر و بازار دهلی کهنه بره بخضرآباد رسانند و در
جای محفوظی از عمارات خواص پورهٔ آن که برای بودن او قرار
یافته بود نگاهدارند و غرض از تشهیر آنکه همگی خلایق خرد و
بزرگ و خاص و عام آن زمینه بچشم عبرت سرانجام را بی شایبهٔ
شک و ریب برای العین مشاهده نمایند و من بعد زارخانان
تبهٔ گوهر و امیه طلبان شده خود را جای سعیان لاطایل و خیال
صورات باطل نمایند و در حدود و اطراف مملکت اوباشان را بهانهٔ
افساد و دست آویز شورش بهم نرسد و بموجب حکم جلالت اثر آن
سه روز برگشته اختر را تا سرش بزرگ حوضهٔ فیل نشانده
آنجا از راه بازار داخل شهر کردند و از پای قلعهٔ مبارکه گذرانیده
بنوعی که همه کس دیدند و احدی را در وجود نی شود از شک
و شبهه نماند بشهر کهنه بردند و بر موجب حکم اشرف بخضرآباد
رسانیده در جای که مقرر شده بود نگاهداشتند و بهادرخان بعد
معاودت از خضرآباد سعادت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گشته بکهزار
مهر بر سبیل نذر گذرانید و بعنایت خلعت خاص اختصاص یافت •

برآوردن دارا بی شکوه از صف هستی

چون وجود ظلمت اندود آن نخل بی ثمر گلشن وجود جز برگ فتنه و فساد و خار ملالت و الحاد چیزی در بار نداشت و ارکان دین و دولت و قواعد شرع و ملت را احتمال انواع اختلال از بودن او متصور بود چنانچه درین وقت نیز از آتش شرارت وجودش شرارهٔ فسادی جسته سانحهٔ روي داده و در روز دوم بردن او بخضرآباد اوباشان شهر و هرزه گردان کوچه و بازار در امعانان بختیار خان شوریده چندی را بضرب سنگ و چوب در هجوم عام از پا در آوردند و برخي را خسته و مجروح گردانیده نهایت بی اعتدالی کردند و نزدیك بود که شعلهٔ فساد بالا گرفته فتور عظیمی در شهر بهم رسد لاجرم خدیو جهان را هم بحکم دین پروری و شریعت گستری رهم بامقتضای مصلحت دولت و ضروري ستردن غبار وجود شر آمود از ساحت کشور هست و بود لازم آمده آن باطل نرست ضلالت نهاد را که افساد و الحاد او هریک علة مستقلهٔ فرو نشاندن ظلمت حیاتش شده بود بیش ازین زهم زن هنگامهٔ امن و امان درجهٔ انگیز اساس جمعیت حال عالمیان روا نداشتند و آخر روز چهار شنبه بیست و یکم ماه مذکور مطابق هژدهم شهر نور که همان روز قضیهٔ اوباشان شهر روی داده بود فرمان قهرمان جلال صادر شد که آن وجود العائنة را در خضرآباد از قید هستی برآرند و باهتمام سنگجان و نظر بیگ چیلة و چندی دیگر از چیلهای معتمد اوائل شب پنجشنبه چراغ زندگانی او خاموش شده بتهانخانهٔ عدم شتافت

و باشارهٔ معلی بنگر بنده سرشت فرسور و سرش را بمقبرهٔ منورهٔ
حضرت جنت آشیانی علیین مکانی همایون بادشاه انار الله برهانه
نقل کرده در بهار که رسو گشته مرقد مقدس آنحضرت است
و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد همراه حضرت عرش آشیانی
جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه آنجا مدفون اند دفن نمودند
و روز دیگر فرمان جهان مطاع نفاذ پیوست که ستونهای چتر
بنگاله را بعلهٔ گوالدار رسانیده تجارسان آنحضرت عالی اساس سپارند
و بمستقر الخلافه اکبرآباد معاودت نموده بصوبه داری آنجا از تغیر
مخلص خان که به بنگاله تعیین یافته بنوبت نام نماند و هنگام رخصت
اورا بمرحمت خلعت و شمشیر و ماده فیل و نقاره نوازش فرمودند
و هریک خان بعطای یک زنجیر فیل مباهی شده با جمعی از افواج
قاهره بهمراهی او معین گردید نعمت و نجوم راجه جیسنگه که
از بهادر خان در عقب مانده بود جبهه سای عتبهٔ سپهر آسا گشته
یکهزار اشرفی و دو هزار روپیه برسم نذر گذرانید و بعطای خلعت
خاص و جیغهٔ مرصع و فیل خاصه عرش تبار بعره و جل زربفت
با ماده فیل مورد مرحمت گردید و چون بعرض اشرف رسیده بود
که از کثرت ایلغار و طی مسافتهای بعید اسب بسیار از راجه
مذکور و بهادر خان تلف شده الطاف بادشاهانه آن زبدهٔ راجها را
بعطای دو صد اسب از انجمله پنج راس عربی و عراقی یکی
با ساز طلا و بهادر خان را بعنایت یکصد اسب از آنجمله پنج راس
عربی و عراقی یکی با ساز طلا نوازش فرمود و دلیرخان و خان نثار
خان و اعتبار خان و آتش خان و جمعی دیگر از بندها و مجاهدان

جنود نصرت که همراه راجه جیسنگه و بهادر خان معین بودند دولت اندوز ملازمت گشته بعنایت خلعت مباهی شدند و ملک جیون که قبل ازین بجلدوی خدمت شایسته که از ظهور آمد بمنصب هزاری دوصد سوار و خطاب بختیار خانی کامیاب عنایت شده بود باضافهٔ صد سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ عربی با زین و سار مطلی و فیل بخیر میل و شمشیر با سار میناکار مشمول مراحم گوناگون گردید و چون حاکم جلیل القدر از پیشگاه معدلت بتحقیق منشأ قصهٔ شور انگیزی اوباشان شهر که بدست باغیان او روی نمود صادر شده بود بعد از تحقیق و تفحص بثبوت پیوست که هیبت نام فتنه جوی بی سعادتی از جمله احدیان بادشاهی بادی این حرکات شنیع گشته محرک سلسلهٔ فساد بوده است لهذا شحنهٔ شهر اورا گرفته بپیشگاه عدالت حاضر ساخته و ازین جهت که منشأ این قسم خسارتی شده باعث هلاک جمعی از مسلمانان گشته بود مورد انظار قهر و عتاب بادشاهانه گردید حکم شد که اورا بیاسا رسانند تا موجب عبرت دیگر بی ادبان خرد سرو خسارت کیشان فتنه پرور شود درین ایام پیشکش رانا راجسنگه که مشتمل بر دیگر بجدر مثل کوه پیکر با ساز نقره و برخی از نوادر جواهر و پیشکش جعفر خان صوبه دار مالوه از نفایس مرصع آلات بنظر اکسیر اثر درآمده بدرجهٔ انوار قبول شد و سعادتمندان از جاگیر خود رسیده شرف تقبیل عتبهٔ اقبال دریافت و بعطای خلعت کسوت مباهات پوشید و مالوجی دکنی باضافهٔ هزار سوار که سابق از منصبش کم شده بود بمنصب پنجهزاری

پنجهزار سوار و عنایت تکرتحلو حل و راجه نرسنگه کو نمرحمت جمدهر مرصع و جندی دیگر از بندهای آستان ساط ب نمواعت حسروانه و نمطای حلعت و اسب سرافراز گسته رسلک کومکیان عساکر بنگاله منتظم گردیدند و چون نوشته بود که بنگاله رسیدا ز منسد فرن انداز خان باهتمام رسانیدن آن مهمی گسته از اصل و اضافه نمنصب هزاری صد سوار و مرحمت اسب متاهی سد و همت خان که از بنگاله آمده نوتعدا ب حلعت و جمدهر مدناکار و انعام دو هزار روپیه نوازش یافته از نو بنگاله مرخص گسته نشست و همدم تاج مدمن تعداد اعزاداو از نمن قدوم اسرف نهارسیدن دولت و اقبال سد و سب هنگام تاسارۀ نورمادروای امام در طرفین ساه نهر حراغان سده تاعب انبساط خاطر ملکوب ناظر گردید روز دیگر فرس سعاب و کامرانی آنجا نسر برده نشست و نهم مراجعت رمودند *

ذکر اکرام عام حضرت پادشاهی و بخشیدن باج غله و دیگر اجناس و حاصل راهداری کل مملکت محروسه

حضرت واهب العطایا جلت کبریاوه که تعلیم ازلی سیاسای احوال عامۀ خلایق و کافۀ برایاست چون گروهی از بدایع نوع بشر را ناظار خرد رحمت وانوار مدمن و نعمت سزاوار دانست و خواهد که آن زمرۀ نیک بخت را از اهل دیگر مرن و اعصار که اکبر دمه ب فرسود جور روزگار دیده اند رخۀ امتدار بخسد فرانده

باقتضای لطف کامل خسروی نیک رای عادل و شهریاری بلند همت دریا دل بر ایشان گمارد که ترقی درجات عز و جاه بر ترفیه حال عباد الله مقصور شمارد و اعلای مدارج دولت و سروری از سلوک جادهٔ رعیت پروری چشم دارد از وسعت دستگاه جود و کرمش خلائق از تنگیهای ایام باز رهند و بمیامن فضائل و نعمتش جهانیان داد آسایش و کامرانی دهند بینوایان ملل الضاعة از مآثر احسان عامهٔ تطیب عیش و وسعت رزق فارغ البال زیند و مسکینان عدیم الاستطاعة از برکات اصطناع و اکرامش آسوده و مرفه الحال باشند بحکم تفضل عام وجههٔ نیتش جز بر امر عموم تربیت نبود و بمقتضای لطف خاص پیشنهاد همتش رعایت حال خصوص رعیت باشد شاهد صدق این بیان کیفیت سعادتمندی دریافتگان این عهد میمنت مهد و زمان فرخنده عنوان است که ایزد جهان آفرین بمحض الطاف بغایت آمیختگان عنایت نصیب را در سایهٔ همای همایون فال این خدیو کرم پرور مرحمت گستر ظلم کاه عدل پیرای جهان افروز عالم آرای جای داده ابواب منح و افضال و درر نوال این برگزیدهٔ ذو الجلال بر روی روزگار آنها کشاده از فیض عاطفتش هر زمان بلطیفهٔ احسانی خاص و هردم بوظیفهٔ مرحمتی عام کامیاب میگرداند از جملهٔ آن مراحم کامله و مکارم شامله که درین ایام معدلت بنیاد جلوهٔ ظهور نموده سرمایهٔ رفاهیت حال جهانیان گردید عفو کردن جمیع وجوه راهداریست در کل ممالک محروسه و بخشیدن باج غلات و حبوبات و سائر اجناس ماکولات و مشروبات در اکثر بلاد معظمه چون درین

در سال بهار و وقوع سوانحی و حوادثی که درین دیار مآثر نصفت
ومعدلت گزارش پذیرفته بعضی مزوران در ممالک هندوستان نقص
مکان روی نموده ازان رهگذر فی الجمله اختلالی بحال سکنه و رعایا
راه یافته بود و در ایام ظهور شورش و مرتب نسبت تعدی و طغیان
متمردان هر ناحیت درین مملکت بهر سطح گشت و زرع وضبط
و عمل بهرجا بجا نیافته بوقوع نیامده و درهرجا روا می شده بود
اکثر دستخوش نهب و تاراج و پامال تعدی و تطاول سرکشان و
عصیان منشان گردیده ازین جهت سعر غلات و حبوبات بالا رفته
و لاجرم درین خجسته هنگام سعادت فرجام که عیار مساعی ملک
و دولت ثابت بیع اعمال شهنشاه عدو سوز مروت نسبتده اورنگ عظمت
و استقلال بفر وجود مسعود آن حضرت زینت و زیب پذیرفته بود
مراحم خسروانه درحال کافهٔ رعایا و قاطبهٔ برایا بحسن سلسلهٔ
عاطفت عمیم پادشاه عادل باذل مهربان کریم بجنبش آمده
و رای عالم آرای قصد حفر و تدارک این حوادث اقتضای رای
گرامی عام و احسان شامل نام نمود که صغیر و کبیر و غنی و
فقیر و مومن و کافر و مقیم و مسافر از عوائد فوائد آن بهره مند
گردیده و بنابرین بنت علیا بحسب درجمیع طرق و مسالک
ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه محصول راهداری از رسد
غلات و دیگر اشیا و اجناس که بدل ازین همیشه گرفتی آن ز
محال خالصات سرکار پادشاهی مقرر و معمول بود و داخل ابواب
جمع گشته بخزانهٔ عامره میرسید و در مواضع تیول و اقطاعات امرا
و منصب داران و حدود و سرداریها دروجه تنخواه جاگیرداران

محسوب بود و خزاین موفور و گنجهای معمور از وجوه آن سرانجام
توانستی نمود بمحض تفضل پادشاهانه برسبیل دوام معاف میفرمودند
و پس از چندی از کمال مکرمت باج غله و دیگر اجناس ماکوله
و مشروبه که بیشتر گرمی آن در جمیع شهرها مقرر بود از دار الخلافه
شاه جهان آباد و مستقر الخلافة اکبر آباد و دار السلطنة لاهور و
بلدهٔ مبارکهٔ برهانپور و چندی دیگر از معظمات بلاد و معمورها و
بسیاری از دیگر وجوه مال سایر در جمیع ممالک در وجه استدامت
و استمرار بخشیدند تا رسد غلات و حبوبات و سائر اصناف ماکولات
در سبیل و دور از نزدیک و دور بجایی که مهبط انوار نزول رایات
عالیات باشد میرسیده باشد و در هر شهر و معموره ارزانی و فراوانی
در اوقات مردم پدید آمده این معنی سرمایهٔ عیش و رفاهیت
خلائق گردد چنانچه باین جهت از سرکار خالصهٔ شریفه هر ساله مبلغ
بیست و پنج لک روپیه که هفتاد و پنج هزار تومان رائج ایران
است بخشیده شد و آنچه از کل ممالک محروسه بضمیمهٔ راهداری
معفو گردید محاسب وهم و مستوفی اندیشه از عهدهٔ ضبط و تعداد
آن بیرون نتواند آمد و درین باب امثله جلیله و مناشیر مطاعهٔ
موشح بتاکید شدید و تدعی بلیغ بنام متصدیان هر صوبه و سرکار
و فوجداران و کروریان اطراف و اقطار این کشور همایون آثار بطغرای
نفاذ پیوست که من بعد دست از اخذ این وجوه که بخشیدهٔ همت
والا ست کوتاه کشیده و کوتاه دارند و گذر برداران و یساولان واحدیان
از جناب معدلت و جهانداری برای رسانیدن این احکام کرامت
نظام و تقدیم مراسم منع و تاکید حکام بهمه صوبجات و ولایات معین

گسستد و بمامی این مصل سطم و امتدان حسم د کل ممالک
محیة المسالک هلد سال بعاوب ماحس در برج عاب بهم رسند
و اگرچه چند سال مدوا ر بعد ارین مدر در بعصی از ولایات باران
کمی کرده حسکی روی داد و بدان جهت ایام عسرت بامتداد
کسید لیکن بامتداد نه انجامید و الحال اگر احدانا د من سنوات
در برخی از محال و بلاد بصدب قلب باران نوری در مراتب
کسب وکار و زراع روی میدهد و آفتی سماوی با ارضی اتفاق می افتد
بدین جهت که ار دیگر مواضع معموره بی زحمت باج و بمغا
علات موبوره بآن ناحدت مدوالی رسید سکنه و قاطنان آنجا از
استیلای قحط ایمن اند و بسبب علا ابتلا می یابند امید که ابرد
جهان افروز بربو عاطفت این بادشاه با اد ر دین و حدیو ظلم
کاه معدلت گزین را با انقراض زمان بر بسیط زمین مبسوط داراد
و همت بلند حیانش را همواره در اشاعت انوار لطف وکرم و ازالت
آثار جور و ستم به نیروی بوندن و با یند بحساد هستم محرم
الحرام ده هزار رو به وجه حیرات مقرر آن ماه بوساطت صدر الصدور
ناریات استحقاق ـطا سد درین ایام دوالفقار حان قراماللو که در
ملک گوشه مستقل بود جهان گذرانرا بدرود نمود و عادت بادساهانه
اسد حان خلف او نامدار حان را که نسبت دامادی بآن حان
مرحوم داشت بعطای حلعت دوارین نمو ه ارلباس کدورت برآورد
و ارونا ع صوبه ذکر معروض بارگاه حلال گردید که احتصاص خان
صوبه دار برادر حسام الدین خان وحدار للحاکده باحل طبیعی
بساط حیات در بوردیده و عاطفت خسروانه شاه بیگ حان را که

قبل ازین از منصب معزول شده بود بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار بواحده بصوبه داری برار تعین فرمود و چون ولایت کرناتک را که معظم خان درهنگام اندساب بقطب الملک تسخیر کرده بود حضرت شهنشاهی بر سبیل انعام بخان مذکور عطا کرده بودند و بعضی قلاع آن مثل کنجی کوته که از حصون معظمه آن ولایت است با توپخانهٔ بسیار و سائر اشیا در تصرف کسان و گماشتگان او بود و ازین جهت که قطب الملک را خار خار طمع و تصرف آن ولایت میشد مهمات آنجا اختلال داشت بنابران درین هنگام میر احمد خوافي بنظم و نسق امور آن حدود رخصت یافته بخطاب مصطفی خانی و عنایت خلعت و اسپ و یک زنجیر فیل و باضافهٔ هزار و پانصدي هزار و چهار صد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار کامیاب مرحمت شد و میرخان لنجانوري بهمراهی خان مذکور معین گشته از اصل و اضافه بمنصب هزاری هفتصد سوار مباهی گردید و بامدار خان از تغییر فیض الله خان قور بیگی شده بعنایت خلعت سرفرازی یافت و ساداتخان بمرحمت مادهٔ فیل مباهی گشته در سلک کومکیان عساکر بنگاله منتظم شد و میرزا میواتی بفوجداری سرکار اتاوه از تغییر عبدالنبی خان معین شده بخطاب میرزا خاني و مرحمت اسپ و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار تارک افتخار افراخت و سید میرزا خان بارهه بخطاب اختصاص خاني نوازش یافت و رضوی خان بخاری چون ارادهٔ گوشه نشینی داشت بسالیانه دوازده هزار روپیه کامیاب مرحمت گردید و مخلص خان از کومکیان بنگاله و عبد العزیز خان

جامه دار را مثل عنایت ارسال خلعت فرمانهٔ عرب ایدوحمید و
پیشکش راجه رانسنگه ششیر نه از جواهر و مرصع آلات و پیشکش
حاجی‌خان بلوچ مشتمل بر اسپ و اشتر و شتر و تار و جره و پیشکش
مرتهی بت زمیندارا سری نگر از اسپان تانگن و جانوران شکار
انگی که دران کوهستان بهم میرسند و پیشکش چندی دیگر از
امرای اطراف بدانهٔ معرسر جلاس مطالب رسید و بعد اندازجان
که چندی پیش ازین بحاشیه گزارش یافت دمهم سری نگر
م ی شده درین ایام بعاد مطلبی حبیر باشارهٔ همایون به بیشگاه
حضور آمده بود دیگر باره مرخص شد باتفاق راجه راجروپ بانمام
آن مهم بردازد هنگام رخصت بعطای خلعت و مادهٔ فیل سربلند
گردید و یک قبضهٔ جمدهر مرصع بخان مذکور حواله شد که برای
مرتهی بت زمیندار آنجا بفرستد و خلعت و جمدهر مرصع برای
موتهاک برکاس زمیندار مرمور و خلعت جهت راجه بهادر
چند زمیندار کماون از روی مرحمت ارسال یافت و بحیدار خان
زمیندار دادر بانعام ده هزار روپیه و عطای مادهٔ فیل کامیاب عنایت
گشته بجال زمینداری خود مرخص شد و شمشیر سنگه راتهور از اصل
و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار در آمده [illegible] اسپ و مرحمت اسپ
و خلعت نوازش یافته بجاگیرداری میرواز گشت و چون مثل ازین
در یندولت سپهر بسطت داروغگی داغ وتصحیحهٔ چهرهٔ اسپان باتفاق
جمیع امراء و منصبداران بیک کس متعلق بود و درین ایام و در
عساکر منصوره و کثرت افواج قاهره بمرتبهٔ رسیده بود که یک داروغه
از عهدهٔ آن بر نمیتوانست آمد و ازین جهت کار مردم بتعویق می

کشید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا نمود که داروغهٔ دیگر با مشرف و امینی جداگانه قرار دهند و مدرعاند خوانی باین خدمت سربلند گشته حکم شد که تا هزاری منصب دار را او تصحیحهٔ تابینان نماید و از هزاری بالا تر تصحیحهٔ سپاه آنها بعهدهٔ بیگ داروغهٔ سابق متعلق باشد از سوانح غریب نخستین انکه درین هنگام از وقایع صوبهٔ کابل معروض بارگاه اقبال گردید که شیر بیگ ولد سعادتخان بندهٔ زین خان مغفور برحم خنجر قطع حیات پدر کرد فرمان شد که مهابت خان صوبه دار آنجا اورا مقید و محبوس دارد و هر حکمی که در بارهٔ او از پیشگاه خلافت صادر شود بآن عمل نماید و بجای سعادتخان شمشیر خان بمحارست قلعه ارک کابل معین گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هشت صد سوار نوازش یافت و درین ایام میرزا نوذر صفوی از اکبرآباد رسیده ناصیه سای آستان معلی گردید و چون حاکم بندر سورت پنج سه اسپ عربی برسبیل پیشکش بدرگاه خلایق پناه فرستاده بود اورنده بانعام یك هزار روپیه مشمول مرحمت گشته شش هزار روپیه بار حواله شد که ازو امتعه هندوستان خرید نموده برای حاکم بندر مذکور برد و از وقایع توران زمین بمسامع حقایق مجامع رسید که چون میان سبحان قلیخان حاکم بلخ و قاسم سلطان برادرش که ایالت حصار باو تعلق داشت غبار مخالفتی برخاسته مودت و وفاق بکدورت و نفاق مبدل شده بود سبحان قلیخان بلطائف تدبیر در مقام دفع او شد و جمعی از مردم خود بحصار نزد او فرستاده حرف صلح و آشتی و جدائی

مضافات و نگاهبانی در میان آورد و او بصلح راضی شده از حامی و
معامله با بهی بعزم ملازمت سبحان قلیخان از حصار با جمعی
قلیل متوجه بلخ شد و چون قریب بموضع خلم رسید سبحان قلیخان
گروهی برسم استقبال فرستاده بایشان گفت که اگر توانند اورا بقتل
رسانند آن فریق دران موضع اظهار فرصت نموده اورا از هم گذرانیدند
و بعرض اشرف رسید که سید بهادر بخاری باجل طبیعی روزگار
حیاتش سپری شد و از وقایع چکله سهرند معروض پیشگاه خلافت گشت
که شیخ عبد الکریم تهانیسری متصدی مهمات چکلهٔ مذکور جهان
فانی را پدرود نمود و عبد الغنی خان بنظم مهام آن چکله معین
گشته بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار سر بلند شد و محمد اسمعیل ولد نجابتخان که
کدخدا شده بعطای خلعت و خنجر مرصع و انعام ده هزار روپیه
جهت سرانجام لوازم طوی مشمول عاطفت گردیده نشست و نهم
صفر حضرت شاهنشاهی عزم سیر خضر اباد نموده قرین سعادت
بآن صوب توجه فرمودند و نخست بروضهٔ منورهٔ حضرت جنت
آشیانی علیین مکانی همایون بادشاه طاب ثراه پرتو ورود گسترده
بفاتحه و دعا روح آن سریر آرای اقلیم قدس را روح و راحت افزودند
و پنج هزار روپیه بخدمهٔ آن روضهٔ مقدس آگین انعام نمودند و ازانجا
بمزار فایض الانوار قدوة الاصفیا شیخ نظام الدین معروف باولیا
قدس سره عنان سعادت تافته رسم زیارت بجا آوردند و یکهزار روپیه
بمجاوران آن بقعهٔ متبرکه عطا کردند و ازآنجا سایهٔ چتر دولت و
اقبال بر ساحت خضر اباد افگنده روز دیگر قرین عیش و کامرانی

انجا بسر بردند و بآن روی آب توجه فرموده بشکار کلنگ نشاط افزای طبع همایون گشتند و دوم ربیع الاول ازان مکان فیض نشان بزیارت روضهٔ متبرکهٔ حضرت قطب الاولیای و الواصلین قدوة العرفای و الکاملین خواجه قطب الدین قدس الله سره العزیز توجه فرمودند و برسم معهود دوهزار روپیه بمجاوران آن مزار مهر انوار مکرمت شد و بعد از ادای مراسم طواف براه دامن کوه لوای مراجعت بشهر افراختند و در کوهچهٔ قدم رسول صلی الله علیه وآله وسلم آهوی چند شکار کرده قلعه مبارکه را مهبط انوار اقبال ساختند

توجه رایات جهانکشا بصوب ساحل رود گنگ بشکار جهت تقویت عساکر بنگاله

چون از رفتن پادشاهزادهٔ محمد سلطان بطرف باشجاع و وقوع آنجاهلی و سوء تدبیر که بمقتضای تقدیر ازان والاتبار نا تجربه کار بظهور آمد عساکر قاهره را در بنگاله چنانچه سمت گزارش پذیرفته چشم زخمی عظیم و اختلالی فاحش روی داده بود و اگرچه بندهٔ امرای عظام معظم خان باستظهار اقبال بی زوال خدیو جهان لوازم استقلال و پایداري بکار برده در مراتب سرداري کوتاهی نکرده بود و مغلوب رعب و تزلزل نگشته با مجاهدان درست اخلاص عقیدتمند و مبارزان شهامت کیش ظفر بدوه در برابر غنیم عاقبت وخیم بر منهج مستقیم عبودیت و جان نثاری ثابت قدم بود لیکن بنابر آئین حزم و دوربینی رای جهان آرای که جلا پذیر انوار الهام ربانی و مرآة عکس نمای مصالح دولت و جهانداریست چنان اقتضا

نمود که رایات عالیات بعزیمت سیر روده از مستقر سریر خلافت حرکت کرده بسمت ساحل رود گنگ ارتفاع یابد و بعد از رسیدن بآن حدود اگر صرفه و مصلحت تقاضا کند بصوب اله آباد و بنگاله نهضت نموده پای توجه همایون آنجاها ارادت ورود و سایهٔ حضور ظل الله را بنصرت و مظاهرت بمانند و اگر تا آن وقت خبر غلبه و استیلای افواج نصرت مآل و مقهور گشتن اعدای بد سگال بمسامع جاه و جلال رسد و خاطر ملکوت ناظر از اختلال و فتور خدیو منصور جمع گشته مصلحتی دررسیدن نمانند روزی چند درکنار رود گنگ و نواحی آن بساط اندوز سیر و شکار گشته لوای مراجعت بدار الخلافه برافرازند بنابران ششم ربیع‌الاول موافق شصت و سیم آبان که ساعتی مسعود بود مقصد بآن و عملهٔ پیشخانه را فرمان شد که پای عزیمت خیر انجام سرا مات اقبال بیرون زدند و چون موسم وزن مبارک شمسی نزدیک بود مقرر فرمود که آن جشن فرخنده را در مقر اورنگ خلافت گذرانیده پس ازان بدولت متوجه مقصد گردید •

جشن وزن خجسته شمسی سال چهل دوم

درین ایام سعادت فرجام جشن وزن مبارک شمسی سال چهل و دوم از عمر گرامی فرین ساخته‌ساز زمان و زمین جدید زینت گستر معدلت آیین صورت انعقاد یافته بزمی دلگشا و محفلی روح افزا مرتب گشت و بارگاه سلطنت و پیشگاه خلافت بسط بساط عشرت و انبساط و زینت اسباب تجمل و احتشام آرایش پذیرفته روز

مبارک پنجشنبه پنجم ماه مذکور مطابق بست و هشتم آبان بعدار انقضای یکپاس و یک‌گهری از آن روز بفروز که ساعتی میمنت بخش نشاط افزور بود در پلهٔ میزان از سنجیدن گوهر عنصر مقدس شاهنشاه آسمان‌جاه نمودار کفتین خورشید و ماه گردید و وزن مسعود بایین معهود بفعل آمده از وجوه آن عالمی را دامن خواهش مالا مال نقد آمانی و آمال شد و سال چهل و یکم شمسی از عمر ابد طراز بانجام رسیده سال چهل و دوم آغاز شد خدیو بنده‌پرور مکرمت شعار دست ابر آثار بجود و احسان کشاده بندهای آستان والا و ایستادهای پایهٔ سریر معلی را بانواع لطف و مرحمت نوازش فرمودند ازآنجمله راجه جیسنگه بانعام یک لک روپیه مطرح انوار عاطفت گردید و راجه جسونت سنگه که بعابر وقوع زلالت و سوانح تقصیرات خطاب مهاراجگی ازو مسلوب شده بود درین روز همایون مورد لطف و تفضل بادشاه جرم بخش گردیده دگر باره بآن والاخطاب کامیاب گشت و بهادر خان بانعام بیست هزار روپیه نوازش یافته یکهزار سوار از باد خان او دو اسپه سه اسپه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و مدررا دو در صوبی که در سلک گوشه نشینان بود بانعام ده هزار روپیه مشمول عاطفت و افضال شد و کنور را مسنگه باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و مرتضی خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار بلند رتبه گردیدند و عاقل خان بانعام دوازده هزار روپیه مباهی گشته بعطای علم لوای تفاخر برافراخت و مدررا خان از کومکیان بنگاله بمناصب بغاره و

علم نوازش ادب و خان عالم که بنابر وقوع قصوری از منصب
معزول شده بود بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مورد انظار فضل
و مکرمت گردید و کهرب سنگه ولد راجه جی سنگه بمرحمت سرپیچ
مرصع سربلند گشته بکمان بهاری که فوجداری آن باو متعلق بود
مرخص شد و صفشکن خان بمرحمت تکرنجر فیل و باضافهٔ پانصدی
بمنصب دوهزار و پانصدی هزار سوار و راو امرسنگه چندراوت باضافهٔ
پانصدی بمنصب دوهزار و پانصدی هزار سوار و سپاهدارخان بعنایت
علم و تقربخان باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
شش صد سوار سرفراز گشتند و بهور خان که جلدی پیش ازین مورد
عنایات خسروانه گشته از منصب معزول شده بود بمنصب دوهزار
و پانصدی پانصد سوار کامیاب مرحمت شد و محمد صالح
ترخان که سابق قلعه دار سیوستان بود بنابر تهاون قصوری
هنگام ربدن دارا بشکوه بتهته چنانچه در مقام خود گذارش یافته
ازو صادر شده از منصب معزول گشته معتوب و معاتب بود از
مراحم شهنشاه جرم بخش رخصت کورنش یافته بمنصب هزار و
پانصدی هزار سوار کامیاب تفضل گردید و منصب رشید خان
از کومکیان بنگاله باضافهٔ پانصد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار مقرر شد و راجه امر سنگه نرو ری از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و مان سنگه ولد روپ سنگه را بهور
بعنایت پهونچی مرصع و باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار
و پانصدی هفت صد سوار و اسماعیل ولد نجابتخان بخطاب
خانی و باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و

فضل الله خان و آقا یوسف هریک از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و دو الفدر خان باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و میر ابراهیم میر توزک باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سزاوار خان باضافهٔ پانصدی پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و بردلخان بانعام هشت هزار روپیه و آغرخان بانعام چهار هزار روپیه و عطای خنجر مرصع و قادر داد انصاری بخطاب خانی و آتش قلماق بخطاب آتش خانی و محمد تقی برادر زادهٔ وزیرخان بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد سوار سربلندی یافتند و معتمد خان خواجه سرای باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار مباهي شده بحراست قلعهٔ مبارکهٔ دارالخلافه بغداد بهجت رایات عالیات مورد انظار اعتماد گردید و مکرمت خان بدیوانی صوبهٔ گجرات و اهتمام سرانجام امتعه و اشیای که برای سرکار خاصه شریفه در کارخانهای آنجا مهیا میشود از تغییر رحمت خان منصوب گشته بعنایت خلعت و مادهٔ فیل و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار مفتخر و مباهی شد و عبد الرسول دکني بمرحمت جمدهر مینا کار نوازش یافته باکبرآباد مرخص گردید که در سلک همراهان اعتبار خان باشد و دربارخان خواجه سراي بخدمت ناظری حرمسرای مقدس خلعت سرافرازی پوشیده و دوهزار روپیه باهل طرب وبساط و سرود سرایان آن محفل انبساط و یکهزار روپیه بملا محمد صادق طالب علم ایرانی که درین ایام باستیلام خلافت و جهانبانی رسیده

بود عطا شد و مختاری از بندهای نعا ب خلعت خاصه امتیاز
افراختند و درین روز جهان افروز از جانب مسند نشین مشکوی
عزت و اقبال پرده آرای هودج ابهت و جلال ملکهٔ مقدس نقاب
خورشید احتجاب روشن رای بیگم و همچنین از جانب نواب
ریاض خلافت و جهانداری مقدسات بیگم عظمت و کامکاری و دیگر
پرده گزینان استار عفت و نزاهت پیشکشهای شایسته از جواهر
ومرصع آلات و خوانهای زر و سیم نثار بنظر انور شهنشاه روزگار رسید
و بنابر دستور امرای رفیع منزلت و سایر مقربان پیشگاه دولت
پیشکشها بمحل عرض کشیده رسم نثار بجا آوردند ازان جمله راجه
جیسنگه پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و نفایس امتعه گذرانیده
قریب یک لک روپیه بها شد و درین تاریخ جعفر فوجدار متهرا
و مرحمت خان که از دکن آمده بود دولت زمین بوس شدهٔ
سلطنت یافتند و سید لطف علی بخاری که سید بهادر بشرف
خوب شده بود بمرحمت خلعت از لباس کدورت برآمد و چون شب
در رسید خدیو جهان در انجمن خاص غسلخانه سریر آرای دولت
و کامرانی گشته بتماشای چراغانی که باشارهٔ والا برکنار آب جون
درکمال خوبی و نظر فریبی ترتیب یافته بود مسرت افزای خاطر
اقدس شد و ازآنجا که شهنشاه دین پرور بوفور شعار و کمال حسن
نیت و صفای طویت مبلغی خطیر از نقد و جنس موازی
شش لک و سی هزار روپیه بود بنذر سادات و مجاورین و خدمه و
معتکفین حرمین شریفین زادهما الله شرفا و جلالا نموده مقرر
فرموده بودند که مصحوب یکی از معتمدان درگاه آسمان جاه بآن

اماکن قدس فرستاده زمرهٔ سادات و صلحا و مشایخ و اتقیا را که شرف اندوز مجاورت حرم آن در حرم مکرم باشند از مواید آن بهرور سازند درین اوقات سعادت بدرا میر ابراهیم خلف مغفرت آیات میر نعمان که بسندی پاک طینت صالح و سیمای قدس و پرهیزگاری از ناصیهٔ حالتش هویدا و لایح بود و قبل ازین نیز بزیارت حرمین مکرمین مشرف گشته لیاقت و شایستگی این امر داشت بتقدیم این خدمت والا رتبت مقرر شده سعادت دارین اندوخت و بعنایت خلعت مباهی شده مرخص گردید و خواجه سلامت بخدمت تحویلداری نقود و اجناسی که مصحوب او فرستاده میشد و موازی شش لک و سی هزار روپیه بود معین گشته خلعت سربراری پوشید هشتم ماه مذکور موافق غرهٔ آذر که ساعت بهجت زایان عالیان بود بعد از انقضای یک پاس و سه گهری حضرت شهنشاهی قرین تائید الهي از آب جون عبور نموده لوای جهانگشا بصوب ساحل گنگ افراختند و آن روز دو کروه طی کرده منزل آرای اقبال گردیدند و چون از وقایع سمت دورب مکرر بعرض اقدس بانهٔ سریر خلافت مصیر رسیده بود که بهادر نام مفسدی از طایفهٔ بیکوی در سمت بسواره سر بفتنه و فساد و رهزنی و افساد برداشته است و جمعي کثیر و فرقهٔ انبوه از گواران و متمردان طایفهٔ نیس و دیگر واقعه جویان و خلاف منشان آن سمت باو گرویده باستظهار جمعیت و هجوم اوباش لوای خرأب و خسارت بتاخت و غارت آن حدود افراشته و رعایا و متردّدین از سر شورش و طغیانش در امان نیستند لهذا دفع او نیز پیشنهاد خاطر اقدس گشته بهادر خان با جمعی

از امواج نصرت مآل ندفع و استیصال آن دمی اندیش ممته مکال تعدی نامت و نعنایت خلعت خاص و شمشیر و نمر هردو نامار مرصع مورد نوارش گشته دوس تاریخ مرخص شد و راو امر سنگه حدداوت و حکمت سنگه هاده و رامسنگه راتهور و اعرخان و سید مصطفی و رگهناته سنگه و محمد صالح ترخان و عدرت و مطفر بسوان بهادر خان افغان و للوی خوخان و گروهی دیگر بهمراهی او معدی گشته بمراسم خسروانه سر بلند گردیدند و دانشمند خان که نظم مهام دارالخلافه باز بعهده او نامده بود بمرحمت خلعت خاصه و کب زنجیر فیل و نجابتخان که در سلک گوشه نشینان بود و محمد خان خواجه سرا که بمحارست قلعه مبارکه معین شده بود هر یک بعنایت خلعت مباهی گشته مرخص شدند و اعتقاد خان و عرب خان بعنایت خلعت سربلند گشته رخصت یافتند که تا معاودت رایات عالیات در دارالخلافه بسر برند و کدرت سنگه که فوجدار معوات بود بفوجداری نواحی دارالخلافه از تغییر حسن علی خان ضمیمهٔ خدمتش گشته بمرحمت اسب و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مفتخر گردید و روح الله دیوان دار الخلافه و عبد الرحیم خان که بخدمت تحسیلگری و واقعه نویسی آن مرکز خلافت تعین یافته بود و خنفت خان و عنایت خان ولد طفرخان که از زمرهٔ لشکر بود خلعت رخصت یافتند و خوشحال بیگ کاشغری که در سلک گوشه نشینان منتظم بود بانعام دوصد اشرفی و ملاجان مفتی که از بهر نوطایف دعا گوئی اشتغال داشت بانعام یکهزار روپیه مشمول عنایت شده

مرخص گشتند و در منزل مذکور دو روز مقام شده یازدهم رایات عالیات ازانجا نهضت نمود و اعتقادخان بعنایت خلعت سر بلندی یافته بشاه جهان آباد مرخص گردید که تا مراجعت موکب منصور آنجا بسر برد و زمونخان که منصبش برطرف شده بسالیانه دوازده هزار روپیه کامیاب مرحمت شده بود بعطاي خلعت و انعام پنجهزار روپیه سرفراز گشته بگجرات که وطن مالوف اوست رخصت یافت که آنجا مرفه الحال بدعای دولت ابدي دوام قیام نماید نوزدهم رایات مسعود ظل ورود بر ساحل رود گنگ افگنده موضع گده مکتیسر منص اندر نزول اجلال شد و چون چرز و کلنگ و مرغابي و دیگر اقسام شکار از سباع و وحوش درآنجا بسیار بود و سر زمینهاي خوش و جنگلهاي دلکش داشت روزی چند بقصد سیر و شکار دران مکان دلنشین نزهت نشان اقامت موکب جلال مقرر گشت و ازین جهت که رخشنده گوهر درج دولت تابندهٔ اختر برج عظمت بادشاه زادهٔ والا قدر خجسته شیم محمد معظم چنانچه گزارش یافت بموجب یرلیغ طلب با وزیرخان از دکن متوجه کعبهٔ حضور گشته دریں وقت نزدیک رسیده بودند بیست دوم که ساعت ملازمت آدرهٔ ناصیهٔ حشمت بود حکم شد که محمد امین خان میر بخشي و باقیخان میر سامان تا یک کروه راه پذیره گشته آن نهین نوبارهٔ نهال سلطنت را بعز ملازمت اشرف بهره‌ور گردانند و بعد از انقضای شش گهری از روز مذکور بادشاهزادهٔ والا قدر کامکار بدوره و آیندی

(۲ ن) کده مکهدمسر

شایسته و سزاوار در انجمن خاص غسلخانهٔ سعادت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت شاهنشاه روزگار شده آداب کورنش و تسلیم بتقدیم رسانیدند و یکهزار اشرفی و یکهزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانیدند و چون آن والا نژاد عالی تبار بدولت پای بوس سربلندی دارین اندوختند حضرت شاهنشاهی از کمال شوق و عاطفت آن نخل گلشن حشمت و کامرانی را در آغوش عنایت و مهربانی کشیده کامیاب سعادت دوجهانی ساختند و خلعت خاصه با نادری و یکصد اسپ از انجمله یک اسپ راس عربی و عراقی یکی با زین و ساز میناکار و دیگری با ساز طلای ساده و یک زنجیر فیل خاصه مزین بساز نقره و جل زربفت و یکقبضهٔ جمدهر مرصع با علاقه مروارید بآن غرهٔ ناصیهٔ دولت مرحمت فرمودند و وزیر خان که در خدمت آن پادشاه زادهٔ ارجمند آمده بود حبش ارادت بر آستان عبودیت سوده بانصد مهر و یکهزار روپیه برسبیل نذر گذرانید و بعنایت خلعت خاصه نوازش یافت و چون قراولان در بیشهای آن نواحی شیری قبل کرده بود بند شهنشاه هژبر صولت شیر شکار عزم صید آن سبع ضار فرموده بعد از ملازمت پادشاه زادهٔ سعادت بنوبد که یکپاس از روز گذشته بود فرش عز و علا برتخت روان طلائی که بر بوشیده بشکل بنگله ساخته بودند از مخترعات طبع مقدس این مکرم آیت دولت و کامرانیست و درین هنگام بدرانهٔ انصرام یافته بود سوار شده بشکار توجه فرمودند و نزدیک شکارگاه بر فیل سوار شده پادشاه زادهٔ محمد معظم را در عقب سر مبارک جای دادند و چون بشیر رسیدند آن سبع جانگزای را بضرب بندوق از پا در آوردند و در همان نواحی ساعتی چند بشکار

چرر لہجت اندور گشتہ مراجعت مرمودند و مه ررر دیگرمرس درلت
و کامروایي اقبال دراں سر معرل عرو حلال اقامت گردند بسباط
شکار مسرت دیرامی طبع اقدس دردند دریں ایام بادشاه رادۂ کامگار
بیدار محمد معظم را بعنایت یکعقد مروارید ردهکدهکی و سهوپچی
مرصع و شمشیر حامه و سپر با سار میداکار و دو صد ثوب ار ملبوسات
حاص عر احتصاص بخشیدند و رانا راحسنگه و مهاتنجاں صوبه دار
کابل بعنایت ارسال حلعت رمستانی قامت مباهات امراحتند و
امیر حاں بمرحمت نکر بحر ویل سربلندی یافت و مبارک حاں
نیاری ارکومکیاں صوبهٔ کابل بفوجداری بنگش ار تغییر حسن
بیگحاں معصوب شده هرار سوار ار تابیناں او دو اسپه سه اسپه مقرر
گشت که ار اصل واضافه منصبش دو هراری دو هرار سوار ارآنجمله
هرار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و منعم حاں بقلعه داری احمدنگر
ار تغیر دار انحاں معیں گشته بعنایت حلعت و اسپ و اضافهٔ
پانصدی بمنصب دو هرار و پانصدی هرار سوار سر افرار گردید
و اسماعیل حاں بفوجداری حالندهر تعیں یافته بمرحمت حلعت
و اسپ مباهی شد و مانسنگه وله روپ سنگه راتهور بعطای
حمدهر مرصع باعلاقهٔ مروارید مشمول عاطفت گشته رخصت وطن
یافت و مهراب حاں فوجدار بالنور بعنایت ارسال حلعت کامیاب
عزت شد و مرحمت حاں و تشریعحاں که اردکن آمده بودند بعطای
حلعت وآتشحاں بمکرمت حمحر باعلاقهٔ مروارید و اودی کرن
وکیل را نا بمرحمت اسپ و بهگوتیداس دیوان مستقر الخلافة
اکبر اباد بخطاب رائی سربلند شدند و مصری امعاں بفوجداری

سلطان پور منصوب گشته بعنایت اسپ و از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار عز افتخار یافت و تنکس اعتماد
خان صوبه دار کشمیر از نفایس امتعهٔ آنجا بنظر قدسی اثر رسید و
خواجه برخوردار مخاطب باشرف خان که از قلعه داری اودیسه(۲)
معزول شده بود شرف اندوز ملازمت اشرف گشته بگذرانیدن نقل
پیشکش نمود و چون تخت روان مرصع طلائی که مذکور شد
باهتمام اعتمادی زرگر که داروغگی کارخانهٔ ساختن طلا آلات و نقره
آلات باو تعلق داشت در عرض اندک فرصتی موافق حکم معلی
و خواهش طبع والا صورت اتمام یافته بود مراحم پادشاهانه اورا
بعطای ماده فیل و اضافهٔ منصب نوازش فرمود بالجمله چون قراولان
تفحص شکار رفته بودند بمسامع جلال رسانیدند که در موضع نرکهانگر
ببر بسیار است خاطر ملکوت ناظر بشکار آن سمت توجه نمود
و بیست و سیم رایات ظفر اثر از کده مکتیسر باهتزاز آمده عرصهٔ
نرکهانگر مرکز دایرهٔ اقبال گردید و سه روز آنجا مقام شده اشتغال
بصید ببر بساط افزای طبع مبارک بود و چون قراولان در آن روی
گنگ شیری نشان کرده بودند سه‌شنبه شیر دل هژبر افگن روز سیوم
از آب عبور فرموده آنرا بضرب تفنگ از پای در آوردند سلخ
ماه مذکور موکب منصور ازانجا نهضت نموده بطی دو مرحله
بریتو سعادت و عمرزی در موضع بدرز ورگستر و یک روز آنجا
مقام شد از سوانح این ایام مفتوح شدن حصن ملک اساس رهتاس

(۲ ن) اریسه

است قعل ارس بابا بیگ نوکر باشجاع که از جانب او بحراست آن قلعه سپهر ارتفاع قیام داشت از سعادت منشی و نیک سرانجامی اظهار دادن قلعه و خواهش عبودیت این آستان جلالت نشان کرده بود و باشارهٔ همایون سلطان بیگ و کامگار خان با جمعی از جنود کیهان ستان معین گشته بودند که بآنجا شتافته آن حصن فوی بنیان را بتصرف آورند درین هنگام از عرضه داشت آنها معلوم رای جهان آرای شد که بابابیگ مذکور بر وفق قرار داد قلعه را بتصرف بندهای بادشاهی داده متوجه درگاه خلایق پناه گردیده است عاطفت بادشاه بنده پرور مکرمت گستر که پیوسته برای نوازش مخلصان اخلاص مند و تربیت و پرورش بندهای عقیدت پیوند سبب جوی بهانهٔ طلب است این فتح آسمانی را که بمعاضدت اقبال بی زوال و بی تکاپوی سعی و کوشش و نیروی محاصره و جدال روی داده بود تقریب مرحمت و بنده پروری ساخته سلطان بیگ را بخطاب شاه قلی خان و عنایت ارسال خلعت و اسپ و از اصل و اضافه هزار و پانصدی هشت صد سوار و کامگار خان را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار مباهی گردانیدند و حراست قلعهٔ مذکوره بشاه قلی خان تفویض یافت سیوم ربیع الثانی موضع احمد پور مرکز رایات منصور گشته روز دیگر آنجا مقام شد و از آنجا لوای جهانکشا بطی دو مرحله بموضعی از کنار گنگ که چرز وافر داشت پرتو نزول انگنده چهار روز آنجا اقامت واقع شد و حضرت شاهنشهي چرز بسیار شکار کرده بدر دفعه در آبروی آب دو قلادهٔ شیر یکی نر و دیگری ماده که بچه همراه داشت

بضرب تفنگ از پای در آوردند و بچهٔ شیر را با مادهٔ همایون برادران
زنده گرفتند درین هنگام عاطفت با شاهانه گوهر درج حشمت
واقبال اختر برج عظمت و جلال پادشاه زادهٔ محمد معظم را بعطای
دهکدهکی الماس و یک عدد مروارید گران بها عز اختصاص بخشیدند
و فیض الله خان قراول بیگی و جعفر و خدا بنده و حسینعلی
خان توش بیگی بعنایت خلعت قامت افتخار افراختند و همچنین
ولد زاده مهلداس که برادرش فوت شده بود همچنین راجسنگه
و رامسنگه پسران ارجن گور که برادر زادهای او بود بعنایت خلعت
سرفراز گردیدند و عبد الرحیم و محمد رشید پسران مخلصخان که
جهتی قبل ازین در صوبهٔ کابل درگذشته مورد نظر نوازش شده
بمناصب مناسب کامیاب تربیت پادشاهانه گشتند ازدهم ماه
مذکور موضع سرن گهات که قراولان شکار تسار در نواحی آن دیده
بودند مضرب خیام ملک احترام گردیدند و چنین چهار روز
دران سر منزل فیض نشان بساط اقامت گسترده بساط اندوز شکار
بودند و جرز تسار صید کرده دو شیر به تفنگ زدند از سوانح آنکه
چون گوهر محیط خلافت و جهانبانی پادشاه زادهٔ والا قدر خجسته
شیم محمد معظم بریدهٔ بلوغ و جوانی که هنگام نشاط و کامرانی ست
رسیده بودند عاطفت پادشاه کامل حرز بالغ نظر ربو تربیت نهال
آن نو نهال گلشن اقبال انگیده اثردهم ... منزل گاه عز و
جاه مخدرهٔ عفت سرشتی که از جانب اشراف خراسان بود و
ساشنگی ایران با آن اختر برج عظمت و کامگاری داشت بحبالهٔ
در سلک ازدواج آن پادشاهزادهٔ ارجمند سعادت پیوند گشتند و

شهمعظم که ساعت عقد بود اقضی القضات قاضی عبد الوهاب را طلبیده در حضور بر نور عقد فرمودند و از روی عنایت یکعقد مروارید گران بها دآن عالی تبار والا گهر مرحمت نمودند شانزدهم از سرِ گهات کوچ شده بالای موضع بورنگر مخیم اردوی ظفر پیکر گشت و چون هنگام نزول بمنزل عبور اشرف از پیش دائرهٔ بادشاه زادهٔ والا قدر سعادت توام محمد معظم و وزیر خان شد آن کامگار نامدار و خان اخلاص شعار هر یک پیشکشی از جواهر و مرصع آلات گذرانیدند و موکب ظفر پناه ملتجی روز دران سر منزل مقام فرموده نشاط شکار مسرت افزای طبع همایون بود و چون خاطر ملکوت ناظر از صید و شکار آن حدود پرداخت عزم توجه الهاباد که مقصد اصلی ازین نهضت جهانگشا آن بود وجهه همت ملک پیرا گردید وبیست و دوم رایت نصرت طراز از بورنگر باهتزاز آمده بکده مکیشر مراجعت نمود و سهنشاه دین پناه در ابتدای راه شیری که قراولان دران نواحی قید کرده بودند بتفنگ زدند و بشش کوچ و دو مقام دوم جمادی الاولی دیگر بارهٔ چتر والای اقبال بر ساحت کده مکیشر سایه گستر شد و روز دیگر که آنجا مقام بود از وقایع بنگاله معروض بارگاه خلافت گردید که بکه تار خان در محاربه که عساکر ظفر مآثر را درین ایام با باشقاق روی داده بود خان نثار گشته سرخروئی جاوید اندوخت و درین وقت بادشاه زادهٔ کامگار عالی مقدار محمد معظم بمرحمت خلعت زرانی و اسپ عربی با ساز طلا و یک عدد پاندان مرصع با حوالچه و دیگر ادوات آن که مجموع مرصع بود مورد انظار عاطفت بادشاهانه گردیدند و جمعی از بندهای آستان سلطنت بعنایت خلعت مفتخر

و مباهی شدند چهارم از کدهٔ مکتسر دیرمنت الهٔ آباد کوچ شدهٔ منزل هم رصهٔ سورون که شکارگاهی دل بدیر و دشتی سر سبز دراست کامدات نزول موکب عالم گیر گردید و در ابتدای راه مادهٔ شیری که قراولان نقل کرده بودند شکار سپهساهٔ ظفر وصولت شد و درین ایام کنور رام سنگه بعطای خلعت خاص مباهی گردید و فریهی سنگهٔ ولد مهاراجه جسونت سنگه که از نیس پدر حویس آمده بود جبهه سای آستان خلافت گشته دو زنجیر فیل نرمم پیکش گذرانده و بعطای خلعت و دهکدهکی الماس و یک عقد مروارید عز مباهات اندوخت و بهگونت سنگه هادهٔ از وطن و قلعه دار جان از دکن رسیدهٔ دولت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردیده و جان مذکور یک زنجیر فیل نرمم بپیشکش گذرانید و شیخ محبوب محمد از اولاد کرام معارهٔ اولیای عظام خواجه بهاءالدین ملتانی قدس الله سره بعطای خلعت و مادهٔ فیل کامیاب مکرمت گشته رخصت وطن یافت بالجمله شکارگاه سورون سه روز محل اندوز نزول همایون گشته سیر و شکار آن عرصه برهت افزمنزن امرای طبع مبارک خدیو خورشید فر جمشید فر شد و از جمله شکارهای خسروانه درانجا بوقوع آمدن آن بود که خاقان جهان در یک روز پنج شیر ببیروی بازوی اقبال عالم گیر از پا در افگندهٔ ساکنان آن مرز و بوم را از شر آن سباع خانگرا بعقص سذاب سهنساهانه رهائی بخشیدند و درین منزل جعفر ولد اله ورد خان را که فوجداری متهرا باو تعلق داشت وپدرش را حاجت ساتعا گزارش یافت باستماع این خبر بتداد ازهم گذراد ده نوب مشمول انظار مرحمت گردانیده منصبش

را به مه هزاري سه هزار سوار از انجمله یکهزار سوار دو اسپه سه
اسپه بود از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسپه سه
اسپه مقرر ساختند و بخطاب اله وردیخانی و عنایت خلعت
خاصه و اسپ با ساز طلا نواختند و بخدمت مرجوعه رخصت نموده
سه پسر اورا نیز خلعت مرحمت کردند و درین هنگام خاطر
ملك بدرا پرتو التفات بحال مجاهدان توپخانهٔ همایون افگنده ولي
بیگ کولابي را بیک باشي اول برقنداران فرمودند و بعنایت
خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری دوصد سوار نوازش نمودند
و ولي بیگ علیمردان خان را بیک باشي دوم ساخته بمرحمت
خلعت و اضافهٔ منصب معتبر و مباهی گردانیدند و جمعی
کثیر از جماعت داران دیگر را برتبهٔ یوز باشیگري مایهٔ عزت افزوده
خلعت سر افرازی بخشیدند هفدهم از سوروں کوچ شده موضع
چاندپور محط سرادق منصور گردید و از وقائع بنگاله بمسامع
حقائق مجامع رسید به نور الحسن که از عمدهای با شجاع
بود برهبری بخت بیدار ازان بر گشته روزگار جدا شده بحدود
مسعود بادشاهی پیوست و روز دیگر سه کروه طی کرده نزول
اجلال شد و چون طبع اقدس حضرت شاهنشاهی بتماشای جنگ فیل
رغبت داشت فردای آن که کوچ بود اوائل روز حضرت شاهنشاهی
یک جفت فیل بجنگ انداخته نشاط اندوز آن تماشای عبرت
خاطر فریب شدند و بعد از فراغ فرس سعادت و کامرانی ازان منزل
نهضت فرمودند درین تاریخ عرضه داشت زبدهٔ امرای عظام معظم
خان مشعر بابن معنی به پیشگاه خلافت رسید که با شجاع بلجرد

به مآل که سودای باطل و خیال محال درین مدت در بنگاله بنام استقامت بمدافعت و مقاومت جنود اقبال افسرده عیار ساله انگیخت و چون فوج نام بسته بل دست و پای زده حرکة المذبوحی میکرد درین هنگام از سطوت و استیلاء عساکر ظفر مآثر بنیاد همت و ارکان ثبات متزلزل یافته سلک شوکت و جمعیتش از هم گسسته است و آن خان عقیدت نشان بافواج منصور از آب گنگ عبور کرده دفع و استیصال و اتمام مهم آن فتنه انگیز بد سگال کمر همت بسته چنانچه بالفعل از تانده که آنرا بنگاه خود ساخته آنجا رحل اقامت انداخته بعزیمت جهانگیرنگر کرده است چنانچه تفصیل آن بعد ازین مرقوم کلک حقایق نگار خواهد گردید بالجمله روز دیگر که مقام بود چون قراولان دران نواحی شیری تعقل کرده بودند شهنشاه هژبر افکن شیر شکار سوار شده آن سبع ضار را بضرب تفنگ از پای درآوردند و ازانجا طی سه مرحله بالای شمس آباد نزول سعادت نمودند و دران موضع بنابر ورود صید و شکار سه روز اقامت گزیده بو ماده سفر و حضر و مرغابی بسیار شکار فرمودند چون مقصد اصلی ازین نهضت جهان پیرا معاضدت و امداد عساکر بنگاله بود و بفیروزی تأییدات آسمانی و مساعی بو تعاقب بردانی بی آنکه کومک تازه بآن جنود مسعود رسیده صورت فتح و ظفر درآینه نیت مجاهدان جیوش قاهره جلوه گر شده مژدهٔ نصرت و فیروزی بوند دولت و فیروزی بمسامع جاه و جلال رسید و خاطر مهر تنویر ازان مهم خاطر فراغت پذیرفته موکب منصور را مصلحتی درنهضت زین نماند رای عالم آرای بادشاه عالمگیر کشور کشا دران منزل همایون

عزیمت معاودت مصمم فرمود و عنان توجه والا بسمت دار الخلافه انعطاف داده لوای مراجعت برافراختند درین ایام فروغ اختر عظمت و بختیاری بهارگلشن ابهت و نامداری پادشاه زادهٔ عالیقدر ارجمند محمد معظم بعنایت خلعت خاص زمستانی عز اختصاص یافتند و همچنین امرای عظام و سایر عمده‌های آستان سلطنت مقام که کامیاب خدمت حضور بودند پارچهٔ مرحمت کسوت امتیاز پوشیدند و امیر الامرا صوبه دار دکن و معظم‌خان سپهدار بنگاله و دیگر عمده‌ها و امرای اطراف پاس عنایت قامت مباهات افراختند و مرتضی خان بعطای شمشیر خاصه و ابراهیم خان بمکرمت خنجر مرصع مشمول عاطفت خسروانه شدند و مدبر خان خلف خلیل الله خان که در حدود کوهستان جمون خدمات شایسته ازو بظهور رسیده قلعهٔ تاراکده را که معتمدان آن سرزمین در ایام فتور از تصرف بندهای پادشاهی بر آورده بودند استخلاص نموده بود بعنایت ارسال خلعت و نقاره مورد نوازش شد و فیض الله خان وصف شکنخان بعطای خلعت مباهی گردیدند و برتهی سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه دو زنجیر فیل پیشکش نموده بعنایت دهکدهکی الماس سربلند گردید و نصرتخان بفوجداری مانکپور معین گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری سه صد سوار سرفراز گشت چون خواجه عبد الغفار که از خواجهای معزز معتبر ماور النهر است چون درین ایام عریضهٔ مبنی بر مراسم دعاگوی و قواعد هوا خواهی با مختصر پیشکشی بدرگاه آسمان جاه فرستاده بود از خزانهٔ انعام پادشاهی که نمودار گنجینهٔ فیض عام الهی ست دوازده هزار روپیه

بفرستادهای او حواله رفت که از بعد می آمد ۵ هندوستان مدعی مکان خرید نموده برای خواجه مسار الله ببرند و ان ها بدر کامیاب انعام و اتصال پادشاه دریا نوال گردیدند و خواجه میر عبد العظیم که او نیز از خواجهای ماور النهر است بعطای دو هزار روپیه مورد عاطفت گشت و میر مظفر حسین و میر ابن حسین از اولاد ابن حسین خان مغرور جنگ که درین ایام از ایران عزم بندگی این درگاه خلایق پناه آمده بودند هریک بنایت خلعت و خنجر و انعام دو هزار و پانصد روپیه کامیاب مرحمت گشته بمناصب مناسب مفتخر و مباهی گردیدند و موکب جاه و جلال از پالی سمس آباد بچهار منزل سلخ ماه مذکور برتو ورود بشکار گاه سوروں افگند و یکروز آنجا اقامت برند و ازانجا چهار روز دیگر برکنار رود گنگ مرحله پیما گشته ششم جمادی الاخر از ساحل گنگ بسمت دار الخلافه نقل کرد و از سوروں تا اینجا حضرت شهنشاهی بدستوری با ید الهی هست سعر د کر شکار فرمودند درین هنگام دو الفقار خان از کومکیان بنگاله بعنایت ارسال خلعت خاصه با بادری عرا عدار ناصت و اله وردیخان رخدار مهرار از محال فوجداری خود رسیده دولت اندوز ملازمت گردید و بنسکسی از مرجع آلاف گذرانید و میر بابی وله میر محمود اصفهانی که مرادبخش در ایام مذکور و زمان خود سری بمظنه نفاق و بی اخلاصی ازو منحرف شده او را با مدرس از گجرات اخراج کرده از راه دریا با ایران فرستاده بود ، او درین ایام باستماع صیت خلافت و سریر آرایی شهنشاه جهان از ایران احرام طواف کعبهٔ

اتفال بسده متوجه درگاه حلایق پناه شده بوی بادراک دولت زمین بوس طلمت ردي اختر طالع گردید و بمرحمت خلعت و انعام چهار هزار روپیه نوازش یافت درین اوقات نگارندگان وقایع حضور لامع النور بعرض اشرف رسانیدند که درین مدت که شاهنشاه روزگار نشاط اندوز صید و شکار بودند و چهار صد چرز شکار شاهین دولت شده ازانجمله دوصد و پنجاه و هشت چرز بدست مبارک صید فرمودند و مالقي چه درحضور پرنور و چه غایبانه شکار قوشچیان و دیگر شکاران شده و بیست و پنج شیر هدف تیراندال عالمگیرگشته ازانجمله بدست و سه شیر بنفس اقدس از پای درآوردند و یکي را پادشاه زادهٔ حوالحت کامگار محمد معظم باشاره والا بتفنگ زدند و یک شیر بچه را قراولان زنده گرفته و دیگراقسام شکار از مرغابي و دراج و غیر آن بیرون از حد تعداد است بالجمله موکب جهانکشا از کنار گنگ بطي شش مرحله بازدهم ماه مذکور ظل اقبال برنواحی دار الخلافة انگنده در پنج کروهی شهر نزول اجلال کرده و روز دیگر مقام شد و دانشمند خان صوبه دار دار الخلافة و اعتقاد خان وظفر خان و ماخر خان و خواجه عبد الوهاب و منصبیان و کومکیان آن مستقر دولت سعادت زمین بوس دریافتند درین ایام راجه جیسنگه یک راس اسپ عربی با ساز طلا حطر معلی درآورده بقبول آن سر بلند شد و طاهرخان بمرحمت اسپ عراقی با ساز طلا مورد نوازش گشته بجاگیر مرخص گردید و جانبازخان بفوجداری لکهی جنگل و دنبال دور از تغییر شهباز خان معین گشته بمرحمت خلعت و اسپ مباهي شد و منصبش که دوهزاری پانصد سوار بود باضافه

در اده سه اسده امراسی مدبرست و عسکر خان فوجداری بنارس
از تغیر شرف خان بیگ منصوب گشته بعنایت خلعت و از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاری هفت صد و پنجاه سوار سرافرازی یافت
و معدن خان بخدمت وکالت سرکار بادشاه زادهٔ بلند اختر والا گهر
محمد معظم خطاب مقامات نوشته از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی دو صد و پنجاه سوار مشمول عنایت گشت سفرده هم کوچ
شده موضع شاهدره که بیک کروهی شهر است مخیم سرادق جاه و جلال
گردید و حضرت شاهنشاهی در اثنای راه بساط اندوز شکار گشته
بارهٔ آهو و کلنگ و مرغابی شکار صید فرمودند و روز دیگر مقام
شده نجابت خان که برسم گوشه نشینی در دار الخلافه بسر میبرد
جبهه سای عتبهٔ خلافت گردید و کثرت سنگه ولد راجه جیسنگه از
صوبه رسیده تقبیل شده بارک انحصار راجب و بهادرخان
خانجه گذارش یافته ند ع دیده بهادر سکوی معین شده بود
خوب کفایت مهم از بموا و وقع فساد آن ند نهاد کرده بود درین
اوقات بصوبه داری اله اباد از تغیر خان دوران سربلند گشته فرمان
مرحمت عنوان مشعر بار معنی با خلعت خاصه برای او ارسال
یافت در روز مبارک جمعه یازدهم جمادی الاخره مطابق نهم
اسفندار که ساعت دخول دار الخلافه بو حدیو زمان شهنشاه جهان
ستان با جهانی فیروسان بر فیلی کوه پیکر گردون توان که بخت
ملک بابهٔ طلا بر پشت آن نصب کرده بودند قرین سعادت و عظمت
سوار شده متوجه شهر گردیدند و بفیل سوار از دریا عبور نموده داخل
دار الخلافه شاه جهان آباد شدند و بخجسته نزول بمسجد جامع

انگندهٔ نثار جمعه گزاردند و ازانجا با شکوه آسمانی و فر فردانی سوار شده در ساعتی مسعود قلعهٔ مبارکه را از یمن نزول همایون سرباوج گردون برافراختند و رسانیدند در خاص و عام و لمحهٔ در غسلخانه سریر آرایی اقبال گردیدند و تعریف خان که در شهر بود و معتمدخان قلعه دار بادراک دولت زمین بوس چهرهٔ عزت برافراختند درین ایام بپیشکش تازه نهال گلشن حشمت و جلال بادشاه زادهٔ ارجمند سعادت پیوند محمد معظم از نوادر جواهر و نفایس ادمشه عطر اکسیر اثر رسیده رتبهٔ قبول پذیرفت و یک زنجیر فیل با ساز نقره و جل زربفت و یک ماده فیل که مختارخان اردکن برسم پیشکش بجناب خلافت فرستاده بود و پیشکش قباد خان صوبه دار تهته بمحل عرض رسیده شرف پذیرای یافت و پیشکش بنگه هاده بمرحمت علم رایت مباهات افراخت و شاه قلیخان که چنانچه گزارش پذیرفت قلعه داری رهتاس بار تعویض یافته بود باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزاری هفت صد سوار مورد انظار مرحمت گردید و منصب و قلعه دار خان از اصل و اضافه هزاری چهار صد سوار قرار یافت و درین هنگام حضر اباد از مقام قدوم خدیوجهان فیض اندوز گشته دو روز سیر و شکار آن نواحی مسرت افزای خاطر ملکوت ناظر گردید و ازانجا معاودت نموده باعراباد توجه فرمودند و دو روز دیگر قرین دولت و کامرانی دران مکان فیض نشان بسر برده روز سیوم ازانجا بشکارگاه سلولی که آن را باترپ شکار موسوم ساخته اند متوجه گشتند و دران نخچیرگاه اقبال نیز دو روز بشکار نیله گاو و آهو نشاط اندوخته نشست و هشتم

و عزاباد مراجعت نمودند و روز دیگر هم عنان دولت و سعادت شکار کنان و صید افگنان بمستقر خلافت رسیدند و چون منزل گرامی گوهر محیط حشمت و کامگاری بادشاه اختر سپهر عظمت و تجداری بادشاهزادهٔ والا قدر فرخندهٔ شیم محمد معظم بر سر راه بود برای سر بلندی آن برة التاج سعادت و ارجمندی آنجا نزول اجلال نموده بدولت ساعتی نشستند و بادشاهزادهٔ نامدار عالیمقدار آیین مراسم نثار و شکر مقدم شهنشاه روزگار نموده پیشکشی از زواهر جواهر و نفایس امتعه بنظر مهر انور در آوردند •

بناء مسجد نقش اساس مختصر نزدیک بآرام گاه خاص اختصاص یافت

ازانجاکه همواره همت حق پرست گیتی خدیو دین پرور مردان پرور بر مواظبت طاعات و عبادات و احراز مثوبات و سعادات مصروف است و همگی خواهش طبع مقدس آنکه تا ممکن و مقدور باشد صلوات خمس و سنن و نوافل را در مسجد ادا نمایند بر مسند خاطر ملکوت ناظر که نمونه ساعراة ورود ارادات الهی و مهبط وفور عزایم قدسی است پرتو این عزیمت تافت که نزدیک بآرام گاه خاص خجسته مسجدی مختصر طرح اندازند و عبادتجای مقدس ابر نسازند تا همواره بسهولت و آسانی بی تجشم رکوب و طول حرکت در اوقات لیل و نهار از راحتگاه قدس بآمده همادون ابار حرامس ادمال ومو نطاعت دا ر اک و مرسدس دلور نتهمال بر ارند بنادران در سمت شمالی غسلخانه مبارک

ماندی عمارت آن نگارین سرای حشمت و جلال و باغ جلد مثالش
که موسوم بحیات بخش است زمینی برای این بناء کرامت انوار
اختیار نموده بمعماري توفیق مسجدی میمنت اساس از سنگ
مرمر طرح فرمودند مشتمل بر دو ایوان عالی بنیان باهم در طول
متصل و سقف هریک بشکل بنگله و دو گنبد بر یمین و یسار بر
نهجي که در ایوان عقب که جائی محراب است گنبد از بیرون
چندان نمودار نباشد و در بالای ایوان پیش سه گنبد عالی بنیان
باشد یکي در بالای بنگله و دو بر هردو بازو و طول عمارت پانزده ذرع
و عرض ده ذرع سواي اساس و طول صحن آن پانزده ذرع و عرض
دوازده ذرع و هژده تسو و ارتفاع زمین کرسی عمارت از صحن یك
و نیم ذرع و بر سمت شمالی این عمارت مختصر ایوانی طولش
پنج ذرع و عرض سه و نیم ذرع یک در ازاره بجانب ایوان مسجد
و یه منظر بسمت باغ حیات بخش سه ازاره شرقی و سه غربی و
سه شمالی و در وسط ایوان حوض مطبوع خردی که آب ازان جوشد
و از صحن مسجد سه در بجانب باغ کشوده شود و پنجم ربیع الثانی
این سال همایون فال که رایات عز و جلال در ساحل رود گنگ بنشاط
اندوز سیر و شکار بود باشارهٔ والا مسجد مذکور اساس یافته متصدیان
مهمات عمارت کمر سعي و اجتهاد باهتمام آن بناء شرافت بنیاد
بر میان همت استوار ساختند و از معماران پیشه ور بنایان هنر
گستر و سنگ تراشان فرهاد فن و خارا شگافان کوه سکن و نقاشان
سحر طراز و طراحان کارنامه پرداز هر روز گروهی انبوه در عمارت آن
مسجد قدسی شکوه بازوی جد و سعي کشوده بکار پرداختند و اگرچه

درعرض اندک مدی بناکند و اهتمام تمام ایوان اصل مسجد مهیا گشته چنان شد که حضرت شاهنشاهی دران نماز میگزاردند لیکن آن بقعهٔ مبارکه بالتمام در مدت پنج سال بمرابه اتمام یافت و مبلغ یک لک و شصت هزار روپیه صرف آن شد بالجمله این خجسته مسجد عالی بنا اگرچه عمارتش مختصر است لیکن زیب وزینت و نقش و کیفیت آن در مرتبهٔ قصوی و درجهٔ علیاست و نهایت مطبوع و دلنشین واقع شد و بر سقف و جدار آن سراسر تختهای سنگ مرمرکه نوک تیشه استادان هرپیشه براش یافته چنان بگلدرز نگار زده است که گویی از معدن صنع یک لخت برآمده تحلیه و تصفیه بمایهٔ صفا و صقال یافته که پای نظر زرین نگاهان برسطح آن لغزش میپذیرد نقاشان نازک دست بدایع نگار طاق و رواق وسقف و جدار انرا سوای ازارهٔ دیوار بگونان‌گون نقشهای دل نشین غریب و الوان گلها و بوتهای مرغوب خاطر فریب که طراحان جادو قلم در صفحهٔ سنگ رقم زده‌اند منبت‌کرده کار نامهٔ هنر برطاق بلند استادی نهاده اند و ازارهٔ دیوار صاف و هموار و ساده برکار قرار یافته روشني و صفای آن بمرتبه است که سطحش باصرح ممرد دم مساوات میزند و ازصفحهٔ آیینه حکایت میکند وگنبد های آسمان سان آن مسجد نقش نشان را از بنگه[1] وسر ساخته طلای ناب ملمع نموده اند وهمچنین سرگلدستها را کلسهای ملمع مهر فروغ و زیب زینت فروده بی شائبهٔ تکلف وصف طرازی و آب و رنگ سخن رداری نظارگیان

---

(۱) بنگرمس

را از مشاهدهٔ آن گنبد های ملک اعتلا کره های طلا بنظر می آید و هرگاه پرتو آفتاب بران می تابد تیز بینانرا از تابش انوار ملمعش دیده تحیرگی میگراید *

* نظم *

بناء ز انوار رحمت چو طور * ستونهای مرمر علمهای نور
ز گل دستهایش که شد اوج گیر * چو ابیاته گل زده بسر چرخ دیر
ملک را در و بشت طاعت دوتا * ز انجم بکف سبحهٔ کهربا
نمایان ز سنگ لطافت سرشت * که سدسجدهٔ عکس خط سرنوشت

تاریخ اتمام این بناء قدسی احترام ملائک مقام را عاقل خان که از بنده های قابل این درگاه گردون بشابست آیهٔ کریمه (وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا) یافته اگرچه زیب و زینت وتکلفات این مهبط انوار برکات در سال هزار و هفتاد و چهار صورت اتمام یافت لیکن اصل عمارت درسنه هزار وهفتاد و سه که عدد حروف این ایت والی هدایت مشعر با ست مرتب شده بود چون تاریخ مذکور کمال ندرت و غرابت دارد بسند طبع همایون آمد و بموجب امر اعلی دران بقعهٔ مقدسه بر سنگ نقش افتاد از سوانح دولت ابد آیند درین ایام سعادت انجام از وقایع بنگاله بمسامع حقائق مجامع رسید که بادشاه زادهٔ عالیقدر والا نژاد محمد سلطان که باغوای جاهلی و جاهلی چنانچه گذارش پذیرفته طریق مخالفت و عصیان سپرده بشاه شجاع گرویده بودند درین هنگام که از غلبه و استیلای عساکر نصرت نشان و سطوت اقبال بیزوال شاهنشاه زمان وهن و اختلال عظیم دارکان شوکت و قوت آن بد مآل راه یافته بود ز عزیمت فرار بجهانگیر نگر داشت بانتصای مصلحت دید خرد

حرده دان و رهبری دولت ددار حدیو جهان سـ ا ـب کرار حود
منعطف سده از غلط صریح که کرده دو ند بر گردیدند و سسم
حمادی الاحره بعنوانی که ازین طرف ر ده د دده باکبر دیگر آمده
باسلام خان ملحق سدند حنانچه حقیقت این مقدمه بعد ازین
بتفصیل در طی وقایع بنگاله مبین خواهد گشت ا ن خبر بسارت
اثر چندی ا از بیرنگی اقبال مصرف طراز ادن دست برو د الطاف
امدی در نظر تصرف دیده وران دور بین جلوهٔ ظهور نمو و مراحم
بادشاهانه آن والا مراد را بارسال خلعت خ ص با نادری مصحوب
محمد معرک گرز بردار نواحته برلیغ گیتی مطاع طغرای عاد
ئوست که بدای خان با جمعی از عساکر بنگاله آن الی بدار را
به بیسگاه خلافت رساند و درین اوقات بعکس عادل خان حاکم
بیجابور از اقسام جواهر و مرصع الات مواری یک لک سی هزار رو به
بجناب سلطنت رسیده پانهٔ قبول افت و جون از وقایع بندر سورت
بمسامع حقایق مجامع رسید که میر عرب خوافی متصدی مهمات
آنجا باجل موعود رخت ... د ی سد میر احمد خوافی بنظم مهام
بندر مذکور معین گشته داعزاز منصب و خطاب مصطفی خانی
و دیگر مراحم خسروانی کامیاب عاطفت شد و سـ ... خان بخطاب
معتمد خانی سرمایهٔ افتخار اندوخت و عادل خان از دکن وهمت
خان از بنگاله و رحمت خان از گجرات بموجب فرمان طلب رسیده
دولت زمین بوس یافتند و خوشحال بیگ قاقسال که قبل ازین
بخاطب بقلیج خان شده بود بخطاب سعادت خانی و عنایت اسپ
مباهی گشته در سلک کومکیان صوبهٔ کابل انتظام یافت و همت

خان بعنایت خلعت و اسپ و باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزاری
چهار صد سوار و عادل خان بعطای خلعت مشمول مرحمت گردیدند
و قلعه دار خان بحراست قلعه ارک کابل از تغییر شمشیر خان معین
شده بعنایت اسپ و باضافهٔ پانصدی ذات و صد سوار بمنصب هزار
و پانصدی هفت صد سوار سرفراز گردید و ارسلان خان در ملک
کومکیان صوبهٔ کابل منتظم شده بعطای خلعت نوازش یافت و مانکو
تلال دکنی که درین هنگام بندگی درگاه آسمان جاه از دکن آمده
بود جبهه سای آستان خلافت گشته یک زنجیر فیل و دو اسپ
عراقی برسم پیشکش گذرانید و بعطای خلعت و اسپ و بمنصب
دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار مباهي گشته بدولت بندگی
سربلندی یافت و میر بابی ولد میر محمود اصفهانی که چنانچه
گذارش یافت تازه از ایران آمده بود ده سر اسپ عراقي پیشکش
نموده بقبول آن سرمایهٔ مباهات اندوخت و بمنصب هزاری صد
و پنجاه سوار سرفراز گردید و خواجه بهول بانعام یک هزار روپیه و
چندی از قراولان بمرحمت اسپ مورد عنایت گشتند چهارم رجب
عرصه دلنشین خضراباد مهبط انوار قدوم همایون گشته در روز پنج
اندور نزول اشرف بود و ششم بشهر مراجعت فرمودند هشتم ماه مذکور
که غرهٔ فروردین بود وزیر خان پیشکشی نمایان مشتمل بر نفایس
جواهر و مرصع آلات و لطائف اقمشه و پنج زنجیر فیل و هفتاد سر
اسپ بنظر کیمیا اثر در آورده بقبول آن تارک تفاخر برافراخت
و مجموع بمبلغ یک لک و بیست هزار روپیه بها شد و روز دیگر
حضرت شهنشاهي بعزم سیر و شکار باغراباد فیض بنیاد شرف نزول

بخشنده فرمانی آن ارانجا بخاص سکار بوده میرمودند دو روز دران
نخچیرگاه اعمال نشاط اندور سکار گسته شترهم راست معاودت بشهر
افراختند و درین ا ام سیخ مبرک هروی که از ندیمان بندهای
این آستان سپهر نشان بود و جمال حالس بحلیه سعادت علم و
صلاح آراستگی داشت بخدمت جلیل القدر صدارت کل از تغییر سید
هدایت الله نادری والا رتبگی یافته بعطای خلعت کسوت مباهات
پوشید و عبید الله خان بفوجداری گوالیار از تغییر کشن سنگه توبور
معین گسته از اصل و اضافه بمنصب در هزاری هزار دو صد سوار
سربلندی یافت ورحمت خان بخدمت دیوانی سرکار ملکهٔ بلقیس
خصال بعدس بقاب زده آرای هوج عفت و احتجاب روشن
رای دیگم از تغییر معظم خان منصوب گسته بعنایت خلعت
و باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی حه صد سوار مباهی
گردید و یادگار خان از کوهستان جموں رسیده دولت اندور ملازمت
اشرف گشت و میر هدایت الله خویش خلیفه سلطان که تازه از
ایران آمده بدولت بندگی این آستان سپهر نشان سر افرازی یافته
بانعام سه‌هزار روپیه نقد اندور مرحمت گردید و شیخ عباس
برهان پوری یک هزار روپیه و جمعی از قراولان و عملهٔ سکار عطای
خلعت و برخی د رحمت اسپ مباهی گشتند و چون خلیل الله
خان صوبه دار لاهور چندی قبل ازین التماس عبده بوسی کرده
بود و ملتمس او درجهٔ پذیرائی یافته حکم اشرف بنفاذ پیوسته
بود که پسر خان خلف خود را بنیابت خویش در لاهور گذاشته
بدولت پای بوس رسد بیست و چهارم ماه مذکور به پیشگاه خلافت

رسیده احراز سعادت ملازمت نمود و پانصد اشرفی و یک هزار روپیه نصیبهٔ نذر و خنجر مرصع گران بها برسم پیشکش گذرانید نشست و بهم هوای گلگشت باغ و بستان از گلزار همیشه بهار طبع اقدس شهنشاه جهان سر برزده بشست باغ صاحب آباد عز ورود بخشیدند و ازانجا بباغ معروف بسی هزاری و ازان گذشته بباغ سفدر باری که هر دو بر سر راه اعزاباد واقع است پرتو قدوم افگنده بعد فراغ از سیر آنها باعزاباد توجه نمودند و سه روز آنجا بصید و شکار مسرت اندوز گشته دوم شعبان بدار الخلافة معاودت فرمودند درین ایام بیشکش ملکهٔ ملکی صفات قدسی خصال صدر آرای شبستان دولت و اقبال بیگم صاحب که در مستقر الخلافه اکبرآباد کامیاب سعادت خدمت اعلی حضرت بودند مشتمل بر جواهر و مرصع آلات بنظر انور رسیده رتبهٔ قبول بدیرفت و محمد امین خان میر بخشی بمرحمت قلمدان مرصع مورد نوازش شد و خان دوران که سابق صوبه دار اله آباد بود بنظم مهام اوڈیسه معین گشته فرمان عالیشان مشعر باین معنی بار طغرای نفاذ یافت و طاهر خان از جاگیر رسیده بتعدیل عتبهٔ خلافت ناصیه افروز عبودیت گردید و منصب نوازش خان که در سلک کومکیان صوبهٔ مالوه انتظام داشت از اصل و اضافه سه هزاری هزار و دو صد سوار مقرر گشت و چون بعرض اشرف رسیده بود که چکرسین دهندل زمیندار موضع کهاتا کهیری از اعمال مالوه باقتضای شقاوت کیشی و بامانت اندیشی از منهج قویم اطاعت و انقیاد انحراف ورزیده سلوک طریق تمرد پیش گرفته است بهگونت سنگه هاده که مرطی او تاتجدود

مرتبت الحوار اصف نشسته و بادیت آن ملالت شعار جهالت آمدن
و اخراج قلعه واندش مثل آمده بعطای خلعت و اسپ و باضافهٔ
پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و ا صد سوار مشمول
عاطفت شد و عنبرخان بقلعه داری رهتاس از تغیر شاه قلیخان منصوب
شده بعنایت خلعت و اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
هزار سوار سربلند گردید و غضنفرخان فوجدار میان دواب ازتحال
فوجداری خود رسیده بدولت اندوز ملازمت اشرف شد و مبارک
خان نیازی که بفوجداری هردو بنگش مقام داشت و منصب دو
هزاری دو هزار سوار بود یک هزار سوار از پانصدی او دو اسپه سه
اسپه مقرر گردید و حفر نهوج خوهان بفوجداری و تهانه داری
موضع دون که قبل ازین ضمیمه خدمت غضنفرخان فوجدار میان
دواب بو منصوب شده بعطای خلعت و باضافهٔ پانصدی به صد
سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و نه صد سوار سرافرازی یافت
و میر اندازخان و یادگارخان در سلک کومکیان بنگاله انتظام یافته
بمرحمت خلعت مباهی شدند و سه ارخان از اصل و اضافه بمنصب
هزاری هشت صد سوار و عبد الرحمن خویشگی بمرحمت اسپ
سرافراز شده در سلک کومکیان کابل معدود گشتند و منصب غلام
محمد افغان از کومکیان صوبهٔ اله آباد از اصل و اضافه هزاری
و هشت صد سوار قرار یافت و مدورخان مدوانی بفوجداری سرکار
اناوه معین گشته خلعت سرفرازی پوشید و خانه زادخان خوش
کدخدا منسد بعطای خلعت و انعام ده هزار روپیه مشمول عنایت
شد و زمیندار جانده بمرحمت ارسال یک زنجیر فیل و اسپ نازش

و سار مطلی مورد عاطفت بادشاهانه گردید و کفایت خان از بندگاه رسندهٔ دولت ملازمت اندوخت و محمد مومن ولد شاه بیگ خان بعطای اسپ نوازش یافته بدکن مرخص گشت و مصحوب او خلعت برای شاه بیگ خان مرسل شد و میر رحمت الله متولی روضهٔ منورهٔ امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین گیتی و سرور خواقین عالم حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه که چندی قبل ازین از خطهٔ سمرقند بدرگاه سپهر مانند آمده بود بانعام هفت هزار روپیه از خزانهٔ احسان بادشاهانه کامیاب نوازش شد و چلپی بیگ نوکر اوزبار خان حاکم قندهار که از جانب او بآستان سپهر مدار آمده بود بعنایت خلعت و انعام دوهزار روپیه بهره اندوز مرحمت گردید و چون بادشاه زادهٔ عالیمقدار والا نژاد محمد سلطان که بدائی خان از بنگاله با فوجی از حدود باهره بآوردن ایشان مامور شده بود بکعبهٔ حضور نزدیک رسیده بودند حکم والا صادر گشت که مرحمت خان پذیرهٔ شده و آن والا نژاد را برودی بدار الخلافة رساند و هنگام رخصت بمرحمت اسپ مباهی شد و از آن رو که در بنگاله از بدائی خان و چندی دیگر از امرا دکنی تقصیرات سر زده بود فرمان شهنشاه مالک رقاب از پیشگاه عتاب بصدور پیوست که خان مذکور بحضور لامع النور بیامده از همانجا بگورکهپور که جاگیر او بود برود نوزدهم ماه مذکور از وقایع بنگاله بمسامع حقایق مجامع رسید که باستماع مساس انگریز فتنه پرور که در تاندهٔ پای جرأت بشردهٔ حتی المقدور در مراتب مدافعت کوشش می نمود بمساعی جمیله و ترددات شائستهٔ معظم خان و دلیر خان و داؤد

خان مواعد همت و بناس احتمال بادحس مائده تعالی که سزاوار اعدای بد سگال باشد ازانجا بر کشتی نشسته روانه جهانگیر نگر شد چنانکه بعد ازین حقیقت این مقدمه در گذارش تفاصیل حال آنسروان مآل مشروح و مبین خواهد گردید از ورود این خجسته خبر ایستادهای بساط سلطنت و بندهای آستان خلافت مراسم تهنیت بجا آورده تسلیم بارگاه نمودند و نثارهای بساط بدوارش آمد و عاطفت خسروانه معظم خان را بانعام ارسال خلعت خاص و شمشیر و سپر خاصه عز مباهات بخشیدند و محمد امین خان خلف او را بخلاوی سربلند ساخته و مساعی آن خان اخلاص نشان بمرحمت خلعت و اسب با ساز طلا مباهی ساخت و دلیرخان و داؤد خان و مخلص خان و جمعی دیگر از عمدهای کومکیان لشکر ظفر اثر بنگاله را بمرحمت ارسال خلعت نواخت و درین هنگام پیشکش امیر الامرا مشتمل بر جواهر نفیسه و دیگر تحف و رغائب از دکن بدرگاه خلافت پناه رسیده پایهٔ قبول یافت و خلیل الله خان چون پسر روح الله خان را با صبیهٔ امیر الامرا نسبت کرده ارادهٔ طوی او داشت پیشکشی از جواهر و مرصع آلات بمحل عرض رسانیده التماس رخصت کرد خدیو بادشاهانه روح الله را بعطای خلعت و اسب با ساز طلا و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و سهرهٔ مروارید که در روز طوی بر سر می‌بندند نوازش فرموده ندس الامران امیدوار بخشیدند و مرتضی خان بمرحمت مادهٔ فیل مباهی شد و مکرم خان فوجدار جونپور بفوجداری سرکار اوده که قبل ازین بفدائی خان مفوض بود و غضنفر خان بفوجداری سرکار

جوہرپر از تغییر خان مذکور منسوب گشته بعنایت خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب ده هزار و پانصدی و دوهزار سوار سرفراز شد و عاقل خان بفوجداری میان دواب از تغییر غضنفر خان معین شده بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سوار سربلند گردید هریک بامراتش منصب و دیگر مراحم خسروانه سربلند گردیدند و راجه عالم سنگه زمیندار مالوه از وطن خویش و سونهکرن بندیله که بکفایت مهم چنپت مقرر معین بود بدرگاه معلی رسیده دولت زمین بوس یافتند و بالفعاتجان و چندی دیگر از بندهای که طوق که خدای انها بود خلعت و به برخی اسپ مرحمت شد و میر رضی خراسانی متخلص بدانش بعطای خلعت و انعام یکهزار روپیه کامیاب عنایت گردیدند ٭

رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان بخیال خلافت و ممنوع شدن از سعادت ملازمت و به سلیم کده نگهداشتن

درین هنگام فرخنده احتشام که آن عالی نژاد بنما ‌من‌هدایت الهی و رهبری اقبال بلند حضرت شاهنشاهی نزدیک بدار الخلافه رسیده بودند رای عالم آرای که رهنوردان اسرار دولت و جهانبانا بدست چنان اقتضا نمود که‌چون بحکم جهالت و خطا اندیشی دامن کردار آن والاتبار غبار الودعصیان و مخالفت شده است یکچند بمکافات آن از دولت کورنش وسعادت حضور لامع النور محروم زده در گوشهٔ خمول بسر برند و در

راونه وحدت ار سر اعوا و سوسهٔ اعرای سور انگدران سلطان مدس در مهد امن و آسایش بو رکار مرحمده مامدست سدرد سداسران مدح رور ست و نعم ـ مان د وحت حکم اسرف الله ارحان دا عه گرر برداران دسکر رکه آن روی آب حون اسب رنده ا ساسرا ار راه دریا دسلدم کدة رای نودن آن والا گهر معرر سدة بود رسانند و حراست و حعرداری ادسان معتمد حان حواحه سرا که در مسکاه حلا سب مور ا طا اعتماد است عونص بادت نسست و هعتم ار وقایع مستقر الخلا ه اکبرآ اد دعرض همانون رسند که در القعار حان که ار ننگاله کو مدک بر آمده در ۶ مای راه آرارس استداد بمو ه بود و بدان حهت ار حدمت بادساهرادهٔ محمد سلطان حدا سدة در مستقر الخلافه ماند حهانگدران را درود نمود حون ار بندهای درست احلاص سهامت منس بود حضرت سهنساهی را حاطر مبارک مرس بامرگ دید د ن ارباب راده حدسکه بعطای حلعت حاص و هوسدار حان بمرحمت ک منصه سمسدر سر بلند گردندن و راده راحروب که با رعد اندار حان و د گر امواج منصورة حداحه گرارس امده بمهم سری نکر معام داست و درس انام بنابر بعصی مطالب بادراک سرف حصور مامور گسده بود دولت اندور ملارمت اکسر حاصت سد و حاندار حان و مردلحان آسحان که به همراهی بهادر حـ ن ده بعدة بهادر مجکوبی عدد بامده بو د و اندرس و مدرسدی ندنله که در ساک کومکدان سوبهکرن منطم بودند سرف رمدن بوس درگاه والا دامدند و وررنک محاطب باراذب حان که ار قدم الانام بحدمت نادساهرادهٔ محمد سلطان

معنی بود حدیقه سامی آسمان خلافت گشته بدان وقوع تقصیر در
ممارست آن والا نژاد مغضوب و معاتب و معزول از منصب شد •

اغاز سال سیوم از سنین دولت دارای عالم گیری مطابق سنه هزار و هفتاد هجری

درین هنگام مبارک فرجام که جهان بکام هوا خواهان این
سلطنت گیتي اعتصام و امور دین دولت کامیاب انتظام بود
قدوم فرخنده ماه صیام معمدت نشین ایام گشته سرمایهٔ نزول
برکات آسمانی و پیرایهٔ حصول سعادات جاودانی شد و شب سه
شنبه مطابق بیست و یکم اردی بهشت رویت هلال اتفق افتاد
سال سوم از سنین خلافت و جهان پیرائي خدیو جهان بخانهٔ
زمان بفرحي و فیروزي و بخت اختری و بهروزی اغاز شد و دگر
باره ابواب نور و فلاح و سداد و صلاح بررویعالم و عالمیان باز گردید و
اشارهٔ والا بصدور در پیوست که ناظمان امور سلطنت و پیشکاران
پیشگاه ابهت و بترتیب اسباب و تمهید مقدمات جشن جلوس
میمنت قرین که هرساله بجای جشن نوروزی چنانچه گذارش پذیرفته
مقرر و معهود گشته بپردازند و دولتخانهٔ مبارک خاص وعام و انجمن
خاص غسلخانه را بدستور سال گذشته ازین دولت واقبال بسته اینک
دل باذل که سپهر برین چون ساحت زمین ساده بنشین و داماننش
تواند بود درمنتش او ان فلک نشان خاص و عام تارج عظمت و
احتشام بر افرازند و مقرر شد که بیست و چهارم این ماه سعادت
پرتو که جلوس مایي بر اورنگ عظمت و کامرانی دران روز واقع

سده اعار حسن کرده آنرا دمند مرحمده مطر مدصل ماريد دردن اوباب وردرحان دصوته داری مسدعر الحلامه اکبر اباد از دعدر سدعب حان ممدی گسنده دعداد حلعب حاص و اسب عراقی باسار طلا وحمدهر مرصع باعلاقهٔ مروارید و مدل حاصه با ماده مدل سربلندی یامب و قاسم حان از مراداباد و اله وردی حان از مهدرا رسیده دولت ابدور ملازمت اسرب گردندند و الف حان که بموحب حکم حهان مطاع از صوده کابل آمده بود و بامرحان که از فوحداری بهکر معرول سده بود باسدلام عتبهٔ سدهرریده مابر سدند و ابرج حان از کومکدان مالوه بفوحداری بهلسه از دعدر راحه دیدی سدگه بلندبله یعنی یافته از اصل و اضا ه بمعصب دو هزاری دو هرار سوار سرمرار سد ●

دکر حسن همایون و دیگر سوانح دولت روز افزون

حون اسباب و ادوات این حسن فرحنده بسعی کارگداران بارگاه حسمب و جاه مهیا گردید بدست و حهارم ادن ماه مدملب ابر موافق حهاردهم حرداد که روز این برم مسعود دران روز حجسته معهود بود در دولب خانهٔ مبارک دارالحلامه ساه حهان آباد محفلی دلگسا و انجمنی والا بزینت یافته بساط عسرب و ابنساط گسدرده سد و اسباب حرمی و بساط اماده گسب محلس آرای آمال هنگامهٔ عالم آرای و طرب مدرای از سرگرفت و برم افروز دولت مسگاه ایام را ترور تجمل و احتسام آدین دست تحل حرا ب و مناصب را از نقص بهار زینب بادساهي موسم بسو ونما

رسید و نهال آمال و آمانی بقطرهٔ فشانی سحاب الطاف و مراحم خسروانی دگر باره سر سبزی اغاز نهاد جود و کرم را هنگام جهان بپرائی و آز و امید را وقت حاجت روائی آمد لمؤلفه * نظم *

دگر تازه شد رسم عیش و سرور * جهان گشت لبریز ذوق و حضور
سعیدند از هم زمین و زمان * ز نو مژدهٔ عشرت جاودان
فلک دهر را بادهٔ کام داد * طرب دست نعمت داام داد

و بعد از انکهاس زر حضرت شاهنشاهی با مرشان الهی دولت خانهٔ خاص و عام را از یمن قدوم والا عزت تخت سپهراعلی ساختند چون مهر منیر و آفتاب عالم گیر از مشرق سریر مرصع نگار گردون نظیر انوار سعادت در جهانیان گستردند صدای نقارهٔ نشاط و غلغل کوس شادی و طنطنهٔ شوکت جمشیدی و حشمت کیقبادی بمسامع ساکنان مجامع افلاک رسانیدند و آهنگ تهنیت و نوای تهنیت از خیل قدسیان برمین و از زمرهٔ انسیان بچرخ برین رسید تخت از شکوه عظمت و جلال خداوند جهان صد پایه بر خویش افزود و چتر زر نگار بر مفرق فرق فرقدان سای حلقهٔ زمان با سایهٔ بال هما دعوی شرف و مباهات نمود بهرام بر تهنیت در نام پنجم فلک برای تزوزک این جشن خنجر جدده کمر خدمتگاری بر میان دست و ناهید عشرت نصیب در انجمن سومین سپهر بقصد هنگامه آرائی و طرب سازی برامشگری و نغمه پردازی نشست تخت‌گذار خدمتگاران این سلطنت آسمان‌دست نادر خجسته مقال با جوای اغاز نهاد * لمؤلفه *

* نظم *

شاها گهر خط اقبال توئی * آرایش بزم جود و افضال توئی

هرروز بتارای نقش انجمنی • که اورنگ نشین بزم اقبال بوبی آسمان که از هوا خواهان این دولت جاوداننسب ملک ادب زمین مودب بوسه‌دهنده بعرض این مضمون لب گشاد لمولفه نظم •

از حسن تو بزم دهر آراسته باد
وارعدل تو جسم فتنه آسایش باد
در عهد تو از شکوه و زیب و زینت
هر خبر که میکرد جهانخواهش باد

القصه این جشن سلطانی و انجمن دولت و کامرانی بنوعی انعقاد یافت و در نوایی تمهید پذیرفت که مشاهدهٔ زینت و تزوک و زیب و آرایش آن هوش ربای حاضران و حیرت افزای ناظران گردید سپهسالار کام بخش کرم روز با جهانی قدر و عظمت و شوکت و سر ساعتی چند دران محفل خلد مثال بر اورنگ حشمت و جلال جلوس سعادت فرموده باجرای مراسم لطف و تحسین و افاضه آثار عطا و نوازش پرداختند و بحر سان کف احسان گشوده دامن امید اهل تمنی را لبریز گوهر مدعی ساختند و ازانجا با جمعی خاص غسلخانه که آنهم بدستور خاص و عام زینت و آراستگی تمام یافته بود و شرف قدوم بخشیده دران بزم همایون بفرمایشی سریر آرا گردیدند و از سوانح لطایف اقبال آنکه درین روز عالم افروز خبر از درگاه رسید که باستجماع و حکم العاده که از صدمهٔ صولت و استیلای جنود اهره جهانگیر ا مانی ان رده رخت ادبار از بادیه تجهانگیر گر کشیده بود آنجا بدر از سطوت جنود نصرت آیات مجال بقا نیافته ششم ماه رمضان این سال که اوایل سنه ثالث از جلوس

همایون حضرت شاهنشاهی امت تولاست رحلگ آوارہ گردند و سر تا سر مملکت وسیع بنگاله از گرد شورش و امساد او پیراسته تحت ضبط و تصرف اولیای دولت در آمد و معظم خان با عساکر ظفر نشان نهم ماه مذکور داخل جهانگیر نگر شد از ورود این مژدۂ دولت افزا اولیاي سلطنت و احبای خلافت را مسرت بر مسرت افزود و مبارکي ابواب بهروزی و کامراني بر روی این دولت آسماني کشود و غبار فساد از مرآۂ حشمت زدوده شد و خار عناد از مرابستان ابهت درروده گشت خیل فتنه منهزم و سلك امنیت منتظم گردید ملک بقرار گاۂ سلامت رسید و سلطنت بآرام جای جمعیت خرامید هوای فتنه و شور از دماغ بدکار و غرور مخالفان بدرون شد و مواد مزاج خصم بد سگال بقطع و فصل تیغ اقبال مرتفع گردید هواخواهان خیر اندیش را نقش مامول بر صفحهٔ حصول درست نشست و مخلصان ارادت کیش را از کشاکش تفرقه و تشویش رست و عنقریب کلک حقایق نگار بعد از اتمام داستان این جشن جهان پیرا بتفصیل سوانح بنگاله که تا حال حا بجا بر سبیل احمال وانما گزارش یافته خواهد پرداخت بالجمله درین جشن مسعود که مدت ده روز امتداد داشت عادت پادشاه ابر کف دریا نوال شامل حال همکنان گشته دور و نزدیك و خرد وبزرگ بمراحم والا و مکارم سترگ کامیاب شدند نخست رخشندۂ گوهر محیط حشمت بالندۂ اختر سپهر عظمت پادشاه زادۂ ارجمند والا قدر محمد معظم بمرحمت خلعت خاص و سربند مروارید که دانهای لعل اندار بدر دران منتظم بود شرف اختصاص یافتند و نحل ارجمند گلشن سلطنت نهال

برومند جمس خلافت ادشاه را ! خوان نجسب محمد اعظم تعطای
دو عقد مروارید با آویزهٔ لعل و زمر مطمح انظار عاطفت
گستند و معظم خان تعدایت ارسال خلعت خاص وخنجر مرصع
ارک مداساب امراجمب و تراجه جمسگه وخلیل الله خان
و محمد امین خان میر نجسی و مرتضی خان و امیر خان و
اصالت خان و عزت خان و فاضل خان و دیگر امرای رفیع مقدار
و ارکان دولت ابدار و بسیاری از بندهای منصبدار بقدر درجات
و مناصب و سر دست ونده و ا ه خلعتهای فاخر گران ما ه مرحمت
شد و امیر الامرای صوبه دار دکن و مهاراجه جسونت سنگه صوبه
دار گجرات و جعفر خان صوبه دار مالوه و مهابت خان صوبه دار
کابل و دیگر امرای اطراف و عمدهای صوبجات و حکام ولایات
تعدا ب ارسال خلعت مرمانه افتخار اندوختند و تمامی اهل
بساط و بعمه سنجان آن محفل انبساط خلعتهای رنگارنگ عطا شد
خلاصه دریں دلا روز جهان افروز مرتب شش صد دست خلعت از
خلعت خانهٔ خود و احسان بادشاهانه زیب قامت افتخار بند های
سدهٔ خلافت گردید و جمعی کثیر و زمرهٔ انبوه باضافهٔ منصب و
دیگر عطایا و مواهب سرفرازی اندوختند ازانجمله امیر خان بمرحمت
یک زنجیر فیل و مرتضی خان تعطای اسب با ساز طلا ومیف
شکن خان بمرحمت اسب با ساز مطلی سربلندی یافتند و دریبت
خان بصوبه داری ملتان از تغیر لشکر خان منصوب شده خلعت
سرفرازی پوشیدند و لشکر خان بصوبه داری بهته از تغیر فدائی خان
م ..ی گسته دیعا ب ارسال خلعت و فرمان مرحمت عنوان مستعر

باں معدی مر امیدار یافت و منصب راجه سجانسنگه بندیله که سه هرار و بانصدی سه هرار سوار بود باضافهٔ پانصد سوار در اسپه سه اسپه امرانش پذیرفت و گنجعلی حان ار اصل و اضافه بمنصب سه هراری دو هرار سوار مباهی گشته در سلک کومکیاں صوبهٔ کابل انتظام یافت و راجه رگهناته ار اصل و اضافه بمنصب دو هرار و بانصدی شش صد و پنجاه سوار و ار اصل و اضافه شاه قلیخان بمنصب دو هراري هرار سوار و الله یار حان بمنصب دوهراری هفت صد سوار و رعد انداز حاں بمنصب هرار و بانصدی شش صد سوار و رام سنگه ولد رتن را تهور که در سلک کومکیاں بهادر حاں صوبه دار اله‌آباد منتظم بود و بمنصب هرار سوار و سید حامد ولد مرتضی حاں بمنصب هراری سه صد سوار مشمول عاطفت حسروانه گردیدند ومیر روح الله ولد حلیل‌الله حان بخطاب حاني و باضافهٔ بانصدي بمنصب هرار و بانصدی در صد سوار و العفاں حاں باضافهٔ پانصدی بمنصب هرار و پانصدی صد سوار مباهی گشتند و بهرام ولد مرلداشحاں مرحوم که سابق ار منصب معرول شده بود مورد انظار العفات گشته بمنصب هراری شش صد سوار سرفرار گردید و سالیانهٔ فاحر حاں که سي هرار روپیه بود باضافهٔ پنج هرار روپیه امرانش پذیرفت و میر عماد حواهرزادهٔ خلیفه سلطاں که ار نیک اختری و سعادت یاوری بعزم بندگی درگاه حلافت پناه ار ولایت ایراں آمده دریں اوقات به تلثم سدهٔ حلافت چهرهٔ طالع بر افروحته بود بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر با سار میناکار و اسپ با زیں و سار مطلا و انعام دوارده هرار روپیه

و منصب هزاری دو صد سوار سرمایهٔ سامرانی اندوختند و میربابی ولد میر محمود اصفهانی بانعام ده هزار روپیه و عزیز الله پسر خرد خلیل الله خان بمرحمت مادهٔ فیل کامیاب عنایت گشتند و شمشیر خان از کومکیان صوبهٔ کابل بحراست حصار آن دار الملک انتقال از تغیر سعید خان منصوب گشته فرمان گیتی مطاع در باب او صادر شد و رحمت خان بخدمت دیوانی بیوتات حضور لامع النور از تغیر معتمد خان و حامدکو بدیوانی صوبهٔ کشمیر از تغیر محمد عسکری و عنایت خلعت و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و اسمعیل بیگ کرمانی ببخشیگری اول احدیان از تغیر زاهد انداز خان و از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد سوار و نظر بیگ خلیل که داروغگی نقارخانه باو مفوض شده بود بخطاب یوسف خانی نوروز یافت و هرخص گور بفوجداری بعضی از محال ولایت دهندیره معین گشت بمرحمت اسب و ماهی سد و شیخ بهاء الدین از اولاد امجاد سدرهٔ اولیای عظام زبدهٔ اصفیای کرام قطب ربانی شیخ بهاء الدین ملتانی قدس سره العزیز بعنایت خلعت و مادهٔ فیل و انعام یکهزار روپیه بهرهٔ اندوز عزت گشته بوطن مالوف مرخص شد و سید جلال بخاری و سید محمد خلف او و سید حسن برادر سید جلال مغفور بمرحمت خلاع فاخرهٔ کسوت امتیاز پوشیدند و میر ابراهیم و میر طالب برادر زادهای میر حسن باندی بوساطت فاضل خان بلقب ملازمت اشرف یافته بانعام شش هزار روپیه کامیاب مکرمت پادشاهانه گردیدند و خوشحال خان کلاونت را که سرآمد نغمه سرایان پایهٔ سریر خلافت مصیر و در فن خود منفرد

و بی نظر است عاطفت خسروانه در ... شصت هزار روپیه
که هم سنگ او برآمد باو عطا فرمود و سی هزار روپیه بوساطت صدر
الصدور بارباب استحقاق و محتاجین و زمرهٔ اتقیا و صالحین
مرحمت شده آثار دعای اجابت انتمای آن گروه صمیمه برکات این
دولت گردون شکوه گردید و هرکس از کپتانان فرنگ که درین ایام
باستلام آستان خلافت نشان رسیده بودند بمکرمت خلعت وانعام
پنجهزار روپیه مورد نوازش بادشاهانه گردیدند و شیخ قطب و افلاطون
چیله هریک بانعام یکهزار روپیه مباهی گشت و دو هزار روپیه
بخمسه ... و سرود سرایان این جشن مسعود عطا شد و درین
بزم عالم افروز بادشاه زادهای کامگار بخت بیدار و نوئینان رفیع
مقدار اقامت رسم نثار نموده پیشکشهای شایسته گذرانیدند
ازآنجمله اختر سپهر عظمت و بختیاری گوهر محیط حشمت و
نامداری بادشاه زادهٔ ارجمند محمد معظم پیشکشی که قریب یک
لک روپیه قیمت آن بود گذرانیدند و از جانب معظم خان پیشکشی
از جواهر و اسپ و نفائس امتعه واقمشه بنظر اشرف رسیده پنجاه
هزار روپیه بها شد و خلیل الله خان از جواهر و مرصع آلات و اسپان
عربی و عراقی و ترکی پیشکشی نمایان که دو لک روپیه قیمت آن
شد بنظر همایون رسانید و قاسم خان موازی شصت هزار روپیه از
جواهر مرصع آلات پیشکش کرد و الله وردیخان و هوشدار خان
هریک پیشکشی که پنجاه هزار روپیه بها شد گذرانیده و امیرخان و
و فاضلخان هر کدام از نفائس و مرغوبات قریب باین مبلغ بنظر
اکسیر اثر رسانید و ابراهیم خان زین مرصع با ساز و لوازم آن د

مقرب خان یکسر اسب عربی باساز طلا گذرانیدند و محمد امین خان معز نجفی و مرتضی خان و دیگر ارکان دولت و عمده‌های بارگاه سلطنت پیشکشهای لایق از جواهر و مرصع آلات و سایر نفایس و مرغوبات بنظر مهر انور در آوردند و همچنین از جمیع امرای اطراف وحکام صوبجات در خور حال پیشکشها بپایهٔ سریر گردون نظیر رسید و خوانهای زر و سیم نثار و پیشکشهای شایسته و سزاوار از جانب پرده آرای هودج عزت ممتاز مسند نشین مشکوی ابهت ملکهٔ مقدس نقاب زینت رای بیگم و درهٔ باهرهٔ بحر سلطنت نخلهٔ طیبهٔ گلشن جلالت ملکهٔ نیرا جناب زیب النسا بیگم و دیگر ثمرات ریاض عظمت و اقبال و مقدسات مشکوی ابهت و جلال بانوار نظر اکسیر اثر زیور قبول یافت و همگی بمکارم عالیه و مواهب سامیه عز اختصاص یافتند و در ایام سعادت انجام این جشن فرخنده باشارهٔ معلی یک مرتبه بر کنار دریای جون محاذی درشن مبارک چراغانی که از سمت بر روی زمین ترتیب داده بودند فروغ بخش انجمن دولت گردید و دیگر بارهٔ چراغان کشتیها که بدستور سال گذشته باهتمام متصدیان سرکار پادشاهزاده‌های ارجمند کامگار و گماشته‌های نوئینان عالی مقدار درکمال خوبی و دلپذیری سرانجام یافته بود نظر زیب تماشاییان شد و یکشب تماشای آتشبازی که اسباب و ادوات آنرا هم بر کنار دریا نصب کرده بودند مسرت افزای خاطر ملکوت ناظر گشت و در همین ایام عنایت پادشاه ابر کف دریا نوال بمناسبت موسم برشگال نخل برومند گلشن عظمت نهال سعادت و بوستان حشمت پادشاهزادهٔ ارجمند محمد

معظم و نوئینان والا مرتبت و امرای رفیع منزلت را بعطای خلعت
گرانبهای عز اختصاص بخشیدند و شب شنبه مطابق نوزدهم سرداد
هلال فرخنده شوال از مطلع شرف و کمال سر بر زده در اثنای این
جشن مسعود جهانیان را بتازگي مژدهٔ خرمي و بشارت خوشدلي
داد اختر مراد از سپهر امید دمید ماه سعادت از فلک عزت تابان
شد اطفال آمانی و آمال عقده دل امرور حصول و انجاح نمودند
و آرزومندان دمیم طرب ارصوم انتظار بر آمده بر سماط نشاط نشستند
ماه نو چون زهرهٔ حسنان عرفه نشین از منظر قصر زمردین سپهر
گوشه ابروی الدعات بمنتظران عید امید نمود چرخ پیر از فرط
شادماني مانند کودکان زینت دوست از کف الخضیب دست در
حنا گرفت بکلند هلال درهاي شادکامي بر روي عالمیان کشاده
شد و از طلعت ماه منور طلیعهٔ انوار عشرت و کامراني آشکار گردید
غریو کوس شادیانه و طمطراق شلک خسروانه پرده کشاي گوش زمانه
گشت و طنطنهٔ تهنیت و زمزمهٔ مبارک باد از زمرهٔ خاکیان بمسامع
املاکیان رسید بهجت قدوم عید اسلامیان بانشاط جشن شهنشاه اسلام
مانند رنگ و بوي گل بهم آمیخت و آمیزش این در هنگامه سور
گلهای فرح و سرور در دامن روزگار فرو ریخت و چون طلوع تباشیر
صباح فرح رواح عید جهان را چهره بنور سعادت و بهروزی بر
افروخت نوئینان رفیع قدر و امرای نامدار و سائر بندهای آستان
سپهر مدار در عتبهٔ والای سلطنت و سدهٔ علیای خلافت حاضر
آمده بتقدیم تسلیم تهنیت رسم عبودیت بجا آوردند و شهنشاه
موفق موید دین درور که سرتاسر این ماه مبارک اثر باداي مرسم

و مواظبت دیگر عبادات و تحصیل مرضیات و سعادات و ذکر و طاعت و شب بیداری و حذر و صدقات و پرهیزگاری و التزام صوالح اعمال و اهتمام بشرایع و طاعت و اعمال و استعمال تلاوت کلام ملک علام و سلوک جادهٔ سنن حضرت خیر الانام علیه و علی آله کرائم الصلوات و السلام بسر برده بودند عزم توجه بمصلی فرموده بدوره و آیینی که معمول این دولت خدا داد است بر فیلی کوه شکوه سپهر مانند که تخت مهر روح طلا از کوهٔ پشت آن بزرگ اورنگ زرین ستون از برج نیلوفری بسطوع بارقهٔ لمع روشنی بخش اوان بود سوار شده بادشاهزادهٔ نیک اختر والا گهر ستوده شیم محمد معظم را در عقب سر مبارک جای داده بعیدگاه توجه فرمودند و نماز عید بجماعت ادا نمودند و بعد از معاودت ساعتی در محفل سعادت اساس خاص و عام بر اورنگ کامرانی و کام بخشی نشسته خورشید سان پرتو مرحمت و احسان بر ساحت احوال جهانیان گستردند و ابرواز از فیض عام مکرمت و انعام خدایی امید خلائق را سرسبز و شاداب گردانیدند و تا دو روز بعد از عید مراسم جشن و سور و تمهید و قواعد عیش و سرور ممتد بود و درین ایام قاسم خان بعنایت خلعت خاصه و اسپ با ساز طلا میناکاری گشته بمراد آباد که جاگیر او بود مرخص شد و الله وردیخان بمرحمت اسپ با ساز طلا سربلند گردیده رخصت معاودت بشهرها یافت اکنون کلک سوانح نگار سرسبدهٔ وقایع حضور دهی سرور را اینجا گذاشته بنگارش حقایق ممالک شرقی و شرح حال ناسپاس خسروان مال و ذکر وقایع و معارات ا واج ناهره که بسلسلهٔ بادشاه زادهٔ عالیمقدار والاتبار محمد سلطان

و عمدة الملک معظم خان در ربیع الثاني تحستین سال جلوس همایون از اله آباد بتعاقب آن تیره بخت معین شده بود مدیر دارد و از هنگام رسیدن او به بنارس آغاز سعی کرده تا برآمدنش از بنگاله بجانب رخنگ که قریب شانرده ماه بود آن سوانح دولت امرا را که قبل ازین در طی این دفتر مآثر نصرت جا بجا بطریق اجمال مذکور شده بر سبیل تفصیل گزارش میدهد تا ناظران این مجموعه بدائع عظمت و جلال بر کیفیت احوال آن فتنه اندیش باطل سگال بر قوت یاوری بخت و بدروی سرنامهٔ اعمال این برگزیده الطاف قادر بیهمال کماهی آگهي یافته عبرت اندوز کارخانهٔ ایجاد و حیرت بدیر تقلبات نشأ کون و فساد گردند بر متفطنان سیر و اثار این دولت گیتي مدار پوشیده مباد که آن بتحرد و تیره رای بعد فرار از اله آباد چون به بنارس رسید از بد اندیشی و باطل اندیشي اراده کرد که در بهادر پور که دو ونیم کروه بالاي بنارس برکنار دریای گنگ واقع است حصاري کشیده مورچالها بندد و روزي چند آنجا بدم ثبات فشرده حتی المقدر همت بر مدافعت گمارد و هرگاه کار بر تنگ شود باستظهار نواره راه فرار سپارد و بهادر پور سر زمینی است که آن برگشته بخت ادبار قرین قبل ازین در ایام بیماری اعلی حضرت که بهوس خود سری و استقلال لشکري فراهم آورده بسمت اله آباد می آمد بصوابدید رای ناقص آنجا رحل اقامت افگنده حصاری بر دور معسکر خود کشیده بود و مورچالها بسته و در همانجا از عساکر باد شاهی که بسرداری سلیمان شکوه بر سر او تعیین یافته بود شکست خورده راه فرار پیمود چنانچه خامهٔ حقائق نگار در

اوائل این صحیفهٔ دولت معلا مانی آن نموده القصه بانی حال
خام های سخلد دران مقام استوار کرده شروع رکشیدن دیوار و خندق
مور حال نموده و از قلعهٔ جهاداد که هنگام آمدن باله آباد متصرف آورده
بود هفت توپ کلان برآورده در مور حالها نصب نمود وکسان فرستاده
بود که دیگر توپها ازان قلعه بیاورند درین اثنا طنطنهٔ وصول بادشاه
زادهٔ نامدار والاتبار محمد سلطان و معظم خان نامساکر گردون شکوه
بدو مدرلی جهاداد شنیده ارکان ثبات و عزیمتش متزلزل یافت
و توقف در نهادر دور مصلحت ندیده تکام رار بسمت بنه سفامت
و نیست و هفدهم جمادی الاولی بظاهر آن بلده رسیده درین حضیض
و خرابی دو هفتی مذلت و سرمساری آنجا نزول ادبار نمود از کار
های بی هنگام آن تیره بخت و حره ایام اینکه در خلال این احوال بر
احتلال که ناموس حشمت و سروری ندهت لخاصت و سده روزی
بیان داده شاهد ملک و دولت از برای می جست و عروس بخت
و اقبال طلاق می طلبید در بند داعیهٔ کدخدا کردن شر از خاطرش
سرزد و صبیه العفار خان را ما بلو را که برسم گوشه نشینی
آنجا بود عقد و بکلیف مام برای زین الدین مهین ناخلف
خویش خطبه نموده بعقد ازدواج او آورد و ازانجا روانهٔ پتنه
گشته بیستم جمادی الاخره داخل مونگیر شد و چون یک طرف آن
بلده کوهستست ملک مانند و طرف دیگرش دریای گنگ است
و امعانان در زمان حکومت خود بجهت استحکام بلدهٔ مذکوره
در پس آن دیواری کشیده از لکهات ندرباد و از طرف دیگر نکوه
که فاصله میانهٔ یک کروه و ربع جریبی است متصل ساخته اند

وحدقتي حفر نموده و با شجاع نادر احتیاط از سال گذشته تا این هنگام بتجدید و مرمت آن کوشیده در هر حي گر برحي ساخته بر و خندق آنرا آب رمانیده بعد از وصول بآنجا از محال طلبي و باطل اندیشي باستحکام آن دیوار پرداخته و باستظهار حمایت آن رحل اقامت انداخته خواست که روزی چندآ نجا بدم جرأت استوار سازد و بلوازم مدافعت و محاربت پردازد و بایں هوس خام و سودای باطل مورچالها بمردم خود بخش کرده آنها را بآلات توپخانه که در بواره داشت مستحکم گردانید و راجه دهرور زمیں دار کهرپور چون بظاهر بنابر مصلحت مماشاتي با آن تیره اختر درگشته روز میکرد و خود را بدو متعلق وامیمود محافظت دامن کوه که از میان آن راهی عبر مسلوک دشوار گذار باکبر نگر بود بعهدۀ راجه مذکور گذاشته باعتماد موافقت و هواخواهی او خاطرجمع نمود و چون پادشاهزادۀ ارجمند عالیقدر محمد سلطان و معظم خان که با عساکر کهادستان راه تعاقب آن بد عاقبت مي سپردند اواسط جمادی الاخره بحدود مونگیر دررسیدند از مصلحت سنجي و حسن تدبیر ارادۀ تسخیر مونگیر و محاصرۀ آن که بطول می انجامید مستدرک دانسته بصد درآمدن از راه کوهستان کردند وراجه دهرور را بنوید الطاف و مراحم پادشاهانه برعرض عبودیت و دولت خواهی و بتهدید مهر و عتاب خسروانه برتقدیر مخالفت و گمراهي پیغام داده بشاهزادۀ اطاعت و بندگی دعوت نمودند ازانجا که مقدمات نصرت و استیلا و موجبات رفعت و اعتلای این دولت جاودانی همواره ساخته و پرداختۀ کار کنان آسمان بیست راجه مذکور از یاوری بخت و بهروزی طالع

ممالک مستعدم بندگی و خدمتگذاری و منهج قوم دولت خواهی
معروف ستاری اختیار کرده برهبری سعادت قبول رهنمونی حدود
ادبال از طریق کوهستان نمود و افواج باهره بدلالت او مونگیر را طرح
داده و کوه را در دست چپ گذاشته براه دامن کوه کهرکپور که بیشه
و جنگل است روانه شدند که از عقب پادشاهزاده در آمده کار بر وی تنگ
سازند آن فرقه تیره بخت چون برین معنی اطلاع یافت و دانست که
اگر چندی دیگر در مونگیر توقف کند جنود صعود از عقب رسیده
راه فرار او مسدود خواهد شد و رسیدنش به بنگاله که مقر اهل و
عیال و مستقر حکومت و ایالت او بود و ملجا و ملاذی جز آن
نداشت متعذر خواهد گشت از کل بنا و استقامتش متزلزل گردیده
دست از آن مطلب باطل و سعی بیحاصل کشیده بیست و یکم ماه
مذکور از مونگیر روانه پیش شد و عساکر باهره باستماع این خبر از
بنگاله نور که قریب بیست کروه از مونگیر بسمت اکبرنگر است
براه راست منزل کرده منتظم خان بمونگیر آمد که بند و بست آن
نماید و با شاهزادهٔ مهر مکان محمد سلطان با عساکر ظفر قرین
با برگشتن آنجماعت اخلاص آمدن دران حدود اقامت نمودند و
چون پادشاهزاده به صبح رنگاماتی که از مونگیر سی و سه کروه و تا
اکبرنگر قریب چهار کروه است و آن دهر موضع مونگیر واقع شده
که یکطرفش کوه و طرف دیگر دریای گنگ است رسیدند و خبر منزل
کردن عساکر منصور براه راست شنیده گمان برد که چون راه کوهستان
متعذر العبور بوده ترک آن نموده از راه صعود بتعاقب خواهند
پرداخت درانجا بار نهمان چنان ماند و ارادهٔ نموده که در مونگیر

گردنبود هوای قرار درنگ داشته و سودای اهدک مدافعه
سنگ در سرافگند و دگر باره ددرازی چون بنای همت حوصله
بنیاد از سمت دریا برآورده بکوه رسانید و بانرده روز انجا اقامت
گزیده باستحکام آن دیوار و ساختن مورچال برداخت و چون خواجه
کمال اتفاق که زمین دار بیربهوم و جات نگر بود بنابر مطالب
و مدعیات زمینداران بظاهرنا او دم موافقت میزد آن بی بهره
جوهر عقل و رای از خام طمعی کار او را بر معامله راجه بهرور
قیاس نکرده بحکم (العرق یتشبث بکل حشیش) اظهار اتفاق
و هوا خواهي او مستوثق شد و اسفندیار معموری بوکرخوب را بار
همراه کرده بموضع بیر بهوم فرستاده که بند راه سپاه ظفر بناه بند
نگدارند که از میان بیشه و جنگل آن حدود راه عبور یابند بالجمله
معظم خان بمونگیر رسیده بنظم رتق شهر وقلعه پرداخت وتاسعین
قلعه داری از حضور لامع النور محمد حسین سلدوز را بحراست
قلعه معین ساخت و بعد فراغ ازضبط و بند و بست آن معارف
نموده به بادشاهزادهٔ والا نژاد محمدسلطان دلوست و عساکر منصور
از پناله بور بدستور بیش براه بیشه رکوه متوجه مقصد شد و ازانجا
که خواجه کمال را تدبیر درست وعقل مآل اندیش بود و از
کارشناسي و مصلحت داني سود خود از زیان میدانست بعد از
رسیدن افواج جهان کشا به بیربهوم در راه دادن عساکر بادشاهي
و سلوک جادهٔ بندگی و درلتخواهي بطریقه راجه بهرور عمل نموده
باولیای درلت آثار مخالفت و ممانعت بظهور نرسانید و خود آمده
بهادشاهزادهٔ والا تبار ملازمت نمود و حدود قاهره انجا بر لهمان

بعنوان که از موکب ظفر عذر کرده بودند کوه را در دست چپ گذاشته
براه دامن کوه طریق تصرف نمودند و اسعد از جون خواجه کمال
را با اجزای سلطنت متفق دانست بی بدل مطالب معاودت کرد
از سوانحی که در خلال این ایام دران لشکر منصور اعتصام روی
داد قصه شورش انگدری و تعاقب گروهی را جدوان ضلالت کیش
و جدا شدن آن گروه با عاقبت اندیش است از جنود مسعود مدتی
این مقال آنکه چون اکاذیب موحشه و اخبار غیر واقعه از جنگ
احمد تا آنها رسیده از استماع آن اراجیف بمقتضای واقعه طلبی
و بدذاتی خوی غدار بغاوت و دورویی بر چهره احوال شان نشسته بود
بعد از روانه شدن عساکر منصور او بهانه دور کدور رامسنگه ولد راجه
جسسنگه و راو تهاوسنگه هاده با اکثر آن فرقه ضلال مثل امرسنگه
چندراوت وگردهر داس گور (۲) و چتر بهوج چوهان و سبرسنگه روبله
و بر و من گور از بد اندیشی وکوته اندیشی بی تحقیق حال و ملاحظه
سود مآل عزم تخلف از همراهی افواج اقبال جزم نموده هنگام
سواری و ورود آمدن ترک کورنش و ملازمت بادشاهزادهٔ عالیمقدار
محمد سلطان نموده در روز مقام نیز بخدمت ایشان نمی آمدند
و کیفیت جنگ احمد را دستاویزی نا سزاوار که بصدد دشمنان این
دولت پایدار باد سپهر اثر هر همین جمعیت دلهای سست عقیدتان
گردیدند دوازدهم رجب که لشکر ظفر اثر در دو منزلی مونگیر بود
غیر ماجس در سلوک پیش گرفته هدفا نزول در جایی که برای هر یک

(۲ ب) سبرسنگه روبله

مقرر شده بود مرود نمی آمدند و همگي احتماع نموده دور ار لشکر گاه نزول می نمودند و وقت کوچ اردوی خود را درمیان گرفته عقب لشکرمی آمدند تا آنکه شانزدهم رجب که جنود قاهره دو سه منزل ار بیربهوم گذشته بود اتفاق نموده روی دولت ار همراهی حیش منصور بر تافتند و بهیأت مجموعی براه مخالفت ومعاودت شتافتند وشاهزادهٔ عالیمقدار ومعظم خان بمقتضای مصلحت متعرض احوال آنها نگشته حرای حرکت ناهنجار آن جهالت منشار جسارت شعار را نقهر و عتاب بادشاهانه حواله نمودند و اصلا ارین معنی متزلزل نشده باعتضاد جنود عون الهي و اعتماد اقبال بیزوالي شاهنشاهي روانهٔ مقصدگردیدند بالجمله باشجاع بعد ار آگهی برگذشتن عساکر جهان کشا ار بیربهوم هوای معاومت و ممانعت ار سر بیرون کرده باچار و ناکام باجنود نکبت مرحام ار راکماتی روانهٔ اکبر نگر شد واوائل ماه رجب تا آنجا رسید وچون ار تلاطم امواج بحر امواج سفینهٔ طاقت نگرداب اضطراب داده نیروي همت و جرأت در ناحیه نبود نرار استقامت و پاداری باخود قرار دست داد و دراینجا مقاومت باعساکر ظفر مآثر ار اندازهٔ قدرت وعدت خویش فراتر دانسته اواسط رجب بعزم گذشتن دریای گنگ ار اکبرنگر برآمد ه ار سوانح اقبال باصواب آن بیخرد بدمآب که در حلال الجلال دارنکاب آن وبال دارین اندوخت کشتن اله وردیخان بود باسیف الله پسر خرد اوتبیین این مقدمه آنکه چون میخواست که درگذر دوکاچي[۲]

(۲ ن) کاچی

که دوازده گروه از اکبرنگر سمت مخصوص آباد است از آب گنگ عبور کند از شهر برآمده در دو سه کروهی گذر مذکور نزول کرد و سراج الدین جانوری و نور الحسن را که از عمده‌های او بودند در شهر گذاشت که هنگام برآوردن کارخانجات و مردمش نمانند و خود بکنار آب رفته کشتیها بمردم تحسین کرد و مقرر نمود که اواخر شب از دریا بگذرد چون آنشب بادی عظیم متوزید و دریا بتلاطم آمد روان شدن کشتیها را مانع گردید او کنار آب مراجعت کرده بدارا الخلافه خود آمد که صباح از آب بگذرد و درین وقت عساکر ظاهره بموضع ملکهنه که با جای نزول او مردمت دابرده کروه بود رسیده مقام داشت چون اله و ر[؟] ... از معامله مهمی و کار سفاهی زیم خذلان و نکال از ناصیهٔ حال آن خسران مآل خوانده این معنی را متیقن نمود که در هر تقدیری که به تکاپوی گریز و آوارگی از تیغ مهر و سطوت مبارزان خجسته اقبال امان یابد لاعلاج در دریا طعمهٔ ماهی و نهنگ یا محصور بدد و دام صحرای رحنگ خواهد گردید و برهنمونی عقل صواب اندیش مخواست که از غلط کردار خویش برگشته بحضور مسعود بدوند و درین هنگام که طنطنهٔ قرب وصول امواج منصوری لوا جگرگسل مخالفان و زهره‌گداز اعدا شده بود حصول این مطلب را بر یک نکار منداسب دردن سب که با سحاع از کنار آب برگشته بخیمه‌گاه خود آمد حال مذکور اظهار فرصت نموده بشهر مراجعت کرد وچون بسیاری از مردم با سحاع که از پهلو حال وحشی مآلش امید برگرفته آزادهٔ جدایی داشتند یار متفق و هم‌داستان بودند و خواستر جوبی از بداه داشت منزل خویش را استحکام

داده در معام اں شد که اگر حمعی ار حاںب آں شور انگیر ںںه
درور در سر او آیںد ںیروی حمعیت اتںاع و همراهاں ںحںگ و
مداوعت دیش آںد و اعلاں محالهت ںماید چوں ںا شحاع حںر
ںرگشتں او ںشهر شںید دراں ںاب تدںیری اںدیشید و حںرهای عیر
واقعه که دروعی ار صدق ںداشت شهرت داده ںسمت اکںرںگر ںرگشت
وآںرور ںحںست مدوراںںگ ںام یکی ار ںوکراں عمدهٔ حود را ار راه
ںرسر او ںعںں کرد و پس اراں هرکس ار سرداراں و ںوکراں که
ںطرش می آمد ںی درںی معںرستاد چںاںچه اکثر سپاه و مردمش
ںردور مںرل حاں مدکور احتماع کرده مںرصد اسارهٔ ںودںد که ںرحاںه
ار ںورش ںماںںد و سراح الدںں حاںری ںںوار حود را مرستاده ںود
که او را ںلطاںف و ںںد وعںد و استمالت و ںهدںد ار ارادهٔ محالف
ومعاروت ںار داسته ںهر عںواں که ںاشد ںںش آں ادںار اںںں ںرد
چوں حاں مدکور صورت حال ںر اںں مںوال دید و ار ںرگستں
ںاشحاع ںشهر و اسںهار اکادںت ںاطله که آں ںںحرد کوته اںدیش
شهرت داده ںود حمعی‌که ںا او متںعق ںودںد ارکں ںںاب و همت ںاں
دسستی گرآییده ںود ںحکم صرورت ںںی ںامںں ںرد آں ںکوهیده کردار
داده ںر عهد و مول ںا اسںوار او دل ںهاده ںا ںںعںی الله ںسر حرد
حود را ںرںادت سراح الدںں ار شهر ںرآمد دردں حالت سپاه و
مردم ںاشحاع هحوم آورده او را درمیاں گرمںںد و ںرسم گںاهکاراں
دسںها ںر ںشت ںسته در ںںروں اکںرںگر که ںاشحاع ںاںحا رسںده
در ںاع حود مرود آمده ںود ںںش او ںرںںد وآں ںںرهٔ ںحت ںںه رای
اورا ںا پسرش ںرںںلی ںشاںیده همراه ںشهر آورد و در مںرل حوںش

نزول ادبار نمود و بعلوی ری بعده برور و تحریک مفسدان کوه نظر حسم از عذاب یوم الحساب و دار مرس رور محشر بوسیده او را تا ـ ف الله دسرس دران مقام بیع کش و انعام از هم گذرانیده و دست تطاول و ید داد تاخت و بهب اموال او کسوده تمامی را متصرف سد و بنابر مصلحت سه رور دیگر در اکبرنگر بسر برده نشست و نکم رجب دیگرباره مردم خود تکال و رهتی و روبال از سهر بر آمد و در در کلحی (۲) ارات گذسته در سر زمین نامرور که معاذی آنست طرح اقامت انداخت و مجموع نوارة بنگاله که مدار جنگ و زده دران ولایت برانست بحیطهٔ ضبط و تصرف خود آورده و از نامرور تا مقابل سوتی جا بجا مورچالها ساخته نوارة و توپخانه و سرداران و مردم کاری استحکام داد و با شاهزادهٔ والا دران مدت سلطان و معظم خان با فوج گرانها سیان سلخ رجب باکبرنگر رسیده نصرت وظفر در د کلحی نزول نمود و خود ما بین موضع مذکور و نامرور درمیان دریا سرزمینی مرتفع بود باستحکام خواست که آن زمین را گرفته مرحی از توپخانه با جمعی از سداه مرار آن بر آرد که ازانجا بآسانی توپ و تفنگ برا واج قاهره اندازد و تا سه سه‌پهر گام خود از مردم خود با توپ خانه لکستها درآرد با بجا مرسانده آنها در حیات طامت سب بران سرزمین بر آمده سروع در بستن مورچال و ساختن دمدمه نمودند و اهل نوارة دست حراب بانداختن توپ و تفنگ کسودند معظم خان همت اخلاص فرمن بر انتزاع آن سر

(۲ ب) کاجی

رمین گماشته چون روز شد بسعي کوشش بسیار چند کستي سرانجام
کرد و باین عزیمت صائب وقت شام باجمعي از مداران معروری
اعتصام بکنار دریا رفت و چون اول شب باد اسداد داشت و سیر
کستي متعذر بود دوپاس از شب گذشته که باد ایستاد و طلاطم
دریا فرو نشست جمعی از بهادران حلادت آئین دران کشتیها نشاندند
بسوی آن سر زمین روان نمود و آنها فرود آمده کشتیها را باز پس
فرستادند و برخی دیگر دران سفائن نشسته رفتند و همچنین
بمیامن کوشش و اجتهاد آنخان اخلاص نهاد تا او اخر شب قریب
دو هزار کس از تابینان او و چندی از بندهای عمدهٔ بادشاهی
مثل ذو الفقار خان و شیخ جنگ خان و رشید خان انصاری و لودی
خان وراجه سجان سنگه بندیله و تاج نیازی هر یک با تابینان خوش
و دو و بیست بیلدار و پارهٔ توپخانه از آب گذشتند و چون صبح دمید
مخالفان از عبور لشکر منصور آگهی یافته اقدام ثبات آنها لغرش
پذیرفت و توپها را در سفائن انداخته مانند خاشاک سبک سر از
پیش موج گریزان شدند و مجاهدان معروری لوا بجای انها آمده
دران سرزمین علم نصرت بر افراختند و طرح مورچال انداختند روز
دیگر اعدای تیره ایام با هئیت و جمیعت تمام با کل نواره بر سر
آن سر زمین آمدند و از کشتیها جنگ توپ و تفنگ سر کرده بر
روي آب آتش کارزار بر افروختند و عساکر قاهره نیز از مورچالها
بمدافعت پرداخته قدم همت از جای خود بر نداشتند و بنیروی
مردانه نموده چند کشتي را بتوپ زدند جمعی از ان خذل انجام از
کشتیها در آمده خواستند که باستظهار نواره برکنار آب مورچال

سارند تاج بداری و خوبی از افغانان و گروهی از ابدال معظم خان
بران خسارت مستان حمله برده آنها را مرتبت نمکی و مجال قرار
ندادند و از طرفین جنگ نمایانی شده جمعی از بندهای
بادشاهی و با بعضی معظم خان رتبهٔ جانفشانی یافتند و برخی
از مقهوران را سفینهٔ حباب دگرداب فنا انداد و پس از برور
مدبران شقاوت اندرور دگر باره باسطها سواره آمده بجنگ درپیوستند
لکن از سطوت و صولت بهادران منصور شده مغلوب و منکوب گشته
طریق هزیمت پیمودند و جمعی کشته و پارهٔ مجروح گردیدند و جمعی از
مبارزان جلادت شعار نیز جان نثار گشته گروهی را آسیب زخم رسید
و بعد از وقوع این حال اعدای بد سگال طمع خام از گردش آن سر
زمین بریده دست از آویزش کشیدند و همگی همت بر استحکام
مورچالها و نگاهداشتن آن مصروف ساختند اما همواره سوارهٔ انها
بروی دریا سیر می نمود و گاهی سمت اکبرنگر که محمد مراد
بیگ بادشوی از حضور مسعود دراینجا معین بود میرفت و شب و
روز از طرفین توپ و تفنگ هنگامهٔ کوشش و جنگ گرم بو بالجمله
چون در سمت تو کاجی (۱) و اکبرنگر دریا عرضی عریض داشت و
باشجاع با اکثر لشکر و سامان توپخانه در برابر توپ خانه نشسته
بود و آنقدر دواره که جیش منصور ازان عبور تواند نمود یافت نمیشد
معظم خان نتوانستند رای اعلای نیز اجلالی اندیشیدند که چون پانصد
و هفت هزار سوار از پادشاهزاده و امراد محمد سلطان جدا شده

(۷ ن) کاجہی

بطرف سوتی که قریب چهارده کروه از اکبرنگر بسمت جهانگیرنگر واقع است رفته اجا نتدبدرگذشتن از دریا برداخت و عساکرظفرمآثر از دوکاچي تاسوتي جا بجا درکنار آب مورچالها ساخته در کمین انتهاز فرصت باشند بنابران آنجان اراب انکس با برخی از جنود دعرب فریس بسوتی رفته آنجا بساط اقامت گسترد و همت عقدن معوبه بر عبور از دریا و استیصال اعدا مقصور گردانیده بسرانجام اسباب و تمهید مقدمات آن پرداخت ملی قلیخان را با جمعی در محاذی دوناپور که قریب شش کروه از ناپور سور بسمت جهانگیرنگر است تعیین کرد و بادشاهزادهٔ بلند مقدار محمد سلطان با ذوالفقار خان و اسلامخان و فدائیخان و جمعی دیگرار امرا وسائرافواج نصرت بدرا در درگاچی قرار اقامت داده روبروی باشجاع شستند وآن باطل ستیز ممه پرور نور الحسن را که ازعمدهای او بود با فوجي و برخی از توپخانه فرستاد که درمقابل سوتی نشسته بمراتب مدافعت پردازد و اسفندیار معموری را با جمعی بدوناپور معین نمود که آنجا مورچال بسته مانع عبور عساکر منصور باشد و زین الدین پسر بزرگ خود را باتمامي بردگان و زائد اموال و اشیا بتانده فرستاد بالجمله معظمخان بعد از استقرار در سوتی بسرانجام نوارة پرداخته قریب صد کشتی سامان نمود وشب و روز در کمین فرصت بود مخالفان آنطرف دمدمها بسته هشت توپ کلان برفراز آنها نصب کرده بودند و پیوسته بلشکر منصور می انداختند و اکثر اوقات آسیب آن بلشکریان و اهل اردو و دواب لشکر مبرسید معظمخان در خلال این ایام خواست که بسبب تنددی بمهوران نماند بنابران به

کشتی مسیحی بالات توپخانه کرد و جمعی از تفنگچیان و مردم کاری قرار ساخته - ی روانه نمود که بآنطرف رفته دستبردی بکار برند کشتیهای مذکور چون قریب بمکان دریا رسید دیدبانان و قراولان بوارهٔ غنیم آگاه شدند و بوارهٔ آنها بمدافعه پیش آمده این مرتبه کاری ساخته بر گردیدند روز دیگر آنجماعت عزیمت عبور دیگرباره آن عزیمت تصرف این بیست کس از بندهای پادشاهی و جمعی از غلامان خود برده درکشتی نشانده ؟ از گرمگاه روزی که هوا درنهایت حرارت بود و اعادی غافل بودند آنها را فرستاد که شاید فرصتی یافته دستبردی نمایند آن گروه طلبان چالاک بسبک سیری باد از آب گذشته بر سر توپخانه غنیم که در مورچالهای کنار دریا بود رسیدند و بدلیری و نبرد می شش توپ برداشته بکشتیها در آوردند و دو توپ کلان که قابل نقل و تحویل نبود آتشگاه آنها را میخ زده باطل گردانیدند و سالما و غانما معاودت کرده بدیرنگی امثال دلیران جلدو جهان اقسم دستبردی عظیم و جرأتی نمایان از ایشان بظهور آمد اعادی از وقوع این مقدمه انگشت حیرت بدندان تعجب گزیده از سطوت و صولت مبارزان بهرام انتقام حساب تمام بر گرفتند چون باستماع این معنی آگهی یافت سید عالم را که رکن اعظم لشکر او بود بانوجی باره بجای بور البحس تعیین نمود و پس از وقوع این قضیه شگرف بانقضای تقدیر عساکر گردون مآثر را جسم زحمی روی داد و بعد این مقدمه آنکه چون مبارزان فیروزی نشان چنان دستبردی نمودند و بعض آن بیدخبر بحسن اتفاق و تقدیر غفلت ارباب عناد و شقاق درست شدن سد منظم خان را بخاطر

رسید که دستبردی بهمراهان بکار برد لهذا بعد از وقوع این مقدمه به چند روز بندهای پادشاهی را طلبیده قرارداد که بوقتی دیگر جمعی کثیر باستعداد تمام به کشتیها نشسته برسر مخالفان روند و باین عزیمت شب دوشنبه نوزدهم شعبان از نخستین سال جلوس همایون خود بکنار دریا رفته زمرهٔ از دلیران و دلاوران جنگ مسعود را که سرداران و مردم نامی دران میان بودند بر کشتیها نشاند و بسعی و اهتمام تمام تا اواخر شب هفتاد و سه کشتی مشحون بمردان کار و آلات پیکار ساخته نزدیک صبح بآنطرف آب روانه نمود چون درین نوبت اعادی غافل نبودند بلکه از عزیمت این حرکت پیشتر آگهی داشتند و آمادهٔ مدافعت شده شب و روز لوازم حزم و پاسداری و مراسم تیقظ و هوشیاری بکار میبردند سید عالم که سرگروه مخالف بود مستعد مقاومت و مصادمت گشته بالشکری شایسته و چند فیل مست جنگی دور از مورچال عقب دمدمها در کمین فرصت شد کشتیهای مذکور نزدیک بکنار رسیده در سه کشتی که از همه پیش بود اهتمام خان وگروهي ديگر از ان بودند خان مزبور و معدودی از مبارزان منصور بچستی وچالکی فرود آمده برمورچال اعدا حمله آورگشتند و مردمی که در مورچال بودند از پیش آنها گریزان شده بهادران نصرت لوا علمهای خود بربالای مورچال زدند بمشاهدهٔ این حال سید عالم دآن جمع کینه خواه از کمینگاه بر آمده دربنوقت که این زمرهٔ قلیل فرود آمده باقي در صدد نزول بودند و اکثر کشتیها هنوز بکنار دریا نرسیده بود برین گروه حمله کرده بکام مدافعت پیش آمد مبارزان جلادت آئین باوجود قلت عدد قدم دلیری

شدهٔ دست جرأت بانداختن تیر و تفنگ کشودند و مخالفان را برگردانیده نگذاشتند که داخل مورچال شوند لیکن مردمی که در کشتیها بودند بوجود اعانت و امداد نماندند و درعین این زد و خورد قدم همت پیش گذاشته کشتیها را برگردانیدند و از مجموع توارهٔ پادشاهی همین پنج کشتی دران کنار ماند که برخی مردم ازانها فرو آمده داخل مورچال شده بودند و بارهٔ هنوز در کشتی بودند مخالفان از مشاهدهٔ این حالت خیره و دلیر شده بهمان هیئت اجتماعی که نخست بر مورچال حمله آورده بودند تا دو تیر پرتاب تفنگ مدافعه برگردیدند لیکن متعرض مردمی که داخل مورچال شده بودند نگشته بر سر کشتیهای مذکور هجوم آوردند و بموجب عزیمت شمردهٔ بازوی جسارت بمجادله و پیکار کشودند و ظفرخان چندانکه سعی کرد که کشتیهای که از کنار برگشته بود باز بکومک آنها برود تا باضطراب آنکه جمعی دیگر سوار کرده بمدد برسند صورت نبست و درین اثنا که بهادران منصورمند باعدای سعادت مغبوط گرم تلاش و آویزش بودند از توارهٔ مخالف چند گوشهٔ جنگی از اطراف این کشتیها در آمده برروی آب تیر مخذولان خاکسار آتش افروز پیکار شدند و بحر طوفان خیز فتنه و شدید تلاطم آمده حربی صعب بتمادی روی داد و نهنگان بحر شجاعت را با آن روبه صفتان آویزش بیمانه اتفاق افتاد زبردستان برا ر تیغ جنگ جان که بارهای خود در یکی ازان کشتیها بر ناحیه ی از مخذولان که در کوسها بودند جنگی مردانه و کوشش دلیرانه کرده بسیاری ازان گروه ادبار پژوه را مقتول و مجروح ساخت و جنگ

کمان از میان گوشها درآمده یکزخم تفنگ و دو زخم تیر برداشت و چند کس از همراهانش بدو زخمی شدند و شهدار و شریف برادران فتح جنگ خان و رستم و رسول برادر زادهای خان مذکور و جمعی دیگر از اقربا و تابینان او که در کشتی دیگر بودند برخی مورد آمده بمدافعت اعدا پرداختند و مانعی در صدد مورد آمدن بودند درین اثنا موجی دیگر از دشمنان بد سیر قریب بدویست سوار مثلی دنشا بنش برانها حمله کرد و مثل باب درآمده بر سر کسی رسند این دلیران جانسپار مرد وار دل بر هلاک نهاده آنچه نهایت مرتبه سپاهگری و جانفشانی بود بظهور رسانیدند و بعد از کوشش بسیار شهدار را فیل بصدمه دندان از هم گذرانید و رستم و رسول با جمعی دیگر جنگ کنان برتبهٔ والای شهادت فائز گشتند و تنی چندکه مجروح گشته از تلاش و تردد بازمانده بودند بحسب تقدیر دستگیر شدند حاصل که دران موقف قیامت اثر و موج خیز حادثه و خطر جمعی کثیر را آب هلاک از سر گذشت و سفینه حیات بسیاری بگرداب اجل فروشد و بعد از وقوع این کارزار متعالی مانکار بر سر اهتمام خان و گروهی که بیشتر از کشتی برول بموده بمورچال درآمده بودند هجوم آوردند آن دلاوران شهامت پرور که جان فشانی را در راه بندگی ملرأنه تعالی جاودانی و سرمایهٔ عمر ثانی می شمردند بازوی بسالت و دلیری کشاده حریف متاع بنکنامی را بنقد روان برکف همت نهادند و تیغ کین از نیام قهر کشیده داد سعی و جلادت دادند لیکن چون بداده بودند و از عقب کومکی نرسید و میلان عدم از اطراف برآنها حمله کرد اهتمام خان و برخی دیگر گوهر حیات در راه عبودیت درباختند

وجمعی دیگر را ایمادی هجوم آورده دستگیر ساختند القصه بعد
از وقوع این مقدمه چند روز چون موسم برشگال نزدیک رسیده بود
باران سر شده تمامی آن خطه را غبار پیکار فرو نشست و کفرهٔ
فارس و طغیان آنها باعث هجوم دلیران جدال وقتال گردیدند و ازطرفین
بساط محاربه در نوردیده بسر انجام اسباب گذرانیدن ایام
برشگال پرداختند .

برگردان شدن شاهزادهٔ عالی تبار محمد سلطان و رسیدن به شاه شجاع فتنه شعار و شرح وقایعی که بعساکر ظفر شعار روداده

چون ایزد جهان آرا خواهد که یکی از برگزیدهای خویش را که
جمال عظمت و کمال جلالش از نظر ظاهر نگر صورت بینان در
نقاب احتجاب مستور باشد در پیشگاه ظهور جلوه دهد و بلطایف
نیرنگ و بدایع عجایب نمودن شان معنوی و ظل اللهی اورا بکاشفهٔ
عالمیان نماید تا هم اهل روزگار که بی دستیاری دلایل ظاهره
براهین باهره کماهی معرفت حقایق اشیا نتوانند شد بعلو قدر
و مقام او راه برده چراغ بینش از مشعلهٔ هدایت بر افروزند
و سرمایهٔ آگهی وبصیرت اندوزند و هم آن دست پرورد انوار بودی
از ظهور بدایع وقایع و جلایل احوال اندازهٔ مواهب والطاف ذوالجلال
دربارهٔ خود گزیده دست اعتصام و توسل از عروهٔ وثقی توکل برندارد
و همواره همت والا بشکر نعم والای نامتناهی الهی گمارد باقتضای

حکمتهای نهان که در مدوج حوادث نسأ کون و فساد ودیعت نهاده گاهی در ساحت دولت آسمان رفعتش غبار حادثهٔ ناملایم که نامرهٔ آشوب ظاهر بنمایان و توتنایي دیدهٔ دانش هوشمندان باشد بباد دامن مصلحت بر انگیزد و احیای سلطنت و اولیای خلافتش را بحدوث سانحهٔ نا مرغوب که عاقلان اسرار حکمت ایزدی آن را از موید عین الکمال و خردمندان بصیرت منش از آیات مبین امثال شمارند امتحان نماید تا چون عقول و افهام ارباب الباب در تدبیر آن معضله فرو ماند و اقدام نفوس اصحاب همت در حاول آن واقعه از جادهٔ ثبات و استقامت لغزش پذیرد سلسلهٔ عنایت ازلي که همواره کافل آمال و ناظم انتظام احوال این دولت آسماني شکوهست بجنبش آمده بیچاره گری و کار سازی پردازد و بحل آن عقدهٔ دشوار دون ناوری بخت کامکار او بر همکنان روشن و آشکار سازد از شواهد و نظایر صدق این مقال در مدارج ظهور بیرا یهت وخلال خدیو جهان و خلیفهٔ زمان قصیهٔ مخالفت و طغیان بادشاهزادهٔ عالی نژاد محمد سلطان است که درین هنگام بحسب تقدیر روی داده موجب حیرت آرا و افکار شد و تا بسبب فی الجمله وهن و اختلالی بعساکر کیهان ستان راه یافته یکچند سرمایهٔ نخوت وغرور مخالفان گردید و آخر الامر امداد لطیفهٔ تایید الهی و رهنمائی انوار شمع دولت حضرت شاهنشاهی آن والا تبار خلاف اندیش را از تیه عصیان و گمراهي برآورد ومجددا نیروی طالع والای این خدیو اعظم و اقبال پرتو ظهور داده جهان و جهانیان را دیده بنور بینش بر افروخت تبیین این عبرت واقعه آنکه چون درین مدت

باسجاع از روی عدر و مکندب بارسال رسل و رسائل و ممهد سوبات و سحلمات که در بعوس حوا ان با بحربه کاران مربع الدا مر امب باعوای آسمنهٔ دوحهٔ سلطنب منکوسدد و به ندرنگ لعدس و بروبرانسون مکرومربب مندمدد و حرب برویج صندهٔ حود باآن والا براد درمیان آورده بود و بدر بعصی مفسدان واسعه طلب مدابه اسان و معطم حان که حصرب ساهدساهی بمعدصای بیس بندی و کار آگاهی او را در سرداری عساکر بصرب سعار کمال استقلال و احسار داده بودند عدار بعار انگیحنه همواره بتمامی و عماری رحس ا گرىری و مدده ساری می بمودند دررن وقت آن عالی بدار را بدابرمقدمات و همه اندیسهای ماسد بحاطر راه یافته این معنی علاوه مرادب اعوا و اصلال محالفان گردید و ارحامی و حاهلی اربکاب امری که سزاوار آندی دانس و هوسمندی و ساان سکوه حسمب و سرىلندی بنود بموده حهرهٔ دلب و سعادب هوا بناحن محالفب حراسدد و ارادهٔ گرویدن بباسجاع و موافقب و معاونب او بسنهاد حاطر ساحده بادن بصد باصواب و عربمب بالاسن سب ىسسب و هفتم ماه رمضان دوم سال از حلوس همابون با امیر علی داروعهٔ واحابه و باىم علی مدر ورک حونس که محرم ا ں راز بودىد و دو سه کس دگر از حدمنگداران برکستی نسسته از آن گدسىد تا سحاع بعد از اطلاع برىن معدمه ابىساط و استبسار عطیم بمود و بلکه احدر بسرکهبرحونس را با حایی ننگ که سرحىل عمدهای او بود باسىعىال مرستاده ىدوم ا سانرا باعزاز و احترام تمام تلقی کرد و ابن معدي را مرمایهٔ رونق کار و بهبود

حال حولش دانسته باستظهار يکدلي و اعتضاد موافقت آن والا نژاد مسبوق گردند وارس سانحه کمال غرور و احتلال نحدود امال راه يافته سپاه ظفر پناه بهم برآمدند و بند هاي پادشاهي را دل از حاي رفته بازوی همت بشکستی گرائيد و ناشجاع لشکری با برخی از سوارة بدوکاچي فرستاد که از اشيا و اموال و کار خانجات و لشکر شاهزاده هرچه توانند بآبروی آب برند معظم خان همان شب از سنوح اين قصه آگهی يافته نحسن همت و نيروی تدبير عنان ثبات و سکون از کف نداد و اصلا مغلوب تزلزل و هراس نگشته پای عبوديت از جادهٔ مستقيم احلاص و دولت خواهی بيرون ننهاد و فرداي آن بقصد جبر اين حادثه از روی کمال سرداری و عبوديت شعاري حريده از سوتی خود را بدر کاچی رسانيد و لشکر نصرت اثر را که از وقوع اين سانحه سررشتهٔ استقلال از کف داده بودند ضبط و نسق کرده باستمالت و دلدهی همت بخشيد و جمعی از مخالفان را که چرکي و چيره دستی کرده با سوارة بقصد بردن کار خانجات و لشکر شاهزاده باين طرف آب آمده بودند ازانجا دفع نموده جانب و مفهوم ساخت و کمر احلاص و بندگي برميان جان بسته بتدبير تدارک اين مصيبهٔ باسلام برداخت القصه بعد ازين مقدمه چون موسم طغيان آبها بود از طرفين مورچالها برخاست و معظم خان خود در موضع معصومه بازار که سرزميني مرتفع و از اکثر بگر بمسافت سي کروه واقع است قرار گذرانيدن ايام برسات داده آنجا بساط اقامت گسترد و بر رفق تجوير و صوابديد او ذوالفقار خان و اسلام خان و فدائی خان و سيد مظفر خان و احلاص خان

کوسکی و راجه اندرمن بندیله و مرلاسخان و جمعی دیگر از امرا در اکبرنگر ماندند و چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که پیوسته از فروغ الهام روشن و دانای اسرار ملک و ملت دران پرتو افگن است از کمال دوربینی و مصلحت شناسی چنان اقتضا نموده بود که یکی از بندهای سهامت کیش جان نثار با فوجی از جنود نصرت شعار از دریای گنگ عبور نموده بر سر بانده که بنگاه پاشجاع بود برود چنانچه معظم خان با عساکر نصرت آثار سمت مخصوص آباد و اکبرنگر در استیصال آن شور انگیز فتنه گر منکوس از آنطرف دریای گنگ بحر موجی از امواج ظفر لوا بدفع او بردارند و از هر دو سو کار بران برگشته روزگار تنگ سازند از جناب خلافت و جهانداری یرلیغ گیتی مطاع بنام داؤد خان صوبه دار بهار صادر شده بود که کمر همت بتقدیم این خدمت بندد و با تابینان خود و کومکیان آن صوبه هرجا مناسب داند از آب گنگ گذشته بر سر بانده رود خان مذکور بعد از ورود منشور لامع النور شیخ محمد خان برادرزادهٔ خود را با هزار و پانصد سوار و دو هزار پیادهٔ بندوقچی در پتنه گذاشته بموجب فرمان واجب الاذعان غرهٔ ماه مبارک رمضان با رسند خان و میرزا خان و هادی داد خان و قادرداد خان و خواجه عنایت الله و سایر کومکیان صوبهٔ بهار بلدهٔ پتنه از گنگ گذشت و چون موسم برشکال رسیده آبها و نالها طغیان کرد و دریای پرپوک وگندک و دیگر شعبهای دریای گنگ که دران فصل بدون کشتی و جسر عبور ازانها متعذر است در راه واقع بود بعزم عاقبت محمود باستظهار نوارهٔ عظیم جا بجا برکنار

آن آنها مورچال دسته و جمعی مدافعه مقرر نموده ازین زمان و دریا در مقام ممانعت بودند ازین جهت طی مسافت تا رسیدن بحدود منگیر و بهاگلپور بطول کشید و درین مدت اکثر اوقات میان مبارزان جانبین منصور و اعادی مقهور جنگها و آویزشها روی می نمود و همه جا غلبه و استیلا اولیای دولت را بود و چون داؤد خان بموضع نامی کرده که برابر بهاگلپور است رسید هنوز موسم بارش آن ملک که امتدادش بیشتر از دیگر جاها است سپری نگشته آبها و نالها که عبور ازان باگرد بود طغیان داشت خصوصاً آب کوهی و کله نادی و مهاندی که در برشگال بغایت عظیم می باشد و هیچ یک پایاب ندارد و ازین جهت برای گذرانیدن نامی ایام برشگال و فرونشستن طغیان آبها و نالها دران موضع قرار اقامت داده یکچند بانتظار و فت و فرصت آنجا بسر برد و چون باشجاع بار دیگر چنانچه عنقریب گزارش خواهد یافت اکبر نگر را متصرف شده باین روی آب آمد خان مذکور بصوابدید رای صائب از گنگ گذشته درین طرف اقامت گزید و یکچند در حدود بهاگلپور و کهل گانو گذرانید و در اواخر ربیع الاول که موسم باران منقضی گشته آبها از طغیان ایستاد و میان باشجاع و معظم خان درین طرف آب محاربات و صف آرائیها روی داده دیگر باره از گنگ گذشته روانهٔ مقصد گردید بالجمله باشجاع بجهت گذرانیدن ایام برشگال در تانده طرح اقامت افگنده مجموع لشکر خود را آنجا جمع کرد و چون شنیده بود که رحمان یار محافظت برمند خان بسر افتخار خان بدستم که در سلک کومکیان بنگاله انتظام داشت و آن للحرد

بدرگاه بحب اورا حاکم جهانگیر نگر کرده بود زمینداران آنجا را
بناخون منقوش ساخته در صدد بندگی و دولت خواهی حلقهٔ جهان
است و بهادر خان پسر معصوم خان زمیندار جهانگیر نگر باشارهٔ او
اکثر پرارهٔ پادشاهی را بقید ضبط و تصرف خود آورده تأبی برگشته
ایام در مقام سرکشی و خلاف است و مجموع زمینداران آنحدود
همواره او دم از مخالفت میزنند و بمعرفت جماعه مذکور باپرارهٔ پادشاهی
بضبط خان پیوست از استماع این خبر لوامع بقرار خوف و هراس از
کانون باطنش سر بر زده زین الدین مهدی با خلف خود را با خواجه
خسرو که نوکر عمدهٔ او بود و لشکر شایسته بجهانگیر نگر رسانید تا
بضبط و نسق آن حدود و استمالت زمینداران آنجا بپردازد و رحمان
یار مذکور خاطر خود را بقتل نتواند آورد و چون خاطرش ازین جهت
بغایت هراسان بود باین اکتفا نکرده شیخ عالم را با جمعی دیگر
متعاقب فرستاد که زین الدین بتوجه بهر عنوان که صورت بندد
رحمان یار را بقتل رساند زین الدین بعد از وصول بجهانگیر نگر
تمهید کشتن رحمان یار کرده از روی غدر و مکیدت بهانه و افسون
روزی او را در بار عام طلبید و باشارهٔ آنسفیهٔ دوحهٔ نسال مردمی
که حاضر بودند هریک حربه انداخته او را از هم گذرانیدند و وبال
این قضیه بدیر بر روزگار رخامت آثار باشجاع عاید گشته مقدمهٔ اسباب
خذلان و ادبارش گردید

و از سوانح این ایام آمدن آن بدمآب است باطرف آب
و متصرف شدن اکبرنگر بنابر بعضی موجبات و اسباب
بیان این مقدمه آنکه چون بطرف آن بلده کوهستانیست

وتمه طرف دیگر را در موسم برشکال و زمان شدت باران و طغیان آنها که باصطلاح اهل آنملک جهل میگویند بمثابهٔ آب میگیرد که همه زمینهای که در غیر این موسم خشک میباشد زیر آب در می آید چنانچه مجال تردد اسپ و آدم نمي ماند و درعین شهر کشتي کار میکنند لهذا در هنگام طغیان جهل بنابر آنکه همگي نواره را که مدار کار آنملک برآنست عدوم متصرف بود آزوقه از راه دریا بسپاه ظفر پناه نمیرسید و ازین جهت که راجه هرچند زمیندار ملجوه که از تدره بختي و شقاوت منشی با اعادی اتفاق داشت در طرف کوهستان ملجوه راه‌برمیگردیدن شورانیده بیچاره را مدد ازان راه نیز غله بمعسکر منصور نمیرسید بنابرین مقدمات درین ایام عسرت و تنگیِ تمام در لشکر منصور که در اکبرنگر بود روی داده کار مردم بصعوبت کشید و اختلال عظیم بحال لشکریان راه یافته اکثر مراکب و دواب از قلت قوت تلف شد و بر جمعی از جنود قاهره در سر زمینی مرتفع که آب نمیگرفت رحت اقامت گسترده منتظر انصرام ایام برسات بودند چون باشجاع برین حال آگهی یافته داعیهٔ گرفتن اکبرنگر از ضمیر فساد پرورش سر برزده نخست شیخ عباس را که معتبر لشکر بود با چهار صد سوار و برخي از نواره بموضع پتوره[۲] که دهی است درهشت کروهی اکبرنگر برساحل دریا و زمینش ارتفاعی دارد فرستاد و او با همراهان بآنجا آمده چون مانع و مزاحمي نبود بساط اقامت و درنگ گسترد و با آنکه درین

(۲ ن) بتوره

مدتی که اکبرنگر در تصرف جنود ظفر اثر بود و اهل و عیال اکثر نوکران ناشجاع باموال و امتعه آنجا بودند معظم خان و ذو الفقارخان نظر بر شیمهٔ معدلت و نصفت و شیوهٔ احسان و مروت خدیو جهان و خلیفهٔ زمان کرده متوسلان و متعلقان آنها را در مهد امن و امان جای داده بودند و احدی را یارای آن نبود که دست تعرض و تطاول بعرض و مال آنها تواند رساند شیخ عباس مذکور در عرض این ایام که در بدوره بود اکتفا بآثار جور و بیداد ناشجاع کرده همواره سعی در ابواب خیانت و تاراج اکبرنگر متعلقان حاضرهٔ مال و ناموس سپاری از مردم ناشجاع در آن غارتها دستخوش بیداد او ساخت بالجمله بعد از چندی که شیخ عباس در بدوره های خراب استوار کرده بود با شجاع دلیر شده عزم آمدن با ین روی آب نمود و سراج الدین جاگیری را با مخبر علاء الدین دیوان و محمد زمان مشرف سامان خود در تانده بحافظت بنگاه و اهل حرم گذاشته باستظهار نوارهٔ نهم ذی الحجه با ین کنار آمد و در بدوره نزول ادبار نمود و چون میخواست که صبیهٔ خود بحبالهٔ نکاح پادشاهزادهٔ محمد سلطان درآرد تا اسباب دلنهاد همراهی او شود و جهت اسباب این طوی کرده بود از آنجا اسبابرا نیامده نرسانده که کدخدا شوند و بعد از وقوع طوی مراجعت نمایند و شعر هم ماه مذکور از بدوره قصد اکبرنگر کرده تا آنجا آمد ذو الفقار خان با اکثر لشکر ظفر اثر در شهر بلندی از دامن کوه که مابین شهر قدیم و شهر نو است جای اقامت گزیده بود و راجه اندرمن بندیله با جمعی از منصبداران و عمارات ناشجاع نزول داشت خان مذکور بعد از وقوف برین معنی چون

دران اوقات کوهستان بود خود سوار نتوانست شد اسلام خان و فدائیخان با سایر عساکر بادشاهی سوار شده بقصد مدافعت اعدا دراه حیابادی که ازان دامن کوه تا شهر نواست و در موسم طغیان آنها همان زمین خشک میباشد بجانب مخالفان روانه شدند قبل از رسیدن این گروه راجه اندرمن با همراهان خود در مقام مدافعت در آمده حتی المقدور کوشش و اویزشی با مخالفان نمود لیکن از قلت جمعیت همراهان تاب مقاومت نیاورد و اسلام خان و فدائیخان و سایر عمدها و سرداران لشکر بادشاهی بنابر اغراض باطلهٔ نفسانی بایکدیگر خلاف ورزیده توفیق مجاهده نیافتند و با آنکه از جانب اعدا اصلا آثار غلبه و استیلا رخ ننمود بلکه شوکت و کثرت مدارران جنود دولت را بود بی کوشش و جانفشانی قدم همت پس نهاده رخ از عرصهٔ مقابله تافتند و بهمان سر زمین که محل اقامت بود برگشته آنجا نظر از عدم اتفاق استقلال نورزیدند ذوالفقار خان چون حال برین منوال دید ناچار با مجموع عساکر ظاهره در اواخر شب کوچ کرده براه دامن کوه ملحوظ و جانبه بجانب معصومه بازار روانه شد و بمعظم خان ملحق گشت و بعضی از بندهای همت ظرف سست عقیدت راه نیرنائی نموده رو گردان شدند و بجنود مخالف پیوستند و اکثر نوکران بادشاهزادهٔ والا تبار محمد سلطان از سپاه و خدمه دانطرف رفته بعضی کارخانجات و فیلان و اسپان شاهزادهٔ نیز که آنجا بود بتصرف ایشان آمد و مخالفانرا از وقوع اینمعنی نخوتی و جرأتی تازه و قوت و شوکتی فراوان بهم رسیده قدم جسارت در اکثر بکر وشردند و بی مانع ومزاحمی

ایام برسکال را آنجا بسر بردند و چون موسم باران بر طرف شد و طغیان آبها فرو نشست و با شاهزاده والا گوهر محمد سلطان که بهیچ گونه جدایی نداشت پیوند با جنود مخالف که دران طرف آب بود داکبر نگر آمده باشجاع را دگر باره سودای پندار و غرور و هوای فتنه و شور بسر افتاده داعیهٔ مخال عزم صف آرایی و نبرد با عساکر اقبال که همه جا به نیروی معظم خان در مخصوصه بارار نگجا فراهم آمده بودند مصمم گردید و با بادشاهزادهٔ محمدسلطان و بلند اختر بسر خود جوینس و بر ست هشت هزار سوار بآهنگ جنگ و قصد بنکار روانه شد و میر مرتضی بخشی خود را بحراست اکبرنگر مقرر نمود معظم خان بعد از استماع خبر نهضت غنیم از اکبرنگر بقصد مدافعه و مقابله از مخصوصه بارار روانه شد و چون بسرد که موضع بلکهته رسید بصواب دید رای صایب در عقب نالهٔ عمیقی که بدریای دواگذری منتهی شده فرار اقامت داده دو جسر بقامله بنم کرده از هم دران ناله بستگی بس روی معسکر ظفر را رو بکی با دست راست در سمت بلکهته که هرگاه خواهد جنود مسعود را بآن دو جسر از آب بگذارند و بان طرف جسرها مورچال بسته بادواب توپخانه استحکام داده و سید مراد بیگ را باهتمام توپ اندازی در مورچال مقدمه رو بروی خود و بکه دار خان را باجمعی بجا طرف جسر جانب دست راست و میر محمد آخر را با فرقهٔ آخران بقراولی تعین کرده منتظر ورود اعادی نشست بالجمله چون باشجاع می خواست که از نواره جدا نشود و از اکبرنگر تا بواحی معسکر جنود منصور که براه راست همگی بدشت و چهار کروه

بود قریب بدو ماه طی کرده غرهٔ شهر ربیع الثانی از دوم سال جلوس
همایون در حدود ملکهته در برابر افواج بحر امواج نزول اقبال نمود
و چون ناله درمیان حائل بود صحبت توپ و بان و تفنگ جنگ
سر شده تا هشت روز بازار عدوان از طرفین هنگامهٔ حرب گرم بود
و گاهی یکه جوانان و دلاوران جنود باهره که برسم هراولی از آب
گذشته بودند با مخالفان مقهور که خیرگی نموده قصد نزدیک
آمدن بجسر میکردند آتش کارزار می افروختند و بشعلهٔ جان
سوز تیغ و سنان خرمن وجود جمعی از اعدای ناکار و دشمنان تیره
روزگار می سوختند چون معاندان دیدند که جسری که ز نیروی لشکر
فیروزی اثر بود بمحافظت افواج گردون توان و توپخانهٔ برق سطوت
رعد نشان و حسن تدبیر و هوشمندی معظم خان مستحکم است
و ازان سمت مجال یورش و عبور و احتمال آویزش با لشکر منصور
نیست و قراولان بآنها خبر رسانیدند که در سمت جسر بالا جمعیت
لشکر ظفر لوا کم است دانستند اگر شاید آنجا کاری از پیش برند
روز نهم از مقابل جیش اقبال کوچ کرده بسمت جسر مذکور روانه
شدند که آنجا جنگ در انداخته بغلبه و استیلا از آب بگذرند باشجاع
خود با بلند اختر پسر کهتر خویش در قول قرار گرفته هراول را امداد
حراب بادشاه زادهٔ بلند مقدار محمد سلطان استوار کرده شاهزاده چهار
میل جنگی با توپخانه پیش روی خود قرار داده بتأییدی شایسته
بسوی جسر روان شدند یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت
و جلادت بقصد مدافعه بمورچال این طرف آب آمد و معظم خان
بعد از وقوف برین معنی ذو الفقار خان را با همرهان او و فرقهٔ

امرا و روز دیگر بمدد یکه‌تاز خان فرستاد و آغاخان سپاهست سعار خو دران طرف جسر فراز گرفته وصول تفنگ روز بهائی را با جماعت او و طایفهٔ آعران و پانصد سوار روان‌داز و پانصد پیاده تدریجی بکومک یکه تاز خان از آب گذرانید القصه فوج مخالف باستظهار فلان و جماعهٔ سطام بر یک موزمان رسیده تحلک و کوس برداخت یکه تاز خان با آنکه سپاهی درخور هجوم مخالفان همراه نداشت قدم ثبات و استقلال استوار داده سعی و مردی داد و پس از تلاش و نبرد بسیار که معتهای مراتب کارزار و سزاوار بهادران جان نثار بود برحم تفنگی که از دست اجل گشاد یافت از پای در آمده با دو برادر حقیقی بعد جان در راه ولی نعمت صورت و معنی درباخت و بشدری کوشش و جان فشانی لوای شهادت در میدان سعادت برافراخت و از قلدهای روشنان محمد صادق اردوبادی پدر دران دار و گذر سرباری رتبهٔ سرفرازی اندوخت و جلدی دیگر از جوانان دلاور سرتخت بیگناهی مرد بزده جمعی کثیر چهرهٔ مردمی بزیور زخم آراستند و از نامداران لشکر مخالف مقصود تفنگ مخاطب بعذر اودار خان و سرمست امعان هدف تارک قضا گشته بر خاک هلاک افتادند و بسیاری ازان حرب افکنده و زخمدار گشتند و بعد از وقوع انتقال جون همراهان یکه تاز خان که جمعی قلیل بودند تاب استیلای اعدا نیاوردند و از آب گذشته بفرا فعار خان که دران طرف جسر بود ملحق شدند آغاخان معتقدت مآب ازانروی آب بدوت و ننگ نائرهٔ قتال افروخته تاری سپاهست و مردانی بمداومت کشاد و

تلاشهای مردانه و کوشش هاي دلورانه بظهور رسانده داد مردی
و مردانگي داد و از مشاهدهٔ کثرت اعدای و قلت جمعیت همراهان
خویش چند کشتي را ازان سر جسر بجودت رای صائب آتش زده
سوخت تا اگر بالفرض عدم غلبه بماند و داخل جسر شود از آب
نتواند گذشت و مخالفان بانکار بعد از سعی بسیار و تلاش بیشمار
دست از جنگ کشیده کاری نتوانستند ساخت و قدم جرأت پیشتر
نتوانستند گذاشت معظم خان بعد از وقوع این مقدمه صواب چنان
دانست که از باله عبور کرده بر سر معبوران رود بنابران محافظت
اردوی و معسکر بعهدهٔ ذوالفقار خان نموده باین عزیمت بنصرت اثر
با عساکر ظفر پیکر در همین روز از آب گذشت و ترتیب و تسویهٔ
افواج قاهره نموده خود در قول قرار گرفت و اسلام خان را با سید
مظفر خان و دلاور خان و نیکنام خان و جمعي دیگر از بهادران
جلادت آثار در میمنه و ذوالفقارخانرا با راجه سجان سنگه بندیله و
گروهی دیگر از مردان کار در میسره جای داد و فتح جنگ خان
را با لودیخان و زبردست خان و فریقي دیگر از افغانان که همگي
دو هزار سوار بودند بهراولي مقرر کرد و اخلاص خان خویشگی را
با فوجی از مجاهدان شهامت شعار طرح نمود و تکیه بر بخت بلند
و اقبال نصرت پیوند گیتی خدیو عالمگیر منصور مدد کرده بتوزوکی
لئون و سرا و در عقب افواج مخالف که سه سردار توره داشت و
پادشاهزادهٔ عالیقدر محمد سلطان دآن مایهٔ جرأت و دلاوری و مهارت در
فنون سرداری و سپاهیگری که در عرض مدتهای مدید از برکت
خدمت و میامن ارشاد حضرت شاهنشاهی اندوخته بودند مقدمهٔ

الحسن بو ند روان گردند و از ین جهت که راه گل ولای بسیار داشت
و بیشه و جنگل بود بآهستگی روان گشته چون بکنار دریای بهاگرتی
در جای که بتاله ولیهه بدو منه و ما ا ست رسیدند جنداول عدم که
میرزا ارس اسفندیار معموری بود ازان طرف میرزا ار سد باساره جان
ده دار از توپخانهٔ پادشاهی دست باندازی ان وگجنال و شتربال
گشوده تیران بال بر افروختند و سوختی از اعیان که در فوج هراول
بودند و برخی از اتباع معظم خان و گروهی دیگر از مداران
نصرت مند از آب گذشته با عدا در آویختند و بیک حملهٔ امواج قاهره
پای ثبات دشمنان از جای رفت و بسیاری ازان گروه سعادت برده
به تیغ آبدار زهرآلود مبارزان ظفرمند از گریبان تنگ اجل داده
سر بجیب عدم در کشیدند و زخمهای کاری باسفندیار رسیده در معرکه
افتاد و نور الحسن که از عمدهای مخالف بود چهار زخم برداشته
از عرصهٔ کارزار عنان بوادی فرار تافت و گرد هر راهور که از دیگر نوکران
عمدهٔ باشجاع بود و با مهاراجه جسونت سنگه سمت خویشی داشت
دران آویزش و پیکار بدار البوار شتافت و بقیه السیف تنگ با جان
ازان مهلکه برآوردند باشجاع چون برآمدن معظم خان بآن طرف
باله اطلاع یافت این خبر داروغهٔ توپخانه را با فوجی در برابر
ذوالفقار خان بر سر جسر گذاشته ازانجا بقصد مقابلهٔ معظم خان بر
گشت و بعد از انقضای سه پاس روز روبروی جنود اقبال شده صف
آرای حرب و جدال گردید و ست بندی که دران نواحی بود داده
توپخانه را پیش روی خود چید القصه بتوپ و تفنگ و زنبورک
و بان نیران جدال زبانه زده برق تیغ درخشیدن گرفت و رعد بلا

بوای بنا سار کرد معظم خان خواست که بافواج منصور بهمان ترتیب و تورزک که قرار داده بود بر مخالفان حمله برد لیکن چون امر بداتر اناعت و خود سری ست سدوی و فرمان بری نکردند و با او فی الجمله نفاق ورزیده خود داری و کوتاهی نمودند و باین سبب از عساکر ظفر اثر ترتیب و تورزک افتاده سلک اجتماع و انتظام بر جای نماند چنانچه هراول و طرح از قول بسیار دور افتاده میسره چندان بدست چپ میل کرد که قول بمنزلهٔ چنداول شد و از میمنه بغیر اسلام خان کسی نزدیک نماند و با معظم خان در قول از تابینان او پانصد سوار و از امرا همین قزلباشخان و ارادت خان و راجه در روز مانده بودند لاجرم آن روز از طرفین هنگامهٔ جنگ باندازی توپ و تفنگ گذشت و از کوتاهی مردم کوته اندیش کار بسلاح کوتاه نرسیده استعمال تیغ و سنان و حملهای دلیران و رزم آوران که دآن کار دیگر دگ روی سود روی نداد چون شهر سوار میدان سپهر از معرکهٔ گردون در گشته بمنزل گاه مغرب فرود آمد هر دو لشکر دست از محاربه و جدال کشیده بمخیم خود مخالف آن طرف دریای بهاگیرتی نزول ادبار گزید معظم خان چون حال بدین منوال دید باقتضای رای مصلحت ندای از نالهٔ دلکهته عبور کرده بمخیم گاه خود آمد و از آنجا که آن زدهٔ خوانین عظام بداوُد خان که چنانچه گذارش یافته بموجب دریافع گیتی مطاع با عساکر نشه از دریای گنگ گذشته در حدود مونگیر بجهت گذرانیدن ایام برشکال اقامت داشت نوشته بود که دربن وقت که موسم باران بآخر رسیده دریاها و نالها از شدت و طغیان باز ایستاده است و با سماع فساد اندیش

با نیر حنو با محمو حونس درین طرف مسئول معادله و
محاربهٔ عساکر اقبال است از جای که اقامت داشت نمی زنده
بصد نبده نما ن و خبر رسنده زن که خان مذکور از آنجا روانهٔ نس شده
دران رودی از آب کو ی خواهد گذشت و بعضی مبدا است که عنقریب
باستماع شد روز برگشد اخبر با سماع ا ن خبر سررسنده خان از کف
داده شد همیش لعرس خواهند ندرفت و نی نعت حرب و
کوشش و تجسم نمرد و آوردن هر مت با نه ندانده خواهد رفت
و نیز حون ۱۱امر خان از ندسگاه مرو خلال لکومک حدود مسعود
معین شده بود انتظار رسیدن او نیز منظور لاجرم بمقتضای حسن
تدبیر چند روزی صلاح در صف آرایی و معرکه را ی ندیده روز
دیگر از کنار ناله کوچ کرد و بقصد تعلل و تاخیر در محاربه و
کارزار کنار آن ناله را گرفته بسمت محصوص آباد روانه شد باستماع
از طرح دادن معظم خان و نهضت عساکر قاهره بسمت محصوص
آباد گمان ضعف و وهنی در حال جنود اقبال ر مدور و اختلالی
در حراب و استقلال معظم خان برده از اصابت رای و صلاح
اندیشی آنجان اخلاص نشان غافل بو و بخاطر ن خیال غلط و مدار
باطل او نیز با جنود ادبار از محل اقامت خود کوچ کرده ازان طرف
دریای نهاگیرتی بسمت محصوص آباد روان گردید که بسفر رسیده
از آب بگذرد و با واج نصرت شعار کارزار کند و در گذر نصیر پور
که سه کروهی محصوص آباد است و لشکر منصور در نزدیکی آن
نزول گردیده بود اتباب با نه بقصد گذشتن از آب در برابر جنود
نصرت مآب ورود آمد و هر روز ازطرفین در ا نداختن توپ و تفنگ هنگامهٔ

جنگ گرم بود و قراولان لشکر منصوری از آب گذشته با قراولان غنیم آویزش می نمودند و به دوازده روز بدین عنوان گذشت تا آنکه شب دوشنبه بیست و یکم ربیع الثانی که مخذولان بعزم محاربه و مجادله آهنگ گذشتن از آب داشتند و باین سودای محال و پندار دور از کارلوای نخوت و غرور بهوای استکبار می افراشتند دیرنگساری اقبال دشمن گداز شهنشاه خان منصوبه طراز آمد و خبر بآن شجاع رسید که داؤد خان از آب گومدي که آن باطل اندیش سید تاج الدین بارهه و جمال غوری و خواجه مسکین نوکران خود را با فوجي در کنار آن تعین کرده بود که آنرا از عبور افواج منصور محافظت نمایند بکوشش همت و تلاش جرأت گذشته است و جمال غوری دران مقاومت و مدافعت با جمعی دیگر بتیغ جلادت مبارزان فیروزمند سپری گشته و غضنفر خان مذکور نتانده که بنگاه او بود مدرمند از استماع این خبر رعب اثر مغلوب جنود خوف و هراس گردیده بنوعی که معظم خان اندیشیده بود داعیهٔ نبرد و پیکار بعزیمت معاودت و فرار مبدل ساخت و اواخر همان شب با کام و ناچار در کمال اضطرار طبل رحیل ادبار فرو کوفته با جنود نکبت و خذلان و وفود خجلت و خسران از کنار آب بهاگیرتی کوچ کرده روی عزیمت بسمت سوتی آورد که از دریای گنگ گذشته خود را بتانده رساند معظم خان که بدیدهٔ دانش و تدبیر این منصوبه پیش دیده بود اظهار فرصت نموده دفع مخاذیل مطرود را کمر جانفشانی بر میان همت بست و بقصد تعاقب بعد از یکپاس روز سوار شده با مواکب منصور از دریای بهاگیرتي که پایاب بود عبور

بود و چون تمام اردو و احمال و اثقال لشکر نصرت اثر از دستی از
آب بگذرد و سه پالهٔ دیگر نیز ا مسک عدم درمیان بود آنروز لب
و نیم کروه طی شد پاشجاع در کنار پاله که سه طرف دلدل داشت
توپخانه را جلو خود با افواج جوش سواره در عقب آن ایستاده
بود معظم خان چون بر حقیقت گل ولای و دلدل آن سرزمین آگهی
یافت نفس زدن را بی رعایت مراسم حزم و احتیاط که از لوازم
سرداری و سپاهگریست مناسب ندید و همانجا ایستاده و توپخانهٔ
پادشاهی را روبروی مخالفان چید و توپ و تفنگ هنگامهٔ جنگ گرم
شده تا اواخر روز نایرهٔ جدال مشتعل بود و مردم از طرفین سواره
ایستاده بودند و چون شام نزدیک رسید معظم خان اردو را عقب
افواج فرود آورده خود از سه گهری شب بخیمه گاه آمد و مبهوران
در جای که ایستاده بودند منزل نمودند و درین تاریخ مخلص خان
وعبدالله خان و سید نصیرالدین خان و سید سالار خان و دیگر بندهای
پادشاهی که از درگاه سلاطین پناه با خزانه و توپخانه بلشکر منصور
معین گشته بودند بحدود تانده رسیدند و دوازده لک روپیه و هفت
صد بان و دیگر اسباب توپخانه که همراه آورده بودند رسانیدند ضمیمهٔ
اسباب نصرت و فیروزی گردانیدند بالجمله سه پاس از شب گذشته
پاشجاع از جای که بود کوچ کرده رهگرای فرار شد و پادشاهزادهٔ
محمد سلطان را با ... ولی اورنگ که از ... های او ... و گروهی
دیگر جنداول قرار داد صبح روز دیگر که خبر به معظم خان رسید
بااحدون مسعود بعزم تعاقب سوار شده توپخانه و لشکر را
با احتیاط تمام از پالها و مواضع گل ولای گذرانیدند و چون منهیان خبر

رسانده بودند که عدو عاقبت وخیم در گذر کلکده محاذی موضع
تردی پور عزم گذشتن از دریای گنگ دارد بر جناح تعجیل بآن
سمت روانه شد و چون یک کروه طی نمود خبر رسید که مخالف
بسمت دریای گنگ نیامده بطرف سوتی روانه شده است بنابران
آنجناب اخلاص کیش بجهت تحقیق حال مقهوران بجائی که رسیده
بود توقف نمود و چون متواتر اخبار محقق رسید که عدو براه
سوتی رفته آن مؤید معظم از سمت گذر برگشته از همان
راه بتعاقب شتافت و دو نیم کروه جریبی طی کرده اواخر
روز در موضع فتح پور نزول نمود و از آنجا تا منزل گاه مخالفان چهار
کروه بود چون پاسی از شب ماند توپخانهٔ منصور را پیشتر روانه
کرده فرهاد خان را با فوج طرح و میر محمد آخر را با قراولان و محمد
مراد بیگ را با اهل توپخانه همراه نمود و هنگام صبح خود با افواج
قاهره سوار شده درپی اعادی روان گردید و در ابتدای راه خبر رسید
که باشجاع از سوتی گذشته آن طرف جهلساری نزول ادبار نموده
است عساکر گردون مآثر ربع کرده از سوتی گذشته بافواج مخالف
نزدیک شد باشجاع خسران مآل از مشاهدهٔ قرب وصول جنود اقبال
از روی ضرورت بمقابله و مدافعت برگشته توپخانهٔ خود را که پیش
انداخته بود طلبیده در برابر جنود ظفر دیگر چیده و به توپ و تفنگ
و بان نایرهٔ قتال اشتعال داده تا هنگام غروب آفتاب نبرد و تیره
گذشت و چون شام در رسید قریب صد سوار از ان جیش ادبار
جسارت و دلیری کرده بفوج ذو الفقار خان که از دست چپ جنود
منصوری شعار به برابر عدو مقابل شده بود نزدیک رسیدند شیخ

عبد المجید دکنی و جمعی از همراهان خان مذکور و محمد
آغر با مراولان تیغ‌زن جنگ عرب و همت مرکب جلادت برانگیخته
بران معرکه تمکان حمله بردند و جمعی مرا سان صفاوران نصرت سان
جمعی ازانها بر خاک هلاک انداخته بقیة السیف راه فرار سپردند
و جمعی از معاندان سهامت آثار بیرحمی و خان بدار گسیدند
و چون ساعتی از شب گذشت هردو لشکر دست از جنگ کشیده در
برابر هم فرود آمدند و شب را باصلاح سلاح داشته مستعد گیرودار
و آماده کارزار بودند و در اواسط این شب نور الحسن که از عمدها
و ارکان لشکر مخالف بود چون تحسین مرا سب و عاقبت بینی
درباخته بود که بوی خبر از اوضاع ناسخاع می‌آمد و عقوبت از سطوت
و صولت جنود نصرت شعار راه آوارگی و فرار می نماید بر بغی
بخت و یاوری بو بوی اران برگشته اجدر ادبار زدن مقاربت
جسته عقود ظفر اثر موسب معظم خان اورا بعود الطاف پادشاهانه
مستمال ساخته خلعت فاخر و خنجر مرصع و ده هزار روپیه از
سرکار خاصهٔ سرفراز دا و ر معاش را نیز در خور حال زیادتها نمود
القصه تا چهار پنج روز باین دستور هنگامهٔ جنگ و تفنگ
گرم بود و مرتعش سواره و مسلح در برابر یکدیگر صف کشیده می
ا ستادند و مراولان باهم آویزش می نمودند تا اینکه اواخر شب
بیست و هفتم خبر رسید که عبدم مغرور باسی از شب مانده
عاقبت دوبا رو فرار نمود چون ماهچه رایت صبح نمودار شد معظم
خان کمر همت برمیان عزیمت بسته با جنود ظفر خروش
بتعاقب روان گردید باسحاق من ازرسیدن ملوپاپور که آنجا باله

از دریای گنگ جدا شد و اکثر اوقات بی کشتی و پل متعذر العبور
است ازین جهت که لشکر فتح جنگ بتعاقب آن تیره اختر نرودی
از آب بگذرد و از جملهٔ دو پل پخته که از قدیم الایام در نالهٔ مذکور
بسته شده یکی راکه بکنگ نزدیک بود شکسته بدرکاچی رفته بود
معظم خان چون بکنار ناله رسیده پل را شکسته یافت ساعتی چند
آنجا ایستاده باهتمام تمام جای پل را بخاک انباشت و توپخانه
و لشکر را گذرانید و درحین توقف برکنار آن ناله یک کشتی از
غنیم مشحون بادوات توپخانه که از آنجمله ده توپ و دو صد بان بود
بدست آمده داخل توپخانهٔ منصور شد و بعد گذشتن از دریا پور
در اثنای راه خبر رسید که باشجاع از کمال سراسیمگی ترتیب افواج
را برهم زده بالشکر پراگنده بدو کاچی فرار نموده است از استماع
این خبر فتح جنگ خان تیز عنانی کرده تا تمام فوج هراول بی
تحقیق و تامل درجمع سرعت روانه شد و اسلام خان نیز با افواج برانغار
جلو ریز رفته خود را بهراول رسانید چندانکه معظم خان کسان فرستاده
آنها را منع نمود نشنیده او بار نه ایستادند تا آنکه بکنار نالهٔ درکاچی
رسیدند افواج مخالف آن طرف ناله صف کشیده ایستاده بودند
و توپخانه را پیش رو چیده مقاومت و مدافعت را مهیا و آماده
شده دست جرات بانداختن توپ و تفنگ کشودند و حتی المقدور
در دفع صولت سپاه منصور کوشش نمودند و فتح جنگ خان واسلام
خان با همراهان این طرف ناله عنان کشیده مجال گذشتن و پیش
رفتن نیافتند تا آنکه معظم خان نیز با ذوالفقار خان و دولتخواهان
دیگر جنود باهره رسید و صلاح دران دید که چون این تیز جلوی واقع

سده امواج بحر امواج بصدمهٔ وبحانهٔ صد لهان عمان دلیری باز نکسنده و سنده وب و بعلت آنهارا وامعی مهابه با مصاف باسدالوی واسطهار امال دی زوال حضرت شاهنشاهی اران باله که حعدان آدی ندانست نلاس حلادت و دلاوری نگذرند و همت ار دسدگیر ساحدن اسحاع معصور گردانیده اورا محال عبور از دریای گنگ دهند لیکن حعدانکه درس باب امرا و سرداران را بحرک وتکلیف کرد کوتاهی و حود داری نموده سخن آن بودن احلاص‌آیس رارکا نرسیدند باحار جای سپهدار بوبحانهٔ سنگی که همراه رسیده بود ازین طرف باله بروی عدم حیده در برابر آن حمس ادبار صف کسیده استاد و دهرن ا گدی و آنس ا روزی هنگامهٔ دسمن کسی و عدو سوزی گرم گردیده از اواحر روز با اواسط سب با رهٔ حدال مسعل بود و قریب نصف سب که اعدای باطل آهنگ دست از جنگ کسیدند عساکر منصور بحیمه گاه حود که ا حای نزول محالفان نیم کروه بود رفته باقی سب را بسر بردند و روز دیگر معظم حان ازانجا کوچ کرده برکنار باله که بسمت اکبرنگر در پس عدم واقع بود نزول نمود و صباح آن باسحاع بتر از حای نزول حود کوچ کرده برابر لسکر نصرت اثر فرود آمد و در صدد گذسدن از دریای گنگ سد لیکن این اندیسه داست که اگر نحست حو باحمعی نگذر باقی لسکر نکدست ارس که پیوند امید ازو گسسته جدائی را فرصت می جسند طریق مفارقت سپرده همراهی او نخواهند نمو و اگر اول لسکر و مردم از آب نگذراند و حود با جمعی قلیل بماند مبادا گرفتار سرپنجه سطوت و استیلای عساکر قاهرهٔ گرد لهذا بانتصابی

مصلحت خندقی عریض عمیق بر اطراف لشکر گاه حفر نموده مورچالها بست و اسباب و ادوات توپخانه استحکام داد تا از صدمهٔ امواج بحرامواج ایمن بوده بآسایی و فراغ بال ازآب بگذرد و بحسب بادشاهزادهٔ بامدار واقتدار محمد سلطان را که درین وقت از رفاقت و اتفاق ایشان خاطرش جمع نبود از آب گذرانیده بتانده فرستاد و چون نزدیك دوگاچی و جزیره درمیان دریای گنگ واقع شده که عساکر ظفر مآل چنانچه گزارش پذیرفته سال گذشته آنجا مورچال بسته بود بد احمال و اثقال و اکثر لشکر را بدواره از شعبهٔ اول گنگ گذرانیده بآن جزیره فرستاد و در صدد بستن جسر شده بانتظار آماده شدن آن جسر باستظهار توپخانه یک دو روز بسربرد و در عرض این ایام نصرت فرجام معظم خان هرروز باعساکر ظفر اعتصام از معسکر منصوری سوار شده نزدیک بمحل اقامت او می آمد و بانداختن توپ و تفنگ نائرهٔ پیکار افروختند باعث تفرق حال بر اختلال او میگردید تا آنکه شب دوشنبه ششم جمادی الاولی که جسر بسته شده بود پاسی از شب گذشته مخبران اقبال خبر رسانیدند که آن باطل اندیش بد سگال پریشان و آشفته حال بسان باد از آب گذشته بحزب ادبار خویش ملحق گردید و چون روز شد معظم خان باقتضای رای صائب فرهاد خان را با سه هزار سوار و محمد مراد بیگ را با توپخانه بیشتر بجانب اکبرنگر فرستاد تا راه گدهی و ریکا مائی که از هنگام استیلای غنیم بر اکبرنگر تا این زمان مسدود بود بکشاید وآنحدود بامنیت گراید و فوجدار و کوتوال اکبرنگر تعیین نمود و بداؤد خان که درآنروی گنگ بود نوشت که اگر احتیاج

نکومکیا اسعه ناسد نوارهٔ حـ د فرساده ار ددری که مناسب داند حان مدکو را ار آب گدرانده؛ ناسکر حودس ملحق گرداند و حود رور دیگر در دو کحی درای سرانحام د صی مهام معام کرد و هسدم ماه مدکور دا عساکر منصور کوچ نموده نسمت اکدرنگر روانه سد و در اںنای راه حدر رسند که دا ر حان در گدر دروهه که نکدم نلی در اسدهار دارد سسم سهر حال نوارهٔ داو ا حاں و رنمو ه در ں دو رور داو ملحق حواهد گرد د و حون ار دسگاه حلافت و حهانداری درلیع گندی مطاع نىفاد نوسده نود که هرگاه ا ں روی آب ار وحود اعا ی نرانس دا ده معطم حان دا حدود گنهادسنان نیعاقب معںدولاں ارگنگ نگدرد اسلام حان دا حمعی ار لسکر طفر اسر در اکدرنگر نو ه صدط و حرا ـ ا ں روی دردا دعهدهٔ او داسد معطم حان در همں رور حان مدکور را ا مح حنگ حان و رندوسـ حان و راحه سحانسنگه ندد له و سکندر روهیله و راحه اندرمں ندد له و اسد مدل حان دیاری و دلاو حان و نیکنام حان وعدد الرسول و سیح حمدد دکنی و صدرعرسز ندحسی و حمعی دیگر که درنسـ ده هزار سوار ودند مرحص کرد که داکا ر گرر ده آنحا اقامت گرنند و ار دورهحی دا موںی حا نحا ها ه نساد ده ار ں روی دردا دا حدو داسد که مدا ا اعدای حسران مآب نعسی در آب ودة دیگرناره داسطهار و ره در اکدرنگر و اع آن اسدلا دا ند ر حود دا ذوالفقار حان و فدائیحان رمحلص حان و احلاص حان و سدد مطفر حان و لودی حان و فرل ناس حان دراحه نهرور رمددار مونگیر و راحه کوکلت رمددار احدده و د گر حدود داهره نه کرة حرنىی طی کرده در

پیرپهار که منتهاي اکبرنگر است منزل کرد و فرداي آن نگذر دودهه
که از بیرپهار بمسافت چهار کروه حرتبی واقع است رسیده نزول نمود
و رسول بیگ روزبهاني را بتهانه داری اکبرنگر و علیقلی خان را
بتهانه داري دوباسور و راجه کوکلت را بتهانه داری لوده جنگل
و ربکاماتي و کدهي و راجه بهروز را بفوجداري آنحدود تا مونگیر
که محال زمینداري او بود رخصت نمود و چون قبل ازین هژده لک
و پنجاه هزار روپیه براي تنخواه مواجب سپاه نصرت پناه ازپیشگاه
خلافت مصحوب مخلص خان بلشکر ظفر اثر مرسل شده بود و خان
مذکور ازان جمله ده لک روپیه در قلعهٔ مونگیر گذاشته و هشت لک
روپیه دیگر که سید مبرزاي سبزواري نرسانیدن آن معین بود نیز
بمونگیر رسیده ضمیمهٔ آن شده بود سید نصیرالدین خان را با جمعي
دآوردن خزانه از مونگیر تعیین نمود و روز دیگر نواره داؤد خان
را که یکصد و شصت کشتي بود سنج حمید نصر او آورده نگذر
دودهه رسانید و چون دریای گنگ دردین موضع منشعب بسه شعبه
شده است مقرر کرد که بر شعبهٔ اول که آب آن کمتر بود جسر بسته
لشکر منصور عبور کند و در سر زمیني که میان شعبهٔ نخست
و دوم واقع بود فرود آمده از شعبهٔ دوم بکشتي بگذرد و دوازدهم ماه
مذکور که جسر بسته شده بود باجنود قاهره از نخستین شعبهٔ گنگ
عبور نموده در جزیرهٔ میان دریا نزول کرد و کشتیها را بشعبهٔ بزرگ
آورده اواخر روز بر مردم نسبت نمود که بتدریج از آب گذشته
در جزیرهٔ که مابین این سعده وشعبهٔ سوم گنگ است فرود آیند وازین
جهت که دران چند روز اکثر اوقات از شدت و اشتلم باد دریا در تموج و

متلاطم بر لشکرهای و رو نموده در عرض دو سه روز گذشت و چون
خبر رسید که جلدی از قراولان غنیم بموضع ... شده که میان شاخهٔ بزرگ
و شاخهٔ سوم گنگ محاذی اکبرنگر واقع است و اکثر ملاحان
بنگاله آنجا توطن دارند آمده اند تا اهل و عیال آن فرقه را
کوچانیده ببرند آن خان اخلاص شعار دو دست سوار از امرای خود
با جمعی از قراولان بادشاهی از آب گذرانیده بآنجا رسیدند که فوج
غنیم قراولان نموده اهل و عیال ملاحان را از رفتن بطرف غنیم مانع
آمده و آنها رسیده رفته از قراولان مخالف که بآنجا آمده بودند چند
سوار را دستگیر کرده آوردند و چون چهاردهم ماه از شاخهٔ بزرگ
گذشته در جزیرهٔ که معسکر مظفری بود ورود آمد و اشاره نمود که
کشتیها را بشاخهٔ سوم گنگ آورده مهیا نه بستن جسر نمایند و هزار
سوار دیگر تعین فرستاد که آنجا بهانه نموده از اهل و عیال ملاحان
با جسر با ... تا آن جماعه از حرب مخالف جدا شده باین طرف
رجوع آورند و جماعه باران بضرب شعار در شده دو سوار دیگر از غنیم
دستگیر کرده فرستادند و از خبر آنها بوضوح پیوست که با شجاع
بر باله ... جسر بسته قرار داده بود که بادشاه زاده محمد
سلطان را با توپخانه و لشکری از آب گذرانیده بمدد مع دلیر خان
و داؤد خان فرستند بعد از استماع خبر عبور جیش ... از شاخهٔ
بزرگ گنگ تزلزل در بنای همت و عزم شان راه یافت و مغلوب
رعب و هراس گشته جسر را گشود بالجمله دلیرخان و داؤد خان
که آن طرف دریا بودند آواخر روز جریده باین روی آب آمده با
معظم خان ملاقات نمودند و در صلاح کار مشاورت و کنگاش کرده

بعد از یکپاس شب بلشکرگاه خود رسیدند و اگرچه نوبتی معظم از روي کوشش و کار طلبي میخواست در سعنهٔ سیوم گنگ دیر جسر بسته برودی ازان عبور نماید لیکن چنانچه مذکور شد چون سفینه در سرزمین همین جزیره که معسکر ضروري امر بود واقع شده و اخراج بعدم بفاصلهٔ دو کروه از موضع مذکور آبروی نالهٔ مهانندی مورچال بسته اقامت داشتند بملاحظهٔ آنکه مبادا اعادي پس از برخاستن عساکر قاهره از سرزمین مذکور بآنجا آمده آنرا متصرف شوند و در سفینه مورچال بسته بمردمی که در اکثر بکر بودند مجال تعرض و آزردن یابند رعایت مراتب حزم و تدبیر را روزی چند در همان جزیرهٔ قرار اقامت داده در کمین فرصت بود و دلیر خان و داؤد خان با همرهان خود و فرهاد خان و جمعي دیگر که با توپخانه بکومک آنها معین شده بودند و در برابر افواج غنیم که بسر گردگی سید تاج و خواجه مسکی و دیگر سرداران مخالف در آنطرف نالهٔ مهانندی مورچال بسته بودند فرود آمده در تدبیر عبور لشکر منصور سعي و تلاش مي نمودند *

اکنون درین مقام کلک حقایق ارقام بتحریر شمهٔ از کیفیت نالهٔ مهاندي و تصویر چگونگی اختلاط ان با دریای گنگ و حقیقت مورچال مخالفان باطل آهنگ تر زبان میگردد

آن ناله از کوهستان مورنگ آمده درین مکان داخل سفینهٔ دوم گنگ شده و نیم کروه پائین دست این موضع از سفینهٔ مذکور جدا شده بطرف مالده رفته است و از پیش مالده گذشته بنزدیك شیرپور و هیراپور بدریای گنگ پیوسته است و شعبهٔ

مذکور بندر برابر یکدیگر در موضع خاندباره نسبه وسطی ملحق
گشته است و این سمت از جائی که عساکر گردون مآثر بکنار آن
نزول داشت تا یک کروه عرضش در نهایت تنگی و آبش بغایت
عمیق است و زمین آنطرف دریا از سطح آب کمال ارتفاع دارد
واستماع افتاد که نالهٔ مهاندی داخل سمت گنگ شده تا جائی که
ازان جدا گشته بنالهٔ مذکور سراسر مورچال بسته سید تاج و خواجه
مسکی را با برخی از جنود ادبار بمحافظت آن معین کرده بود و
از محل اتصال مهاندی از سمت گنگ برکنار دریا دیوار کشیده
مورچالی دیگر ساخته بود و خود با بادشاه زادهٔ بلند قدر عالی نژاد
محمد سلطان برگهاټ جوکی مقرر ادبور توپخانه را پیش رو چیده
آنجا اقامت داشت بالجمله چون گردن سرزمینی که سید تاج و
خواجه مسکی بمحافظت آن معین بود به نگهبانی از سمت سوم
گنگ در سمت مقابل افتادی صورت بندر بود زیراکه جانبهٔ
گذارش ناشر عرض دریا کم و عمقش بسیار و زمین آنطرف مرتفع
بود رای معظم خان برین قرار گرفت که در بالای آن سمت گنگ
جائی که مهاندی داخل شده بیشتر از آن گذشته باتفاق دلیر
خان و داود خان بعد عبور از نالهٔ مهاندی بر دارد و باین اندیشهٔ
صائب مقرر نمود که آن دو خان سپاهیت شمار برکنار نالهٔ مذکور
برابر جائی بندگان مورچال سازند و در روزی که آنها بتقدیم این
امر می پرداختند از کمال حسن تدبیر توپخانه را از جائی که بود
بسمت بدر برده توپ و تفنگ ازین روی سمت گنگ تا ویران و جنگ
پرداخت و مخالفانرا بطرف خود مشغول ساخت تا ازان طرف

دلیرخان و داؤد خان بآسانی برکنار بالهٔ مهاندی مورچال بسته در
برابر اعادی قرار گرفتند و دمدمها بر افراخته توپهای رعد سطوت
اژدر هیبت بران منصوب ساختند و بعد از استحکام مورچال شب
و روز از طرفین توپ و تفنگ و بان و ضرب زن بوایر جدال و قتال
شعله ور بود و اولیای دولت و مجاهدان جنود نصرت ورود بقصد عبور
از بالهٔ مذکور و قمع و استیصال غنیم مقهور مساعی موفور بظهور
رسانیده می خواستند بهر نوع باشد از آب گذشته بنای ثبات
مخالفان را بباد هزیمت دهند و چون معظم خان جاسوسان بسمت
بالای آب مهاندی برای تفحص گذری که صلاحیت گذشتن لشکر
فتح رهبر داشته باشد تعین نموده بود شب سه شنبه بیست هشتم
ماه مذکور مخبران خبر آوردند که در گذر گون رکهه موضع بادل بدور
هست و از معسکر ظفر اثر تا آنجا بیک راه چهار کروه و براه دیگر
دو کروه مسافت بود لهذا آنخان عقیدت نشان هنگام صبح قبل از ظهور
طلیعهٔ آفتاب برخی از توپخانه با فرهاد خان و جمعی از قراولان
بآن سمت فرستاد که توپها برکنار باله چیده به بستن مورچال پردازند
و آنمکانرا بادوات توپخانه مستحکم سازند و ذوالفقارخان و فدائیخان
و لودیخان را بجهت محافظت و خبرداری اردو و لشکرگاه گذاشته
بعد از یک و نیم پاس روز خود با مخلص خان و جمعی دیگر از
عساکر گردون توان از سفینهٔ سنوم گذگ بجسر عبور نمود و آنطرف
دلیر خان و داؤد خان و صفدر خان و رشید خان و دیگر مبارزان
ظفر پناه همراه شده باتفاق روانهٔ سمت مقصد گردیدند و در اثنای
راه قراولان خبر آوردند که فرهاد خان و جمعی که پیشتر رفته بودند

برکنار باله مورچال ساخته توپها نصب کرده آن که در موضع
مذکور درست پنجاه گز عرض و آتش عمق بسیار داشت و
در طرفین آن جنگلی صعب دشوار گذار از اقسام اشجار در نهایت
تمایل و تراکم واقع بود و چون بظهور پیوست که مخالفان کشتی
چند آنجا درآب غرق کرده اند مرشد قلی خان بعد از وصول بآن موضع
جمعی از ملاحان را به برآوردن کشتیها اشاره نمود و آنها بحیله دو
کشتی برآورده بکنار رسانیدند آنجا اخلاص آئین بخشی جمعی
از تفنگچیان پیاده فارجی از بیلداران بآن دو کشتی بجهت توپ
از آب گذرانیدند و بعد ازان میر محمد آخر با زمرهٔ قراولان بتعاقب
بر کشتیهای مذکور نشستند تا روی باله رسیدند و با آنها با سیها
گذشتند و آخرین ر آنطرف بچستی و چالاکی و جد و جهد تمام
مورچال بستند و اگرچه جمعی از سوار و پیادهٔ غنیم با امیر علی
داروغهٔ توپخانهٔ بادشاه زادهٔ والا مقدار محمد سلطان بنگاهبانی آن گذر
قیام داشتند لیکن از هیبت مهابت اقبال دشمن مال جد و جهان
و سطوت و صلابت عساکر کیهان ستان قدم جسارت دفع و منع پیش
نگذاشته مانند سراب از دور نمایان بوده در ین وقت میر محمد
آخر با چندی از قراولان بتکلیف سهامت و دلاوری از مورچال پارهٔ
پیش رفته بسمتی که آن گروه جلوه‌گر بودند روانه شد مخذولان بطر
باطل نگر بر قلت جمعیت آن مبارزان جلادت پرور دراکنده فرصت
صد کس آنها حمله آور شدند دلاوران نصرت‌مند مضمون (الحرب
خدعه) را کار بند گشته از روی مصلحت سپاهیگری از پیش آنها
رو گردان شدند و مخاذیل را بکنار آب کشیدند و ازین طرف مجاهدان

توپخانه توپ و تفنگ و دان و ضرب زن روی جرات آن خیره رویان تیره بخت را بر گردانیدند درین حالت گولهٔ توپی از توپخانهٔ منصور بسواری اران زمرهٔ ناکار رسیده اورا ازبارهٔ حیات بزیر انگند اعادی بد سگال از مشاهدهٔ این حال مغلوب رعب و دهشت گشته سراسیمه وار راه فرار سپردند و بابر محمد آغر با قراولان تعاقب نموده یک کس ازانها را دستگیر کرد و درین اثنا قریب سه صد کس از بانیان معظم خان از آب عبور کرده بآن طرف رسیدند و چون دو زده کشتي دیگر که مخالفان غرق نموده بود ند بدست آمده بود و دلیرخان و داؤد خان از روی کارطلبي بر دیگران سبقت جسته شروع در گذرانیدن مردم خود کردند و تمام آن شب سواران بکشتي و اسپان آنها بشنا میگذشتند و آن دو خان شهامت نشان نیز او اخر شب عبور کرده بلشکر خود پیوستند معظم خان آنشب و روز دیگر تا نیمي از شب سرکار بالا بسر برده بداکند و اهتمام گذرانیدن جنود منصوری اعتصام قیام داشت چنانچه در عرض آن دو روز چهار هزار کس از آب گسستند و روز سیوم آنقدر کشتي بدست آمد که در نالهٔ مذکور جسر بسته شد و رشید خان و میرزا خان و دیگر کومکیان و همراهان داؤد خان عبور نمودند و چون مورچال دلیر خان و داؤد خان که دران روی مهاندي برابر مورچال سید تاج و خواجه مشکي بسته بود ند خالی و عقدم نزدیک بود معظم خان محافظت و خبرداری آنرا بعهدهٔ عبد الله خان سرای و سید سالارخان و مبادک خان و جمال دلزاک کرده خود بلشکر گاه بزرگ که درمیان در سعتهٔ گنگ بود معاودت نمود و روز دیگر که غرهٔ جمادي الاخره بود اران طرف مهاندی

حد رسید که مخالفان را از عطوفت عفو امواج منصور مایی سناب و
فرار از جای رفته مرحله پیمای وادی فرار گشتند و بند اج و
و خواجه مسکی موزخان را خالی کرده پس باستماع رسیدند و سوم
ماه دلیرخان و داؤد خان ازجایی که بودند کوچ کرده برکنار ناله
نزدیک به مکانی که محل اوس مخذولان موزخان نشسته و به فرود
آمدند و مخبران از لشکر باستماع خبر آوردند که سید عالم که بار بن
الدین مهتر باخلف او در جهانگیرنگر بود با قریب یکهزار و پانصد
سوار و پیاده و دو صد توب از حرب و کلی آمده باو ملحق است و جون
آنطرف مهاندی یک گروه بیشتر از محل نزول دلیرخان و داؤدخان
ناله دیگر بود که لشکر منصور را از آن عبور با دستی نمود پنجم ماه
مذکور معظم خان با جمعی از سعادت بوم گنگ گذشته و از مهاندی
بکشتی عبور کرده بکنار ناله رفت و تران خبر رسید که یک گروه بیشتر
رفته آن مورپس را بنظر حزم و احتیاط ملاحظه نمود و مراجعت
کرده بمنزل گاه خود آمد و روز دیگر سید سالار خان و مداده خان و
جمال دلیران را با هزار سوار و پیاده و دستار و بردی از درخانه آلده
بعد از کرد و جمعی از مخذولان که آنجا بودند باستماع خبر بوجه
آن فوج از ناله مهاندی عبور نموده بآن طرف رسیدند و مقرر شد
که داؤد خان با دلیرخان رسید خان و سایر کومکیان خویش مهاندی
مکانی از ماندی دهای گنگ و ناله مهاندی که باستماع خبر آنجا
اقامت گزیدند بر موزخان نشسته تمرامسی و کوسس بنام نماید *

برگشتن پادشاه زادهٔ محمد سلطان بدلالت اقبال بی زوال خدیو جهان

از بدایع تاییدات آسمانی و لطائف عنایات ربانی دربارهٔ این دولت جاوید ی که درین هنگام خجسته فرجام جلوه گاه ظهور آمده غبار ملال از چهرهٔ حال اولیای دولت زدود و مجددا جمال عظمت و کمال حضرت شاهنشاهی را بعالمیان روشن و آشکارا نمود آنکه پادشاهزادهٔ نامدار بلند مقدار محمد سلطان که باغوای وساوس نفسانی و حامی حوادی چنانچه گدارش یافت ارتکاب مخالفت و عصیان مرشد حقیقی و قبله و کعبهٔ دوجهانی نموده غبار شورش انگیخته بودند درین وقت که آثار نکبت و خذلان و امارات تیره روزی و ادبار در ناصیهٔ حال شجاع زمدده بخت برگشته روزگار برأي العين مشاهده نمودند و یقین دانستند که رفاقت او جز سوی خاتمت و وخامت عاقبت نتیجه ندارد چشم بصیرت بر سراپای احوال خود کشوده بیاری عقل رهنما بر قبح کردار ناسزاوار خویش متنبه گشتند و از غلطی که بمقتضای تقدیر از ایشان سر بر زده بود بتعلیم سروش دولت وتلقین ملهم اقبال حضرت شاهنشاهی برگشته بشاهراه سعادت و هوشمندي مهتدي شدند و چون عزیمت رجوع و انابت از روی صواب اندیشي چند روز قبل ازین به بهانهٔ دیدن اهل حرم خود که دران اوقات عارضهٔ بیماری داشتند از شجاع مرخص شده بتانده آمده بودند و اسلام خانرا که با فوجی از عساکر قاهره دراکبرنگر بود از داعیه خود آگهی داده مکرر نوشتهای

نهانی با و مرسیاده بودند که تا حدود مسمو در دوکاحی منتظر ورود
انسان باشد درین هنگام اظهار فرصت نموده آن ارادهٔ ستمدیده را
بر موه بعمل آرند و بیست و سیم جمادی الاخره اواخر روز به بهانهٔ شکار سوار
شده بکنار دریا آمدند و خود درکشتی نشسته و پاره کس از نوکران
روشناس و برخی از خواجه سرایان و خدمه و یک اسب سواری
در چهار کشتی دیگر درآورده از گذر پاره بگذر دوکاحی که اسلام
خان با امواج قاهره بموجب … انسان آنجا مترصد بود متوجه
شدند درین اثنا جمعی از مردم ناشناخ که در پاره می بودند
ازین معنی آگهی یافتند و در کشتیها نشسته راه تعاقب پیمودند
و بشتاب بنزدیک رسیدند و … معارف الاحوال اسلام خان که منتظر
قدوم انسان بود خبردار شده خود را باهمراهان بکنار دریا رسانید
… ادبار فرجام چون … لشکر ظفر اعتصام مشاهده کرده
دیدند که کشتی شاهزاده بکنار نزدیک رسیده است خاسر و ناکام
برگشته بآنطرف رفتند و پادشاهزاده بتائید ایزد بی زوال حضرت
شاهنشاهی قرین سلامت بساحل مقصود رسیدند لیکن یک کشتی
که گروهی از خدمه انسان دران بودند از گرانباری نزدیک ساحل
کنار غرق شد و برخی مردم را آب هلاک ساخته سرگذشت و جمعی
به نیروی شناوری از غرق … رسیده و دو باقی از سمت گذشته
این خبر بهجت اثر بتوسط اسلام خان بمعظم خان رسید از وقوع
این شگرف واقعهٔ مسرت اثر اولیای سلطنت و اولیای دولت
مسرور و … گشته بعبادت الطاف ربانی و غرائب کارسازیهای
آسمانی که … درین روزگار این حادثه حادث است …

گرديدند بصرف را آب رفته بجوي و دولت را رنگ تازه بروي آمد و چون بادشاهزاده خجسته آمده بودند معظم خان از سركار خاصه شريفه براى ايشان از ما يحتاج آنچه عجالة مقدور بود سامان نمود و ازانجا كه بودن ايشان درآنروي آب مقتضاى مصلحت نبود قرار داد كه در گذر ميده از آب گذشته بلشكر ظفر موج آيند و دهم ماه مذكور آن شعبة دوحة حشمت و جاه از گنگ عبور نموده بمعسكر منصور متوجه گرديدند معظم خان با ديگر بندهاي بادشاهى بدرگاه شده آن والا تبار را بخيمة كه براي ايشان مهيا گشته بود فرود آورد بالجملة چون مبهمان خبر رسانيده بودندكه درسمت پايين آب مهانديى نزديك تكله گهات بفاصلة پنج كروه از ميده بايا بيست كه صلاحيت عبور موكب ظفر اياب دارد محمد مراد بيگ كه با سيد سالار خان و مبارك خان و جمال داراق وگروهي ديگر در ميده بود به اشارة معظم خان جمعي از رفقاي خويش با برخي ازتوپخانه همراه گرفته خودرا بموضع پاياب رسانيد وآنجا مورچال بسته كنارآب را بادراب توپخانه استحكام بخشيد باشجاع بعد از اطلاع برينمعنى بلند اختر پسر كهتر خويش را با سيد عالم كه عمدة ترين سرداران او بود و سيد قلي اوزبك كه او نيز بمزيد قرب و اعتبار اختصاص داشت و سراج الدين جاوي و مير مرتضي امامى و اكثر سرداران و نوكران عمده و سپاه و توپخانه بسمت ميده و تكله گهات فرستاد كه دران حدود بركنار مهانديى هرجا پاياب و قابل عبور لشكر منصور باشد مورچال بسته بمراسم مدافعت و مقاومت پردازند و خود با خان دوران و ابن حسين و فوجي كمتر از هزار سوار باستظهار توپخانه

و نواره درجایی که دالهٔ مهاندی از آب گنگ جدا شده بطرف مالده
مدرود بفاصلهٔ نالهٔ مذکور نیز او لشکر آورده خان باقی تحلد استوار
کرده معظم خان چون بردن معنی آگاهی یافت عبد الله خان صرای
و حسین بیگ خان و گدا بیگ را با پانصد سوار از همراهان ذوالفقار
خان و قریب هزار سوار از تابینان داود خان و دلیر خان و گروهی
دیگر از منصبداران کومکی لشکری که در حدود مالده بود تعیین
نمود و درین اوان سید نصیر الدین خان که بآوردن خزانه از مونگیر
معین شده بود بلشکر ظفر اثر رسیده چهارده لک و پنجاه هزار
روپیه که از آنجا آورده بود رسانید و چون مدتی بود که ذوالفقار
خان را کوفتی ضعف طاری شده آن عارضه بامتداد کشیده بود و خان
مذکور از غلبهٔ ضعف و آزار بنیروی سواری و تردد و طاقت
رفاقت عساکر قاهره نداشت بنابرین از جناب خلافت و جهانداری
استدعای آمدن بکعبهٔ حضور ... و بادراک این سعادت دستوری
یافته بود و درینوقت بعزم روانه گشتن درگاه والا از معظم خان
مرخص شده بالکدریگر آمد القصه چون افواج مخالف در حدود
مالده و نگله‌گهات اجتماع کرده بودند و ازینجهت که جمعیت عساکر
منصوری با سرداران طرف کم بود و سردار عمده نیز با آنها نبود مظنه
این می‌شد که مخالفان از آب گذشته باین طرف آیند و دستبردی
نمایند معظم خان بصوابدید رای اخلاص پیرا دلیر خان را نیز بان
سمت تعیین نمود و خان مذکور بیست و نهم ماه مزبور بان
جانب روانه شد و چون برلیغ لازم الامتثال از جناب سلطنت و اجلال
بطغرای نفاذ پیوسته بود که بادشاهزاده محمد سلطان را روانه پیشگاه

حضور نماید معظم خان بموجب حکم واجب الاذعان سامان لوازم روتق ایشان کرده از بندهای بادشاهی بداننجانرا باوجی از پیاده طعر بناه و ارادت خان را که سابق در خدمت ایشان معین بود باچندي از نوکران قدیمی ایشان بحراست وخبرداری آن والا نژاد مقرر نمود و بدوالفقار خان که چند روز پیشتر از لشکر ظفر اثر جدا شده روانه درگاه معلی گشته بود نوشت که بهرجای رسیده باشد تا رسیدن شاهزاده توقف گزیند و او نیز در خدمت آن عالی نسب بوده لوازم حراست و محافظت بجا آورد و شاهزاده بتست و هفتم ماه مذکور از آب عبور کرده در پرگنهٔ بهار نزول نمودند و غرهٔ رجب ازانجا روانهٔ درگاه آسمان جاه گردیدند و معظم خان درهمان روز که شاهزاده از آب گذشتند از سرزمین جزیرهٔ که مابین شعبهٔ دوم و سیوم گنگ است و آنجان مصلحت دان باقتضای حزم و صلاح اندیشي مدت یکماه آنجا اقامت داشت کوچ کرده آن روي آب رفت و راجه سجانسنگه را با ۱۰ هزار سوار و پانصد پیادهٔ بندوقچی و برخي از توپخانه براي محافظت آن سرزمین گذاشت که مبادا مخالفان آنرا بتصرف آرند و روز دیگر از نالهٔ مهاندی گذشته آنطرف منزل نمود و سلخ ماه مذکور که ازان جا کوچ کرده روانهٔ مالده بود درابتداد راه نوشتهٔ دلیرخان از نگله‌گهات رسید و بوضوح انجامید که مدررا بیگ نام یکي از سرداران عمدهٔ باشجاع باوجي قریب هزار سوار و چند فیل که از مهاندي گذشته بقصد محاربه و دیگر باافواج باهرهٔ ابن طرف آمده بود و در منگل‌گهات دلیرخان را باو نبردي مردانه وجنگی دلیرانه روي داده است و مخالفان شقاوت شعار بعد

از کوشش و آویزش بسیار هر سمت شکست خورده راه فرار سپرده اند
چنانچه میرزا بیگ مذکور یک زخم تفنگ و دیگر زخم نیزه برداشته
با هفت سوار بنیم جان ازان مهلکه بر آورده و خواهر زادهٔ او که
بخطاب بیگه ارجائی ملهم بو و دیگری از رؤسای مهوران که
بخطاب سرانداز خانی بدنامی داشت دران دارو گیر دستگیر
سرلچه اعمال عدو بند بسمل شکار شهباز روزگار گشته اند و گروهی
انبوه ازان خسارت کیشان طعمهٔ تیغ سرافشان مجاهدان حروری
نشان شده برخی هنگام گریز ازان رستخیز بیده و سنگر در آب
مهاندی بغرق آب عدم فرو رفته اند و آنجناب خلافت شعار بعد ازین
فتح به نگله گهات رسیده برکنار مهاندی مورچال بسته و در آنطرف
سید عالم باتوخانه و لشکری زبرابر نشسته است معظم خان از
وقوع این لطیفهٔ نصرت که بنیرنگی طالع والای خدیو جهان چهرهٔ
افروز دولت گشته بود بهجت قرین و مسرت اندوز گشته چهارم
رجب بمحمود آباد که سه کروهی نگله گهات است و بلند اختر پسر
کهر داسجاع با شیخ ولی اوزبک و جمعی دیگر از سرداران و سپاه
مخالف را بطرف مهاندی مدافعه نمود رسیده آنجا مورچال بسته
اقامت گزید و روز دیگر سوار شده برای دیدن نگله گهات و ملاحظهٔ
مورچال لشکر دلیرخان آمد خان مذکور دمدمها بر افراخته توپها
بران نصب ساخته بود و شب و روز آنها را بر مقهوران می انداختند
و چون از طرف خشکی تیلیاگدهی دیگر سه راه است یکی راه مانده که
شیخ سالار خان و جمال دلزاک و گروهی دیگر به محافظت آن قیام
داشتند و دیگری راه نگله گهات که آنرا دلیر خان گرفته بود و سوم

راه شیر پور و صحرائی که بسمت پایین آب مهاندی و از نگله گهات بمسافت هشت کروه واقع است و بآن هنگام مرجع محافظت و سد آنطرف معین بودند و غله نیز از آن راه بشانده میرسید بهادران معظم خان درین هنگام لودیخان را با فوجی و شش توپ و دیگر ادوات توپخانه بآنجا تعین نمود که ضبط و حراست آن راه و منع رسیدن غله و آذوقه بشانده نموده از آن ناحیه با خبر باشد بالجمله معظم خان مدت یکماه در محمود آباد اقامت گزیده تمام همت اخلاص بهمت خویش اندیشه عبور از مهاندی و دفع و استیصال دشمنان فساد اندیش که بدنباهی آب و استظهار توپخانه و سواره قدم ثبات فشرده اظهار آثار تجلد میکردند مصروف بود و چون چه شیوه عبودیت و آئین حقگزاری است آسایش و آرامش را خیر باد گفته شب و روز درین باب سعی و کوشش مبذول با بالکلیه غبار فتنه و آشوب باشجاع باطل ستیز و ریشه فتنه و فساد از ساحت آن بوم و بر برو نشیند و آن مهم بصوب مرحام بزودی انجام یافته کار به موسم برشکال آینده نکشد و چون در خلال این ایام گذر پایابی در حدود نگله‌گهات بهم رسیده بود رای اخلاص پیرای آن نوئین ارادت آئین برین قرار گرفت که بیش ازین توقف و درنگ جائز نداشته و تکیه بر افضال ایزد بیچون جهان نموده بهر عنوان باشد بالشکر منصور از گذر مذکور عبور نماید و امرا و سرداران جنود قاهره را ازین قرار داد با خبر ساخته چهارم شعبان از دوم سال جلوس همایون نامی از شب مانده بادی عزیمت صایب با مخلص خان و اخلاص خان خویشگی و دیگر بهادران بهروری شعار سوار شد و در اثنای راه دلیر خان

و مند مظفر خان و گروهی دیگر از سرداران سهامت بسان که دران صاع بو دند تا سداه خو از مورچالها برخاسته ر من طرق نصرت گر بدند و بهمت احتماعی روان گسته اول روز برد یک نگدر مذکور که در کروه ما بن نگله گهات بود رسیدند حون با شجاع بسمرا رین اراده آگاه سده وحی باوجی از بوتحانه جهت مدافعهٔ عساکر ظفر قرین متی نموده بود آنها آمادهٔ مدافعت درانطرف ایستاده بودند نمجرد ورود جنود مسعود بکنار ناله دست باندا حتن توپ و تفنگ گسودند معظم خان دونت و درنگ مصلحت ندیده مردم را بکلاف گذشتن از ناله بهرهٔ مجاهدان ماموره مند و مداران نصرت نمودند نمامی همت و حلادت و باوری مودند و سعادت جمعیت مخالفان را ود ی نه نهادهٔ همگی دل بر عزیمت عبورگذاشتند و نخست دلیرخان و اخلاص خان و صحاص خان مغل سوار دآب زد ند و پس ازان سید مظفر خان ود نمر بهنگان لجر سجاعت تان ناله دراّ مده ازچپ وراست و پس و پس فوج فوج مانند موج درآب روان گستند در ین وقت مغهوران ند فرحام نجد و کوسش تمام از کنار آب آتش پیکار برافروختند و بهادران بهدگ صولت هر بر آهنگ را درمیان ناله دسته توپ و تیر و تفنگ گردیده لوازم معاومت بظهور رسانیدند و حندی از سپاه ظفر بناه هدف ناوک تقدیر گسته سر نجدمت نیکنامی فرو بردند و برخی را آسیب زخم رسیده جمعی از صدمهٔ ر رین گوله و بیکان برگردیدند و گروهی از دلیران سالک کیش سپا هت حو که حفظ ناموس سپاه گذری و آبرو دامن گدرسان د ـ روی همت بر نتافتند و حون و طرف گدر غرق آب بود و درمیان ناله از طرفین گدر حولها

در زمین فرو برده بودند که نشان پایاب باشد و مردم در زمین غرق
آب معتقد در وقت سبقت عبور لشکر ظفر اثر آب متلاطم آمده رنگ
زمین از ته بدر رفت و بعضی مواضع پایاب غرق آب شد و چوبها بکثر
غلطیده نشانها برجای خود نماند و بدین سبب از سوار و پیاده
قریب هزار کس را لطمهٔ امواج تقدیر غریق بحر هلاکت ساخت و
فتح بسر دلیرخان زحمت حیات بسیلاب اجل داد و داعی خرد
قاهره قرین نصرت و سلامت چون باد از آب گذشته بساحل
مقصود رسیدند و بمجرد برآمدن خروش بحر خروش از آب اعادی
بد مآب زج از عرصهٔ مقاومت گردانیده بمورچالها رفتند و معظم خان
نیز متعاقب عبور نموده بفوج منصور پیوست و همگی عساکر
گردون مآثر باتفاق بجانب مورچال مخالفان روان گردیدند جمعی
ازان تیره بختان بدم جرأت افسرده ساعتی چند باستظهار توپخانه
و مورچال هنگامه آرای کوشش و جدال گردیدند و عاقبة الامر تاب
ثبات نیاورده روی همت برتافتند و مجموع توپخانهٔ آنها بدست
سپاه ظفر پناه درآمد و در خلال این احوال بلند اختر و سید عالم
و سید علی اوزبک که باشجاع آنها را بمدد معاونت این گروه باین
طرف تعین کرده بود رسیده از دور نمایان شدند و از سطوت
افواج گیتی کشا بی آنکه مجاهدان نصرت لوا بر آنها حمله آرند و
آویزشی میانین روی نماید عنان عزیمت تافته راه فرار سپردند و
برآوردن جان ازان عرصه مغتنم شمردند و بلند اختر با سید علی
اوزبک از سراسیمگی بتانده شتافت و سید عالم با دیگر جنود
مخالف بکام ادبار بشجاع بر گشته روزگار پیوست بعد از وقوع این

فتح سکرف چون آنقدر کشتی که قابل بستن جسر است بهم رسید
بود معظم خان بر کنار باله نشسته اهتمام بستن جسر برداشت
و چون جسر مهیا شد دفعهٔ خدیو مسعود را که از آب گذرانیده
همانجا منزل گزید باشجاع وخیم العاقبه اواسط همین روز خبر عبور
عساکر منصور از باله شنیده و چون دید که مثل بلای ناگهان بالا
گردیده که تجسس و حاسات نادر باطل و انتهای بتحاصل شد
راه آن توان کرد یکباره مورد یاس و ناکامی شده باهزاران خسارت
و حرمان و نکبت و خذلان دل از بودن بنگاله و مملکت و ولایت
دیرساله برگرفت و چون شب در رسید بالشکر نکبت زده و حال
تباه از جوگی مفردا ز رحل اقامت برداشته روی ادبار نهاده که
دیگاه او بود آورد که از آنجا سمت راه آوارگی نموده بجهانگیرنگر رود
بالجمله معظم خان روز دیگر بافواج ظفر اثر تعاقب نماید که باشجاع
بیره اختر تا آنجا رفته بود روانه شد و بعد از طی اندک مسافتی
داو خبر رسید که تمامی نوارهٔ غنیم نزدیک بردی پور که از گذر
مذکور تا آنجا هشت کروهست جمع شده و باشجاع خود بر آن
راه خواهد آمد لهذا با جمعی از لشکر جدا شده بر جناح سرعت
و تعجیل تعاقب بردی پور شتافت و رایات خدیو مسعود نیز
متعاقب بآن سمت روان گردید و یکپاس از روز مانده ایلچان اخلاص
نشان بنزدیکی پور رسیده و چهار صد کشتی از نوارهٔ باشجاع بقبضی
اوان مشحون باموال و کارخانجات او که دران موضع بانتظار رسیدن
آن رسیده نجیب مجتمع بود بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد
و معظم خان بور اخشی و مدار عمده دیوان لشکر ظفر اثر را با زامعه

دوستی و جمعی از سپاه و ششصد پیادهٔ بندوقچی برای ضبط آن
اموال آنجا گذاشته صبح روز دیگر برسم ایلغار روانهٔ تانده شد و با
چهار صد سوار قریب بنصف النهار بتانده رسید باشجاع که شب
پنجم ماه مذکور چنانچه گزارش یافت از چوکی مرداپور روانهٔ
تانده شده بود صباح آن بآنجا رسیده بعزم فرار و قصد سار و برگ راه
اندرون تانده برکنار دریا فرود آمد و نتابید و اهتمام تمام در عراب
که اعتماد در استحکام آن داشت از نفایس و غرایب اموال مثل
اشرفي و طلا و جواهر و مرصع آلات پر کرده خلاصهٔ دیگر اشیا و کار
خانجات که درآنجا داشت بر در عراب دیگر بار نموده آنها را روانه
ساخت و بعد فراغ از سرانجام این امور نیم کروه از تانده پیشتر رفته
در درخت زاری فرود آمد و ساعتی چند آنجا توقف کرد درین
اثنا قراولان بار خبر رسانیدند که افواج قاهره نزدیک رسیده است از
غایت رعب و دهشت مضطرب گشته سراسیمه وار ازانجا سوار شد و
پنج و شش گهری از روز مانده خود را بکنار دریا رسانید و با بلند
اختر و زین العابدین پسران خود و جان بیگ و سید عالم و سید
علی اوزبک و میرزا بیگ و معدودي از سپاه وخدمه و خواجه سرایان
که همگی سه صد کس بودند در کشتي نشسته بجانب جنت
کوسه در همان روز که پنجم شعبان از دوم سال جلوس همایون بود
بجانب جهانگیرنگر آواره گردید و دیگر نوکران عمده و سرداران
که سیمای خیر و صلاح و آثار بهروری و فلاح در چهرهٔ احوال او
نمیدیدند باقتضای صلاح اندیشی خود را بیکسو کشیده مفارقت
گزیدند و اعوانان و خود سران لشکرش دست بغارت کشوده باجد

اموال او خسارت نمودند چنانچه برخی از نفایس امتعهٔ نوسکنا ءاس
را که صندل نام خواجه سرای محمد دار ناسازهٔ آن خسران مآب
انتخاب کرده بر سر بیل و دوازده شتر بار کرده آورده بود که داخل
کشتی کند با چندی از جهات خاصه که آنها را نیز میخواست
بکشتی در آورده همراه ببرد جمعی از اوباش بتاراج بردند و درین
وقت مردم بهم در آمده طرفه حالتی رخ نمود و عرصهٔ هرج و مرجی
پدید آمد هرکس را هرچه بدست می آمد نهب و غارت میکرد
و آن را غنیمت می شمرد و چون معظم خان ششم ماه مذکور که
روز پس آن شجاع از انده بوادی آوارگی شتافته بود بآنجا رسید
و برین احوال مطلع گردید بضبط و گرد آوری اشیا و اموالی که
مانده بود پرداخته در استرداد آنچه اوباش لشکر بغارت برده بودند
از ان حضرهٔ جسمان بار اجگر و گشاده زبان جهانیان سرور ساعی شد و
عوران و بردگان را که آنجا مانده بودند باحتیاط تمام حراست
کرده جمعی برای کشک بر اطراف حرمگاه گماشت و ناظران و
خواجه سرایان شجاعی را باکندات ملمعه نموده مقرر ساخت که
بدستور سابق بخدمت خود قیام نمایند و لوازم هوشیاری و خبرداری
بتقدیم از پیشتر بظهور رسانند و داؤد خان که بعد فرار شجاع از
حوکی مصردا بور در آن مهاددی حسر دسته گد سده دود اواحرادی
روز رسید و از جلائل دلائل اقبال این برگزیدهٔ ذوالجلال و امارات
روس بر بخرهٔ روزی و ادبار شجاع خسران مآل که درین هنگام جلوهٔ
ظهور نموده بدارکی سرمایهٔ عبرت و تصدیق عالمیان گردید آنکه آن
دو عرابه که مجموع خزانه و جواهر خانه و نفایس اموال آن بد مآل

درآنها از دست او برآمدن معظم خان از تردی نور چون متصادی
موضع مذکور رسید بندهای بادشاهی خبردار شده ازین طرف
کشتیها دوانیدند و بقوت طالع والای خدیو جهان و خانعهٔ زمان
هردو را بدست آورده نگاهدار رسانیدند و مجموع اشرفي و طلا آلات
و جواهر و نفایسی که درآنها بود بحیطهٔ ضبط و تصرف اولیای دولت
قاهره در آمده صمیمهٔ عنادم گردید و از شدر دور و همراهیي که
لودیخان با جمعی درانجا بود خبر رسید که هنگام عبور دوارهٔ ععدم
قربت بسی کشتي که در بعضی ازانها برخي اشیا و اموال باشجاع
و منسوبان و اتباع او بود بدست معارران مدوری نشان آمد و درادر
زادهٔ سید عالم و زیدوله بسر خواندهٔ او با چندی دیگر از متعلقان
که دران کشتیها بودند اسیر سر پنجهٔ اقبال دشمن شکار شهنشاه کامکار
گردیدند و همچنین اکثر اموال باشجاع که بغارت رفته بود بحسن
سعی و تفحص و تدبیر اهتمام معظم خان از حسارت منشایی
که دست تطاول با خذ آن کشاده بودند استرداد یافته بحیطهٔ ضبط
آمد و هشتم ماه مذکور جمعی از نوکران عمدهٔ باشجاع مثل سراج
الدین جانبری و اسفندیار معموری و میر مرتضی امامی و ابن
حسین داروغهٔ توپخانه و محمد زمان میر سامان و قاسم کوکه و داراب
بن فاضل خان بدیم و گروهی دیگر که روي امید ازو برتافته با اهل
و عیال و امتعه و اموال مانده بودند آمده بمعظم خان ملاقی شدند
و آن زبدهٔ نوئینان نظر بر شیمهٔ فضل و کرم و شیوهٔ نوازش و
احسان خسروانه کرده همگی را بجان و مال امان داد و بنوید
مراحم بادشاهی و بشارت عاطفت سایهٔ الهی خوشدل و مستمال ساخته

مناصب مناسب درخور حال آن در وبخو بر کرد و حقائق احوال
آنها را بدرگاه معلی عرضه داشت الجمله معظم خان وار ۷ روز در
باندة توقف نموده نظم و نسق مهمات هر و روی گنگ وگر اوری
اسوال باشجان نگوهندة مرحا وبام و ربده هتردهم سعبان معرم
نماست آن بد عاقبت مرة احمر کوچ کردة بمردی دو آمده واسلام
خان که با فوجی از ساکر ظفر مآثر در اکبرنگر بود حون ننادر
بمار خاطری که با آن و دن ارا ب آبعن داست بی آنکه از مسگاة
خلافت و حها داری رمان طلب نیام او صادر سو با جمعی از
همراهان خود از اکبرنگر برآمده عازم درگاه خلا فت پناه سدة نود
مخلص خان را بفوجداری اکبرنگر مقرر بوده بادطرف آن رخصت
کرد و ننیج خلنجان واخلاص خان خوسگی و عبد الله خان سرابی
و زبردستخان و مالوجی و مدنه خان و علنعلی خان و حد ال
دلراو و اصر نگه مروری را با هزار سوار دیگر با خان مذکور معین
بود وخود با دلدرخان وداؤد خان و رسید خان و سید نصیرالدین
خان و راجة سرسنگه کور و رهاب خان و آمر خان و مراولخان و
عبد الباری انصاری و گروهی دیگر از مبارزان حسن امدال
نوزدهم از بردی ور کوچ نموده درهترا پور منزل گزید و روز دیگر
ازانجا برحماح مسارعت نراه جسکی روانة جهانگیرنگر گردید تا
باستماع آنجا مصحان نعاب و استقرار دایة آوارة کسور ادبار سود
و الکلده ساحت آن مملکت از خس و خاساک فتنه او مطهر انده
بالجمله آن با را ادبولت و اقبال نکست زده و بدرسان حال باهزاران
حسران و ناکامی که بکافات سوی اعمال از مدسگاه عدل داور بیهمال

مستوجب آن شده بود یازدهم شعبان بجهانگیرنگر رسید و درین مدت که زین الدین مهدی باخلف او در آنجا بود باشارهٔ آن بی بهرهٔ جوهر عقل و فرهنگ با راجهٔ رخنگ راه ارسال رسل و رسایل گشوده مکرر کسان با ارمغان نزد او فرستاده بود و بجهت دفع مرزا خان زمیندار جهانگیرنگر که از تحت سندیپ و بخش بندی چنانچه گزارش یافته زمینداران آنحدود را با خود متفق و همداستان ساخته سر از اطاعت و فرمان پذیری باشجاع پیچیده بود چندی قبل ازین کومک طلبیده و دران وقت راجه جمعی کثیر از رخنگیان دو مهرب بهائم جو با جلبه و غراب بسیار بمدد فرستاده چنانچه آدشمنهٔ دوجهٔ فساد بمعاونت و امداد آنقوم بد نهاد دو مرمعور خان زده او را شکست داد و پس از کفایت آنمهم مبلغی از نقد و جنس در سبیل جلد بآنها داده آن گروه ضلال پژوه را رخصت معاودت نمود و نامه و پیام با راجه مقرر کرد که هرگاه بدرینده درویش پرفتن وجنگ مضطر شود و بجهانگیرنگر آمده خواهد که بپایمردی فرار رخت ادبار بآن دیار کشد دگرباره جمعی بسرحد فرستد که او را دلیل راه آوارگی شده بآن کفر اباد رسانند و راجه بحاکم چاتگام که سرحد رخنگ است تاکید کرده بود که هرگاه باشجاع درین باب ایمائی کند بی توقف گروهی را نزد او فرستد در حینیکه آن بدگوهر لئیم درین آمدن خرابی عظیم باطراف و نواحی جهانگیرنگر رسانیده چنانچه شیمهٔ آن بی دینان و عادت آن ضلالت گزیدگانست خلقی کثیر از رعایای آنجا که اکثر مسلمانان بود بعدد اسارا درآورده با خود برده و وبال آن بدترزورگار باشجاع

و حلم العامدس عابد گسدة صمد ه موحماب حری و ا ار او گردىد
و در ىن ايام که ىد مرحام ار نادة مرار نموده تحوادگدوكر وحدد حوى
ادن معنى را مددعى بودكه ارصولت وسطوت عساكر حهانكسا آنحا
ىدر ىىاب و اسىمقامت نمى واىد وررىد و حارة كار حر مرار ىداوىت
رحىگ ىمى دىد كسان ىاموسىها مرن راحهٔ آنحا مرسىاده درحواست
ىمو كه حمعى ار مردم حود مرسىد ىا او را رهىرى و همراهى
كرده دآن ولاىت كعر آنست كه د وىة ار دوركى معدر و موردى ار
معنى ىنص المصدر اسىت مرساىد و مرست ىكماه ىا مطار حدر ىمو
ىرن و اراىحا كه معطم حان ىا واح صرت دىرا معالحه مدكور سده
ىدعاىت او ىوداحىه ىو ار طىطىهٔ ورىب وصول مواكب طفر لوا مورده
رعىب و هراس گىده معىد ىرىمدن حدر و ىه اوردن مرسىادهاى حو
ىسد و عىسده ىسىم سهر رمصان كه آىار سىده الىب ارحلوس همانون
ىو رحب ىگسىت ىر سىسىهٔ ا ار ىهاده ىار ن الدىن و دلىد احدرو
ر ن العاندىن سران حودىس و حدى ارعمدها كه ىا ا محا را است
كرده ىوا ىد مدل حان ىىگ و سىد عالم و سىد ىلى اوردگ و ممروا
ىىگ و حمعى ار سىاهدان و معدودى ار حدمه و حواحه سرا ان ار
حهانكىد ىگر ىرآمد و در موضع ىىاه كه حهار كرهى سهر و حاى
ىىاه اسىت مىرل ىمو و دراىحا حمعى ار ملاحان و مرىهٔ ار سىاهىان
كه وحامىت حال و حدلان و ىكال حود درصورت رىامىت آنحصرات ىال
ىىدىدة حس ىىدى و مصلحىت سىاسى معدودىن ىرگسىىه دىمر آمدىد
و ار عدان ملاح حىدكسى همانحا مانده و ررد ىگر اراىحا روانه سده
در سرى ىوركه ىكى ار ىىاىهاى ىىده و ددرارىه كروة بالاى حهانكىر

نگار است نزول ادبار نمود و دراینحال دیگر که از تردست گردشهای عمدهٔ قدیمی او بود با چندی از نوکران روشناس و گروهی از عملهٔ نوارهٔ و ملاحان که دریسوقت موجود انها بشمرار عمدها و سرداران احتیاج داشت ترک رفاقت کرده راه مفارقت دنمودند مردای آن ازانجا روانه شد و چون زین الدین مهی داخلف از قبل از ین دسه ماه شخصی نزد راجهٔ رخنگ و دوکس دیگر سه چهار روز قبل از رسیدن باشجاع جهانگیرنگر برای طلب کومک بنش حاکم چاتگام فرستاده بود درین روز بعد از طی اندک مسافتی آن هر سه کس با پنجاه و یک نفر حلیهٔ رخنگی و فرنگی مشحون بمردان کار و ادوات حرب و پیکار که حاکم چاتگام باشارهٔ راجه سامان کرده برسم کومک فرستاده بود بآن برگشته بخت ملاقی شدند و نوشتهٔ راجه و حاکم چاتگام رسانیدند و رؤسای کفرهٔ رخنگ اظهار نمودند که اگرچه راجه مارا برای امداد و کومک فرستاده است و قرار داده که خود بسر آمده در چاتگام بنشیند و متعاقب نوارهٔ عظیم بفرستد و جمعی براه خشک سر تعیین نماید لیکن این مراتب در صورتی مقرر بود که شما در جهانگیرنگر قدم ثبات فشرده استقامت میورزیدید چون اضطراب کرده برآمدند ماموریم که شمارا بر جنگ برسم باشجاع بآنها گفت که ما باین عزیمت از جهانگیرنگر برآمده ایم که در موضع پهلوه که سرحد ملک بادشاهیست رحل ثبات افگنده تمکن و اقامت نمائیم و قلعهٔ آنرا با دیگر تهانجات استحکام دهیم باتفاق و اعانت شما هرچه باید کرد از قوه بفعل آوریم بنابرین آن گروه ضلالت آئین بمرافقت و موافقت راضی گشته

همراه سد له و آن روز در مرگله لکهی دده منزل نمودند و صباح آن تاسحاح سدولت داطل آهنگ با وارة رحنگ اران موضع روانه سده در مرگده بهلوه در مکا ی که تا ملة آن براه حسک حهار کروه مسا ب ود مرول د ود و درانجا امام ملی حونس حسدی ندک اناکس که بحراست ملعة بهلوه معام داست باشارهٔ حسدی ندگ مدکور آمده تاآن نعره امام ملا ی سد و آنعدار نده کار ار را دسلده و استمالت نموده مرسداد که حسدی ندگ را مستمال ساخده بنس اوآورد حسدی ندگ ار ملب سرما ة داس و نه مر مود کار حونس ار ر اں مار مداسته رور دیگر با حوں رب آنعده مرور تا نکصد سوار ار لعة بهلوه برآمده نه ں ار ر ب و آن آوارهٔ کسور دولب او را تا امام ملی مدکور نگاه داسته بکلیف دادن ملعه نمود و امر کرد که بمردم حود ک در ملعه گداسته ود ننو سد که ملعه را تاتمامی اموال که آنجا داسب حوالهٔ کسان او نمایند و رور دیگر مدررا ندگ را نا دوارده کس ر دو کسی نساندده تا وسده حسدی ندگ رسداد که رده ملعه را تااموال و اسمای او نتصرف آرد مدررا ندگ در دو کروهی ملعه کسی را کنار نار داسب و نوسده حسدی د گ را تسخصی داده بر گماستهای او که در ملعه نودند رساند و تآنها تعلیم نمود که مرکوبی حند فرستند که تا همراهان ار کسی برآ ده تعلعه رد حون نوسته انها رسید ارصواب اند سی وکار سناسی نظاهر مدول دا ں مله ه نمودة حواب مرسدادند که اسدان برای سواری متفرستدم و س ارساعدی حند مطفرنام غلام حسدی ندگ و هندوی که دیوان او نو تا هسداد سوار و حهار صد پیادهٔ ندوقچی و مر انداز

و در فیل بکنار دریا رسند، بجنگ بتوسند و فیلانرا در آب رده بر سر کشتیها آمدند و مترا ددگ را با ده کس از جمله درازده کس دستگیر نمودند و دو کس گریخته خود را بباشجاع رسانیدند و اورا از سوانح این مقدمه آگاهي بخشیدند آن بناه اندیش بیخرد بعد از اطلاع برین قضیه قرار داد که روز دیگر بامداد رخنگیان و استظهار نوارهٔ آنها کفادت مهم گماشتهای حسین بیگ نموده قلعهٔ بهلوه را بتصرف آرد و آن ضلالت کیشان را بسعی و کوشش درین امر تکلیف نمود چون صبح شد سرداری دیگر ازان گروه شقاوت پژوه با سه کشتی از چاتگام رسیده بفرقهٔ سابق ملحق شد چون رخنگیان دیدند که امر او از صلاح و کارش از اصلاح بدرین است از قبول رای باطل و تکلیف لا طائل او سر باز زده بزبان معذرت صریح جواب دادند که آداب و آئین ما دست که از کشتی در آمده جنگ کنیم بتوپ و تفنگ برروی آب آتش کارزار می توانیم افروخت و حسین بیگ اناکش را که بودن او در قید باشجاع سرمایهٔ هوس گرفتن قلعه بهلوه بود ازو طلبیده گفتند که با او معامله داریم و طلب را بمبالغه و ابرام رسانیدند چون دیدند که باشجاع در دادن او تعلل و امهال می ورزد پردهٔ مدارا و مراعات ظاهر از پیش برداشته بناخوشی و تلخي در آمدند و حسین بیگ را با امام ولي از قید او برآورده پیش خود بردند و بعد ازین مقدمه با او گفتند که اگر بهلوه بتصرف می آمد شمارا آنجا متمکن ساخته یکی از پسران شما را برجنگ می بردیم و آنچه اراده مقرر میساخت بعمل می آوردیم الحال چون نقش تدبیر درست نه نشست و بهلوه بدست نیامد صلاح درین

است که بی توقف و درنگ رایة رحلت برزد باستماع مقول این
معنی نمود. مغز خبر ابراز داد که رحمت باکمی در ناحیه کشد
وچون مردمش از این مرحمت بی آگهی داشتند و دانستند که سول
امارتش راه زده و رخوت رامش طال بر خوانده از بداشتن
راه زادی می بدارد که هر حیران صورت و معنی و جدال دنیی
و معنی سویی ندارد و اکثر خاص و در خدمت ومتحان متفرق شده
هریک از طرفی تدریج حماسه صبح وور دیگر که از آنجا روبه
متسد شد عدم داده کس از مادات بارجه و مند طی ازیک تا
دوازده من از معوان ومعد سی دیگر که شکی پنجاه کس بمی گشتند
برار زمانت داله مانده بودند باجمله باعتماد مرافقت و همراهی
و اعتصام وامداد و هوا خواهی آن بی دیعان بد براه دریی رسنگ
دهاه گسته صبح سانحة امید از بوش نگاه کرد و با آنکه عقل
مصلحت بین رحود جزء دان بهزاران مدکمت نظم •

اماکن العراف دلیل هم • سهدیهم سبل البهائم

از کمال مقاعت بتحردی بدیگر با سوای آن گمراهان از کشور
دولت دسپریشان عاقبت بکناره آواره گردید و بعد از قطع مراحل
اداز وطی لجهای خونخوار تحریره رحنگ که از ان معمورهای عالم
و ممکن دعوة مملکت ستم است رسیده از دیرة تحتی و بد مرحلی
مادید و ام آن صرمتی محصور شد و ساعت کفران نعمت و پاداشی
و رنا د طلبی و حق ناشناسی و نقض عهد و بد دی و عد نثار
وما ر مان و مدبرو ما مصا وور رمعارضت و لجاج با برگزیده خالق
اکثر مملکت وسع نگاه دولت و حشمت حضدی ساده را بحا،

منا داده ازارهٔ تته حدلان گردید و خامت حال و سوی مآلش باعث عبرت همگنان شد و سرانجام کار آن بد عاقبت بعد از وصول بآن ولایت مطلب بنهاد و ملاقات با سرگروهٔ آن قوم بد نژاد و دریں نهاد که بهزاران هزار مرحله از شهرستان ادمیت و کشور انسانیت دور وار حلقهٔ دین ودانش و شعار مروت و مردمي مهجور اند بعدازین درمحل خود مشروح و مذکور خواهد گردید *

جشن وزن فرخندهٔ قمری اغاز سال چهل وچهارم

درین هنگام سعادت انجام که زمانه را هر زمان اسباب کامرانی و مواد شادمانی در افزایش بود خجسته جشن وزن مبارک قمری خدیو کام بخش کامران شهنشاه جهاندار جهان ستان نشاط افزای دوران گشته بعروج بهجت و خوشدلي چهره افزای حال جهانیان گردید و بتازگي صلای عیش وطرب و نوید خرمی و انبساط بعالمیان داده بزم گاه گیتی را زینت بخشید و روز مبارک دو شنبه هفدهم ذي قعدهٔ این سال فرخ فال مطابق چهاردهم امرداد پس از انقضای یکپاس روز که ساعتی سعادت طراز مقتضی افروز بود در محفل بهشت منزل غسلخانهٔ که برای این جشن خسروانه زیب و آرایش یافته بود انجمن عشرت مرتب گشته از سنجیدن گوهر عنصر همایون پایه افزای اورنگ عظمت و سروری میزان سرمایهٔ آسمان افراخت و آئین معهود وزن مسعود بفعل آمده جهانی را کامیاب امید ساخت و سال چهل و سیوم قمری از عمر کرامت قرین خدیو زمان و زمین بانجام رسیده سال چهل و چهارم اغاز شد درین

روز خجسته پرتو عاطفت شهنشاهانه بر ساحت حال سعادت اندوزان
بساط اقبال و مقربان درگاه جاه و جلال تافته رسم تحسین و نوازش
و شیوهٔ مکرمت و انعام عام شد و نخل مروت و مناصب از فیض
بهار تربیت پادشاهی نشو و نما گرائیده ساعتی آن کان جهانی زگوهر
اساسی کف احسان خلیفهٔ الهی و رانهٔ حصول یافت ازان جمله
رخشنده گوهر درج عظمت تابنده اختر برج جلالت پادشاهزادهٔ
والا قدر خجسته شیم محمد معظم بانعام یک لک روپیه و مرحمت
جیغهٔ مرصع و تاربندی که مشتمل بر دو قطعه لعل آبدار و چهار
دانهٔ مروارید گران‌بها بود و یک عدد سرپیچ که دانه‌های زمرد در
دران انتظام داشت سربلندی یافتند و بار نهال جیغهٔ کامگاری
شاداب نخل گلشن بختیاری پادشاهزادهٔ عالی نژاد سعادت پیوند
محمد اعظم بعنایت یک عدد سرپیچ که دانه‌های زمرد دران منظوم
بود سر اختصاص افراختند و قرة العین سلطنت و فرمان روائی
نور الظهر ابهت و جهانگشائی پادشاهزادهٔ ارجمند والا گهر محمد
اکبر بمرحمت یک زنجیر فیل مشمول عاطفت گردیدند و ناظم
خان سپهدار بنگاله بجلدوی مساعی جمیله که در قمع و استیصال
شجاع خسران مآل ازو بظهور آمده بود بخطاب والای خانخانانی
و منصب والای بلند نامی یافته دو هزار سوار از تابینان او دو اسپه
سه اسپه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه هفت هزاری
هفت هزار سوار ازان جمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد
و بمرحمت ارسال خلعت خاص و شمشیر با ساز مرصع عز مباهات
یافت و از روی عنایت خلعت خاص با شمشیر خاصه برای امیر

الامرا صوبه دار دکن و خلعت خاصه بجهت راجا راجسنگه و رمهابت خان صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار اکبرآباد و بهادر خان ناظم مهام صوبهٔ اله آباد مرسل گشت و ابراهیم خان که بصوبه داری کشمیر جنت نظیر از تغییر اعتماد خان معین گشته بود بعنایت خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و اسپ با ساز طلا ماهی گشته مرخص شد و اصالت خان که سابق از منصب معزول شده بود درین هنگام مورد عاطفت خسروانه گشته بمنصب پنج هزاری سه هزار سوار سربلندی یافت و بفوجداری مراد آباد از تغییر قاسم خان منصوب شده بعطای خلعت خاصه و ماده فیل و ترکش زردوزی کامیاب مرحمت گردید و قاسم خان بفوجداری چکلهٔ متهرا از تغییر اله وردیخان معین گشته بعنایت ارسال خلعت نوازش یافت و نجابت خان که بمقتضای تقدیر در اوایل این سلطنت عالمگیر تقصیری ازو صادر شده بود چون از انوقت باز که مورد بتفضل و بخشایش خدیو حرم بخش گشته رخصت کورنش یافته بود تا این هنگام بي سلاح بملازمت اشرف مي آمد عاطفت بادشاهانه او را بعطای شمشیر نوازش نموده حکم شد که بعد ازین یراق بسته به‌پیشگاه حضور مي آمده باشد و طاهر خان بعنایت خنجر مرصع و اسد خان بخشي دوم بمرحمت شمشیر و قطب الدین خان فوجدار جوناگده بمرحمت ارسال خلعت و یک زنجیر فیل و سردار خان از کومکیان گجرات و سوبهاگ پرکاس زمیندار سرمور و راجه بهادر چند زمیندار کماون بعنایت ارسال خلعت چهرهٔ اعتبار افروختند و لودیخان که درین ایام از بنگاله به پیشگاه خلافت

رسیده بود باضافهٔ پانصدی پانصد سوار که سابق بنادر عصیر
از منصبش کم شده بود بمنصب دو هزاری پانصد سوار سرفراز شد
و سونهکرن بند له بفوجداری بهار و عنایت است و از اصل واضافه
بمنصب دو هزاری هزار سوار در شده سه اسده مباهی گست و
از اصل و اضافهٔ بصدری خان فوجدار کره مانکپور بمنصب دوهزاری
هزار سوار و سید حسن ولد دلیر خان بارهه بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار دواسده سه اسده و بهور خان بفوجداری جدور و
مرحمت خلعت و اسب و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزارو پانصدی
هزار سوار و سعید خان بقلعه داری فتح اباد دکن بعدی با مه
به عنایت خلعت و خطاب * بخر خانی و از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و محمد بیگ خان بفوجداری و قلعه
داری اندور معین گسده از اصل و اضافهٔ بمنصب هزار و پانصدی
شش صد سوار مورد نوازش گردیدند و از اصل اضافهٔ کاکر خان
بمنصب هزاری هشت صد سوار و میرزا علی عرب که در سلک
کومکیان دکن انتظام داشت بمنصب هزاری شش صد سوار و اسد
خانی بمنصب هزاری شش صد سوار و اورنگ خان زکومکیان دکن
بمنصب هزاری پانصد سوار سرافرازی یافتند و نور الحسن که سمهٔ
از احوال او در طی سوانح بنگاله گذارش یافت از آنجا رسیده جبهه
سای سدهٔ اقبال گردید و بمنصب هزاری پانصد سوار سربلند
شد و منصور برادر ع د الله خان والی کاشغر و مهدی برادر زادهٔ
خان مذکور که هر دو از مدوهم گسده براه بدخشان خود را بحضرت
آباد هندوستان رسانده بودند ۱ زین هنگام بتقدیم

سدهٔ سپهر مرتبه بار شده مشمول عواطف بادشاهانه گردیدند و اولش بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر باساز طلا و سپر با ساز میناکار و انعام شش هزار روپیه و منصب هزاری دو صد سوار و دومش بمرحمت خلعت و خلعه و خنجر مرصع و شمشیر با ساز طلا و سپر با ساز میناکار و انعام چهار هزار روپیه و منصب هفت صدی صد سوار نوازش یافته سرفراز دولت بندگی گردیدند و برلقاش خان بقلعه داری قندهار دکن از تغییر میر عبد الله معین گشته خلعت سرفرازی پوشید و چون مهدیقلیخان سپاه منصور ارادهٔ گوشه نشینی داشت بسالیانه ده هزار روپیه کامیاب عنایت گردید و سید جعفر ولد سید جلال بخاری که کسوت سیادتش بطراز تقوی و فضیلت آراستگی دارد و بالفعل صاحب سجادهٔ آن سلسله است بمرحمت خلعت و فیل زنجیر فیل و انعام ده هزار روپیه و سید محمد خلف او بعنایت خلعت وماده فیل و انعام یکهزار روپیه و سید حسن برادر سید جلال مغفور بعطای خلعت و ماده فیل سطرح انوار نوازش گشته باحمد آباد که موطن مالوف آنهاست و دراینجا بوظایف احسان و سرابف اتصال این دولت بی زوال موظف اند رخصت انصراف یافتند و سید محمد صالح بخاری که از اولاد قدوهٔ مشایخ عظام اسوهٔ اولیای کرام حضرت شیخ قطب عالم قدس سره و صاحب سجادهٔ آن بزرگوار کرامت نشانست بمرحمت خلعت و ماده فیل و انعام دو صد اشرفی کامیاب عاطفت بادشاهانه گردیدند و وزیربیگ مخاطب بارادتخان که همراه بادشاه زادهٔ عالیقدر بلند مکان محمد سلطان بود و بنابر سلوح قصهٔ رفتن

آن والاتبار به نفس ناحاح مورد عتاب شهنشاه مالک رقاب گشته از
منصب معزول شده بود مطمح انظار عنایت گردیده بمنصب هزاری
چهار صد سوار سربلند شد و علاقه داری ظفرنگر از تغیر میرزا علی
عرب بدو یافت و بخشی ولا تکوفالی رکاب سعادت از تغیر
محمد خان منصوب شده بعنایت خلعت وخطاب مولاد خانی ناصیهٔ
افتخار برافروخت و حکیم محمد امین شیرازی و حکیم محمد
مهدی اردستانی و حکیم صالح دوا ز حکیم شمسای کاشی و مدوآن
متولی روضهٔ منورهٔ امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین گیتی
ربقسوای خواقین عالم حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه
وچندی دیگر هریک بانعام یک هزار روپیه و شیخ میر محمد
بادری بانعام سه هزار روپیه و شیخ عبدالله بانعام دو هزار و پانصد
روپیه بهره اندوز مکرمت گشت و محمد امین بیگ خوش
ذوالفقار خان که درین ایام از ولایت ایران روی عبودیت
باین آستان سپهر نشان آورده بود بمرحمت خلعت و شمشیر و
خنجر مرصع و سپر با ساز طلا و انعام سه هزار روپیه سربلندی
اندوخت و سپاهیگر بهدوریه که از نیکو محضری و سعادت یاوری
بدولت اسلام پاینده بود بعنایت خلعت و اسپ
سرافراز گشته مسمی به ... گردید و یکی از اهل دکن
که از در بادی دولت برگشته بود بمرحمت خلعت و انعام یکهزار
روپیه کامیاب شد چهار روپیه با ترجمی از حلی مرصع باهل
ساز و دوا و نعمه سنجان آن بزم والا عطا گردید و دو برخجسته روز
جهان افروز از جانب مخدرهٔ نقاب عصمت و اقبال محجوبهٔ استار

حاه حلّل ملکهٔ ثریا حناب خورشید احتجاب بیگم صاحب که در
مستقر الخلافة اکبرآباد شرف اندوز خدمت اعلی حضرت بودند
یکعقد مروارید که پنج قطعهٔ لعل آبدار دران منتظم بود و در لک
و هشتاد هزار روپیه قیمت داشت بنظر فیض اثر رسیده مدیرای
انوار قدول شد و ازحانب صدرنشین مشکوی عزت و احتشام
پرده گزین تتق عظمت و احترام ملکهٔ تقدس نقاب روشن رای
بیگم پیشکشی ازجواهر زواهر بنظر قدسی منظر در آمد و گوهر افسر
سربلندی فرع اختر ارجمندی بادشاهزاده والا قدر محمد معظم
پیشکشی شایسته از جواهر و مرصع آلات که پنجاه و دو هزار روپیه
بها شد گذرانید و پیشکش قطب الملک که شصت و پنجهزار
روپیه قیمت آن بود و پیشکش امیرالامرا صوبه دار دکن و
پیشکش مهاراجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات مشتمل بر جواهر
و مرصع آلات و نفایس و نوادر آن بلدهٔ فاخره و اسپان کچهی
بادرفتار که بقریب یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد از نظر
اشرف گذشته بمعرض قبول درآمد و راجه جیسنگه پیشکشی
شایسته از جواهر مرصع آلات سواي یک لک و سی هزار روپیه
بنظر انور رسانید و جمعی دیگر از امرا بقدر پایه و حالت خویش
پیشکش‌ها گذرانیدند و درین ایام تربیت خان صوبه دار اسمیر که
از بنجا معزول شده بود دولت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردید
و بعرض همایون رسید که داراب داد خان ناظم مهمات اتک بامر
طبیعی بساط حیات در نوردید و خجسته چیله که از غلامان رشداس
این آستان دولت آساس بود و بعمیداري سرکار سراتهه قیام داشت

یکی از مداهنان بعادعه رنجسی مصد هلاکس نمود اورا از پای
در آورد و حوب ح عب گردن کسی و سربادی متمردان مرادآباد که
ازمحال معسد حدر روزطلب اسب د سامع حعاس مجامع رسنده بود
حکم معلی صادر سد که تحسی سرکار باره دهال دوسدان سه ۱۱ ب
و اندال دادساهزادهٔ ارجمند رحنده مال محمد اعظم تا ابصد سوار
از سداه اسبان نکومک اصالب حان وحدار آنجا سادنده نکمند در
د ه و آ ابیب معسدان بکوهنده آیدن و بمرد دسکال ادبار مرس
آن سر زمدن ممد و معاون حان مذکور باسد و دعد از اسدتصال
متمردان دعی سکال مراجعب نموده به دسکاه جاه و حلال آند دریس
وب مدس معدم مرحنده عند الصحی مصرف تحس دلها گسده
آیدن عسرب و حرمی تازه سد وکوس طرب وحوسدلی بلندآوازه گردند
نوبیدان عالی معدار و امرای والا جاه در بارگاه دلگ دسکاه جمع
آمده دسلد اب عبودیب مبارکباد معدم رسم تهنیب نمودند و
حضرب ساهنساهی نسلمهٔ معهود عرم وحه نمصلی فرموده در
مدل کوه ییکر بدیع منظری که تحب مهر روع طلا بر سب آن
مصب گسده بود سوار سدند و سرو سر افراز گلسن سلطنب و سروری
بادساه زادهٔ کامگار سعادب سم محمد معظم را در عصب سر مبارک
جای دادهٔ دنص بارم د بدگاه ازرادی داسدند و دمار عند بجماعب
گزاردهٔ س از دکبا و د م پاس و رلوای معاودب برافراسدند و در
رمدن د آمدن تماسائیان و اهل کوحه و بازار از رر باسی و سدم
اسای ی دسب مکرمب و جود عد معص د بدامن امدن امداد و عد
معاودب از عید گاه سهدساه اسلام روز دس لباه دسب مبارک اداى

سعت تریان مرموددد درین رور میمنت امرور تردنت خان بنشکشي مستمل بر یک رنجیر فیل وجواهر و مرصع الات و دیگر نفائس بنظر قدسی برکات رسانید و عاطفت پادشاهانه شامل حال بندهای آستان عظمت و جلال گشته جمعی کثیر را مورد انظار احسان و نوازش و مطرح انوار عطا و بخشش گردانید *

تعیین امیر خان با فوجی از جنود قاهره بتأدیب و تنبیه راجه کرن بهورتیه (۲)

تدیین این مقال آنکه در ایام بیماری اعلی حضرت و هنگام تسلط و استیلای دارا شکوه که آن تیره بخت خسران زده از بی خردي و باطل اندیشی با سوای آن حضرت پرداخته ایشان را برین آورد که اکثر عساکری که بجهت تسخیر بیجاپور ملازمت رکاب نصرت مآب شهنشاه عالمگیر مالک رقاب معین بودند طلب نمود و جمیع عمدها و سران لشکر پادشاهی بدربار جهانمدار شتافته از امرای بزرگ سوای معظم خان و نجابتخان کسی در دکن نماند راجه کرن جهالت منش ضلالت اندیش که پیوسته در سلک کومکیان آنصوبه انتظام داشت باغوای دارا شکوه از دولت اطاعت وخدمت گزاري و شرف متابعت و فرمان برداریٔ خدیو جهان رخ برتافت و بي رخصت از دکن درآمده بوطن خویش شتافت لیکن دران وقت بحکم صلاح اندیشی آنجا توقف و درنگ نموده بدرگاه گیتی مدار نرفت و بعد ازانکه دارا بیشکوه تتمه بنگال که از جنود اقبال

(۲ ن) راجه کرن بهورتمه

سکست خورده رهگرای وادی خذلان و نکال گردند و صاحب سلطنت
و حریم خلافت از غبار شورش آن شعر ساد آمدن دراسن بامده
سریر عظمت و کامرانی و اورنگ فرماندهی و جهانبانی بفرجلالت
و اقتدار این دست مرورد لطف امردگار ربت بذیرسد و سران
و سالاران و نویسان و سپهداران از نزدیک و دور و غیبت و حضور
سر بخو دت برخط فرمان برداری گذاشته عاشیهٔ ایمان بردوش
انقیاد نهادند وگوش اطاعت بحلقهٔ بندگی سپردند ازانجا که مراتب
خدیو از رنگار ضلالت تیره و دیده بدنلوس از غبار جهالت خیره
بود نوبتی استکبار و اعتدار و دولت اسلام آستان سهر مدار دنا ده
تکیه بر مقتضای اندیشهای تباه و مصلحتهای رمیده ارانه در آمدن
بدار گاه جاه و جلال تعلل و اهمال می ورزند و بعض از مدتی که
از تیرگی تباه عقلت و نادانی بهوش آمده بخطای رای وغلط
تدبیر خویش منفطن شده علتهٔ وحشت و دهشت و استیلای
خوف و هراس مانع آمدن او بدرگاه گردون اساس گشته از کمال
انفعال و تشویر در پردهٔ حجاب متصدر ماند و از کوتاه دستی و
ناعاقبت اندیشی در تنگنای تدبیر وطن خو که دولت مالوار ترست
الحوار است رحل اقامت افکنده در حواب مناسر گشتی مطاع که
از سنگاه جلالت و جهانداری در بارهٔ طلب او عز صدور می یافت
ازدوی مکرو تزویر عرائض مبنی بر حیل و شعبذه نوسته دفع
الوقت میکرد بنابران درین هنگام رجحده انجام رای جهان آرای
حضرت شاهنشاهی که مطلع انوار الهام الهیست چنان اقتضا نمود
که یکی از عمدهای درگاه والا با فوجی از عساکر گیتی کشا بنادب

آن بدکنش باطل اندیش معنی شود که اگر از خواب غفلت بیدار گشته دست ندامت بذیل اعتذار زند و اظهار خجلت و سر افگندی کرده بعدم اطاعت و بندگی پیش آید اورا امان داده همراه خود بعتبهٔ سپهر مرتبه آرد و الا بسیعه و تادیب او پرداخته همت بر استیصالش گمارد و باین عزیمت صواب انجام امیرخان را با فوجی از جنود نصرت اعتصام و مبارزان بهرام انتقام مثل راجه رای سنگه راتهور و دیندار خان و دلیل خان و الف خان و سید منور خان و سید بهادر بارهه و خان سپار خان و ترکتاز خان و راجه دیبی سنگه بندیله و زاهد خان و آتش خان و گروهی دیگر که قریب ده هزار سوار بودند به سرانجام این خدمت تعین نموده سیزدهم ذی حجه مرخص فرمودند هنگام رخصت اورا بعطای خلعت خاص وشمشیر با ساز مرصع و ماده فیل با حوضهٔ نقره و ده اسپ ازان جمله یکی راس عراقی یکی با زین و ساز مطلی نوازش نمودند و از امرای کومکی و عمدهای آنجیش مسعود راجه رایسنگه راتهور بعنایت خلعت و اسپ با زین وساز مطلی و دیندار خان بمرحمت ماده فیل ودلیلخان بعنایت اسپ و الفخان بمکرمت شمشیرواسپ وسید منور خان وسید بهادر بارهه وخان سپار خان ترکتازخان و راجه دیبی سنگه بندیله و زاهد خان و آتش خان و قریب سی کس دیگر هر یک بمرحمت اسپ و برخی بعنایت شمشیر و گروهی بعطای خلع فاخره سربلندی یافتند وکیسری[2] سنگه ولد راو کرن مذکورکه برهبری

(۲ ن) کیسي سنگه

نجب و دولت از درگاه بندگی این درگاه آسمان جاه احدارکرده کامیاب خدمت حضور بود و با در رابطه الفت و داعیهٔ مواهب بدامت بموجب الدماس در سلک کومکیان امیرخان منتظم گشته د طای خلعت و ماده مدل مباهی شد دردن ایام الهوردیخان که از فوجداری متهرا معزول شده بود باستعلام کعبهٔ جلال شرف اندوز گردید و بعرض اشرف رسید که قاسم خان فوجدار سابق مرادآباد که دردن اوقات بنظم مهمات چکلهٔ متهرا معین با مه روانهٔ آنحدود بود برادر زمین که سیهولی شور بده دماغ بود و هٔ ابا عمار بعازی ازو درحالبرداشت تجهالت دا ی و حسارت مساء حدون عارضی او را سرحم خنجر از هم گذرانید و بفرمان جهان مطاع این بندگیس سعادت منش بتماشا رسیدند و عبد النبی خان فوجداری چکلهٔ متهرا معین گشته بعنایت خلعت و ماده فیل و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه بوازش یافت و نظم مهمات چکلهٔ سهرند از تغیر او بنادرخان بعوض اینه ملتمس باضافهٔ هفت صد سوار هزاری هزار سوار مقرر گردید همچنین محرم اخلاص خان خویشکی که بموجب حکم معلی خزانه و جواهرخانه و دیگر اموال باستحاع تاعوراث و بردگیان آن وحدم الا امده از کاه آورده بود باداراک دولت زمین بوس چهرهٔ عبودیت نورانی ساخت و بعنایت خلعت و سپر با سار مینا کار و اسپ عراقی با اراک مداهات ا راحت و الهوردیخان بفوجداری سرکار گورکهپور از تغیر عبدالنبیخان سربلند گشته برخصت خلعت و شمشیر با ساز مرصع امتیاز یافت و الهداد ولد اخلاص خان بعنایت

حلعت و اراصل و امامه بمنصب هزار و پانصدي چهار صد سوار سرافراز شد و درین ماه مبارک بدست هزار روپیه بوساطت صدر الصدور بارباب استحقاق انفاق شده ضمیمهٔ ذخائرحسنات شهنشاه قدسي سیر قدس ملکات گردید و درین اوقات سعادت پادشاهانه پرتو توجه بحال بازماندهای قاسم خان افگنده خانی بیگ همشیره زاده و پنج پسر و دیگر خویشان و منسوبان اورا بعطای خلعت از لباس کدورت برآوردند و همگی را بوظایف احسان و شرائف افضال مشمول ملاطفت و بنده پروري گردانیدند زمور سنگه وکیل رانا بمرحمت خلعت و اسپ مباهی گشته رخصت انصراف یافت و ابو القاسم نبیرهٔ لشکر خان بانعام دو هزار روپیه کامیاب عنایت گردید بیست و دوم ماه مذکور خلیل الله خان صوبه دار لاهور که چنانچه گزارش یافته بموجب الالتماس بحضور لامع النور آمده بکچند کامیاب خدمت سراسر سعادت بوده رخصت معاودت یافته بعنایت خلعت خاص و شمشیر با ساز میناکار و یک زنجیر فیل با یراق نقره و ماده فیل مطرح انوار مکرمت شد ٭

کشایش قلعهٔ چاکنه که از قلاع حصینهٔ ولایت کوکن است بسعی امیر الامرا رو داده

تبیین این مقال آنکه قلعهٔ مذکور از قلاع حصینهٔ ولایت کوکن است وآن ولایتیست واقع در ساحل دریای شور مشتمل بر قلاع محکمه و بندرهای زر خیز که ازان جمله بندرچیول ودابل است و پارهٔ ازان کوهستان و دره و سنگ لاخ و بعضی بیشه و جنگل است درسوابق

ایام برخی ازان ولایت که بملک بیجانور متصل است بعادل خان و اکثر بنظام الملک تعلق داشت و در زمان فرمان روایی اعلی حضرت که ملک ه شهر بغداد دولت آباد با جمیع ولایات نظام الملک بحیطهٔ تسخیر اولیای این سلطنت ابدی دوام درآمد و از دولت و حشمت آن سلسله بی نظام اثری نماند عادل خان که از عاقبت بینی و مصلحت گزینی حلقهٔ اطاعت و انقیاد درگوش کرده و غاشیه اخلاص و اعتقاد بر دوش گرفته در مقام خدمت گزاری و فرمان برداری بوده پیشکشهای شایسته بجناب خلافت فرستاده از خدمت اعلی حضرت التماس کرد که تا بی ولایت کوکن که مسخر جنود قاهره شده بود نظر اینکه باتصال مملکت بیجاپور اتصال داشت باو مرحمت رسانند و عمل نمود که دهی از ولایات خوب خود نیز در عوض آن بتصرف اولیای دولت بسپارد آن حضرت بنابر الحاج و اخراج از ولایت مذکور باو عطا کردند و ازان وقت تا کل کوکن در تصرف محمد عادل خان بود و در اواخر زمان حکومتش اکثری ازان ولایت باقطاع ملا احمد نایته که از عمده های او بود تعلق داشت و در پرگنه که یکی موسوم به پونه و دیگری به سوه است جاگیر ساهو بهونسله که پیشتر از اتباع نظام الملک بود و بعد از انقراض دولت او بعادل خان گرائیده در سلک نوکران او درآمده داده بود و ساهو آنجا برسم زمینداران وطن گرفته جون خود در سمت کرناتک متعین بود بدوابی ... تد گهرش سیاست آن محالات بر زور آنجا می بود و در اواخر زمان اعلی حضرت چون محمد عادل خان را عارضهٔ مرضی که بآن درگذشت طاری شده کوندس

وامداد کسید و ازین رهگذر اختلالی در احوال مملکت بیجاپور بهم
رسید سید احمد سپاهی که در کوکن داشت بر خود نه بیجاپور طلبند
و آن ولایت و دفعش از لشکر و حشمی که ضبط و محافظت آن
کما ینبغی تواند نمود خالی ماند درینوقت سیواجی مرد که خلاف
و بداکی با مکر و گربزه مزاجم دارد اظهار فرصت نموده دران ولایت
دمار طمعان بر انگیخت و آغاز سرکشی کرده جمعی از مفسدان قوم
خویش بر خود گرد آورد و بدست حیله و تزویر قلعهٔ چند را
متصرف شده دست سلده واسدلا نماده‌ی قلاع که از خود حراست
دشگاه رنجیره و سامان تهی بود فرار نمود دران اثنا محمد عادل
خان را روزگار حیات سپری شده علی عادل خان پسرش که دران
وقت طفلی بود کسوت بدانست پوشید و ازین جهت که ا را هنوز
استقلالی در امور حکومت بهم نرسیده فتور و اختلالی در احوال
بیجاپور راه یافته بود بتحریر این قصه نتوانست پرداخت و سیواجی
مقهور روز بروز قوی گردیده بر تمامی قلاع و حصون آن ولایت دست
تملک یافت و بجمعیت خاطر و فراغ بال سامان اسباب بغی و
تمرد نمود وباستظهار کوه وجنگل و حصانت و رصانت قلاع سرکشی
ومخالفت را بجایی رسانید واحداث حصون تازه کرده از سابق ولاحق
چهل قلعه مشحون بسامان قلعه داری بهم رسانید و با علی عادل خان
اعلان خلاف کرده گردن از طاعت بپیچید و چون علی عادل خان را ی
الجمله استقلالی در مراتب حکومت و ایالت بهم رسیده در صدد دفع
او شد رسل و رسایل بدان آورده ارزوی کند و تحریر باظهار خجلت
ندامت استغفار تقصیر نمود و افضل خان یکی از ارکان دولت

اینجا دور را که بوبور جمعیت سپاه و حشم و مرید جلادت وسپاهگری مو یرم بیک آن مهم را لشکر ازر کمال ملاحظه و تدبیر داشت از راه احتیال و مکیدت برای استمالت خویش طلبید و به علی عادل خان نوشت که اگر او با بن حضور آید و پاس عهد و میثاق درمیان آورده خاطر رسید! مرا مطمئن سازد بمواظبت او به تجاوز آمده ملاقی منسوم و با فضل پدر زین باب حظوظ عذر آمدر نوشت نادران علی عادل خان از حامی و معامله با بهی افضل را که دو هزار سوار جلادت شعار داشت بآوردن او تعین کرد و چون نزدیکی رسید مقرر شد که او و شیوا هر یک با معدودی بی سلاح و یراق در مکانی که شیوا معین نموده بود با یکدیگر ملاقات کنند و باهم عهد و پیمان درمیان آورده قول و قراری که باید بعمل آورند شیوای غدار با نگار بهادری مردم خود مسلح ساخته چندی را نزدیک بمکان ملاقات و ما بقی را در اطراف لشکر افضل در کمین گاهها نشانده بود و خود در خرقه درآمده پنهان داشت چون افضل بموجب قرار داد بآن ز مرد بد نهاد برخورد در اثنای مصافحه و معانقه بدست خود خنجر زد و مردمش از کمین گاه برآمده کار او تمام ساختند و به پسرش که رتبی پدر بود بدستگیر شد و جمعی که جا بجا در کمین نشسته بودند از اطراف و جوانب بر سر لشکر و لشکرش ریخته دست خسارت بقتل و غارت گشودند و چون سر زمینی که آنجا نزول داشت اطراف آن کوهستان و جنگل بود و لشکریانش غافل بودند اکثر بقتل رسید معدودی از آن مهلکه برآمدند و اسپها و اموال و زر و مراکب و افیال ملکا بدست شیوای مدبر آمد

و بعد ازین قضیه علی عادل خان لشکری بسرداری رستم نام یکی
از نوکران عمدهٔ خودش بدفع او تعیین نمود و در نواحی قلعهٔ پرناله
که از معظمات قلاع بیجاپور است میان هردو طایفه جنگ روی داده
شکست در لشکر بیجاپور افتاد بالجمله آن مقهور را از سنوح این قضایا
قوت و استظهاری تازه بهم رسیده بالکلیه خاطر از توهم و ملاحظه که
از جانب بیجاپوریان داشت برداشت و شروع در قزاقی و تاخت
و تاراج اطراف و نواحی کوکن کرده بعضی اوقات که قابو میدانست
به برخی از محال ملک بادشاهی نیز دست جرأت دراز می نمود
چون این وقایع بمسامع حقایق مجامع رسید یرلیغ گیتی مطاع از پیشگاه
خلافت با میر الامرا صوبه دار دکن صادر شد که با عساکر قاهرهٔ
آن صوبه کمر همت بدفع آن بدسگال و انتزاع حصون و قلاع
ولایت بسته آنحدود را از غبار تمرد و فساد او به پیراید بنابران
امیر الامرا بموجب فرمان والا شان نهضت و پنجم جمادی الاولی
از دوم سال جلوس همایون باین عزیمت شتافته تا حدود مسعود
دکن از خطهٔ بنیاد اورنگ آباد برآمده مختار خان فوجدار
بادشر را بحکومت و حراست شهر مقرر ساخت و نهم جمادی الآخر
باحمد نگر رسیده برای نظم و نسق بعضی مهمات روزی چند
آنجا توقف نمود و بیست و سیوم ماه مذکور از آنجا کوچ کرده عزم
رحلت بموضع سون بری که از محال ولایت سیوا است نزول نموده و
از آنجا بقصبهٔ سوده که از معمورهای ولایت کوکن است و حصاری
از گل دارد و مقاهیر دست از محافظت آن کشیده خالی گذاشته
بودند آمده جادورای را با جمعی آنجا گذاشت که بمحافظت و

فرصت آن پرداخته از اطراف و نواحی با خبر باشد و اهتمام
رسیدن غله و آذوقه بلشکر ظفر اثر نماید و چون بوضوح پیوست که
امواج مخذولان در اطراف و نواحی حدود اعمال برسم قزاقی حسب
عادت دکنیان روبه خصال است جولان می نمایند و فرصت
دستبرد می جویند مقرر نمود که هر روز یکی از سران لشکر منصور
با سه چهار هزار سوار جوقی برای محافظت جمعی که بجهت
آوردن کاه و هیمه و سایر ما یحتاج اردو بیرون می روند و باصطلاح
اهل هند آنرا کهی میگویند رفته بمراسم حراست پردازد و ازانجا
بعزم قصبه دوه که از قرار معمورهای آن ولایت است و محل
اقامت و مسکن سنبوای ضلالت اثر بود چهارم شعبان وضع
نارامدی از اعمال پرگنه سوپه که قلعچهٔ گلی دارد نزول بود
و جمعی آنجا گذاشته مقرر کرد قلعچه آنرا که شکست و ریخت
بمتاربان راه یافته بود مرمت نموده بلوازم محارست و خبرداری
قیام نمایند و ازانجا بکنار دریای نیرا منزل گزید و چون خبر رسید
که فوجی از سنبوای مقهور بده کروهی لشکر منصور آمده در کمین
فرصت اند سرزه خان را با سه هزار سوار بدفع آن جمع بد فرجام
تعین نمود و مجادلان بدیره ایام تاب ثبات و پایداری نیاورده
براه فرار شتافتند و چند روزی در آن حدود بسر برده پانزدهم
ماه مذکور موضع دهال از اعمال پرگنه پونه که کنار دریای
بهرامت نزول نمود و ازانجا بطی دو مرحله بقصبه سرول که از
ولایت عادل خان بتصرف سنبوا آمده بود رسید و قلعهٔ آنرا که غنیم
لئیم چون بنای دولت خود منهدم ساخته بود مقرر نمود که بنا شد

عمارتش کرده جمعی آنجا باشند و دران موضع سه چهار مقام نموده چون آگهی یافت که در اطراف قلعهٔ راجگده که از قصبه هرول ده کروه مسافت دارد و چهار پنج قلعه دیگر از سوای ندگهر در نواحی آن واقع است جمعي کثیر و گروه انبوه از مخالفان شقاوت منش ادبار پژوه فراهم آمده بخیال محال آمادهٔ مدافعت و قتال اند شمس الدین خانرا بافواج هراول و راو دلپت بندیله را با همراهان او و شرزه خان را با جمعي از دکنیان و میر عبد المعبود داروغهٔ توپخانه را با هزار تفنگچی بدفع آنها تعین نمود اعادي مقهور را از سطوت امواج قاهره پای قرار از جای رفته راه فرار سپردند و مبارزان جنگ مسعود دهها اطراف راجگده را تاخته آن روز دران حدود بودند و روز دیگر لوای معاودت افراخته بمعسکر نصرت اثر پیوستند و صباح آن که لشکر ظفر پیکر ازان کوچ کرده جمعي از مخذولان جسارت نموده برسر اردو آمدند راو دلپت بندیله که سردار جنداول بود خبر یافته خود را بوقت رسانید و مردانه‌وار بران گروه نابکار حمله‌ور گشته تیغ ظفر انتمای بهادران نصرت نشان جمعي از مدبران بی باک را برخاک هلاک افگند و برخی را مجروح ساخته رهگرای وادی فرار گردانید و آسیبي از آنها بارد و نرسید و آن روز موضع سنواپور که از قصبهٔ سرول هشت کروه است مخیم جنود ظفر قرین گردید و چون مابین سنواپور و پونه نزدیک بموضع کراده کوهی است که ازان بایست گذر کرد و دو راه مشهور دارد که هریک بغایت صعب المرور است چنانچه سواری بصد تعب عبور تواند نمود و خبر رسید که مخالفان در پاي کتل فراهم آمده

مصلح و آماده کام مدافعت و مقاومت ایستاده . بنابران امیر
الامرا برای ساختن راه و بند بر عبور از مضیق آن کوه در شدابور
قرار اقامت داده شمس الدین خان را با جمعی از بیلدار و تبردار
بیکی ازان دو راه رسانید که ملاحظه نموده اگر قابل توسیع باشد
بساختن آن پردازد و وسیع سازد و خود با گروهی بدیدن راه دوم رفته
جوکی باطراف و نواحی آن کوه تعیین کرد که بتحقیق طرق و
مسالک آن پرداخته راه دیگر تفحص نمایند و چون پس از زمانی
خبر رسید که در کمر آن کوه راهی یافته که بعد از ساختن آن
راه بآسانی عبور میتوان کرد بساعت جمعی از بیلدار و تبردار
با هزار و پانصد سوار از پایان خود رسانید که راه مذکور را
بسازند و آنها بجهد بلیغ و کوشش تمام بساختن آن پرداختند
آسام آما ؛ مور خود بصوب اعتصام گرایند و درین روز که
راجه رانسنگه باهتمام کمکی رفته بود قریب چهار هزار سوار از دهی
اندیشان شده روزگار بقصد سنیزه شتافتند که اهل لشکر کمکی رفته
بودند ساماندند راجه فوج خود را درست کرده و پای همت در
میدان حرب فشرده بدافعهٔ آن جماعت مشغول در آمد و چون
ازین معنی بمسامع امیر الامرا رسیده بود سرفراز خان را با
جمعی از بیکتان و هزار سوار از مردم خود بکومک راجه تعیین
کرده بود این گروه در اثنای این حال بمدد رسیدند و مخالفان
مصلحت در آویزش ندیده پای جرأت پس کشیدند بالجمله روز
دیگر که راه ساخته شده بود امیر الامرا از شدابور کوچ کرده اوسط
روز بپای کتل رسید و بعد از عبور لشکر منصور ازان عقبه تنگ و بیم

کرده طی کرده در موضع کرادة منزل گزیند و چون راونهار سنکه را تا حمعی چنداول کرده در پای کدل گذاشته بود که اهتمام گذرانیدن بقیهٔ اردو ولشکر نماید بعد از گذشتن آن بودن نامدار سه هزار سوار از حدود ادبار در پای کدل نمودار شده بعزم مقتدر قدم جرأت بعرش نهادند راو بهاو سنگه مرکب جلادت در انگیخته از روی دلیری و دلاوري درآنها تاخت و ملک جمعیت آنضلالت کیشان را متفرق و پریشان ساخت ودیگر باره مقهوران مجتمع شده ازروی خیرگي حمله آوردند درین اثنا شمس الدین خان که امیر الامرا او را بعد آگهی ازین معني بکومک جند اول تعیین کرده بود جلو ریز رسیده بران جسارت منشان حمله کرد و مقاهیر تاب نیاب و پایداري نیاورده بوادي فرار شتافتند و روز دیگر قصبهٔ سانور[(۲)] مخیم نزول عساکر منصور گشته امیر الامرا بعد از ورود بمنزل جمعی از برق اندازان خود را بتاخت دهبای پای قلعهٔ پردهٔ[(۳)] نفر که از اعاظم قلاع سیواجي بدگهر بود و از سانور بمسافت دو کروه واقع است فرستاد مخالفان خبر یافته با سه هزار سوار بر سر آنها هجوم آوردند آنفریق بارخود دل بسته و عدم وصول مدد پای همت استوار کرده دست جرأت بجنگ گشودند و با ضرب بان داشتند تفنگ اندازي کرده مدافعت نمودند و چون مصابیح بفرق آخر سید بحکم ضرورت دست بقائمهٔ تیغ آبدار برده دل بر هلاک نهادند و داد مردی و دلیری دادند پس از آویزش بسیار و کوشش بی شمار بیست و چهار تن

(۲ ن) ساسور (۳ ن) پوده برند

که بمه جهار کس ازانها جماعت بار بودند مردانه وار بقد خان در میدان جلادت در باختند و بنست و بیرکس زخسار دلاوری بگلگونه زخم زینت بدیر ساختند و بسیاری از مشهوران سته روزگار دران کارزار بدار البوار شتافته گروهی زخم برداشتند چون ازین صدمه بامیر الامرا خبر رسید رانه را سنگه و راو بهار سنگه را بحراست اردو گذاشته خود با بقیه لشکر بسرعت متوجه آن سمت گردید عنیم لئیم را از صولت و سطوت سپاه نصرت پناه پای قرار از جای رفته رهگرای فرار گردید و امیر الامرا بتعاقب آن بیره بختان پرداخته با سرکلیکه که در پای قلعه بوده و هراسب ازمی رفت جمعی که در قلعه بودند باندازی بان و تفنگ پرداخته از برج و بارهٔ آن حصار شراره آتش کین و پیکار گردیدند درخلال این حال چندی از بندهای شمس الدین خان پیرجلو کرده از کتل درپر رسیدند و کهادیل که در ایس کتل بودند بظفر درملت آن معدود کرده برآنها حمله نمودند شمس الدین خان را از مشاهدهٔ این حالت عرق حمیت سپاهیت بتحرکت آمد و بارخود وبرتش گولهٔ تفنگ از برج و بارهٔ قلعه بابقیهٔ سپاه خویش از کتل درپر رفته برسالقان تاخت و بضرب تیغ خاکستان جمعی ازان مدبران بی باک برخاک هلاک انداخت و بقیه السیف ریج از عرصهٔ ستیز باشد راه گریز جستند و چون روز بآخر رسیده بود و لشکر منصور دوکروه از معسکر ظفر قرین دور شده امیر الامرا صلاح در ترک معاودت دیده به بنگاه خویش معاودت نمود روز دیگر ازان منزل کوچ کرده در موضع راجواله منزل گزید وچون کتل دشوارگذاری برسر راه

بود که آنرا نابسپی ساخت و خبر رسیده بود که عدم عاقبت وخیم در اطراف چاکنه و بونه هرجا کاه و غله بوده آنرا چون خرمن بحب خویش آتش زده دران حدود از آبادی اثری نگذاشته است و در منزل مذکور غله بافته نمیشد و کهی میسر بود بنابر رعایت مصلحت درانجا بانتظار ساختن راه و بجهت اینکه سپاه ظفر پناه مگرر بکهي رسیده ذخیرهٔ چند روزه برگیرند چهار مقام نمود و هفدهم ماه مبارک رمضان ازانجا کوچ کرده بسر کتل رسید و چون جمعی کثیر از سپاه و برخی از اردو گذشتند خود نیز دنبال رسیده سرافراز خان و خادم رای را با گروهی دیگر و فوجی از تابینان خویش گذاشت که جا بجا در اواسط راه ایستاده اردو را هنگام عبور از دست اندازی اعادی مقهور محافظت کنند مخالفان هرجا فرصت یافتند بقدم خسارت پیش آمده قصد دستبرد میکردند و مبارزان نصرت شعار برانها تاخته دفع شر آن اشرار بکار مي نمودند تا آنکه مجموع اردوي لشکر بسلامت از کتل مذکور عبور کرده در پشت آن منزل نمود و ازانجا بطي دو مرحله قصبهٔ بودهٔ متصل ورود حدود مسعود گردید و چون امیر الامرا هزار سوار از تابینان خود با دو هزار پیادهٔ بندوقچی بسرکردگی اسمعیل نامی از نوکران خویش جهت ضبط ولایت تلکوکن فرستاده بود و دریفوقت خبر رسید که آن فریق بولایت مذکور در آمده اکثر آنرا بقید تصرف در آوردند بنابران صلابت دکنی را بفوجداری و حراست آن ولایت تعیین نموده بود اناجی بهونسله رداکهو جی وگروهی دیگر را برسم کومک همراه او معین ساخت و ازین جهت که موسم بارش رسیده بود برای گذرانیدن ایام برسکال

روزی چند در نوبه احتدار اقامت کرد و مدت چهل روز آنجا بسر برد و درین مدت اکثر اوقات افواج قاهره را در هر گهی با مخالفان بد سگال آویزش و جدال روی میداد و چون بسبب طغیان آبهای که درمیان سرحد ملک پادشاهی و آن قصبه واقع است راه رسیدن غله و آذوقه بلشکر ظفر اثر مسدود شد و ازین رهگذر عسرت و تنگی بهم رسید بصوابدید رای صائب مصلحت چنان دانست که از نوبه کوچ کرده بجائیکه ازانجا تا سرحد ملک پادشاهی غیر از دریای بهونره[۲] آبی درمیان نیست و آذوقه بلشکر ظفر پیکر بآسانی میرسید رسیده اقامت گزیند و بقیهٔ ایام برسگال را آنجا بسر برد و چون با اقتضای موسم باران حدود مسعود منکر بودند بتسخیر قلعهٔ چاکنه که از قلاع معتبرهٔ آن ولایت است و انتزاعش از مقدمات ضروریهٔ آن مهم بود پیش نهاد عزیمت صائب و باین قصد از نوبه کوچ کرده نشست و دوم شوال با عساکر منصوری مآل بپای حصار چاکنه رسید و برج و باره و اطراف و نواحی آنرا بنظر احتیاط در آورده همت اخلاص قرین بر کشایش آن حصن حصین گماشت و مورچالها بخش کرده هر جمعی در طرفی مقرر داشت درسمت شمال رویه جوب با سادات جوتس و گردهرکور و نعرم دیو سودیه و حسن خان و برلنکی بهوسله و دلواجی و جمعی دیگر از بنده های پادشاهی طرح مورچال افگند و در جانب مشرق که رو بروی دروازهٔ قلعه بود شمس الدین خان و میر عبد المعبود داروغهٔ توپخانه و سید حسن

(۲ ن) بهمره

و اورنگخان و خداوند حبشی و نجی سنگه دوکر رانا راج سنگه با موجی که ازو در دکن معین می باشد و سلطان علی عرب و علی بار بخاري به نقش نردن ستده نرداختند و درطرف جنوب راونهاوسنگه و سر ادراز خان و خانه‌سرای و جوهر خان حبشی و جمعی دیگر از دکنیان تعیین یافتند و در جانب غربی راجه راي سنگه ستوده و گروهی دیگر مورچال بسته بنوع دودندش درد کار کردند و توپهای کلان اژدها صولت که آن فویش زمدع معرلب بجهت تسخیر قلعهٔ مذکور از قلاع دکن طلبیده بود اشاره نمود که درجاهای مناسب دمدمها ساخته آنها را نصب کنند و از موضعي که زمین صلاحیت نقب داشته باشد آغاز نقب نمایند بالجمله مداران نصرت آثار حصار را مرکزوار درمیان گرفتند و کمر سعی و اجتهاد برمیان عبودیت استوار کرده همت بر کشایش آن حصن قوی اساس بستند و باوجود موسم برشکال و دوام بارش ابر های طوفان بار و تواتر تقاطر امطار شب و روز از طرفین بتوپ و تفنگ هنگامهٔ جنگ و پیکار گرم بود سرارهٔ شعلهٔ باروت همواره از برج و باره مانند برگ لاله از باد بهار بر فرق مجاهدان ظفر شعار میریخت و گولهٔ توپ و بندوق امواج قاهره در و دیوار حصار را ریزریز وار مشک ساخته خاک ادبار بر سر دشمنان سیه روزگار مي پیخت و گاهي که اعادي فرصت می یافتند جمعي از قلعه برآمده بخیال دست برد بر سر مورچالها هجوم می آوردند و از صدمهٔ پلارک جون آسام مداران نصرت فرجام جا سر ر باکام بر میگشتند القصه مدت پنجاه و شش روز برق و تیرهٔ دیران مثال شعله رز بود و چون از مورچال

امیر الامرا ببرج معال آن نقب رسانیده بودند هفدهم ذی حجه از سوم سال جلوس همایون مطابق سوم مهر ماه که نقب مذکور باروت انباشته شده بود امیر الامرا را بصواب دید رای اخلاص آرا امراء توپخانه داده مهرور ساخت که همه لشکر آماده شده بعد از بر دادن برج از اطراف و جوانب بر قلعه دوند و یکباره از روز مانده اشاره کرد تا نقب را آتش دادند برج معال از صدمه باروت از هم پاشیده اجزای آن مانند حمل کبوتران رمیده بهوا اوج گرفت و شاکهانش بفلک حسم زدن ببروج مشیده افلاک رسیدند و چون راهی برای یورش بهم رسید آن بودند عقب این خندق تا پیش دمدمه که در سورچال او ساخته شده بود آمده بندهای بادشاهی و بامیغان جوش را بر یورش و کوشش تحریص کرده عساکر مروری مآثر که آماده مجاهده بودند یکبار بر بروی طالع کشور کشای حضرت صاحبقرانی کرده و بدرحفظ الهی ترهمر کشیده مجموع یکبار در قلعه دویدند و دامن جانفشانی برمیان زده دلاوری جرأت کشادند و همگی داد سعی و تلاش و دلیری دادند خصوصا شمس الدین خان و راو بهار سنگه که بهانت کوشش در زده اولها بظهور نموده لیکن چون در عقب برج بسته بندی از خاک بود مخذولان بران سنه بر آمده دست جلادت بمدافعت گشودند و بانداختن تیر و تفنگ و حقه و سنگ پرداخته کمال جد و اجتهاد در ممانعت نمودند مبارزان نصرت شد آنروز مجال پیش رفتن و برآمدن بران گریوه بلند نیافتند و چون خراب یورش و شدت روز تاخیر رسیدن و ظلمت شب رده مبادا که زیان کشید مجاهدان عقیدت شعار

که عار فرار برخود نمی پسندیدند اکثر در پای قلعه قدم همت فشرده
بهر عنوان که بود شب را بسر بردند و صبح روز دیگر که خورشید
جهان آرا مانند بهادران قلعه‌کشا بر قلعهٔ ذات البروج آسمان یورش کرد
دیگر باره عساکر فیروزی لوا آمادهٔ نبرد و پیکار گشته بر قلعه دویدند
و بمیامن اقبال گیتی ستان خدیو جهان بحصار شهر بند درآمده
بقهر و غلبه و صولت و استیلا آنرا مسخر ساختند و بدلالت تیغ
آبدار بسیاری از مخذولان نابکار بدار البوار فرستاده قلعهٔ پیکرشان از برج
سر برداختند و بقیة السیف بحصار ارک پناه برده آنرا حصن
عافیت و امان گردانیدند و درین دو یورش نصرت اثر دوصد و
شصت و هشت کس از بندهای پادشاهی و تابینان امرا جان‌نثار
گشته سرخروی ابد اندوختند و شش صد کس را آسیب زخم رسید
و چون مخالفان ضبط قلعهٔ ارک را بیرون از حیز قدرت خویش بیرون
دیدند امان خواستند و بوسطت راوبهار سنگه آمده بامیر الامرا
ملاقی شدند و قلعه را باولیای دولت قاهره سپردند امیر الامرا
فردای آن داخل قلعه شده ملاحظهٔ برج و باره و توپخانه و ذخیره
نمود و بتدبیر بندوبست و اهتمام مرمت آن پرداخت و چون
از حذاقت جلادت و جهانبانی اورنگ خان که در سلک کومکیان
دکن انتظام داشت بحراست آن حصن رصین معین شده بود اورا
با جمعی از سپاه ظفرپناه و توپخانهٔ شایسته در قلعه گذاشت
و بعد از چندی با جنود نصرت اثر ازانجا کوچ کرده بقصد تنبیه
سیوای ضلالت کیش و تسخیر قلعه و ما بقی ولایت آن مقهور
بغی اندیش بصوب پونه روانه شد و قلعهٔ مذکور بموجب حکم

اميرے باسلام آنك موهوم گشت و سوانحی که بعد از ان در دکن
روی نمود در مقام خود ثبت گذارش خواهد یافت اکنون کمیت
خوشخرام خامه بماهراه مقصود برگشته به تحریر وقایع حضور لامع
النور عرصه بیان می پیماید و درین ایام رعد انداز خان که خدمت
سابق ذکر یافته باشارهٔ معلی بنابر بعضی مطالب از مهم سری نگر
به پیشگاه خلافت آمده بود باتمام آن مهم دستوری یافته بمرحمت
خلعت مرصع و اسپ عراقی سربلند گردید و هفت کس از کومکیان
از بعنایت اسپ و چهل دیگر بعطای خلعت مباهی گردیده و
چون بدرگی برای انصرام آن مهم مقرر الانجام مقرر شده بود که بعضی
مصالح از بندوقچی و بیلدار و برخی آلات و ادوات توپخانهٔ ورعد
مله بلشکر ظفراثر برید حکم گیتی مطاع به نفاذ پیوست که
برد ... خان که صوبه داری ملتان متعین شده بود باهتمام رسانیدن
آن ضروریات قیام نموده پس از رسیدن آنجا باتفاق رعد انداز خان
و راجه راجروپ که متصدی آن مهم بود جا بجا تهانه بنشاند
و بعد فراغ از ... خدمت مراجعت نموده بملتان شتابد و
خان مذکور هنگام رخصت بمرحمت خلعت و اسپ عربی با سازطلا
سرافرازی یافت و چون مهمات صوبهٔ بنگاله برد بی خواهش اولیای
دولت ابدی دوام انتظام یافته ساحت آن مملکت بالکلیه از غبار
فساد باستحقاق شور انگیز پرداخته شده بود داوُد خان صوبه دار بهار
که بکومک خان‌خانان شده سالار معین گشته بود برلیغ معلی صادر
شد که بتلافهٔ ... معاودت نموده نظم مهام آنجا پردازد هژدهم
صفر که جشن وزن سال هفتادم از عمر گرامی خراج دوسالی ...

ل سلطنت بادشاه زادهٔ سعادت منش مرحمت شیم محمد
بود عنایت بادشاهانه آن تابندهٔ گوهر درج اقبال را بعطای
یک عقد مروارید شاهوار که دانهای زمرد آبدار دران منظوم بود و
یک قبضهٔ خنجر گران بها عز اختصاص بخشیدند و درین تاریخ مدائنخان
که از فوجداری گورکهپور معزول شده بود باسلام سدهٔ جلال ماثر
گردید و برلیغ گیتی مطاع بجعفر خان صوبه دار مالوه صادر شد
که برخی از بانیدان خود آنجا گذاشته با تتمه سپاه خویش برای
کومک امیر الامرا بدکن شتابد و در تقدیم خدمات بادشاهی
و مهد و مع ون آن عمدة الملک باشد شب دوازدهم ربیع الاول که شب
میلاد مسعود درگزیدهٔ خالق ودود خلاصهٔ عالم هستی و بود حضرت
سرور کائنات و اشرف موجودات علیه و علی آله و اصحابه شرایف
الصلوة و کرائم التحیات بود شهنشاه اسلام پرور دین پناه دوازده هزار
روپیه بزمرهٔ صلحا و اتقیا انفاق نموده استفاضهٔ انوار سعادت از
مقامی روح مقدس مطهر آن سرور مرموده‌اند •

جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال چهل وسوم

درین اوقات بدروزی سمات که ابواب مسرت و کامرانی برروی
اولیای این دولت جاوید بنیاد بود وبسائم وموهبات آسمانی وتائیدات
ربانی در بهارستان اقبال حضرت خدیوی در احتراز مرحبنده جشن
وزن شمسی خورشید جهانبانی اوج عالمگیری و کشورستانی عالمیان
را نوید هزاران خرمی وطرب داد وگلشن شادکامی را در برج دلهای
عشرت طلب کشاد ودگر باره بارگاه سلطنت و انجمن خلافت بدسط

بساط عیش و بساط بزینت اسباب بهجت و انبساط آذین خسروانی
و شکوه آسمانی یافته بسکاران پیشگاه دولت داساره والا اندک محمل
دلداول را که سپهر برین از غیرت وسعت و اساس دلتنگ و از
بدر و مناسب طرح و رنگ نموده است از نقش اورنگ در پیش
ایوان ایک بسان چهل ستون خاص و عام تا اوج رفعت و احتشام
بر افراختند و سریر گردون نظیر مرصع را که ● ع ●

آسمانیست که مهرش شه عالمگیر است

دران ایوان سعادت اساس بقوائم اجلال نصب کرده جمیع لوازم
و اسباب این بزم مسعود بآیینی معهود آماده و مرتب ساختند
و اوایل روز مبارک جمعه یازدهم ربیع الاول این سال [illegible]
مطابق بیست و هشتم آبان ماه که ساعتی [illegible]
ربوده و در محفل سراوت منزل غسلخانه این بزم همایون صورت
انعقاد یافته عنصر مقدس و پیکر کرامت [illegible] کارمکرمت
گستر بسیم و زر و سایر اجناس [illegible] سنجیده شد و از وجوه آن جهانی
را بعد مقصود بدامن امید آمد و سال چهل و دوم شمسی از عمر
کرامت بود بهی خجستگی و بهروزی باتمام رسیده سال چهل
و سوم بمبارکی و فیروزی آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ
ازین رسم مقدمت طراز سریر آرای عظمت و جهانداری گشته جوهر
وار بر بوعام عنایت و رازش درساحت احوال بار یافتگان بارگاه
جلال و سعادت اندوزان انجمن جلد مثال گستردند و بعد از ساعتی
چند محفل خاص و عام را بانوار قدوم مقدمت [illegible] نور آگین ساخته
اورنگ مرصع نگار را بجلوس همایون والا [illegible] گردانیدند و تا سه روز

این جشن جهان افروز عالمیان را سرمایهٔ مسرت و شادمانی و دستمایهٔ حصول آمال و امانی بود و هر روز جمعی کثیر از بندگان ارادت کیش و هوا خواهان خیر اندیش کامیاب مرحمت و افضال پادشاه دریا نوال گشته بمراحم و مواهب و انعامات و افزایش مناصب سر بلندی می یافتند ازان جمله نهال برومند بوستان حشمت و کامکاری نخل سرافراز راض عظمت و نامداری پادشاهزادهٔ عالیقدر فرخنده شیم محمد معظم و بهارگلشن ابهت و سروری فروغ اختر سعادت و دیک اختری پادشاهزادهٔ ارجمند نجیبار محمد اعظم هر یك باضافهٔ دو هزاري بمنصب پنج هزاری پنجهزار سوار و بمرحمت دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با ساز طلا عز اختصاص یافت و برای سربلندي امیر الامرا صوبه دار دکن و خانجهان سپهدار بنگالهٔ وجعفرخان صوبه دار مالوه و دیگر امرای نامدار وعمدهاي رفیع مقدار که از پایهٔ اورنگ خلافت و جهانبانی دور بودند خلاع فاخرهٔ مرسل گشت ومهاراجه جسونت سنگه صوبه‌دارگجرات بعنایت ارسال خلعت با شمشیر خاصه عز امتیاز یافت و راجه جیسنگه بعطای خلعت خاص و گوشوارهٔ مروارید و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با ساز طلا و مرتضی خان باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و عطای خلعت والا پایگي یافتند و اسلام خان که بنابر بعضي تقصیرات یکچند مورد عتاب پادشاهانه گشته و از منصب معزول شده در مستقر الخلافهٔ اکبرآباد مدتی محرومی از سعادت خدمت انور بسر میبرد و درین هنگام مطمح انظار عفو و بخشایش خدیو عطا کیش خطا پوش گشته رخصت ملازمت

مانده بود و باشارهٔ والا در بزم مرحمت جبهه سای آستان معلی
گردید و بعنایت خلعت و شمشیر و منصب چهار هزاری دو هزار
سوار کربارهٔ کامیاب دولت شد و فیض الله خان بمرحمت اسپ
با ساز طلا و شمشیر با ساز میناکار و میرزا بودرمهوی که درسلک
گوشه نشینان بود بعنایت خلعت خاص و انعام ده هزار روپیه و
اخلاص خان خویشگی بانعام بیست هزار روپیه و صفشکن خان بانعام
پانزده هزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان
انعام ده هزار روپیه و دانشمند خان که مثل ازین مورد عتاب بادشاه
مالک رقاب گشته منصبش کم شده بود باضافه هزار و پانصدی
پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و حسن علی خان
بمرحمت خلعت و مادهٔ فیل و اسپ عراقی با ساز طلا و شمشیر با ساز
میناکار و کنور رام سنگه بمرحمت اسپ با ساز طلا بهره اندوز عاطفت
خسروانه گردیدند و نوازش خان که در سلک کومکیان مالوه منتظم
بود از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و دو صد سوار مطرح
انوار نوازش شد و مرحمت خان بفوجداری اجمیر از تغییر تربیت
خان منصوب شده بعنایت خلعت و اسپ مباهی گردید و جلال خان
کاکر بفوجداری هوشنگ آباد مامور شده باضافه هزاری پانصد
سوار به منصب سه هزاری دو هزار سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت و
سعید خان بفوجداری سرکار بهرایچ از تغییر سید رب خان معین
گشته بعنایت خلعت و اضافهٔ منصب سرفراز گردید و ملتفت خان
که بخدمت میر توزکی نام داشت میر بخشیگری احدیان ضمیمه
خدمتش گشته بعنایت خلعت نامیه اعتبار را افراخت و محمد

ابراهیم ولد لشکرخان که قبل ازین خان عالم خطاب داشت و بالتماس
بتقصیری ملت خطاب را مستحق شده مورد آن بی عنایتی گشته بود
درین هنگام چون بعرض اشرف رسید که غیرتخان قلعه دار جناده
رخت اقامت از حصار هستی بیرون کشید بخطاب غیرتخانی
مامور شد و از اصل و اضافه همت خان بمنصب دو هزاری پانصد
سوار و خانه زاد خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و
زبردست خان بفوجداری کوالیار و از اصل و اضافه بمنصب هزاری
هزار سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و جهانگیر قلی
بیگ داروغهٔ نورخان بخطاب جهانگیر قلیخانی و بختاورخان
بعنایت اسپ و حکیم جمالای کاشی که سابق مخاطب بدیانت
خان بود و درین اوقات از علت ضعف و استیلای کبرسن گوشه نشینی
گزیده بدعاگوئی دوام دولت قاهره اشتغال داشت بمرحمت دو صد
اشرفی و ولی بیگ کولابی از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد
سوار و میر عبدالله میر تورک بعطای جمدهٔ مرصع مفتخر گردیدند
و سید هدایت الله صدر چون از استیلای کبرسن التماس کرده بود
که رخصت گوشه نشینی یافته بدعای دوام دولت ابد فرجام قیام
ورزد مراحم پادشاهانه اورا بسالیانه ده هزار روپیه کامیاب گردانید و
ملاوجی و پرسوجی دکنی که از منصب معزول شده بودند
نخستین بسالیانه سی هزار روپیه و دومین بسالیانه بیست هزار
روپیه مشمول فضل و عنایت خسروانه گردیدند و بدیع الزمان
کفایت خان چون از کبرسن استدعای رخصت گوشه نشینی کرده
بود بسالیانه شش هزار روپیه موظف شد و سید محمد نواسهٔ میر

ابوطالب مشهدی که درین ایام از خراسان بعزم خدمت گرامی
این آستان فیض مکان آمده بود بجبهه سای عتبهٔ خلافت گشته
بمرحمت خلعت و منصب شایسته و انعام یکهزار روپیه نوازش
یافت و اسفندیار عم زادهٔ اسد خان که او نیز بعنوان بندگی عتبهٔ
مهر مرتبه تازه از دیار ایران رسیده بود بدولت ادراک ملازمت
اکسیر خاصیت گشته بخلعت و منصب شایان مورد عنایت و احسان
شد و پرتهی سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه خلعت و رسیده
رخصت وطن یافت و بهار چند زمیندار کماون بمرحمت ارسال
یک قبضه شمشیر با سایر مرصع سرمباهات باوج افتخار رسانیدند و
بتقوی شعار شیخ محمد سعید خلف شیخ احمد سهروردی خلعت
و ده هزار روپیه و بسید حسین عرب دو هزار روپیه مرحمت شد
و بمحمد وارث و قاضی عبد الوهاب ابن القضات و جمعی دیگر
هر یک بانعام یک هزار روپیه سرافراز گشت و یکی از جوهریان
احمد آباد که درین ایام بشعار اسلام مشرف گشته بود بانعام
دو هزار روپیه مستمل عنایت شد و جمعی کثیر از بندهای آستان
اقبال و خدمتگزاران بارگاه جاه و جلال و تجمع ارباب ساز و نوا
و سرود سرایان آن بزم والا خلعتهای گوناگون عطا گردید و درین ایام
منقبت بنا که بساط حسن مبسوط ورد نکهت نو زمین آوردی در ای
حسن تماشای عمارت مبارک غسلخانه چراغانی که باهتمام هوشدار
خان از نشست هزار شمع ترتیب یافته بود برمنگاه دولت را روح
عشرت بخشیدند و شب دیگر تماشای آتش بازی که اوایل آن هم
بر کنار دریا چیده بودند حسب تحسین نظارگیان گردید

کشایش قلعهٔ بریندہ باقبال و زوال ه

ازانجا که سرانجام مهام این دولت جاودانی از روز ازل بکار کنان آسمانی حواله رفته لاجرم همواره مقاصد علیا و مطالب والاي این خدیو عالمگیر بحسن پرداخت و اهتمام پیشکاران پیشگاه تقدیر بی توسل اسباب ظاهر و توسط کوشش و تدبیر با حسن وجهی صورت بذیر میگرد و هر روز منشر اقبال نوید فتحی بدیع و بشارت نصرتی شگرف سامعه افروز اولیای دولت بی زوال میشود مصداق این کلام دربن خجسته هنگام کشایش قلعه بریندہ است از معظمات قلاع حصینه و حصون متینهٔ ولایت بیجاپور بمحض نیروی اقبال کشور شکار این برگزیدهٔ آمرزدگار بی زحمت محاربه و پیکار کیفیت وقوع این فتح ارجمند آنکه عالب نام شخصی که ازجانب علی عادلخان بحراست قلعهٔ مذکور قیام داشت ازانجاکه ملهم بخت آیت هدایت بر دلش فروخوانده طالع بیدارش بصلاح کار رهنمون گشته بود هوای عبودیت و هوا خواهی این آستان ملک نشان که قبلهٔ حاجات مقبلان و کعبهٔ آمال همگنان است در سر همتش افتاده از خرد دوربین و صواب اندیشی بصدق نیت و صفای طویت عزم انسلاک درسلک بندهای عتبهٔ خلافت نمود و سپردن آنقلعهٔ سپهر مانند را باولیای سلطنت ابد پیوند بهین ذریعهٔ بندگی و ارادت و گزین وسیله ادراک دولت و سعادت دانسته بنامه و پیغام مکنون ضمیر حقیر اندیش خویش با امیر الامرای صوبه دار دکن درمیان آورد و بجهت تاکید این داعیه عبید الله پسر خویش را دیر بود آن

رکن السلطنه رسیده که مسابقهٔ اظهار این مطلب دما د آن بود بی
اخلاص آئین صورت این معنی بجناب خلافت وجهانبانی معروض
داشته اشارهٔ معلی صادر شد که اورا بحلال مراحم و عنایات شهنشاهانه
مستمال ساخته فوجی از عساکر دکن بنای قلعه مذکور فرستند
وآنرا متصرف آرد امیرالامرا غالب را چون عاطفت والای بادشاهی
مستبشر گردانیده بحسب تسنیح برهان ملازم خوا که از جانب
او بفوجداری سرکار بیر نامزداست نوشت که با جمعی که همراه دارد
بر جناح سرعت بجانب بیر بنده شتابد و بمعاونت سردارخان وخان
نرای و کار طلب خان و شهوجی و براز تیس و دلاور خان و یعقوب
دلاور و میر عبد المعبود داروغهٔ توپخانهٔ دکن و جمعی دیگر بدان
صوب معین گردانیده چون این گروه بپای قلعهٔ رسیدند عنایت از
سعادت منشی تعرار داد خود عمل نمودهٔ بیست و هفتم ربیع الاول
این سال مبارک مال قلعه را حوالهٔ بنده های درگاه آسمان جاه کرد
و خود رخت اقامت ازانجا برگرفته با امتعه و اموال و اهل و عیال
بیرون آمده و تایقای کار طلبخان با سه پسر و داماد و دیگر اتباع و
اشیاع سلخ ربیع الثانی آمده با امیر الامرا ملاقی شد و آن زبدهٔ
امرای عظام از سرکار خاصه شریفه هفتاد و پنجهزار روپیه و یکزنجیر
فیل و یه سر اسب و یکقبضهٔ خنجر مرصع و خلعت فاخر دستار الده
و بیست هزار روپیه و یک زنجیر فیل و خلعت بعبد الله پسرش
که جانشینه مذکور شد واسطهٔ این مقدمه بود و بهر یک از دو پسر
دیگر و دامادش خلعت و اسب داده استمالت و دلجوئی آنجا
نمود و حقیقت بجناب خلافت عرضداشت از پیشگاه حضور لامع النور

حراست قلعهٔ مذکور بمختار خان که سابق فوجداری باندر بار متعلق بود تفویض یافت و عاطفت پادشاهانه عالم را بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار که منتهای تمنای او بود و عطای خلعت و نقاره و علم و خطاب خانی چهرهٔ امید حصول آمال و امانی گردانید پوشیده نماند که قلعهٔ مذکور از قدیم الایام در تصرف نظام الملکیه بود در اوائل عهد سلطنت اعلی حضرت که ارکان شوکت و استقلال آن سلسله اختلال پذیرفته مشرف بر انقراض و زوال گشته بود و فتح خان پسر ملک عنبر سررشتهٔ رتق وفتق مهمات آن دولت بکف اقتدار خویش گرفته از نظام الملک جز نامی نمانده بود و محمد عادلخان حاکم بیجاپور انتهاز فرصت نموده شخصی را که دران وقت بحراست آن قلعه قیام داشت بلطایف تطمیعات بجانب خود مایل گردانید و سه لک هون باو داده قلعه را گرفت و ازان باز حصار مذکور بتصرف عادل خان درآمده از لواحق و مضافات مملکت بیجاپور گردید و بفرمان اعلی حضرت بکمرنده مهابت خان خانخانان با افواج قاهرهٔ پادشاهی بانتزاع آن قلعه معین شد و روزی چند بمحاصره پرداخته صورت تسخیرش در آیینهٔ سعی و تدبیر جلوه گر نشد و آخر الامر دست از کوشش کشیده بی نیل مطلوب باز گردیدند چون از روز ازل طلسم عقده های دشوار بنام نامی این دولت پایدار بسته شده درین ایام بصرف اعجاز تدبیری بخت همایون و اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی آن حصن حصین باحسن وجهی بحیطهٔ ضبط و تصرف اولیای سلطنت ابد قرین در آمد *

رسیدن امیر خان با افواج نصرت قرین و آوردن رازکرن را با پسر محصور ظفر پیکر

سابقاً گزارش یافت که خان مذکور بار دیگر با افواج قاهره بتادیب
آن جهالت منش معین گردید اکنون کلک سوانح نگار بتحریر انجام آن
مهم نصرت پیرامی پردازد چون امیرخان با جنود منصور بحدود تنکار
در رسید رازکرن بطنطنه توجه عساکر نصرت شعار از خواب گران
غفلت و بیخبری بیدار گشته چاره کار در سلوک منهج مستقیم
اطاعت و فرمان برداری دید و یقین دانست که اگر بر شیوهٔ کردار
اصرار نماید و بحکم جهالت مسلک مخالفت پوینده بمدافعت و
مقاومت پیش آید بتیغ قهر و انتقام مجاهدان دین و مبارزان دولت
گرد دمار از روزگار آن گشته مال و مسکن و عرض و ناموس
دستخوش فنا و زوال خواهد گردید لاجرم هوای پندار باطل از سر
جهالت و غرور بدرون کرد و بقدم ندامت و اعتذار نزد امیرخان آمد
و او را بشفیع عفو جرائم و زلات در حضرت خلافت ساخته عازم
استلام عتبهٔ سپهر احترام گردید وخان مذکور او را همراه گرفته باعساکر
راه مراجعت سپرد و چهارم ربیع الثانی بر پیشگاه عظمت و
جهانبانی رسیده بآستان دولت زمین بوس گردید و هشتم رازکرن
بوسیلهٔ آنخان عقیدت نشان بآئین بندگی در کمال خجلت و سر
افگندگی با دویست سکه و بدم سکه سران خویش جبین عبودیت
برخاک آستان سلطنت سود و مورد لطف و احسان شد و عطای خلعت
خطا پوش گشته از امتلای رعب و دهشت و غلبهٔ خوف و وحشت

آرام یافت عاطفت و اختصاص ساخته در انجلال او را با مراتب عطای
خلعت نواخته کسوت عز درسانند *

رسیدن کنور رام سنگ از سری نگر
وآوردن سلیمان شکوه را بحضور پرنور

چون بمؤیده سرائف تائیدات ربانی و لطائف توفیقات سبحانی
کارساز و کام بردار این دولت آسمان بنیست لاجرم همواره جلائل
امور و عظائم مهمات که در نظر ظاهرنگر صورت برستان چهره نمای
دشوار بست بآسانی صورت گیرد و عقده های مشکل و کارهای صعب
که دست تدبیر دقیقه سنجان عالم اسباب از حل آن بدامن عجز آورده
باحسن وجهی کشایش پذیرد از آن جمله بدست آمدن سلیمان شکوه
که یک چند در حیز تعویق مانده بنابر بعضی موانع ظهورش در
نظر همگنان بدیع می نمود درین ایام بمقروری نشان مفاتح اقبال
بیزوال شهنشاه جهان فعل افضال ازان مهم کشود تبیین این مقال
آنکه پرتهي سنگه زمیندار کوهستان سری نگر که از بیخردی و باطل
پروری آن شعلهٔ دوحهٔ فساد را چنانچه گزارش پذیرفته در سرزمین
خود جای داده تا این هنگام بنابر فکرهای بیهوده و طمعهای
خام در حمایت و صیانت او کوشش بی حاصل می نمود درین
وقت از بیهوشی بساط غفلت بخود آمده دانست که اگر بیش
ازین برین معنی اصرار نماید عنقریب بوبال نکال آن بادافراه در
گشتهٔ ابدال گرفتار آمده مال و موطنش دستخوش قهر و تاراج افواج
بحر امواج خواهد گردید و دیدهٔ بینائی بر سوی کردار خویش کشوده

باظهار ندامت و تعهد اعتذار پرداخت و مکتوبی براجه جه سنگه
مبنی بر استدعای عفو جرایم خود از دستگاه سلطنت و تعهد سپردن آن
بی بهرهٔ جوهر سعادت بارگاهی بلیت نوشته او را وسیلهٔ درخواست
عفو و التماس صاحب حضرت شاهنشاهی بالتماس راجه مذکور
رقم عفو بر جریدهٔ تقصیرش کشیده کنور رامسنگه خلف آن زادهٔ
راجهای عظام را معین فرمودند که بسرحد سری نگر شده و سلیمان
شکوه را از گروهٔ نعمت سپهر رتبه آرد و بموجب رفیع الشأن اورا
عنایت شده بنا بر مشاکار و ده هزاری الماس سر بلندی بخشیده
مرخص نمودند و از آن صوب شتابیده چون بهره‌ی سنگه خبر آمدنش
شنید جمعی رسانید که سلیمان شکوه را در جای که می بود
دیگر نگذاشتن با بموجب یرلیغ گیتی مطاع اورا بکنور رامسنگه دار
آن باطل بی حاصل بعد از اطلاع برین معنی از ناقص خردی
بجنگ و مدافعت پیش آمده میمنت ساز کوکه او و چندی دیگر
از همراهانش قتل رسید و خود دستگیر شد و بحکم جهان اولی
مطابق هفدهم ذیماه آن گرفتار دام ادبار را بهمراهی سنگه مذکور
همراه مقیمی سنگه سرخوش و جمعی از مردم خود کرده از
کوهستان بیرون آورده و بکنور رامسنگه و بربست جان و رهداری جان
که جانب مذکور گشته قبل ازین امواج ظفر امر بتسخیر سری نگر
و استیصال آن ضلالت پرور معین شده کاربرو تنگ کرده بودند
حواله نمود و چون این خبر بهجت بنا هفدهم ماه مذکور بمسامع
جاه و جلال رسید باشارهٔ معلی شادیانهٔ اقبال نواختند و دولت
خواهان بارگاه خلافت و بار یافتگان بساط سلطنت بسلیمان تهنیت

بجای آوردند و عاطفت پادشاهانه راجه جیسنگه را بعطای طرهٔ مرصع گران بها تارک تفاخر بر افراخت و یازدهم کنور رامسنگه و تربیت خان و رعد انداز خان با دیگر بندهای پادشاهی و عساکر قاهره آن ثمرهٔ شجرهٔ خلاف را که چون شجرهٔ خلاف ثمرهٔ نداشت بظاهر دار الخلافه رسانیدند و بامر اعلی اورا در قلعه سلیم گدهٔ که پادشاه زادهٔ عالیقدر بلند مکان محمد سلطان نیز آنجا بودند جای دادند و چهاردهم حکم اشرف بصدور پیوست که اورا به پیشگاه حضور لامع النور آرند تا سعادت کورنش یافته بتفضل پادشاهانه مستمال و مطمئن خاطر گردد و باشارهٔ والا الله دار خان و معتمد خان خواجه سرا اورا در محفل خلد مثال غسلخانهٔ شرف اندوز ملازمت همایون گردانیدند و حضرت شاهنشاهی که بنفس مظهر الطاف الهی اند از فرط رافت و کمال اشفاق بر حال او بخشوده آن رمیدهٔ بخت هراسان را بمردهٔ بخشایش و امان حیاتی تازه عطا فرمودند و دل وحشت منزلش را که رهین خوف و هراس و قرین رعب و دهشت بود ببشارت این امتنان عظیم و تفضل سکرف استیناس و آرام بخشیدهٔ پس از لمحه اورا رخصت نمودند *

فرستادن پادشاهزادهٔ محمد سلطان را از سلیم گدهٔ بقلعهٔ گوالیار باسلیمان شکوه آهوی دشت ادبار

چون رای عالم آرای که دستور امور سلطنت و جهانبانی و پرتو انوار الهام ربانیست چنان اقتضا نموده بود که آن پادشاهزادهٔ

والا نژاد را با این سعهٔ و رحبهٔ میدان تعلقه سپهر بنیاد گوالیار
که مرزبان حصن اکبرآباد سرین آنجا بود بفرستند تا مجموع دران
حصن حصین و معقل متین از سر امرا و امرای معتمدان ملک
آشوب و وامنه طلبان شورش انگیز محبوس باشند لهذا مرتضی خان
را با جوقی از بندهای درگاه آسمان جاه برسانیدن ایشان مقرر
ساخته بیست و چهارم جمادی الاولی رخصت نمودند و محمد
خان خواجه سرا را از تغیر عبد الله قلعه دار گوالیار کرده
همراه نمودند و هنگام رخصت مرتضی خان را بمرحمت ترکش
زردوزی و شمشیر با ساز مینا کار و بندی جامه سرپیچ بعطای اسپ
و محمد خان را بمرحمت خلعت و اسپ و جمعی دیگر را از کومکیان
بعنایت خلعت و برخی را بعطای اسپ مباهی ساختند درین
ایام عاطفت حضرت بادشاهزادهای کامگار بخت بیدار و امرای
نامدار را بمرحمت خلعت زمستانی عز اختصاص بخشیدند و امرا
و عمدهای اطراف را بفرستادن عنایت سربلند گردانیدند و راجه
جیسنگه که کوچ او موقوف شده بود بعطای خلعت از لباس کدورت
برآمد و کنور رامسنگه بمکرمت سرپیچ مرصع و گوشوارهٔ مروارید
نوازش یافت و اورنگ بهورینه که چنانچه سبق ذکر یافته در ایام
جبهه سای آستان سپهر احترام گشته بود پیشکشی از جواهر و مرصع
آلات و یک زنجیر فیل کلان با یراق نقره و پنج سر اسپ بنظر قدسی
اثر درآورده بقبول آن ناصیهٔ مباهات افراخت و صد راس اسپ
پیشکش مهابتخان صوبه دار کابل ازان جمله ده راس عراقی با ساز
طلا بنظر معلی درآمد و پیشکش لشکرخان صوبه دار ملتان

مشتمل برده سر اسپ عراقی و جانوران شکاری از باز و جره و بور و دیگر تحف و رغایب بمحل عرض رسید و ملیح جنگ خان که از بنگاله رسیده جبهه سای آستان اقبال گشت و طاهر خان تیاگیر مرخص شده بعنایت خلعت سربلند گردید و تربیت خان که چنانچه قبل ازین گزارش پذیرفته صوبه داری ملتان باو تفویض یافته بود بعطای خلعت سرافراز شده بدصوب مرخص گشت و امان الله برادرش بعنایت خلعت مباهی شده بهمراهی او رخصت یافت و منعمخان که بمحال تیول خود رفته بود سعادت اندوز سدهٔ جلال گردید و برتهی سنگه زمیندار سری نگر بعنایت ارسال خلعت قامت افتخار افراخت و مبدنی سنگه پسر او که بعد از سپردن سلیمان بشکوه باولیای دولت قاهره همراه کنور رامسنگه بدرگاه آسمان جاه آمده بوسیله از دولت زمین بوس حاصل نموده بود مشمول مراحم والا گشته بعطای خلعت و فیل و ده راس اسپ و پانجاه هزار روپیه و جمدهر و پهونچی و اوربسی مرصع کامیاب مواهب خسروانه گردید و چون بدرس الدماس نموده بود که اورا بمنصبی سربلند ساخته کامیاب خدمت حضور لامع النور دارند عنایت بادشاهانه اورا بمنصب دو هزاری هزار سوار سرمایهٔ افتخار بخشیده درسلک خدمتگزاران آستان سلطنت منتظم گردانید و معصوم خان از تغییر میرمحمان احدی بیگی شده خلعت سرافرازی پوشید و سردارخان بفوجداری بتی معین گشته بعنایت خلعت مباهی شد و پسر و برادرش خلعت یافته با او مرخص گشتند و راجه تودرمل بفوجداری اتاوه و عنایت خلعت سربلند گردید و خواجه انور بخدمت ناظری

حرم سرای مقدس از نظر دربار خان مغضوب شده بعطای خلعت
و خطاب جواهرخانی از اعتبار امتیاز یافت و بعرض اشرف رسید
که سید بهادر ولد سید صلابتخان بارهه جهان گذران را بدرود نمود
و منصور کاشغری که برادرش نیز بنده بود و خنجر ولد کمال لوای
که پدرش مدتی گشته بود بعنایت خلعت از لباس کدورت برآمدند
و خانزاده ولد بهادرخان که پدرش خانجهان گزارش یافته در بنگاله
بیمار شده بود و جمعی دیگر از خویشان آن مرحوم بمرحمت
خلعت مشمول عاطفت گشتند و طیب خواجه که از خواجهای
معتبر ماوراءالنهر است و در عهد سلطنت اعلی حضرت هنگامی که
ولایت بلخ و بدخشان مفتوح شد بهندوستان مقصد مکان آمده
بگجند شرف اندوز خدمت آنحضرت بود پس ازان بوطن مألوف
مرخص گردید چون درین هنگام از روی صدق ارادت و رسوخ
اخلاص عریضهٔ مبنی بر اظهار عقیدت و دعاگوی عبودیت و هوا
خواهی بدرگاه جهان پناه ارسال داشته و چهارده هزار روپیه ازخزانهٔ
مکرمت و احسان بفرستادهٔ او حواله شد که از امتعهٔ هندوستان خرید
نموده بخدمت خواجه مشارالیه برد و همچنین خواجه عبدالغفار
دیگر که دران دیار بجمعیت عزت و اعتبار هم وطن خواجه است
چون بارسال عریضه و ابراز مراسم عبودیت استفاضهٔ انوار الطاف
بادشاهانه نموده بود ده هزار روپیه در وجه انعام او عطا گردید و
درین اوقات بیست وهفت راس اسپ با برخی از میوهای بلخ که
سبحان قلی خان والی آنجا برسم ارمغان مصحوب قلیچ بیگ کس
خود بجناب خلافت و جهانبانی مرسل داشته و بنظر اکسیر اثر

رسیده آورنده بعادت خاعت و انعام نوازش یافت نهم جمادی الاخرة راوکرن بهورتیه که کیفیت حال او گزارش پذیرفت بمنصب سه‌هزاری دوهزار سوار مورد فضل و مکرمت گشته در سلک کومکیان صوبهٔ دکهن بدستور سوابق‌ایام انتظام یافت و اوپ سنگه و بدم سنگه پسرانش به تشریف عنایت مباهی گشته با او مرخص شدند و بیست و چهارم مرتضی خان از گوالیار رسیده بدولت ملازمت اکسیر خاصیت استسعاد یافت چون از وقایع بندر سورت بمسامع حقایق‌مجامع رسید که حسین پاشای حاکم بصره باقتضای نیک اختری و سعادت یاوری عریضهٔ مشعر بصدق ارادت و رسوخ عقیدت و مشتمل بر تهنیت جلوس اشرف بر سریر سلطنت و اورنگ خلافت با اسپان عربی ‌‌براه برسم پیشکش مصحوب قاسم آقای ملازم خود بآستان سپهر بنیاد فرستاده موسی الیه در بندر سورت رسیده است یرلیغ گیتی مطاع بمصطفی خان ناظم مهمات بندر مذکور بصدور پیوست که چهار هزار روپیه در وجه مدد خرج از خزانهٔ عامرهٔ آنجا بقاسم آقا داده و سرانجام ضروریاتش نموده اورا روانهٔ درگاه معلی گرداند *

رسیدن ابراهیم بیک سفیر سبحان قلی خان والی توران (٢) بآستان فیض مکان

چون آنخان والا دودمان ازروی آداب سنجی و قاعده دانی برای

(٢ ب) والی بلخ

بهنگام جلوس همایون بر سریر عظمت و کامرانی و اورنگ خلافت
و جهانبانی و اظهار مراتب صدق و ولا و تحریک سلسلهٔ عطوفت
خاطر والا اهتم بیگ را که از دهای او بود با صحیفهٔ اختصاص
و یکرنگی وارمغانی از تحف و نفایس بران روانهٔ درگاه آسمان جاه
کرده بود و درین هنگام معروض بارگاه جلال گردید که او بظاهر دار
الخلافه رسیده است نشست و ششم جمادی الآخره که بحسب استدعا
او در ملازمت اشرف ساعت مقرر شده بود باشارهٔ علی مدبر
بابی مدبر بوزوک بدیره شده او را بدارگاه سلاطین پناه آورد و بوسیلهٔ
بخشیان عظام شرف استلام عتبهٔ سپهر احترام یافته نامهٔ محمد خان علی
خان را گذرانید و سوغاتی که از اسپان ترکی و شتران نر و ماده
و جانوران شکاری و دیگر نفایس و رغایب توران آورده بود بنظر
انوار رسانید و عاطفت بادشاهانه اورا مشمول نوازش گردانیده بعطای
خلعت فاخره و کمر مرصع و انعام یابوده هزار روپیه سربلندی
بخشیده و منزلی لایق بجهت بودنش و یکی از بندها برعایت
مراسم مهمانداری مقرر گردید و چون اورا بعد درآمدن از بلخ عارضه
بهمرسیده درین مدت علیل بود چنانچه کوشناک بغیبه ملک مرتبه
رسیده با حالت ضعف و با وابی احرار بنقل شد خلافت وجهانداری
نموده اشارهٔ والا صادر شد که اطبای پادشاه سریر اعلی بتدبیر صحت و
معالجه او پردازند و هم درین اوان سه ... عنوان از وقایع صوبهٔ
ملتان بمسامع اقبال رسید که شاه عباس والی ایران بنابر بمقتضای
صلاح اندیشی و کار آگهی بتجدید مراسم یکجهتی و وداد و تاسیس
مبانی صداقت و اتحاد پرداخته بوداق بیگ سر ماندو سلطان

چواه تعلکچی اماسی را که در سلک عمدهای او بود با نامهٔ مبنی از روابط موادعت و موالعت و مبنی بر تهنیت جلوس همایون بر اورنگ عظمت و خلافت و ارمغانی شایسته روانهٔ درگاه سلاطین پناه نموده و او از قندهار گذشته براه ملتان عازم آستان خلافت نشان است بنادران خاقان جهان ابدال بیگ را که از بندهای نزدیک روشناس بود تعین فرمودند که بدیره شده تا ملتان برود و لوازم مهمانداری بجا آورده سفیر مذکور را به پیشگاه حضور لامع النور رساند و عزهٔ رجب او را خلعت مرحمت کرده رخصت نمودند و بوداق بیگ را بعنایت ارسال خلعت مخصوص از کسوت مقامات بخشیدند و بعزیز خان حاکم ملتان و خلیل الله خان صوبه دار دار السلطنة لاهور و دیگر حکام و ناظمان مهام از سرحد دار الامان ملتان تا دار الخلافة شاه جهان آباد برلیغ معلی بطغرای نفاذ پیوست که هر یک لوازم ضیافت و مهمان پذیری و مراسم تعهد و نیکو داشت او بعمل آورده از نقد و جنس فراخور حال تکلفات بجا آورد چهارم رجب ابراهیم بیگ ایلچی سبحان قلی خان بمرحمت عصای مرصع و یک عدد اشرفی که دوصد تولہ وزن داشت و یک عدد روپیه بهمین وزن کامیاب عاطفت شد و چون کوفت مرضی داشت و درین وقت مرضش اشتداد کرده بود پس از روزی چند باقتضای تقدیر از تقرر سعیر اجل بنام ممات شتافت و همراهانش بعنایت خلاع و انعام هشت هزار روپیه مشمول نوازش گشته رخصت معاودت یافتند و درین ماه مبارک ده هزار روپیه بوساطت صدر الصدور ارباب استحقاق انفاق شد سوم شعبان عاطفت پادشاهانه

طراز کسوت حشمت — و بختیاری بهار گلشن عظمت و کامگاری بان ماهرا
عالی تبار رسنده شدم محمد معظم را بعطای خلعت خاص عز
اختصاص بخشیدند و کسان بوداق بیگ ایلچی والی ایران که چند ز
کاربر و برخی تحفهای دیگر بدرگاه جهان پناه آورده بودند
د رخصت خلعت و انعام دو هزار و پانصد روپیه و خواجه ابو ناجی از
خوبسان عاید حال د ناجب خلعت و انعام سه هزار روپیه کامیاب
موهبت گردیدند و سید مرور بفوجداری سرکار ایلج معین شده
خلعت یافت و بهار سنگه برادر راجه راجروپ زمیندار کوهستان جمون
که عمری در کارخانه کفر و ضلالت بسر برده گذرانیده بود چون
درین ایام بتمامی ارادت و عقیدت بادشاه دین پرور حق پرست
پرتو هدایت و فروغ سعادت بر زاویهٔ باطنش تافته بتوفیق ادراک
شرف اسلام یافته بود مراحم خسروانه او را بعطای خلعت فاخره و
و اسپ و ماده فیل نواخته خطاب مرید خانی ارزانی داشت و
و درین ماه رسیده نامزده هزار روپیه بایتام و صالحین و زمرهٔ
مستحقین و محتاجین عطا شد از مآثر کرم پروری و رأفت گستری
خدیو احسان شعار مکرمت آئین درین اوقات مفتخرین گستردن
ظلال بر و احسانست بر مفارق کافهٔ فقرا و عامهٔ مساکین چون در
سال بیماری اعلی حضرت که ایام نوروز و جلوس بود بنابر اسمای
ستمزدگان و غمدیدگان مستمندان که از شدت خوبی و وامه طلبی در هر گوشه
سر خود سری برداشته — سیرآب از آمدن طغیان بر آورده
بودند و آمدنت بعدی و تطاول آنها یکانهٔ رعایا مترسعد درین
مملکت شهر نسطت گشت و زرع و ضبط و عمل حداثه یا بصورت

نیست و مزروعات اکثر محال نهب و غارت بنداد مفسدان بد نهاد رفت و درین چند سال همایون مال بعر نرشکال بکمال نشد و گاهی در اول موسم و بعضی اوقات در آخر فصل کمی باران روی داد درین اوقات میروری سماب که این حالت بامتداد کشیده بو در اکثر این ممالك وسیعة المسالک آثار عسرت و غلا شایع گشته چهرهٔ حال فقرا و مساکین و مشارب عیش بینوایان و خاک نشینان از آن غبار آلود گشت چنانچه در امور معیشت و تحصیل ادوات که مناط زندگانی و سرمایهٔ بقای نوع انسانی است تهی دستان زبی برگان دل سوال در ربع طلب منکشف‌اند و درویشان و مسکنت ندشان در کمال صعوبت و تعب بسر میبردند و در دار الخلافة شاه جهان آباد که مجمع طرائف طوائف امم و مزدحم خلائق عالم است باوجود فقرای شهر از بری ونصاب اطراف ونواحی بدرعایا محنت زده آفت رسیده از غایت اضطرار با اهل و عیال بقصد در یور و تحصیل قوت رو بشهر آورده ضمیمهٔ فقرای اینجاشدند و از نهایت کثرت و انبوهی این گروه وظایف خیرات مقررهٔ سرکار بادشاهی و وجوه انعامات و مبرات مردم بادرهٔ جوع و طلب آنها مرفه نمی نشایند بنابرین عاطفت بادشاه دریانوال بر حال آن مسکینان شکسته بال ترحم فرموده حکم جهان مطاع از پیشگاه تفصیل و اصطناع صادر شد که بعد از لنگرهای مقرر که از سرکار خاصهٔ شریفه هر روز آنجا طعام برای فقرا می پزند ده لنگر دیگر در شهر و دوازده لنگر در پرگنهای نواحی دار الخلافة قرار داده هر روز دو وقت طعام وادر به جهت مساکین ترتیب دهند و همچنین فرمان همایون بصدور

بدوست که در مستقر الخلافه اکبرآباد ودار السلطنه لاهور بدر سوای
وجوه خراب معرر لنگرهای تازه بدستور دار الخلافه احداث نمایند
و اهتمام این خیر عام بعهدهٔ معتمدان دیانت شعار مرجوع نموده خالصجات
داروغگان و محصلان گماشتند و بامرای بارگاه خلافت و عمدهای
پیشگاه سلطنت بدر ا هزاری منصب حکم اشرف صادر شد که
بقدر تفاوت مراتب و درجات مناصب از جانب خویش لنگرها
مقرر ساخته راتب خیر وموائد انعام مرتب دارند و بآئین دستور
هر روز اطعام فقرا می نموده باشند و از عادت اعتنا و اهتمام
شان این امر در آنجا بر محصلان تعیین فرموده شد که مراسم بانکد
و مدعی رداخته نگذارند که کسی از مرمو مستحق وزرد و از منافع
برکات راتب و احسان این مائدهٔ لطف و مرحمت بردان بنوعی
ضماط کرم گسترده شد و نوالهای نوال آمادهٔ گشت که هر روز خلقی
بدان انبوهی کامیاب آن موائد گشته از رنج جوع و عسرت و نعمت
دریوزه و طلب رستند و بدین فضل و احسان خلعدهٔ رمان بسعت
نفس و رفاهیت حال کوشیدند ودعای اجابت اثر آن گروه صمیمهٔ
دیگر موجبات بقای این دولت آسمانی شکوه گردید و باعشرده شهر
نام مقدار بند رسم این خیر عام منقطع نگشت و چون بعرض
اشرف رسید که غله از اطراف کم میرسد و مردم شهر در مواضع
فروخت غلات هجوم آورده از انبوها بر ضعفا حیف و ملل میرود نظم
و نسق امور غله و اهتمام آن بعدالتجاب مفوض گشته بنجاه کس از
بندهای منصبدار و هجاه بیساول بهمراهی او بدین امداد و
ازان جهت که غله اکثر گردین بار ر حدود انجم شمار بدار الخلا*

بسیار فراهم آمده کثرت لشکر در رکاب ظفر اثر بمرتبهٔ کمال رسیده بود فرمان شدکه دیوانیان والا احتشام و امرای عظام نصف لشکر و سپاه را در حضور نگاهداشته نیمی دیگر بمحال تیول و اقطاعات خویش فرسند تا هم در انبوهی خلایق شهر تخفیفی پدید آید و هم حال آنفریق بوسعت و رفاهیت گراید *

رویت هلال مبارک رمضان وآغاز سال چهارم جلوس فرخنده وترتیب جشن عید و جلوس

درین اوقات نصرت سمات که از یمن معدلت و فرماندهی دادار آرای اورنگ دولت و دین عرصهٔ جهان و ساحت کیهان نشاط آگین و زمین و زمان و سپهر و اختران بهاران خجستگی فرین بود ایام میمنت انجام صیام در رسیده آئین صلاح و سداد تازه شدو هنگامهٔ طاعت و حق فرمدی گرمی بیترتیب و نشست و دهم شعبان مطابق دهم اردی بهشت غرهٔ جبین انجم و افلاک نور بخش انجمن خاک یعنی هلال مبارک فال رمضان خوشتر از گوشهٔ ابروی ماه رویان از مطلع افق جلوهٔ ظهور نموده عبادت منشان سعادت پژوه را بفروغ ایمان چشم روشنی بخشید و سال سوم از سنین خلافت گیتی آرای آفتاب عالم تاب اوج عظمت و جهانبانی بفرخی و کامرانی بخرانهٔ انجام گرفته چهارم سال سلطنت و اقبال بمبارکی و فیروزی آغاز جهان افروزی نمود و اشارهٔ همایون به بخشکاران بیشگاه حشمت و جاه صادر شد که بترتیب اسباب و تمهید مقدمات جشن جلوس اشرف پرداخته دولتخانهٔ والای خاص و عام و محفل

نقش اساس عشرتخانه را نادر معرز و رسم جشن و آئین عشرت و شادمانی بلند و اسک و دلدادل ملک دامن آمدن اتفاع را که

• لمؤلفه • نظم •

طناس حو مهلوی هم جا کند • ز آسمان جاده ندا کند
بدامان او گر رسد دست کس • همس بلحظهٔ ایادست بس

در بعس ایوان چهل ستون خاص و عام تاج رفعت و احتشام بر افراز د و سریر ملک نظر مرصع را که • لمولفه • نظم •

ز بس تابس در و لعل خوشاب • دهد ساده اس نور چون آفتاب
منوری درو گوهرش ماه و مهر • ولی رسم او برهلاک سپهر
ز تابان گهر های گیتی فروز • ز دس سوال احمرس را ببرد

در وسط آن ایوان کیوان ساس نصب نموده سرکوب کرسی نه انگه املاک سازند و آرایش و مدارس حجرهای اطراف خاص و عام بدستور جشنهای سابق عهدهٔ اهتمام متصدیان بادشاه زادهای والا مقام و امرای عظام مقرر گشته حکم معلی صادر شد که اسباب خوانعان و آسنایی بدر نظرین هرسال سامان دهند و دقیقه از دقایق لوازم این جشن خجسته فرو نگذارند و اگرچه روز سریر آرای این زینت بخش اورنگ کشای بدست و چهارم ماه مبارک رمضان است و سال گذشته دران روز مقرور ا از جشن شد لیکن ازانجا که همگنان را درین ماه متبرکت برسو نفعصای طبع بسری از رهگذر روزه داشتن و کف نفس از لذت و التزام رياضت بد ی که تامت کلال قوای جسمانیست بمراسم خرمی و انبساط رغبتی تام و میلی کامل نیست و انبساطی وای ازان حاصل نه و قدر شهنشاه حق آگاه

پرداں فرصت راکه بدروی تائیدات سماوی و توفیقات ازلی سرباسر این ماه مبارک امر بعلت و جوارح در لیل و نهار نطاعت و پرستش حضرت آفریدگار قیام مینمودند و لمحهٔ از ذکر حق و یاد صانع مطلق غافل و ذاهل نیستند از کمال اشتغال بوظائف عبادات و تحصیل اسباب سعادات درین ماه متبرک فرصت پرداختن بمراسب بزم و سرور وطرب و سرور نیست اعاز این جشن سعیدرا همه ساله از روز فرخنده عید قرار داده امتداد مدت آنرا این نوبت تا ده روز مقرر فرمودند از مواهب مسرت بیرا آنکه پس از انقضای دو ازده گهری از روز دوشنبه دهم این ماه مسعود در مشکوی دولت گوهر افسر حشمت و سربلندی نهالگلشن ابهت و بختمندی بادشاه زادهٔ جوان بخت محمد معظم پسری نیک اختر والا گهر قدم فرخنده بعالم ظهور گذاشته فروغ بحشر دیدهٔ اقبال گردید از استماع این مژدهٔ بهجت افزا طبع مقدس خدیو جهان و خلیفهٔ زمان بشگفتگي و ابتهاج گرایده خواجه معقول ناظر آعالی تبارررا که این بشارت بسمع همایون رسانیده بود بعنایت خلعت و انعام یک هزار روپیه نوازش فرمودند پادشاه زادهٔ ارجمند کامگار یکهزار مهر درمقابل نذر بخدمت اشرف گذرانیده برای آن نو بادهٔ نهال عظمت و احتشام التماس نام نمودند حضرت شاهنشاهی آن مولود مسعود را بسلطان معز الدین موسوم ساختند و درین ایام بمسامع حقائق مجامع رسید که بوداق بیگ ایلچی والی ایران که کلک حقائق نگار سابقا نامه او اران دیار اشعار نموده سلخ شعبان داخل بلدهٔ ملتان شد و تردست خان صوبه دار آنجا پس از اقامت

مراسم ضیافت بتحهراز رو ده نه بعوراز بفایس امسنهٔ هندوستان بار
بکلف کرد و چون از ملتان برآمده بدار السلطنه لاهور رسید
خلیل الله خان صوبه دار آنجا سرا طمهمان بذیری و رسم نکو داشت
بجا آورد و او را ضیافتی پسندیده نمود و دران انواع تکلفات بکار
برده چهار صد باب طعام و هفت صد خوان از اقسام مدمعات و
و عطریات کشیده بیست هزار روپیه و ...عه جنحر و سمسیر هر دو
بامار میناکار و هفت عور بارجه از امتعهٔ نفیسهٔ هندوستان باو داد
هر هم ماه مذکور عریضه نوادش بیگ ایلچی مسعر بروانه شدن از
دار السلطنه لاهور به پیشگاه حضور لامع النور بادرجی خاوران سکاری
از باز و جره و حرغ و باهدی و عدران مصحوب کسانیس بجداب
عظمت و جهانبانی رسیده آوردها بعنایت خلعت بسرف سر
افرازی بوسیدید از سوانح بصرت بیرا دورن خجسته ایام ادعاج قلعه
کهانا کهٔ ی است از متعلقات صوبهٔ مالوه و استخلاص آن ولایت از
متادیل بوم بهدل بحس سعی و کوشش راو بهگونت سنگه هاده
حون بمسامع جلال رسیده بود که جگ سنگه بهدل سرگروه متعدلین
آن سرزمین که قبل ازین بدولت زمینداری و خدمتگزاری آن خان
سلطنت کامیاب بوطن و زمینداری آن ولایت بود قلعهٔ مذکور در
تصرف داشت بادوای جهل و غرور واستظهار حصانت قلعهٔ مسطور
از مسلک بندم عبودیت و منهج مستقیم اطاعت انحراف ورزیده
دم استکبار میزد خانجهان از آمدن نزد صوبه دار مالوه و دادن
پیشکش مقرری عمدهٔ لوازم فرمانپذیری آنجدول بود سر باز زده
شده ای و میرد معوررد الحرم حضرت شاهنشاهی حکمی بنس

ازین راوبهگونت سنگه هاده را که محال زمینداری و وطن او تا آن ولایت قریب الجوار است بدفع آن مدبر ضلالت آئین تعیین فرموده بودند راو مذکور بموجب حکم جهان مطاع تا آنجا شتافته باستیصال او پرداخت و قلعهٔ کهانا کهیری را بحسن کوشش و تدبیر مفتوح گردانیده ساحت آن ولایت از لوث تصرف آن مردود پاک ساخت چون درین هنگام این معنی از عرصه داشت راوبهگونت سنگه معروض بارگاه جاه و جلال گردید عاطفت بادشاهانه او را مورد نوازش ساخته خلعت کسوت مباهات بخشید درین ماه مبلغ بیست و سي هزار روپیه از خزانهٔ احسان عمیم بادشاه عادل با دل مهربان کرم بوساطت صدر الصدور بزمرهٔ صلحا و ادعیا و ارباب احتیاج و استحقاق بذل و انفاق شد ودعای اجابت انتمای آن گروه برروزگار همایون آثار متواصل گردید تا ست و هستم چون بوداق بیگ ایلچي والی ایران بسرای بادلي که نزدیک آعز اباد است رسیده اینجا نزول کرده بود گیتی خدیو عالم پرور مهربان او را بعنایت اولوش خاصه مورد نوازش ساختند و اشاره معلی صادر شد که شتوم ماه سوال که ساعتی نیک بود ادراک دولت زمینبوس نماید سب دوشنبه دهم خردداد رویت ماه فرخنده شوال اتفاق افتاده مسرت بخش دلها و طرب افزور خاطر ها شد درهای بستهٔ نشاط بکلید هلال بر روي روزگار کشاده گشت و اسباب خرمي و انبساط باشارهٔ ابروی ماه نو آماده گردید جهانیان بورود جشن کامیاب بهجت وخوشدلی شدند و عالمیان بقدوم دو عید یکدیگر را تهنیت گفتند

• امولفه • نظم •

سدہر را دو مسرب ر ىد ار ا ام
رمانه ىا ب و لٮ روز ار دو سا ى کام
کى رعىد هماىون عرة سوال
دگر رحس حلوس سہ ىسه اسلام
دراى عدس دوىالاى روزگار لك
دوصاف عسرىامه روح ساحب دوىک حام

و ىرداى آں که عىد حىسىه طرىو و ىارگاه ـ طىت و اعمر حلا ىت ىسى کار ىرداران ىدىسگاه دولت حاودانى مىکوه آسمانى و سرا ىس حسروانى امده ىو ىواى سال ىلة اىىال طرصده ط ب و حلال ىگوش گردون رساىىد و ىوىدماں رىىع مقدار و امراى دامدار و ساىر ىىدهاى آسمان سدہر مىدار ا اى مراسم ىهىىب و ارکاںرا ىركرىاس لك اساس حاضر آمدىد ىموں حورسىد حمال حهان آراى گىىى ىوىو ودن مرور اسلام ماہ ىسان ماه عىد ار اوح سدہر ا اه ـا ں ىسد ىسلىماں عىو ىىت ىارک آراى ىعا ں گسىىد حصرت ساهىساهى ىسمة معهو عرم ىوحه ىصلى ىموىه ىر ىل اد حرام کوه ىگردن ع ىىطرى که ىهىت رروں ىراں رده ىوده مرىن دولت سوار ىدىد و گوهرا ىسر حسمىت و سرورى ىرو احىرا ىىت و ىىک احىرى ىساه رادهٔ کامکار ىىىدار محمد معظم را در ىى سر مىارک حاى داده ىحوروک و آىىىى که معمول اىں سلطىت الله طراز امىت ىمىد داه ىىرف حصور ىحىسىدىد و ىص ارسعادت ىدولتحاىهٔ هماىون در ادوان سدہر ىسان حاصر ام سرىر آراى عطمىت و احىسام گسىه ىکا ىحسى ىىر ىرداحىىد و ىسدارى ار عىو ىىت مىسان احلاص مىد و ارادت کىسان عىد ىن

نمودن را بمراحم و مراحمت خسروانه بنواز نوازش ساختند از ان جمله دهال برومند گلشن ابهت و جلال بادشاه زاده ارجمند برخنده فال محمد معظم را بمرحمت خلعت خاص و سر پیچ مرصع و بکمند مرواريد و انعام یک لک روپیه و دوگل جدولهٔ ابهت و اقبال بادشاه زادهٔ والا قدر خجسته خصال محمد اعظم را باعطای خلعت خاص و کمند مرواريد مع زخچهٔ خاص بخش کردند و ازآنجاکه درس دولت پایدار و سلطنت گیتی مدار جز بادشاه زادهای نامدار کامکار را افزایش مراتب منصب زیاده برهفت هزاری هفت هزار سوار معمول نیست و هر گاه عاطفت بادشاهانه یکی از بندهای عمده که پایه منزلت عالي رسیده باشد اقتضای ظهور مرحمتی کند اورا بانعام برخی از محال زیاده بر بیول تنخواه منصب کامیاب عنایت میسازند شهنشاه بنده پرور مکرمت گستر امیر الامرا خجسته که از عمدهای بارگاه سلاطین پناه است و پایه منصب والا منزلت عرب بارج ترقی افراخته تاآنکه سابق بانعام محالی که یک کرور دام جمع آنست سربلند کشته بود موازی یک کرور دام دیگر تیول بر سبیل انعام مرحمت نموده اورا بدین الامرا سرفراز فرمودند و آن زبدهٔ راجهای عمده شعار و دیگر بونديان رفیع قدر و امرای نامدار جاع مادری عطا کردند وبظاهر خان یک راس اسپ عراقی و کنور رام سنگه مرحمت یک زنجیر فیل مباهی گشت و باخاص خان خویشگی علم و نقاره سنکه برنجی سنگه زمیندار سری نگر سرپیچ مرصع مرحمت شد و بقطب الدین خان خویشگی سورتهه اسپ با ساز مطلا عنایت نمودة مرستادند و اعتماد خان بمناسبت نام بخطاب اشرف خانی

و شیخ عبد القوی بخطاب اعتماد خانی و اسد خان که در الکه
کومکیان بنگ انتظام داشت بعنایت اسم پدر خویش بخطاب
برخوردار خانی و سید حامد ولد مرتضی خان و سید خان لعه
در ظفرآباد هر کس بخطاب خانی و میرزا خانی ولد میرزا محمود
اصفهانی بخطاب نادی خانی و علی بیگ ولد مرشد قلیخان
مرحوم بخطاب اهتمام خانی نامور گشتند و ناظم اغای رومی
که حقایق سابقا گزارش یافت حسین پاشای حاکم بصره اورا
بجهت اظهار مراسم عبودیت و هوا خواهی استعانة از
توجهات سلطنت بعد از جلالت بر ناده بود ... ه لی
... فرمانده مشتمل بر اسب عربی براه که اسامی مذکور
بر سم پیشکش ارسال داشته بود بمطرح انوار بارگاه از جهت
خوب بدرجه مراسب عربی الا کلام گرجی پیشکش نموده
معمول آن سرداور درا احسان و بعنایت خلعت و انعام پنجهزار
روپیه مشمول عاطفت خسروانه گردید و محمد داراب بهوجداری
بگی از مضافات صوبه دکن معین گشته بعنایت خلعت و اسب
عراقی و باضافه هشت صد سوار بمنصب هزاری هزار سوار مباهی
گشت و میرزا نورالدین بداروغگی عدالت حضور پرنور از تغییر
خواجه صادق و بعنایت خلعت سربلند گردید و عساکری که از
دالکی ... کسمتر معزول شده بود بخدمت دیوانی و لعل چند
ولد رای بهارامل بدیوانی خالصه سرعت سرافراز شد و خواجه
خواجه موسی ولد طیب خواجه عریضه مشتمل بر اظهار مراسم دعا
گوی دولت ابد قرار ... بارگاه اقبال که گنجینه اسماعیلخانی

شش جهت گیتی است و رسیده بود چهار هزار روپیه در وجه انعام
او مصحوب حامل عریضه مرسل گشت و بسیاری از امرا
و منصبداران باضافهٔ مناصب و دیگر عطایا و مواهب از خلعت
و اسپ و فیل و جیغه و شمشیر و خنجر کامیاب عاطفت بادشاه
مکرمت شعار مقضی سرور گردیدند و سید محمد متولی مرزا
فایض الانوار خواجهٔ ابرار و اسوهٔ احرار زبدة الفقراء الواصلین خواجه
معین الدین قدس سره بعنایت خلعت و مادهٔ فیل و انعام یکهزار
روپیه و سید حسین مدنی بانعام دو هزار روپیه وحاجی قاسم
خوش نویس و شیخ قطب و شیخ عبد الله و ملا مروعي شاعر هر یک
بانعام یک هزار روپیه نوازش یافتند و بصالح بهادر گرزبردار پنج
کس دیگر از گرز برداران جیغه مرصع و بجمعي کمتر از اینها و
خدمت گذاران آستان سلطنت مصدر خلعت مرحمت شد
و یازده هزار روپیه بچندی از ارباب فضل و هنر و پنجهزار
روپیه بجمعه برداران و سرود سرایان آن بزم مسعود عطا گشت و
درین روز عالم افروز از جانب نخلهٔ کریمهٔ ریاض ارجمندی دوحهٔ
شریفهٔ حدایق سر البندي ملکهٔ بعدس نقاب خورشید احتجاب بیگم
صاحب برخی از نوادر جواهر و مرصع آلات که از مستقر الخلافه
اکبر آباد برسم تهنیت این جشن دولت پیرا بخدمت والا ارسال داشته
بودند بنظر اکسیر اثر رسیده پرتو قبول پذیرفت و راجه جسنگه
نورده سر اسپ با ساز طلا و بعضی از نفایس جواهر و مرصع
آلات بمحل عرض رسانید و محمد امین خان میر بخشي و وزیر خان
و اصالتخان و بهادر خان و مرتضی خان و عرب خان و چندی دیگر

از امرای عظام و عمدهای بارگاه سپهر احترام مرگ در هو حال مسکنی ما ساه گذرادند

ملازمت دوراق بیک ایلچی و رسادن نامه و گذرادن سوغات والی ایران

حون مقدم مذکور که حقیقت آمدنش ... گذارش یافته بظاهر دارالخلافه رسیده بود سیوم عید در ابتدای این جشن سعید حکم معلی صادر شد که اسد خان و ... خان و ملتفت خان مذکور بورک ... شده اورا از بیرون شهر بملازمت کرامت بهرآ ردند وآنها بموجب حکم لازم الامتثال اورا بدرگاه جاه وجلال رسانیدند و در ایوان ... خاص و عام که حضرت شاهنشاهی آنجا سرور آرای عظمت و کامرانی بودند شرف اندوز عتبهٔ آسمان سلطنت گشته بطرز و ... که معمولی این دولت روز افزون است سعادت ملازمت اشرف دریافت و بعد از ادای آداب کورنش و تسلیم نامهٔ والی ایران را گذرانید و عاطفت شاهانه دران مجلس مقدس اورا بعطای خلعت نادره ... و ... نوازش نمود و ازکیسه جنس ... و ... طلا و ... و خوان طلا مرحمت شد بعد از انقضای این مرحله مجلس ... والا اورا بخانهٔ رستم خان مرحوم که بر ... عالی دلنشین برکنارهٔ دریای جون واز سرکار خاصه سردهٔ فرش و دیگر لوازم آن سامان یافته بود فرود آردند و ... که از بندهای ... بود بمهمانداری او معین گردید ... و ... روز دیگر ... اورا به ... حضور

قدسی سرور طلب فرموده سعادت اندوز کورنش ساختند و بعطای یکقبضهٔ شمشیر با سازمرصع نوختند وچندی از همراهانش را مثل نظر علی میرآخور اسپان سوغات و محمد حسین تحویلدار امتعه و تنسوقات و احمد بیگ خویش ایلچی مذکور و سرزرس العابدین ملای اورا بمرحمت خلعت کسوت مباهات بخشیدند و شبهنگام در انجمن خاص غسلخانه سردر آرای اقبال گشته چراغان کشتیها که باهتمام وکلای پادشاهزادهای عالی درات والا مقام و نوئینان رفیع قدر و امرای عظام بدستور معهود دیگر جشنها در کمال خوبی و نظر فریبی سامان یافته بود مسرت افزور طبع مقدس گردید و نوذان بیگ و همراهانش تماشای آن هنگامهٔ دل پذیر نمودند و هفتم شوال دیگرباره سفیر مزبور را بدارگاه فلک دستگاه طلب فرموده کامیاب کورنش گردانیدند و درین روز خجسته سوغات والی ایران از نظر کیمیا اثر پادشاه دین پرور گذشت اول جمله شصت و شش سر اسپ عراقی برق تک باد رفتار و یک دانهٔ مروارید غلطان آبدار بوزن سی و هفت قیراط بود الحق قطعهٔ این قسم گوهری از صلب ابر نیسان در صدف امکان کم قرار میگیرد و در دانه سان گوش و اوی نظر بتدرت از بحر صنع بساحل ظهور مي افتد آن در یتیم را جوهر شناسان پایهٔ سریر اعلی بشصت هزار روپیه قیمت نمودند و مجموع آن ارمغان بوجوب ارباب خبرت بچهار لک و بیست و دو هزار روپیه بقیمت رسید و نوذاق بیگ خود نیز از اسپان عراقي و شتران بختی و دیگر نفائس ایران پیشکشي شایسته بنظر همایون درآورده بقبول آن سربلندی اندوخت و عاطفت پادشاهانه اورا با نعام

صد هزار روپیه و عطای ماده فیل با حوضهٔ نقره و جل زربفت
مبالغی ساخت و محمد حسین تحویلدار را بانعام پنج هزار روپیه
و قطب علی صدر لاهور و صدر زین العابدین هریک را بانعام سه هزار
روپیه و احمد بیگ خویش الحی را بانعام دو هزار روپیه سرفرازی
در شنبه سلخ ذی قعده مطابق سیزدهم تیرماه که جشن عید گلابی
بود بادشاه زاده های ارجمند کامگار و امرای نامدار برسم معهود
صراحیهای مرصع و میناکار گذرانیده مسرت افزای طبع مبارک
شهنشاه روزگار گردیدند درین ایام فاضل خان که طلب او درگذشته
بود بعطای خلعت خاص کسوت مرحمت پوشید و راجه رای سنگه
سیسودیه از وطن رسیده جبهه سای آستان خلافت گردید و نجابت خان
که از فوجداری تهته معزول گشته بود بادراک شرف بساط بوس
فایز شد و چون ابو سعید نبیرهٔ اعتمادالدوله رحلت کرده بود خانزاد
خان و صلاح الدین پسران او و دراکخان همشیره زاده اش را بعاطفت
بادشاهانه بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد و بعرض اشرف
رسید که جمال ولد دلیر خان که بمناسب در فوجداری دشواره بود
باجل طبیعی روزگار حیاتش سپری شد ٭

جشن وزن مبارک قمری سال چهل و ششم

درین هنگام سعادت فرجام موسم وزن قمری مهر سپهر سلطنت
و سروری در رسیده آئین جهان پیرایی و عشرت آرایی تازه شد و روز
مبارک یکشنبه نوزدهم ذی قعده مطابق بیست و هفتم ماه در
آنجشن فرخنده صورت انعقاد یافته پس از انقضای یازده گهری از

روز مذکور در ایوان کیوان نشان غسل خانه که بترتیب اسباب تجمل
و احتشام آراستگی یافته بود وزن قمری آنحضرت معهود بعمل آمد
و سال چهل و چهارم قمری از عمر سعادت قرین خدیو کشور دولت
و دین بفرخی و فیروزی و نیک اختری و بهروزی باتمام رسانده
سال چهل و پنجم بمبارکی آغاز شد پادشاهزادهای کامگار والا تبار
و نوئینان رفیع مقدار رسم نثار بتقدیم رسانیده تسلیمات تهنیت بجا
آوردند حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک اورنگ
جهانبانی و سریر کامرانی بفر جلوس همایون والا پایه گردانیده بکام
بخشی خلائق پرداختند درین روز فرخنده سعادت خان صوبه دار
کابل بسعادت ارسال خلعت خاص قامت افتخار افراخت و اصالت
خان بمرحمت اسپ مباهی گشته بمراد آباد مرخص شد و خان
زمان صوبه دار ظفرآباد باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری
دو هزار و پانصد سوار بلند پایگی یافت و توقاق بیگ ایلچی بانعام
پنجاه هزار روپیه و مرحمت کمر مرصع و خلعت دارایی و پاندان
با خوانچه طلا و یک قبضهٔ خنجر با ساز مرصع و یک قبضهٔ بندوق
خاصه مورد عنایات گوناگون گردید و بمحمد حسین تحویلدار سه
هزار روپیه و بقطر قلی میر اخور و حکیم یوسف از همراهان توقاق
بیگ هر کدام دو هزار روپیه و پنجاه کس از قورچیان و همراهان
ایلچی مذکور سیزده هزار روپیه عطا شد و اصالتخان فوجدار مراد آباد
بمرحمت اسپ باساز طلا مباهی گشته بمحال فوجداری خود
مرخص شد و خان زمان صوبه دار ظفرآباد باضافهٔ پانصد سوار
بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار بلند پایگی یافت

و د احی دکنی از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلندی یافت و راجهٔ راج روپ بمحارست سرحد غزنی از تغیر سید شهامت خان مر ین گشته بعنایت خلعت و اسب مباهی شد و از منصبش که سه هزار سوار بو بانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردید رابع گنبدی مطابق د ر بغداد نوشت که سید شهامت خان بعد از رسیدن راجه مذکور بدار الملک کابل آمده در سلک کومکیان آن صوبه منتظم باشد و سید عزت خان فوجداری سرکار تهکر از تغیر خنجر خان منصوب شده بمرحمت خلعت و دا ناغهٔ ا صد سوار دو هزاری هزار سوار سر رار گشت و عسکر خان فوجدار بارس از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ششصد سوار و زبردست خان از تغیر عا ل خان بفوجداری میان دواب و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و ا صدی هزار سوار و بختار خان بفوجداری نواحی دار الخلافه شاهجهان آباد و عطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و انصدی هزار و انصد سوار و الف خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشت صد سوار سرافرازی اندوختند وسهدار امعان بفوجداری کوهستان جمون از تغیر مفر خان بعنی نامده از اصل واضافه هزاری هزار سوار و عنایت خلعت مورد نوازش گردید و ناظر خان خواجه سرا بخدمت داروغگی زرگر خانه و از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار مباهی شد و قاسم خان سردار بقلعه بوهانی و ماهی زمیندار کچه و برتهی سنگه زمیندار سری نگر و راجه دیبی سنگه بندیله و اعتبار خان قلعه‌دار اکبرآباد بعنایت ارسال خلعت سرمایهٔ مباهات اندوختند وسیدی

ابراهیم از اتباع سیواجی مقهور که برهبری طالع از آن ضلالت کیش جدائی گزیده بعزم بندگی درگاه خلائق پناه نزد امیر الامرا آمده بود بموجب التماس آن عمدهٔ نوئینان بمنصب هزاری پانصد سوار کامیاب شد و چون سیدی جوهر که از عمدهای علی عادل خان بود ازو منحرف گشته بدلالت سعادت نقش ارادت این آستان اقبال بر لوح صدر مرتسم ساخته بود و سیدی بلال وکیل خود را بجناب خلافت و جهانداری فرستاده میخواست که روی نیاز بدر دولت ابد طراز آرد عاطفت پادشاهانه اورا بارسال خلعت فاخره با فرمان مرحمت عنوان مصحوب سیدی بلال وکیلش سرافرازی بخشید و وکیل مذکور بعطای خلعت واسپ و انعام دو هزار روپیه مباهی گردید و جواهرخان خواجه سرا بمرحمت ماده فیل و محمد امین شیرازی و حکیم محمد مهدی اردستانی و سید محمد صالح گجراتی هریک بعنایت خلعت و ناسم امامی کس حسین پاشای حاکم بصره بانعام پنج هزار روپیه و میر شرف الدین مشهدی از سادات گلستانه بانعام دو صد اشرفی و حاجی حسین عرب بمکرمت خلعت و انعام دو هزار روپیه و سید عبد الرؤف مدنی بانعام دو هزار روپیه و شاه ولی و لد شهسوار بیگ که از دکن آمده بود بعنایت شمشیر با ساز طلا و انعام یک هزار روپیه و دسراجخان کلاونت و چندی دیگر هر کدام بانعام یک هزار روپیه بفیض اندوز عاطفت خسروانه گردیدند و بچندی از شرف اندوزان بساط خدمت از خزانهٔ احسان و مکرمت بیست هزار روپیه انعام شد و سه هزار روپیه بزمرهٔ نغمهٔ سنجان و مرد سرایان آن بزم مسعود انعام شد

سیوم ذی الحجه بوداق بیگ سفیر والی ایران با نامهٔ عقیدت اثری
کلان که وزن مجموع هفت صد توله بود و سه عدد روپیهٔ هر یک وزن
یکصد توله بنوازش یافت و در ین هنگام پیشکش امیر الامرا صوبه دار
دکن از نوادر و جواهر و دیگر تحف و رعایت و پیشکش خان جهان
بهادر معزول بهده مشتمل بر مرصع آلات و نفایس امتعه بهده
و یک زنجیر فیل و پیشکش شمس الدین خان خویشگی یک زنجیر
ماده فیل و پیشکش منگلیخان بنظر مقدس انور در آمد و راجه
جیسنگه دو اسپ عراقی برسم پیشکش گذرانید و چون بمسامع
جاه و جلال رسید که میر ابراهیم وادمیر نعمان که حاجیه گزارش ابه
جهت رسانیدن مبلغ سی لک و شصت هزار روپیه که شهنشاه
جهان بنذر حرمین شریفین زاد هما الله قدرا و بعطایا کرده بود بآن
اماکن مقدس مرخص شده بود و دران حدود باقتضای اجل موعود
رخت هستی ازین سرای فانی بربسته عاطفت بادشاهانه اسلام
خان را که خسر او بود باهمت خان خلف خان مذکور بعطای
خلعت نواخت و کنور رامسنگه که کوچ او فوت شده بود وراجه
رامسنگه که یکی از امارتش درگذشته بود هر یک خلعت کسوت
نوازش پوشیدند و افتخار خان و ملتفت خان و بهاء الدین پسران
اصالت خان مرحوم که والدهٔ آنها رحلت نموده بود بعطای خلعت
از ماتم برآمدند و عسکر خان و جدار بهادر که پسرش
فوت شده بود بعنایت ارسال خلعت مورد الطاف گردیدند و از وقایع
صوبهٔ کابل بموقف عرض رسیده که ملکدام خان ایمان با اجل طبیعی
درگذشت دهم ذی حجه که عید مرحبده اضحی بود دیگر باره بارگاه

سلطنت و جهانبانی آئین نشاط و شادمانی زینت یافته برای
شادیانهٔ اقبال سامعهٔ پیرای همگنان گردید و عمده‌های آسمان دولت
و سایربندهای عتبهٔ خلافت دربارگاه بار مدار حاضر آمده چون خورشید
جمال عالم‌آرای گیتی خدیو عالمگیر از اوج عظمت و جلال طالع شد
مراسم عبودیت و لوازم تهنیت بجا آوردند حضرت شاهنشاهی
بشیمهٔ کریمهٔ خویش عزم مصلی کرده بآئین معهود توجه فرمودند و نماز
عید را آنجا بجماعت گزارده قرین سعادت معاودت نمودند و پس از
ادای سنت قربان در ایوان سپهر نشان خاص و عام بر اورنگ فلک
اوج مرصع نگار جلوس فرموده کام بخش خلائق گردیدند و درین روز
خجسته نودای بیگ ایلچی والی ایران را رخصت انصراف ارزانی
داشته بانعام یک لک روپیه و عنایت خلعت فاخره و خنجر مرصع کار
با علاقهٔ مروارید و اسپ با زین و لجام طلا و فیل با زین طلا و ساز
نقره و جل زربفت و دیگر جانور مثل دریائی که شکل و صورتش خالی
از طرفگی و غرابتی نیست و یک مندل پالکی با ساز و لوازم آن
مطرح انوار نوازش ساختند و مقرر فرمودند که جواب نامه متعاقب
از مصحوب یکی از بنده‌های عمده که بسمت فهمیدگی و سنجیدگی
موسوم باشد با شایسته ارمغانی از نفایس و نوادر هندوستان بدان
مکان بفرستند و بایلچی مذکور از اول تا آخر پنج لک روپیه
و همراهانش سی و پنج هزار روپیه عطا شد و حکم جهان مطاع
بصدور پیوست که خواجه صادق بدخشی اورا بدرقهٔ نموده بملتان
رساند و چون درین ایام از وقایع دارالملک کابل بمسامع حقائق
مجامع رسید که عبد العزیز خان والی بخارا بمقتضای طرز شناسی

و واقعه امی‌ودر و بی سمت اسلاف‌جوس ع ل موده جهت عدم
مراسم‌مبارکباد جلوس‌همایون در اورنگ‌خلافت و جهانبانی خواجه
احمد بسرخواجه خواوند‌محمود را که از اکابر خواجهای ماوری‌النهر و
بادشاهست‌نامه خلف آن بخدمت‌اشرف فرستاده بود‌مذکور از شهر
دی بنده خطه‌کابل رسیده است از درگاه سلطنت مصاحب‌بیگ
بجهت مهمانداری و آوردن خواجه مسطور تعین نامه مرخص
کرده و بطراز‌کسوت‌خاص وبامداری رتبت مسندامهت وبختیاری
بادشا را که والا دودمان معظم و راجه جسسنگه و محمد امین
خان و مرتضی و دیگر امرای عظام بمناسبت موسم برشکال خلعت
بارانی عطا شد و حسن دولت حدیقه درایت نادره نهال گلشن سلطنت
با شاهزاده والا گهر محمد اعظم را سرمست بادشاهانه نوازش نمودن
اندازی که متصل ملکه آن ناکر رسیدا برروری و سر امراری است
مامور ساخته بودند هو دارخان که آن سوه را خوب ورزیده بخدمت
معلم آن والا تبار اختیار راحدیه خلعت و بادشاهزاده
سعادت بود بمرحمت نمودن خامه‌موزه عاطفت گردیدند وسردار
خان که در سلک کومکیان صوبه گجرات انتظام داشت موجب
طلب اران صوب رسیده ناصیه سای آستان معلی گردید و ک
زنجیر فیل و حسد فلاده د رکه فرد کامل آن در گجرات بیدا میشو تا
دیگر هاشم اسدا سرسم پیشکش گذرانیده و فوجداری و جاگیرداری
سرکار لهراج معین گشته بسعادت خلعت و باضافه هزار سوار
بمنصب دو هزاری ۱۰ هزار و بانصد سوار سر بلندی یافت
و ظفرخان که در سلک عاکوبان دولت باهره بود رخصت سکونت

در دار السلطنة لاهور ابتدء بمطالبی خامت صادق شد و عاقل خان که از صوبداری شاهجهان آباد معزول گشته بود چون نسبت بعضی عوارض جسمانی در پیشگاه خلافت و جهانبانی استدعا نمود که گوشه ای برگزیده بدعای دوام دولت روز افزون قیام نماید سالیانه به هزار روپیه موظف گشته بدار السلطنة لاهور رخصت یافت و از نوشتهٔ وقایع نگاران ممالک شرقی بموقف عرض رسید که در العدر خان حارس قلعهٔ رهتاس باجل طبیعی رخت اقامت از حصار هستی بیرون کشید و هربر خان بحراست حصن مذکور تعیین یافته بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سربلند گردید از سوانح دولت پیرا جوهر نمای تیغ اقبال حضرت شاهنشاهی است بسر افشانی چینپت بندیله که سرگروه مفسدان چون سر بود آن بغی اندیش فتنه پرور از قوم ضلالت کیش بندیله است و از دیربار در ولایت و سمت مالوه باستظهار بیشه های انبوه و سرزمینهای ناهموار آن حدود قزاقی و رهزنی شعار خود ورزیده براه بغی و طغیان و مسلک ناسپاسی خلاف و عصیان می پیمود و آتش دزد پیشگی زندگانی می نمود درایام سلطنت اعلیحضرت مکرر افواج قاهرهٔ پادشاهی بدفع واستیصال آن بدسگال معین گشت لیکن قلع ریشهٔ فساد و قطع مادهٔ ایشان او چنانچه بایست صورت نه بست درهنگام توجه عساکر گیتی کشا از دکن بدستیاری بخت و استکانت وتوبه وندامت درحدود مالوه بموکب جلال پیوسته دولت زمین بوس دریافت و سلوک جادهٔ عبودیت و دراست خواهی و اختیار خدمتگزاری و همراهی دلاور و حرائم

حوس را ر ء ھو و تحسس نوسانند و حون خسرو کیهانستان در
نواحی مستقر الخلافه اکبرآباد درداراشکوه ظفریافته بمعاقبت آن
بدمان متوجهٔ پنجاب گشت و ساحت آن بوم و بر از وجود نحس
آن مقهور پرداخته شد هنگام مراجعت رایات عالیات بدار الخلافه آن
مردود بموجب فرمان همایون در سلک کومکیان خلیل الله خان
منسلک گردیده در دار السلطنه لاهور ماند و در وقتی که موکب اقبال
از مرکز خلافت بدفع شجاع متوجهٔ اله آباد گردید ابطال
نفس را عرق ددرگی حرکت نموده و جوهر روباهگی از ذات
خباثت نهاد سردر زده از دار السلطنه لاهور بادنی ممالک گرتر
پیشه فرار نمود وبمالوه رفته بسیمهٔ دمدمه و عادت بد مذموم خود
طریقهٔ رهزنی و قطع طریق پیش گرفت و چون دران هنگام ازطرف
اله آباد شجاع بد حولوای فساد افراشته گرد مخالفت و عدوان
انگیخته بود خدا نخواسته سخن دیگر باد دران مورس بمقروری امر واجبه
حصومت سلکه در ین معرکهٔ وغا رسوخ عدالراسفر طریقه را روگردان
شده ملهم عصیان نمود و از سمت گجرات نیز داراشکوه باطل سیر دیگر
باره سپاه و لشکری فراهم آورده بهوس مقابله وآویزش با موکب ظفر
لوا روانه احمدنگر گشته بود آن ضلال اندیش بدمآل بدست گرمی
فوج آشوبش و اختلال اظهار فرصت دیده ممالک و سوارع ولایت
مالوه بر مترددین منسوراسد و خسارت و خیرگی از حد گذرانیده
بود حضرت شاهنشاهی دران ایام مخالفه سومهکرن بندیله را که هم
از قوم اوست با جمعی دیگر از راجپوتان بنادیت و تنبیه ایمرد
بعین مودند و بعد ازانکه مهم شجاع وداراشکوه و راجهٔ جسونت

سنگه بمدامی اعمال مرحدده مال مر ردمی حواهش اولدای دولت بدروال بقطع رمصل انجامید و عبار آن فتنها که بنگدار برخاسته بود بآب تیغ عالمگیر شهنشاه سکندر نظیر در اندك مرصتی مرو نشست و رایات جاه و جلال مرتو ورود بدار الخلافه اوگند راجه دیدی سنگه بندیله باستیصال آن مقهور مامور گشته برلیغ گیتی مطاع بنام جمیع جاگیرداران و کومکیان صوبهٔ مالوه عز نفاذ یافت که بالدوای راجه مدکور در دفع و استهلاك او ساعی بوده ریشهٔ فساد آن ضلالت نهاد ازان سرزمین بر اندازند و صاحب آن برو بوم ازحار اعناد او برداریند و این گروه بموجب فرمان همایون کمرهمت بکفایت مهم آن مخدول بسته شب و روز در کمین فرصت بودند و آن بدکار از بیم صولت افواج نصرت شعار دران مدت بکجا مرار نکرده روز بعصب هر روز گوشهٔ می جزید و هرشب مسکن و معاصی باره میگزید تا انکه دریں سال بدروری مآل بمردم راجه سجان سنگه بندیله که چون درسلك کومکیان عساکر بنگاله انتظام داشت و برخی ار اتباع و تابعانش در وطن او بودند خبر رسید که آن سیه بخت تیره کار بعوم دهندیره سیاه روزه میان آن گروه در آمده است باستماع این خبر دولت دهندیره ستاده به تجسس حال او پرداختند وچون آگهی یافتند که آن عصیان منش در موضع سهره که موطن راجه اندرمن دهندیره است بحمایت مردم او مختفی گشته است بآنجا رفته طلب او نمودند جمعی ازان قوم کوته اندیش که بمناسبت ملت و کیش اورا جا داده بودند از مهر و عتاب پادشاه مالك رقاب خائف و هراسان شده در حالتی که آن کافر اجل گرفته

عاقل و مریض دور مداوای اورا ازدم شمشیر ندیدند چشیدند و بحکم
ضرورت سر رشته از ... بنده دور جدا کرده جهانی از مردم راحت
سیمای سلک بدربار جهانبان فرستادند و بانها جواب دادند که مااورا
از هم گذرانیدیم بسزای کردار رسانیدیم و چهاردهم ربیع الاول سر
آن مدبر جلوه سر نیزه سلطنت رسیده برخاک ادبار و نگونساری
ابی مرسو مذلت وخواری گردید وظهور آن از مبرکی اقبال دشمن شکار
جنه و جهل تبارگی نمود مدبسان حالت اینان را سرمایهٔ عبرت شده
دولت خواهان نیکدار بخت آگاه دل را مصدرف بخشیدند ۰

جشن وزن شمسی و آغاز سال چهل و چهارم

درین هنگام میمنت انجام موسم وزن شمسی شد و روزگار بعد خرمی
فصل بهار در رسیده گلهای نشاط بر تارک جهانیان افشاند و دیگرباره
بارگاه دولت و دستگاه عظمت بهآذین خسروانی زیب و زینت پذیرفته
رشک عرش و آئین ساز مای تازه شد و چهارشنبه سلخ ربیع الاول مطابق
دوازدهم آذر پس از انقضای هفت گهری از روز مذکور در ایوان
شهرستان غسل خانه آنجشن خجسته انعقاد یافته بدستور مقرر شهنشاه
پادشاه انگ دستگاه گیتی ترازو خرم خورشید و ماه را بسنگ کم
برگرفت و سال چهل و سوم شمسی از عمر سعادت قرین گیتی خدیو
بادشاه دین پیرایان بنصرت و فیروزی و میمنت و بهروزی بانجام
رسیده سال چهل و چهارم آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از
مراسم وزن بایوان چهل ستون خاص و عام که گران مایهٔ تخت
فیروزی تخت مرصع نگار در آنجا نصب کرده بودند سریر آرای

دولت وکامرانی سدید درین برم مرحمت قرة العین عظمت و بختیاری قرة الظهر شوکت و نامداری بادشاهزادهٔ مرج خصال محمد معظم بانعام در لک روپیه نوازش یافتند و امیر الامرای صوبه دار دکن و خان خانان سپهدار بنگاله و مهاراجه جسونت سنگه ناظم مهام احمد آباد و جعفر خان صوبه دار مالوه و مهابت خان صوبه دار کابل بعنایت ارسال خلاع فاخرهٔ قامت مفاخرت افراختند و عبد الرحمن بن ندر محمد خان بانعام ده هرار روپیه مورد مرحمت شد و عاقل خان که ار برای کنار خواجهای مادری الدهر اسب تفویض خدمت جلیل القدر صدارت کل ار تغییر شیخ مبرک که اورا کمر می درناقه بود والانه گردانید و اسلام خان بصوبه داری کشمیر دلپذیر ار تغییر ابراهیم خان معین گشته بمرحمت خلعت و اسپ با سار طلا سربلند شد و همت خان بمرتش بعنایت اسپ ماهی گشته برفاقت پدر مرخص گردید و چون صف شکنخان میرآتش بنابر بعضی مورد عتاب بادشاهانه گشته ار منصب و خدمت معزول شده بود فدائیخان بخدمت داروغگی توپخانه خلعت سرورازی پوشید و قباد خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هرار و پانصد سوار چهرهٔ اعتبار افروخت و اکرام خان بفوجداری بجپور و جانوه معین گشته ار اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار مورد مرحمت گردید و حسن علی خان توس بیگی بعنایت خلعت کسوت مباهات یافته جهت سر گردن جانوران نشکرگاههای نواحی دارالخلافه مرخص شد و چون موجی تازه ار مبارزان حلود اقبال برسم کومك بنگی معین

سد بود و بعد انداز خان برساندن آن مامور گسته بعنا ب خلعت
و علم و دک رنجحر مثل بوارس نامت و از جمعی که با خان مذکور
بدکن بعددن نامنده بو بد رکهانهه سنکه راتهور بعنایت خلعت و از
اصل و اضافه بمنصب هزار و ابصدی سس صد سوار و دا ر داد
ادماری و جهاندار خان هر یک بمرحمت خلعت و از اصل و اضا ه
بمنصب هزاری با صد سوار و زاهد خان و سید علی اکبر بارهه
و جمعی دیگر بعنایت اسب و برکدار خان و سید زین العابدین
بخاری و جمعی دیگر بمرحمت خلعت و ترجی بعطای شمشیر
بهر اندوز عرب گسسد و سوبهکرن بندیله از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاری هزار و دو صد سوار و مرحمت خل ب و سمشیر سرا رار
گسته در سلک کومکیان صوبه دار الملک کابل منتظم سد و مرادعلی
کهکر از کومکیان صوبهٔ مذکور باضافهٔ چهار صد سوار بمنصب هزار
و بانصدی هزار و چهار صد سوار و از اصل و اضافه التفات خان
بمنصب هزار و بانصدی دو صد سوار و امام او ردی که در سلک
کومکیان دکن منتظم است بمنصب هزاری هزار سوار و حامدخان
بمنصب هزاری چهارصد سوار و افتخار ولد باقر خان بمنصب هزاری
سه صد سوار و محمد عابد ولد زاهد خان مرحوم بمنصب هزاری
دو صد و پنجاه سوار و حکیم صالح سهزاری بمنصب هزاری صد سوار
مشمول انظار عنایت گردیدند و مادسنگه ولد راجه روپسنگه راتهور
بعنایت مرتبع مرصع ارک ساعات استراحت بوطن رخصت یا ب
و روح الله بدیوانی دار الملک کابل از تغیر یعقوب خان منصوب
سده بعنایت خلعت وخطاب بشارت جانی سرما ه کامرانی اندوخت

و سید جعفر خان ولد سید جلال بخاری و سید محمد خلف او که در موطن مالوف بودند گجرات بودند بسعادت ارسال خلعت سرمایهٔ افتخار اندوختند وکمال نظر داروغهٔ آبدار خانه بخطاب خدمت طلب خانی پایهٔ عزت یافت و انور خان خواجه سرا که التماس رخصت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و قدرا نموده بود بعنایت و انعام دو هزار روپیه سر افراز گشته بادراک آن سعادت مأذون شد و قاسم آقای کس حسین پاشای حاکم بصره بانعام دوازده هزار روپیه و عطای خلعت کامیاب گشته رخصت انصرام یافت و همراهان او یک هزار روپیه عنایت شد و مصحوب او یک قبضهٔ شمشیر مرصع گران بها برای پاشای مذکور مرسل گردید و معول خان که از زمرهٔ گوشه نشینان بود بانعام پنجهزار روپیه بهره اندوز مرحمت گشت و بسیاری از امرا و منصب داران بمکرمت خلعت و اسپ و شمشیر و دیگر عطایای خسروانی مباهی گردیدند و هفت هزار روپیه بزمرهٔ نغمه سنجان و سرود سرایان آن بزم مسعود عطا شد و جمعی کثیر از بندهای آستان خلافت و ملازمان رکاب دولت بعنایت خلعت و برخی بمکرمت اسپ مباهی گشتند و درین روز جهان افروز از جانب خان خانان سپه سالار یک قطعهٔ الماس الدار که هفتاد و پنجهزار روپیه قیمت آن بود بنظر مهر انوار در آمده مسند طبع همایون افتاد و پیشکش مهاراجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات از نوادر جواهر و مرصع آلات به پیشگاه حضور رسیده پایهٔ قبول یافت و دانشمند خان الماسی که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت بمحل عرض رسانید

و دیگر امرای نامدار و عمده‌های آستان سپهر مدار پیشکشها درخور حال گذرانیدند و اشارهٔ والا صادر شد که تا پنج روز این جشن فرخنده هنگامهٔ آرای عشرت و خرمی و انجمن‌آرای مسرت و شادکامی باشد

ادراک سعادت ملازمت خواجه احمد سفیر عبد العزیز خان والی بخارا و گذرانیدن نامه در ایام این جشن طرب پیرا

چون آن خان والا دودمان خجسته نشان گزارش بایست سمت خواندن اسلاف و طریقهٔ آبا و اجداد که همواره با سریر آرایان این دولت خدا داد رعایت مراتب یکجهتی و داد وسلوک سلک مودت و اتحاد نموده باقتضای صلاح اندیشی طالب ائتلاف و التیام و بادی فتح ابواب ارسال نامه و ابلاغ پیغام بوده اند برای ادای مبارک باد جلوس این برازندهٔ لوای عظمت و کشورستانی بر اورنگ خلافت و جهانبانی خواجهٔ احمد نام یکی از بزرگان خود را با هدیه نامه‌ئی بر مراتب الفت واستیناس و محتوی بر مواعید آداب دانی و پایه شناسی و ارمغانی از نفایس و مرغوبات توران برسم سفارت بآستان ملک نشان فرستاده ایلچی مذکور روز هنگام تظاهر دار الخلافه رسیده بود چهارم ربیع الثانی در ابتدای این بزم کامرانی و جشن خسروانی حکم معلی صادر شد که بعد آداب تلثیم سدهٔ جلال حاضر گردد و بموجب فرمان همایون صفشکن خان و صف شکن خان پذیره شده او را ببارگاه اقبال رسانیدند و در محفل ملک شکوه خاص وعام بوسیلهٔ بخشیان عظام شرف استلام سدهٔ سپهر

احترام دریافت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم نامهٔ عبد العزیز خان را بخدمت اشرف گذرانیدند و سوغات که مشتمل بود بر اسپان راهوار ترکی و شتران نر و مادهٔ بختی و دیگر تحف و نوادر بنظر خورشید مآثر رسانید ازان جمله یک قطعهٔ لعل رنگین خوشآب بود که بچهل هزار روپیه قیمت شد عاطفت پادشاهانه دران روز خواجه احمد مزبور را بمکرمت خلعت فاخره و خنجر گران بها با پهلهٔ مروارید و انعام هشت هزار روپیه نوازش نمود و چون در راه کوفتی بهمرسانیده هنوز بقیهٔ ضعفی داشت عصای مرصع عطا فرموده منزلی لایق بجهت بودنش مقرر شد و شبهنگام باشارهٔ والای فرمان روای انام کشتیهاي که بدستور جشنهای سابق بران چراغان شده بود برروی دریای خوش جلوه گر گشته حیرت بخش ناظران وطرب افزای حاضران گردید و چراغانی که از شمع داران روی آب برزمین کنار دریا درکمال خوبي ونظر فریبی ترتیب یافته بود استادهای آن انجمن عشرت را مسرت بخشید حضرت شهنشاهی در ایوان سپهر نشان غسلخانه رو بدریا بر سریر عظمت و اقبال جلوس فرموده از اوج رفعت وعلا بآن تماشای بهجت افزا توجه فرمودند و خواجه احمد ایلچی نیز دران فرخنده مجلس بمعادت حضور یافته ازتفرج آن هنگامهٔ دلپذیر بهره ورشده *

جشن کدخدائی پادشاهزادهٔ عالی تبار بخت بیدار خجسته شیم محمد معظم با دختر عفت سیر راجه روپسنگه راتهور برطبق سنت سنیهٔ صه ت ادرور

از آنجا که حکمت کاملهٔ خلاق احد و پروردگار صمد که ذات مقدسش منزه لم یولد متفرد و متمایز و در صفت وحدت و یکتائی بی سهیم و انباز است مرتبهٔ تعالی انسان که خلف الصدق دودمان امکان و درة الصدف خانوادهٔ اکوان است و مخلوق از برای پرستش صانع و معرفت یزدان بتوالد و تناسل بار بسته و سرور اهل دانش و بینش که کدخدائی مبنای آفرینش است در ترغیب سنت سنیهٔ نکاح با ر انکحوا تکثروا غلغله خواهر زد ست در دامن تحت تنگ مراجعان است گسسته برابطهٔ خلائق و کافهٔ عباد خصوصا سلاطین والا نژاد که اساطین کارخانهٔ ایجاد اند لازم و ملتزم است که همت بلند نهمت بر بکد بر گمارند که سرمایهٔ نظام کشور صورت معمور داشته سراچهٔ هستی و بنگاه حق پرستی را رونق رانند و اخلاف عالی گهر را باعث مفتخران نکو سیر سمت سرارحت داده در اعتقادی نسل که خلود ذکر و دوام نام از سرا ... نتایج آنست کوشش نمایند بنا برین رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که بهین مظهر خلیفهٔ الهی و در همهٔ امور مقتدی بآثار شرع مطهر جناب رسالت پناهی اند درین هنگام مسعود فرخ انجام اقتضا نمود که فروزنده اختر برج دولت ارجمند گوهر درج سلطنت پادشاهزادهٔ کامگار بخت بیدار محمد معظم را که سن شریفش بهفده رسیده

سالگی رسیدهٔ نخل برومند دولتش در گلشن شباب و کامرانی قد کشیده بود ازین مدت والي مرکبت سپهرور ساربه و خاطر اقدس از پیوند آن نونهال گلستان جاه و جلال که درخدمت همت والا مرضی بود لازم الادا بپردازند و پس از تامل در اختیار عفت سرشتی که سزاوار این نسبت ارجمند باشد صبیهٔ این دولت ندام صفیهٔ ستودهٔ اطوار راجه روپ سنگه را تهور که از نژاد راجهای دیشان و دستر عم مهاراجه جسونت سنگه بود اختیار آن مستورهٔ محمده را نامزد بادشاه زادهٔ عالی قدر فرمودند و چون بموجب برلیغ گیتی مطاع از موطن جدش بمشکوی قدس و خوشکدهٔ اقبال رسید بحسب تلقین کلمهٔ طیبه و ادراک شرف اسلام مامور گردید و روزی چند در خدمت علیه جمله نشینان حرم عفت و پردهٔ گزینان سرادق عظمت کسب ضروریات احکام دینی و آداب و مراسم اسلامی نمودهٔ در اندک فرصتی جمال حالتش بزیور اخلاق حمیدهٔ و عادات پسندیدهٔ آرایش یافت و اشارهٔ همایون بترتیب اسباب و مقدمات آنطوي فرخندهٔ صادر گشته کاربرداران پیشگاه سلطنت بسرانجام لوازم آن پرداختند و متصدیان مهمات سرکار بادشاه زادهٔ نامدار نیز بسامان ضروریات آن قیام ورزیدهٔ آنچه بادهمت مهیا ساختند و عاطفت خسروانه از زواهر جواهر و پیرایهای گران مایه زیادهٔ از یک لک روپیه بآن مخدرهٔ نقاب حیا عطا فرمود و بسیاری از نفائس اثواب و امتعه و دیگر اسباب تجمل و تزیین مبذول داشت و همچنین صدرآرایان سرادق حشمت و اقبال و معظمات شبستان جاه و جلال اعلی بیگمان تقدس نقاب خورشید احتجاب ثریا جناب در ارسال

حلی و حلل و مرصع آلات و رعایت ملبوسات ملطفات لهما آورده جهازی ساخته برای آن مخطوبهٔ عفت منش مرتب نموده و هفدهم ربیع الثانی مطابق ابردهم آذر که شب هنگام آن داماد اختر سامان ا گهٔ مقرر اعلی ساعت عقد مقرر شده بود در محفل زر بس مثال غسلخانه خجسته حسنی با شاهزاده فرانگاه انعقاد یافت

لمؤلفه نظم *

که نظارهٔ حسن آن بزم گاه * ببی ساختی دیده را از نگاه
بهشتی در آنجا ز روی حور * ازو چشم بد چون غم از عیش دور
چمن در چمن دامن بوستان * صفا جدر چون سینهٔ دوستان

و آن روز برکت ا روز در منزل عیش منزل پادشاه زادهٔ ارجمند بدر بساط جشن و سور مبسوط گشته هنگامهٔ عیش و طرب گرمی پذیرفت ارباب نغمه و سرود با دف و چنگ و بربط و عود آنجا فراهم آمده نواسنج عشرت و خوشدلی بودند و اوا ل شب مذکور که آن بزم دلنشین سرور در بارگاه اقبال ممهد گشته نو پادشاه زادهٔ عالی تبار والا مقام در کمال شوکت و احتشام از منزل خود برآمده براه دریا سوار سفینهٔ صفا به متوجه نشستگاه حضور لامع النور گردیدند و در برج قلعه مبارکه از کشتی فرود آمده نگران دولت و کامرانی بر در زان گشتند از آنجا تا پای شاه برج که مطلع آفتاب سلطنت و جهانبانی است از دو طرف در زمین کنار دریا چوب بست نموده چراغانی در کمال خوبی و نظار بندی کرده بودند و فانوسهای رنگین و ز منقش نظری دلکش دلنشین آن در آویخته بدستور معهود دیگر جشنها چراغان کشتها بهر هنگام افروز آن بزم طرب آراسته

از تلمع و میاسطح بلورین آب هم چشم چشمهٔ آفتاب گردیده بود •

• لمولفه • نظم •

ز بس شمع و مشعل دراو رخشده • زمین همچو مشعل شده افروخته
چراغان چنان گشت عالم سرور • که بگذاشت در دهر رنگ تیرهٔ روز

و دران طرف دریا آلات و ادوات آتشباری چیده شده بود بموجب حکم اعلی چندی از امرای عظام مثل اسد خان بخشی دوم و صفشکن و اعتبار خان احمد بیگی و ملتفت خان میر توزک از جایی که بادشاهزادهٔ بلند مقدار سوار شده بودند در رکاب ایشان روان گشتند و طایفهٔ مطربان و اهل عشرت و سرور از اناث و ذکور با دف و ساز نغمهٔ شادی و آهنگ مبارکباد گل بانگ نشاط بر کشیده ترانه سرایان و سرود گویان پیشتر پیش می آمدند و آواز نقاره و کرنا و نفیر و نفیر و سرنا از بالای سفاین چراغان که بر روی دریا جلوه گر بود و آوازهٔ شکوه و جلالت بگوش گردون میرسانید و در انجمن همایون غسلخانه که حضرت شاهنشاهی نادر الهی صدر آرای خرمی و انبساط بودند ترانه سنجان محفل خاص در پردهٔ تهنیت نوا ساز گشته شعلهٔ آواز شان در خرمن طاقت باصره در گرفته بود و غلغلهٔ شادمانی و صدای شادیانهٔ کامرانی ازان بزم معلی سپهر اعلی بر رفته •

* لمولفه * نظم •

سرود معنی شده گرم جوش • زده نغمهٔ چنگ و نی راه هوش
پی گوهر خوشدلی رشته ساز • چه آهنگ مطرب چه آوازه ساز

بالجمله بادشاه زادهٔ عالی در والا حشمت قرین دولت و مسرت سعادت اندوز ملازمت اشرف گشته آداب تسلیمات بجا آورده حضرت

حلاوت شاهی آنسلاله دودمان خلافت را مطمح انظار عاطفت و مطرح انوار مرحمت گردانیده بقعه مروارید شاهوار که تنخواه هزار روپیه ارزش داشت از سر عنایت بدست کرم پرور بر سر ایشان بستند وگرانبها سربندی که از یک دانهٔ لعل آبدار و دو دانهٔ مروارید غلطان که تنخواه و پنج هزار روپیه قیمت آن بود و بازوبندی مرصع و خنجر خاصه با دانهٔ مروارید و چرکسی خاصهٔ مروارید دور و جیغهٔ مرصع و یک لک روپیه نقد و دیگر چیز مثل خاصه بالابرو پنج سر اسپ عربی و عراقی ازان جمله یکی با ساز مرصع و یکی با زین و ساز طلا مکرمت فرمودند و اشارهٔ والا با فروختن آلات آتشبازی صادر شده تماشای آن هنگامهٔ دلفریب نصیب ناظران گردید نخلهای باروتی که نشان سرو جوی باری از کنار دریای جون سر برافراخته و گلهای آتش در دامن زمین فرو ریخت و انعکاس صوران گوناگون نقشهای بدیع از صفحهٔ آیینه مانند آب انگیخت صورت تیر زمین و بار گشتن تیر هوایی از گلباری بونهال گل فرخی در ساحت باغ و گلشن نشان داد و از شعله زیری و سرو باری گل افشان هوای گلریزی بهار در سر عشرت طلبان انداخت لمعات انواع ماهتابی کرهٔ زمین را چون گوی آفتاب زرین ساخت و حلهای زرکش نور سپهر آتش بزم سرور زد و نام شهر کو انداخت *

* ز وله * نظم *

ز انوار مهتابی مه صفا * جهان یکسره اندرخت نور و صفا
هوا روشنی بخش ادراک شد * زمین شمع فانوس افلاک شد

پس از انصرام این تماشای نشاط افزا چون ساعت عقد در رسیده

بموجب امر اعلی قاضی عبد الوهاب اقضی القضات در حضور انور بآیین شرع مطهر بمهد مواعد عقد نموده آن نخلهٔ حدیقهٔ عفت را بانهال برومند گلشن حشمت پیوند داد اسعاد های بساط قرب و حضور و باریافتگان آن انجمن سرور مراسم تهنیت بتقدیم رسانیده تسلیم مبارکباد نمودند و نقار های عشرت بنوا آمده نغمه سرایان خوش آواز و ترانه گویان طرب ساز نغمهای دلنواز در مقام تهنیت و ثنا خوانی سرودند و آن بزم پر نشاط و محفل انبساط مبارکی و فرخندگی صورت انجام پذیرفت درین جشن بهجت فزا خواجه احمد ایلچی بخارا که باشارهٔ والا شرف اندوز بساط حضور بود دو عدد اشرفی یکی سه صد توله و دیگری دو صد توله وزن داشت با دو روپیه بهمین وزن عطا گردید و بخوشحال خان کلاونت و بسرامخان برادرش مبلغ چهار هزار روپیه از حلی و حلل مرصع و سه هزار روپیه نقد و بجوهر (۲) خان کلاونت دو هزار روپیه مرحمت شد درین هنگام فرخنده فرجام چون ایام برسگال سپری گشته و هوا بخوشی گراییده بود و فصل زمستان که موسم سیر و شکار این کشور فیض دستور است در رسیده هوای نشاط صید نخچیر از پیشگاه خاطر مهر تنویر شهنشاه عالمگیر سر بر زده هفدهم ماه مذکور ساحت شکارگاه پالم از فیض ورود فرمانروای عالم شرف اندوز شد و آن روز و روز دیگر آنجا بشکار کلنگ و آهو نشاط اندوخته نوزدهم بخاص شکار توجه فرمودند و روز دیگر ازانجا بشکار نور سعادت قدوم

(۲ ن) چوبر خان

بجسته نشست و بکم دیگرباره بخاص شکار مراجعت نمودند و مدتی
روز بگذران نخچیرگاه پرهت نشان و نواحی آن صید پیله گاو
عشرت آرا گشته در پردهٔ شکار پرورش حال رعایا و زیردستان
میکردند و بفراوانی سعادت ازلی صید دلهای رمیده نموده چهره
افروز دولت و مملکت بودند و درخلال این ایام در موضع انوپ شکار
روزی شکاری غریب دلفریب که کمال ندرت داشت مسیت بدای
طبع ایدیش گردید گزارش که دیدنی اینکه چون آنحضرت بعزم صید
پیله گاو که هنگام مستی آن بود بشکارگاه مذکور رسیدند از جمله
قراولی که در تعقیب نخچید بهر سو گماشته بودند شیخ بدهو نام قراولی
آمده بموقف عرض همایون رسانیدند که دو پیله گاو در بیرندگی از
جوش نشای مستی بجنگ بودند او بر سبیل سگرفت جوب امرا
قابل دیگر اند حضرت شاهنشاهی بتماشای آن وحشیان توجه
فرمودند بر جست تا آنها رسیدند چنان رهاش مستی و شورش بهیمی
درآنها مستولی بود که اصلاً رم نخورده سرازجنگ برنداشتند و بتوی
درهم آویخته زد و خورد می نمودند که تمام سرو گردن هردو
مجروح گشته بخون برآغشته بود پس از جنگ بسیار یکی ازان
دو ستیزنده وحشی مغلوب گردیده راه گریز برد و آن دیگر در پی
او شتافت درین وقت خدیو روزگار صید شکار آنها نموده از تخت
زوال مبارک فرود آمدند و تا دالی رسیدند که ازالات و ادوات
صید و جوش است متوجه شکار گردیدند اما از رسائی کمند
عدو بند اقبال حضرت شاهنشاهی که هیچ صید مقصودی گردن
ازان نپیچد نخچیری که گریخته بود برگشته برسر نبرد آمد آن

حضرت ازروی چستی و چالاکی تفنگ موسوم به بی‌بدل را که در سرراستی و بی خطایی نظیر ندارد بجانب ان ماشه خوابانید و گوله نشانه اس رسیده ازانطرف گذر کرد و آن صید مي قدم رفته از پا درافتاد و دیگری که تعاقب او کرده بود آمده بر دور آنسر زمین سعادت قرین که کیهان خدیو پا داد و دین بدولت آنجا سریر را وي صید افگنی نشسته بودند گردید و چون بمحاذی آنحضرت درآمد اورا بدرنشان کرده تفنگ موسوم بظفرنان را که برسر دست مبارک بود چنان بجانب او درق ادرور شدند که گوله نشان‌دل در سینه اش جای‌گذر آمده و از بدرنجاه قدم رفته برد غلطید شیخ بدهو و یار محمد قراول که نزدیك بودند رسیده آنها را ذبح نمودند و آن شکار عزالت آثار که اسورخی بود از دهشت دبرگی طالع خصم افگن اقبلم سکار شهنشاه روزگار حضرت امرای دیده وران هوشمند گشته ازان تدردستی بعجب و صید افگنی امدال بدری باروي تابند ادن برگزیده از الجلال محدها بچشم بصیرت مشاهده کرده و طبع مبارک خدیو جهان ازان بشگفتگی و انبساط گرایید و بچون دیگ اهنگ توجه بادساهانه آن دو شگرف بچه درپرش دلپذیر که گذارش مافت بدر تدر صید شد و باتفاق مهارت بدشگان بی شکار و صید آزمایان کیهن دشت روزگار صیدی بادی بدرب و خصوصیت کم‌اتفاق می امدد اشارهٔ معلی صادر سد که سه تختگاه سنگین یکی دران گل زمین که شهنشاه دولت و دین در حالت صید ادی وحشیان آنجا نشسته بودند ودر دیگر دو جا که آن دو بچه پرهدف تدر امدال عالم گیر کشته بودند بسازند تا نشانی از کیفیت این شکار

بدی آثار باشد و بعد فرمان همایون بتعاقب موسی که در آن موضع بود
کار در لشکانه معدصری بجهت نزول اشرف به نزد زند دوس هنگام
تفریع احمد جاه و جلال گوهر محیط طمس و اد ال اد امراء
بدو ه حصال محمد طم یک سر اسپ از طویلهٔ خاصه عطا گردید
و بهر عی داد خان و کنور رامسنگه و هو ندار خان و منص اللهخان
و حسن علی خان و دارابخان و برخی از قراولان و عملهٔ سکار خلعت
سکاری مرحمت شد سلخ جمادی الاولی سپهساه دین پناه رایت
ماوت از سکار گاه بر افراخته ساحت دار الخلافه را از فرقدوم
اشرف سعادت بخشیدند دردنوبت رلدع کتدی مطلع نام مهاراجه
جسونت سنگه صوبه دار گجرات عرصدور یافت که با تمامی سپاه
جوس بکومک امیر الامرایی که باعساکر منصور تدبع و استیصال
... وای مغرور نام زد است بشتابد و قطب الدین خان فوجدار
جوناگده فرمان شد که بگجرات آمده تا رسیدن صوبه داری دیگر
بنظم مهام آن صوبه اشتغال ورزد و از وقایع دار الملک کابل معروض
ارگاه خلافت گردید که راجه راجروپ بهانه از عرصه تا جل طبعی
مری شد و سمشیرخان که حراست حصار سهر کابل معین بود
بجای او منسوب شده باضافه ... صد سوار منصب در هزاری
پانصدی دو هزار و پانصد سوار مباهی گردید و خدمت او بسهامت
خان که در سلک کومکیان آن صوبه منتظم بود مفوض گشته منصبش
که دو هزاری هزار سوار بود باضافه پانصد سوار افراشته شد و بست
و ملل دهادا ولد راجه راجروپ که بهانه داری کهمرد و عوریند
وضحاک بار متعلق بود بنابر فضه موت پدر جوش بعد است

ارسال خلعت مورد نوازش شد و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار سربلند گردید و بمرید خان برادرش که چنانچه سابقا گذارش پذیرفته از دیگ بر انجامی سرب اسلام دریافته دولت ادراک حضور لامع النور بود بمرحلعت مرحمت شد نهم ماه مذکور اله وردیخان فوجدار گورکه پور بعز بساط بوس بارگاه سلطنت حسن طالع بر افروخت و سه زنجیر فیل بر سبیل پیشکش گذرانید و بعطای خلعت سرمایهٔ مباهات اندوخت و درین اوقات بجمیع نوینان والا قدر و امرای والا نامدار و بسیاری از عمودت منشان خدمت گذار خلعت زمستانی عطا شد *

تسخیر ولایت پلاون ازمتعلقات صوبه بهار

چون از روز نخست کارکنان قضا و قدر مقالید فتح و ظفر بدست شکوه درایت این خدیو سکندر فر داده اند و در مدارج عالم گیری و کشورستانی ابواب تائیدات غیبی و فتوحات آسمانی بر رای این جهان کشای گشاده لا جرم ازلوای سلطنت گیتی فروزش هر روز به تسخیر ولایتی مفرور و بگشایش ناحیتی نصرت اندوز گشته بلوامع سعوت همت و مجاهدت عرصهٔ مملکت از ظلمت وجود سرکشان نحوت منش بدر انس میدهند پرده کشای چهرهٔ صدق این مضمون مسخر گشتن ولایت پلاون است که درین ایام از مبادی اقبال کدبانستان خدیو جهان بحسن سعی و کوشش داؤد خان صوبه دار پتنه برمنصهٔ ظهور آمد توضیح این مقدمه آنکه چون مرزبان آن ولایت که بوراثت بداگان ضلالت آئین آن سر زمین را

مصروف بود تا باستظهار قلاع متین و حصون استوار و کثرت مالهای جرار و صعوبت طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و مروری کریوه و کوه بلندرای انور دیو غرور گسسته دم نخوت و استکبار میزد و بسبب جسارت لوای استبداد افراخته از درگاه دینی و خود سر میپیچید و از بدگوهری و پستی همتی برخی صوبه داران در بعضی اوقات که اظهار مرضیت میکرد ای خراب ارجمند جو برادربهادر دست بعرض نجال ملک بادشاهی که بحدود زمینداری او ربت الحوار بو فرار میشد و از کوه بطرفی و مرزها و گوهری به پندار جهالت و خیال خود سری سرافراز رفته فرمان بدهری ناروا مدبر مدار و اطاعت و بعضت صوبه دار لیستند دردادن پیشکش برسم معهود دیگر مرزبانان تهاون و قاعده متوررنه بجرم سال گذشته در هنگامی که داود خان صوبه دار بهار از مهم بنگاله مراجعت نموده بنواحی بتنه رسیده بود و دران حدود یک چند توقف در ده بمصلحت داشت بعضی مفسدان بدره ایام قیام داشت فرمان مهرمان جلال از بیشگاه سلطنت و اقبال بنام مذکور بدرایة نفاذ یافت که با کومکیان و عساکر آن صوبه همت بر تسخیر ولایت آن سته زور طلب کفر و عواقب گماشته را بادوده و مستاصل بسازد و ساحت آن سرزمین را از عبار تصرف آن مدبر بی دین بپردازد و برلیغ گیتی مطاع بنام فوجداران و بیولداران و زمینداران و سایر کومکیان آن صوبه صادر گردید که با سپاه و باسیان خویش برد او شتابند در تقدیم آن مهم شرایط موافقت و مرافقت بظهور رسانند آنجا سهامت نشان بورود فرمان عالیشان کمر عبودیت بمستت آن خدمت بسته بنشست دوم سعدان آنسال که

از تادیب دیگر سرکشان فارغ گشته بود باتفاق مترا خان فوجدار دربهنگه و تهور خان جاگیردار چین پور وراجه تهرور زمیندار مونگیر و دیگر عساکر بادشاهي و زمینداران و کومکیان آن صوبه بسمت مقصد روانه گردید بلاو بمسافت چهل کروه در حدود صوبهٔ پتنه واقع شده از بلدهٔ مذکور تا سرحد آن ولایت بیست و پنج کروه است و ازانجا تامکاني که مسکن و مامن سرداران آن ولایت وآثار شهر و آبادیست بانزده کروه آن معمورهٔ کفر و ضلالت دو قلعه مستحکم اساس دارد هر دو سنگین یکي ازان بر فراز کوهي که دران بردیکي است و دیگري بروي زمین رودی عظیم از پاي آن دو حصن منیع میگذرد و در اطراف ونواحی کوههاي مرتفع و جنگلهاي انبوه است و سه قلعهٔ دیگر از متعلقات آن ولایت در سرحد صوبهٔ بهار است نخستین قلعه کونهي که بیست کروهی بلاوست دوم قلعه کنده که از کونهي بمسافت هشت کروه در سمت یسار آن واقع است سوم قلعه دیوکن که بفاصله ده کروه از کونهي در جانب یمین آنست و همواره از قدیم الایام زمینداران ضلالت و خام آن کفر بوم را بغي و سرکشی با حکام صوبه بوده و به دشت گرمی حصانت قلاع و صعوبت مسالک و انبوهي بیشها با صوبه داران در مخالفت زده طریق اطاعت نمی پیمودهاند چنانچه درعهد سلطنت اعلی حضرت که عبد الله خان بهادر فیروز جنگ مدتی بصوبه داري پتنه قیام داشت پرتاب ولد بلبهدر چرو که دران هنگام سرداران آن ناحیت بود از کمال جهل و استبداد تن باطاعت و انقیاد نداد و در مدت حکومت او بپیشکشی نفرستاد و بعد ازان خان مرحوم که امیر الامرا خاف

و دی الدوله آصفجان که دران و ب ساسده حان محاطب نود نصوبه
داری آنجا منصوب سد اگرچه د وحب رمان حصرب اعلی باعساکر
کومکی ان صوبه ده ننده آنصلالب پرور برداحب لنکن او را مستاصل
بساحب و انتزاع قلاع و ولانس مدسر نگسته هسداد هزار روپیه
دسکس گرفت و مراجعت نمود بالجمله حون رمینداران سعادت سحار
قاون همواره قلاع سه گانهٔ سرحد را نساماں محاربه و نبرد مسعد
داسته باستظهار آن دست حراب نه صی محال ولاىب اىساهی
درار می کرد داؤد حان انتزاع آنهارا از مقدمات مطلب دا سته نحست
بسحىر قلعه کوہی ىىس نهاد عزىمت ساحب و لحم ماه مبارک
رمضان این سال همانون ىىای آن قلعه رسىد مفسدانی که دراىجا
بو ىد ار سطوت حنود قاهره بسىر تا ممانع حىر مغلوب ر ب و
حوف گردىده رحب اقامت ىىرون کسىده بو ىد و قلعه را حالی
گ ىه داؤد حان آنرا بحیطهٔ تصرف آورده ىندوبست ما سده داد و
پس اران کساس قلعه کىده وحهه همت گرداىىد آن قلعهٔ است
در کمال استحکام بربرار کوهی واقع سده و حـ مى کىبر ار معاهدىر ىا
سامان قلعه داری دران بو ىد ار قلعهٔ کوہی تا آنجا اگرحه مسافت
هست کروه است لنکن سراسر راه آن جنگلی ا بوه است و دروسط
طرىق کوهی بلند و کر وه دسوار گذار ىىر هست ار ىں جهت حان
مذکور نحسب بقطع اسجار جنگل و هموار ساحتن راه پرداخته دران
باب سعی و کوسس ام بظهور رسانىد و حون ىىدروی جهد و اهد ام
مبارزان بصرف اعتصام با ىک کروهی قلعه کىده حنگل برىده سد
و راه بادل عدو انواج منصورگردىد اساس ىىاب و استقلال محدولین

به سکال ترلرل پدیرونده آن حصار مصائب آثار را دمر بی مداومه و پیکار خالی کرده لگام مرار مسلک ادبار سپرده بود و داؤد خان بافواج مدروری نشان چهارم شوال بپای قلعه رسیده آنحصن متین را تصرف نمود و انهدام آنرا مقتضای رای صلاح اندیش دانسته بهدم بنیادش پرداخت و در اندک فرصتی آن حصار استوار را با خاک برابر ساخت و چون فصل برشکال نزدیک رسیده بود قرار داد که ایام بارش راکه نه هنگام حرکت و یورش است درآنجا گذرانیده بعد از انقضای موسم باران رهگرای مقصد گردد و رعایت مراسم حزم رتدبیر را از قلعه کونهی تا آنجا در هر سه کروه قلعه گلین ساخته در هریک صد سوار از تابینان خویش و جمعی از پیادهای بندوقچی و برخی از رسیدداران تعین نمود که چون رسد آورده بمعسکر نصرت آید از حدود خود بسلامت نگذرانند و محافظت راه نموده نگذارند که از دست برد مقهوران بی دین آسیبی بمترددین برسد و چون موسم برسگال سپری شده هنگام نهضت و سواری در رسید همت اخلاص گزین در تسخیر پلاون بسته با عساکر نصرت قرین عازم آن مهم شد و با آنکه مرزبان آنجا بصدمهٔ صولت افواج منصور از مسند پندار و غرور بشعور آمده وکلا فرستاده بود که تمهید مراسم معذرت و ندامت و تعهد وظائف انقیاد و اطاعت کرده پیشکشی مقرر نمایند تا جنود قاهره از عزیمت استیصال و انتزاع ولایت آن خسران مآل درگذشته به تنبه معاودت کنند آن خان سهامت شعار ترلزل در اساس عزیمت خود راه نداده و توزوک لشکر و ترتیب افواج نموده غرهٔ ربیع الاول این سال فرخنده تاتیدی شاهشده روانهٔ سمت مقصد

گرد بهادر خان با هفتصد سوار جلادت آثار و دوصد تن بندوقچی
بهراولی کمر همت در میان بردلی بست و تهور خان با هفت
صد سوار و هفتصد پیاده در برانغار آمادهٔ کارزار شد و شیخ با ار برادر
زادهٔ داؤد خان با پانصد سوار از تابینان خان مذکور و راجه بهروز
با چهار صد سوار و یک هزار و پانصد پیادهٔ کار فرمای جرانغار گردید
و داود خان خود با دو هزار سوار در قلب جای قرار گرفته پانصد سوار
از تابینان خویش به چنداولی معین ساخت و گروهی انبوه از زمینداران
بسرگردگی جمعی از بندهای اخلاصی و مردم خویش تعیین
نمود که سراسر راه را تا قلعهٔ پلاون که جنگلهای صعب داشت و متصور
بود که مخذولان در پناه آن کمین‌گاه گزیده باستظهار بسالک اشجار
طرق آمد و شد بر عبور لشکر نصرت شعار بشورانند جنگل
بری نموده مسطح و مصفی سازند و در هرجا که باقتضای مصلحت
جمعی بایست گذاشت تهانه مقرر کرده جوقی بمحافظت آن گماشت
تا مقهوران را مجال دستبرد نماند مع لا حلوس مروری لوا بدربست
و آنچه که گذارش بایست هر روز سوار شده مساعی مبذول می
نمودند و جنگل بریده و راه ساخته پیش می‌بردند و هنگام نزول در
اطراف لشکر مورچالها ساخته لوازم ضبط و هوشیاری که ناگزیر
سپاهگری است تمام می ورزیدند و بنابر تعویق ساختن راه در عرض
نه روز ده کروه طی شده نهم ماه مذکور در موضع برسی که از آنجا
تا قلعهٔ پلاون هفت کروه مسافت است مضرب خیام افواج ظفر
اعتصام گردید و اگرچه درین وقت که داؤد خان برای گذرانیدن
ایام برشکال در کنده اقامت داشت چنانچه سابق ذکر یافت وکلای

زمیندار دارن برای تمهید مصالحه و معرور کردن پیشکش نزد او آمد
شد داشتند اماهای مذکور سخن آنها را بسمع قبول راه نداده جوابی
که مشعر بحصول مضمون آنمردود باشد نمیگفت درین هنگام که
افواج قاهره بموضع ترسی نزول کرد مجددا صدمهٔ رعب و استیلای
جنود مسعود در باطن ضلالت آمود آن کافر مطرود کارگر آمد و بمشاهدهٔ
آثار سطوت اقبال دشمن مال و ملاحظهٔ وخامت عاقبت و سوء
مآل هوای سرکشی و سودای مخالفت از سر بدادارش برآمد و ناچار
از راه چاره سگالی و لابه گری پیش آمده صورتسنگه وکیل خود را
که مدار علیه و صاحب اختیار مهمات او بود دیگر باره نزد داؤد خان
فرستاده اظهار عجز و زاری و قبول فرمان پذیری و خدمت گزاری
نموده راجه بهرور را در حصول این مدعی وسیلهٔ انگیخت و تعهد
دادن یک لک روپیه در محمل پیشکش بسرکار جهاندار و پنجاه
هزار روپیه بداؤد خان کرد خان مذکور درین مرتبه از کمال تضرع
و الحاح او تن بقبول این معنی داد و بدپذیرفتن مامول آن مخذول
را از مقتضات صلاح اندیشی شمرده این مقدمه را بجناب سلطنت
و جهانبانی عرضه داشت و بانتظار رسیدن جواب از بارگاه سپهر
جناب روزی چند دران مقام توقف گزیده در استیصال او امهال می
ورزید درخلال این ایام روزی منهیان جیش اسلام خبر رسانیدند که
جمعی از مقهوران انتهاز فرصت نموده در هفت کروهی معسکر
منصور رمهٔ علیه را ربوده اند اگرچه پس از وقوع این مقدمه زمیندار
غدار بوساطت وکلا تمهید مراسم اعتذار کرده چنین وا نمود که آن
خسارت بی اطلاع و اشارت او از مردمش سر زده و بیر پنجاه هزار

روزنامه از جملهٔ پیشکشی که قبول کرده بود فرستاد لکن داؤد خان
دران ادای باظهار مسامحه نموده بتحریک عدوب و تکلیف خدمت
مرم بس درد کار و سرا دا ب آن نکار هستم ربیع الدا ی از برسی
کوچ کرد و در دامن کوهی که سه کروهی قلعهٔ بلاون بود نزول نمو
و سامردهم آنجا یک کروه بسدر ز ده حلام بصرت در اخراجت
مخذولان از قلعه برآمده در بدم کروهی عسکر ظفر شعار مورچالها
استوار بسته بجمعیت و هجوم تمام نشسته بودند و مهیای مدافعه
و محاربه گشته اطهار آثار جلادت میکردند درین وقت از جناب
خلافت و جهانداری برلیغ کرامت عنوان درجواب عریضه داشت
داؤد خان مشعر بادن معنی برتو معادب گشترد که اگر مرزبان
مذکور برهبری بخت و یاوری دولت بیتمون ادراک شرف اسلام
در یافته بدین متین احمدی و ملت والای مصطفوی گراید و ترک
آئین ضلال و باطل ترجیحی نماید اورا بتمیز ایمان ا ان داده بتسکین
نگیرد و آن ولایت برو مسلم دارد و الا جنانکه مامور شده همت بر
استیصال آن مقهور و انتزاع قلاع و ولایتش گمارد آنجان عمودیت مبین
مضمون حکم همایون را باآن بدکیش بدرة ابلام بدعام نموده انتظار
جواب داشت ازان جا که مقاوران حضور ادبال را سوی خذلان و وبال
با اعدای بد سکال عنان گسل سکدست وبحمل بو مورچال برلاس
که از صدق نام بهرهٔ د ام داشت با وصول جواب آنجمران مآب که
آثار امتنا و ابا از قبول ا ن مقام هدایت مرا از جبهٔ حالش
لائح بود صبر نکرده بتحریص تهور و دلاوری در احراز فضیلت
مجاهده تعجیل نمو و بی اطلاع و مشورت داؤد خان دست و

چهارم ربیع الثانی با سپاه خود سوار شده بر طاغیان مردود حمله
نمود و نزدیک مورچال آنها رسیده دایره بدین براوردخت چون داؤد
خان ازین معنی آگهی یافت از دیر تصورت تا حدود نصرت سوار
شده بیشتر رفت و در برابر مورچال مقهوران بفاصلهٔ یک تفنگ
انداز مرود آمده آنجا طرح مورچال انداخت و بتوپ و تفنگ
هنگامهٔ جنگ گرم ساخت از یک پاس روز تا هنگام غروب خورشید
گیتی فروز بدران حرب و قتال شعله ور بود و دلیران جلادت منش
از طرفین سرگرم کوشش و آویزش بودند چون تهور خان بجدال
منشار جهالت سرور نزدیک تر بود شانزده کس از تابینان او سر
بجهت بلکامی فرو بردند و پنجاه کس از سوار و پیاده و بسیاری
از مراکب را آسیب زخم رسید و اواخر روز آنجان تهور نشان
بصوابدید داؤد خان بمعسکر ظفر پیوست و چون شام پردهٔ ظلام بر
چهرهٔ بخت عاصیان تیره ایام کشید آدمرودان در توپ بزرگ از
قلعهٔ برآورده در مورچال نصب نمودند و دست جرأت بتوپ
اندازی کشودند از صدمهٔ گولهٔ آنها تنی چند از سوار و پیاده با برخی
از دواب عرصهٔ تلف گردیدند و درین شب زمیندار مذکور شعار
از لی و ضلالت جبلی اظهار اصرار بر آئین کفر و انکار نموده
سرتابی خود از ربقهٔ تکلیف اسلام بداؤد خان پیغام داد بالجمله چون
مورچال متمردان بر فراز گاهی بود و مجاهدان نصرتمند در نشیب
جای سنده ساخته بودند و آسیب توپ و تفنگ آن گروه شقاوت
پژوه بعساکر گردون شکوه میرسید داؤد خان کوهچه که سر کوب آن
سرکشان مذکور بود و آن را با سایر کوهها و پشتهای بلند فراگرفته

مورچالها ساخته بودند به دوری تلاش خراب و جهانها سه را بدست
آورده وبی جهد سران بالا برد ولی امیران موجنابهٔ محصورین الاکی
و گرم دستی طی الاتصال آنها را دران مستحقان عذاب و بلا ساختن
گردیدهٔ از دستان خروشان متساهدند و در اساس ثبات و ارکان
استقلال آن قوم به سنگال زلزل می انداختند تا آنکه بیست
و هفتم شهر مذکور اشرار را پای قرار و پایداری لغزش پذیرفته
از سنگها راه فرار نمودند و فرقه‌ای بقله رسیده در کنارهٔ رودی
که در پای آن حصار جاریست دیگر باره باروی جهد و کوشش
بستند مورچال کشودند چون از معسکر جنود منصوری تا آنجا
جنگلی انبوه بود داود خان در سه روز باهتمام بردن اشجار
جنگل و ساختن راه پرداخت و غرهٔ جمادی الاولی که راه قابل عبور
جنود منصور گشته بود باافواج ظفر قرین باهنگ یورش بر مورچال
مقهوران بی دین که برکنار آب بسته بودند روانهٔ پیش گردیدند شیخ
بابار و شیخ احمد برادرزاده‌های خود را با بعضی جمعی
از منصبداران پادشاهی و پسر راجه بهروز را با اتباع او و جمعی از
پا بعان میرزا خان در دست چپ معین ساخته قرارداد که از راه
درهای کوه بر مخالفان خذلان پژوه حمله برد و شیخ صفی را با
فوجی در سمت یمین تعیین کرد و خود با میرزا خان و بهروز خان
و راجه بهروز و ابو مسلم و سید نجابت و گروهی از منصبداران در
قلب قرار گرفت و از سه جانب بر مقهوران عصیان منش یورش کردند
دلیران رزم وغا و شیران بیشهٔ مبارزت در آن حرب کفر و ضلالت رسیده
بدان قتال در افروختند و با دو پاس روز در آن ... روزان سخاوت اندور

حربي صعب و نبردی شدید نموده صولت غرور و جهاد اندرخیند و آخر الامر بسائم علبه و استیلا بر پرچم اعلام جنود اسلام وزیده کفار ضلالت فرجام مقهور و مغلوب گردیدند بشعلهٔ تیغ سر افشان بهادران نصرت نشان جمعی کثیر از عصات را آتش در خرمن حیات انداد و بسیاری ازان بیدلان بارش تگرگ تفنگ و ضرب شمشیر و طعن سنان خسته و مجروح گشته زخمدار بدر رفتند جمعی ازانها در پناه کوه و جنگل در خزیدند و فریقی رخت ادبار بحصار شهر بند کشیدند پس از وقوع این فتح اگرچه قرار داد داؤد خان این بود که بافواج نصرت شعار برجای فورچال مخالفان قرار گرفته از روي تأمل و تدبیر بتسخیر قلعها که در کمال متانت و استواری بود وکشایش آنها بروی در مرآه اندیشه چهره نمی نمود بپردازد لیکن مجاهدان جیش اسلام که زعدت و شعف تمام باحراز رتبهٔ غزا داسته عنان تمالک و تماسک ازکف داده بدبری حلاوت و یاوری سعادت بتعاقب آن جمع بد عاقبت رخش شجاعت بر انگیختند و موج موج دمان موج سبک از آب گذشته در پی آن خاکساران باد پیما روان گشتند ولحصار شهر بند رسیده بیورش و آویزش پرداختند مقهوران بعي اندیش تاب ثبات و استقامت از حوصلهٔ طاقت خویش افزون دانسته سراسیمه وار از حصار بیرون شدند و بهزاران خواری و دشواري بقلعهٔ مادین و حصار کوه پناه جستند و زمیندار خسران مآل اهل و عیال و زردهٔ اسفا و اموال خویش که در قلعها بود برآورده بجنگل فرستاد و خود بانتظار حمایت آن درحصار با گروهي از کفار تحصن گزیده بمراسم مدافعت و ممارست بنام

ورزند غازیان منصورمند حصار شهربند درآمده بسلسلهٔ تیغ و سنان
آتش دران کفرستان زدند و ازانجا بدروازهٔ قلعه رسیده بنیروی
کوشش همت برکشایش آن بستند و با تلاش سخت از طرفین هنگامهٔ
جنگ توپ و تفنگ گرم بود انجام حال بر اهل حصار تنگ شده
زمینداران تیره روزگار پس از تک و پوی بسیار سخت راهی که
ازقلعه بجانب جنگل داشت برآمده رهگرای فرار گردیدند و بمیامن
عون و تایید الهی و امداد اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی
فتح و فیروزی قرین حال مبارزان جهاد آئین گشته آن هر دو حصن
حصین بتصرف اولیای دولت و دین در آمد ساحت آن دیار از
لوث وجود کفار سیه روزگار پیرایش یافت و صنم خانها و معابد
هندوان که از دیرباز ظلمتکدهٔ شرک و ضلال بود بانوار ذکر و تهلیل
برآمود و درین یورش و آویزش شصت و یک کس از مجاهدین اسلام
بپای مردی سعادت بدانهٔ والای شهادت رسیدند و یک صد و هفتاد
و هفت تن نیز مجاهده و نگار چهرهٔ شجاعت را از گلگونهٔ زخم
سیمای سرخروئی بخشیدند و بسیاری ازان زمرهٔ بیجان بدنهاد را
تیغ خصم افگن بهادران دشمن شکن زخم سر از قلعهٔ تن جدا کرده
بگوی نیستی فرو افگنده و جمعی نیم کشته و زخمدار آوارهٔ دشت
ادبار شدند و جمع کثیر اسیر و دستگیر گردیدند و پس از چند روز
چون منهیان خبر رسانیدند که گروهی انبوه از حشرات مفسدان باطل
پژوه در قلعهٔ دیوکی فراهم آمدند و به مدار دور از کار استعداد جنگ
بکار نموده آنجا بقدم جرات بسر ه داؤد خان شیخ صفی را با فوجی
آراسته از بابیان خویش و برخی از بندوقچیان بدفع اشرار و تسخیر

آنحصار تعدی نمود و از آنجا رسیده بمحاصره پرداخت و کار بر متحصنان تنگ ساخت متمردان باطل ستیز تاب ثبات نیاورده طریق فرار پیمودند و آن قلعه بتصرف دولت خواهان درآمد و خان مذکور بجهت بندوبست آن ولایت و ضبط و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشهٔ فسادگیرهای تمره درون چندی دیگر دران حدود توقف ورزیده منگلی خانرا که بموجب فرمان گیتی مطاع فوجداری پلاون و حراست آن قلاع باو تفویض یافته بود آنجا گذاشته به پتنه مراجعت نمود •

اکنون سمند تیز گام آسمان خرام خامه را در طی
مناهج تحریر این شگرف نامه بسمت نگارش
وقائع حضور پرنور عنان تاب گشته سررشتهٔ سوانح
اقبال را از جائی که گذاشته بود باز بکف می آرد

بیست و دوم جمادی الاولی عنایت خسروانه داؤد خانرا که در تسخیر ولایت پلاون مساعی جمیله ازو بظهور پیوسته بود بارسال خلعت خاص کسوت مباهات بخشید و اضافهٔ منصبش در یکی از جشنهای خسروانه مقرر گردید و درین تاریخ رایت اقبال فرمانروای عالم پرتو سعادت بلشکرگاه پالم افگنده سه روز بصید نخچیر آن عرصهٔ دلپذیر مسرت افزای خاطر مهر تنویر بودند و بیست و پنجم ساحت دار الخلافه بفیض قدم اشرف مهبط انوار عز و شرف گردید و صف شکن خان که چندی قبل ازین مورد عتاب خسروانه گشته از خدمت و منصب معزول شده بود مورد انظار عنایت و نوازش خدیو بنده پرور مفتخر گشته بمنصب دو هزاری یک هزار سوار سرافرازی یافت دوم جمادی الاخره فاضل خان میر سامان بمستقر الخلافه اکبرآباد مرخص

گردیدکه بخدمت هما ون اطلی حضرت رسیده گزارش معضی
مطالب و مقدمات نماید و پس از تقدیم آن خدمت به پیشگاه
حضور آید و هنگام رخصت عنایت خلعت خاص وارش یافت ودرین
هنگام امیرخان به صوبه داری دار الملک کابل از تغیر مهابت خان
سرفراز شد و بعطای خلعت خاص و سه سرخاصه و جمدهرمرصع
با علاقهٔ مروارید و اسپ عراقی با ساز طلا و فیل خاصه با ساز نقره
و با ه ل داری نقره وجل زربفت و باضافهٔ هزاری هزار سوار دوا به
سه اسپه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار ازان ۔ ۔ ۔ ۔ هزار سوار
دوا به سه اسپه مورد اصناف الطاف گشته هشتم ماه مذکور بدان صوب
مرخص گردید محمد ابراهیم و محمد اسحاق پسران شیخ میر مرحوم
وجمعی دیگر در سلک کومکیان آنصوبه انتظام یافته بمعضی ازانها
خلعت و برخی اسپ مرحمت شد و از کومکیان آن صو را ملی
ککهر و حم ی د ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ رخصت اسپ و خلعت و ۔ ادب خان
مشرف عنایت خلعت مورد نوازش گردید وعسکرخان وحیدار بیدار
در سلک کومکیان صوبه بنگاله انتظام یافته خواجه صا ق بدخشی
بخدمت او ۔ ۔ سرا رازی پوشید و دلیر ولد بهادر خان روهیله
بفوجداری بهار از تغیر شید عبدالعزیز ۔ سده بعنایت خلعت
و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار و دو صد سوار ازان ۔ ۔
پانصد سوار دو اسپه سه ا به سرفراز گردید و ازروی عنایت خلعت
خاص با فرمان مرحمت عنوان جهت رانا راجسنگه مصحوب گدای
رمال گشت هژدهم ماه مذکور جلیل الله خان صوبه دار سا ق
جناب که در لاهور عارضه بر مزاج ارطاری گشته از دیر باز کوفتگی

بود بظاهر دار الخلافه رسید و ازانجا که بقیهٔ ایام آزار و ضعف بسیار داشت اشارهٔ والا بصدور پیوست که داخل شهر شده بسر منزل خویش فرود آید و از کمال عاطفت و بنده پروری تعریف خان و دیگر اطبای بادشاه سریر خلافت را حکم شده که بمعالجه او بردازند و مدبرخان خلف خان مذکور با روح الله خان و عزیز الله برادران خود احرار دولت ملازمت اشرف نمود عزهٔ رجب ماصل خان از مستقر الخلافه اکبرآباد رسیده ناصیه‌سای آستان خلافت شد و برخی از نفایس جواهر و مرصع‌آلات که حضرت اعلی از سر عاطفت مصحوب او فرستاده بودند وقریب سه‌لک روپیه قیمت آن بود بخدمت اشرف گذرانید و مدبرخان هژده سر اسپ عراقی با برخی از جواهر و مرصع آلات بر سبیل پیشکش بنظر انور رسانید و هژده سر اسپ کچی باد رفتار صرصر خرام ازانجمله ده سر با ساز طلا که قطب الدین فوجدار سورتهه برسم پیشکش بدرگاه معلی فرستاده بود بموقف قبول رسید و خواجه احمد ایلچی بخارا بانعام پانزده هزار روپیه و برخی از نفایس امتعه مورد نوازش گشت و بمدررا بنگ مهر سکار و لطف بنگ میر آخور و محمد رحیم مشرف سوغات عبد العزیز خان خلاع فاخره و بیست‌هزار روپیه مرحمت شد و از سوانح بسر آمدن روزگار حیات خلیل الله خان است چون کوفتش بامتداد کشیده ضعف و فتور قوی بمرتبهٔ کمال رسیده بود باندک نکسی که از بی پرهیزی عدا روی داد کارش از مداوا درگذشت و بدعوت اجل بمک خوان (کُلُّ نَفسٍ ذَائِقَةُ المَوتِ) چشیده دوم رجب پیمانهٔ زندگی او لبریز گشت چون از بنده‌های ارادت شعار اخلاص کیش و فدویان هواخواه

حضر اقدس بود و درین دولت ابدمدت بسبب عبودیت موروثی
و جهت حق خدمت دیرین داشت سپهسالار عاطفت شعار فرزندان را از
درگذشتن آن فدوی به مدت مدید خاطر حق‌شناس مخصوص بود
فرزین یافت و با رگسده روح اورا بانوار توجهات روحانی سرمایهٔ
امرزش بخشیدند و روز جمعه که دو روز از رحلت او گذشته بود
مقتضای کمال قدرشناسی و بنده روزی که آن عادت در سار
این خورشید اوج عظمت و سروری از مسجد جامع بر قدوم بسم
منزل بازماندهای آن مرحوم افکنده آن سوگواران را قربان عاطفت
ساختند و مرهم دل خوشی و نوازش فرمودند و منیر خان و روح
الله خان و عزیز الله خان پسران آن مغفور و افتخار خان و ملتفت
خان و بهاء الدین برادرزادهای او و سیف الدین صفوی داماد
را عطای خلاع فاخره نواخته و همگی منسوبانش را مشمول مراحم
خسروانه ساخته از کدورت ماتم رستگی بر آوردند و روحه و متعلقانش
را بسالیانه پنجاه هزار روپیه کامیاب مکارم سپهسالارانه گردانیدند و
پسران و دامادش را باضافهٔ مناصب مطمح انظار دیده ساخته و نعش
آنرا در جنب همایون بقعه طرحی که برپا نموده بود مقرر فرمودند ششم ماه
مذکور حدیقهٔ نور دوگل جدید انبساط و هلال پاره نهال ریاض حشمت
و اقبال بادشاه زادهٔ والا گهر محمد اکبر را به اقتضای رای اقدس خلافت
گسسته در ساعتی مسعود آن نوبت الظهر سلطنت عظمی با ن مست
منتقه بسر گردیدند و چون این ارادهٔ دل پسند دفعه دفعه ی مهد و بوطئه
از پیشگاه ضمیر مهر تنویر حضرت شاهنشاهی که همواره از صور الهام
نقش پذیر است بدور و خاطر ملکوت ناظر بآن متعلق بود که

این مدت ارجمند گذار شرایف مقدس نموسته کردی از قوت لعل
آنده لاجرم بنوع آنرا تمهید جشنی بزرگ در خاطر تعویق و تاخیر نمکنند
دررون اندعار مآثر شریعت عزاء رسادت تکلفات بتقدیم آن امر
موکد بپرداختند و ذمهٔ همت علما ازان حق لازم الادا فارغ ساختند
و درین جشن خجسته جمعی از ملازمان و خدمت گذاران آن بادشاه
زادهٔ کامگار نامدار را بعطای تشریفات نواختند و درین اوقات بروفق
خواهش و اشارهٔ حضرت اعلی خواجه دهول و خدمتکاران خواجه سرا
و جمعی از چیلها را خلعت داده بمستقر الخلافة اکبرآباد رخصت
فرمودند که ضمیمهٔ خدمتگزاران آن حضرت باشند و چون در دستگاه
خلافت و جهانداری از عرض سودای ذمک ایلچی ادراک ظهور پیوسته
بود که والی آنداررا بخوردن نان که از شرایف خصایص هندوستان
وبرگ سعري ازین حرم دوستان اسب رغبت وشعف تام بهمرسیده
لاجرم بمقتضای عطوفت سروری حکم اشرف صادر شد که قدری
معتدبه از نان نفیس برای والی مذکور ببرند و یکی از ملازمان
درگاه برسانند آن معنی شد نوزدهم رایات مهر انوار تعریمت شکار
پرتو اقبال بآن روی دریای جون افگنده پنج روز درآن حدود صید
نخچیر ساطاند و نوزدهم بیست وچهارم که قرین سعادت معاودت فرمودند
خواجهٔ احمد ایلچی بخارا را بعنایت خلعت و خنجر مرصع باعلاقهٔ
مروارید و انعام سی هزار روپیه نواخته رخصت انصراف بخشید دو نمدررا
بیگ میرشکار و لطف بیگ میرآخور و چندی دیگر از رفقای او
خلاع فاخره ده هزار روپیه و برخی از امتعه مرحمت کردند ازاول تا
آخر تسخیر مذکور و مراهاتش از نقد و جنس قریب یک لک و

بیست هزار روپیه عطا شد و چون عبدالرحمن دیوان بنگاله عبد العزیز
خان که از اساطین دولت اوست عریضهٔ مبنی بر مراتب عبودیت
وهواخواهی ا ب آستان سپهر نشان بخدمت امدادهای ا ۀ او نگ
عظمت وجهانبانی نگاشته با مختصر پیشکشی بقصد استقامت انوار
مواهب بادشاهانه که بنص خاص بسان ادرار عام بجمیع طوایف
انام میرسد و دور و نزدیک و ترک و تاجیک از عواید و فواید آن بهره مند
میگردند درگاه خلافت پناه ارسال داشته بود از خزانهٔ انعام بادشاهی
هشت هزار روپیه بعرسادهٔ او حواله شده از امد ۀ هندوستان خریده
نموده برای او برد و میر عبد الله کاشغری و جنیدی از رفقاش
بانعام جواهر ازرو به کامیاب عنایت گشتند غرهٔ شعبان هشتاد
زنجیر فیل از فیلان ماسجاع که خان خانان از بنگاله رسانده بود و دو
زنجیر فیل از غنایم پلاون بنظر همایون رسید شب پانزدهم ماه مذکور
که لیلة البرات بود پانزده هزار روپیه از خزانهٔ احسان بفقرا بوساطت
صدر الصدور بارباب استحقاق انفاق شد و درین ایام رشت امرای
امیر واورنگ مکرر بعزم شکار کلنگ بخضرآباد توجه نمودند چنانچه
یکصد و پنجاه کلنگ درین سال صید شاهباز اقبال همایون ال شد
و چند ب بازجره ملک رسا و لوای خورشید ـ بسمت اعزآباد ودیگر
صید گاه های نواحی دار الخلافه سایه گستر شده ایام شکار مسرت
بخش طبع همایون گردد واز جملهٔ شکارهای صیدمزرعه بود که آ روی
در این حین در برابر خضرآباد اتفاق ا باد چون خاطر مبارک بضبط
آن شکار شگرف رغبت نمود بعد بص اللعجان مراول بنگی حکم والا صادر
شد که مردم اطراف را گرد آورده باهد ام آن بردارد و جای مذکور

یاوراولان و عملهٔ شکار بموجب فرمان بسر انجام لوازم آن کوشیده دامی بزرگ که آنرا بزبان میرشکاران هند باور گویند در عرصهٔ شکار گاه کشند و جانور بسیار از هرطرف رانده بدرون آن درآورد و چون تفرقه دست بهم داد و کیفیت آن بعرض اشرف رسید گلگون عزیمت خسروانه باهنگ نشاط اندوزي آن شکار بدیع آثار بجانب خضرآباد سبک خرام گشته روز دیگر با شاهزادهاي ارجمند بیدار بخت و مقربان بساط عزت و ملازمان رکاب دولت بآن روي آب توجه فرمودند و چون بکنار دام رسیدند بادشاه زادهای والا مقام و چندی از امرای عظام بدرون آن در آمده مشغول صید افگنی شدند و عمدها و خواص را بفر رخصت شکار فرمودند سی صد و پنجاه و پنج آهو بحیطهٔ دام در آمده بود شهنشاه والا بنیروي دست و بازو کشورکشاهشت آهو زدند ازانجمله شش بتفنگ و دو بضرب خدنگ و سی و یک نخچیر را قراولان دستگیر کردند و چهل و هفت ازان غزالان راجمعي که رخصت صید یافته بودند بتیر تفنگ از پای در آوردند و ازانجا که پرتو انوار رحم و کرم جبلی و فضل و رافت ذاتي این مظهر رحمت نامتناهی چهرهٔ افروز حال جمیع مخلوقات الهی است و چنانچه افراد انسان را که بدائع ودائع ایزدی اند دستخوش جور و تطاول و پایمال ظلم و تعدي نمي پسندند اصناف جانورانرا که بي زبانان کشور آفرینش اند اسیر دام ستم و بیداد روامیدارند در اثنای این حال که طبع قدسي خصال بمقتضای بشریت مشعوف صید و شکار بود بتارهٔ بدر هوشمندی و تابش انوار آگاهی صورت این خطرهٔ الهی بخاطر ملکوت ناظر جلوهٔ ظهور نمود که آن

گرفتاران بی نوا را که از همه سوراه تکاپو بسته و سررشتهٔ چاره بیرون
شده از جمیع جهات گسسته است پس ازین بهوای خواهش طبع
از پای درآوردن از آئین شمول رأفت و عموم معدلت دور است و
مذهب پادشاهانه و مروت خسروانه برحال آن وحشیان مشفق
بحسابش آورده اشارهٔ والا بمنع صید و اطلاق آنها از بند صادر شد و
مجموع آنچه سالم مانده بودند از تنگنای دام رهائی یافته بدامن
صحرای عافیت گردیدند و بعرض همایون رسید که آهوی بسیار
بحیطهٔ قمرغه درآمده بود چون نزدیک بدام رسیدند بهیأت مجموعی
رم نموده بر اهل قمرغه حمله کردند و هیچ کس را از صدمهٔ شاخ آنها
آسیب رسید از آنجمله دو تن هلاک شدند و قریب هزار آهو بدر رفته
شده و بقیه و هیچ بدام آمد بالجمله درین هنگام نفیس الله رهوندار
خان و داراشکوه خلعت مرحمت شد و بسیاری از امرا سرکاران و جمعی
کمتر از بندها و خدمت گزاران بعنایت خلعت و برخی بعطای
اسپ سرفرازی یافتند و از نگاشتهٔ وقایع نگاران صوبهٔ دکهن بمسامع
حقایق مجامع رسید که گردهر داس گور که در سلک کومکیان
آن صوبه بود باجل طبیعی بساط حیات در نوردید از غرایب سوانح
که درین ایام بعرض اشرف رسید آنکه جمعی از اطفال در قصبهٔ
سونی پت حادثهٔ عادت صبیان اسپ بازی ساخته و وزیر هنگامه آرای
لهو و لعب بودند از آنجمله دوکس دزد شدند گویا کی که سخنهٔ آن
بازی بود آنها را گرفته پیش طفلی که بطریقه حکم روائی داشت
آورد و او در رسم بازی اشارهٔ بسیاست آنها کرد آن کودک ناهوشمند دست
و پای هر دو بسته چوبی که در دست داشت چنان بر سر آنها زد

که هر دو را بصرف آن سرار هوای حیات پرداخته شد و باتقضای قضای آن لهو صورت حد پذیرفت •

باقبال جهان‌کشا ظفر پیرا رفتن معظم خان خانخانان سپه سالار بنگاله با عساکر نصرت پیرای لوا درپی با شجاع بد فرجام باهنگ تسخیر ملک آشام وکشایش آن ناحیت بمیامن سعی وجهاد اولیای دولت فیروزی اعتصام پس ازکشایش کوچ بهار

هر تحت مند صاحب اقبالی راکه ایزدکام‌بخش بکمال تفویض رتبهٔ علیای خلافت و کیهان خدیوی ولخشش منزلت والای سلطنت وجهان خسروی بهره مند فضل و کرامت ساخته چهرهٔ سعادت سیمای احوالش بلوامع انوار داد دهی و معدلت پروهی برافروزد وعلم عالمگیری و لوای گیتی ستانی بدست دولت‌گردون شکوهش داده پایهٔ قدر و حشمت آن برگزیدهٔ حوالش باوج صرت و استعلای برزندهٔ سپهررفعت و اعتلا بر افرازد لامحاله‌کارهای سترگ ومهمات سگرف که خدیو فرای دور بیدار دیده وروشنش امور ژرف نگاهان نصرت پرور باشد بتدریگ سازی مآثر اقبال و کاربرداری مقدمات عدهٔ جلالش نحوبدرین صورتی در پیشگاه‌ظهور چهره کشاید وساحت ولایات گردن کشان روزگار و عرصهٔ کاه نحوت سرتابان اطراف و اقطار که بدست غرور سر خود بسری خارند و کلاه استکبار بر فرق پندار کج گذارند بجوامر مراکب مواکب گیتی‌ستانش مرسوده‌آیدازدلائع مصداقات این کلام صدق آنجام دربن اوقات خجسته فرجام مسخر گشتن

ولایت کوچ بهار و توجه جنود ظفر اعتصام است ازانجا بتسخیر
مملکت آسام که بمساعی کوشش زبدهٔ امرای عظام خان خانان
سپهدار بنگاله سمت وقوع پذیرفت تفصیل این اجمال آنکه چون
در اواخر سال هزار و شصت و هفت هجری که اعلی حضرت را
بیماری طاری شده مدت آن عارضه امتداد انجامید و چنانچه درین
صحیفهٔ سعادت طراز گزارش یافته آن شد در جمیع جوانب و
اکناف این مملکت سپهر بسطت گرد شورش برخاسته فتور عظیم
باحوال ملک راه یافت و سرکشان هرطرف و متمردان هر ناحیه
قدم جرأت از حد خود فراتر نهاده راه طغیان و طریق عصیان پیمودند
و مفسدان بغی اندیش و فتنه گرایان واقعه طلب که در کمین
چنین وقتی بودند فرصت یافته آغاز شورانگیزی نمودند و شجاع
از بی خردی و خام طمعی در بنگاله بدعوی سلطنت و سروری
برخاسته بر سر پتنه لشکر کشید و این حرکت نا صواب ازو باعث
فتور و اختلال احوال آن دیار گشته زمینداران ساده‌خو بتمرد سلوک پیش
گرفتند بیم نراین زمیندار کوچ بهار که قبل از حدوث این سانحه بر
منهج قویم اطاعت و فرمان‌پذیری ثابت قدم بود و چنانچه رسم مقرر
سایر مرزبانان است همواره بارسال پیشکش اظهار انقیاد می نمود
چشم از صلاح حال و ملاحظهٔ مآل پوشیده باغوای دیو ضلال از شاه
راه خرد بگشته و از سر جهالت بتاخت گهوره گهات جسارت ورزید
و جمعی کثیر از صغیر و کبیر رعایا آنجا که اکثر مسلمان بودند اسیر
کرده بولایت خود برد و خرابی بسیار بآن ناحیه رسانید و پس از
ارتکاب این جرأت شنیع دیگر باره در سرانجام اسباب نکال خویش

کوشنده بهولاناتهه وزیر خود را با گروهی انبوه بقصد ولایت کامروپ
که عبارت از هاجورا و گواهتی و توابع آن است از قدیم ایام
داخل ممالک محروسه پادشاهی بود فرستاد که آن را بحیز تصرف در
آورده فرصت وقت جی دهج سنگ راجهٔ آشام که بکثرت وسعت
ولایت و مردمی دستگاه مدد و کمک و جمیعت لشکر و انبوهی
خیل و حشم و بسیاری نواره و توپخانه و ملاذ جنگی بر راجهٔ تفوق
داشت و بهوای پندار باطل سر از خط اطاعت و فرمان پذیری
بگذاشت و ولایت خویش را که از بنگاله دور دست واقع است
و آبهای عظیم بهادر و دریاهای زخار خونخوار و بیشهای صعب
دشوار گذار در طرفین آن حایل و بر قلاع رفیعه و حصون منیعه
مشحون بآلات پیکار و مردان کار مشتمل است از آمدن ترکتاز مواکب
نصرت طراز ایمن و مصون می پنداشت چون بر وقوع آن حوادث
و فتن و مراتب شور انگیزی و ملک آشوبی باشجاع ادبار نصیب
سعادت دشمن آگهی یافت و بر کیفیت دلیری بیم‌هراس و عزیمت
تازه او مطلع شد اورا بخر سودا طمع خام تکلیف جسارت بتصرف
ولایت مذکور نموده چشم از ملاحظهٔ سوی نتائج و مفاسد آن داعیهٔ باید
پوشید و از ضلالت منشی و باطل سرشتی آن نکوهیده حرکت را
نفس دستی با بیم سرایس خیال کرده از وخامت انجام آن کردار
بااعتبار نیندیشید و لشکری عظیم از آشامیان دون نهاد دیو خصال
بانوارهٔ و توپخانه براه دریا و برخی دیگر از راه خشک بولایت کامروپ
تعدی نمود و لطف الله شیرازی که در سلک بندهای پادشاهی
و در اعداد کومکیان آنصوبه بود و دران هنگام بفوجداری آنجا

تمام داشت چون دید که مملکت آشوب از دو طرف در رسیده و سعلهٔ
فتنه از دو سو بالاگرفته و باب مقاومت امرا را از هر روی بدرست بسته
شده است و از وصول کومک و مدد امیدش منقطع بود باقتضای
صلاح اندیشی رخت اقامت ایران واشت برگرفته بدانمرای ب[illegible] دوازه
خود را از معبر آن سیل حادثه بر کنار کشید و تیمور جهانگیر تیز
رسید و بهولاکیانه در بر هم زدن خویش در صدد آماده‌ای و بوجه آن
گروه ... روز بدان صوب آگهی یافت از آنجا که خیره دستی
و اهدالی ایشان را مدیقن بود و مصادمت و مقاومت نمی توانست
نمود عنان عزیمت از سمت آن مقصد برتافته هرش باطمی
مراحل ... و منقلبان مملکت رمام آسا بی مانع
و مدارعی در ولایت پادشاهی دست تملک و تسلط باطه تلهب
وغارت و جور و بیداد برافکندند وحالتیکه سمهٔ دمدمهٔ آن جمع بدنهاد
است شده و ... آید او را امیر ساختند و چون دانستند که
نه هرجام که دران هنگام ارتحال جویی ومیده سروری هوای سلطنت
و خود سری در سر انگنده اسباب سورش و مواد عصیان سرانجام داده
بود در اندک مدتی غبار آلود ادبار گشته بحال پر اختلال خویش
در مانده و گرفتار آمد و بحضر آن قصه نتوانست پرداخت آسامیان
مقهور از آنجا قدم جرات بسفر نهاده بی مانعی تا حوالی مرگنه
کری باری که بیع منزلی جهانگیر نگر است منصرف شدند و در
موضع ... که مرتب نگری باری است بهانه ساخته جمعی
را بمحافظت آن گذاشتند و در سوای ارمنه دیر ازان بیره تحصیل
اعمال این جرأت وخیرگی بظهور رسیده حالتیکه در عهد فرمانروایی

حضرت جنت مکانی بای حسارت از سرحد خود پیش نهاده ولایات بادشاهی را تاخته و سیده اسانکر را که از بندهای عمدهٔ آستان سلطنت بود با گروهی انبوه از سوار و پیاده از حوالی جمده ره باسیری برده و در اوایل جلوس اعلی حضرت دگر باره چیره‌دستی نموده شیخ عبد السلام موجدار ها جورا با جمعی کثیر از گواهتی دستگیر نمودند و قریب صد هیچک از حکام بنگاله توفیق تادیب آن جمع بانکار بداوت مگر معز عبد السلام مخاطب باسلام خان که در نوبت صوبه داری خود در زمان سلطنت اعلی حضرت تنبیه آشام و تنبیه آشامیان بدرایام را وجهه همت ساخته بسرکردگی سید زمان برادر خورد لشکری بدان صوب فرستاد لیکن چون در خلال آن حال از صوبه داری بنگاله معزول گشته امر جلیل القدر وزارت بار بامرد شد و آنصوبه بانطاع با شجاع برادر گرده توفیق اتمام آن مهم بداوت و افواج قاهرهٔ بادشاهی از موضع کجل که دهنه ولایت آسام است پیشتر نتوانست رفت بالجمله چون در ماه رمضان سال سیوم جلوس همایون با شجاع از بنگاله بجانب رخنگ رهگرای آوارگی گشته جانان با جنود ظفر اثر متعاقب او بجهانگیرنگر رسیدند و درصدد جبر اختلال احوال آن حدود شده طنطنهٔ صولت و سطوت عساکر نصرت نشان رعب انگن دلهای سرکشان و عصیان منشان گردید راجهٔ آشام ازصدمهٔ پلارک قهر وانتقام مجاهدان جنود اسلام بیمناک و هراسان گشته درمقام اصلاح کردار ناهنجار وتمهید مراسم اعتذار درآمد و وکیلی بامعذرت نامه نزد خانان فرستاده اظهار نمود که چون بیم براس زمیندار کوچ بهار که بامن سمت خصومت دارد در ایام شورش و انقلاب دست تعرض

ولایت پادشاهی دراز نموده ولایت کامروپ را که در قدیم الایام
آسام تعلق داشت می خواست متصرف شود من او را از ضرب آن
بازداشتم و آن حدود را بحیطه ضبط آوردم الحال هرکس دانی بصوب
معین شود این ولایت را متصرف او سازم خان‌خانان با قضای صلاح
اندیشی دوران وقت بظاهر معذرت او در پذیرفت و وکیل را خلعت
داده بازگردانید و رشید خان را با سید نصیرالدین خان و سید
سالار خان و آخرخان و جمعی دیگر تعیین نمود که زمینه ولایات
پادشاهی را که دراز دا آسامیان تصرف کنند و درین اثنا بهم لراس
در مغلوب خوف رعب و خوف گردیده درخواست عفو تقصیر
خود را وکیلی فرستاد از آنجا که تادیب و گوشمال او لازم و مطمح
نظر خان‌خانان بجواب آن خسران مآب نپرداخت و فرستاده را روی
بدا معین و محبوس ساخت و راجه سجا سنگه بندیله را با فوجی
از بندهای پادشاهی و مرزا دیگ کس خود را با یک هزار سوار از
تابینان خویش تعیینه آن سعادت شعار و مسخر ولایت کوچ بهار
معین ساخت آسامیان چون در تعین رشید خان با افواج نصرت
نشان بسمت کامروپ آگهی یافتند تهانه رنگه کری داری و چند
مرکبه دیگر را خالی کرده پس نشستند و آخرها کنار آب تمام
ولایات پادشاهی را واگذاشتند لیکن رشید خان چهار ملک از
جهانگیرنگر پس زمینه تا ابر ا راه احتیاط توقف کرده و این معنی
را در حیله وری و بر در آن گروه مبدی داشته در پس زدن تعلل
ورزید و چندانکه خان‌خانان براسم تاکید بجای آورد مو رنعداد
تا آنکه سید توقف که مادون از قبل تا سحاج موحدار رنگه کری داری

بود و آمر خان از کومکیان رشید خان و جمعی دیگر باشارهٔ آن بوقلمون
عقیدت آئین پیش رفته کری باری و برخی از سرکنان دیگر را که
آشامیان واگذاشته بودند بحیطهٔ ضبط و تصرف آوردند و بعد ازین
رشید خان بدر بدشمر رفته بموضع رنگاماتی که از توابع کامروپ است
رسید و چون مخذولان آشام از تعلل او در پس رفتن جلوه گستر دیگر
باره بسودای طمع خام دل بتصرف آن ولایت بسته بودند و بشرب
و جمعیت تمام با سامان توپخانه و ذخیرهٔ بسیار و سایر ادوات نبرد
و پیکار در مقام مخالفت و مدافعت در آمده و او لشکر و سامانی
در خور دفع آنها همراه نداشت در رنگاماتی اقامت نموده حقیقت را
بخان خانان نوشت و راجه سنگها سنگه که به تقدیم این مراسم معین
شده بود چون دید که آن مهم از پیش نمی تواند برد او نیز در
نواحی یک دوار که در بند ولایت کوچ بهار است توقف نموده
حقیقت حال باز نمود خان خانان بعد از اطلاع برین حقائق
مقتضای رای صواب آن دانست که سامان و سرانجام آن مهم
لازم الانصرام نموده خود با نواره و توپخانه و عساکر بنگاله عازم آن
مقصد شود و صورت این اراده بخدمت ایستادهای پایهٔ سریر
خلافت مصدر عرض داشته دستوری خواست و درایع گیتی مطاع
بر طبق ملتمس او نفاذ یافت و بامرای کومکی و سران سپاه
ظفر پناه که در مهم آشام با او معین گردند حکم معلی صادر شد
که درین مهم شرائط موافقت و مرافقت بظهور رسانند از صلاح و
صوابدید او بیرون نباشند و چون ایام برشکال بانجام رسید و طغیان
آبها فرو نشست مرتبت حرکت مصمم نمودهٔ کمر خدمت بر میان

همت و اخلاص نعمت و بیست هژدهم ربیع الاول از چهارم سال
جلوس همایون مطابق سنه هزار و هفتاد و نه هجری بقصد
استیصال عاصیان بد مآل از حضور روانه شد و در باب دواره همرا
گردیده بادی را در جهانگیر نگر گذاشت و بموجب حکم معلی
خواست اکبر نگر بتخلص خان و محافظت جهانگیر نگر باحتشام
خان مفوض یافت و سید اختصاص خان و راجه اسرسنگه بروری
و جمعی دیگر از بندهای منصبداران با کومکیان مقرری نه راهی
احتشام خان متعین شدند و انتظام مهمات خالصه سر ده بعهده
بیگو مداس دیوان آنجا بدستور معهود مقرر گشته انتظام مهام
دواره بعهده معتمد مفوض گردید و چون معظم خان با فوج ظفر قرین
بموضع دری بله که سرحد ملک بادشاهیست در رسیده به صدد
استکشاف احوال طرق و مسالک از سرحد ملک تا ساهی ولایت
کوچ بهار شد از تقریر واقف کاران آن سرزمین تحقیق بوضوح
انجامید که سه راه مسلوک مشهور تا ولایت مذکور هست یکی از
سمت ولایت مورنگ و دوم از جانب ملک بادشاهی از جمله آن
دو راه یکی راه ک دراراست و آن عبارت از دربندیست محکم
اساس که بر بالای بندی عریض مرتفع که باصطلاح اهل آن ملک
آل میگویند از قدیم الایام ساخته شده و شهر کوچ بهار تا برخی از
پرگنات محصور است آن بند عالی بر زمین بیست و چهار گروه
است و بر بالای آن بند از همه طرف جنگلی است انبوه از درخت
بانس و بند ود گراسجار بلند بتوصیف ساختهای آنجا بنوعی برهم بافته
شده که عبور از آن بدشواری عبور پیاده نموده چند جا در آن بند

حصانت پیوند در و دربند در کمال استحکام ساخته و توپهای بزرگ و زنبورک و ضرب زن و دیگرادوات پیکار بران چیده شده مردان کار و حراست پیشگان هشیار بمحافظت هریک معین اند و بزرگتری آن دربندها یک دوار است که راه مذکور از سمت صحاری آن سر برمی آورد و باوجود آن جنگل بر خط جنوبی عمیق بیها و بر دور آن دربند حفر نموده اند و راه متعارفی که ازان بولادت کوچ بهار تردد می شود همین است و اگردربند مذکور مفتوح شود تا معمورهٔ کوچ بهار دیگرعایقی در راه نیست لیکن فتح آن بآسانی میسر نمیشود وطریق دیگر راه کهوزهٔ گهات است که بدوکاماتی اتصال یافته و عرض آن بعد (۲) در انطرف کمتر است لیکن دران راه نالهای عظیم عمیق دشوار عبور و جنگلی خطرناک صعب المروراست که از نشادک سعدهای اشجارش هوای آن وادی در رنجدر است وکثرت درختان خاردارش باد را هنگام عبور دامن گیر و هوای این طریق سه گانه مشهور راهی دیگر از سمت ملک بادشاهی نشان دادند که آن آن طرف عرض و ارتفاعش از دیگر اطراف کمتراست لیکن تا معمورهٔ کوچ بهار همه جا جنگلی انبوه بربی دارد که بنم برابن این راه که احتمال عبورموکب منصور ازان راه دور مینمادست چنانچه بایست بمحافظت آن نپرداخته بود وباستظهار صعوبت آن بیشه خاطر ازین اندیشه جمع ساخته جان جانان بادیصای رای کار آگاه اختیار این راه نموده با سپاه ظفر پناه از دیی تله روان شد و مقرر کرد که بواره را در ناله

(۲ ن) کهو نا گهات

که از کوه گهات آمده بدریای برهانپور ملحق میشود آورده نگاه دارند
و راه سنگلاخ دشوار گذار بودن عنایت کشتی را همرهان هوشیار
در سرراه مذکور بجلو شده و بموجب حکم عساکر گیتی کشا داخل
آن راه شده سر دلاوران سپاهست که دران بیشه درآمدند مثال
لک نوان کوه دیگر و سرداران و پیاده‌های لشکر نیز پیش افواج
نصرت لوا بنهای جنگل درهم شکسته ساحت آن عرصه از تراکم
و انبوهی آن می پرداختند و راه صاف ساختند و بحسب ضرورت
جنس ضروری ترکت داده اهل اردو از عقب آنها روان میشدند
و باین عنوان هرروز دستی و کوشش عظیم و زحمت و مشقت تمام
دران شه راه کشوده‌ی همت مردانه آن را بی در پی می
پیمودند در ابتدای طی این مسافت روزی عظیم بهادرا پیش آمد
که جور اران ناگر رنو مردم آن بوم و اظهار نمودند که بی‌کشتی
و دستی جسر گذشتن لشکر ازان میسر نیست و اسباب ندارد و ازین
رهگذر درجی صورت رستار ظاهر نگر که از بدایع امداد سماوی و
سطوت معنوی این دولت جاوید طراز عامل بودند بگرداب تفکر در
افتاده که کوتاه دستان را موج حیرت از سر برگذشت ازانجا که
همواره مدامی اعادت و امداد سرداران آسمانی عساکر نصرت اثر
را در هر طرف راهبر است و اولان موکب ضروری که تفحص
اداب هرمو درنگا و بودند بدلالت خضر وقتی راه گذار حدود ظفر
بار دامنه انجان ده سالار حضر رسانیدند و جوش نصرت مآب
بدامان ازان رود گذشته بساحل سلامت رسیدند و مشاهده این
سکرت کاری امان گلس ارادت اولدای دولت نیز ال را آنی دیگر

مرور بالجمله افواج گیتی ستان بصولت آتش و سطوت برق ازان
بندبان گذشته غرهٔ جمادی الاولی بپای آن رسید جمعی از مخذولان
تمره ایام که لنجر است آن مقام داشتند باوجود آن سد استوار بپای
همت سست بنیاد شان بسیلاب رعب شکست یافته پس از اندک
آویزشی رخ از عرصهٔ مقاومت برتافتند و مردان آن حدود ظفر
پیرا داخل آن گشته چون بشهر کوچ بهار نزدیک رسید بیم نراین
که باستظهار آن آل بیم سرکشی و استقلال میزد و آنرا حصار
امنیت ملک و مال خود از آسیب حوادث روزگار میدانست از
مشاهدهٔ آیات قهر و استیلای عساکر منصوری مآل و داخل شدن در آن
عرصهٔ عافیت بر خود تنگ فضا دیده برآوردن جان و ناموس ازان
ورطه مغتنم شمرده و سه روز قبل از وصول افواج قاهره بشهر خلاصهٔ
اموال و تمامت اهل زنان را برگرفته با جمعی از خواص و نزدیکان
رهگرای وادی آوارگی و ادبار گردید و بپایمردی فرار خود را بپای
کوه بهوتنت که پناه جای خویش اندیشیده بود کشید و بهولا ناتهه
وزیرش باشاره و صوابدید او با پنج شش هزار پیاده بسمت غربی
رویهٔ کوچ بهار که دامن کوه مورنگ است و جنگلهای صعب
دارد فرار نمود بخیال آنکه چون جنود اقبال ازانجا نهضت گزیند
مطرودهٔ بدین سو از کمین فرصت برآمده بقطع طریق و شوراندن
راه و سوختن قری و مزارع و غلات و اغوای سکنه و رعایا بردارد
و نگذارد که آذوقه بلشکر ظفر اثر رسد و ششم ماه مذکور حوالی شهر
مضرب خیام سپاه اسلام گشته روز دیگر عرصه آن معمورهٔ بیرهت اثر
که از ظلمت وجود تباه کیشان ضلالت پرور پیراستگی یافته بود مرکز

رایات فتح شد و جمله صادق صدر مکاله باشارهٔ خان خانان بر برار خانهٔ بعم برابر برآمده گلبانگ ازان سا ه ا ر ساکد ن آن کفرستان گو د و طنطنهٔ مدر و تهلیل که از بدا سطوع ماسدو صبح ملت احمدی ا آن وقت نه س باطل بدوس اهل آن د ار مرسده بو بعم البدل صدای ناقوس امد در کده‌ها سجدهٔ اصنام مسجود و رکوع ر ار مدل گست و محای طاق ابروی بتان محراب مرار گرفت آ ار کفر و ضلال سمت ا طماس ددرفت و ارکان د ن و قواعد اسلام بلند اساس شد و ارانجاکه نگی همت معدلت گر ن باد اه مصروف د و مروف آنست مدوجه آنست که اصناف خلا ق و گروها گروه برایا رهر کشور و ناحیت از مدامن فضل و کرم و مامر عدل و احسان بادشاهانه در مهاد امن و امان متمکن بو ه هرگز از رهگذر حدمس عساکر قاهره در اصناف خدرس امثال بر جهرهٔ احوال رعا ا و زیردستان هرچند باشدهای سر وقت در اطاعت و رمان مدبری سرکشان و بغی اند سان رو کار سان سدری شده با د عمار ملالی نه نشیند و همواره دستبرداران ر یع مقام ویدان والا احتشام از دستگاه عدالت رحها ما ی نهد د و باکدد مدر د که قواعد نصفت و را ت را در جمیع امکنه و احوال با طوا ف انام ناس دارند خان خانان بمقتضای کار آگهی و خلوص عقیدت نظر بر نسمهٔ بدیعهٔ لطف و مکرمت خسروانه کرده بکرور ل از وصول سپهر ناکند ویدعی طغرمو ه منادی گردانیده بو و جمعی باهتمام گماشته که لسکریان و اهل اردو دست تطاول بتاراج و غارت گشودهٔ بعما خان هست طر سب نگشوده عرض و مال و ناموس رعایا را

خواه در مساکن خود باشند و خواه از بیم سپاه ظفر پناه فرار نموده متعرض نشوند مدعلیهان پس از دخول لشکر بشهر تنی چند از سوار و پیاده راکه دست تعدی بمال و مت گریخته دراز کرده چند سر گاو و برخی احشام ما کوله متصرف شده بودند گرفته آوردند خان سپه سالار آن معلة طغیان خسارت شعار را در ق تورة این دولت معدلت آثار بسزای کردار رسانده آنهارا بالشدانی که تصرف نموده بودند تشهیر نمود و انتشار صیت عدل و انصاف شاهنشاهی موجب تالیف و استمالت قلوب رعایای گریخته شد و اکثر باستماع این معنی بمساکن و اماکن خویش باز گردیده سپاس گذار و دعاش گزین عدالت پروری و داد گستری خدیو جهان و حلقهٔ زمان گشتند و نشن دراین بستر زمینداز مذکور بیاوری بخت و رهنمونی دولت باعمال خود از بدر بدگهر خویش جدائی گزیده روی بدار بلشکر ظفر طراز آورد و بطوع و رغبت شرف اسلام دریافت بیم براین بنابرانکه از کج بینی و جوهر ناشناسی قاعده خود سری و استقلال از سیمای حال این بستر تعرض می‌نمود او را محبوس و نظربند داشت لیکن از مشاهدهٔ احوال و اطوارش امارات حالت آن سعادتمند بنظر ارباب بصیرت پرتو ظهور داد خان خانان اورا از سرکار اشرف خلعت داده استمالت و دلجوئی کرد و جمعی از مجاهدان جنس ابدال بتعاقب بیم براین که چنانچه گزارش یافت در دامنهٔ کوه بهوتنت پای اقامت در دامن ناکامی کشیده بود تعین نمود و لسعدیار بیگ ولد اله یارخان مرحوم را که بر خصوصیات احوال آن سرزمین اطلاع داشت بتفحص بهولانایهه شوریده

بیست که در جنگل های دامن کوه مورنگ در جزیرهٔ جوبای
رجب سور انگریزی بود رسید که هم آن مخذول را بدست آرد و هم
بسلسله و استمالهٔ رعایا پرداخته آنها را بمساکن خویش بازگرداند
و رعایا جابرا بدر با گروهی از سمت دیگر بجهت همین مطلب
روانه ساخت و بحکم بارسیاسی و بنا بر اشارهٔ وی عمارت
در بندیک دراز را منهدم ساختند و از هر طرف با مدگر جنگل
بری کرده جانبین آن از هجوم اشجار پرداختند و بکشتند و سپس
توپ از خرد و بزرگ و بکشتند و بحاله و بیخ زنبورک و راهنمائی
و بندوق بسیار و دیگر آلات و خانه و ادوات بتکار و برخی از احمال
و اثقال بنیم ترا ن دعند بتصرف درآمد و اسباب و خانه تجهادگرتگر
ارسال داشت و مرهاد جان که بدماست بهولا پانچه معین گشته بود
رهم بکامسی بجا آورده ا های که سوارمی بواسب رب
مدلدال اوسداست و برخی از اسباب و اسبابی که آن مخذولان گذاشته
بجنگل زمه بود بدست آورده پس از هفت روز مراجعت نمود و
اسعدیار دیگ که ماهیت دان آن بوم بود بمکانی چند که گمان
بوس آن مطالب کمس داشت جاسوسان رسیده کوشش بلیغ در
تفحص آن مدلرگمراه نمود وچون خبر رسید که در یکی از جنگلهای
آن سمت نشان مودبات در جزیره میخواهند که از آنجا به بیاد گاهی
دیگر فرار نماید بعضی شب با همراهان خود سوار شده برسر او
ایلغار کرد و دو امس روز بمکانی که اورا نشان داده بودند رسیده
آن بد فرجام را با زن و فرزند و چندی از اقوام که همراهش بو بد
دستگیر کرده فردی بدل مطلب مراجعت نمود و از گرفتار شدن آن

کادر دهان آمدن سکنهٔ آن سرزمین که از شر از جانب بودند مطمئن گشته جمعی که متفرق شده بودند رجوع نمودند و بلم برادر مقهور که در دامن آن کوه بهوتنت ماوی گردیده بود چون آگهی یافت که فوجی از جنود قاهره بدانصوب متعین گشته است بمعاونت دهرمراج مرزبان آنکوهستان توسل جسته بالای کوه بر آمد و آن کوهیست که جز پیاده را بصد دشواری مجال صعود بر قلل آن نیست مجاهدان نصرت شکوه بپای آن کوه رسیده یک زنجیر فیل و برخی از اسپان و دیگر دواب که از آن خسران مآب آنجا مانده بود با یکي از مردم آن کوهستان بدست آورده بر گردیدند و آن شخص کوهي بزبان عجز و تضرع بحال جانان اظهار نمود که اگر مرا امان دهید و مکتوبی مشتمل بر مطلبی که باشد بمرزبان این کوه بنویسید رفته باو میرسانم و جواب می آرم آن خان صلاح اندیش او را امان داده بخشش خلعت و زر خوشدل ساخت و پروانه برمیدار بهوتنت نوشته مصحوب او مرسل گردانید مشعر باین معنی که بلم برادر مقهور را که با او پناه جسته است بفرستد یا او را از آنجا بیرون کند کوهستان بهوتنت سرحدر است و بمسافت پانزده کروه در سمت شمالی کوچ بهار واقع شده و قلل آن که همواره برف دارد از سه منزلی بلدهٔ مذکوره نمودار است میوهای سرد سیری مثل امرود و سیب و به و امثال آن آنجا میشود و اسپان مختصر که آنرا تانگن و گوشت گوسفند و مشک و پهوب که نسمی از پشمینه است و نری که پارچه گنده است پرزدار منسوج از ریسمان که بکار بوس می آید در آنجا بهم میرسد و نقره و طلا ولعلی از رنگ شوي پیدا مشوب رمنندار

آن کوهستان مردی بود معمر مرتاض و صفت مرور انصاف بسته مردم آن سرزمین چنین وا مینمودند که قریب صد و بیست سال از عمرش گذشته و مع هذا قوی و مشاعرش مورد کلال ابن نگشته از حظوظ و لذات احتراز می نمود و جز گیله و شیر غذای نمی خورد و با ریاضت در کمال زهد و راست سلوک میکرد و بر جمعی کثیر ریاست داشت در وسط ولایتش رودی عمیق کم عرض جاریست و بجای پل زنجیری آهنین بر بالای آب بسته اند که هردو سرش از طرفین بسنگهای عظیم بند است و زنجیری دیگر بر بالای آن بارتفاع قامت آدمی برهمان وتیره بسته شده میرود پای بر زنجیر زیرین نهاده و دست بر زنجیر بالا زده باعتصام آن در سلسله عبور میمانند و احمال و اثقال را حمالان چابکی باندرین زنجیر از آن میگذرانند آن شخص کوهی قوی هیکل و سرخ و سفید بود و در سر موی دراز زرد رنگ داشت که از اطراف رو و گردن فروهشته بود و جز لنگی سفید که بر میان بسته بود لباس دیگر نداشت گویند زن و مرد آن قوم بدین هیأت و رنگ اند و بهمین وضع و لباس زیست مینمایند چون بیان برخی از خصوصیات ولایت کوچ بهار در مقام ناگزیر است خامهٔ سوانح نگار نگارش مجملی ازان صفحه آرا میگردد آن ولایت ما بین شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال واقع شده طولش پنجاه و پنج کروه جریبی و عرضش پنجاه کروه است بحسب نزهت و صفا و لطافت آب و هوا و وفور اشجار و ازهار و کثرت بساتین و اشجار خرمی و دلگشایی و نقش تحسین و فرح افزایی از بلاد سرزمین امتیاز دارد و فواکه را به از هندوستان وبنگاله

مانند سند و کتله و الماس و کوتله که بهترین اقسام تاریخ است
بغایت خوب میشود و نهال دلفل گرد دایر دران هر زمین بسیار
است آنچه ازان ولایت در اندرون بند واقع است آنرا بهتر بند
و خارج آنرا باهر بند گویند و دریای عظیم و دو نهر مختصر
داخل بند میشود و آنها با دیگر آنها و دریاها که از جوانب دیگر
می آید بدریای مذکور که از سمت آشام منتهای ولایت کوچ بهار
است داخل میگردد و در ایام برسات هیچیک پایاب نیست و بعد
از انقضای موسم داران بعضی پایاب میشود و اکثر در ته سنگریزه
دارد و آب شان در کمال لطافت و عذوبت و صفاست و در درون
بند بیخ چکله است مشتمل بر هفتاد و هفت پرگنه و در درون بند
دوازده پرگنه و محصول آن ولایت قریب بده لک روپیه است سکنهٔ
آن دو قوم اند یکی میچ و آن گروه در پرگنات درون بند سکونت
دارند و دوم بهار که بیرون بند میباشند وجه تسمیهٔ آن ولایت بکوچ
بهار وجود آن قوم است و ولایت آشام را نیز کوچ آشام بدین
جهت گویند که بسیاری ازان طایفه درانجا توطن گزیده اند و هردو
قوم کافر و بت پرستند و بیم نرائن ازین قوم است و نرائن جز
نام اجداد و نیاکان اوست بنابرآنکه بتی که اهل آن دیار آنرا
پرستش مینمایند موسوم به نرائن است کفرهٔ هند زمینها ازان آن
ولایت را اعتقاد عظیم میکنند و از نژاد راجهای بزرگ که قبل از
ظهور دولت اسلام بوده اند میدانند زمیندار مذکور سکه بر زر میزند و آن
زر را دران ولایت نرائنی گویند و طبیعتش بعیش و عشرت و خودآرائی
و زینت و پاکیزگی بغایت مائل بود بنسبتی و هوا پرستی روزگار

گذرانیده خود بامر حکومت کمدرمی پرداخت وضبط و نسق مهمات
نه بهولا بانپه وزیر خوش دار گذاشته بود ء ارباب عمالی و مساکن
دل نشین مشتمل بر دیوان خانه و خلوت و حرم و خواص پوره
وحمام وباغچها و نهر و فواره و آبشار بغرفته وطرح درکال زینت
و تکلف ساخته و همه جا بصرفات خوب نگار پرده وشهر کوچ نهادر بطر
طرح و مزینه آباد شده و کوچها همه خیابان دارد و درختهای
داگدسر و کچنار که بغایت خوش برگ و گل مووزیست نشانده
شده بعض آن سرزمین منحصر درین است که نهال خلعت اختصاص
از بهار خوبی وجمال نهره ور نیست وآب هوا ش با کمال لطا ت
حسن وزن به همانا وهماناں فصاحتم و خاصت و رعنا ی در زمین
طبیعت آن قوم نفشانده و مصور صنع درچهره کشای آن گروه
قصد ـ نه کسی صورت انشا ی کرده چهره و برگ را روی وطلعت
زیست و با دلنشین است و لطف منظر ازین و مرد آن کسور گرندان
و کناره گردن درهدأب و اشکال طایفه لماق مشابهت دارند لیکن
اکثر سیرونا و برخی گندم‌گون اند و در قوم مینه د خی سفید رنگ
می باشد و این مرض هم مزارع اند و هم ـ اهی چهره آنها نه و
سمستر و سفنک است و در ها اکثر زهر آلود دلگانست بجرد
رسیدن آن نفس جای زخم آماس مئد ه و مجروح را هلاک میسازد
گویند علاج آن خوردن کندرو است و طلا کردن آن در موضع
جراحت و ممنوع شده که بعضی از اهل آن ولا ت ا سونی میدانند
که چون بر آن بخوا نند و مجروح ازان ندانامد از آسیب آن زخم
جانگزا رهائی یابد بالجمله چون جان جا ان را بنسلهاد همت اخلاص

مقصد و غرض اصلی ازین یورش تسخیر ولایت آشام و تنبیه و تادیب آشامیان نابکار تیره ایام بود بادیب و استیصال بدمزاج و اندراج آن کوهستان را بوقتی دیگر حواله نموده عزیمت آسام مصمم نمود و اسفندیار بیگ را که بموجب التماس آن نوئین معظم از پیشگاه خلافت و جهانبانی بخطاب اسفندیار خانی مامور شده بود با جمعی از منصبداران و چهار صد سوار از تابینان خود و یک هزار پیادهٔ بندوقچی بفوجداری کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیرنگر موسوم ساخت و قاضی سمو را که سادق بوکرباشجاع بود و بر حقایق و کیفیات آن ولایت وقوف و اطلاع تام داشت بدیوانی آنجا گماشت و در عرض شانزده روز که عرصهٔ آن ولایت مورد اقامت جنود قاهره بود خاطر از بندوبست آنجا پرداخته بیست و سوم ماه مذکور با عساکر منصور بعزم تسخیر آسام از راه گهوڑا گهات روانه شد و بیست و هشتم موکب بدروزی بکنار دریای برهمپتر رسید و دو کروه از رنگامانی گذشته نزل نمود و رشید خان با همراهان خویش آنجا بلشکر ظفر اثر ملحق گردید و چون نواره نرسیده بود دو روز بانتظار رسیدن آن اقامت واقع شد دریای برهمپتر از طرف ولایت خطا می آید و آبهای دیگر بدو می پیوندد و در کمال شدت و تندی جاری است اکثر جاها عرضش نیم کروهست از طرفین این بحر پهناور تا سرحد آشام و اران بمشعر تا جایی که علام العلوب دارد دو کوه بلند کشیده در ساحل آن از کثرت بیشه و جنگل و مورادها و نالها وگل‌ولا و دلدل عبور لشکر در کمال دشوار نیست و اگرچه زمینداران آن حدود و بومیان آن مرزمین طرق و مسالکی که بسهولت عبور

واقعه‌نگار بیان مبتدا بدانکه خان سپه سالار دانش حزم اندیشی
و دوربینی که اساس سرداری و سپه سالاریست و رهنمونی آن گروه
اعتماد نکرده راه کنار دریا باوجود نهایت صعوبت اختیار نمود و
عبور ساخت که دلیرخان با فوج هراول و میر مرتضی با توپخانهٔ
مأمور آن راه را که راست بسمت مقصد منتهی می شد سرگرده
پیش پیش افواج قاهره بورود نصرت و فیروزی کردند حامدکور
دامن کوشش و اجتهاد برمیان اخلاص و اعتقاد زده گام همت
در مراحل عزیمت عزم و جهاد نهاد و قلال ملک نگرکوه وان بصدمهٔ
بداس اشجار جنگل را درهم شکسته و بنهای بیشه را که در کمال
انبوهی رسته بود بکمند خرطوم دسته دسته پامال میساختند و
تبرداران و بیلداران لشکر بقدر مقدور وسع و توانایی در تصفیه
صورت آن مسلک ناهموار سعی و کوشش بکار برده طرق مطلب
ازخار موانع می پرداختند و آبها و نالها دران راه بسیار بود لیکن
اکثر گذر پایاب داشت و در هر سرزمین که خلاب و دلدل پیش
می آمد آنرا بساختهای درختان و دستهای نی و پشته های کاه
می انباشتند آنگاه عسکریان وادی نصرت قدم همت بران می گذاشتند
و چون راه باین مرتبه صعب و خطرناک بود و سواره ازین جهت
که بر بالای آب می آمد دیر می رسیدند در روزی دو کروه یا دو و نیم
کروه مسافت طی نمی شد و هرجا که موکب اقبال نزول می گشت هر
صوبه ازسپاه اسلام در محیط رحال ومضرب خیام خویش جنگل بری
و چوب های برو آمدن می کشادند و رخت اقامت می نهادند و
خان سپه سالار از تمام ساختن طرق و مسالک و گذرانیدن

اردو و لشکر از مواضع اخطار و مهالک اهتمام سعی و کوشش می
گماشت و دران مراحل مخوف هایل شبها را بآداب حزم و بیداری
پاس میداشت القصه مبارزان سعادت لوا بمساعدت توفیق در قطع آن
طریق خار رنج و تعب که گل راه طلب است در دریای همت چون
برگ شکوفه و با سعیی که مستلزم سرور دین پایی انداز قدوم لشکر
نثار سازد تصور نموده بشوق غزا و جهاد تا آشامیان بد نهاد و محو
رسوم کفر و جهالت ازان برو بوم ضلالت بنیاد آن مسافت پر آفت
را بانواع مشقت پیمودند تا اینکه ششم جمادی الاخره دو نیم کروهی
جوکی کهپه منزل گاه جنود ظفر پناه گردید و آن کوهیست دامنه بر
ساحل دریای برهماپتر واقع شده وجه تسمیه این آنست که در
سوابق ازمنه یکی از جوکیان هند در مغارهٔ ازان کوه بمعموله گردش
شده از خلق کناره گزیده بود و بلسان آن بوم غار را کهپه گویند
ازینجا تا گواهتی که سرحد قدیم ممالک محروسه است چهل کروه
مسافتست و ازانجا تا گرگانو که مسکن راجه آسام و دار الملک آن
ولایت است یکماه راه آشامیان سعادت پژوه از دامن این کوه که
که متصل بدریاست قلعه که عرض دیوارش از پایین نه گز و از بالا
پنج گز و دورش از درون حصار زیاده از یک کروه واقع است مشتمل
بر بروج مشیده در کمال متانت و رصانت ساخته اند ارتفاع
دیوار از جانب غربی که برسر راه سپاه ظفر پناه بود تا قلهٔ
کوه رسیده و چنانچه در استحکام قلاع و حصون رسم آن بوم شده درون
است بمسافت یک تفنگ انداز دور از دیوار گودالها حفر نموده
میخهای سر تیز بانس که بلغت آنطایفه پانجه گویند درمیان آنها

نصب کرده بودند و در عقب آن مرتبه دوم تیر انداز با کمان
خندق بر سطح زمین نهانخانها فرو برده در خندق عمق آن که
بعرض سه گز بود بر برهمان و بقدر نهانخانها بعمقه بود * بود و بسمت
جنوبی آنرا دریای ترمها بدرجه طاقت پیوسته و از جانب مشرق
دریای نیلاب از پای آن کوه گذشته دریای ترمها بتیر پیوسته است
و جهت شمالی خندق و کوه و جنگلی انبوه استحکام بد رمقه
و محاذی کوه مذکور دران طرف دریا نیز کوهیست که آنرا
تیمرن گویند و دران کوه نیز برهمن وبقدره حصاری متین و قلعه
حصین است در قلعه جوگی که قریب بانزده هزار کس باتوپخانه
بسیار و درهای قلعه سه صد و بیست کشتی جنگی با ساز و آلات
پیکار بود که اگر عساکر ظاهر دران قلعه مشغولی شوند متحصنان
خود را از سمت دریا بامددی نواره قلعه کوه تیمرن رسانیده
آنجا بثبات و استقامت ورزند و دران حصار استوار فرصت جویند
چون لشکر فتح رهبر ازان جا متوجه تیمرن شوند از کمین گاه برآمده
رسد آذوقه را دربند و راه بر صدرده بی دسورانند و دران قلعه نیز قریب
سی هزار کس ازان جماعت عصات با ادوات و توپخانه آماده مدافعه
و تیرد بود و چون درین موضع دریا منشعب بدوشعبه گشته در وسط
هردو شعبه قطع زمینی جسله واقع شده بود که بسبب گاهی است
متحولان نگون بخت آنجا مورچال بسته آنرا بتوپ و بانس استحکام
داده بودند بقصد انکه نوارها با ساهی از هر شعبه که قصد عبور نماید
بدوند و بتفنگ تیران جنگ استوارچه نگذارند که نصر زود خان سه
سالار رزم دیگر آنجا مقام نمود و سید نصیر الدین خان و یادگار خان

و میانه خان و جمال خان و روسنگه راتهور و برتاب سنگه هاده را با جوقي دیگر از دریا گذرانید که دران روی آب باشند تا عدم عافیت و حلم آن طرف را محل نجات و درنگ نپندارند و جمعی بسمت عقب کوه چوکي کپهه تعیین نموده مقرر ساخت که جنگل بري کرده تا کنار دریای بیاس از عقب کوه زمین از هجوم اشجار بپردازند تا راه فرار گمراهان مردود از طرف جنگل مسدود شود چون آشامیان دانستند که راه گریز بسته میشود از صدمهٔ خوف و هراس حصار طاقت را متزلزل ارکان دیده در حجاب ظلمت شب هر دو قلعه را خالی کردند و بنواره درآمده استعداد جنگ با نوارهٔ بادشاهي نمودند روز دیگر که سپه سالار جمل بانت و سدار بافراع بلند حصار سپهر از تصرف آشامي شب دیوچهر زادت همت بر افراخت و کارفرمای سعادت کواکب زرق حورشید را بادبان زر نگار کشوده از ساحل افق سپهر اخضر فلک دریا نورد ساخت خان سپه سالار با مواکب انجم شمار بادشاهی سوار شده روي بجانب حصار آورد و نوارهٔ منصور را باستعداد شایسته و آئین سزاوار روانه نمود و نصیرالدین خان و دیگر امرا با فوجی که از آب گذشته بودند بر از جای خود باهتزاز آمده ازان طرف محاذي این امواج بحر امواج بسان بسته روان شدند و دریای لشکر از طرفین آن بحر بیشمار بصد شورش محیط تمثیل آمد و سداران نوارهٔ مستعد احراز مثوبت غزو جهاد بر روی کشتیها نهنگ آسا بحر فرسا گشته از هجوم و انبوهي نوارهٔ توپ و تفنگ ابرهاي تیره از روي دریا برخاست و غبار جوش سپاه از کنارهٔ بحر را نمودار رنگ روان گردانید آشامیان شوم بخت تیره روز که از

حصار دوارة بناه شده بر روی آب آمادهٔ امروختن آتش پیکار بودند ارمساعدهٔ سطوت امواج نصرت مرا از طرمدی دریا وحرکت نوارهٔ منصور سعقلهٔ طاقت نگرداب اضطراب دا ؛ لدگر ثبات و استقامت برگرفتند و روی انتظار نوادی مرار نهادند نوارهٔ بادشاهی تعاقب آن تحت برگشتگان کرده کار برانها تنگ بود اکثری کشتیها بکنار کشیده بجنگل پناه جستند و ما بقی دران بحر خون خوار نطوفان حلادت و کارزار غازیان منزور شده لطمه خور امواج فنا گشته بعضی رخمدار بدر رفتند وجمعی کشته گرفتار و دستگیر گردیدند و یک صد و چهل و هشت کشتی و شصت و چهار توپ آهنی از کوچک و بزرگ و تفنگ و بادلیج بیشمار و شرب و باروت بسیار و دیگر اسباب و ادوات حرب و پیکار بتصرف مجاهدان ظفرشعار در آمد و فتح آن دو حصار حرج آثار چهرهٔ افروز دولت پایدارشده مدارزان نصرت شکوه پی کوشش محاربه و یورش کامیاب مسروری گردیدند و اکثر متمردان پای ثبات منفشردند بلاش بسیارصورت تسخیر آن دو حصار در آیینهٔ معنی و دیگر جلوه گر شد چه سه طرف قصبه جوگی گهپه متصاحبه گرارش شد رست بجمایت دریای برسها مرد بهاس و جنگل و کوه استحکام داشت و سمت روی نروی لشکر ظفرا رکه سراسر دریا بود صلاحیت عبور نداشت زیرا که بکلی دوگر ازرمدی آب می جوشید الجمله خان خانان عطاء الله ملازم خود را تا حد می محارست و نهانه داری جوگی گهپه معین نموده عزیمت گواهتی نمو و چون اردر این تلاش تا شست گذشت باسارهٔ آن دومدی معظم جهر نوان شده شد و لشکر منصور عبور

نموده دوازدهم ماه مذکور از کنار نیلاب متوجه دلتی کردند و سید نصیر الدین خان ودیگر امرا که از دریای برمهاپتر عبور نموده بودند مقرر شد که از همان روی آب بصوب مقصد درحرکت آیند و هر روز در برابر لشکر منصور نزول نمایند و در وقت گذرانیدن توپخانه از دریای نیلاب یک کشتی با یک ضرب توپ کلانی با آب ادماد خان سپه سالار چون اران آگهی یافت به برآوردن آن توپ که کمال اشکال داشت بلکه متعذر می نمود همت نمده راضی نماندن آن نشد و عملهٔ توپخانه و نواره را به برآوردن آن تاکید کرد و آنها از موضعي که توپ فرو رفته بود زمین کنار دریا را بریده آب را اران جانب بدریای برمهاپتر انداختند و بحرهای ثقیل و مساعي جمیل پس از چند روز توپ را اران ته رود عمیق برآورده بلشکر رسانیدند و این معنی باعث شگفت همگنان گشته در نظر بینش ارباب بصیرت از جلائل دلائل و بدائع آیات اقبال روز افزون نمود و دیست و یکم در کروهی گواهتی که سپاه آسام قلعه و ازدحام تمام آنجا بدم جرات فشرده مهمای مدافعت و پیکار بودند مرکز رایات نزول کردند آشامیان بدو مقام آنجا دو قلعه در نهایت وسعت و رفعت و استحکام بنا نموده اند یکی در موضع سری گهات که بیخ کوه را حصار کرده اند و دیگری برکوه ماندو[۳] که آن روی دریای برمهاپتر محاذی سری گهات است و تمامی نوارهٔ خود درمیان این دو قلعه نگاه داشته بودند و این دو قلعه از یک لک آسامی زیاده بود بعد از ورود

(۳ ب) کوه پاندر و کوه ماندو

جنود مسعود بدان موضع خان صفه سالار رسیدند خان را تا وحی بعدی
نمود که بسمت شمالی قلعه که راه فرار محصوران بانکار بود رفته شد
طرفین گرد بر آنها نماند و آن مقهوران ارسطوت عساکر جهانگشا مغلوب
رعب و هراس گشته پای ثبات و قرار شان لغزش پذیرفت و سمت
هنگام قتل از رسیدن خان مذکور قلعه را خالی کرده جمعی ازانها
خود را بتواره رسانیدند و برخی مذلت و خواری ازراه دریا طریق
فرار سپردند و برخی در راه جنگ آواره سمت ادبار گشته غبار آلود
ناکامی شدند چون خان خانان ازین معنی آگهی یافت ازجای
که بود کوچ نموده بسرعت گهاب آمد و داخل قلعه شده مشاهدهٔ
وسعت و متانت و رفعت و رصانت آن حصار شهر آثار نمود و
خاطر از بندوبست آن پرداخت و ازانجا نگواهی که بمسافت ربع
کروه بسر بود رفته هنگام نزول افراخت خارجان قلعه باندو دهر دی
اورنگ جنگ و شمشیر در راه گریز شتافتند انکار خان اورنگ از آبروی
آب [illegible] آن مردودان ندمات [illegible] را به تیغ خون آشام
رهگرای نیستی گردانید و در موضع کجلی بدر که هفت کروه
بشهر از [illegible] باندوبست کار فلالت شمار قلعه مذکور ساخته [illegible]
کندر باسباب [illegible] و لوازم قلعه داری بحراست آن گذاشته بودند
باستماع فرار مقهوران از گواهی گروهی ازان دیو سیرتان [illegible]
که [illegible] حصین بودند از سراسیمگی و بیم قتل از رسیدن
جنود ظفر ورود راه گریز سپردند و هر سه قلعه که در کمال متانت
و استحکام و استعمال [illegible] هریکی ازانها مانع تسخیر آسان بود
بمفاتیح اقبال جهانگشا بدین آسانی گشایش پذیرفت همانا معاونان

عدمی و ٘رکنان آسمانی که همواره سامان طرار و کام بردار ان دولت جاودانی اند رعب انگن دلهای صلابت امای آمردودان باطل سکال گشته صرف عنان همت و عزیمت شان از وادی ثبات و استقلال نمردند والا اگر پای قرار فشرده بمراسم قلعه داری که آن دو کدشان را مسلم است مي پرداختند تا رسیدن ایام برشکال که برهم زن هنگامهٔ حرب و جدال است تسخیر یکی اران حصون صورت پذیر نبود و باجمله بتخانهٔ کومکها و لونا چماری و اسمعیل حوگی که ار صنمکدهای بزرگ مشهور است و درافسون های هندی و افسانهای هندوان بعظمت و بزرگواری مذکور برفراز کوهي متصل بقلعهٔ پاندو واقع شده ار لشکر تا فراز آنکوه قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند و قلعهٔ کجلی متصل بجنگل موسوم بکجلي بن است که ذکر آن در اسمار کنار هند واقع است و فیل بسیار دران هست چون رایات بادشاهی تا گواهتی که سرحد قدیم بود از تصرف کفار آشام بپیروي تایید سعی و جهاد مبارزان اسلام مستخلص شد و ساحت آن حدود از خار تسلط و استیلای آن گروه تیره ایام پیراسته گشت خان خانان محمد بیگ ملازم خود را با جمعی بفوجداری گواهتي و حسن بیگ رنکده را که او دیرتر در ملک کوکران او بود بحراست کجلی تعین نموده نشست و پنجم ماه مذکور بالشکر منصور باهنگ تسخیر ولایت آسام ارگواهتی روانه شد و ازین جهت که مدار جنگ و پیکار آن قوم نابکار بر جدیه و فریب و شبخون است و همواره در مواقع ارمده بدستیاری مکر سگالی و حیله اندوزی برلشکرها ظفر یافته اند و بسیاري ار جنود سلاطین هند که عزیمت

مسخر آن ولایت کرده اند تا بطرق دران حدود ورطهٔ هلاکت
آماده خان سپه سالار از کمال حزم اندیشی و کار آگهی اکید و قدغن
نمود که حدود مروری اعلام سپها در محل نزول و بصرف هنگام
مراسم حفظ و مداری و لوازم احتیاط و هوشیاری تمام ورزیده دیده
بخواب غفلت نسپرند و دمی صرف بنهٔ سلاح از بر نفکنده زین
از پشت مراکب باز نگیرند و هر جوقی بنوبت رسم کشیک بجای
آورده از مکر و غدر اعادی با خبر باشند و مقرر شد که هرجا معسکر
شود درپیش روی قراولان لشکر و درعقب آنها شیر مرضی خان داروغهٔ
توپ خانه منصور با گروه تفنگچیان و برق اندازان و تمامی توپ خانه
و از عقب آنها دلیر خان با فوج هراول فرود آمده سد راه مقهوران
باشند و درین هنگام شکوه فتح زمیندار ولایت درنگ که از لواحق
آسام است از دوربینی و مصلحت گزینی بقدم اطاعت و انقیاد
بحضور نصرت لوا رسیده طریق عبودیت و دولت خواهی سپرد و
درین چند منزل برسم پیشکش آورد خان خانان اورا استمالت و
دلجویی نموده بهمراهی جیش منصور مامور ساخت و زمیندار
درو رنه که آن نیز از توابع آسام است برادرزادهٔ خود را که سمت
نیابت و جانشینی او داشت با پیشکش قابل نزد خان سپهدار
رسانیده باظهار بیماری بیامدن خود را تمهید اعتذار نمود آن خان
عقیدت سگال برادرزاده اش را مشمول ساخته همراه گرفت باجمله
درین طرف دریای برهمپتر که عساکر قاهره را عبور می نمود
قلعه ایست بجمدهر موسوم از معظمات قلاع مشهورهٔ آن مرزوبوم
و آن سه حصار استوار است مشتمل بر بروج مستحکمه بر فراز کوهی

بلند برروی هم کشنده اند و پهلوهای آن کوه را تراشیده و یک طرف آن دریای برمهاندر است و سه طرف دیگر عرواندست عریض عمیق که اکثر جاها عرضش یک تیر انداز است و صحادی آن قلعه درانطرف دریا قلعه ایست در کمال وسعت و رفعت و نه نهایت متانت و حصانت موسوم بسیمله گده وکثرت و هجوم آشامیان دران بیشتر بشمار میدارند چون کرگانو که دار الملک آشام و مسکن ومستقر راجه آنجاست آن روی دریای بر مهاپدر بود و مدت محاصره جمدهر بامتداد میکشید و تسخیر آن بآسانی دست نمی داد خان سپه سالار صلاح کار دران دید که نکشایش آن ملتفت نشود و عنان عزیمت بجانب قلعه سیمله‌گده معطوف داشته از دریا گذرد وپس از کشودن آنحصن حصین که آشامیان بی دین استظهار تمام بدان داشته روی همت بسوی کرگانو آورد و پاس اندیشهٔ صایب سشم رجب آن لشکر بیشمار را ازان بحر بهناور بجهاز کشتی در عرض دو روز گذرانیده با آئین حزم و هوشیاری روانه شد و ری در اثنای طی این مسافت تند بادی صرصر مانند وزیدن گرفته ژاله عظیم بارید و نه بسیاری از نوارهٔ پادشاهی و لشکریان آسیب غرق و شکست رسید و ستور و مراکب از صدمهٔ ژاله گزند یافتند چنانچه بعضی اسپان و دیگر چهار پایان تاب صدمات آن نیاورده خود را از سراسیمگی بآب زدند و بتازیانهٔ موج دریا بوبه راه عدم برگرفتند یازدهم ماه مذکور امواج ظفر طراز بپای قلعهٔ سیمله گده رسیده بفاصلهٔ دو تفنگ انداز ازقلعه نزول نمود وان حصنی است متین و حصاری رزین آئین که گویی انموزجی است از قلعه ذات البروج آسمان برزری

زمین محاصرهٔ آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب همم عالیه ا برون
و ساکنانش از سنگباران حوادث روزگار وآسیب منجنیق افلاک
مصون وهم نیز تا در رسیدن بنای برج و باره اش تعلل را گوشه
سلامت اندیشیده و از خیال صعوبت تسخیرش سر اندیشه خسارتی
گریبان تأمل گردیده • لمولفه نظم •
گسسته حصن ز رفعت و وسعت • بهرور چون حصار چرخ برین
عوبله حور دلو آسمان بچهش • ور حرحس نحای گاو زمین
بیحدولان بانگار در دو سمت آنقلعه سپهرآثار د ددوار عریض رفیع
استوار کشیده اند یکی درجانب جنوب و آن سیلهی منسوب
بکوهی که در سمت قلعه است و از ابتدای این دیوار تا آن کوه
چهار کروه است و دیگری در طرف شمال و این دیوار تا شش کروه
کشیده بدریای نرمهادر رسیده است و این دو دیوار مشتمل است
بر پنج برج کلان که دورهٔ هریکی چهار صد ومی گز است و برجهای
خرد هر کدام بفاصله پنجاه گز دور از دیگری واقع است و نیز
دور هریک از برجهای بزرگ بدستور قلعه دوری استوار کنگره دار
کشیده از طرف درون و بیرونش خندقی عمیق ترمیمی رو برده اند
و دران بجای آب خاکی نرم چون توتیا بحاشیه طرحهٔ آن کروه
خاکسار است انداشته و بر سرآن هردو دیوار توب و بادلیج و تفنگ
و سایر آلات و ادوات جنگ چیده بود و قریب سه لک اسامی
جنگجو دوحو ازان حصار فراهم آمده سنگره و جدال را آماده بو دند
و درمقام مدافعت بقدم کوشش و ثبات ایستاده چنو قاهره نیز
کنار باله که از سمت جنوب قلعه بپای برج جنوبی رسیده و ازاینجا

بطرف غرب خربان یافته است نزول سعادت نمود مقرر شد که شبها
چندی از سرداران افواج جهانگشا با فوجی از سپاه نصرت پناه سوار
شده تا هنگام ظهور طلیعهٔ لشکر صبح معسکر ظفر را برسم طلایه پاس
دارند و از غدر شبخون مخالفان با حذر باشند وجمعی که تنگ بخشی
لشکر منصور نشود این امر مقرر شده هر شب باهتمام مراسم
پاسداری قیام می نمودند و از آنجا که محاصرهٔ تمام آن حصار میسر
نبود نصرالدین خان سپه سالار دلاور خان با فوج هراول و میر مرتضی
با اهل توپخانه از معسکر منصور باپیش رفته در جایی که بندوق از
قلعه نمیرسید برابر یکی از برجهای کلان مورچال بستند وتوپهای
بزرگ بر دمدمها بر آورده بر قلعه سر دادند و جمعی از معماران صنعت
نشان و برخی از سپاه خان خانان باشارهٔ او ساختن کوچهٔ سلامت
پرداخته سیبها قریب بدیوار حصار رسانیدند مخذولان آشام هر روز
تا شام و هر شب تا صبح بمراسم حرب و کارزار می پرداختند
و علی الاتصال توپ و تفنگ از برج و باره می انداختند و مبارزان
بهروزی شعار ریزش آن ابر بلا را چون قطرات امطار که در فصل
بهار در سبزه و مرغزار بارد تصور نموده دمی از سعی وکوشش نمی
آسودند و دست از جهاد کوتاه نمی نمودند و در بعضی لیالی
مخذولان غدار اظهار جرئت نموده بقصد شبخون بر اهل سیبه حمله
آور میشدند و بتیغ خون آشام بهادران بهرام انتقام جمعی بخاک
هلاک افتاده بقیة السیف با کام و خاکسار به پناه حصار درمیرفتند
و چندی از مجاهدان اسلام بدوران کارزار و مستعد مرتبهٔ والای
شهادت میرسیدند و برخی دیگر مردی را بدست زخم طراز سعادت

می کشیدند نمی گردید و از آن جمع صلابت پرده بصولت تمام
برسیده که باهتمام شاه و سرا مجان خانان بود بر سخه اظهار آثار تهور
و جلادت نموده ونزدیک بود که آسیبی عظیم و جسم زخمی فاحش
باهل شده که دران دم از کید مخالفان غافل بودند برسد ناگهان
دلاوران برجسارت و جرگی آنها آگاهی یافته بکومک پرداختند
و مقهوران تاب حمله آن سپاهیان نیاورده روبه هزیمت گریزان شدند
و کاری نساختند چون روزی چند از محاصره گذشت و چندان کاری از
پیش نرفت چه هر توپی که از توپخانهٔ منصور بر برج و بارهٔ قلعه
میرسید از کمال استحکام و استواری آن حصن محکم آسیبی جز گردی
ازان برنمی خواست و امری ازین چون شکستن دیوار و انداختن
کنگره ازان میسر نمی شد و بهر مکانی که جنود مسعود آنجا
هنگام نزول راجه بوده سر زمینی سخت خطرناک و درانجا
مطلقاً سنگهای حسارت اندیشان نیافت چنانچه در سوابق
ازمنه در همین مکان لشکرهای عظیم هندوستان که رفت
... آن ... نگون شدند و سنگهون آن ... ده روز
دستخوش هلاکت و پامال جزای شده کسی جان بسلامت ازان
ورطه بر نیاورده لاجرم رای اصابت انتمای خان شد ... ازان قرار
گرفت که بر یکی ازان دو دیوار که کیفیت حصانت و محکمی آن
گزارش یافت یورش کرده شود و در کشایش آن حصار سرعت و
تعجیل بکار رود که در توقف و تاخیر احتمال هزاران آفات وگوناگون
مخافات است و بنابر اندیشه رفت و رای صایب فرهاد خان را
برای تحقیق راه یورش تعیین نمود که اطراف حصار را بنظر احتیاط

در آورده جائی که صلاحیت آن امر داشته باشد احتیار نماید اگرچه همه اطراف جنگل بود و مقهوران بنابر کثرت عدد و وفور اتباع و انصار از همه سو جنودار و آمادهٔ پیکار بودند و توپ و تفنگ بسیار می انداختند لیکن چون جنگل جانب جنوب کمتر بود خان مذکور آن سمت را برای این مطلب انسب دید و مقرر گردید که دلیر خان با جمعی از دلیران وابطال جنود اقبال بآن سمت شتابند از اینجا یورش نماید و سایر عساکر قاهره بدر از معسکر منصوری طرار باهزار آمده از نشش روی جنود حمله آور شوند و محصوران را از همه سو مضطرب ساخته برلزل در بنای بنیاد و رخنه در اساس حیات آن بی دینان افگنند لهذا در بیست پانزدهم ماه مذکور باین عزیمت صواب آئین دلیرخان با زاده ترمنگ و فرهاد خان و یادگار خان و سرانداز خان و جمال خان و معانه خان و آغر خان و برلاس خان و رستم بهادر خان روهیله و هزار و پانصد سوار از تابینان خان خانان و گروهی دیگر از بهادران و بندر مرتضی داروغه توپخانه بآن سمت معین شد یکی از آشنایان تیره بخت که درمبادی احوال از میان آن قوم بد مآل برآمده و سال ها در ممالک پادشاهی بسر برده در سلک احاد لشکر منصور منتظم بود مصنون * بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمی بزرگ شود

صورت حالش آمده بدنهادی و مرومانهٔ برادی خارخار شر انگیزی و بکوهنده سگالی از خاطرش در انگیخت و عرق مجانست ذاتی و مناسبت فطری او بآشامیان حرکت نموده بمکر اندوری در مقام کنده توری شد و نزد خان خانان آمده بصورت دولت خواهی اظهار

بود که چون بر حقیقت این بوم و بر کما هی آگهی دارم اگر
برهبری من عمل نمایند افواج مرزوی را بموضعی که ارتفاع دیوار
و عرض و عمق خندق و دیگر موانع یورش کمتر باشد مقدم جان
شده سالار بر مکیدت و دغای آن گمراه آگاه نشده اورا برهبری سپاه
ظفر پناه معین نمود و آن غدار با کارها ادم محصوران پیام داد که
در فلان مکان که اصعب جوانب و حدود است جمعیت و هجوم
نموده مترصد باشند که من افواج قاهره را بآن طرف رهنمون شده
بر سر شما می آرم دلیر خان آن نابکار را همراه گرفته اواسط
شب رهگرای مقصد گردید و چون بمحاذی دروازه که در وسط دیوار
بود رسید سفر مرصعی را با هاده خان و ... خان مقابل دروازه
گذاشت که آنجا توپ اندازی به پور المرا مجود مشغول ساخته از
موضع یورش غافل دارد و سفر مرصعی توپخانه را آنجا باز داشته
باهتمام توپ اندازی و نبرد افروزی پرداخت و چون بد راهاش را
غافل و ساهی جدانسته باید نمود بسیاری از سوار و پیاده هدف
توپ و تفنگ شده عرصهٔ تلف گشتند و آن آسامی بد نهاد که
بجهت رهبری همراه دلیر خان بود مرکوز ضمیر نابکارش چون
بعمل آورده خان مذکور را با افواج منصوره هنگام ظهور تباشیر صبح
بکنار کرده راه یورش بود که خندقی پر آب داشت و عمق ...
طرفی بیشتر از دیگر امکنه و اجتماع مقهوران زیاده از جوانب
دیگر بود اهل حصار دست جرأت مدافعه و پیکار گشوده بیکبار
چند هزار توپ و بادلیج و تفنگ و دیگر ادوات آتشباری رها
کرده روی هوا را از ابر دود چون روز بخت خویش تیره ساختند

رعد صدای توپ ازد هائلکر از زمین و زمان زلزله انگیزشد و حقهای باروت از بالای برج و باره بر فرق مجاهدان شراره زیرگشت برق بندوق از دامن هوا بگریبان سما رسید و زنبورس کولهٔ تفنگ عرصهٔ جان را بسان دامن افلاک لبریز سنگ حادثه گردانده دران رستخیز بلا از حسن اتفاق تفنگی بر مقتل آن آسامی بر نفاق رسیده اورا بجزای کردار رسانید و شاهد معنی (لَایَحِیقُ الْمَکْرُالسَّیِّیٔ اِلَّا بِاَهْلِہٖ) جلوهٔ ظهور نموده سرمایهٔ عبرت سایر بداندیشان شد دلیرخان را چون جوهر همت و شهامت رخ تافتن ازان آشوبگاه حادثه که آزمونگاه جوهر مردی و مردانگی بود تجویز نمی نمود برحمایت اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی که در صیانت بنده های اخلاص کیش نمود از حفظ آلهیست تکیه کرده فیلی که بران سوار بود از کمال جلادت تا خندق راند و دیگر بهادران نبرد جو و مبارزان بسالت خو چون آن حسن دلیری ازو مشاهده نمودند همه را عرق جرات بحرکت آمده پای عزیمت پیش نهادند و مجموع یورش نموده دران موقف پر خطر و عرصهٔ ندامت اثر که پردلان روزگار را قدم همت از مهیب آن متلعزند و روان تهمتن و روح روئین تن از خوف آشوبش برخودش می لرزند باعدای نابکار داد گیر و داددند و جنگی عظیم در بوسه مبارزان دین و مجاهدان نصرت قرین را با کفار نابکار و گروه اشرار حربی صعب روی داد چنانچه اکثری از سپاه اسلام را تن ازآسیب زخم و فگار و جمعی را دران جدال کوشش نقد جان نثار شد و تیغ تیر تدابیر جان رسید لیکن چون سلاح پوشیده بود بدکوش ازان مجروح نشد و تیر بسیار بر فیل مرکوبش

و مجموعه آن قلعه شده بود و خان لشکر با جمعی از ملازمان حضرت اعلی
قلعه گیر بنای حصار رسیده بدستیاری سحاب تعالی بر دیوار برآمد
و نقیب‌ها و دیگر بهادران و ابطال رسیده با اهل قتال بزرم و قتال
درآمده بود و بعد از این حال مدبر مرتضی که سرداری دروازهٔ حصار
مشغول کارزار بود بمددِ وی نیروی امروزی و دهشت سوری محصورانرا
مغلوب ساخته دروازه را مفتوح گردانید جمعی که در سینه
بودند بیاوری همت از حدود گذشته بدیوار حصار گذاشتند و از
جمیع جوانب سپاه نصرت شعار داخل حصار شده لوای غلبه و استیلا
برافراختند و کفار فجار که در درون حصار بیرون از حصر و شمار
بودند از مشاهدهٔ آثار سطوت و صولت و مهابت قهر و انتقام جنود
اسلام با کمال کثرت و جمعیت و سامان ادوات حرب و پیکار و
حصانت و رصانت حصار ارکان ثبات و قرار متزلزل دیده فرار اختیار
نمودند و از قلعه براهی که واقف شده عقب روزی بجانب جنگل
گذاشته بودند رهگرای ادبار گشتند و حصن کلنا بر را که قلعهٔ اصل
بود و آنرا محصور بحصار مستقله کرده ساخته بودند بنابر حصانت و
متانت و استواری و کشادن آن فی حد ذاته در کمال صعوبت و
دشواری بود از غلبهٔ رعب و بیم خالی کردند و عساکر گردون مآثر
داخل حصار شده فوجی بسرکردگی محمود بیگ بجستن بتکامشی
مخذولان شتافتند و جمعی ازانها را طعمهٔ شمشیر انتقام گردانیده
و جمعی را دستگیر کرده معاودت نمودند و گروهی از مقاهیر که
بحراست قلعهٔ جنهر قیام داشتند از استماع تسخیر حصار سد له
کده مغلوب خوف و هراس گشته آنرا نیز خالی کردند و راه فرار

سپرده خان سپه سالار بدرون حصار رفته از مشاهدهٔ وسعت و متانت آن حصن محکم اساس و استحکام برج و باره و کثرت وفور آلات قلعه داری بشگفت آمد و از تسخیر آن قلعه سپهر آسا ددس عنوان مجددا بدرگاه اری بخت والا و نیروی اقبال کشورکشای شهنشاه جهان مستوثق شده ناصیهٔ شکر و سپاس بسجود درگاه کبریا بر افروخت و مقرر نمود که از آشامیان تیره‌بخت که مانده سود جمعی که بقدم عجز و اطاعت پیش آیند انها را امان داده و سلاح گرفته بند کنند و مقید ادرا بکجا فراهم آرند وهرکه از شرارت و بدرگی راه خیرگی سپرد و دست بیراق کند تیغ خون آشام از هم گذرانیده نقش وجودش از صفحهٔ هستی بسترند و تاکید و دقت نمود که هیچکس از لشکریان دست بغارت بکشاید و اهل و عیال رعایا را آسیبی نماید تاخاطر رمیده و دل رعب دیده آن وحشی طبیعان دیو منش دد خصال از آسیب مضرت حدود قاهره ایمن و مطمئن گردیده در مساکن و اماکن خویش قرار گیرند وجمعی و خلقی انبوه از مردهٔ مسلمین و سکنه و رعایای ولایت کامروپ که بقید آشامیان گرفتار آمده دیر از بار و دیار دران تیره بوم ضلالت و بی دینی و دیوسار جهالت و نامردمی بمحنت اسرار محنت میزیستند از تسلط آن ملاعین با بکار رهائی یافتند و باوطان مالوفهٔ خویش شتافتند و مقرر نمود که آمارای اشام را بجهانگیر نگر برده بکار داروغ ساختن و سعل مر انجام ادرات نواره بار دارند و خود قرین نصرت و ظفر باعساکر فیروزي اثر در پای قلعه کلکانر نزول نمود و پنج روز آنجا اقامت گزیده بعد بضبط

الدین خان را با جمعی از بلد های پادشاهی و با خان که بس
سرحداری گلناتور و چند سرداران سرداری را با مدد انبار و راحله
کس [illegible] که بدهانه داری جمعه تعین کرده خود از آنجا کوچ
نموده روانهٔ منس شد بنابر آنکه با دو منزل دریای زمهاندر بدامن
کوه پیوسته از پای آن میگذرد و ازین جهت لشکر فیروز ظفر را
عبور برساحل دریا متعسر بود و از کنار آب دور افتاده در عقب کوه
راه می پیمودند ماندن عساکر باهره و نواره مسافتی بعید پدید آمد
درین وقت مقهوران بی دین که بصحرا [illegible] در کمین [illegible] بودند
اظهار فرصت نموده با مرتب هشتصد کشتی جنگی مشحون بمردان
کار و ادوات پیکار در جائی که بیشتر از صد کشتی از نوارهٔ منصور بمنزل
نرسیده ماندنی در دنبال بود بعفه بر سر نوارهٔ آمد بودند و تفنگ
بر روی آب آتش جنگ بر افروختند درین حالت ابن حسین
داروغهٔ توپ خانه چون جان جانان بنابر بعضی مهام او را همره
گرفته بود حاضر بود منصور خان زمیندار و علی بیگ ملازم خان
سپهدار که بحراست و اهتمام نوارهٔ معین بودند دران موج خیز
فتنه و ستیز که طوفان بلا بلند گشته بحر آشوب حادثه از صرصر
خطر متلاطم بود سفینهٔ طاقت گرداب اضطراب داده و دل بیاوری
الطاف الهی و مددکاری اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی
نهاده در مقام ثبات قدم استوار پا داری نمودند و بازوی همت و
دلیری بکار برده و بکار آن جمع نابکار کوشیدند و چون تیر [illegible] از
شست [illegible] نزدیکی از نوارهٔ پادشاهی که در عقب [illegible]
رسیده باعث استظهار مجاهدان ظفر شعار گردیدند و با [illegible] روز

دیگر باره قتال و جدال شعله ور بود و حربی صعب و جنگی ممتد
روی نمود چنانچه آن اشتداد و امتداد هیچ گاه جنگ نواره اتفاق
نیفتاده بنا بر کثرت مخالفان و قلت جمعیت مجاهدان نزدیک بود
که لشکر اسلام از مدافعت و مقاومت بستوه آمده مورد غلبه و
استیلای کفار شوند و خدا نخواسته چشم زخمی روي نماید درین اثنا
که کار بر مبارزان ظفر جنگ تنگ شده بود عون عنایت ایزد نصرت
بخش که همواره در جمیع شداید یاور بندهای اخلاص پژوه
عقیدت پرور است چهرهٔ ظهور نموده نسیم فتح و ظفر از مهب اقبال
بر رایات آمال مبارزان منصور وزیده آسامیان منکوب منهزم و
مغلوب گشتند و سبب آن بود که چون در شب آواز توپ بلشکر
ظفر پیکر که از کنار دریا تا آنجا سه گروه مسافت بود رسید خان
سپه سالار بر وقوع این سانحه مطلع گشته محمد مومن نام یکي
از بنده های بادشاهی را با جمعی تعین نمود که خود را بنواره رسانیده
مدد بردارد و او دران شب راه گم کرده بکنار دریا نتوانست رسید
پاسی از روز بر آمده با معدودی بساحل دریا در موضعی که مدار
نوارهٔ بادشاهی و مخذولان آویزش بود و کرناچی را که همراهش
رسیده بود اشاره نموده تا کرنا کشید مقهوران از شنیدن آواز کرنا و
نمودار شدن جوقی از سواران که همراه محمد مومن رسیده
بودند مورد رعب و هراس گشته سفینهٔ همت را لنگر ثبات بر
گرفتند و مبارزان نوارهٔ منصور را جرأت و دلیري افزوده سرمایهٔ
استظهار شد و به پشت گرمی وصول کومک بیکبارگی خود را
فراهم آورده و کشتیها را راست کرده بصولت تمام بر نوارهٔ غنیم

حمله آور گسندد آسامدان کامر کمس لد سگال که ار سطوت امدال
د من مال جددو جهان دل ناحده نوىد زج ار عرصهٔ معالله ىا ىه
حون حاساک سمکسر ار نس ىاد صرصر گریران گسندد و ىوارهٔ
نادساهی عامت آں در گسده نحدای موده دسباری ارانها را دران
نحرجونحوار ط مه نهنگ ىدع آندارساحددد و حمی که در ىددروی
کسىدها اعماد ىداسدند ار ىدم مهر و اىدعام عار ان اسلام حوں را
ىکدار اىداحده حاکسار ادىار دراه رار سدا ددد و ىاقی ماىدها ىدامی
مردی سوعت سفر سعا ں ار طو ان آب ىه سدر رهایی ىا ىىد
وقرىب حهار صد کسدی که در هرىک ىو ی ىررگ ىا ا داب آں ار
سرب و داروب ىود ىدست مجاهدان طفر ىوىد در آ ىده ناحی
سدرگ روی داد و سکسدی احس در اعادی سعاوب منش
ادىاں اگر ىه مساعدب طالع ارحمند دسمں سور و معاودب نحب
ىلند حاودن ىاىرور حضرب ساهىساهی سامل حال اولىای دولب
بی زوال گسده همب نحس و ىىاب ا رای دلاوران ىمی سد واندک
کوناهي ار اهل ىواره نظهور می آمد ىمام ىواره ار دسب رىده
نهصب حدوس دصرب ىدکر سدر ممسر ى ی گردند و حسم زد ی
عطىم اران مقهوران ىدىم مىرسىد ىالجمله هم ار وىوع ادں مقدمه و
هم ار ىسحىر حصارسىمله کىه که ىس ار ںں روی داده ىود مذور و
سکسب ىمام ىاحوال مخذولاں آسام راه ىافب وحوں حود را در
صحرا ا سدران ىدسه سهامب و در در ىا ا نهنگان ىحر صرامب آزموده
آىار عجر و زبونی حویس مسىده گردىد حارهٔ کار در مرار و آوارگی
ار سهر و د ار دانسده اماىهٔ گر ر نحاىب کوهسداں کام ونب که در

کمال صعوبت است و سوار را مجال عبور بر فراز آن نیست گردیده
چون موضع شوله گده مخیم جنود منصوری اثر گشت عمدها و خواص
راجه که مدار مهام ریاست و حکومت او بودند و بلسان آن قوم آلها
را بهوکن نامند بنا بر مکر و خدیعتی که سرشتهٔ طینت آن طایفهٔ
پرفریب بد نهاد است حیله سازی و روبه بازی آغاز نهادند و عرائض
مبنی بر عجز و اطاعت و التماس مصالحه نگاشته مصحوب وکلا نزد
خان خانان فرستادند آن جهان کار آگاه جواب داد که اگر راجه آنچه
از توپ خانهٔ پادشاهی و اموال رعایا و سپاهی که بغارت آن از
گواهتی خسارت نموده با تمامی رعیت ممالک محروسه که درین مدت
اسیر کرده در بند دارد بفرستند و من بعد امتثال اوامر و نواهی
پادشاهی کرده قرار فرستادن چند فیل کلان هر ساله بآستان ملک
نشان داده و بالفعل پیشکشی لایق از نقد و جنس با دختر
خویش بجناب سلطنت مرسل دارد جنود قاهره از تنبیه و
استیصال او عنان عزیمت مصروف خواهد داشت و الا وصول عساکر
جهان کشا را بگرگانو متیقن گشته آمادهٔ آوارگی و ادبار باشد و
چون بنای آن ملتمس بر مکر و تزویر و دفع الوقت و تاخیر بود و
همگی همت آن گروه بد طویت مقصود برین که لشکر منصوری
را از مراسم حزم و پاسداری غافل سازند تا مکر و خدعه کار توانند
برد خان سپه سالار سپاه نصرت شعار را در رعایت مراتب تیقظ و
هوشیاری بیشتر از بیشتر تاکید و بدفع بنوبه وجی و متور در
عزیمت تسخیر گرگانو راه بداد و بیست و هفتم رجب موضع لکهوگده
مخیم جنود کیهانستان گردید و آن موضعیست که آب دهنگ

که از کوهستان جنوبی می آید آنجا بدریای نربهادر ملحق می گردد و با گرگسو دیگر آنها و نهرهای کوچک بدر داخل نربهادر می شود بالجمله یازده رجب روز اول از رحله در لکهوگده بدست اولیای دولت ظفر اثر درآمد و درآنجا برهمنی که از معتمدان راجه بود باشارهٔ او نزد خان خانان آمده بزبان تضرع و انکسار التماس مصالحت نمود و متعاقب او یکی از نزدیکان راجه بدر رسیده بایندان و مسرتهٔ طلای و دو سبوی نقره و علمی اسپی و مکتوبی مبنی بر مراسم ندامت و اعتذار و درخواست صلح و مراجعت افواج گردون اقتدا و قبول پرستاری دستگیری سابقه و سزاوار آورده از عجز و استغفار گزارش مدعی نمود و چون این مقدمات بحکم راستی و هوشمندی محمول بر خدیعت و حیله روی بود خان خانان سالار جواب داد که الحال خود جلو مسعود عازم گرگانواست بعد از وصول بآنجا آنچه صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل خواهد آمد چون شهر گرگا و بر ساحل رود دنکهو آباد است که در هشت کروهی آن آب دهنگ متصل میشود و آنقدر عمق نیست که عبور بزرگ بران مرور تواند نمود مقرر شد که نوارهٔ منصور در لکهوگده که مجمع انهار آن دیار است قرار گیرد و کشتیهای خرد که برآب رود دنکهو عبور تواند نمود همراه لشکر گاهو آید و این خدمت بداروغهٔ نوارهٔ تا منور خان و سایر زمینداران بنگاله و جمال خان و جمعی از منصبداران و علی بیگ ملازم خان خانان با گروهی از بابندان او و برخی از پیادهای بنگالی بر سر نوارهٔ نموده باهتمام رسیدن آذوقه و امنیت طریق و خبرداری از جوانب وجدوب آن ولایت بکوشد و غرهٔ شعبان

را انهوگده کوچ سده در مکانی که کارخانهٔ نوارهٔ راجه بود اشکر گاه سد و قریب صد منزل کشتی بزرگ که درانجا مانده بود بتصرف اولیای دولت در آمده داخل نوارهٔ منصور گردید و روز دیگر افواج گیتی کشا در موضع دیولگانو از رود عظیمی که درپیش آنجارست عبور نموده بر ساحل آن خیام نزول بر افراخت راجه درانجا عمارهٔ عالی بنا و باغی در کمال نزهت و صفا به جهت برهمنی که از معتقدان او بود مشرف بران رود ساخته و روز دیگر آنجا مقام شده خان سپه سالار جمعی از تابعان خود را بتهانه داری آنجا و محافظت راه و تسلیه و استمالت رعایا تعیین نمود و درین منزل از بعضی مسلمانان کرگانو که بحسب تقدیر اسیر کفار شده از دیر باز آنجا بسر می بردند نوشتها رسید مشعر بآنکه راجه بعد از استماع خبر قرب وصول افواج قاهره اهل و عیال و زبدهٔ اموال از جواهر و نقود و دیگر نفائس اشیا برداشته بجانب کوهستان نامروپ که از کرگانو تا آنجا چهار روزه مسافتست فرار نمود و برخی از فیلان بجنگل ها سر داده بعضی دیگر با باقی احمال و اثقال آن سرخیل اهل ضلال بمحافظ و حارسی در شهر مانده است چهارم شعبان قریهٔ گجپور مورد نزول جنش منصور گردید و درانجا چهار زنجیر فیل از فیلان راجه بدست آمد و فردای آن ناسارهٔ خان سپهدار میرهاد خان و سید محمد دیوان لشکر ظفر اثر با جمعی بجهت ضبط اموال راجه بر جناح استعجال بدستور روانهٔ کرگانو شدند و روز دیگر آنجا رسیده بگرد آوری غنائم پرداختند و آن روز موضع ترمهانی که مجمع رود دیکهو و دهنگ است مضرب خیام افواج نصرت اعتصام گردید و

دران نواحی سانرده رحمر معل ار ملال راحه نصرت اولا ی دوات
درآمد و همعی ار سماه مدروری در کحدور و رحی در رم‌ها ی و
و رمی در لا دانگ که موصعسب مامدی برمهادی و کرکا و
رودی ار نس آن حاردسب معس سد د که صط آن حدود مام
نما ند سسم سعمان ار حهارم سال حلوس هما ون حصه کرکا و که
دار الملک آسام اسب ار ر و ماحه رادب اسلام نور آگدن گسب
و حمود طفر ورد ار روب دنگهو عمور نموده در مه ب سرقی ساکن
راحه مرادی نصرب رده مرول د ود ار صولب و اسدلای مجاهدان
مروری لوا سب سوکب و حمر اسرار بانکار انکسار با مد عمار آلو د
ناکامی و معوله گردس ادنارسدند و ده مر و انوار ا ان طلمب عوا ب
و باطل رسدی رو نحجاب نواری نهاده ساحب آن بده وم
رسدی دد رب از هیدب گلمانگ اذان ناموس را نعس در سیعه
سکسب و سرور سرمحعة موبدس مددن رنار حون رسده اهل باطل ار
ممان کمار گسسب ناهد ام عارمان سعادب مدد ه اکل اصمام ممان
موالب لنحجان دادند رصعی ار هم مرو رنحب رصدمه وعلمه وندوری
اسلام گرد نگو ساری ار معاند کعر و مناسک سرک انگنجب
طنطنهٔ سکوه ا ال ساهنساهی در اطراف و ا طار ان دنار نحدد و
وآوازهٔ اس مسح نامدار آ سرهٔگوس روزگار گردند وگروه مسلمان و رمهٔ اهل
ا ان که ار دیرنار محموس آن رندان ضلالب و محسور با ارباب کفر
و جهالب گسده در دسب حور و جعا ر مدد تسلط و اسدلای آسامیان
سوم لعا دسب حوس رنج و نامان عنا نودند وهرگزا ن لطیفه عیبی
و عطیهٔ آسما ی نحواب رحمال در حاطر محمب رده آن آوارگان د

وشت ملا و شپارگان تعریف مثلا خطور نمي نمود از وصول انواع
ظفر نمرا بهرهٔ مند حصول آمده گشته خوش شادمانی و نشاط
درگرفتند و مانند معدنی است که در قیامت پس از انصرام ایام
تعذیب بتماس فصل و بحسابش رسیکردم از بلای جحیم رهایی
یابند از عذاب صعبت کفار لئیم نجات یابند بالجمله چون بتحقیق
پیوست که راجه و خواص او بعد از عزیمت فرار از توپ و ضرب زن
چندانکه توانستند اند در تالاب ها غرق کرده اند خان سپه سالار
خود بامقصدیان و عملهٔ توپخانه باهتمام بر آوردن آنها در سر تالاب ها
رفت و به سعی و تلاش تمام درصد و هشت توپ و ضرب زن بر
آورده داخل توپخانه نمود ازعداسی که بسرکار والای بادشاهي ضبط
شد زیاده از یکصد زنجیر فیل و تقریبا موازی سه لك روپیه از طلا و
نقره و دیگر امتعه و اجناس آن بدنهاد بود و از آغاز این یورش نصرت
طراز تا هنگام مراجعت حدود دشمن گداز شش صد و هفتاد و پنج
توپ که ازانجمله یکی قریب سه من گوله مي خورد و دو هزار و
سه صد و چهل وسه زنبورک و یک هزار و دوصد رام جنگي بوعلیست
از بندوق کلان و شش هزار و پانصد و هفتاد قبضهٔ بندوق و زیاده
از دو هزار صندوق باروت که هریک دو و نیم من باروت داشت و
هفت هزار و بیست و هشت قبضه سپر و از آهن و سرب و شوره و
گوگرد آن قدر که از وزن و حساب افزون بود و زیاده از یک هزار
کشتی جنگی بحیطهٔ تصرف درآمد و یك صد بادست کشتی ترتیب
و زینت تمام درکمال بزرگي و استحکام از مقابل حاجه راجه درگرگانو
بود و چندها جهت محافظت بوفرار آن ساخته بودند یکی از آشامیان

مشهور شد که شرارهٔ سرایت آتش در خرمنها رسید که تمامی آنها دران طوفان آتش بغارت فنا رسید و از معظمات غنایم که بکار عامهٔ سپاه و کافهٔ لشکر آمد انبارهای برنج بود که مخالفان تیره ایام از حماقت و طمع خام بگمان آنکه پس از مراجعت لشکر اسلام باز دران دست بملک خواهند یافت بسوختن و تلف ساختن آن نپرداخته بودند و دربن مدت که عساکر نصرت مآثر دران بوم و بر اقامت داشت اعظم اسباب قوت لشکر همان شد و اگر نه آن بودی از بی قوتی و فقدان آذوقه خصوصا در موسم برشکال و هنگام طغیان آبها که راه رسد آذوقه از اطراف مسدود بود مردم را کار بجان میرسید یک صد و هفتاد و سه انبار که در هر یکی ده هزار من برنج و در بعضی کمتر بود بضبط در آمد خان سپه سالار از حسن سعی و مصلحت گزینی کسان بمحافظت آنها گماشته نگذاشت که دستبردهٔ غارت و تاراج امواج بحر امواج شود و زیاده از قدر احتیاج پامال اتلاف و اسراف گردد و مقرر شد که رعایای ولایت کامروپ باوطان خویش رفته بعمارت و زراعت پردازند و تا مدت یکسال از ادای مال واجب و تکالیف دیوانی مرفوع القلم باشند آن محنت زدگان جور دیده و بیچارگان ستم رسیده که بمقتضای برکات دولت بادشاه دین پناه عدل پرور رأفت گستر از شر آن قوم بد سیر نجات یافته بودند بترغیب خان سپه سالار بر سفاین خرد آسامی که از یک تختهٔ چوب میتراشند و آنرا کوس گویند سوار شده بمواطن و مساکن خویش میرسیدند اکنون کلک حقایق ارقام دربن مقام نگارش برخی از کیفیات و خصوصیات ولایت آسام و شرح بعضی از احوال آسامیان ملالت

کیش به مرحام پرداخته متاعهای این ماثر مآثر حرف را ازاں آگہی می بخشد ولایت مذکور ماندی شمال و مشرق بنگاله واقع شده و دریای برمهاپتر که از سمت جنوبی آمده ازمیان آن ولایت میگذرد و آنچه ازاں سرزمین بساحل شمالی دریای برمهاپتر است اوتر کول گویند وآنچه در طرف ساحل جنوبیست دکهن کول خوانند و منتهای طول اوتر کول کوهستانیست که سکنه آن بقوم مری مسمي اشتهار دارند و مبداش گواهتي است که سرحد ممالک محروسهٔ بادشاهي است و امتداد دکهن کول منتهی میشود بموضع که موسوم است بصدیه و مبادی آن بکوهستان سري نگر بپیوسته و از کوهستان های شمالی مشهور که در طرف اوتر کول واقع است کوهستان دوله و لامده است و از جبال معروفه جنوبي سمت دکهن کول کوهستان کامروپ است که چهار منزل بالای گرگانو است و راجه آنجا گریخته بود و دیگر کوهستانیست که سکنهٔ آنرا قوم ناک گویند و متوطنان جبال مذکور مال گذار راجه نیستند لیکن اظهار انقیاد میکنند و امتثال برخی از احکامش مینمایند مگر قوم دوله که از دائرهٔ اطاعت او بیرونند و گاهي اظهار فرصت نموده تحدودي که متصل بدامن کوهستان آنهاست تاخت می برند ولایت آشام طولانی واقع شده امتدادش تقریبا دوصد کروه جریبی است و عرضش از کوهستانهای شمالی تا جبال جنوبي تخمینا هشت روزه راهست وازگواهتی تا گرگانو دهسال و پنج کروه جریبیاست و ازانجا تا ولایت حتی که مسکن بدران و نسه بوده و درین زمان مشهور بآوه ودارالملک راجه بگوست که خود را از نسل بدران و نسه میداند پانزده منزل

مسافت است ازانجمله تیم منزل آن طرف کوهستان بامیرون
جنگل و کوهستان صعب دشوار گزار است و ازان گذشته تا آوه که
مشرق رویه است زمین هموار و دشت است و در سمت شمالی
دشت جنگلی است و چنانچه گزارش یافت دریای برمهاپتر ازان سمت
آمده و چندین آب از کوهستان جنوبی آسام آمده بدریای برمهاپتر
داخل میشود و اعظم آنها آب دهنگ است که چنانچه سابق ذکر
یافت درموضع لکهوگده بدریای بهادر میرسد و مابین آن دوآب
جزیره است معمور مزروع در کمال نسبت و خرمی و صفایا مرتب
نگاه کرده کسند و آبادی آن منتهی میشود بجنگل صعبی که
چراگاه فیلانست و ازانجا فیل میگیرند و سوای آن در جنگلهای
ولایت آسام چهار تیم جای دیگر هست که صیدگاه فیلان است چنانچه
اگر خواهند در سالی پانصد شش صد فیل گرفته میشود و طرف
دیگرآب دهنگ که جانب گرگانو است سرزمینی است وسیع
خرم و فضای فسیح دلکش و مجموع آن آباد و معمور و در همه
جا کشت و زرع و باغ و درخت زار موفور و مجموع آن جزیره که مذکور
شد تا این سرزمین دکهی کول از موضع سمله گده تا شهر گرگانو
که مرتب نگاه کرده مسافت است همه جا باغهای پر درخت میوه
دار چنان بهم پیوسته که گویا یک دشت و در میان باغها خانهای
رعیت است و اقسام ریاحین رنگین خوش و الوان گلهای باغی
و خودروی درهم شگفته چنین در ایام برسات زمینها را آب میگیرد
بجهت سهولت عبور مردمان از سمله گده تا گرگانو الی عریض
بلند بسته اند که سرزمینی مزروع خرآن بنظر نمی‌آید و از در

طرف راه درختان ناس سانه گستر سر برهم نهاده از مواکه و اثمار آنجا انبه و کتله و کتهل و نارنج و ترنج و لیمو و انناس است و پدیاله که قسمي ز آمله است درانجا تمداء راست مزه و خوش چاشنی میشود که جمعی طعم آن دریافته اند نر الوچه ترجیح میدهند و درخت نارجیل و نهال ملفل و فوفل و سادج بیز وفور دارد و نیشکر نعض نارک شرین سرخ و سیاه و سفید ریخیل بی ریشه و برگ تعول میشود و قوت نشو و نمای نباتات و قابلیت زمین بمرتبهٔ کمال است هرچه نکارند و هر نهال که نشانند خوب میشود و در اطراف کرکا و درخت زرد آلو و انار نیز هست لیکن چون خودروست و تربیت و نمیوند نیافته اثمار آن زبونست و محصول عمدهٔ آن ولایت برنج و ماش است و عدس بسیار کم است و گندم و جو نمی کارند و ابریشمی بسیار خوب مثل ابریشم (۲) حیده میشود لیکن بقدر احتیاج میسازند و وفور عظیم ندارد مشجر و مخمل و تافته بند که قسمی از پارچهٔ ابریشمی است که جامه و قبا از آن سازند و دیگر انواع ابریشمی خوب می بافند نمک درانجا عزیز و کمیابست در دامن بعضی کوهها بهم میرسد لیکن تلخ و گرنده است و در اصل آن ولایت نمکی بغایت تاخ از درخت کتله میسازند درکوهستانی که قوم نانك مي باشند عود بعض وافر بهم میرسد و هر سال جمعی ازان قوم عود بآشام آورده بنمک و غله معاوضه میکنند و این گروه ضلالت پژوه که دران کوه مسکن

(۲ ن) ابریشم حمیده

دارند نفوسگیها از سرزمین آنجمعت دور و از جملهٔ صفات و شمایل
انسانی کاملی مهجور اند از این باعث عریان زیست می نمایند سگ
و گربه و مار وموش و مور و ملخ و امثال آن هرچه بیابند میخورند
در کوهستان نامرپت و سدیه و لکهوکده نهر عود خوب عربی پیدا
میشود و در اکثر آن جبال آهوی مشکین هست و سرزمین
ساحل شمالی دریای برهمپتر که اتر کول گویند در نهایت
آبادانیست لعل و ... نیل بسیار را حاصل میشود و ... ورزی و
کدرت گشت و زرع دران طرف بیشتر از دکهن کول است لیکن جون
جنگل های صعب و ناهموار گذار در دکهن کول افزون تر
است حکام آسام باقتضای مصالح ملکی آنجانب را محل سکونت
و مرکز اقامت ساخته دار الملک خویش آنجا قرار داده اند
و در اترکول از ساحل دریا تا دامن جبال که سرد سیر است و
برف دار و مسافت مذکور از پانزده کروه کم نیست و از
جهل و سنج رساند به سکنه آن کوهستان ها توانا و قوی هیکل و رحده
و مستوی الخلقه اند و مانند سایر اهل سرد سیر گونه زردی شان سرخ
و سفید است و اشجار و اثمار سرد سیری دران کوهستان ها میشود
و در سمت قلعهٔ جمدهره نجاب دواهی کوهستانیست که آنرا
ولایت درنگ گویند جمیع سرم این کوهها بایکدیگر در احوال و
و اطوار و گفتار مشابهت دارند و باسامی قبایل و امکنه و مساکن
از هم متمایز اند در اندرآن جبال مشک و قطاس و بهوت و پری
و نوعی از اسب کوهی که آنرا گونت و تانگن گویند هم میرسد و
طلا و نقره از ریگ سوی آنها پیدا میشود و همچنین در کل ولایت

آشام از شستن ریگ دریاها و نهرها طلا حاصل میشود یکی از محصولات آن ولایت همین است گویند که دوازده هزار آشامي و و نزد انتی بیست هزار بر یک شوبی آنها قیام دارند و مقررچنین است که بالمقطع هریک ازان جمع که بادین صنعت مشغول اند در سالی یک توله طلاخراجه دهند اهل آسام گروهی بد کیش باطل آئین اند و دین و ملتی مشخص ندارند وهرچه مرغوب طبع کج رای ایشان امید بعنوی خوهش نفس و مدل طبع عمل کرده باحدار آن میگرانند و هر امر که در نظر ادراک ناصر شان حلوهٔ استحسان کند بآن اقدام مینمایند از کمال حشونت معید بهیچ طریقتي از طرق کفر و اسلام و معتقدي بهیچ مرتعي از مشاعر فرق انام نیستند برخلاف سائر کفرهٔ هند از اکل مطبوخ مسلمانان احتراز نمی کند و از تداول هیچ یک از لحوم غیر گوشت آدمي ابا ندارند و میته نیز میخورند و بنابر عدم عادت ازخوردن روغن مجتنب اند بمثابه که اگر بوی آن از طعامی آید بعدمت بآن نمی‌نمایند ستر وحجاب عورات درمیان آن قوم رسم نیست چنانچه زنان زادهٔ آنجا نیز رو ازکسي نمی پوشند و رخ گشاده و سر برهنه در بیرون تردد می کنند مرد انسان اکثر چهار و پنج زن دارند بیع و شری و معاوضهٔ ازواج درمیان ایشان متعارف و معمول است و سر و ریش و بروت میتراشند و هرکس ازین شعار تخلف ورزد اورا زجر و ملامت میکنند و زنان شان با زبان اهل بنگاله آشنایی ندارد خوب و توانائی و جرأت و بیباکی از عذاب و حلقشان پیدا و خصال سبعی و صفات بهیمی از سیمای حال شان هویداست تاب ریاضات بدنی و قدرت بر امور شاقه از

از طوایف امم تفرد دارند همه سخت کوش و سخت جان و
جنگجو و کینه ور جدار و مکارند رحم و شفقت و انس و الفت و
مدنی لهجه و وفا و شرم و عفت و حیا در طینت آن قوم نه نهاد
سرشته اند و تخم اهلیت و امنیت در مزرع وجود ضلالت آمود
شان نکشته چون از لباس انسانیت بکلی عاری اند موسی در زمی
ندارند کرباسی بر سر و لنگی بر کمر می بندند و چادری بدوش
میگیرند دستار بر سر بستن و جامه و ازار و کفش پوشیدن بران
د از رسم نیست عمارت خشت و سنگ و گل در کل آن ولایت غیر
دروازهای شهر کرگانو و بعضی از بتخانها نیست چوبی و غیر
مساکن و بیوت خویش از چوب و نی و علف مرتب می سازند
راجه و خواص او بر سکاس و روسا و اعیان و ... بر دولی که از
سکاس دارند ... سوار میشوند از دواب اسب و شتر و دراز
گوش دران سرزمین نمی شود مگر از جای دیگر آنجا برند آن حیوان
سفربان نظام مناسب ندیدن و داشتن دراز گوش میل تمام دارند
و تعصب اهل حرب و مروجت می نمایند و از مشاهدهٔ شتر
تعجب عظیم می کنند و از اسب بغایت مترهبند چنانچه اگر یک
سوار بر صد آسامی سلح حمله برد همه سلاح انداخته فرار مینمایند
و اگر گریختن نتوانند خویش را به بند میدهند اما اگر یکی ازان
مرد ؟ان با ده تا ... از قومی دیگر روبرو شود علانیه میدانند ... ودوم
آن ولایت در قوم هند اسامی و کلتامی قوم نادی بر گروه ... ور
جمیع امور ... و مزیت دارند مگر در مراسم حرب و سپاهگری
و سلطنت ... امور که آسامیان مشهور دران ... بیش

قدم اند سنش هفت هزار آشامی دمو سیرت جلادت شعار با اسلحهٔ
رزم و دیگر همواره در اطراف نشیمن و خوابگاه راجه بحراست و پاس
او تمام دارند و معتمد و مدوی و مدبر عصب راجه آن مردم اند
حربهٔ اهل آن ولایت تفنگ و شمشیر و نیزه و تیر و کمان پاس
است و در قلاع و دوارهٔ توپ و ضرب زن و درام جنگی بیر بسیار دارند
و در انداختن آن مهارت ماهر اند راجها و حکام و عمدهای آن
ولایت چون رهگرای بمیدی شوند برای آنها دخمه سازند و زنان
و خواص و خدمهٔ مدوی را با برخی اسباب تجمل و حوائج ایام
زندگانی از نقل و اوانی زرین و سیمین و فرش و لباس و خوردنی و
چراغی با روغن بسیار و مشعل داری در دخمه گذارند و این را بمنزلهٔ
توشهٔ آخرت شمرند و سر دخمه بچوبهای قوی باستحکام تمام بپوشند
چند دخمه کهنه را که مردم لشکریان راه یافته بودند شگافته بودند از
مجموع آنها موازی نود هزار روپیه از طلا و نقره بر آمد از بدائع امور
که عقل طبیعی مشتریان روزگار از قبول آن سر دار زند و حریان عادت
بر امتناع وقوعش شهادت دهد آنکه جمعی از معتمداران بتس
حال جانان آمده متفق اللفظ و المعنی نقل کردند که در یکی از
دخمها که هشتاد سال بران گذشته بود باندان طلایی بر آمد که پان
سبز تازه دران بود و العهده علی الراوی شهر کرگانون مشتمل است
بر چهار دروازه که بسنگ و گل عمارت شده از هر دروازه تا خانهٔ
راجه سه کروه مسافت است و اطراف شهر را بیستان احاطه کرده و آن
بلده عریضی بجهت تردد مردم درایام برسات در سراسر شهر ساخته
اند و در پیش خانه هر کس باغ و مزرعه است و در حقیقت آن

شهر محوطه ایست مشتمل بر عربی و مزارع جاء راحه بر کنار رود دیکهو است که از میان شهر میگذرد و در هر یک از طرفین آن رود معمورهٔ ایست و بازاری مختصر دارد که غیر از پان فروش دیگر اصناف محترفه دران نمی نشینند و سبب آنست که در آن ولایت خرید و فروخت اطعمه و اغذیه متعارف نیست سکنهٔ آنجا هرسال ابواب کسالهٔ خویش بر خود داده بحجرهٔ کنند بر اطراف جادهٔ راحه آلی بسته اند و بر کنار آن بجای دیوار دارتهای محکم متصل بهم برزمین فرو کرده و بر دور آن مذکور خندقی حفره نموده که همه بسته بر آنست و درانمحوطه یک کروه و چهارده جریب است در درون آن نشیمنهای عالی و مساکن وسیع بعضی از چوب و برخی از کاه و علف که آن را جرکویند بجهت راحه بر تیب داده اند و از جملهٔ آن اماکن دیوان خانه ایست بطول یکصد و پنجاه درع و عرض چهل درع مبنی بر صحت و سی ستون چوبی و دورهٔ هر ستونی برست چهار درع است و بر اطراف این نشیمن انواع سنگهای چوبی منبت کاری نصب کرده از درون و بیرون آنرا بلوحهای برنجی مصقل که چون بر تو آفتاب بران افتد نشان آینههای درخشنده بر می نموده اند و بتحقیق پیوسته که سه هزار نجار و دوازده هزار مزدور در سال متواتر دران کار کرده اند تا مهیا شده هرگاه راحه دردین ابواب می نشسته با سوار می شده بجای نقاره و نفیر دهل و دانه میزده اند و دانه لوحیست مدور ستبر از روی و همانا طاس رویین که در عهد سلاطین عجم بواجین آن در حروب و رکضات متعارف بوده همین است راجهای آن ولایت بتوسعه بکثرت حشم و خدم و ورود عیب ابداع

و انصار و سرانجام اسباب ثروت و مواد استکبار کلاه گوشهٔ غرور بر تارک پندار کج نهاده اند و هرگز سر اطاعت و فرمان برداری بهیچیک از سلاطین نامدار و خواقین کامکار فرود نیاورده باج خراج نداده اند در جمیع از منه دست استیلای فرماندهان هندوستان از دامن تصرف آندیار کوتاه بوده و مفتاح تدبیر هیچ کس از اعاظم گیتی کشایان کشور گیر طلسم اشکال آن مهم نگشوده در سوابق ایام هرگاه لشکری بعزم تسخیر آن مرز و بوم روی توجه بدان صوب می آورده چون بسرحد آن ولایت میرسیده است آشامیان مغرور در مقام مدافعت درآمده بشبخون و خدعه و غدر و سد راه آذوقه کار برایشان تنگ می ساخته اند و اگر بدین طریقه بران گروه ظفر نیافته از مقاومت و مصادمت عاجز می آمده اند رعایا را کوچانیده بکوهستان ها میبرده اند و آتش در غلات زده ولایت را خالی میکرده اند و چون لشکر بآن کشور در می آمده است و ایام برشکال میرسیده ازکمین فرصت برآمده بکینه خواهی و انتقام میپرداخته اند و آن فریق را از فقدان آذوقه و قوت کار بهلاکت کشیده در دست آن مخاذیل اسیر و قتیل می گردیده اند و باین عنوان مکرر لشکر های گران و افواج بیکران دران گرداب بلا غریق بحر فنا گشته منتفسی ازانها بر نیامده در ازمنهٔ سالفه وقتی حسین شاه نام یکی ازسلاطین بنگاله را عزیمت تسخیر آن ولایت بمشهای همت گشته با لشکری جرار از پیاده و سوار و نوارهٔ بسیار متوجه آندیار شد و درآغاز کار بر آشامیان ضلالت شعار ظفر یافت و باسپاه خویش بآن ولایت درآمده رایت غلبهٔ و استیلا برافراشت و راجهٔ آنجا چون تاب

مقاومت نداشت ملک را خالی کرده بکوهستان رفت همین شاه
سر خود را با اکثر لشکر بضبط آن حدود گذاشته به بنگاله معاودت
نمود چون برشکال در رسیده بضبط آنها طرق و مسالک مسدود
گردید راجه با اعوان و انصار خویش از کوه فرود آمده و آسامیان
نه گهر آن لشکر را درمیان گرفته بجنگ پرداختند و از جمیع جوانب
راه وصول آذوقه مسدود ساخته و آن گروه را در اندک فرصتی از
عدم قوت کار بجان رسیده در دست معاهدین مقتل و اسیر گشتند
و همچنین محمد شاه بن تغلق شاه که فرمان روای اکثر سواد اعظم
هندوستان بود بودی لک الک سوار با سامانی سزاوار بکشایش آن دیار
فرستاده ومجموع دران سر زمین طلسم آئین سر بجیب گمنامی
فرو برده خبری و اثری ازانها ظاهر نشد و باری دیگر هم بدین
عنوان حبشی انعام آن آسامیان به مال و بتدارک این قصه تجهیز
کرده بدان مهم روان نمود و چون تانها به بنگاله رسیدند فسخ عزیمت
نموده این داعیه را موقوف داشت از مردم سرحد هرکس بآن دیار
قدم گذارد امید برگشتن ندارد و همچنین هیچیک از اهل آن
ولایت را یارای برآمدن ازان سرزمین نیست ازین جهت کسی را
اطلاع بر کیفیت حال آن گروه آگاهی حاصل نمی شود مردم
هندوستان اهل آن ولایت را ساحر و جادوگر خوانند و درا سوهای
هندوی و مطلات سحر اسم آن ولایت مذکور است و گویند هرکرا
بدان دیار گذار افتد گرفتار طلسم شده راه بیرون شد نمی یابد
حتی دهنگه راجه آنجا صفت دیرکی راجه است و سرکب درلغت
هندوی آسمان را گویند آن سورنده سماع نمودایی بدارا از کمال

ملالت و مهالت معتقد آنست که اجداد ذی نژاد او فرمانروای ملاء اعلی بوده اند یکی ازانها وقتی میل هبوط نمود و نردبان طلا از آسمان فرود آمده بکچهری نظم مهام آن ناحیت مشغول شد و چون آن سرزمین دل نشین او گردید همانجا اقامت گزیده دیگر بآسمان نرفت القصه وادیی بدین فسانه وسیع معمور و کشوری چنگلی دور دست دشوار عبور که بیان کیفیات اخطار و مهالک و خصوصیات صعوبت طرق و مسالک و دیگر عوائق و موانع تسخیرش برتر از نیروی نگارش و تحریر است و قومی چنین دو صعب سبع خصال بهیمه اطوار و طایفهٔ همه دیو هیکل سخت کوش بی باک غدار با عدت وافی تمام و کثرت و جمعیتی بیرون از تصور اوهام همه جا در مقام مدافعت و معاومت عساکر گیتی کشا آمادهٔ جنگ خونی و کینه خواهی بودند و چندین قلعهٔ حصین محکم اساس و حصن متین ملک مماس مشحون بمردان کار و سامان حصارداری و بیکار که کسائش هریک ازانها بمدتی مدید میسر نمی آمد داشتند و بیشهای صعب پرخطر و دریا هائی زخار پرهادر در راه بود بمدد کاری تائید ایزد نصرت بخش بدروری رسان و سپهداری اقبال کشورستان خدیو جهان مسخر جنود فیروزی اعتصام و مرکز رایات دولت اسلام گشته تارک نخوت و استکبار بساری از آشامیان مقهور که گردن کشان مغرور و بی دینان ازخدا دور اند بحوافر مراکب مواکب ظفر مآل پامال اذلال شد و مجاهدان دین و مبارزان سعادت آئین فضیلت غزو و جهاد اندوخته برکات مثوبات آن پروردگار برخیده آثار شهنشاه حق پرور شریعت گستر توفیق شعار عاید گردید

و راحلهٔ مردود مطرود که تاج دماغش آشیانه زاغ نحوست بود و عمری در حکومت و ریاست آن قوم بد فعال کوس نحوست و استقلال نواخته هرگز تصور این ادبار و نکال نمی نمود بزوال اقبال گرفتار آمده با معدودی از عمدها و بزرگان و اهل و عیال و برخی از اشیا و اموال حالیه گزارش پذیرفت بکوهستان نامروت که بر داب آب و هوا و تنگی جاده و صعوبت طرق از اماکن عالم و ای سنگ تنگی اژدرهاست دهدم است فرار نمود و سایر سرداران و داهیان ناسازه از آن روی آب دهنگ و بهدر حوزه و ستمی که مانند دردی برسپاهند و آب بدگور است و مستدل است بر جنگلهای انبوه و بیشهای صعب الوصف گردند و برخی دیگر به صعب کوهستانها جای گرفته خوبانی مرصت کش شدند نامروت سرزمینی است در جانب دکهن کول میان سه کوه بلند واقع شده و از گرگانو تا آنجا چهار روز راهست از بس مکان بد آب و هوای تنگ جا دلگیر است راحت هرکرا مورد عصمت ساخته آنجا برسمادی طرق و مسالک دشوار عبور دارد که ساده تصور نتوان نامروت و تنگ راهست که سوار نتواند رفت ابتدای این راه تا قریب بهم گروه جنگلی انبوهست و از آن گذشته دره ایست سنگلاخ بی آب و بر طرفین آن دره دو کوه بلند سر بفلک برکشیده بالجمله خان سپه سالار روزی چند در گرگانو اقامت نموده بنظم و نسق مهام و بسلامه و استمالت رعایا و گرد آوری اشیا و اموال راجه مراجعت و مکرر خط ... دعام تا ... و القاب شاهی چهار و حلقه زمان ... شاه عالمگیر جهان ستان خوانده وجوه دراهم و دنانیر نسکه ... در ابتدای این حال در سه روز

بارانی بشدت تمام بارنده بادهای تند وزنده آثار موسم برشگال که دران دیار از سائر ممالک هندوستان بیشتر شروع میشود هویدا گردید چون بالضرورة فصل باران را آنجا بایست گذرانید خان سپه سالار در صدد تعین تهانها و حفظ حدود و حوادث و ضبط طریق رسیدن آذوقه شده مقرر ساخت که ایام برشگال را آنجا بگذرانند و چون ساحت میدان سپهر از سپاهی لشکر سحاب متجلی گشته تیر باران ابر و برق افروزی هوا فروزش شدند و آبها و دریاها از جوش وطغیان بار ایستد عساکر گردون مآثر باهتزاز آمده در قلع و استیصال راجه و اتباعش کوشش نمایند و عرصه آن بر و بوم از خس و خار وجود ضلالت آمود آن مردود و بپرایند و باتی صوابدید خود با اکثر جنود منصور درموضع متهرا پور که بمسافت سه و نیم کروه پیشتر ازکرگانو در دامن کوهی ما بین مشرق و جنوب واقع است و بوسعت فضا و رفعت زمین صلاحیت تمکن موکب ظفرقرین داشت قرار اقامت داده میر مرتضی داروغهٔ توپخانه را با راجه امر سنگه و جمعی از بابشاهی امرا و برخی از بندوقچیان پیاده بمحافظت کرگانو وگردآوری آلات و ادوات توپخانه که از راجه مانده بود فرستاد و سید محمد دیوان لشکر نصرت اثر را بجهت تسلیه و استمالت رعایا و پرداخت مهمات دیوانی و محمد عابد دیوان بیوتات را برای ضبط اموال راجه در کرگانو معین نمود و مقرر کرد که میر مرتضی از آلات توپخانه آنچه درکار باشد نگاهداشته تتمه را بجهانگیرنگر ارسال دارد و محمد عابد ملاحظهٔ عرض اموال و اجناس نموده از ان جمله آنچه تنخواه مواجب سپاه توان نمود در وجه علوفه آنها تن نماید و بقیه را با ادوات توپخانه

جهانگیرنگر رسند و مبادا خان را با اتباع او و طایفهٔ از بادیان
دیگر امرا بموضع ساداتی که در دامن کوه جنوبی گرگا وادی است
و یکی از سرداران بندهٔ راجه با سواری از مخذولان آنجا بای جراب
مسردهٔ سرمایهٔ مثله جونی و سوزش انگریزی و بند و مزاحمت
بحال سکان آن سرزمین میرسانیدند معنی ساخت که آنجا رده ده
بلند به بمرد معیان و حراست سنگه ور ا ا سرداره و غازی نام اتفاقی
از نوکران خود با برخی از سوار و پیاده در موضع دیو بادی که مابین
گرگادو و ساداتی واقع است بحدرداری گماشت و جلال ملازم خوش
بضبط و محارست کنار آب دهنک مقرر کرده فوجی با او همراه
نمود و دستم سعدان باموافقت گنهاسدان از کرکانو نهضت نموده بموضع
متهرا ور محتم سرادی نزول ساخت و بقصد گذرانیدن ایام بارش
آنجا بساط اقامت انداخت و باشارهٔ آنخان ده سالار فوجی از عساکر
گردون شکوه هست کروه بدستور ازان مکان رمده سهانه نمودند و مکرر
آنها را با مخذولان بنگاله که در لیل و نهار انتهاز فرصت نموده از
سر جسارت نایرهٔ افروز کین و کار میگشتند محاربات عظیم اتفاق
افتاد و آویزشهای سترگ روی داد و در هر کرت غلبه و نصرت و
اولیای دولت را بود و معاهدر آسامی همواره جمعی نکسس داده
خاکسار را مسددند و همچنین گروهی از کفار بدرهٔ روزگار که آن
روی آب دهنک در بیشها و جنگل های آن ناحیت چون مور و
مار انتشار داشتند هنگام فرصت و قابو بتکرار شبخونها بر عساکر
جلال آورده هر بار جمعی ازان مخاذیل بد فرجام عرصهٔ تیغ قهر
و انتقام غازیان فیروزی اعتصام شده مغلوب و منکوب میگردیدند

و چون بعدار ـ شخص کاری ساخته چند نوبت بهجوم و جمعیت
تمام در روز مجاهدان جاوید پیروز حمله آورده در هر کارزار مبارزان
سعادت آئین مظفر و غالب و اعادی بی دین منهزم و خائب
میگشتند و چون مکرر این صورت روی نموده نقش جلادت و دلاوری
جلال مذکور در دلهای مجاهدان مقهور که دران سمت بدشمر از دیگر
امکنه مراهم بودند قرار گرفته سطوت آن سپاه کینه خواه رعب امرا
و زهره ربای متمردان تباه اندیش شد و روی همت از عرصهٔ مقابله
و مجادله بر تافته براهای ناکامی در شدند و توقف مبادله جان
در موضع سلطانی باعث امنیت آن حدود گشته غبار ابنای
آشامیان بد بهال فرو نشست و میر مرتضی با همراهان خویش در
گرگانو بضبط و محارست آنجا کماینبغی قیام ورزیده همواره قانون
حزم و احتیاط با جمعی که داشت مستعد و مسلح پاس میداشت
و از غدر و مکر اعادی در حذر و با حذر میزیست بالجمله کل
مواضع دکهن کول تحت تصرف و تسلط اولیای دولت ظاهره در
آمد اکثر سکنه و رعایا بانتشار صیت رافت و معدلت شهنشاه
جهان سرور خط اطاعت و انقیاد نهاده بمساکن و اماکن خویش
قرار گرفتند و سکان زمین اوتر کول نیز در صدد ایلی و فرمان
پذیری در آمدند وچون کیفیت این فتح نامدار و خصوصیات سوانح
این یورش نصرت آثار دریں ایام سعادت انوار که منتهای سال
چهارم از جلوس همایون بود از عرضه داشت خان خانان سپه سالار
بمسامع جاه و جلال که همواره شاهراه بشائر اقبال باد رسیده مسرت
پیرای خواطر اولیای دولت گردید عواطف بادشاهانه محمد امین

حان خلعت آن نوین معظم را که عرصهٔ داست اوگذرانند، و نعطلی خلعت خاص عز اختصاص بخشند و فرمان مرحمت عنوان مبنی بر جلائل مراحم پادشاهانه از پیشگاه عنایت و نوازش بنام خان خانان فرزانهٔ لقمان بانه با خلعت خاصه به جهت او مرسل گردند و دیگر عنایات جلیله و کار مندیله که در مقام خود سمت ذکر خواهد یافت در بارهٔ او بظهور رسید اکنون کلک حقائق نگار بتحریر وقایع حضور پرنور پرداخته تا ی احوال این مهم خیر مآل و کیفیت انجام آنرا در مقام خود گزارش خواهد نمود

جشن جلوس جهان افروز و آغاز سال بیستم از سنین دولت روز والای عالم گیری مطابق سنه هزار و هشتاد و دو هجری

درین خجسته هنگام میمنت فرجام که از یمن جهان آرائی و فرمان روائی گیهان خدیو حق پرست یزدان نژاد دین و دولت نظم آمودن داشت و ملک و ملت بیکدیگر نازش می نمود مقدوم فرخندهٔ ماه صیام برکت بخش ایام سده سرور اندوزان لب اسلام را هنگامه آرای ایمن سعادت و چراغ افروز شبستان عبادت گشت نگارندهٔ نور طاعت و نقش صداقت دین مبین مؤمن صفتان پاک دین را چهرهٔ بندهای صلاح افروخت و نقوش هوا پرستان طبیعت زور را احرنکلمف الهی نظر از مناهی و ملاهی بر دوخت برکات ماه مبارک رمضان جهانیان را فرمانده بوعدی صلای عام در داد و طایفه طاعات و مراتب آداب معهودهٔ آن شهر

کرامت بهر ابواب حسنات و مثوبات بررویی زمانیان کشاد و شمسا
پلبخشنده سلح مرورش شرف رونت آن ماه سعادت برتو روی نمود
و سال چهارم از جلوس سلطنت مدملت عرس طراز دا اورنگ
جهانبانی برارنده لوای کسور ستانی بمراران مرحی و کامرانی
پیرایهٔ احتتام یافته بهجسال جلادت وصورت آرایی مبارکی آغازشده
بود حسن انجام رسانده پیشکاران پیشگاه دولت و کار گزاران بارگاه
حشمت را مرمان شد که ترتیب اسباب و تمهید قواعد وآداب این
جشن سعید تا رسیدن عید نموده بآیدن معهود با مراحل اسک
دلباد در منتش بلند ایوان چهل ستون خاص و عام و نصب کردن
تخت مرصع نگار در وسط آن بارگاه گردون احترام و دیگر لوازم و
مقدمات این بزم همایون بردازند و اسباب چراغان و آتشباری
دیر نظربوی هر ساله آماده و مهیا سازند بپیرایش و آیدن حجرهای
اطراف خاص و عام بدستور منشدی تعهدهٔ وکلای بادشاه زادهای
عالی مقدار و امرای نامدار قرار یافت ششم رمضان المبارک سی
هزار روپیه بوساطت صدر الصدور برمرهٔ اتقیای و صالحین و فقرا و
مستاحقین انفاق شده برکات دعای اجابت اثر آن گروه صمصمهٔ
اسباب خلود و بقای این دولت آسمانی سکوه گردید و درین تاریخ
از نوشتهٔ وقایع نگاران دار السلطنة لاهور معروض محفل لامع النور
گردید که خواجه احمد ایلچی عبد العزیز خان والی بخاراکه چنانچه
گزارش پذیرفت در بن نزدیکی رخصت انصراف یافته بود در راه
کوفت قدمش عود نموده رخت اقامت از سر منزل هستی بر
گرفت بار دهم پرم دلو سیهبوده از وطن رسیده حدیقه سای آندان

خلافت شد و یک زنجیر فیل و دو سر اسب نوسم پیشکش گردانیده و طای خلعت فاخره ماهان ا مراجعت و رخصت شد ه نخست و نهم اردی بهشت هلال رجب سوال سان ماه روبان ز ما چهرهٔ مصرت سیما از منظر مصر ر ا دو امن دیدمنتظران در عشرت و سرور نموده هنگامه آرای طرب و سور شد و نردای آن که عید حسنه مطر بود لوای کوس خسروانی و صدای شا الله عیدی از بارگاه حشمت و جاه برده کشای گوش افلاک گشته انجمن عشرت و انبساط آراسته شد آمدن عید اهل اسلام با بساط جشن جلوس شهنشاه خورشید مر مریدون علام زمانه را بامتزاج برکات دین و دولت و ابتهاج مزاج ملک و ملت بشارت بخشیدند و اختلاط این دو عیش دل ا روز رزم بسج درخریدهٔ ذکر جمشید و نام نوروز گشتند بهجت و سعادت اقبال و کامرانی نوروز ا ن دو عید یک دیگر را تهنیت گفته مصافحهٔ العید کردند و روشنان سماوی و مقدسان علوی نظارهٔ زیب و زینت این محفل خسروی را برسم تماشائیان بر امرار ام مدبر برین هجوم آوردند نوئینان بلند مکان و امرای عالیشان و سایر بندهای آستان کیوان نشان همه مرین و زرین لباس در کریاس دولت اساس و عمدهٔ ملک مماس بجهت ادای مراسم مبارک باد راهم آمدند و چون خورشید عالم گیر اوج خلافت بانوار طلعت جهان پیرا فروغ بخش بارگاه سلطنت شد وطا کورنش و تسلیمات تهنیت ؟ ر موقف عبودیت بجا آورده از زبان حال باین ترانه بما خوان بزم اقبال گردیدند ه

ه نظم ه

ساها زیر صد بار بجز شهد کنم ه در عید نو آراسته امید کنم

تا حشر چنان باد که از بهجت مسند • بینیم مه روی تو و عید کنیم

و حضرت شاهنشاهی بسعادت معهود عزم توجه بمصلی نموده بر فیل ملک هیکل همایون منظری که تخت زرین بر کوهٔ پشت آن نصب نموده بودند با جهانی فر و شکوه و حشمت و عظمت سوار شدند و بتوزوک و آئینی که معمول این دولت گردون شوکت و مخصوص این سلطنت سپهر بسطت است فیض افزای ساحت عیدگاه گشته نماز عید بجماعت ادا کردند و پس از معاودت بمنزل سعادت در ایوان خاص و عام که بآذین ابهت و احتشام دولتش چرخ برین و رشک ایوان نگار خانهٔ چین شده بود بر سریر مرصع نگار جلوس فرمودند و غمام بذل و انعام پادشاهی چون سحاب فیض و رحمت الهی در کشت زار امید جهانیان قطره بار گشته نهال آمال بسیاری از شرب اندوزان آن محفل فردوس مثال دران بهارستان مکرمت و افضال شکوفهٔ مراد گردید • از انجمله درخشندهٔ اختر برج حشمت تابندهٔ گوهر درج ابهت پادشاهزادهٔ عالی قدر بلند مقدار محمد معظم بعطای خلعت خاص و سرپیچ مرصع و خنجر مرصع باعلاقهٔ مروارید و دهکدهکی و اوربسی و پهونچی مرصع و سمرن مروارید مشمول عواطف جلیله گشتند و فروغ ناصیهٔ بخت بلندی افسر تارک سربلندی پادشاهزادهٔ کام گار بخت بیدار محمد اعظم بمکرمت یک قبضهٔ خنجر مرصع باعلاقهٔ مروارید و نوگل حدیقهٔ دولت تازه نهال جویبار سلطنت پادشاه زادهٔ ارجمند والاگهر محمد اکبر بمرحمت جیغهٔ مرصع عز اختصاص یافتند و چون مراحم بیکران گیتی خدیو بنده پرور مهربان اقتضای آن می نمود

که خان خانان سپه سالار را بعلاوهٔ مساعی حمیده که ازو در تسخیر
ولایت آسام و کوچ بهار بظهور رسیده بود مورد موهبتی سترگ
سازند و منصب ایشان را بر بنیان مرتبهٔ هفت هزاری هفت
هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه که از پایهای والای
بندهای درگاه معلی است رسیده بود عاطفت شهنشاهانه اورا
بانعام محالی که یک کرور دام جمع آن بود زیاده بر اقطاع مقرر
و عطای توپمان طوغ که درین دولت ابد طراز اعاظم نوئینان و سرداران
رفیع مرتبت را بآن شرف امتیاز می‌بخشند بواجبه رایت عزتش
بارج کامرانی و مباهات افراخت و بعد بیت خلعت خاص اختصاص
بخشیدند و راجه جیسنگه و محمد امین خان میر بخشی و مرتضی
خان و اعتقاد خان و سادس مند خان و فاضل خان و بسیاری از
بندهای بارگاه خلافت بمرحمت خلاع فاخره کسوت افتخار پوشیدند
و امیر الامرای صوبه دار دکن و رانا راج سنگه و مهاراجه جسونت
سنگه و جعفر خان صوبه دار مالوه و وزیر خان ناظم مهام مستقر
الخلافه اکبرآباد و امیر خان که ایالت صوبهٔ کابل بار مفوض بود
و دیگر امرای اطراف و حکام صوبها بعنایت ارسال خلعت مطرح انوار
نوازش گردیدند و طاهر خان و بهادر خان حسنعلی خان هر یک بعطای
یکراس اسپ عراقی با ساز طلا و ... و بعد دو سر اسپ عراقی
با ساز طلا مشمول مکارم خسروانی شدند و الله وردی خان بعطای خلعت
و خنجر با علاقهٔ مروارید و سه سر اسپ یکی با ساز طلا سربلند گشته
بگورکهپور که فوجداری آن بار متعلق بود مرخص شد و سه سرپیچ
و ... اسپ بدهی گردیدند و عبدالنبی خان باضافهٔ پانصدی بمنصب

سه هزار و پانصدی دو هزار سوار و مفرخان باضافهٔ پانصدی هزار سوار بمنصب سه هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه الله یار خان بمنصب دو هزاري هزار سوار و یوسف خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و روح الله خان برادر امیر خان بمنصب هزار وپانصدی چهار صد سوار و سیف الدین صفوی بمنصب هزاری شش صد سوار و داراب خان بمنصب هزاری پانصد سوار و ناظر خان خواجه سرا بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار سرافراز گشتند و بزم (۲) دنو و سفودنه که درین ایام از وطن باسلام شده سپهر احترام رسیده بود بمرحمت خلعت خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و دهکدهکی مرصع و اسپ با ساز طلا تارک تفاخر بر افراخت و علي قلیخان که سابق بنابر تقصیري از منصب معزول شده بود مورد فضل و بخشایش گشته بمنصب هزاری پانصد سوار نوازش یافت و منصب راي مکرند فوجدار دهلي باضافهٔ پانصدی هزار و پانصدي هزار سوار و منصب بختیار خان زمیندار را از اصل و اضافه هزاری چهار صد سوار مقرر شد و رشید خوشنویس که در زمان اعلی حضرت اختیار گوشه نشیني کرده تا این هنگام در کنج انزوا بوظایف دعا گوئي دولت قاهره قیام داشت بمنصب نهصدی هشتاد سوار کامیاب عنایت شد و بخدمت دیوانی سرکار پرده آرای هودج حشمت زینت افزای مشکوی ابهت زیدهٔ مخدرات زمان ملکهٔ جهان بیگم صاحب که سابق بیر نگپید تان سر بلند بود

(۲ ن) بدرم دیو

خلعت سرافرازی یافته بمستقر الخلافه اکبرآباد مرخص گردید
و میرعماد خویش خلیفهٔ سلطان بخدمت داروغگی روزینه داران
که سابق بشیخ میر مرحوم متعلق بود منصوب گشته خلعت یافت
و اعتبار ولد باقر خان بخطاب مفاخر خانی رسید بیستگه رسیدا
وانا راجسنگه بعنایت خلعت و اسپ و ماده فیل مباهی گشته
رخصت انصراف یافت و سید بهار که قبل از ین بخطاب شجاعت
خان ده بود خوش ارادهٔ گوشه نشینی داشت بسالیانه ده هزار روپیه
بهره اندوز عطا مکرمت گردید و رضوی خان بخاری بانعام یکهزار
روپیه و عزیز الدین برادر زادهٔ ... خان که کدخدا شده بمرحمت
خلعت و انعام یکهزار روپیه و میر احمد ولد صفی خان بعطای
جیغهٔ مرصع و ماده فیل و مظفر بیگ وزیر کرمان که باره از دیار
ایران رسیده بدولت بندگی آستان ملک نشان امیر گردیده بود
بمرحمت خلعت و انعام یکهزار روپیه و میر ابراهیم مازندرانی که
از بندر باره ایران دیار بعینه دهر مدار رسیده بود بعنایت خلعت
و انعام دو هزار روپیه و عبد الله ولد خدمت طلب خان بانعام یکهزار
روپیه و شیخ خوشنویس و صدر یحیی طالقانی و خواجه اکبر که از
مکهٔ معظمه زادها الله شرفا و قدرا برگشته بود هر یک بانعام
یکهزار روپیه فایز شد و درین روز جهان افروز از جانب ملکهٔ
ملکی صفات قدسی نقاب طراز طیلسان عفت و احتجاب بیگم
صاحب برخی از زواهر جواهر و نفایس مرصع آلات که برسم تهنیت
این بزم کامرانی و انجمن شادمانی از مستقر الخلافه اکبرآباد
ارسال داشته بودند بنظر اکسیر اثر رسیده از انوار قبول مشرف و

بادشاهزادهای ارجمند کامکار اماست رسم پیشکش و نثار نموده بعضی از نفایس و نوادر روزگار گذرانیدند و پیشکشهای شائسته از منصبان رفیع قدر و امرای نامدار بمحل عرض رسانید و درین تاریخ تربیت خان صوبه دار ملتان که بموجب فرمان طلب ازانجا آمده بود دولت زمین بوس بارگاه خلافت یافته بعطای خلعت خاصه مباهات اندوخت و چون این روز خجسته بهزاران میمنت و سعادت منقضی گشته شب در رسید و محفل خاص غسلخانه بانوار حضور شهنشاه خورشید جاه یافته برم فلک بفروغ شمع ماه فیروزان شد چراغان کشتیها که باهتمام امرای عظام و متصدیان بادشاهزادهای عالیقدر والا مقام در کمال خوبی و نظر فریبي سرانجام یافته بود نور افزای انجمن عیش و خوشدلي گردید و شب دیگر تفرج این هنگامهٔ نشاط پیرا منظور گشته شد و چراغاني که از شمع بر روی زمین کنار دریا خوش مرتب شده بود بر طبع مقدس را مسرت افزود تا سه روز این جشن گیتی فروز عشرت آرای محفل اقبال بود *

گفتار در انحراف مزاج مقدس پایه افزای اورنگ خلافت روزي چند از منهج صحت و استقامت

درین ایام سعادت انجام که مزاج وهاج از مقاس عدل و راست حد نو داد گر معدلت پرور براحهٔ اعتدال داشت و اسباب انتظام دین و دولت و موجبات شگفتگی خواطر اولیای سلطنت سمت کمال پذیرفته بود چشم زخم بعرصه و تشویشی بهنگامهٔ جمعیت دلها رسیده سموح عارضهٔ ذات همایون روزی چند بندهاي ارادت کیش ممتد

بنوید را مطلب تحسین و مقامی عنایت بی غایت ابدی عاقبت
عاقبت گرایند یعنی این مقال آنکه چون در ایام ماه
مبارک رمضان که هوا بغایت گرم و طول ساعات نهار تاره
آن بود حضرت خلیفة الرحمانی باقتضای آداب آسمانی
و عبادات مرضاتی اکثر اوقات روز بوظایف طاعات و سایر عبادات
و تلاوت و کتابت و حفظ کلام مجید ربانی اشتغال می نمودند
و اوان گذشته بلوازم نصفت پروری و معدلت گستری و پرورش
حال مظلومان و دادخواهی ستم رسیدگان که مهمتر عبادت برگزیدگان
درگاه معبود است مشتغل بوده در رسم استراحت نمی پرداختند
و شامگاه که افطار میفرمودند بعادت معهود مسجد غسلخانه را نور
آمود حضور ساخته با مدتی از شب تا ادای فرائض و سنن و نوافل
که سنت تراویح از آنجمله بود میگذرانیدند و مع هذا بقصد ریاضت
نفس و تلطیف سر و تصفیهٔ روح باقی نفس نفیس مقدسان و ابرار و سنت
صالحین و احرار از اشربهٔ لذیذه و اطعمهٔ شهیه که سرمایهٔ قوت بدن
جسمانی و پیرایهٔ دوام هیکل عنصریست احتراز نموده مرتبت بنوپاس
سب غذای قلیلی که از قوت روحانیان نشان دادی تناول میکردند
و اکثر شب در برهه گاه بدین مسجد بعبادت و آگاهی و انتهای
مرضات الهی گذرانیده اگر لمحهٔ مغفو بود و دمی می آسودند
ظهور بعد استراحت از پهلوی مبارک گرمی بدربرده و گه بتحریک
تحت بیدار و دل هشیار بسقط و انشاد میگرانیدند و دگر باره از
چشمهٔ سار بوضوی تجدید وضو نموده تا ظهور انوار سحر بمراسم
طاعت و حق پرستی قیام می ورزیدند بالجمله سرتاسر آن ماه

درجامعهٔ نایب ـ دوان گذرانیده از ملت عدا ز الدرام ـ سرور اقدام
بعبادات شاهٔ عنصر مقدس را کمال رنج و تعب رسید لاجرم پس
از انصرام ایام صیام و وقوع جشن مبارک بنابر تعدد این اسباب و
علل آثار گرانی در بدن همایون ومقدمهٔ انحرافي در مزاج وهاج ظاهر
شد لیکن ازانجا که کمال حوصلهٔ ووقار و نهایت تحمل و ثبات ذات
قدسی برکات آنحضرت است بقوت نفس ارجمند و علو همت بلند
خود را مغلوب آن عارضه نگردانیدند و تا سوم عید که ایام جشن مسعود
بود هر روز برسم معهود در وقت در محفل والای خاص وعام وانجمن
خاص غسلخانه سریر آرای اقبال و کامرانی گشته هنگامهٔ نشاط و
طرب را افسرده نساختند چون روز سوم آن قوی المزاج اردیاد
پذیرفته تپی بر پیکر مقدس طاری شد آخر روز که هنگامهٔ
بار غسلخانه بود از حرمکده قدس بیرون آمده لمحهٔ بر پای ایستادند
و بندهای آستان خلافت که بآیین مقرر دران بارگاه عز وجلال
فراهم آمده بودند کورنش نموده بخشیان عظام اهل چوکي را
تسلیم نور فرمودند و پس ازان بر ورود بآرمگاه حشمت و جاه
بخشنده امر معلی به برداشتن اسباب جشن و آذین صادر شد و روز
دیگر به حرارت تب اشتداد یافته بود و آخر روز حکیم محمد امین
و حکیم محمد مهدی که سرآمد حذاقت منشان بارگاه سلطنت الله
آنحضرت را فصد کرده بمعالجه و مداوا پرداختند و ازین شب
کمال گرانی در پیکر کرامت مرور بهم رسیده از استیلای گرمی
تپ بسان آفتاب درتاب بودند و گاه مدهوشی روی میداد و ازین
جهت که فصد خون بسیار کشیده شده بود ضعفي عظیم علاوهٔ

آن گردید در آن شب از شدت آن عارضه رنگ از چهرهٔ دولت پریده
بود و نیرو از بازوی اقبال رمیده مزاج عافیت علیل گشته و طبع
خرمی مکدر سلطنت بر خویش متزلزل شد و ملک از گردش تند
تندیشه پرده آسمان مشکوک گشت و سرداران بارگاه عظمت پروانه
وار بر گرد آن شمع انجمن خلافت و جهانداری جمع آمده تا صبح
در آن بیداری بودند و روز دیگر نیز از رحمتی در ... بودند
ناامید و دردناک بود که از هول آن حادثه ملک و ملت بهم برآید
و امن و عافیت بشورش گراید از آنجا که ذات مقدس آن برگزیدهٔ
ذوالجلال در هر حال بهره‌مند ثبات و استقلال است و اصابت رای
و دانش ملک آرای آن حضرت از حالت سقم و صحت بر یک
وتیره و منوال در آن حالت نظر رافت گستر بر صلاح امر جهان و
جهانیان افکنده باوجود کمال بیم جان و استیلای آزار بجهت حفظ
سلسلهٔ امن و آمان قصد بیرون آمدن نمودند و قوت نفس مؤیده
را قائم مقام توانائی تن ساخته و بازوی عصای بانی ربانی قامت
اقبال افراخته هنگام تسلیم نور که بندهای عمدهٔ خلافت درساحت
غسلخانه جمع آمده بودند بر آن طرز رو آوردند که در ایام کمال صحت
و قوت آن حضرت معهود بود از آرامگاه خاص بیرون خرامیده
بتسلیم نور اشاره فرمودند و خلایق را که منتظر طلوع آفتاب سلطنت
بودند از فروغ انوار جمال مهر آثار پرتو سعادت بخشیده خاطر نگران
عقیدت مندان اخلاص کیش را که رشتهٔ هزار گونه تفرقه و تشویش
و آرام بخش گردیدند و لمعهٔ قوت روحانی و نیروی همت
عظمت و جهانبانی بر پای ایستاده تجلی گاه دولت باز گشتند

رهی ذات قدسی نهاد و نفس تابند پرورد که بشدت آلام جسمانی و عوارض عنصری که شیردلان روزگار و بزرگ همتان عالی وقار را عنان تحمل گسلد و سررشتهٔ تماسک از کف رباید مغلوب نگردنده دران حالت طبع آشوب و شورش مرد افگن بهره‌مند جوهر ثبات و استقامت باشد و انتصابی خرد والا و دانش ارجمندش بر مقتضیات جسم و قوی و آثار طبع و مزاج غالب و قاهر اند نگارندهٔ این صحیفهٔ معالی و مفاخر آن روز در سلک بندها حاضر بود دران والا بارگاه دولت بار و سعادت کورنش آن سایهٔ رحمت آمرزگار یافته بندها تعرض عنان میدیدند که در صدور این حرکت مصلحت بدرا و ظهور این جلوهٔ عالم آرا که سرمایهٔ انتظام حال زمان و موجب امن و آرامش زمانیان گردند آنحضرت را جز قوت نفس موید محمدی دیگر از اسباب تحرک نبود چنانچه حضار انجمن و هوشمندان از مشاهدهٔ این نیروی همت خسروی در شگفت مانده از سر انصاف اذعان نمودند که در چندین شگرف حالتی این مایهٔ ثبات و سکون بر شخص اقدس و ذات همایون مسلم است امید که ایزد بیهمال همواره نهال برومند عمر و اقبال این مهین پاسبان ملک و ملت و دیدن قهرمان دین و دولت را که سرمایهٔ رونق بهارستان ایجاد است از نسایم ناملائم نشانگون و مساد صیانت نموده دولال چشمهٔ سار بقا سر سبز و شاداب داراد بالجمله روز دیگر نیز حضرت شاهنشاهی بنا بر رعایت مصالح ملکی بهمین دستور هنگام تسلیم نور بیرون آمده از انوار دیدار مبارک پرتو حیات بر عالمیان گستردند و فردای آن نه بندهای آستان خلافت از دولت کورنش محروم

مانده هفدهم شوال که روز جمعه بود بزرگزادهٔ اختر برج حشمت و
جلال و شاهزادهٔ احمد بخت جهت حصول مقصد نظم را نیابت
خویش حکم فرمودند که بدین مقرر بمسجد جامع رفته و ادا گذارند
و اواخر روز راه خیمگاه و مخیمه آمدن خان بهادر بخشی و واصل
خان بهادر سامان و راه رکابخانه بنظم امور دیوانی آرامگاه خاص
طلب فرموده دولت کورنش داد ند بعد روز دیگر هنگام تسلیم
دور سرپرده قدم به بیرون می نهادند و لمحهٔ ابتدا به جمال
جهان افروز تجلی می نمودند و گاه بی در برابر کرسی قرار
می گرفتند و درین ایام نصرت خان را به جهتی پیش ازین
مورد عتاب خسروانه گشته از نظر التفات افتاده بود مورد فضل
والتماس و مشمول کرم و نوازش ساخته رخصت کورنش
دادند و روز شنبه ششم که وقت معهود خلوهٔ سعادت به بیرون نمودند
بر تخت سنگ مرمری که در پیش ایوان خوابگاه مبارک است
جلوس فرمودند و جمیع بار یافتگان انجمن غسلخانه دولت
اندوز کورنش شده با بندی مقرر بر حسب تفاوت پایه و مرتبت در مقام
خدمت و عبودیت ایستادند و چون شام در رسید نماز مغرب
با جماعت گذارده بعد از ادای نماز بخلوتگاه انس خرامیدند و روز
دیگر که جمعه بود باوجود بقایای ضعف و بقیهٔ کوفت للمحور ایام
صحت هنگام نماز بر تخت روان نشستهٔ عرش سعادت و نورمنی
بمسجد جامع تجسیم فرمودند تا عامهٔ خلق از مشاهدهٔ جمال عالم
آرای آنحضرت بدعای گرانبدهٔ از تفرق خاطر رهائی یابند و جمعهٔ
کریمه درین ویدیرهٔ عمل نمودهٔ جهان و جهانیان را امن و آرام

اوردند و در عرض این ایام بدنو ضعف و نقاهت گاه از مطلع درس آفتاب طلعت همایون طلوع مي نمود و برخي اوقات هنگام تسلیم نور بر آمده بندها را اطمینان مي بخشیدند و گاه بجهت اداي نماز بمسجد مبارک غسلخانه خرامش اجلال مقرر مودند و درین وقت بعضي از عمدها و خواص و محرمان حرم قرب و اختصاص دولت کورنش می اندوختند و در هفتهٔ دیگر بد بر بعضي اسباب نکس در آزار آن حضرت روي داد چه پنجه سه روز متوالي از آرامگاه خاص بدرون بیامدند و چند جمعه برتو حضور بمسجد نه فگندند چون طبیعت بهایت ضعف پذیرفته بود و این نکس روی نمود بعضي عوارض دیگر علاوهٔ کوفت اصلی که سوي المزاجي حاد بود گشته مدت این آزار بامتداد کشید لکن بمامن فضل و موهبت ایزدی بصحت و عافیت انجامیده خاتمت آن احوال براهوال که جان دوستان از بیم گردش خسته ودرند بود بجد وسلامت درین گشت ٭

اعتدال مزاج خدیو هفت کشور و شهنشاه بحر و بر حلقهٔ دین درور

درمعالجه و مداواي این عارضه از حکیم محمد امین و حکیم محمد مهدی که باتفاق متصدی علاج بودند بالقاي الهام غیبي و توفیق شفا بخش حقیقي خدمتهای نمایان و تدبرات شایسته بظهور پیوست و مساعي جمیله بوقوع آمد و مراتب حیرات ومبرات و نذور و صدقات که از مجربات معالجات روحانیست چندان بکار رفت

که زمام امتناع و تنوای ی از جهان بر امداد محملهٔ حضرت شاهی
در خلال این ایام در انجام با جو کمال ضعف و نقاهت آثار شوریده
صلاح اندیشی ملک و ملت و رعایت تدبیر دین و دولت از کف
همت فرو نگذاشته گاه اوایل روز از مطلع درش حضور شده عالی جهرهٔ
سعادت مند بودند و گاه وقت تسلیم نور لمحهٔ جلوهٔ اقبال به بیرون می
فرمودند و مطالب و مقدمات ملکی اکثر بوساطت عرایض و نوشتجات
بعرض میرسید و جواب با صواب بخط مقدس بنفس تحریر می داشت
وگاهی بعضی مقصدیان عمده در آنجا گاه خاص دولتیار با بعضی ضروریات
امور معروض میداشتند و باحکام مملکت مدار ارشاد می یافتند
و درین اوقات بحل سر دراز گلشن اقبال گوهر ارجمند محمد جلال
بادشاهزادهٔ ارجمند فرخ خصال محمد معظم بمرحمت خلعت
بارانی شرف اختصاص یافتند و صف شکنخان و زاهد رگهاتهه
و صفی خان و اخلاص خان و الله یار خان و افتخار خان و حسن
علی خان و جمعی دیگر از امرا که در جشن مبارک خلعت نیافته
بودند کسوت مباهات پوشیدند و دو سرا‌اسپ عربی بپیشکش امیر
الامرا با ساز مرصع و ... و شیخ میر محمد فضل پیشکش خان دوران
صوبه دار اوده و ... مرا‌اسپ عربی و شیخ غلام کوچی بپیشکش
مصطفی خان ناظم ... بشرف نظر انور گذشت و بعرض
اشرف رسید که فاضلخان منشی که مدتی در کنج گوشه نشینی در لاهور
بسر میبرد و درین هنگام بموجب طلب بحضور پر نور آمده بود و
کامگار خان که در سلک کومکیان ادبسه انتظام داشت و مالوجی
دکهنی که چندی ... از گوشه نشین شده بود باجل طبیعی

روزگار خجسته سال بسر آمده چون بمسامع همایون رسید که در نواحی سرکده کول که در تیول حسن علی‌خان بود جمعی مفسدان وادیه طلب از کوته اندیشی و تمرد کیشی غبار شورش انگیخته سر بفساد برداشته اند خان مذکور با پانصد برقنداز ملتفت خان میر بخشی احدیان با چهار صد احدي بجهت تنبیه و تادیب آن عصیان منشان تمرد آئین تعیین یافته مرخص گشتند که گروه آن شقاوت پژوه و بسزای کردار خویش رسانند هفدهم دي قعده که بمدد لطف و عنایت ایزدی مزاج وهاج بصحت و استقامت گرائیده بود نقاهت و ضعف و نقاهت اثری از عوارض پیکر قدسی باقی نمانده بود حضرت شاهنشاهي بفر قدوم اشرف فیض بخش حمام گشته غسل عافیت نمودند و غبار ملال از دلهای عالمیان شسته شد و نوزدهم قرین فرخي و بهروزی در بارگاه سپهر احترام خاص و عام انجمن آرای اقبال گشته جمیع بندها را دولت کورنش دادند چون سلخ هفتم تیره ماه که عید گلابی بود در ایام عارضهٔ ذات همایون واقع شده مراسم آن بعمل نیامده بود درین روز فرخنده باشارهٔ والا شاهزادهای عالي قدر و امرای رفیع مقدار دآئین معرر صراحیهای مرصع مینا کار گذرانیده بشکرانه صحت و عافیت ذات مقدس خدیو روزگار رسم نثار بجای آوردند و بیست و ششم مهابت خان که از صوبه داری کابل معزول شده بود بآستان فیض مکان رسیده سرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردیدند و بعنایت خلعت خاص اختصاص یافت و بیست و نهم چون پرده آرای هودج عزت و فروغ بخش تتق حشمت ملکهٔ تقدس نقاب خورشید احتجاب روشن رای بیگم

بشادی ربیع عارضهٔ ذات عدیم المثال در حرمگاه نفیس و مشکوی
اقبال برگزیده حسنی زینت داده بودند امیر همایون جمیع امرا
و عمدهای بارگاه خلافت برای تهنیت مراسم تهنیت سدهٔ علیه حرمگاه
دولت رفته سلیم مبارکباد بجای آوردند و از سرکار آن ملکهٔ ملکی
سیر قدسی اطوار با مرتبت جاه کس از عمدها خلاع فاخره الهی
گردیدند دهم ذی الحجه که عید مبارک اضحی بود بارگاه سلطنت
و دولت سرای خلافت باسباب تجمل و احتشام زینت و آرایش یافته
صدای شادیانه عیدی و خروش کوس خسروی جهانیان را صلای
عشرت و شادمانی درداد بادشاهزادهای نامدار بحسب مقدار و نوئینان
رفیع مرتبت و امرای نامدار و سایر بندهای درگاه جهان مدار در
جناب والا و آستان معلی حاضر آمده بتسلیمات تهنیت عید مبارک عرب
بر افراختند و حضرت شاهنشاهی بعزیمت معهود عزم رخصه بمصلی
فرموده تا فر آسمانی و کوکبهٔ عظمت و جهانبانی بر فیل بدیع
منظر آسمان پیکری که تخت زرین بران زده بودند سوار گشته با تیس
مصرز فر و ورود بساحت عیدگاه انگیختند و نماز عید گزارده پس از
معاودت بدست مبارک ادای سنت قربان نمودند و در دهات و اوقات
آن خدیو ممالک رقاب از زر و سیم نثار اهل کوچه و بازار را دامن
امید گرانبار بعد معهود شد که خلایق و عموم سکنهٔ دار الخلافه از
صغیر و کبیر و غنی و فقیر که بجهت از حرمان دیدار مهرآثار
رنج ناکامی کشیده بودند خورشید جمال عالم آرای آن حضرت را
در اوج کمال با فروغ عافیت و اقبال بکام خویش دیده از فیض
دو عید و حصول دو امید بهره ور گردیدند •

جشن وزن فرخندهٔ قمري سال چهل وششم

درين اوقات میمنت قرين كه جهان از ميامن صحت وعافيت خديو زمان و زمين سامان دولت و دين مسرت اندوز و نشاط آگين بود موسم وزن خجستهٔ قمري در رسيده جهانيان را بشارت و خرمي اندوخته روز چهارشنبه شانزدهم ذي الحجه مطابق يازدهم امرداد كه دگر دارهٔ بارگاه حشمت و جهانباني از آذين طرب و شادماني چهرهٔ تآراستگي افروخته بود در محفل فردوس مثال غسلخانه بزمي نشاط افزا وجشني عالم آرا مرتب گشت و بعد از انقضاي نه پاس و پنج گهري از روز مذكور وزن مسعود تآئين معهود بفعل آمد و سال چهل و پنجم قمري از عمر سعادت قرين آن حضرت دايهٔ اختتام يافته سال چهل و ششم آغاز شد پادشاهزادهاي كامگار عالي مقدار و امراي اعيان دولت پايدار رسم نثار بجا آورده تسليمات تهنيت بتقديم رسانيدند حضرت شاهنشاهي بعد فراغ از مراسم وزن مبارك سرير آراي اقبال و كامراني گشته دست دريا نوال بمكرمت و افضال گشادند درين جشن فرخنده بپادشاهزادهاي نامدار بخت بيدار و بسياري از امرا و عمدهاي حضور فائض الانوار خلعت مرحمت شد و براي جمعي از امرا و حكام اطراف خلاع فاخره مرسل گشت و مهابت خان كه صوبهٔ داريِ گجرات از تغيير مهاراجه جسونت سنگه باو مفوض گشته بود بعنايت خلعت خاصه و اسپ عراقي با ساز طلا و يك زنجير فيل كلان با ساز نقره و جل زربفت سر بلند شد و دو هزار سوار از تابينانش دو اسپه سه اسپه مقرر گرديدند كه منصبش از اصل و اضافه شش هزاري نجهزار

سوار اران حمله سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و تحاویل
مساعی جمیله که ل ارس در کشا س ولایت پلاون از داؤدخان
صوبه دار بنده بظهور بیوسته بود بهزار سوار از اضافه او دو اسپه سه
اسپه مقرر گشت که منصبش از اصل و اضافه چهار هزاری چهار
هزار سوار اران جمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و منصب
راوکرن که در نبدا در کومکیان دکن بود باضافه پانصدی سه هزاری
هزار و پانصد سوار قرار یافت و کنور رامسنگه بمرحمت سرپیچ
مرصع مشمول نوازش شد و رضویخان که نقل ارین در سلک گوشه
نشینان استظام یافته بود مورد اظهار عاطفت پادشاهانه گشته
بمنصب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار و عنایت خلعت و
جمدهر مینا کار سرافرازی اندوخت و منصب اسمعیل خان
قلعه دار احمد نگر باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار
سوار از اصل و اضافه مکرمت خان دیوان گجرات بمنصب هزار
و پانصدی سه صد و پنجاه سوار و قلندر خان بمنصب هزاری هشت
صد سوار و محمد بقی خان بمنصب هزاری صد و پنجاه سوار و
منصور ولد ملک عنبر بسالیانه هزار روپیه مباهی گردیدند و
ریحانه حاکم پلند ... که حسبی نقل ازین بآستان ملک نشان رسیده
بود بعنایت خلعت و اسپ و خنجر مرصع مورد نوازش گشته
رخصت انصراف یافت و حبشی ازبوکران عادلخان که با پیشکش
از ندرگاه خلایق پناه آمده بودند خلعت یافته مرخص شدند و
میر جعفر ولد میر جلال بخاری و محمد صادق برادر زادهٔ شیخجان
هر یک بانعام دو صد اشرفی و خواجه عبد الرحمان انعام سه هزار

روپیه و شیخ عبد الوهاب بخاری بانعام دو هزار روپیه و خواجه قادر و چیلدی دیگر هر یک بانعام یکهزار روپیه نوازش یافت و یک هزار روپیه بسرا صحاب کوبت و هشت هزار روپیه بسایر نغمه سرایان و معرکه پردازان آن بزم بساط بدرا عطا گردید و چون محلس فردوس آئین عشرتخانه بهزاران عشرت و شادمانی و مسرت و کامرانی بسر رسید حضرت شاهنشاهی حرمکدهٔ قدس را بفروغ انوار ظل الهی بمراجعت دیگر بارهٔ دران مشکوی اقبال بهمت دریا نوال بجود و افضال کشودند و مجموع صدر آرایان شبستان دولت و پردهٔ گزینان سرادق ابهت را بتلافی حسن خدمت و پرستاری که در ایام کوبت و بیماری آن زیبندهٔ اورنگ عظمت و بختیاری از ایشان بظهور پیوسته بود با نعامات شامله و مواهب عالیه نوازش فرمودند چنانچه از نقد دو لک و سی هزار اشرفي بآن مقدسات نقد زر عطا نمودند بالجمله تا سه روز آن جشن طرب افزا امتداد داشت و هفدهم محرم الحرام گندمي حد و کدوان علام اوائل روز بباغ صاحب آباد نقص ورود بخشیدند و آن روز و روز دیگر قرین حشمت و جلال دران گلشن فردوس مثال بسر برده بهم بدولت خانهٔ همایون مراجعت فرمودند و چهاردهم برتو عزیمت بقصرآباد افگنده چون فیض و نزهت و صفای آن مکان دلکشا ملائم طبع اقدس افتاد یا زده روز آنجا بساط اقامت گسترده مسرور اندوز بودند و سلخ ماه مذکور عرصهٔ دار الخلافه از ورود مسعود نور آمود شد و چهارم صفر دیگر باره عزم گلگشت باغ صاحب آباد از خاطر انوار سر بر زده دو روز دران سرا بستان خلد نشان بهجت افزای طبع مقدس بودند دهم

ماه مذکور چون سلطان روز دسهره بود که عید هندوانست براجه
جسنانگه و کنور رامسنگه خلعت خاصه عطا فرمودند و اورا جا که
بعضی از زمینداران کوهستان جنوب و مفسدان آن حدود از کوتاه
بینی و بدگهری طریق تمرد و عصیان پیموده اغوای جهالت
و گمرهی سر بفساد داشته بر خدوای تخریب و استیصال افراشته
دفع و استیصال آن گروه خذلان مآل پیش نهاد همت خسروانه
گشته مزبور را با جمعی از بندهای منصور لامع النور آن مهم
مرخص نمودند و فوجداری آن سرزمین نیز از تغییر سپهدار خان
بخان مشارالیه تفویض نمودند و هنگام رخصت اورا بعنایت
خلعت و اسپ عراقی با ساز طلا و یک زنجیر فیل و باضافهٔ پانصد
سوار بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار نواختند و از کومکیان
او فیروز الله خان برادرش و سیف الدین صفوی و راجه سارنگدهر
و جمعی دیگر خلعت و به برخی اسپ مرحمت کردند و بمیدنی
سنگه که پسر راجهٔ سری نگر است خلعت مرحمت گردید و شانزدهم
عزیمت گلگشت باغ فیض بنیاد اعزاباد فرموده از قدوم والا بهار
افزای آن نزهتستان دوبالا گشت و چند روز آنجا در بزم خرمی و نشاط
بسر برده بیست و نهم مراجعت نمودند و چون درین هنگام بعرض
خان نامحل طبیعی رخصت هستی بر بسته بود عواطف بادشاهانه
مجد الملک خان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت بر آورد
و چون پیشتر بتقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول گردیده بود
درین وقت منظور فضل و عنایت شهنشاه عطا بخش احسانمندش
شده بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار نوازش یافت و احمد خان

نسبی درم که طفلی ازو درگذشته بود بعطای خلعت خاص از
سوگواری برآمد و درین ایام فوجداری ترهار از تغیر دلیر خان
براجه دبی سنگه بندیله معوض گشته منصبش باضافهٔ پانصد سوار
دوهزاری دو هزار سوار مقرر شد و دلیرخان بفوجداری هوشنگ
آباد از تغیر جلال خان مباهی گشته یک هزار سوار از تابینان او در
اسپه سه اسپه قرار یافت که منصبش از اصل و اضافه دو هزاری
دوهزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و چون معروض پیشگاه جاه و جلال
گردید که اکرام خان فوجدار بیرون مستقر دار الخلافة اکبر آباد
ودیعت حیات بمتقاضی اجل موعود سپرده عبید الله خان بجای
او معین گشته باضافهٔ پانصدی پانصد سوار سربلندی یافت و
ارسلانعلی ولد الهوردی خان مغفور بفوجداری بنارس از تغیر
خواجه صادق بدخشی تعین یافته بعنایت خلعت و از اصل و
اضافه بمنصب نهصدی هفت صد سوار مباهی شد و از وقایع دار
الملک کابل بعرض اشرف رسید که جبار علی ککهر از کومکیان آن
صوبه باجل طبیعی درگذشت دوازدهم ربیع الثانی چون روز وزن
فرخندهٔ اختر سپهر مفاخر و معالی پادشاه زادهٔ هوشمند فطرت بلند
محمد معظم بود بعاطفت بادشاهانه آن درة التاج عظمت و بختیاری
را بعطای یک عقد مروارید گرانبها نواخت و باشارهٔ همایون فاضل
خان صدر سامان بمنزل شریف ایشان رفته باهتمام لوازم و مراسم
مقدمات آن فرخنده جشن پرداخت و وزن آن گران قدر والا گهر
بآئین مقرر بعمل آمد و سال نوزدهم شمسی از سن گرامی ایشان
باتمام رسیده سال بیستم بمبارکی آغاز شد و پادشاهزادهٔ ارجمند

با ر معلی خلعت فاخره و خنجر مرصع بخان مذکور عطا کردند
بتقدیم وزیر خان صوبه دار مستقر الخلافه اکبرآباد که منشور عاطفت
طلب او بر صدور یافته بود از آنجا رسیده اند از دولت زمین بوس
نمود و بعنایت خلعت خاص امتیاز یافت راجه و سنگه خان
که بدل ازین بنابر تقصیری از منصب معزول گشته در شهر بند
درهم گوشه نشین بسر میبرد درین هنگام مشمول انوار مرحمت
گشته د وحسب حکم لازم الامتثال بعتبه سامی آستان جاه وجلال
چهره امروز طالع گردید و بعنایت خلعت و ... سر و منصب دو
هزاری هزار و پانصد سوار سرفراز شد پنجم ربیع الثانی حضرت
خلیفة الرحمانی بعزم شیر و شکار لوای توجه به اکبرآباد افراختند
و چون باشارهٔ معلی خدیوی قبل ازین بنزدیک آن حدیقهٔ جلوه آسا
باغی خوش و بستان سرای دلکش که مولد تاریخ موسوم
است اساس نهاده بود درین وقت که شهر و گلگشت آن بهارستان
امال دلکشت افزای خاطر قدسی مآثر گردید و عمارات دلدیر
که باهتمام ملتفت خان میر نوزوک صورت اتمام یافته بود
بنظر اکسیر اثر رسیده شد طمع انور امداد عاطفت خسروانه خان
مذکور را بعطای خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی سه صد سوار سرفرازی بخشید از سوانح مصلحت
فزا بعل نمون خزائن عامره است از حصن ... ادب نهاد مستقر
الخلافه اکبرآباد بقلعهٔ دولت اساس دار الخلافه شاه جهان آباد چون
درین ایام رای عالم آرای ا ... رای اورنگ خلافت و جهانبانی
که مرة حال نمای سواطع الهامات ربانیست باد شاهی د ... ی

از دقایق مصالح ملك و ملت در تو توجه بصوب این مطلب انگذا
بود حکم اشرف عز نفاذ یافت که وزیر خان بمستقر خلافت شتافته
در بر آوردن آن خزاین موفوره و گنجهای بانحصوره و رسانیدن آن
به پیشگاه حضور لامع النور لوازم قدغن و اهتمام بظهور رسانده و
و اخلاص خان خویشگی و کثرت مندگه و جمعی دیگر داو معین
شدند و هشتم ماه مذکور خان مشارالیه با همراهان بدین مهم
مرخص گردیدند و در خلال این ایام مکرر رایت اقبال بصوب اعزاز
و حضر آباد اهتزاز نموده سیر و شکار آن حدود مسرت افزای طبع
همایون گشت و بوقتی هنگام نهضت بحضر آباد گیتی خدیو دین
پرور بزیارت روضهٔ متبرکهٔ قدوه آکابر عظام سلطان المشایخ شیخ نظام
الدین قدس الله سره العزیز توجه نموده بقصد اندرگشتند و بعادت
معهود مجاوران آن بقعهٔ مقدسه را از فیض انعام بهروز گردانیدند
درین ایام عاطفت بادشاهانه طراز مسند حشمت و سربلندی مروج
گوهر فطرت رهوسمندي پادشاهزادهٔ کامگار محمد معظم و زادهٔ خجسته
را بعطای خلعت زمستانی عز مباهات بخشید و همچنین سایر
عمدهای آستان خلافت و مقربان پیشگاه دولت بمرتبهٔ قدر و
منزلت یافتن عنایت سربلند شدند ‌*

جشن وزن فرخندهٔ شمسی سال چهل و پنجم

درین اوقات میمنت بنا که از شکوه معدلت و فرمان روایی
زینت افزای اورنگ سلطنت و سروری دین و دولت دریافتهٔ زینت
دیهیم تربي و ملک و ملت کامیاب سعادت و بنگ احدی بود

موسم وزن جشنهٔ شمسی در زمرهٔ جهانیان را کام بخش عشرت و جوش دلی گردانیدند و روز مبارک غرهٔ جمادی الاولی مطابق دهم و دوم آذر که بارگاه جشن جهان پناه بشکوه خسروانی درآراسته و در انجمن فردوس مثال غسلخانهٔ فرخنده جشن پادشاهانه منعقد گشت و پس از انقضای دو پاس از روز مذکور گوهر عنصر مقدس حضرت شاهنشاهی بزر و سیم و دیگر اشیای معهوده سنجیده شده وزن مبارک بآیین مقرر بعمل آمد و سال چهل و چهارم شمسی از عمر سعادت قرین سریر آرای خلافت و جهانبانی بهزاران فرخی و کامرانی باتمام رسیده سال چهل و پنجم بمبارکی آغاز شد پادشاه زادهای نامدار بخت بیدار و امرا و اعیان دولت پایدار رسم نثار بجای آورده پیشکشهای نفیسه بعز قبول رسانیدند و درین روز عالم افروز بهین شعبهٔ دوحهٔ عظمت و اقبال گزین دانهٔ نهال جاه و جلال پادشاه زادهٔ والاقدر محمد معظم بعطای خلعت خاص و انعام یک لک روپیه و درة التاج حشمت و کامگاری زینة العرش شوکت و بختیاری یا شاهزادهٔ ارجمند محمد اعظم بعطای یک عقد مروارید و دوگل جیغه لعل فروغ ناصیهٔ سعادت یا شاهزادهٔ والا گهر محمد اکبر بمرحمت خلعهٔ مرصع مطرح انوار طلعت گردیدند و راجه جیسنگه و وزیر خان و محمد امین خان و مرتضی خان و اعتقاد خان و دیگر امرای نامدار و عمدهای درگاه سپهر مدار بعطای خلع فاخره امتیاز مباهات افراختند و امیر الامرا صوبه دار دکن و خان جهان سپهدار بنگاله و مهاراجه جسونت سنگه که در دکن بود و جعفر خان صوبه دار مالوه و امیر خان صوبه دار کابل و دیگر امرای اطراف و جوانب

ارسال خلعت مورد نوازش گردیدند و عنایت مآثر دل داشته ...
خان بمرحمت عطای خلعت گشت و محمد امین خان باضافهٔ هزار
سوار بمنصب پنج هزاری پنجهزار سوار و مرتضی خان باضافهٔ هزار
سوار بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و اعتقاد خان باضافهٔ
هزاری بمنصب پنج هزاری یک هزار سوار و فاضل خان باضافهٔ
هزاری بمنصب پنج هزاری دو هزار سوار و هوشدار خان باضافهٔ
پانصدی بمنصب چهار هزاری دوهزار و هشت صد سوار و اسد خان
بخشی دوم باضافه پانصدی بمنصب چهارهزاری دوهزار و پانصد
سوار سربلند شدند و از اصل و اضافهٔ عابد خان بمنصب چهار
هزاری هزار و دوصد سوار و فدائی خان بمنصب سه هزاری دو
هزار و سه‌صد سوار و اشرف خان بمنصب دوهزار و پانصدی چهار
صد سوار و عبد الله خان ولد سعید خان بهادر مرحوم بمنصب
دوهزاری هزار و هفت صد سوار و صف شکن خان بمنصب دوهزاری
یکهزار و دوصد سوار و پرم دیو سیسودیه بمنصب هزاری پانصد سوار
و باقی خان میر تورک بمنصب هزاری سه صد سوار و محمد ملتفت
کاشغری بمنصب هزاری دو صد و پنجاه سوار سربلند شدند و بحاجی‌خان
که در مبادی سال اول این خلافت همایون بنابر وقوع تقصیری
مورد عتاب خسروانه گشته از منصب معزول شده بود مطمح انظار
فضل و مکرمت بادشاهانه گردیده بمنصب پنج هزاری چهار هزار
سوار دگرباره کامیاب دولت شد و خلعت خاصه و جمدهر باعلاقهٔ
مروارید بار عطا گشت و وزیر خان که چنانچه گزارش یافت بجهت
آوردن خزاین عامره بمستقر الخلافة اکبر آباد رفته بود خدمت

مذکور را تآ ین سا صده بجا آورده درین حسن مرحمده دولت رمدی دوس درا ب و دمطای خلعت خاص و باما ۵ هزار سوارا بمنصب نج هزاری جهار هزار سوار والار ه گردید و معی خان باما ۵ ا صدی بمنصب سه هزاری هزار و د صد سوار و راجه رکهنا ۵ باما ۵ بانصدی بجاه سوار بمنصب سه هزاری هفت صد سوار وعبد الرحمن بن بدر محمد خان انعام ده هزار روبیه و دانش مند خان بمرحمت ماده بل و الله یارخان بعنایت علم نوازش یافتند و علی قلیخان بفوجداری ا طم آباد ازاعمال صوبه گجرات معین یافته خلعت سرفرازی پوشید و منصب حکرام از کومکیان دکن باضافه انصدی هزار سوار معرر سدو سلح بدهوی مراول بمرحمت بل مورد نوازش گردیده و ح ی کعدر از منصبداران و خدمت گذاران بارگاه سلطنت بعنایت خلعت کسوت افتخار پوشیدند و جهار هزار رو به بر رۀ نعمه سنجان و سرود سرایان آن بزم عشرت بذرا عطا سد و درین جشن خسروانه پیشکش امیر الامرا صوبه دار کن از جواهر زواهر و نفایس مرصع آلات بنظر دیمی برکات رسیده زینه قبول پذیرفت *

توجه رایات عالیات بصوب بنجاب

چون دران هنگام که مواکب جاه و جلال بسعادت دارالسلطنه لاهور ساله سعادت و اقبال بر عرصۀ بنجاب گسترد بنابر سلوح مقدمۀ باستماع خجاسته سنین ذکر یافته مروری اران حدود ضرورت واقع سد و آن قدر توقف روی نداد که خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی از سیر و شکار آن ناحیت نشاط اندوز شود و

درین ایام طبع مبارک را بگلگشت فرحت آباد کشمیر فردوس
نظیر هم رغبت تمام بهم رسیده بود و بعضی مصلحت هاي ملک و
دولت در اقتضاي آن میگردد که رایات خورشید تاب بصوب
پنجاب انتهاض نماید لهذا این عزیمت فرخنده پیش نهاد خاطر
اشرف گشته سلخ جمادی الاولی که روز جشن وزن مبارک بود
اشارهٔ والاصدور پیوست که پیش خانهٔ همایون بصمت پنجاب بدرون
زنند و هفتم ماه مذکور مطابق بیست و هشتم آذر که ساعت بانظار
سعد و انوار سعادت قرین بود خدیو زمان و زمین پای دولت در
رکاب اقبال آورده لوای توجه بدان صوب برافراختند و آن روز اعز آباد
فیض بنیاد را مهبط انوار نزول ساختند هوشدار خان بصوبه داری
وحراست قلعهٔ دار الخلافة تعیین یافته بعنایت اسپ با ساز طلا
ومنصب بالاضافهٔ بعزه سربلندگردید و داروغگی غسلخانهٔ مبارک از تغییر
خان مذکور بالله یار خان مفوض گشته خلعت و علم باو مرحمت
شد و یازدهم از سوادستان اعز آباد کوچ فرموده چند روز در شکار
گاههاي نواحي آن نشاط صید نخچیر اندوختند و شانزدهم حوالي
قصبهٔ سوني پت مضرب خیام ابهت و احتشام گشته دو روز درانجا
مقام شد و بیست هفتم برابر بکي کردال محیط سرادقات اقبال گردیده
چون خاطر ملکوت ناظر بسیر مخلص پور و شکار چرگ دران حدود
مائل بود درین منزل فاضل خان میر سامان را با روانهٔ اردو ولشکر
و کارخانجات رخصت فرمودند که از راه راست بدار السلطنة لاهور
رود و هنگام رخصت خان مذکور را بعطای پوستین خاصه پشت
گرم عنایت ساختند و روز دیگر کوچ فرموده با ملازمان رکاب

دولت مراحله آرای ـ ادب گشتند و شکار کلان و صید افگنان
منوط شده بتحتم ه ذی الحجه بخضر آباد مرو ورود گستر شد و
پس از استیفای سیر و شکار آن حدود عنان توسن ا قبال بسمت راه راست
منعطف ساخته دوازدهم ماه مذکور دار الخلافه را بنزول اشرف جنت و طراوت
بخشیدند و درین ایام بیگمس امیر الامرای از نفایس جواهر
و مرصع آلات بنظر مقدس بوکت رسیده رسیدهٔ مول د رمت و فیض الله
خان قراول بیگی و حسن علی خان توس بیگی و اعتماد خان و رحمت
خان دیوان دیو ابو رحیمی که در از قراولان نو ء ملهٔ شکار بعنایت خلعت
شکاری نوازش یافتند و مصطفی خان ناظم مهمات بندر سورت و
راجه دودرمل وکیل از اوله و راجه بهادر سنگه زمیندار کمائون بمرحمت
ارسال خلعت سربلند گشتند و جهانگیر قلیخان بفوجداری میان
دوآب معین گشته بعنایت خلعت و اسپ مباهی شد و درین دوران
اولاد صف شکن صفوی که از دیر باز در گوشهٔ انزوا بوظایف دعا
گویی این دولت ابدی آرای اشتغال داشت روزگار حیاتش بسر
رسیده بود و اخلاص خان خویشگی داخل طبقهٔ بساط هستی در
نوردیده عاطفت بادشاهانه شفقت الدین ولد صف شکن معمور
و دیگر منسوبان او و خداداد پسر اخلاص خان مرحوم و چندی
دیگر از خویشانش را بعنایت خلعت نوازش فرمود و مولهاک
ترکاس زمیندار سرمور و ناهر خان فوجدار سهرند بموکب جاه و جلال
پیوسته ادراک دولت زمین بوس نمودند و عاطفت بادشاهانه
مولهاک ترکاس را بعطای خلعت و اوربسی مرصع و جمدهر
مرصع و اسپ با ساز طلا سرفرازی بخشید یازدهم ظاهر بلدهٔ سهرند

از غبار موکب منصور غبار آلود شده باغ خلد منزلتش از نزول اشرف چمن زار دولت و بهارستان اقبال گشت و سایر منص هوا و نزهت و صفای آن بستان سرای دلگشا دو روز آنجا اقامت شد و داور خان پیشکشی از امتعه و اقمشهٔ آن بلده بمحل عرض رسانید و بعطای خلعت مباهی گشت نوزدهم نواحی قصبهٔ لودیانه مضرب سرادقات جاه و حشمت گردید و روز دیگر رایات عظمت و جلال دریای ستلج را که باشارهٔ همایون جسر بران بسته شده بود عبور نموده در دست قصبهٔ پهلور نزول کرد و چون قراولان در بیشهای نزدیک آن درشیر دیده بودند شهنشاه شیر دل هژبر صولت بعزم صید آن در صبح صادق سوار شدند و هر دو را بضرب تفنگ از پای در آوردند بیست و ششم نواحی تلوندی مخیم عساکر گردون شکوه شد و ابراهیم خان ناظم مهمات دار السلطنه لاهور ازانجا رسیده احراز دولت زمین بوس نمود بیست و ششم موکب ظفر پناه از دریای بیاه برخی بکشتی و بعضی بپایاب عبور نموده نزدیک فتح آباد منزل گزیده و دوم رجب ظاهر دار السلطنة از طلوع ماهچهٔ رایات اقبال فروغ سعادت پذیرفته باغ فیض بخش که عمارات دلکشا و مساکن نزهت آئینش غیرت افزای قصور فردوس برین است بنزول اشرف مهبط انوار عز و شرف گردید و ماصل خان میر سامان که بلشکر آمده بود بدولت ملازمت استسعاد یافت و چون ساعت داخل شدن شهر و قلعه مبارک دهم ماه مذکور مطابق غرهٔ اسفندیار بود خادان جهان تا رسیدن ساعت دران بستان سرای دولت بساط اقامت گسترده چمن آرای عشرت

و کامرانی بودند و دهم ماه مذکور بعزم دخول آن مصر حشمت و جاه با فر الهی و عظمت شهنشاهی بر فیل کوه شکوه زمانه نظیری که بخت بلند آماده زرین بر کوه پشت آن نصب گشته بود سوار شدند و رسیدند خجسته شهر اقبال بادشاه زاده فرخنده خصال محمد معظم را در پی سر مبارک جای داده لوای توجه بشهر برافراختند و زینت دو این از زر گشته مبلغ مبارک که مقاس دوم هما ون سر رفعت تاج گردون رسانیدند و چون فصل خوش نرگس و اوائل موسم شکوفه و هنگام سیر ریاض و گلگشت بساتین بود روز دیگر بسیر باغ دلگشا که آبروی دریای راوست توجه نموده حضرت بدولت طبع افروز گردیدند و برای آن که جمعه بود در مسجد مذکور خان که در فضای بیرون قلعه نزدیک بدروازهٔ هتهه پول واقعست قایدی م بود نماز گذارده مقرر فرمودند که سایر جمعات بدین دستور آنجا اقامت جماعت مینموده باشند و در ایام این ماه مبارک اربعست هزار روپیه بتو اطف صدرالصدور انفاق بارباب استحقاق انفاق شد و درین اوقات از وقایع بنگاله بمسامع جهانی مجا مع رسید که شیخ نصیرالله خان و شیخ میرزای مرادآبادی که با خان خانان در بساق آسام بودند باجل طبیعی مرحلهٔ هستی نمود و بعاطفت بادشاهانه میر علی اصغر پسر شیخ میرزا رابا سه برادر دیگرش و درا خان برادرزاده و عزیز الله دختر زاده آن مرحوم را بعطای خلعت از کلفت این کدورت برآورده و نرور خان فوجدار پنجاب که در افغان بلوری انتور ملازمت شده بود خاطب با نه تمثال فوجداری خود مرخص گشت و مهاسنگه عمه رانا راج سنگ بعنایت

خلعت سربلند شده رخصت انصراف یافت و مصحوب از خلعت خاصه بجهت سورداري رابا مرسل گشت و رعا ت خان بنظم مهمات بندر سورت از بمدر مصطفی خان معین شده بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار مباهی گردید بیست و چهارم حضرت شهنشاهی بعزم شکر تلوبدی رایت توجه بر افراخته روزي چند دران حدود بنشاط اندرز شکار بودند دران نواحي دوسفر که آسیب آن بسکنه و رعایا میرسید ببندوگ از پای درآوردند وچهارم شعبان ساحت دار السلطنة را از سایهٔ چتر اعلی فروغ سعادت بخشیدند و چون ارادهٔ سفر کشمیر دلپذیر مرکوز خاطر مهر تنویر بود خدمت کار خان را با جمعي از بیلداران و تبرداران بجهت ساختن طرق و مسالک آن که اکثر کوه های بلند و کریوه های دشوار عبور و درهای تنگ سنگلاخ صعب المرور است و مضائق و مزالق بسیار دارد رخصت نمودند ششم ماه مذکور مدبر خان فوجدار کوهستان جموں ازان حدود رسیده دولت زمین بوس دریافت •

فتح ولایت خام (۲) و کشتهٔ شدن رایسکه تیره سرانجام زمیندار آنجا بحسن صرامت و شهامت قطب الدین خان خویشکی فوجدار جوناگده

تعیین این مقال آنکه زمل زمیندار سابق آن ولایت که حلقهٔ اطاعت

(۲ ن) ولایت هالار

و بندگی این آستان خلافت نشان زر گوش جان احده رجانه
فرمان پذیری و دولت خواهی ثابت قدم بود و همواره بمقتضای
صلاح اندیشی و کارآگاهی امتثال اوامر و نواهی پادشاهی و ادای
پیشکشی مقرری می نمود چون درین عهد سعادت مهد روزگار
حقایق صدری شد از پیشگاه سلطنت و جهانبانی زمینداری آن
ناحیه بشمیرسال سوبن دهو صا باب و او بموجب برلیغ کرامت
نشان و رسم معهود زمینداران برجای پدر نشست و سرکردگی
دم حوش و راحگی آن سر زمین را کمر بست رانسنگه برادر
برادر زمل که مقهوری مغرور و غداری نابکار بود عرق غیرت و
حمیتش حرکت نموده براه نسمدی و مخالفت بشمیرسال ساخت
و در صدد دفع و اغلاک او بر آمده چون با جوهر دلیری و جرات
مکر و تزویر فراهم داشت مردم را از زمانده جانب خود دعوت
نمود و بلطایف تدبیرات و حیل قریب پنج شش هزار سوار و
پیاده جمع آورده رایت غلبه و استیلا بر افراخت و گور دهن
رانهور را که جد مادری بشمیرسال و مدار مهام ریاست او بود بقتل
رسانیده بشمیرسال را باخواص نوکران و پیشکاران و مادرش مقید
ساخت و زمینداری و ولایتش را متصرف شده بجای پدر نشست
و بماحی زمیندار ولایت کچه را در باخود متفق نموده او بت
و موافقت او مستظهر گشت و ازانجا که دیده عاقبت بین و عقل
مصلحت گزین نداشت و ظلمکده باطن ضلالت موطنش از تابش
ور خرد بهره ور نبود دم نخوت و استقلال زده هوای خود سری در
سر بدمغز افگند و کمال قطب الدین خان حاکم جوناگده را که

بجهت تحصیل زر بیشتر آن ولایت معین شده بود از شهر
جا برخود اندوه مردم بادشاهی را از دار الضرب و بندر مروارید که
از اعمال آن ولایت است بدر معزول ساخت و پس از چندی
متوسال ازمند آن مدت بدسگال رهایی یافته نزد قطب الدین خان
آمد و از جور و بیداد آنجملت بنیاد تظلم نمود چون این سوانح
و وقایع بمسامع حقایق مجامع رسید برذمه لازم امتثال از پیشگاه
قهر و جلال بطغرای نفاذ پیوست که قطب الدین خان کمر همت
بدفع و استیصال وابسته حسرت مآل بسته عرصهٔ آن ولایت از خار
تسلط و استیلای او به پردازد و ستر سال را دگر باره بزمینداری آنجا
نصب نماید و میر رستم خوافی و عبد الغازی انصاری و اسدکاسی
و جمعی دیگر از کومکیان صوبهٔ گجرات بمعاونت او تعیین یافتند
و خان مذکور بمجرد ورود منشور لامع النور سامان لوازم آن مهم نموده
با سپاه خویش و کومکیان گجرات که مجموع قریب هشت هزار
سوار و پیادهٔ بسیار از بندوقچی و تیرانداز بود اوایل جمادی
الاولی این سال فرخنده فال از خوداکده بعزم دفع وابسته روانه
گردید و اواسط ماه مسطور داخل ولایت جام شد وابسته تیره
بخت بد فرجام باستماع توجه جنود نصرت اعتصام همگی سپاه و
مردم خود را همراه آورده و سرانجام توپ خانه نموده بجمعیت و
انبوه تمام از شهر جام بعزم مدافعه بیرون آمده بود و در چهار
گروهی از شهر نزول ادبار گردیده و اطراف لشکرگاه را به بستن مورچال
و چیدن ادوات توپ خانه استحکام بخشیده و تماچی مشهور زمیندار
ولایت کچه که از زمینداران آن حدود در قوت و اقتدار و جمعیت

اعوان و انصار با رای همگنه سعادت شعار دو بمناسبت صلابت
دین را بمقتضای جهالت فطری هفت هزار سوار جرار ده کرار
از راجپوتان جلادت شعار بکومک او معین نموده بود بالجمله قطب
الدین خان با جنود قاهره در یک دو پهوران رسیده بفاصله یک کروه
دربرابر آن گروه شقاوت پژوه فرود آمد و از روی تدابیر صائبه مراسم
حزم و احتیاط که مناط بهادری و سرارست در پیش معسکر
خویش مورچالها بسته ابواب توپخانه استحکام داد و باقتضای رای
صائب وی چندار اسکرگاه پیش فرستاد که در موضعی که آنست
گوله اندازان توپخانه رسد نصب نموده مورچال سازند و میر رستم
و عبد الباری انصاری و اسد خان را با گروهی از سپاه خود تعین
نمود که نزدیک توپخانه مذکور نزول نموده از تمرد مخالفان با
خبر باشند و این گروه با توپخانه از اسکرگاه پیش رفته در جای
مناسبی مورچال ساختند و از طرفین توپ و تفنگ هنگامهٔ جنگ
برپا شده بیست و روز تا روز جدال مشتعل بود و ازین جهت که علم عاقبت
وحشم بلر توپخانهٔ عظیم داشت بتوپ اندازی دیروز ا روزی مبارزان
دین را بر دشمنان صلابت آیین غلبه و استیلا دست داد و چون
قریب دو ماه بدین وتیره گذشت و کاری از پیش نرفت و مخبران
خبر آوردند که کومک زمیندار ولایت کچه نزدیک رسیده است و آن
جمع نیز سرانجام علوفه بپهوران خام ملحق گشته توپ و تفنگ
ا امیر مرا بخواهد کرد قطب الدین خان بصوابدید خود مصلحت
دان صلاح دران دیدند که پیش از نیک بوصول مدد و امداد آن جمعیت سپاه
دروی جرأت مخالفان توپ گذرد صف آرای جدال گشته همت بر

استیصال آنها گمارد و این عزم مصمم نموده بترتیب و توزوک افواج
پرداخت و فوجی بر سر راه کومکیان کیچ که نزدیک رسیده بودند معین
ساخت که سد راه آن گمراهان بوده از حال آنها آگاه باشند و بهریک از
میر رستم و اسد کاشی و عبدالباری انصاری که از لشکرگاه پدرش بودند
فوجی تازه از سوار و پیاده و بندوقچی کومک داده مقرر نمود که هر
کدام از طرفی بر مردودان حمله برند و محمد پسر بزرگ خود را
هراول خویش کرده میمنه و میسره بمردان کار و بهادران شهامت
آثار استوار ساخت و شب بامدادهم رخت بعزم رزم و آهنگ کارزار
چون پاسی از شب ماند افواج بصرف شعار سلاح بیکار پوشیده نقارهٔ
جنگ نواختند و از مورچالها بیرون آمده به نیت غزو و جهاد کمر
همت بر میان سعی و اجتهاد بستند و اعدای بد نهاد نیز آمادهٔ
مدافعت و معاونت گشته از مورچالها برآمدند و قطب الدین خان
خود با اکثر لشکر که همراه او بودند در پیش مورچال توقف کرده
قرارداد که بحسب افواجی که با ترتیب‌خانه پیش بودند نیران قتال
افروخته جنگ سرکنند میر رستم و عبد الباری و اسد کاشی دست
استظهار و اعتصام بدامان تاییدات الهی و اقبال بی زوال حضرت
شاهنشاهی زده بنیروی شجاعت و دلاوری هریک از طرفی بر
حزب کفر و فرقهٔ ضلال حمله بردند و گروهی از مخذولان که بنیت
جلب جنود عدوان بودند مقابل شدند و دلیران جلادت‌کیش دست
جرأت از آستین شهامت بر آورده بضرب تفنگ و سنهٔ خدنگ
روی جسارت مقهوران باطل آهنگ بر تافتند و آن بی دینان پای
همت برکشیده براسیمگی مقاومت مس پوشیدند و چون از سطوت

و امید های ایران ازواج نصرت لوا قطب الدین خان خبر رسید تا
ساکر قاهره در حداح سرعت تعالله لفار باتکار سدانده تحدود باشد وف
کهر و ط خان معادل شد را سدگه دره تحت همگی هداه حوس
کجا راغم آورده تحسارت جهل و غرور پای ثبات درمندان
هدا مت مسرد و با راهزنان جاهل چون کدس که دست حفظ
ناموس ههنگام حوس حدمت زهرآب ع خونخوار را سرشت خوشگوار
و سفوة سرداری سرمایهٔ مداه ب و ا نحار دانند بادة شده مهرورانه
دل در هلاک نهاد و هد ارسا می حدد که از طرفین اژدهای دوت
و تفنگ در خروش و تحر وغا بطوفان آتش درجوش بود مبارزان
منصور از اطراف و جوانب مهروران در آمده طایران تیر خدنگ
خدنگ را از آسمان کمان دروری ا امی رواز دادند و درهر سینه تیر
ه ی کدمر و خمی عطر اوان ی د های تعمر سعتر و دوکات
نفس المصدر رساندند و خون را سگه مردود دوارکسته سفن داخوت
دادة تقصد در ناحدی نفد حنات قدم استقلال و دوار در عرصهٔ نکار
استوار کرده بود نماجی سر تدگهر خود را ناحانام تیرا زهلالت مرور
خوش و جمعی از امرا و راجپوتان جهالت اندیش مطالعهٔ تمام
رهصت داد که اندای مردی گرمروان رستخیر بلا برآمده خود را
نگوشهٔ کسند تا ریشهٔ نسل و بیخ نساد او دران سرزمین نانی ناسد
القصه غازیان نصر ت و مجاهدان ه ت بلند داد سعی و جهای
دادة ندلالت بیخ خا سدان دسداری از بن دنیان را رهگرای مطمورهٔ
نیستی گردانیدند و رای سدگه مردود که روی تروی قطب الدین
خان بود با کت سر د م و امرا و خواص و دهاکه همگی سس مد

تن بودند نکجا دران بحر پر آشوب شعا بعدد باد حملهٔ بهادران فیروزی لوا حباب آسا سر دگرمدان فنا فرو بردند و قریب یک هزار کس دیگر از کفار سیره ادام طعمه تیغ انتقام غازیان اسلام گشته بقیة السیف راه فرار پیش گرفتند و یک صد و هفتاد و هفت تن از مبارزان شهامت کیش مرتبهٔ والای شهادت دریافتند و چهار صد و سی و چهار کس زخمی شده گل سلک نامی از ساحسار مردی چیدند و از میر رستم و اسد کاشی و عبدالباری انصاری که مقدمهٔ این جیش فیروزی بودند تلاشهای مردانه و ترددات بهادرانه بظهور رسید و چون عرصه نبردگاه از لوث وجود جهالت منشان گمراه صفا و نزاهت یافت و رخسار سعادت مجاهدان دین موسم گلگونهٔ این فتح سترگ و جهاد عظیم آرایش پذیرفت قطب الدین خان در ساحت میدان رزم فرود آمده شکرانهٔ این یگانه را دوگانه ادا کرد و سلامت ذات اقدس و شخص مقدس حضرت شاهنشاهی را که این فتوحات والا و نصرت های سترگ پیروزی بخت جهان افروز و یاوری اقبال دشمن سوز چهره آرای دین و دولت میگردد بزبان اخلاص فاتحه خوانده اواخر روز با حدود فیروزی بلشکر گاه آمد و تفقد حال مجروحان نموده جراحان بمداوای آنها گماشت و چون معلوم شد که فوجی که رسیده از کچه بکومک بالسنگه مخذول تعین نموده بود بدو کروهی رزم گاه رسیده بوده و باستماع خبر غلبه و استیلای اولیای دولت رهگرای فرار گردیده خان مذکور فوجی از جنود منصور بتعاقب آن برگشته بختان معین نمود و هفدهم رجب از جای که اقامت داشت کوچ کرده در ظاهر شهر جام نزول کرد و لشکریان را از

بعرض خان سکندرشهر منع نموده منادی گردانید که مزروعات وصد اعیان
جمعی که کشته شده بودند کسی آسیب نرساند و سرسال را که
زمینداری آنجا بالاصاله باو متعلق بود راانسکندرمنکر گردانید و سر
و سروایس که بدره احمد ر دامد بد هزار وسنگه رام حاله راده وسانکای
عیس لشکرات فرمان که از دروازهای شهر درآورند تا فرمایشه عمریت
دیگر خود سران بد مرور باشد و یک دو ماه جهت بند و بست و
ضبط و نسق آن سر زمین دران حدود توقف گردید چون ملهمان
خبر رسانیدند که نماجی سر را سنگه و حسامی برادرآن وحلم العاقبه
سه هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده در موضع هالار عیار
انگیز شده شدند آن خان سهامت نشان محمد پسر خود را با دو
هزار سوار بدفع و استیصال آن شوریده بختان رخصت بود وآن هر
دو مرو باستماع توجه این جمعیت مسعود بناه راهان از موضع
هالار فرار نموده رو بجانب کچه آوردند و محمد مذکور بر جناح
استعجال از دنبال رسیده تا آن کوه او سان بجنگ و جدال
پیوست و حربی صعب روی نموده بکمند و همت ی از ده
کفر و طغیان دران آویزش خاک هلاک اندا شد و بقیه السیف
ننگ با تیم جانی بدر بردند و جمعی از سرداران اسلام بسعادت
شهادت رسیدند و چون قطب الدین خان عرصه آن ولایت از خار
فساد بی دینان بی نهاد مراسته خاطر از بند وبست آن حدود
پرداخت بجوناگده معاودت نمود و پس از وصول خبر این فتح
نمایان باستان دولت آستان خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه
گشته شهر جام بفرمان شهنشاه اسلام موسوم باسلام نگر گردید •

معاودت خان خانان سپهدار بنگاله از جنگ بعد مصالحه وتحصیل پیشکش وپدرود کردن جهان فانی

سابقا رقم زده خامهٔ حقایق نگار گشت که چون بدامن اقبال کشورستان خدیو جهان و مساعی جمیلهٔ خان خانان عساکر اسلام را فتح ولایت آسام دست داده بودند غزو و جهاد با آسامیان شقاوت نهاد چهره افروز سعادت شد و شهر گرگانو که مرکز حکومت و مستقر ایالت راجهٔ آنجاست و از دیرباز ظلمتکدهٔ شرک و ضلالت و دار الملک کفر و جهالت بود بورود جنود مسعود نور آمود گشته تمامی سر زمین دکن کول که ساحل جنوبی دریای برهمپتر است بتصرف مبارزان دولت و مجاهدان دین در آمد و راجهٔ مردود آنجا بهزاران خواری و خاکساری رخت ادبار بکوهستان کامروپ کشیده عساکر قاهره دران ولایت رایت استقرار بر افراشتند و سکنه و رعایای آن دیار که از بیم سطوت سپاه ظفرپناه بکوهها و جنگلها گریخته بودند باستماع صیت معدلت و نصفت این دولت خداداد باماکن و مساکن خویش باز گشته سر بر خط اطاعت و انقیاد گذاشتند ازین جهت که موسم برشکال نزدیک رسیده بود و ایام بارش را آنجا بایست گذرانید خان سپه سالار همت بر ضبط و محافظت حدود و ثغور آن ولایت گماشته در هرجا که مظنهٔ شورش و فساد آسامیان بد نهاد بود تهانه قرار داد و یکی از سرداران با فوجی آنجا فرستاد تا از هر طرف که آن قوم مقهور سر بر کشند و شور بر آرند مبارزان منصور همت بدفع آنها گمارند و بمقتضی

را با جمعی از مجاهدان نصرت لوا در شهر کرگانو گذاشته بقصد
شعبان از چهارم سال جلوس همایون چون تا بغده لشکر ظفر اثر در
موضع متهرا پور که سه و نیم کروه بالای کرگانو واقع است و سرزمینی
بلند دارد که در موسم برشکال آب را آب نمیگیرد اقامت ورزیده بودند
اما موسم برشکال در رسیده جوش لشکر ابر از ساحت میدان
آسمان شورش انگیز شد و از تواتر امطار و ریزش سحاب مدرار عرصهٔ
دشت و بسیط هامون طوفان خیز گشت موج سیلاب چون زنجیر
پای دیوانگان دشت پیما گردید و خیمهٔ لشکریان در صحرا نمودار
حباب روی دریا آمد بمشاهدهٔ صولت برق زمین از آب رخ در نقاب
احتجاب کشید و از بیم تیر باران ابر دریا زره جامهٔ موج در پوشید
نهر ها و نالها بسان جوی بیستگان سر بطغیان بر آورد و طرق و
مسالک از دور کل ولایت راه تردد بر بسته و لشکر محصور گردید سران
و سرداران مشاهیر آسام و شاهان و رزم آوران آن گروه تیره ایام که از
بیم تارک مهر و انتقام مجاهدان ظفر اعتصام در تنگنای جنگلها و
در تلل جبال سر بجیب ناکامی در کشیده روبه صفت از شیران
بیشهٔ وغا و هژبران عرصهٔ هیجا اختفا گزیده بودند اظهار فرصت
نموده دلیری و جسارت آغاز کردند و نخست در موضع دیولگانو
غبار فتنه انگیخته بر تهانه دار آنجا شب خون آوردند بندهای
بادشاهی از آنجا که سررشتهٔ حزم و آگاهی از کف نداده هوشیار و خبردار
بودند لا جرم مخذولان از جا نرفته در مقام مدافعت ثبات قدم ورزیدند
و اعادی را هزیمت دادند خان خانان بعد از استماع این خبر تا کار
خان اوزبک را معین نموده بود که متمردان آن حدود را تنبیه نموده

بمحافظت آن تهانه نام نماند و خان مذکور تا آنجا شتافته دفع شراشرار بانکار نمود چون مقهوران در دواکانوکاري نساختند آهنگ تهانه کهپور نموده غرهٔ شوال سیوم و جمعیت تمام بر سر ابورنگ تهانه‌دار آنجا رفتند و او در اول وهله اگرچه بنیروي باروی جرأت و دلاوری بران دیومنشان ضلالت سرور ظفر یافت و آنها را منهزم گردانید لیکن چون پس از فتح خاطر از دغدغهٔ مخالفان پرداخته حزم و احتیاط را که سرمایهٔ سپاهیگری و پیرایهٔ دلیری و دلاوریست کار نبست و مورد غفلت و بی پروایی گشت ضلالت کیشان غدر اندیش که هزیمت یافته بودند بکام جسارت بر گردیده ناگهان بران تهانه ریختند و او با معدودی شربت هلاک چشیده دیگرانرا پای ثبات ازجا رفت و آشامان مقهور کهپور را متصرف گشته ابروي آب دهنگ از محاذی موضع مذکور تا نواحي الکهوکده مورچالها ساخته بسته راه نوارهٔ و منع رسیدن آذوقه بلشکر ظفر قرین پرداختند چون خان سپه سالار بربن معنی آگهی یافت سراندازخان اوزبک را باجمعی تعیین نمود که بکهپور رفته بتدارک این قضیه کوشد وچون آن حدود را از غبار وجود مفسدان به پردازد درکهپور اقامت گزیده بحراست تهانهٔ آنجا قیام نماید و متعاقب او محمد مراد بیگ را که چندی نخل ارس با برخی از سفاین جنگي ببدرقه کشتیهای آذوقه از لکهوکده بکرگانو رفته بود بانوارهٔ همراه او وچندی دیگر از کشتیهای جنگی مقرر نمود که کشتیهای آذوقه را که خالي شده بود ببدرقه بوده برگرداند و بسر اندازخان ملحق گشته باتفاق راه مقصد سپارند وامعاونت هم مستظهرباشند

بهدایت محمد مراد بیگ خان مذکور را بنای مردمی نواره که با
او مت از آب ها و بالها بگذراند و سرانداز خان با همراهان خویش
در ساحل شرایط امداد و کومک نوارهٔ بظهور رساند و محمد مراد
بیگ در موضع بیگ که سرانداز خان بانتظار رسیدن او توقف نموده
بود تاو رسیده ازانجا بانگدیکر روانه شد و درگذشتن از کشتیها دنباله
که بر سر راه سرانداز خان بو تعدادش مد رعب و بلساری روی نموده
از ورزش بلند باد شدید و رنجش کشتی اتفاقشان در موج خیز
مخالفت و بغیان امداد و بعلهٔ بعشایمت سر رسیده د لخواهی
و مصلحت شاهی از کف رفته سرانداز خان از همانجا بهم
مراجعت نمی کشند و محمد مراد بیگ از خودرای و خویشتن
نمائی معتقد در مادت او نگشته معقدهٔ عزیمت را بدست سکسری
لنگر برداشت و سمت هنگام که کشتیها را بکنار کشیده معول گردند
برخی از نوارهٔ مقهوران نمایان شده ناگهان بر نوارهٔ بادشاهی حمله
آورد و از طرف ساحل بدرمعارن ان حالت گروهی از اهل ضلالت
در رسیده تابش نکوهیدهٔ خویش سر ستون در انداختند محمد
مراد بیگ و همراهانش را پای ثبات و سکون بلغزش بدبرفته
همت و دلاوری در مدافعت و معاومت یاوری نکرد و مجموع
لشکریان و اهل نواره بی آنکه شرایط کار و مراسم کارزار بظهور
رسانند از کشتیها خود را بکنار انداخته عار فرار گزیدند و بدرمهائی
رسیدند و بعد چند کشتی از اتفاقان لدرخان که بعد ظهور
نوارهٔ غنیم آن مردان بدروی یاوری حلادت آن معان را بمکان
نوارهٔ مخالفان رده بدر رفتند و ده د ولکاو رسیدند دیگر مجموع

نوارهٔ پادشاهی و لشکریان و کشتیهای که آورده به گرگانو رسانیده بودند با جمیع اسبابی که درانها بود بتصرف آشامیان در آمده شرمانهٔ بحوب و استکبار آن گروه بانکار گردید و راه رسیدن آذوقه بلشکر منصور امر و طریق آمد و شد نواره و خبر از گهو کده مسدود شد و چون حریرهٔ آبروی آب دهنگ را که حلال بصبط آن معنی بود اکنون آب گردیده از طغیان دریا و کثرت گل ولای بادپایان دشت پیمای را آنجا مجال جولان نبود و مبارزان جهاد آیین از تردد بازمانده در هر منزلی بعمت قرین رحل اقامت بمکون افگنده بودند و در دامن کوه ساپا ي که مدینه خان با جمعی آنجا بود از کثرت نزول سیلاب آن کوه مجاهدان بصرب پزوه بستوه آمده جز محافظت خویش بامری دیگر نمی توانستند پرداخت مخذولان آشام از صدمهٔ تیغ خون آشام غازیان ظفر اعتصام خاطر بطعمه ساخته و رادت حسارت انداخته جمعی ازان حسنسان حس طبیعت که در هنر روی آب بسان خاشاک بي باک و چالاک اند هلك از آب دهنگ گذشتند و برخی ازان بست هنر آن دارل مرتبه بلکون ساري بخت و هبوط طالع چون سیل از فراز کوه ساپا ي منحدر گشتند و دست تعرض بحواشی گرگانو دراز کرده فرصت دست برد بتاراجیان شهر می جستند میر مرتضی که بمحافظت شهر قیام داشت و پیوسته بآیین عبودیت و اخلاص و ازروی کوشش و نیکو بندگی بمراسم حزم و پاسداري و شرائط حذر گذری و هشیاري همت می گماشت پس از آگهی برین معنی پیشتر از پیشتر در وظایف حراست کوشیده روز و شب آمادهٔ مدافعت و پیکار بود

چون دست استیلای مقهوران بکرگا و برساند و آنجا کاری از پیش
نتوانستند برد چ ی گفتر ازان مدبران وضع د و ا ی که عاری
اعلی با دست سوار و پیاده بساده بها ء دار آنجا بود زنده آ را ل
کردند ازانجا که او را از جوهر دلاوری و سپاهگری نصیبی بود بطور
بر قلب جمعیت همراهان حمله کرده بقصد د ع سر ا سفاوت
کشان از محوطهٔ بادشی که بجهت تمکین خویش ساخته بود
بیرون آمده باخصمی ار ز ما که در میدان جلادت و سرداری با او
سرینگ العدان بودند قران جمع کثیر باخت در ین اثنا سرداران
ملاعین که خود را بدروازهٔ محوطه رسانیده بوب تفنگی از همراهان
عاری مقابل شده شمشیری بر سبای اسب او رسانیدند و اسب
بصدمهٔ زخم از رفتن بازماند شده سوار بر زمین افتاد و خصم گ ده
خو دانبع آمخته رو بدو نهاد آن مرد صفت سپاهیت کیش
بچالاکی و چالاکی از زمین برجسته بانمردی درآویخت و بزخم
جمدهر خویش با خاک برآمیخت اشرار نابکار از کشته شدن
سردار مغلوب رعب و بددلی گشته روی همت از عرصهٔ پیکار
برتافتند فالحمد لله ازو وقوع این قضایا زمانی که سربرخط اذعان نهاده
بمساکن خویش باز آمده بودند بوادیء از ستانند و در خلال این
حال خبر استیلای تیم برا ن بر ولایت کوچ بهار اشتهار یافته
بجوف امرای اعدای مقهور و همت کمل بیدال لشکر منصور گشت
و این سانحه بدان جهت وقوع یافت که جمعی که بنظم و نسق مهمات
مالی آن ولایت معین گشته بودند باقتضای مصلحت و تدبیر
کار نکرده بدستوری که در ممالک محروسهٔ پادشاهی معمولست

شروع در جمعیتی آزادی و مطالبت اموال از رعیت نمودند
ازانجاکه زمینداران ممالک هندوستان بمقتضای "دا" فرجهت تسخیر
قلوب و استمالت رعایا که سر از ربقهٔ اطاعت و مالگزاری آنها بر
ندارند درمحال زمینداري خویش معامله دراخذ مال نکارمی برد
و دستور و قانونی که در ممالک محروسه معمولست بعمل نمی
آرد و بهم براین بهر برس و تیره عمل می کرد کافهٔ رعایای
آنجا از وقوع آن معامله و قرار آن دستور که از آنجا معهود آنجا بار
دور بود و دانستي بتدریج سمت ظهور و استمرار گیرد متوحش و
و نفور گشته خواهان بهم براین شدند و او را بعرون آمدن از
کوهستان و تحریک سلسلهٔ فساد ترغیب نمودند آن ضلالت آئین
این معني را دولتی عظیم شمرده از کوهستان فرود آمد همگی
اهل آن دیار تأن بعی اندیش شده روزگار پیوستند و دیگرباره او را
بحکومت و ریاست برگزیده بر سرمحمد صالح نام یکی از منصبداران
ازان بادشاهی که در موضع گنجل بازی بود ریختند و از تا همراهان
بتیغ عصیان آن مخاذیل بعد جان در راه عبودیت در باخت و
ابواب وصول رسد بلشکری که آنجا بود مسدود شد و بهم براین
با منصبدارخان پیام نمود که طریق سلامت آنست که خود را در
معرض هلاک نیارده رخت اقامت ازین دیار برگیري و به نگاه
روي خان مذکورچون توت مقاومت در خود ندید تصوا دید جز
مصلحت ندیده بارهای خویش ازانجا برآمده بگهوزه گهات رفت
و دوین وقت عسکرخان بحکم بادي که از جناب خلافت و جهانبانی
تاآنجا معین شده بود در گهوزه گهات رسیده بار پیوست و بنابر آنکه

استمداد از مردان آن ولایت از کثرت بیداد نداشتند ضرورت آنجا
توقف گردیدند تا مهم آسام بانجام گرائید و چون از حال خانان داده
بالجمله چون آن ... مقدار ... کیفیت خراب و خسارت آسامیان
و آمدن آنها بنواحی گرگانو و محاربه باغاری ها ... دو بار
آگهی یافت ابو الحسن نام کسی و جماعت داران ... وحی
سازنده ... مشهور ... که جمله جا در نواحی ... مورچال
ساخته دیگرباره در صدد حمله بردن ... تهانه ... نمود
و زمرهٔ آغران را با جمعی دیگر بکومک میر مرتضی فرستاد
و ابو الحسن بدنواحی رسیده با مفسدان پرداخت و آن
بی دینان مردود را از آن حدود مطرود و پریشان ساخت و چون بصبحه
شکست ... راه ... و استیلای آسامیان در نواره که همراه
او بود ... سپه سالار رسیده فرهاد خان را با راجه ... سنگه و
راول خان و دیگر بندهای بادشاهی و فوجی آراسته از سپاه جنود
بلگهوگده ... که ... کشتیهای آذوقه را که آنجا فراهم
آمده باشد ... بطفر ... رساند و ... و آمدن مفسدان اطراف
را بسته و با دست ... نموده سرانداز خان را ... باز دارد
و در هر جا که کومک ضرور داند ... گذارد و تهانهای آن
حدود را بنوعی بندوبست دهد که بعد از این مقهوران بی دین
مجال تعرض نمودن نیابند و ابو الحسن را که ... گزارش
نامه ... مفسدان ... مامور ساخت
که با همراهان ... باشد و فرهاد خان هژدهم
شوال بگرگانو رسیده از ... که کمال شورش و طلاطم و تهابت

طغیان و استیلا داشت شب هنگام عبور نمود و ابو الحسن از روی آب باز بدوست و چون بموضع ریگ رسیده صحرا را دریای بیکران دید و چندانکه در جست و جوی راه کوشیدند چاره و تدبیرش بجای نرسید چون آن روز و شب آسمان از سحاب قطره ریز و زمین از آب طوفان خیز بود سواران خرجانه زین منزل گاهی نگزیدند و پیادها بغیر استادن در آب چاره ندیدند روز دیگر فرهاد خان ناچار چارهٔ کار در معاودت دانست و سر انداز خان را که دران موضع بود همراه گرفته بسمت کرگانو روان شد و بارفقا همه دران آب رانده فردا بموضع ترمهانی رسید آسامیان غدار با نکار بتازگی آنجا انهار عمیق و جداول عریض حفر نموده آب دهنگ متصل کرده بودند و بر سواحل آن مورچالها ساخته بمردان کار و آلات پیکار استوار نموده راه مراجعت سپاه ظفر پناه را مسدود گردانیده بودند درین اثنا بسیاری از ملاعین آسامی که بر کشتیهای جنگی نشسته بودند در رسیده بر اطراف لشکر منصور شروع در انداختن توپ و تفنگ نمودند و از مورچالها نیز دست باستعمال آلات حرب کشودند فرهاد خان و همراهانش حال برین منوال دیده درگرداب حیرت و اندیشه فرو شدند نه یاره داشتند که بان دفع اعادی مقهور و از آنها و نالها عبور توانند نمود و نه آن زهره که موج گرداب و لشکرشان شود ناچار خود را ببالای آلی که دران نواحی بود کشیده دل بفضل الهی نهادند چون ازین معنی بخان خانان خبر رسید محمد مومن بیگ تارخانی را با فوجی عظیم از سپاه خود بکومک فرستاد و او بترمهانی رسیده بیشتر نتوانست آمد خان سپه دار و سائر دولت خواهان عقیدت

سعار را از استماع این حالت موحش ساست و ملالت گشته در حل آن معضله فرو ماندند القصه با یک هفته زهاد خان و رفقای او در فراز آن آل محصور آسامیان ذبو سدرب درد حصال بودند و از نبی موی کاران لشکر را دیج نموده نگوست انها بعدی می نموده و مهوران مجال طلب هر روز و هرست از کشتیها و مورچالها بانداختن توپ و تفنگ نایرهٔ جنگ افروخته مراسم کینه توزی و سر اندوزی بظهور میرسانیدند و چند توپ از کشتیها فرو آمده بدم جنه رب در ان نهایهٔ حملات متواتر نمودند و فرهاد خان با مبارزان نصرت نشان در مقام مدافع در آمده نصرت بیغ سرافشان کفارت سر آنسعاوت منشان می نمودند و بدی جمعی که از مفاهیر بنای آن آمده بر معبردی از راجپوتان راجه سجان سنگه که دآنها بردبلند بودند حمله آور شدند رهاد خان ازان حال آگاه گشته خود را دآن موضع رسانیده و راجپوتان را اشاره نمود تا مضمون الحرب خدعه را کار بسته از روی مصلحت بدم همت را نس کشیدند آسامیان بی فرهنگ باطل اهنگ از مشاهدهٔ این حالت خیره گشته بیدرنگ پس آمدند و از کشتیها دور افتاد نه خان مذکور چون نیز بدمرد در هدف مقصود جانگیر دید با همراهان عطف عنان همت نموده بران گمراهان حمله نموده اکثری ازانها را طعمهٔ تیغ بی دریغ ساخته جند کسی را منصرف شد مجملا چون این حالت دامنداد کشید و حدود مسعود را آذوقه مفقود گشته ازین فوی کار بصعوبت انجامید خان مذکور و او اعیس بصوابدید همت و جواب قرار داده که کلکها از درخت کیله ودی وکاه ترتیب دهند و آنرا ضمیمهٔ کشتیهای که از مجادله ن

بدست آورده بودند ساخته و در آنها سوار شده بدفع شر اشرار نابکار پرداختند و خود را بهر عنوان که باشد ازان گرداب خطر بساحل نجات اندازند بنابرین قرار داد پس از هفت روز که دران گرداب عنا و آشوب گاه بلا دربح تسلط و استیلای اعدا مبتلا بودند فرهاد خان با جمعي از مردان که هریک نهنگ بحر شهامت و شجاعت بود در اول ظهور باشعر صبح که هنوز روشني روز جهانرا چهرهٔ امروز نگشته بود دران کشتیها وکلک ها که ترتیب داده بودند بر نشسته و سفینهٔ همت بدریای توکل افگنده در روی آب بر روی مخذولان خسران مآب حمله ور گردیدند آنضلالت کیشان مغرور ازانجا که سر خوش نشاء پندار و غرور گشته احتمال ظهور این قسم دستبردي از مبارزان منصور راه نمی دادند بجمعیت خاطر و اطمینان دل بی پروا و غافل غنوده بودند ازشنوح این حال و مشاهدهٔ جرأت و جلادت مبارزان فیروزي مآل مغلوب رعب و دهشت گشته بوادی فرار و بوادی ادبار شتافتند و غازیان اسلام ازان مهلکه نجات یافتند فرهاد خان سپاس فضل و موهبت ایزدی بجا آورد و پنجهل و یک کشتی که از آشامدان مردود بدست آرده بود لسکریان را ازآنها گذرانیده دوم دی قعده بجانجانان نوهب و بس از مراجعت فرهاد خان از درت نارش وطغیان آنها طرق ومسالک بالکلیه مسدود شد وهرکس در هرتهانه که بود بر آمدنش ازان جا و وصول کومک دار بردیک بمرتبهٔ تعذر رسید بنابران خان سپهدار قرار داد که سپاه ظفر پناه از تهانها بر خیزند و جلال با همراهان ازان روی آب دهنک و غازی از دبوبادی و جمعی از مردم تهانهای دیگر بگرگانو آمده برد مقر

مرضی باسند و صدابه حان ار دامن کوه ساداپی در حاسده وا
مراندار حان آبروی بالهٔ دنکهو که ار سن کرگانو حاردست اقامت
نماند و سکنهٔ آن حدود را ار سر دمرض اعادی مردود صحا طب کند
و دیگر لسکرها ار هرحا که باسند بمنهرابور آمده بحدس مسعود
نوبدند بالجمله بنابر سدوح این اسباب و موحبات دیگر باره حمیع
ولاىت آسام بتصرف آسامیان بر آمده برارکرگانو و منهرا ور
حای دیگر در تصرف عساکر منصور ماند و ار حدرگی مقهوران
کار بجای کسید که ار منهرابور بکرگانو بی وحی مجال دردن بنود
ار وقوع این حالت وحشت و دل بدگی و دهست و هراسیمگی بر
ضمایر اسدیلا یافت و دلها رین حرب و حاطرها رهین صدرت
گردید عسرت و علت آلوده بنابر این حالت مرملالت را علاوه سد و
واقعه ملالت‌کیش یکی ار عمدهای حواص که اورا بحدلی بهوکن
گعتندی سر ار وصاحت احتیارکرده بالسکری عظیم بمدافعهٔ عساکر
گردون مآثر بعیین نمود و باطراف آن ولایت نوست که هیچ کس
از گعته و فرمان او سر نه‌پیچد و حود ار کوهستان نامروب برآمده در
مصدهٔ سولا کوری که در حدار منزلی کرگانو است و بر سوادوی اقام
دار الملک راجهای آسام بود اقامت نمود و بحدلی بهو کهن
که بکنار بهودلی که ارکوهستان برآمده و ار زیر کرک منهرا ورگسته تاب
دهنگ می پیوندد و در موسم برسکال دریای عظیم می سود
آمده قرارگرفت و ار اطراف آن دیار مرد را طلبیده حسری انبوه ار
آسامیان سعاوت سروه فراهم آورد و دیواری عریض مرتفع در کمال
استحکام بطول سی کروه در عرض اندک فرصتی در لب آب مذکور

ساحت که یکسر آن بکوه متصل بود و سر دیگر منتهی سده بجای
که نهردای متصل تاب دهنک مي شود مغاهیر شقاوت مرحلم
چندس نوبت بجمعیت و هجوم تمام از آب گذشته بر لشکر دلیرخان
شب خون آوردند و آویز شهای صعب کردند بوهیي آن خان
شهامت شعار خود سوار سده بران مخذولان تاخت و جمعي کثیر
را طعمهٔ صمصام انعدام ساخت و دیگر بلشکر او جسارت ننمودند و
چون زمیندار چارلك که از اعاظم اعوان راجه بود باتباع خود بنزدیك
متهرادور آمده مورچال بسته بود خان خانان راجه سجان سنگه را
بدفع او تعیین نمود و راجه مذکور بر سر او رفته با آن کافر لئیم
حربی عظیم نمود و او را هزیمت داده کامیاب ظفر بلشکر منصور
امر معاودت کرد و همواره مبارزان جلادت آثار را در لیل و نهار با
اعدای تیره روزگار آویز شها روي میداد که ذکر مجموع آن بر سبیل
تفصیل موجب اطناب و تطویلست چون مخالفان را از محاربات و
مقاتلاتي که در متهرادور با جنود منصور بجای آوردند مقصود
حاصل نشد اندراج کرگانو که فیلان و اسپان و جمیع آلات توپ خانه
و نواره و ذخیرهٔ آذوقه دراینجا در دنش نهاد همت باطل نهمت
ساختند و شبها بجمعیت تمام بر اطراف شهر و محوطه خانهٔ راجه
هجوم آورده فرصت یورش مي جستند و نواحی شهر را بشرارهٔ
شرارت آتش زده خانها را می سوختند و صدق (کردمهٔ تُحْرِبُونَ
بُیُوتَهُم بِأَیدِیهِم) را چراغ ظهور در پیشگاه لصادرمی افروختند میرمرتضی
درون آل بر دور محوطه خانهٔ راجه از نیادهای بندرقچیي جمعي
بحراست باز داشته و گروهی در کنار نالهٔ بدکهو بمحافظت گماشته

حو با ه راهان مکمل و مسلح با صنج آماده مدافعت و محاربت بود و در مراسم ه و داری و هوشیاری بهاوں لمی‌نمو حوں حان‌ها ان اردن معنی آگاه د هفتم ذی القعده رهاد حان را با سند سالار حان و مراول حان نکرگانو بعدس نمود بعد ار آمدن رهاد حان محمدولی سعادت روز مدسمر ار دسمر حسارت و حدرگی نموده نکراب ومراب هنگامه آرای حدال وقتال گسمدد و آوبر سهای سترگ وکو س‌های سحت نکار بر ه هر ار حاسر و ناکام و معلوب دیع سطوت دلاوران اسلام گردیدند و صعب ریں محاراب آن بو که در سب عره ذی الحجه روی داده رهاد حان رح ی سد و در ک بود که کرکا و بتصرف آسامدان محدول در آود و کار لسکر نصرت سمار نغسان گرا ه و آن حنا بود که مفاهدر باطل سدر محال طلب درده داری طا ب سب ا دهار رصت کدن د و ه ارسمی که حددی محوطه مدرل راحه اداب بود گدسمدد و دای د وار ا س رسدده دسور عظیم که هنگام ررم و حدال سد ه آنقوم مد حسالسب بر تعدو محالی که در ای د وار تحراسب معام داسمدد حمله آور بد آنها را س ار اندک مدافعی با ب مرار ار حای رنده مرار د و دد واسرار بانکار ۱ دوار را آ س رده ندرون حصار آمددد و نصف آنرا ر گرمدید و ار وقوع ا ں معنی سورس و انقلاب عظیم بر اهل حصار بهم رسدده مردم بهم بر آمدند و حال دگر گوں سد حوں سرداران حنود مدروری صدای ها و هوی مقهوران را به مما لة هر سب که براطراف حصار آمده سور می ابداسمدد معامی کرده لیحال ادں حسارت بعدادند و ددوں حمال مذکور ندر بعلعة دهست و سراسمگی ار وقوع ادں

جرأت در جبر تآنها رسانیدند زود بتدارک این قضیه پرداختند مجملا چون فرهاد خان و میر مرتضی بر کیفیت استیلای اعدا آگهی یافتند با جمعی از دلاوران سوار شده بدفع آنها متوجه گشتند اما چون ظلمت لیل پرده احتجاب و استتار بر چهرهٔ مخالفان سیه روزگار کشیده بود نمی دانستند که جمعیت آنها در کدام طرفست و بچه جانب حمله باید برد در خلال این حال آشامیان به مکان یکی از چپرهای بزرگ خانهٔ راجه را آتش زدند از پرتو شعلات آن شمع تیره نمودار زرد روس گشته محل اجتماع فساد کیشان ظاهر شد و مجاهدان مدروري مآل بروشنائي آن مشعلهٔ ادبار بران گروه تیره بخت حمله کردند لیکن چون زمین ها گل ولای داشت و کودالها بر سر راه پر آب شده بود اکثر سواران از هم جدا افتاده جز معدودی از سپاه با سرداران نرسیدند آشامیان بسبب همین بارجود کثرت عدد از صدمهٔ جرأت و دلیری بهادران نصرت نشان مورد رعب و هراس گشته بالای آن بر آمدند و ازانجا دست جرأت بانداختن تیر گشودند مبارزان بپای آن رسیده میر مرتضی با همین سوار از مردان معارف مدد بدروی همت و جلادت ببالای آن حمله کرد و شدت تیر باران آن بدکارا را چون قطرات ابر بهاران مرمادهٔ خورمی و طربناکی شمرده دلیرانه خود را ببالا رسانید و بنای آن حملهٔ مردانه از جمعیت آن تیره روزان را فرار آن بشده متفرق گردانید و فرهاد خان از سمتی دیگر با معدودی بر مخالفان تاخت و همچنین سائر سرداران و دلاوران هریک از طرفی بر مخذولان بی دین زده بدفع قهر و کین از خون آن ملاعین رنگین

ساخته‌اند رهان ها را دوان رسب حدر بلا و سمرسرا آرما از عاجه
بدکان ا دا دو گل رحم در دمسب سگعده کاعدی رداص سرحرو ی د
با‌جمله ا ادی‌ملالب مر ن اب حملاب مداران‌معادب آدمی بدا را
هرسمب را عدسمب سمردند وحو را عددی انگنده طر ق برار و مسلک
ادبار سدردند و عرصه حصار ارحار استیلای اسرار بر انس ا ده
اولدای د لب دعدرورمیدی د برة ساط دراورحیدد حوں حصارمذکور
ارپانس بود و آسامدان محدول بموحدی آن محال دحول بانده
بودند رور دیگر مدر رصی‌بصوابدید دولت‌خواهان همت‌برساختن
دیوارگل بجای حصار ادس گماشته لحد و کوسس بلیغ ه ان
رور دیوار ممب بـ ال را باستحکام تام برآورد و در عرص نکهعده
بر دور آن‌محوطه دیواری عریض‌مرتفع مرتب ساخته بدوب وتفنگ
و دیگر آلاب حـ گـ مستحکم گردانیدند و سید سالار حان و عبد الرسول
دکنی و دسوبی د گر از سداه طفر داه مقرر گشتند که سبها اندرون
سهر ربده سمراسم حراسب و باسداری مدام نما ند و ار کثد کفار عدار
با حـ ر باسند لیکن آسامدان سعب کوس بدکیس ار بدرگی برک
حیرگی نکرده دست حصارب ار کنده دوری سرانداری نکشیدند
و ارآدس ممد ساری و دسب اندازی مدعاءن نگردیدند هرسام
بحمدمب تمام ار بهردلی و باگاه ـدکاله که رک کروهی کرگانو
گذشته تاب دهدک می بودند عبور بموده با فواج منصور که در
اندرون سهر بامس مسداشتند معا له و مجادله می بمو ند و براطراف
حصار هجوم آورده حونهای برصب دسد رد بودند و آدروی رود
دیکهوکه محل اقامت سراندارحان و سا ه حان بود مورجالها ساخته

پیوسته شب خون دران لشکر می آوردند و آنها چون جای مستحکمی داشتند بمدافعه پرداخته دفع شرآن بد اندیشان میکردند و در هفدهم ذی الحجه مخذولان باهمگی اتباع خودش بکفرت وهجوم تمام شدهنگام بقصد یورش بر حصار از آب گذشتند و بشهر رسیده بیکبار بر امواج بیرون و اطراف حصار حمله آورده جنگ در انداختند فرهاد خان با آنکه از شدت الم زخمها که بدهنش رسیده بود کمال آزار داشت سوار شده میان حصار ایستاد و اهتمام جنگ و مراسم سرداری بجا آورده سپاه منصوری را بمدافعه ومحاربهٔ کفار با کار بستن نمود تا قریب نه پاس شب نیران قتال و جدال شعله ور بود و جنگی صعب و کارزاری شدید که مثل آن کم بوقوع پیوسته بود رو نمود خود مقهوران شقاوت پرور مکرر از هر سو بر دیوار حصار یورش برده در هیچ طرف مجال غلبه و استیلا نیافتند و عاقبت الامر بصدمهٔ تیغ مجاهدان جلادت شعار سپر انداخته بوادی فرار شتافتند و درین پیکار و آویزش از اکثر مبارزان عمدتمند و بندهای اخلاص منش خصوصا فرهاد خان و سید سالار خان و میر مرتضی ترددات مردانه و کوششهای دلیرانه بظهور رسید و شب هشتم شهر مذکور مقهوران لشکر منصور خبررسانیدند که دگر باره مقاهیر از آب گذشته عزم غدر و شبخون دارند فرهاد خان با کمال ناتوانی و آزار سوار شده آمادهٔ رزم و کارزار گردید و افواج درون و بیرون را خبردار ومستعد پیکار گردانید قریب نه و پاس شب که ماه جهانگرد سر بنقاب احتجاب در کشید عاصیان تیره بخت ظلمت سرشت از کمین در برآمده برخی با سید سالار خان و عبد الرسول مقابل شدند وجمعی

کدمر سحادی دیوار حصار صف بسنده حو ای برصب بورس‌بردان
دردن ابدا بدره اری مدراکم که بمودارى ار اندوهى و هجوم امواج
مخالف بو طاهر سده بارسی سد د آعار کرد که حون ر رس سدل
سرسک عسان برصب د ده ک و ن بمی اد رآب دب ا ال
آتس‌حو رسده دلاوران اسلام را مجال ناحدن دران حاکساران بما ده
لکن مفاهمر بدر ىای حراب عس بهاده ندرب آو رس بناسند
و ار اول ا آحر در برا ر عساکر نصرت مآ ر ا ساده با ان سب رح
ار عرصهٔ مقا له بر امدند و رور عند الصحی حمر رسید که گروهی
انبوه ار آسامدان سعادت بروه ار آب دددکا مور نموده در سواد سهر
مبان د آل بدسدن مورحال دست حسارت کساده اند مرهاد حان
قراولحان را با مرقهٔ اعران و حلال را با همراهان او و دیگر دلاوران
بمدافعهٔ بد اندیسان معنی ساحت و آنها رده صلب عرو وحهاد
با آن حمع صلالب بهاد اندوحد د و آن باطل سیدران را مغلوب
و مهرم ساحته مورحالها را که بحوب و بحته ساحته و بد آ س
رده سوحتند حون رهاد حان را الم رحم دست باسنداد انجامیده
ار کدرب بره و سدت آن آرار صعف و با ودی بر و مسئولی‌گرد ده
بو محالفان اورن معنی آگهی یافته حیرگی میکردند حان سده سالار
رسید حان را بحای او بعدین نموده اورا برد حود طلبید و حان مدکور
اردهم سهر مسطور داحل گرکا و سده همان رور سیدند که کفار حار
دیگر باره د ورحای که متصل سهر ار بحته و حوب ساحته بودند و رر
بدس عراب اسلام آنرا آتس رده آمده بحددند و استحکام آن مسع ل
اند بمجرد اسد اع ان حمر با حنود طفرا ر سوار سده به بعده آن

تیره بختان شقاوت آشامیان مردود از سطوت و صولت جنود مسعود ره نورد فرار شدند رشید خان تا کنار آب دیکا تعاقب آن بدعاقبتان کرده ازانجا معاودت نمود و در همین روز سرانداز خان دیرخمر یافت که ضلالت منشان آشامی در یکی از مورچالها که نزدیک بمحل امامت او درادروی بالهٔ ددکهو ساخته بودند جمعیت نموده عزیمت شبخون دارند باوجود کثرت آشامیان به اندیشی و قلت همراهان خویش بتحریک جلادت و دلاوری بر سرآن زمرهٔ بد مدبر رفته جمعی کثیر به تیغ کین و کمند قهر قتیل و اسیر گردانیدند ومورچال را خراب نمود و اسیران را که از صد تن بیش بودند سرهای کشتگان از گردن در آویخته نزد خان خانان فرستاد بعد از وقوع این فتح اعادی خسران مآب دست از تعرض حال افواج آمروی آب کشیده دگر باره بخرامون عزیمت شبخون نگردیدند و چون گروهی از کفار تیره روزگار بر کنار ناله که موسوم است بکاکو خان و از مابین دهر دلی و دیدکا متگدره مورچالی باستحکام بسته بودند رشید خان محافظت شهر و حصار بمیر مرتضی و راجه امرسنگه گذاشته سانزدهم ماه مذکور بقصد دفع آن مفسدان مقهوران از کرگانو برآمد و از ناله دیدکا با تمامی سپاه ظفرپناه به نیروی توکل بر دلاوری گذشته چون بکنار نالهٔ کاکو خان که دران طرفش عقیم لئیم مورچال بسته جمعیت عظیم نشسته بود رسید فرقهٔ ضلال باوری خراب نهاده و جدال کشوده شروع در انداختن توپ و تفنگ نمودند و چون زمین آمروی آب بنوعی ارتفاع داشت که صعود بساحل متعذر می نمود و جنود ظاهره در گذشتن از آب متفکر گشته لختی درنگ گردیدند

و درین اثنا عبد الرسول خویش رشید خان با جمعی از بهادران
جلادت شعار و جمعی بیلدار تاب زدند و چون نزدیک بکنار رسیدند
مخذولان مغلوب خوف و رعب گشته روی بفرار نهادند و بیلداران
به سرعت و چالاکی راهی که یک سوار ببالا تواند رفت دران
کنار گشادند و بهادران ظفر بنا ازان راه ببالا بر آمده بمعاقب گریختگان
پرداختند و دیگر لشکریان نیز از عقب آنها بسرعت از آب گذشتند
مجاهدین اسلام دران صحرای وسیع با اعدای ضلالت بزحام رسیده تیغ
انتقام در آنها نهادند و کسی بقلع و قتلی بتدریج کرده صفوف
جهات اندوختند و پسر بلخدالی یوکی که سردار آن جمع بانکاردوب با
بقیة السیف آن خیل ادبار بنگ با نعمهای ازان عرصهٔ بلا بر آورده
بکنار نهر دلی رسید و چون گریختگان از بیم تعاقب جنود ظفر مآب
دست خوش اضطراب بودند سراسیمه وار بکشتیهای که در کنار
داشتند هجوم آورده خود را بر روی هم در سفائن انداختند و برخی را
کشتیها غرق شده بسیاری را موج فنا از سر گذشت و یک صد و
هشتاد تن از آشامیان بند بنهاد که اکثر رؤسای آن قوم بند بودند
و ازان جمله یکی از سرداران عمده بود بکمند قهر و استیلای
بهادران فیروزمند اسیر گشتند و رشید خان سورمال آنها حراست
کرده درین نصرت و ظفر سعادت نمود و از وقوع این فتح نمایان
خوف و هراس تمام در بواطن آن باطل پرستان اثر کرد فاسقاپ
مسدولی گ ـ د از جمیع موحال ها برخاسته برادرای ناکامی در
حر دند و فی الجمله آرامشی در اهل شهر و حصار پدید آمد و
باشارهٔ خان سپهدار رؤسای اساری را مغلول و مقید ساخته بادشاهی

را در کنار بالهٔ دیدگاه بدار زدند تا خلاف اندیشان بد سگال ازان عبرت گیرند شمهٔ از سوانح لکهوگده که نوارهٔ بادشاهی آنجا بود آنکه بعد از رسیدن موسم برشکال و طغیان آب ها و مسدود شدن راهها چون خبر خسارت و خیرگی آشامیان مقهور و قصهٔ گشته شدن انور بیگ تهانه دار کجپور اشتهار یافت ابن حسین بردور لشکر خویش حصار از بادس درکمال متانت و استحکام ترتیب داده براطراف آن ادوات توپ خانه چید و برکنار دریا بدر بر سر راه و موضع کمین گاه معاهدر مورچال ها بسته از شر اعدا و ست چون آنها فارغ گشت و برخی از نواره مشحون بمردان کارزار و ادوات پیکار بسر کردگی علی بیگ ملازم خان سپه سالار بکجپور فرستاد که آنجا رفته بنشینند و با دست اعادی برداردچون علی بیگ بکجپور نزدیک رسید برخي از کفره بالکار برروی دریا بامقابل جنگی و جمعی ازطرف ساحل بر سر نوارهٔ بادشاهی آمده از درسو بحرب و جدال بدوسیدند و در اول کار نوارهٔ منصور مغلوب شده تا موضع بادس داری که مابین کجپور و دیول گانو است باز گردید و درانجا منور خان زمیندار که ابن حسین او را با برخی دیگر ازنواره بمدد علی بیگ فرستاده بود باز پیوست و هر دو باتفاق براهل کفر و شقاق حمله بردند و آنضلال اندیشان تاب ثبات نیاورده طریق فرار سپردند و چندکشتی ازانها بدست مبارزان نصرت مند افتاد و منور خان و علی بیگ بلکهوگده معاودت نمودند و چون درین وقت یادگار خان دردیولگانو از سر اعدا ایمن نبود و بودن او درانجا با جمع قلیلی که همراه داشت از مصلحت دور می نمود ابن حسین باذن خان سپهدار

برخی از واره دولگانو فرستاده اورا بلکهوگده طلبیدند و چند نوبت
بنای مربی داوری و سپاهت با سرداران منصور نامبرده دربای
برهما نرربه چندی از رسای آسامی را که گروهی انبوه ازان
قوم بد نهاد فراهم آورده دران طرف مصدر فتنه و فساد گشته بودند
و دفع وصول رسد و قطع طریق مسلک نمرده و سرکشی می نمودند
تنبیه و تادیب بود و جمعی ازان بی‌باکان را بتیغ بتدریج از هم
گذرانیده و برخی دیگر بقید اسر آورد و اسیرانرا نامهای بسیار که
بدست جوش نصرت شعار گشته بند بلکهوگده رسانید و درعرض
این ایام بنوبت دواره ساز و سامان بجهت بدرقه‌گشتیهای رسد که
بسعی تجارت غله و رسانیدن آذوقه قیام داشتند بگروهی فرستاد
که اورا بجا بدرقه بر بلکهوگده آوردند و چون مکرر نرسنگه حدود قلعه
سولهگده که مابین لکهوگده وکلاً بر واقع است باجمت بدرقه مفسدان
آن سرزمین راگو مال داد رعایای آن موضع اوبرکنار عاریان سعادت
پژوه بندوه آمده سرداران خود را که محرک سلسلهٔ فتنه وشورش بودند
دستگیر ساخته نزد او آوردند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند و چند
کرت بر متوطنین دامن کوه ناخته قتل و اسارت عظیم نمود و آنها
بدرو سردار که از عمدهای راجه بودند و نزد لب کوه بدان بوحال
ساخته هنگام فرصت قدم جرات بحوالی کرگانو می گذاشتند با زنان
و فرزندان آنها دستگیر کرده نزد او آوردند و چون اکثر مفسدان را
بقتل و تادیب نموده دست جرات و استیلای آنها کوتاه ساخت
بادشاهزاده‌ها فرستاد که تا بین حین ضبط دیولگانو نمایند حقایق
این احوال را بجهانبانان نوشته مصحوب یکی از آشنایان

فرستاد بالجمله چون لچهدای پهوکن مکرر حملات مرد آزما و شب
خون ها بر عساکر باهره آورد و در مراتب مدافعت و مبارزت
هر تدبیری که ممکن بود بکار برده دقیقی دادست که اقدام ثبات
و همت مجاهدان دین و مبارزان نصرت قرین بامثال این امور
لغزش نمی پذیرد وشاهد مقصودش در مرآة سعی وکوشش صورت
نمیگیرد ناچار مسلک عجز و ابتهال سپرده بدلالت عقل دور
بین و خرد مصلحت گزین باشارت راجهٔ شعاب کیش ضلالت
آئین بزبان مسکنت و خضوع اظهار ندامت و استدعای مصالحت
نمود و عریضهٔ مبنی برین مراتب مصحوب یکی از مردم کاردان
نزد خان خانان ارسال داشت و فرستادهٔ او بمتهرا پور که محل
اقامت مواکب منصور بود آمده خان سپه سالار را بتذکار کلمات
عجز آمیز بخشایش انگیز بصلح راضی گردانید لیکن آن سپهدار
صلاح اندیش کاردان قبول این معنی را مشروط بآن ساخت که راجه
پانصد زنجیر فیل و سه لک تولچه طلا و دختر خویش بجهت سرداری
پرده آرایان حرمکدهٔ سلطنت و اقبال بفرستد و هر ساله پنجاه زنجیر
فیل برسم پیشکش به پیشگاه جاه وجلال ارسال دارد وآنچه از ولایت
آشام پی سپر افواج ظفر اعتصام گشته بتصرف بندهای پادشاهی
وا گذارد و کوهستان دمروب و دیگر کوهستانهای اطراف آن ولایت
بار متعلق باشد و دورنمل نام فدوی از بندهای پادشاهی جهت
ابلاغ این پیغام برفاقت کس لچهدای پهوکن نزد او فرستاد و چون
دورنمل آنجا رسید لچهدای پهوکن بدیدنش بآداب مهمان
پذیری تلقی نموده سعی اورا بهانی از اغیار طلبید و اظهار کرد

که اگر زاده دولت شرایط مصالحه نکند من ازو مفارقت جسته
بر خان خانان می‌آیم و در مهم معاونت و دولتخواهی خدیو
زمان و زمانیان میگرایم و ... اراده ... روز موزمل را ازین انصراف
داده در خلال این احوال در شهرا ورکه خان خانان با اکثر عساکر
منصور آنجا اقامت است بسبب کثرت بارش و رداءت آب و هوا
اقسام امراض و اسقام خصوصا تب لرزه و اسهال شایع شده اکثر
اهل لشکر مریض و کوفتناک شدند و امر ستمندی در هوا و مقدمهٔ
وبایی درحدود نصرت لوا بهمرسیده جمعی کثیر باقتضای تقدیر
بساط حیات درنوشتند و این حالت در کرگاه واطراف
و نواحی آن بلده در جمیع ولایت آسام سرایت کرده این بلیه عموم
یافت و خلقی انبوه از آسامیان سعادت ورده خصوصا اناج و اسباب
راجه که جو را بکوهستان های دور و تنگنای درها و جنگلها کشیده آن
مواضع را پناه جای خویش اندیشیده بودند از تیغ زهرآلود وبا زخم
ناخورده بدوزخ جهنم شتافتند چنانچه از خواص راجه نقل نموده
که دو لک و سی هزار آسامی بلده وبا راه نیستی پیموده و وقوع
قحط و غلا و فقدان حوایج ضروری معلوم است که علت انسداد طرق
و مسالک و عدم وصول رسد از جهانگیرنگر بود علاوهٔ اشتعال گشته
کار مردم ازان دشواری کشید از جملهٔ یک صد و هشتاد و سه انبار
شالی که از محاصل عنایت اولیای دولت گشته بود هنگام طغیان
آب وحشرات و خیرگی اعدای حسرت مآب ساییده انبار درتصرف
عساکر نصرت شعار مانده مابقی را مقهوران متصرف شده بودند
و درین مدت دوبت عالم اهل لشکر و دواب ... بود و دیگر

احناس غلات و ماکولات و مشروبات و حبوب مُعا داشت چون گاو بسیار از مخالفان بدست سپاه ظفر پناه آمده بود تا یک چند گوشت گاو در آب نمک خوسانیده با در بدهٔ آن نخبه با برنج مذکور در اواخر حال آن نیز مفقود شد و چون اقسام لحمون و نارنج دران ولایت وافر است گاهی صفرای هوس مشغفان ازان می‌شکست دیگر از انواع خوردنی چیزی یافت نمیشد مجملا بنابروقوع این قضایا وحدوث این بلایا آشامیان شعارت دور خیره ترشده بیادگی آمده در اخراج آن ولایت بسیفند و بتدبلی نهوگی که چنانچه گزارش یافت از مجادله وکوشش تعبیر گرانیده اورری بضرع طلب مصالحت میکرد دیگر بار راه مخالفت وطغیان پیمود واز قرارداد صلحی که ذکر نموده بود بر گشته نکذیه نوری و سر اندوری نشست و چون عفوبت هوای مهرانور و حدوث علل و اسقام بشهادت رسید خانخانان با حفوف نصرت نشان ازین جا کوچ نموده دوازدهم محرم از سال حلوس همایون دیگرگاو آمد و آشامیان معدول این حرکت را بر محمول داشته خیره تر شدند و درجسارت و دلیری افزودند اکثر شب ها تا بدین نکوهیدهٔ خویش باطراف حصار آمده قصد شب خون میکردند و حملهای متواتر می نمودند چون عساکر قاهره از درون و بیرون خبردار و آمادهٔ مدافعت و پیکار بودند و شب ها بر بستر استراحت نمی غنودند و مردوداں بهر طرف حمله می آوردند تیغ قهر بر سرو ناوک بلا بر جگر خورده از صولت غازیان اسلام انهزام می گرانیدند بوقتی معاهیر احتماعی عظیم نموده در مهتاب شبی بمورچال دلیرخان و راجه سجانسنگه

آمده نائرهٔ قتال را افروختند و چندین کافر طعمهٔ صمصام انتقام مبارزان غیوری مآل گشته جز خذلان و نکال حاصلی نبردند و انگریزان را از خیرگی و جرأت آنها عرق غیرت و شهامت و دلیری حرکت نموده بمعاونت آن جسارت منشان پرداخت و با نالهٔ ندیده تیغ جلادت بخون بسیاری از ملاعین بی دین رنگین ساخت و بعد از وقوع این معنی آسامیان ضلالت کیش سر از هوای سمت چون پرداخته به گرفتن جسارت مردنگی گرگانو نگذاشتند و در خلال این ایام در گرگانو بندر امراض و علل مهلکه شایع شده شدت آن بلند و اشتداد قحط و غلا بنهایت انجامید و از آنجا که جز صبر و سکون چارهٔ نبود مجاهدان دین و مبارزان ظفر قرین بمقتضای (انّ اللّه مع الصّابرین) پای همت در دامن مصابرت کشیده و دست اعتصام و توسل بحبل المتین تسلیم و توکل در زده منتظر انصرام ایام برسات و طلوع سهیل بی حجاب از آن ورطهٔ پرآب بودند و در اواسط ماه صفر باران روی به کمی نهاده خورشید جهان افروز لطف و عنایت از پردهٔ ابر و پای اتصال باران شد و از تابش گاه گرم آفتاب رفته رفته نقاب آب از چهرهٔ ساحت غبرا گشاده زمین دل جوی زمین نمودار گشت زمرهٔ اسلامیان را پای همت از گل برآمد و کشتی امید مجاهدان عسکر [illegible] داده درین ایام چون بظهور پیوست که ازان روی رود دیهو تا دیولگا و دراه جارنگ زیر دامن کوه آلی هست که آنرا در برسکال آب فرو میگیرد و درین وقت که زمین‌ها نمیدهٔ از آب و گل دارد و آن راه خشک و قابل عبور است خان سپه سالار نصرت [illegible] صفر آنرا [illegible] احسن را با فوجی از مواکب

نصرت اسر تعدی نمود که اراں راه بچارنگ رفته سده معسدان اطراف وںواحی آن بردارد وعاری امعاںرا با صد سوار و صد پیاده آںجا نهاده دار ساحته حود بدںولکانو رود و آنجا توقف نموده تا ںاں حسین اعلام نماید تا کشتیهای آذوقه را بدںولکانو برسند ابو الحسن بچارنگ رفته تمرد گرںداں آں حدود را تنبیه و تادیب نمود و عاری امعاں را با حمعی که بهمراهی او تعدی نامزد بودند آنجا گذاشته بدںولکانو آمد و پس از وصول بآںجا چون کشتیهای آذوقه از لکهوکده برسند ازانرو که هنور برحي معاهدں بر طرفیں دریا و مورچالهاي حود متمکن بودند و نواره را نیم آسیب تعرض و دست اندار آنها بود احتیاطا برحی احناس سفاںں را با فوحی از سوار و پیاده براه چارنگ روانهٔ گرگانو نمود و حود نواره را همراه گرفته عارم گرگانو شد و چند قلعه که اعادی بر طرفین آب دهنگ احداث کرده بودند بقهر و استیلا انتزاع نموده منهدم ساحت و دریں اوقات حاں حاناں سید احمد ملازم حودرا با فوحی از سوار و پیاده بدپاده دار نحپور فرستاد و سید سالار حاں را بچارنگ تعدی نمود که باتفاق عاری نصبط و محافظت آں حدود تمام نماید و از آخر ربیع الاول رسد غلات از راه خشك سر کرد و ابو الحسن با نواره بر آذوقه نگرگانو رسید و تنمی فصل و کرم ابری مدار شدت عسر نه یسر مبدل سد و وسعت و رفاهیت در حال لشکریاں پدید آمد بالحمله آشامیاں تیره بحت را از فرو نشستن آنها و انصرام ایام برشکال و انسداد طرق و مسالك هوای حرأت بحوب از سر رفته نه باره روی ادبار بشواهق حبال و ننگنای درها و حنگل ها نهادند و راحه

مخذول که دفعةً دوری آمده بود باز بکوهستان معروف گریخت و
تخته‌لی تپوکی اگرچه دار الطهار مناسب و استحکام مورچالی که
بزرگوار بهر دلی ساخته بود با گروهی انبوه از آشامدان سعادت پژوه بر
جای خود ثبات و استقامت ورزیده بود لیکن دیگر باره از راه
مکیدت و حسن درآمد و مغرا بر ساده مکرر الدماس مصالحه نمود
خان سپهدار مقبول ملتمس آن غدار بکار اقبال نکرده همت بر
دفع و استیصال آن مدبر بدسگال و گرفتن مورچالش گماشت و
هشتم ربیع الثانی ابو الحسن و قراول خان و جمعی از صاحبان
ظفر قرین را [illegible] دند که در کشتیهای جنگی نشسته بیرمهای
روند و از آنجا بسرا بالای بهر دلی روان شده از عقب مورچال او
درآیند پس از رسیدن این گروه بآنجا اعادی بقدم ثبات و
مقاومت پیش آمدند و حربی عظیم و کارزاری سترگ روی داد
آخر الامر مجاهدان ظفر قرین لوا غلبه و استیلا یافته بحصاری که
اعدا از پیش ساخته بودند در آمدند و مخالفان منهزم گردیدند
و چون ازان جانب که جنود قاهره درآمده بودند تا محل اقامت
تخته‌لی تپوکی که محاذی گرگاو بود و مرحلهٔ عظیم از معبوران لیکن
آنجا بود ده کروه مسافت بود و [illegible] ابو الحسن با همراهان بر
سر آن گروه مقتضای مصلحت نمی‌نمود خان سپه سالار قرارداد که
خود با اکثر عساکر ظفر اثر از گرگاو برآمده بر سر تخته‌لی تپوکی
رود و مقرر نمود که ابو الحسن با همراهان همانجا اقامت گزیده
منتظر رسیدن امواج بحر امواج باشد و مقارن وصول جنود منصور
ازان طرف بر اعادی حمله برد و میر مرتضی را بدستور سابق

بمحافظت و حراست کرگانو و سر استمان را بضبط آن روی رود
دیکهو معین ساخته چهاردهم ربیع الثانی با جنود مسعود از کرگانو بر
آمده و از آب دهنکا پایاب گذشته چون لشکر فتح رهبر نزدیک بهردلی که
ماوای دیو بود رسید بقلی بیگ که از داخل شدن ابو الحسن بمورچال
بنای ثباتش تزلزل داده دل از دست داده بود و آماده فرار ایستاده
از سطوت عساکر قاهره بیکبار مغلوب رعب و خوف گشته چاره کار
در فرار دید و با همراهان خویش از مورچال در آمده راه گریز
سپرد و جنود فیروزی قرین نصرت و بهروزی بآن مورچال که در
کمال رصانت و استحکام بود داخل شده برجای اعادی مخذول
خیام دولت برافراشتند از وقوع این فتح آسامیان تیره بخت مورد
یاس و ناکامی گشته دل از امید غلبه بر داشتند و رعایا و سکنه
هر ناحیت که در ایام شور انگیزی و فتنه سازی سپاه آشام و ضعف
و اختلال حال لشکر اسلام طریق بیوفایی و تمرد گرایی پیموده
بعضی بطوع و برخی بکره براخه گرویده بودند دگرباره از متابعت
ارجوع کرده روی التجا بلشکر منصور آوردند و چون مخبران خبر
رسانیدند که جمعی از مقهوران در مورچالی که آن روی آب دهنک
ساخته اند پای جرات فشرده خیال تمرد در سر دارند خان خانان
با جنود کینه ستان ازان موضع کوچ کرده هژدهم ماه مذکور بساحل
آب دهنک رسیده مخالفان آسامی که در آنروی آب مورچال
داشتند با آنکه آب آن بعمق و عرض درمیان حایل بود از مشاهده
رایات و اعلام جنود نصرت اعتصام پا بهزیمت گراییدند از مواضعی که
درین مقام بادشاهی بعد برآمدن آسمانی روی داده مدتها معاران

حدود اسلام از دیار آشام شد آنکه هنگامی که خان خانان سواره
عمارهٔ آب رسیده مورچال‌ها دولان را باحتیاط طرح می‌نمود آن ولی
نعمت آن را پیش وضعی طاری شده تعلقهٔ آن حالت از اسپ فرود
آمد و براوی زمین تکیه کرده ساعتی بیخود شد و چون بهوش آمد
بجمیع ذی روحه نزول نمود و صدای کوس و آوازش که باعث
مصاحبه با آشامیان گشت و آخر بآن در گذشت هما نو و در
موضع تبار حدوث این عارضه چند روزی اقامت نمود و درین
مکان دیلی بهوکن که از سر اران ء دهٔ نامی راجه و سر آمد شجاعان
آشام بو و بنابر رنجی که از راجه داشت قطع نظر از اهل و
عیال کرده با سه برادر خویش ازو جدائی گزیده بود روی ارادت
بلشکر منصوری آورده بر خان خانان آمد آن خان سپهدار باقتضای
مصلحت اورا بخشش خلعت اسپ و دهکدهکی و خنجر مرصع و
اسپ خوشدل ساخته دلجوئی و استمالت نمود و مقرر کرد که از مردم
جنگی آن ولایت هر در تواند براهم آورده بضبط و محافظت مرزی
و محال و راه‌ها از نامروب تا کرگانو و کام نماید و راه دریا نیز تا
موضع برمهانی عهدهٔ او کرد چون اورا درمیان آشامیان بسرداری
و سر لشکری اعتباری عظیم بود در اندک زمانی چهار هزار کس
از مردم جنگی آن ولایت جمع نموده به اسم خدمت گزاری و دولت
خواهی برداخت راجه ازین معنی غمناک و هراسان گشته بر همه
عمدهای خود بی اعتماد شد و بجدائی بهوکن را که جداچه
گزارش یافت هنگام شورش باران و طغیان آب در محاربه و مجادله
با عساکر منصور مآب کمال سعی و کوشش نمود اصلا مداهنه و بهادن

نکرده بود از کمال خوف و استشعار به بهانه اینکه در مدافعه لشکر پادشاهي مساهله و کوتاهی ورزیده است پاتیال و اطفال او ذکور و اناث بسلحها آهنین کشیده بعقوبت شدید هلاک گردانید چون بدلی نهوکن بخان خانان اظهار نمود که چندی از عمدهای راجه با جمعي از معاشر و چند زنجیر فیل در موضع سولا کوری هستند خان سپه دار درویش بیگ ملازم خود را با شش صد سوار بدفع آن گروه تعیین کرد او آنجا رفته متمردان را انهزام داد و هفت زنجیر فیل بدست آورده بلشکر منصوري رسانید ، ازانجا که خان خانان را همگی همت بر استیصال راجه مقصور بود ومی خواست که ساحت آنولایت از خار وجود شقاوت آمود آن کافر مردود بپردازد پنجم جمادی‌الاولی بعزیمت نامروپ که راجه بآنجا فرار کرده بود از کنار آب دهنگ کوچ کرده روز دیگر در قصبهٔ سولا کوری‌نزول نمود و هفتم ماه مذکور عساکر منصور دریدش آن قصبه از آب دهنگ پایاب عبور نموده آنروی آب نزول کرد ونهم که دران منزل مقام بود خان خانان را دردی شدید در سینه ومعده بهم رسیده تپی محرق طاری شد و بعد از در سه روز مرض ذات الصدر نیز علاوه گردیده روزبروز آزارش اشتداد و ضعف و ناتوانی ازدیاد می یافت و لشکریان که در موسم برشکال گذشته از قحط و غلا و بیماری و وبا و فقدان ارامش وآسایش و دوام محاربه و آویزش ستوه آمده انواع شدائد و مکاره را متحمل شده بودند چون حال سردار و کیفیت کوفت و آزارش دیدند و تیره دیدند و ملاحظهٔ این داشتند که مبادا پیش از حصول مطلب که استیصال راجه بود موسم بارش در رسد دگربارة

خالات سانو رخ نماید با آنکه خان‌خانان را ذآن عارضه روزگار جدا
نسرآید از بی سری کار لشکر بفساد گراید مورد بغرن خاطر گشته
ازش همت و ثبات سان متزلزل گردید و عظمای لشکر در صدد
ابن در آمدند که اگر خان جدان جهت اتمام ان مهم و استیصال
راجه اراده گذرانیدن موسم برسکال نواسعه باشد مسلک جون سری
سپرده ازو جدا شود و به بنگاله آمد جون خان ده سالار در عین
کوب و آزار برین معنی آگهی یافت این الم روحانی برکوفت
جسمانی او علاوه گردید عرین جکر ور هدین ملالت شده جهاردهم ماه
مذکور کوچ کرده یک منزل پس رفت تا عقیم لشکر جدو نگرند
لیکن بنابر ضرورت و اقتضای مصلحت لرا ه مصالحت و عزیمت
معاودت پیش نهاد خاطر ساخت و راجه ملالت آمدن که همواره
دارسال سفرا و بوسیله امرا الد ابن صلح و طلب عفو می‌نمود وقبول
معروض نمیشد در ین وقت که گرفتاری و استیصال خودش قریب
الوقوع بود بنابر خان‌توسل جسته در التماس مصالحت و اظهار
عجز و مسکنت مبالغه کرد و آن خان سهامت نشان بنابر صلاح
وقت خان‌خانان را بآن بر می راضی ساخت و هفدهم ماه مذکور کوچ
شده موضع ... که در ارجنگل دره تا ر و ست محل نزول گردانید
شرمندی بنام مدملو برسلداری بود که نسبت قرابت و اختصاص
براجه داشت و از جانب او بخطاب راجگی از اقران ممتاز بود و
تا ارهٔ راجه در دهنه جنگل و دره مورجالی در نهایت متانت
و استحکام بسته بود و وقوع امر مصالحه درین موضع مقرر گشته
بود بعد از وصول جنود مسعود بآن مکان وکلای سرداران که راجه

تمشیت صلح برای و رای آنها معروض ساخته بود رسیده به تمهید
مقدمات مصالحه پرداختند و پس از گفت و گوی بسیار چنین
قرار یافت که راجه بالفعل صبیهٔ خود با دختر راجه تپا و بیست هزار
تولهٔ طلا و یک لک و بیست هزار تولهٔ نقره و بیست زنجیر فیل برسم
پیشکش و پانزده زنجیر فیل برای خان خانان و پنج زنجیر فیل
بجهت دلیر خان بفرستد و مضاعف در عرض دوازده ماه سه لک
تولهٔ نقره و نود زنجیر فیل بسرکار پادشاهی واصل سازد و هر ساله
بیست زنجیر فیل پیشکش می فرستاده باشد و تا وصول بقیهٔ
پیشکش که ادای آن در مدت دوازده ماه مقرر شده بود چهار
کس از عمدها که ارکان ایالت و حکومت او بودند هر کدام
یک پسر خود برسم گروگان همراه لشکر ظفر پناه به بنگاله برسانند
و مردمان و عیال بدلی پهوکن با برخی از رعایای ولایت
کامروپ که در کوهستان نامروپ و دیگر جبال محبوس بودند
بلشکر ظفر اثر رساند و نیز مقرر شد که از سمت اترکول ولایت
درنگ که یکطرفش بگواهتی و طرف دیگرش بدریای آی
براری که از حوالی قصبهٔ جمدهر میگذرد متصل است و از جانب
دکن کول ولایت بلتلی و دمره که هیچگاه در تصرف
بندهای پادشاهی نبوده داخل پیشکش و ضمیمهٔ ممالک محروسه
باشد و حد فاصل میان مملکت پادشاهی و ولایت آسام در
جانب دکن کول دریای کلنگ و در طرف اترکول دریای آی
براری قرار یافت و عهد نامه مشتمل بر تعهد این امور از جانب
آشامیان و قولنامه از قبل خان خانان مبنی بر قبول صلح بشروط

مذکوره نوشته شد و چون مقرر گردید که حلو مصحوب نواب صاحب
آب دهدک لوای معاودت ا راجعه بکرکا و نرود خان مدة سالار مدر
مرضی نوشت که با همراهان و سوت جاه و آسنای که آنجا وت و
جمعی ار رعایا و سکنهٔ آن ولایت ار مسلمان و هندو که ارادهٔ کاله
داشته باشند ار کرکانو سر آمده بلسکر منصور نوبدند و با ن حسن
حدر رسداد که بجهت نقل اسباب کرکانو برخی ار واره تا تحا
برسند و چون ادای نهوک اطهار نمود که حددی ار فیلان راجه
که هنگام اسهرام در صحرا و جنگل رها کرده و در ن واحی
هست جمعی بتفحص آنها مدن ساخت و ست سه شده پنجم
جمادی الاخره وکلای راجه رسیده پیشکشی که رسانیدن آن
بلا تاخیر مقرر بود ار طلا و نقره و صندلهٔ راجه و دختر راجه تمام
با جهار سرار عمدهای راجه که بودن آنها در لشکر با رسیدن
تتمه پیشکش مشروط شده بود بلسکر منصوری رسانیدند و جمعی که
بتفحص فیلان رفته بودند بعد ار چند روز رسیده بانزده زنجیر فیل
آوردند و دهم ماه مذکور ار پنجم سال جلوس همایون که مقدمات
صلح صورت یافته بود خان خانان با موکب کدهایسدان ار دهنهٔ
کوهستان بامروب کوچ نمود رایت معاودت بصوب بنگاله برافراخت
و چون در ن هنگام پی الحمله حددی درارار آن بوم بلند مقدار بدید
آمده بود بسرعت سفر رو آورده گشته کوچ بر کوچ طی منازل می
نمود و چون بدریادی رسید و نطهور پیوست که نواره که این جسدن
بکرکانو رسیده وما تحل ل اسبا و احمال سرکار بادشاهی نمی
کند و ارین جهت هنور میر مرتضی ار کرکانو بر نیامده در کمر

سرانجام دوارة است مقرر نمود که تهانه‌داران چارک و کچپور و دیو اگانو تا آمدن میر مرتضی در تهانهاي خود بوده وقتی که میر مذکور عازم لکهوکده شود با او رفاقت نمایند بالجمله خان مذکور سالار با جنود نصرت شعار نهضت و دوم شهر مسطور بلکهو کده رسیده بانتظار رسیدن میر مرتضی چند روز آنجا مقام نمود و چون میر مرتضی با همراهان و جمیع اشیا و اموال بادشاهي و خلقي کثیر از ذکور و اناث آن ولایت که بطوع و رغبت عزم مهاجرت ازان کفرستان نموده بودند رسید ازانجا که بندوبست و سر انجام مهام سر رمدی درنگ و در مرته و بعد آن که چنانچه مذکور شد از ولایت آسام ضمیمهٔ ممالک محروسه گشته بود و نظم و نسق مهمات گواهتی که در مدت تسلط و استیلای آسامیان بی شکال کمال اختلال یافته بود لازم بود و بدر بدم براس رمقدار کوچ بهار را که دگر باره غدار وساد وطغیان انگیخته بران ولایت مستولی گردیده بود تنبیه بایستی نمود و موسم برشکال قریب شده بود آن دوتن سپهدار باقتضای مصلحت عازم بنگاله گشت و دلیر خان را با اکثر لشکر و دوارة بانتظار رسیدن برخی از فیلان پیشکش که هنوز نرسیده بود در لکهوکده گذاشته نهضت و هشتم ماه مذکور عازم گواهتی شد و سلخ آن ماه بموضع کلتا نرسیده غرهٔ رجب ازانجا کوچ نمود و بجهت ملاحظه کردن حدود درمرته و سرحد ولایت آسام و مملکت بادشاهي که متارکي قرار یافته بود براه دامن کوه روانه گردیدند و بنابر صعوبت راه و انبوهی جنگل لشکریان سه چهار منزل تعب تمام کشیدند و چهارم شهر مذکور از دریای کلنگ عبور نموده در پای قلعه کجلی نزول کرد و

چون مکرندهج راجهٔ دیگ هنگام ورش آسام هـ راهی حدود ظفر
اعتصام اخذ از نموده دران سفر بساط حیات در نوردیده بود ومادرش
که با پسر خرد سال او زولاجب دربنگ بود ۱ زن مدبر دلوازم دولت
خوهی مقام برنده خان سپهدار کس بطلب مادر و پسر مکرندهج
فرستاده دران منزل چند روز مقام نمود تا آنها و راجهٔ دو مرنه که
اورا بدر طلبنده بود برسند و مهمات آن حدود را نظم و نسق دهد و
درین ایام آن خان خانان سپه سالار را بتابر امال بعضی از
اروه جارة که بالنحو در طبقات مرتکی لکا برد صنون الدهن و معقان
و آثار مرحلهٔ سس و استقا که هـ یک مرامه مهلک است بر آلام
مانی امور بالجمله تاریخ هم سهر مذکور که ما زوجه مکرندهج از
ولایت دربنگ رسیدند خان خانان آنها را بعنایات پادشاهی خوشدل
و مستمال ساخته آن پسر را که ده ساله بود قائم مقام پدر ساخت
و چون راجه دو مرنه بسبب عارضهٔ که اورا طاری شده بود نتوانست
آمد مادر خودرا فرستاده سپهدار معذرت نمود و از پدر در همین روز
رسیده مورد استمالت شد و آن بودن عقیدت آئین مسترا هم از
کحلی کوچ کرده بموضع پاندر که مقابل قصبهٔ گواهتی آروی آب
واقعست نزول نمود و چون از پیشگاه خلافت و جهانبانی برلیغ
همایون صادر شده بود که رشید خان بفوجداری سرکار کامروپ مقام
نماید خان مذکور را دآن خدمت معین ساخته جمعی دیگر از امرا
و منصبداران و مید دیگ هزار جوان را با چهار صد سوار و دو صد

(۳ ب) مکرو پانچ

پیاده و برخی از سوارۀ همراهی او تعدی نمود و روز دیگر دلیرخان از لکهوکده رسیده هشت زنجیر فیل که راجهٔ آشام از جملهٔ فیلان پیشکش معتادت ارسال داشته بود رسانید و چون خان سپهدار ناوجود شدت کوفت در آزار مهمات آن حدود را انتظام عمده خاطر اران برداخت بیست و ششم ماه مسطور از موضع با دو نکشتی نشسته کوچ به کوچ روانه گشت و سلخ آن ماه بمقام بریتله که سر راه ولایت کرج بهار است رسیده از عزم ان راج آن ولایت و تنبیه و تادیب بدم دراس آنجا نزول کرد و اردو و سایر اهل لشکر به راه خشک می آمدند بعد از پنج شش روز رسیده محاذی موضع مذکور از آب گذشتند و اسفندیار خان و عسکر خان و راجه بهروز که در حدود گهوره‌گهات اقامت نموده بودند بلشکر منصور پیوستند و درین ایام کوفت خان خانان بمرتبهٔ رسید که کار از مداوا درگذشت و طبیعت معلول استیلای مرض شد چون حال خودش برین منوال دید و کمال همت و حمیت بتسخیر کوچ بهار مصروف بود عسکرخان را با اکثر حدود پیاده و سواره بیست و ششم شعبان به‌آن مهم تعیین نموده بجانب خضر پور روانه شد و اواخر روز چهار شنبه دوم شهر رمضان المبارک از ششم سال جلوس همایون در کروهی خضر پور داعی حق را لبیک اجابت گفته ازین مرحلهٔ بدار السرمنزل بقا پیوست چون این خبر از نوشتهٔ سوانح نگاران بنگاله در دار السلطنه لاهور بمسامع حقیقت مجامع رسید از آنجا که مراحم پادشاهانه قیمت سنج گوهر بندگی و اخلاص نیکو بندهای عقیدت مند در پیش گاه خلافت وجهانبانی عاطفت و قدردانی را پایهٔ بلند

است حضرت شاهنشاهی تر بوت آن بومی ارادت آئین که دیده
و دل دوی ادی دولت ابد مدت بود مناسبت گسسته روح اورا
با واع توجهات روحانی نوازش فرمودند و محمد آمین خان
خلف الصدق آنخان مغفور را که بخدمت والای میر بخشیگری
و منصب ارجمند پنج هزاری پنج هزار سوار سربلندی داشت
مورد انواع عنایات و اصناف الطاف شاهانه ساخته تسلی بخش خاطر
محزون او گشته به عنایت علعرت بتفصیل در محل خود ثبت
نگارش خواهد یافت اکنون کلک حقایق نگار سررشته وقایع حضور
پرنور را از جای که گذاشته بود بتار عنت می آرد *

آغاز سال ششم از سنین خلافت والای عالمگیری مطابق سنه هزار و هفتاد و سه هجری و توجه بجانب کشمیر جنت نظیر

درین هنگام مدت انجام که ما زعدل و راستی ادعا امرای
اورنگ حشمت و فرمانروای دین و دولت را چهره افروز جهان
از عین فضل و نصفت زینت بخش دیهیم سلطنت و کشورکشائی
بساط افروز بود ماه مبارک رمضان بهزاران فرخندگی در رسیده و
زمین و زمان از فروغ ادب نور افشان شد و بیست سه شده نشست و
نکم فروردی روز هلال کرامت انوار انهای افادهٔ سال ششم از
عوام خلافت سعادت قرین گیتی خدیو با داد و دین فیروزی و
بهروزی و بدگ اختری و بهروزی چهرهٔ آغاز در افروخت و چون
نشست و هفتم این ماه مقدمت فرخنده ساعت بهجت و اساس عالمتاب

بعزیمت خطهٔ دلپذیر کشمیر بود مقرر شد که در ساعت مذکور بداع
دلگشاکه آن روی آب راوی بنیاد یافتهٔ مبارکه واقعست و بی شوائب
تکلیفات صحن دوی نسخه ایست از ریاض رضوان و مشتمل بر
عمارات مینو آئین و منازل بهشت نشان پرتو نزول افگنده روزی
چند آنجا بساط اقامت گسترده و جشن فرخنده جلوس اشرف را که
هر ساله وقوع آن در عید سعید فطر معهود گشته است گذرانیده
پس از انصرام آن بزم نشاط انجام لوای توجه بصوب مقصد بر
افرازند و اشارهٔ همایون بکار پردازان پیشگاه سلطنت و سامان طرازان
بارگاه حشمت عز صدور یافت که دران بستان سرای اقبال اسباب
و لوازم آن بزم خجسته ترتیب دهند درین ایام طیب خواجه که
از اعاظم خواجه‌های ماوراء النهراست چون بعادت معهود عریضهٔ
مبنی بر اظهار مراسم عقیدت و دعاگوئی دولت قاهره با مختصر
پیشکشی بحضرت خلافت و جهانداری ارسال داشته بود عاطفت
بادشاهانه اورا بارسال خلعت کسوت مباهات بخشیده ده هزار
روپیه از خزانهٔ احسان بنگران پیشکشش حواله شد که از امتعهٔ
هندوستان خرید نموده برای او ببرند و هشت هزار روپیه در وجه
انعام عبد الرحمن دیوان بیگی نذر محمد خان والی بلخ که او نیز
بارسال عریضه اظهار مراسم عبودیت و اخلاص کرده بود عطا گردید
و بهاتیک ملازم نذر محمد خان ولی خان که از جانب او برخی جانوران
شکاری برسم ارمغان آستان قدس مکان آورده بود بانعام پنج هزار
روپیه نوازش یافت و جمعی کثیر از اهل ماوراء النهر که بقصد
استعاضهٔ انوار مکرمت بادشاهانه بدرگاه خلایق پناه آمده بودند

بعطایا و مواهب سنیه کامیاب شدند و محمد آمین خان میر
بخشی و ایالت خطیر با علاقهٔ مرواریه نوازش یافت و رعد انداز
خان که فرمانده وجی از جنود اقبال بجهت کومک لشکر دکن
تعین شده بود ازان صوب رسیده دولت استلام عتبهٔ جلال دریافت
و بعرض اشرف رسید که رعایت خان فوجدار سوسدان تاحل طی
بساط حیات در نوردید و خنجر خان خلعت یافته در سلک کومکیان
صوبهٔ کابل منتظم گردید و معین خان بخدمت دیوانی سرکار مرده
آرای هواخ عرت ریب اراى مسکوی دولت ملکهٔ مقدس دایت
روس رای بیگم از تغییر معتمد خان خلعت سرافرازی رسید بتقدیم
این ماه مبارک فرخام موافق نهم اردی بهشت مقصدیان پیش
خانهٔ همایون باشارهٔ والا در ساعتی مسعود سراداقات اقبال از
دار السلطنه لاهور بیرون برده در باغ دلکشا بساط حشمت و ابهت
گستردند و بتقدیم مطابق چهاردهم اردی بهشت که ساعت
نهضت موکب مسعود بود پس از انقضای شش گهری از روز مذکور
حضرت شاهنشاهی با فر الهی و عظمت و شکوه جهان شاهی از
قلعهٔ مبارکه سوار شده لوای توجه بعزم کشمیر بر افراختند و
دریای راوی را بجسر عبور نموده درباغ دلکشا نزول سعادت فرمودند
دراین روز میر خان فوجدار کوهستان جمون را بعنایت خلعت و
اسب با ساز طلا نواخته بخدمت مرجوعه رخصت نمودند وازوقایع
صوبهٔ بنگاله خبر درگذشتن خان خانان سپه سالار ازین دار بیمدار
بمسامع همایون رسید و پس از سه روز از کمال مرحمت و ذره
پروری اشارهٔ معلی بهدی بمرهٔ شجرهٔ اقبال گرین بانوهٔ نهال حشمت

و حلل دادشاهزادهٔ قدسی شدم محمد معظم صادر شد که برای سرابواری محمد امین خان خلف الصدق آنخان مغفور بسر منزل از عز قدوم بخشنده تارک افتخارش تارج سربلندی بر افرازند و اورا همراه ده بپیشگاه حضور آورند واسد خان بخشي دوم را امر حکم شد که در رکاب پادشاهزادهٔ عالیقدر برود و چون خان مذکور کامیاب ادن امر و معاملات بملازمت قدسی درکاب رسید عاطفت خسروانه اورا بعطاي خلعت خاص از لباس سوکواری بر آورد و دو حش مسعود بدیگر مواهب عالیه نوازش فرمود چنانچه در مقام خود گذارش خواهد بذیرفت سب چهارشنبه دوردهم اردی بهشت هلال فرخنده شوال از افق سعادت طلوع نموده هنگامهٔ افروز عشرت و شادمانی گردید و روز دیگر که عید خجسته فطر بود حضرت شاهنشاهی در مصلی که از خیمه ترتیب یافته بود برسم معهودهٔ نماز عیدگزارده و بعد فراغ از نماز انجمن آرای نشاط و کامرانی گشته هر بر عظمت و جهانبانی را از فر جلوس والا آسمان پایه گردانیدند دوین روز خجسته نخل برومند گلشن دولت و کامکاری نهال دنکو ثمر بوستان سلطنت و تخت داری پادشاهزادهٔ ارجمند محمد معظم بانعام دو لک روپیه و عزهٔ ناصیهٔ حشمت و سربلندی فرع اختر ابهت و تخت مندی پادشاهزادهٔ والا قدر محمد اعظم بعطای طرهٔ مرصع مطرح انوار عاطفت گردیدند و امیر الامرا و راجه جسونت سنگه و دیگر عمدهاي اطراف بعنایت خلعت خاصت مباهات اندوختند و براجه جی سنگه خلعت خاص و آرورسی مرصع و دو اسپ عراقي یکي با ساز طلا و بمحمد امین خان میر بخشي

اسپ عربی با ساز طلا و مادهٔ فیل وشمشیر و سپر و جمدهر
با علاقهٔ مروارید و بخت‌الله خان مادهٔ فیل و اسپ با ساز طلا
و بفاضل خان میر سامان یک زنجیر فیل و دانشمند خان نقاره
و براجه راجسنگه اوربسی مرصع و دیروب خان جمدهر مرصع و
بعبد الرحمن ولد نذر محمد خان و طاهر خان و اسد خان بخشی
دوم و نصر الله خان و فدائیخان و حسن علی خان و مان خان
هر یک اسپ با ساز طلا عطا شد و اسفندیار خان که در دکن بود
باضافهٔ پانصدی بمنصب چهارهزاری دوهزار و پانصد سوار والا پایگی
یافت و سربلند خان که او نیز در سلک کومکیان آن صوبه انتظام
داشت از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار والله یار خان باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار
سوار و افتخار خان احدی بیگی از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری
هزار و دو صد سوار و ارسلان خان باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار
و پانصدی هشت صد سوار و از اصل واضافه روح الله خان بمنصب
هزار و پانصدی با صد سوار و دیانت خان بمنصب هزار و پانصدی
دو صد و پنجاه سوار و التفات خان بمنصب هزار و پانصدی صد و
پنجاه سوار والا پایگی یافتند منصب خنجر خان که در سلک
کومکیان کابل انتظام داشت از اصل و اضافه هزار و پانصدی هزار و
پانصد سوار مقرر گردید و بختاور خان بعنایت مادهٔ فیل و اسمعیل
ومحمددار هوت که در این ایام شرف اندوز ملازمت اشرف گشته بود
بمرحمت خلعت و فیل و اسپ با زین و ساز نقره و شیخ بهاء الدین
ملتانی بعطای خلعت و مادهٔ فیل و انعام یک هزار روپیه و بکرم

سنگه گوالیاری بعنایت خلعت و اسپ تازی و ساز نقره و الله داد
خویشگی که فوجدار بهرایچ بود بعنایت خلعت و خطاب خانی
و دلیچند(۳) زمیندار کهلور که تازه بدولت زمین بوس رسیده بود
بعنایت خلعت و خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و اُربسی و سرپیچ
مرصع و یک زنجیر فیل و خطاب راجگی مشمول عاطفت بادشاهانه
گردیدند و عبد الرسول دکنی که از منصب معزول شده بود بسالیانه
ده هزار روپیه موظف گشت و عبد الله خان بعنایت خلعت مباهی
گشته بدروغهٔ کومکیان صوبهٔ کابل انتظام پذیرفت و مرید خان خلعت یافته
در سلک کومکیان میر خان فوجدار جون منتظم شد و برهان الدین
برادر زادهٔ فاضل خان که از ولایت ایران روی نیاز بدین آستان
سپهر نشان آورده بود بدولت زمین بوس شده سلطنت یافته بعطای
خلعت تشریف مباهات پوشیدند و شیخ عبد الوهاب بخاری و شیخ
عبد الله اکبرابادی و شیخ محمد یوسف کروڑی و کب اندر هندی
شاعر هرکدام یک هزار روپیه و میر محمد صادق ولد عبد الله صفوی
و میر موسی بندهٔ او یک هزار و پانصد روپیه عطا گردید و پنج هزار روپیه
بنغمه سنجان و سرود سرایان آن بزم نشاط پیرا مرحمت شد و امرای
نامدار و عمدهای درگاه سپهر مدار مثل راجه جیسنگه و نجابت خان
و مرتضی خان و ابراهیم خان صوبه دار لاهور و فاضل خان میر سامان
و چندی دیگر اقامت رسم پیشکش نموده تحف و رغائب بمحل عرض
رسانیدند چون این بزم والا و جشن عالم آرا در کمال دولت و کامرانی

(۳ ب) دلیچند

و بها ب سرب و سادها ی با خام رسد ستوم سوال رانب نصرت طراز از اج دلکسا باعدرار آمد از سوانح این ایام آ که حون ستوانی معهورکه‌امیر الامرا صوبه داردکن و راجه‌حسوب‌سنگه با دیگر حدود ماهرة باستیصال او مامور بودند درین وقت حسارت و حیرگی د وده سنجوں للسکر امیر الامرا آورا ۃ بود و وقوع این معنی که ارعفلت آن عمدۂ امرای نامدار ناشی بود باعث عتاب بادشاه مالک رقاب آمد رای عالم آرای حهان اقتضا نمودکه صوبه داری دکن را از تغیر او تفویض ۃ اختر برج سلطنت واقبال رحسندۂ گوهردرج عظمت و جلال بادساهزادۂ عالیقدر ارجمند حضرت محمد معظم تفویض فرمایند و هستم سوال که موضع جمله کهکر[^1] مضرب خ ام ابهت و احتشام بود بادساهزادۂ ارجمند و الا تبار را بدان صوب مرحص نمودند و هنگام رخصت آن نهال برومند گلشن حشمت را بعنایت خلعت خاص و بلجاه راس اسپ عراقی اران جمله دو راس با زین و ساز طلا و بنجاه راس ترکی و یک زنجیر فیل از حلقۂ خاصه با سار نقره و جل زر بفت و مادۂ فیل و سمشیر مرصع گران بها و خنجر ترکی زوبند و باضافۂ سه هزاری ده‌هزار سوار بمنصب پانزده هزاری ۃ هزارسوار مورد عواطف گونا گون ساختند و مهار اجه جسونت سنگه را که در دکن بود بعنایت ارسال خلعت خاصه و یک اسپ دکنی با سار طلا نواختند و وزیرخان صوبه‌دار اکبرآباد را که بسمت تدامت حدمت و ادراک وصل عنوان موسوم است بخدمت آن‌درة التاج

---

[^1]: (۷ ب) جمله ککهکر

جلالت و نامداری معدن مرصود؛ اورا بعنایت خلعت و فیل و انعام بیل معاهی گردانیدند و سعید خانرا بقلعه داری دولت آباد حیدرآباد بنداد و محمد تقی خان را بخدمت بخشی گری آن صوبه تعیین نمودند و روز دیگر موکب ظفر منکر از چیمه ککر نهضت نموده دریای چناب را بجسر عبور کرد و چهار دهم قصبهٔ بهمبر که ازانجا داخل بکوهستان کشمیر میشوند محل ادور نزول اشرف شد از دار السلطنة لاهور بکشمیر جنت نظیر چهار راه سلوک مشهور است یکی راه پکهلی که دور ترین مسالک است خم و پیچ و نشیب و فراز بسیار دارد لیکن کرم سیر است و دران راه برف کمتر از دیگر راه ها می بارد و زود زایل می شود چون خواهند اوایل موسم لاله و شگوفه و حوش بهار کشمیررا دریابند ازین راه میروند و راه مذکور سی و پنج منزل و یکصد و پنجاه و چهار کروه بادشاهیست که کرهی دویست جریب و جریبی بیست و پنج درع بادشاهی باشد دوم راه چومك که بیست و ده منزل و یکصد و دو کروهست درین راه بنابر بارش برف کم است اما بعد از آب شدن آن دریکدو موضع گل ولای بسیار میشود که گذشتن ازان کمال تعب و صعوبت دارد و ازین راه بواسطه بهار کشمیر میتوان رسید سیوم راه پونچ که بیست و سه منزل و نود و ده کروه بادشاهیست آن راه بنابر کم برف است و آن راه اواخر بهار کشمیر را می توان دریافت چهارم راه (۷) پیرپنجال که هشتاد کروه بادشاهی و بیست و پنج منزل لشکر است ازان جمله

(۷ ب) پیرپنجال

تا بهنبر که راه هموار است هشت منزل و سی و سه کروه و از بهنبر
تا کشمیر که کوهستانست دوازده منزل و چهل و هفت کروه و این
راه ازان سه راه دیگر نزدیکتر و بهتر است و درمیان دو مرحله
منگرن؟ حفاظت تا اواخر اردی بهشت در سرکتل پیرپنجال برف و سرما
می باشد و ممکن نیست که ازین راه بکشمیر شکوفه و لاله خودهاسی
که بهترین اقسام لاله است و در مبادی موسم بهار کشمیر می شکفند
توان رسید لیکن از دیگر طرق نزدیک تر و بهتر است و چون بنابر
صعوبت راه که اکثر در سواحیج جبال است شتر از بهنبر بکشمیر
نمی توان برد و دران کوهستان عبور فیل و اسپ و استر و مزدوران
کشمیری بار نمی برند و سرادقات جاه و جلال بادشاهی آن قدر
که درخور کثرت اسفار و حرکات همراه می باشد بآن راه بردن متعسر و
بنقدمی دران مرور است از زمان حضرت جنت مکانی چنین
معهود شده که در بارده منزل ازان منازل دوازده گانه که چوکی هتی
و نوشهره و چنگس هتی و راجور و تهنه و بیرم گله و پوشانه
و بالای کتل پیرپنجال و هیرپور و شاهده برگ و خانپور باشد
هر جا یکدست منزل رفیع مشتمل بر حرم سرا و غسلخانه
بجهت دولت خانه معمارند و باصطلاح اهل کشمیر آنرا لری گویند
و عمارت و مرمت هر یک ازان لریها بعهدهٔ اهتمام یکی از امرای
عظام مقرر می باشد و همچنین از هر راه که رایات عظمت و جاه متوجه
کشمیر شود همین طریقه معمول است ازانجا که رایات عالیات را
تا حد دار السلطنه لاهور اقامت روی داده بود تهیهٔ مستعد
بالفعل واقع شد چنانچه اول ماه خرداد الهی همایون ظل ورود

جواهر نظر مهر انور رسند و شبهنگام جراغا ی که باهتمام راجه حیات زمیندار آنجا از هیمه بر کنار رد جا ه و بر فراز کوه ترتیب یافته بود بهجت افزوز طبع مقدس گردند و عاطفت بادشاهانه راجه مذکور را بعطای خلعت و انعام بنجهزار روپیه نوازش فرمود بنستم موضع تهده که مرتضی خان باهتمام لری آن مامور بود از ورود اشرف کام یاب عز و شرف گردند و خان مذکور مراسم پیشکش بتقدیم رسانند و روز دیگر موکب اقبال از کتل رتن پنچال که کوهی است بغایت دشوار گذار عبور نموده بلری بلرم کله نزول فرمود اگرچه طریق این مرحلهٔ سر تا سر کوهی صعب المرور است اما سواره آنرا طی می توان کرد و بتحدی کتل بر پنچال نیست که در بعضی عقبات پیاده باید رفت خضر ب و نضارت و خرمی طراوت آن کوه ملک شکوه بمرتبهٔ است که بتحریر سمهٔ ازان شگفت نیست اگر نهال خشک خامه سر سبز بهار جاودان و آب در جوي مسطر روان گردد درتمام این راه که گویی قنطرهٔ صراطست درمیان ریاض جنت تماشای بنفشه و یاسمن و اقسام سبزهای شاداب وگلهاي رنگین و درختان موزون هدره قامت طوبی آئین حسرت بهشت برین از خاطرناظران میبرد و مشاهده آبهاي روان کوثر مثال و چشمهای صافی تسنیم زلال غبار کدورت و ملال ازدلهای تماشائیان میشوید و این کتل منتهی میشود بدرهٔ بلرم کله که نمونهٔ ازکوچهٔ باغ فردوس است از دوطرف کوههای سبزخرم بر صنوبر سربچرخ اخضر کشیده و چون صفحهٔ عارض خوبان مهوش سبز های دلکش بران دمیده و رود خانهٔ که عذوبت آن گرد اندوهی درچهرهٔ چشمهٔ خضر بیخته و صفای زلالش آب آینه

بخاک درآمده دران دره جریان دارد و منبعش تل مرداب است و لری دولت خانهٔ پادشاهی ترکتاز آن ساخته شده بدل ازین آثاری دران دره واقع بود که بقدر چهار آسیا آب ازهمی گز ارتفاع ریخته داخل رود خانه میشد و بفرمودهٔ حضرت جنت مکانی روبروی آن سجدگاهی از سنگ ساخته بودند که آنجا نشسته تماشا میکردند الحال چون بمرور ایام بندی آن سنگ را برده زیرش آب و کیفیت آثار بحالت سابق نمانده است بالجمله بیست و دوم لری موسانه که این کتل مرتحال است از ورود مسعود منقص آمود شد و روز دیگر موکب منصور ازان کریوهٔ صعب المرور عبور نمود از این کتل مذکور تا فراز آن قریب دو کروه پادشاهیست مداحان جهان گرد و سیاحان عالم نورد در بسیط خاک جهان راهی صعب هولناک نشان نداده اند شعرای سخندان و سخن سنجان بلاغت نشان که بنظم و نثر تعریف کشمیر دلپذیر و شرایف منزهات و لطایف مخصوصات آن خطهٔ فردوس نظیر نموده اند طریق وصف صعوبت راهش نیز بپای خامهٔ صدق رقم نموده اند چنانچه عندلیب نواسنج ریاض قدس معنی حاجی محمد جان قدسی درین باب گفته

* بیت *

بکشمیر اعتقاد ما درست است
ولی ایمان براهش سخت سست است

و صاحب طبع سلیم محمد علی وصف سختی راه بلطف سخن چنین ادا کرده *

* بیت *

درین ره خوش بود معشوق دلخواه * که نتواند کسی اورا برد از راه

مجملا موکب جلال بعد از طی آنعقبه در فضای بالای کتل که لری آن باهتمام اسلام خان بود نزول اجلال نمود نشست و چهارم ابری هنره پور از نزول همایون کامیاب فیض و صفا گشته روز دیگر آنجا مقام شد و فردای آن بمنزل ساحه مرگ توجه فرمودند نزدیک منزل مذکور موضعیست که مزار شیخ موسی بغدادی که معاصر عارف سبحانی و ولی حقانی حضرت سید علی همدانی قدس سره العزیز بوده آنجا واقع شده سرزمینی سبز خرم قابل نشستن است و درختان موزون طوبی نشان دارد و جوئی بقدر در آسیا که گوئی از نهر سلسبیل جدا شده مانند منمرهٔ شیخ و مسجدی که آنجا ساخته اند میگذرد و همه جا درمیان سبزهٔ جریان دارد الحق مکانی فیض قرین و نزهت گاهي جلد آئین است نشست و هفتم لوای جهان کشا بمنزل جانپور در اهتزاز آمد درین راه سرزمینهاي خرم وخوش و مرغزارهای دلکش و جداول آبهای صافی و گلهای رنگارنگ و ثمرهای گوناگون بنظر همایون درآمد و خصائص و کیفیات کشمیر بهشت نظیر و آثار خضرت و نضارت و صفا وطراوت آن خطهٔ دلپذیر آشکار گشته غبار تعب سفر و محنت راه از دلهای نظارگیان زدوده و درین منزل سیفخان که پیشتر بکشمیر آمده بود و مراد خان زمیندار تمت دولت زمین بوس دریافتند و روز دیگر آنجا مقام شده فردای آن کنار دریای بهت نزدیک موضع هفت چنار مضرب خیام حشمت گشت و سلخ ماه مذکور آنجا مقام شد و غرهٔ دی قعده مطابق هژدهم خرداد که ساعتی مسعود بود شهنشاه روزگار اوائل روز از موضع هفت چنار سوار بهیئهٔ اقبال گشته نهار آسا روی توجه

دلکش گشته در آورده و اواسط روز دولتخانهٔ والا مخصص مقدم اشرف
رو کش حدیقهٔ جنان گردید چون وصف خطهٔ کشمیر و تعریف
خصوصیات آن بلدهٔ فردوس نظیر فرا تر از پایهٔ تحریر است و در
کتاب مستطاب پادشاهنامه که مشتمل است بر وقایع عهد دولت
اعلی حضرت علیین مکانی فردوس آشیانی صاحب قران ثانی
شاهجهان بادشاه طاب ثراه شرحی از خصایص و احوال آن بلدهٔ جنت
مثال از ریاض و بساتین جنت نشان و جزیرهای دلکش متضمن
مکان و چشمه سارهای بعدد مانند عقدهای پروین و کولابهای ماهی
زلال آیینه آئین و آبشارهای دلفریب فرح افزا و تلابها خوش
هوای دلکشا و مرغزارهای خرم و خوش و درختان موزون دلکش
و کثرت ریاحین و ازهار و وفور فواکه و اثمار و نزهت عرصه و صفا و
لطافت آب و هوا و دیگر مزایای شگرف که آن بلدهٔ مخصص بدان بآن
از سایر امکنه و بلاد امتیاز دارد مشروح و مدون گشته لا جرم درین
صحیفهٔ مآثر سعادت و اقبال بتوصیف منتزهات و شرح خصایص
و کیفیات آن که تفصیلش را مجلدی جدا گانه باید نوشت نمی پردازد
بالجمله چهارم ماه مذکور هوای گلگشت باغ و بستان از بهارستان
خاطر انور خدیو جهان سر بر زده بسمت باغ فیض بخش و فرح
بخش را از فیض قدوم خرمی و نضارت بخشیدند و از آنجا سادهٔ
سعادت بباغ نشاط و گلکدهٔ مصر آئین گلشن فردوس مانند رفتند و پس
از فراغ بدولتخانهٔ والا مراجعت نمودند درین هنگام سردار خان
فوجدار سرکار بهرایچ بفوجداری سرکار موربهه از تغییر قطب الدین
خان که درسلک کومکیان لشکر دکن منتظم شده بود منصوب گشته خلعت

سرفرازی یافت و چون مجاهد برادر فیض الله خان باجل طبیعی
در گذشته بود عاطفت بادشاهانه خان مذکور و دو برادر دیگرش را
بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد از سوانح این ایام دفع و
استیصال قوم سندل است از کنار دریای نیلاب آن گروه وخامت
پژوه سلسله ادبار سلائل افغان دیاری که بیشتر ازاینها درآنروی
نیلاب تمکن دارند و در سوالف ایام برخی ازان طائفهٔ بد فرجام در
موضع دهنکوت که آنروی آب است و حضرت شاهنشاهی آنرا
بمعظم نگر موسوم ساخته اند اقامت گزیده بودند و بنابر آنکه قومی
مفسد جهالت کیش و فرقهٔ دیو فطرت با عاقبت اندیش اند و
بعضی اوقات مصدر شر و فساد می گشتند اشارهٔ والا بفوجداران و
حکام آن حدود صادر شده بود که آن شور بختان را ازان سرزمین
اخراج و ازعاج نمایند و بموجب فرمان همایون آنها را بآنروی آب
کوچانیده بودند چون بمسامع حقایق مجامع رسید که درین اوقات
آن جمع واجب القمع بمقتضای جهالت و با عاقبت اندیشي
مسلک بغی و عصیان و طریق تمرد و طغیان پیموده اند و گروهي
انبوه ازان خود سران خسران مآب بپایمردی جسارت و دلیری ازآب
نیلاب عبور نموده برتهانهٔ بادشاهی که درین طرف آب است حمله
آورگشته اند خلیل الله خان فوجدار آنجا که بنیروی همت و شهامت
قدم ثبات فشرده بآن مردودان بانکار بمدافعه و مقابله پیش آمده
بود دران آویزش و کارزار جان سپار گشته تهانه بتصرف مقهوران
درآمده است لاجرم چهرهٔ غضب بادشاهانه بشعلهٔ غیرت فروزان
شده یرلیغ لازم الامتثال از موقف مهر و جلال صادر شدکه فدائی خان

مدرآنس که با ریحانهٔ منصور در کنار دریای حباب بود با اهل
ریحانه بدان صوب شتافته آن مدبران برگشته روزگار را بسزای
کردار باضطرار رسانند و خان مذکور بمجرد ورود منشور لا مع النور عازم
آن حدود گشته بشتافته و استیصال طاغیان دنبال برداشت اگرچه
باستماع توجه افواج قاهره که مقاومت آن فوج از اندازهٔ طاقت
وتوان آنها دور بود اهل و اعیال واکثر مواشی و مال خویش را جمعی
از آب گذرانیده بودند لیکن گروهی که بخسارت جهل و غرور درین
طرف آب مانده بودند طعمهٔ تیغ سطوت اوزان نصرت مند گشته
سر بخت تیهی درکشیدند و عرصهٔ آن باحدث ازخار وجود
طاغیان مردود عرایس یافته از مال ومواشی آنها غنیمت فراوان
بدست سپاه ظفر پناه آمد و فرصت دو لک روپیه از نقد و جنس
بسرکار خاصهٔ شریفه ضبط شد و بنای خان روزی چند آنجا توقف
نموده بندوبست نهاده و ضبط ونسق آن سر زمین نمود و چون
برلیغ همایون بنجر خان که در سلک کومکیان صوبهٔ کابل
انتظام داشت صادر شده بود که بر جناح سرعت و استعجال بدان
صوب شتافته بحراست پتنه و فوجداری آنجا قیام نماید بعد از
رسیدن خان مذکور بنای خان اورا درانجا متمکن ساخته
مراجعت نمود چون راجه رگهنانه متصدی مهمات دیوانی را در
راه کشمیر عارضه طاری گشته باستبداد انجامیده بود درین وقت
مستوی بصا روز بامجهٔ حیاتش از دمار هستی برآورد و منصب
جلیل القدر وزارت اعظم بفاضل خان میر ساماں که بسبب فضیلت
وجامعیت در علوم سنجیدگی و معامله فهمی و رزانت رای

منصف بود و استحقاق این خدمت والا رتبت داشت بامرگشته یازدهم ماه مسطور بتفویض این رتبهٔ والا و منزلت عظمی سر مباهات باوج کامرانی رسانید و بعطای خلعت خاص قامت امتیاز افراخت و افتخار خان بخدمت میر سامانی خلعت افتخار پوشید و ملتفت خان برادرش از تغیر او آخته بیگی شده خلعت یافت و روح الله خان بخدمت میر بخشی‌گری احدیان از تغیر ملتفت خان منصوب گشته بعنایت خلعت مباهی شد از شرایف سوانح این اوقات قدسی برکات افزایش وجوه خیرات و مبرات است در عهد سلطنت اعلی حضرت هر سال در پنج ماه متبرک از خزانهٔ احسان بادشاهانه مبلغ هفتاد و نه هزار روپیه بوساطت صدر الصدور بارباب استحقاق و محتاجین و زمرهٔ اتقیاء و صالحین انفاق میشد بدین دستور در هریک از محرم و ربیع الاول دوازده هزار روپیه و در رجب ده هزار و در شعبان پانزده هزار و در ماه مبارک رمضان سی هزار و درهفت ماه دیگر خیرات را وجهی مقرر نبود ازانجا که همواره همت بلند نهمت شهنشاه موفق جوی دریوزه درگاه بخشش خلائق و انجاح مقاصد حاجت مندان مقصور و طبیعت لازم السعادتش باضافت آثار کرم و اشاعت انوار احسان سحاب آسا خورشید سان مفطور است درین وقت حکم معلی از پیشگاه فضل و مکرمت بصدر الصدور و متصدیان امور بیوتات صادر شد که دران پنج ماه متبرک بدستور سابق عمل نموده در باقی شهور نیز که بیشتر وجه انفاقی مقرر نبود هر ماه ده هزار روپیه بارباب استحقاق انفاق شود که وجوه خیرات مقرره از سابق و لاحق در سالی یک

لک و چهل و ده هزار روپیه باشد تا ارباب احتیاج در تمام عرصهٔ سال بهره‌اندوز وظایف خیر و انعام بوده هیچ وقت از مواهب پادشاهانه محروم نمانند و این مبلغ سوای زر نقد است که از وجوه وزن مبارک شمسی و قمری در سالی دو نوبت دامن امید خلایق را لبریز نقد مقصود می سازد و دیگر مراتب خیرات و مبرات و وجوه انعامات و ادرارات که از کنه ضابطه و دستور تحریر بیرون است سیاحت وهم و مستوفی خیال احاطه و تعداد آن نتواند پرداخت •

جشن وزن مبارک قمری سال چهل و هفتم

درین ایام طرب نشین بساط صفا که عرصهٔ دلکشای خطهٔ کشمیر از فر نزول شهنشاه مهر افسر سپهر سریر خدیو جهاندار عالم گیر سعادت آگین و فیض تخمیر بود موسم وزن فرخندهٔ قمری در رسیده جهان آرا نوید شادمانی و بشارت کامرانی رسانید و روز مبارک یکشنبه هفدهم ذی قعدهٔ مطابق سوم تیر پس از دو پاس روز آن جشن دل افروز انعقاد یافته وزن مسعود تاریخ معهود بفعل آمد و سال چهل و ششم قمری از عمر کرامت طراز حضرت شهنشاهی بفرخی منتهی و فرخندگی باتمام رسیده سال چهل و هفتم آغاز شد درین روز همایون فاضل خان وزیر اعظم باضافهٔ پانصدی سوار بمنصب پنج هزاری دو هزار و پانصد سوار والا پایگی یافت و دانشمند خان بعطای علم رایت افتخار افراخت و مرتضی خان و کنور رامسنگه و الله‌داد خان هر یک بعنایت اسپ با ساز طلا مباهی گشته بعنایت خلعت باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار و

پانصدی دو هزار سوار مشمول عاطفت شد و افتخار خان میر
ساماں باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد
سوار و سیف خان بصوبه داری کشمیر از تغییر اسلام خان مخصوص
گشته بعنایت خلعت و افزایش منصب مشمول عاطفت شدند
و حکیم محمد مهدی بخطاب حکیم الملکی مامورگشت و معز خان
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي سه صد سوار و مراد خان
زمیندار تبت بعنایت خلعت و اسپ و خنجر مرصع و از اصل و
و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و مفاخر خان از اصل
و اضافهٔ بمنصب هزاري چهار صد سوار و محمد تقي خان که خدمت
بخشیگری دکن باو مفوض شده بود بمنصب هزاري دو صد و
پنجاه سوار و خدمت طلب خان بعنایت اسپ و الله قلی چیله
بانعام یک هزار روپیه و مرحمت اسپ و شمشیر مورد نوازش
گردیدند و سعید جعفر ولد سید جلال بخاری که در موطن مالوف
خویش گجرات بود بانعام سه هزار روپیه مورد مرحمت گردید و
و عنایت خان ولد ظفر خان که در کشمیر اختیار گوشه نشینی کرده
بود از اصل و اضافه بهالیانه بیست و چهار هزار روپیه کامیاب
مکرمت گشت و بخواجه معین الدین ولد خواجه خداوند محمود
خلعت و یک هزار روپیه و بخواجه عبد الرؤف ده بیدي و واصي
عبد الوهاب انصي القضات هر کدام یک هزار روپیه و بشیخ
محسن کشمیري خلعت و دو هزار روپیه و بچندی از شعرا و
سازندهاي کشمیري سه هزار روپیه و بزمرهٔ عمه سلطان هندکه ملازم
رکاب نصرت مآب بودند سه هزار روپیه انعام شد از سوانح در

گذشتن فاضل خان وزیر اعظم است ازین جهان فانی ازانجا که
کمدانی ارباب استعداد را شهره ساخته بسته دستی بدین و روزگار
دل آزار همواره با خردمندان در سر کین است آنخان عقیدت آیین
را که خلعت به قامت لقب رتبت وزارت بر قامت اهلیتش
رسیده و سامان بود پس از تسلیم آن خدمت کوته مدتی بهم
رسیده در اندک فرصتی شدائد باعث و چون اسپ عمرش از منزل
شدن جدید مراحل در گذشته بحدود سبعین مشرف گشته بود
و طبیعت شیخوخت را توبه مقاومت آن مرض ممکن نبوده
معالجه و مداوا سود مند نیفتاد و بیست و هفتم ذی‌قعده که در
یازدهم آن بعور رسیده والای دیوانی کامرانی مانده بود داعی حق
را لبیک اجابت گفته جهان گذرانرا بدرود نمود حضرت
شهنشاهی که مردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر مودت اند
در فوت آن دستور دولت خواه متأسف گشتند و نعش آن مغفور
بموجب وصیتش بلاهور نقل داده در باغی که جهت مدفن
خویش ساخته بود مدفون شد و درین روز که هژدهم مرماه وعید
گلابی بود چون طبع مبارک خاقان حق شناس از حدوث این
سانحه متأثر گشته بود مراسم آنروز را موقوف فرمودند و روز دیگر
جشن مذکور با آئین معهود بعمل آمده بادشاهزادهای کامگار والاتبار
و امرای نامدار رسم گذرانیدن صراحیهای مرصع و میناکار بجا آوردند
و درین روز برهان الدین برادر زادهٔ فاضل خان مرحوم که باره ازان
زمین بدرگاه سپهر آئین آمده بود مورد انظار نوازش گشته بعنایت
خلعت از لباس سوگواری برآمد و بمنصب هشت صدی صدوپنجاه

سوار سر بلند شد دهم ذی الحجه که عید مرحده اضحی بود مراسم
آن عید سعید بعمل آمد و حضرت شاهنشاهی بسعادت معهود به مسجد
عیدگاه پرتو قدوم گسترده و پس از ادای نماز معاودت فرموده
رسم قربان بجای آوردند و شب نشست و هفتم باشارهٔ معلی بر
کوهچهٔ که آنطرف ذل روبروی دولتخانهٔ والا واقع است و همچنین
بر کشتیها در روی دل چراغانی در کمال خوبی و نظر فریبی شده
تماشای آن نشاط افزای طبع همایون شد و بودنی دیگر بر روی
دل چراغان کشتیها هنگامه افروز عشرت گردید و بکراب حضرت
شاهنشاهی بگلگشت و بساتین سیر نزهت گاهها توجه فرموده
مسرت اندوز گشتند دریں ایام شهامت خان حارس حصار شهر
دار الملک کابل بحراست قلعهٔ ارک آن بلدهٔ مختص گردید از تغییر
قلعه دار خان و شمشیر خان تهانه دار غزنین بمحافظت حصار شهر
مذکور وقلعه دار خان بتهانه داري غزنین تعیین یافتند و از وقائع صوبهٔ
بنگاله بمسامع حقائق مجامع رسید که خواصخان از کومکیان آنصوبه
داخل طبیعی بساط خاک در وردند و چون از سوانح صوبهٔ دکن
معروض درگاه خلافت شد که سید علی و راجي وارد اوصل که از
نوکران عمدهٔ عادل خان بود ازو مفارقت جسته بعزم بندگي درگاه
آسمان جاه روی ارادت باسکر ظفر اثر دکن آورده اند عنایت بادشاهانه
اولین را بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و دومین را بمنصب
هزار و پانصدي هفت صد سوار نواخت و دلاور خان حبشي از
کومکیان دکن بخطاب حبش خاني سرو از شد *

نهضت رایات جاه و جلال از نزهت آباد کشمیر بجانب ویرناک و از آنجا بصوب دار السلطنه لاهور

چون در سمت جنوبی کشمیر چشمه سارهای کوثر زلال و نزهت گاههای جنت مثال که هریک زینت بخش اقلیمی و چشم و چراغ کشوری توانند بود واقع شده بر مسندگاه خاطر خورشید مآثر چنین پرتو افگند که بدان صوب توجه نموده بساط انبساط سیر آن اماکن دلگشا گردند و از ویرناک سمند اقبال را بجانب دار السلطنه عنان برتابند و روز مبارک دوشنبه بیست و دوم محرم مطابق چهارم شهریور که ساعتی برگزیده اثر بود موکب جاه و جلال از آن خطهٔ فردوس مثال نهضت نموده آنروز در موضع پاندور که سرزمین آن زعفران زار است و در آنجا باغی خوش و منزل دلکش با دولتخانهٔ پادشاهی بر کنار آب بهت ساخته شد نزول گستردند و روز دیگر در قصبهٔ دیبی پور مضرب سرادق منصور گردید و فردای آن قصبهٔ بیج بهاره که آنجا بر طرفین آب بهت بستان سرا در کمال نزهت و صفا محمدی هم واقع است از ورود مسعود سعادت آمود گشت و دران مکان مقدس نشان بکرور مقام شد بیست و ششم که رایت ظفر طراز از بیج بهاره باهتزاز آمد تا پل کهنه بلکه که منتهای شهر کشمیر است حضرت شاهنشاهی سوار سفینهٔ اقبال قطع مسافت فرمودند و از آنجا بدولت بر نهضت روان گشته باسلام آباد معروف باچهه که در چشمهٔ خوش و عمارات عالی دلکش دارد شرف قدوم بخشیدند و چون آن موضع بانطباع بارهٔ

نهال رياض خلافت شاداب نخل گلشن سلطنت پادشاه زادهٔ ارجمند
محمد اعظم متعلق بود آن نوگل حديقهٔ دولت پيشکشي از نوادر
جواهر بنظر قدسي مآثر رسانيدند و بيست و هفدهم باغ و عمارات چشمه
سار آصف آباد معروف بلچهي بهون که مثل آن سرچشمه لب چشم
سياحت بينندگان جهان ديده کم رسيده و مشتمل است بر عمارات
عالی دلنشين و حياض و رياض فيض آمين از نزول همايون انوار
ميمنت پذيرفت و چون آن مکان نزهت نشان مرغوب طبع اقدس
آمد روز ديگر نيز بعزم احتشام آنجا مقام فرمودند و از جانب
رشيدهٔ اختر برج سلطنت تابندهٔ گوهر درج خلافت پادشاهزادهٔ
عالیقدر محمد معظم که آن مربع نزول ايشان تعلق داشت رسم
پيشکش بتقديم رسيد بيست و نهم چشمه سار فيض بنياد بنگم آباد
معروف باچول از ورود اشرف آبرو يافت و آن چشمه ايست
هم چشم کوثر و تسنيم که تا خورشيد هر صبح از زلال صافی آن دست
و رو نشويد سيمای روشني نگيرد و تا ماه هر شامگاه بطريق انعکاس
دران غوطه نخورد رخسارش جلا نپذيرد آنتر را در عذوبت و گوارايي
سمت مزيت بر آبهای ديگر است دران نزهت گاه دولت عمارات
پادشاهانه و منازل خسروانه در کمال زينت و زيب و رفعت و متانت
ساخته شده و باغی خوش و بستان سرای دلکش دارد که ريشه نهال
مجلسش از سر زمين خاطر رضوان آب مي خورد دران بهارستان عشرت
نيز يک روز مقام شد و چون آن مکان خلد مثال بسرکار پردهٔ آرای هودج
عظمت صدر نشين تتق حشمت نواب تقدس نقاب زيب النسا
بيگم متعلق بود آن ملکهٔ ملکی اطوار ادای مراسم پيشکش و نثار

نمودند دوم صفر رایات جهانگشا از حکم آباد انتهاض نموده چون
ورود بچشمه سار شاه آباد معروف به ویرناک افکند آن منهل اکب
و سرچشمهٔ نفیس پاک منبع دریای بهت است و آب بسیار دارد در
کمال صفا و برودت که ملحه آفتاب تاب برتری آن ندارد ازان می
جوشد و جداول و انهار ازان جریان می یابد دران مکان نزهت درین
دیر عمارات عالی نشستن و نشاندن جهت آمدن مسند ل بر نهرهای
حوض و آبشار های دلکش که هریک آب روی کشوری تواند بود
مشاهده شده بن نفیس هوا و نزهت و صفای آن موضع دلگشا ملهم
طبع اقدس خاقان جهان آمد دو روز آنجا بساط اقامت گسترده
گلشن امور دولت و بخت و چمن آرای عشرت و شادمانی بودند
از سوانح آنکه چون جعفر خان صوبه دار مالوه جهت تفویض
خدمت جلیل القدر وزارت اعظم به درگاه حضور طلب شده بود
صوبه داری مالوه از تغیر او بنجابت خان که در ... از جهات بود
مفوض گشته فرمان والا شان مشتمل برین معنی با خلعت خاص
بجهت او مرسل شد و منصبش که پنجهزاری چهار هزار سوار بود
باضافهٔ یک هزار سوار ارتقا یافت و از وقایع صوبهٔ گجرات
بمسامع جهانی مجامع رسید که شوریده بخت بی سروپای از قوم
ملوح دران ناحیت بوسوسهٔ سودای باطل و اغوای دیو پندار
خود را ... نام کرده بود و جمعی از اراذل طالبان ... و
اوباش بی آبرو فراهم آورده غبار فساد می انگیختند و طائفهٔ
گولداران گجرات که بوسوسه هوای تمرد و سودای طغیان آن گروه
عصیان پژوه را در سرانجام آن درمانده را دست آویز فتنه ساخته

نمودس امرائی می کردند مهات خان صوبه دار آنجا بدفع او برداخته سلک جمعیت مفسدانی که دران مجهول مراغم آمده هنگامه آرای انساد بودند از هم کسیخت و مرفهٔ کولیان را تادیب بلیغ نموده گرد دمار از روزگار سان انگیخت و آن تیره بخت بی نام و شان را اران حدود آواره ساخت بالجمله نهم ماه مذکور موکب منصور از شاه آباد بجانب دار السلطنة لاهور عنان اقبال منعطف ساخته هشتم بهیرهنور که سر راه پرنچال است نزول انگند و در ابتدای راه حضرت شاهنشاهی بسیر آبشار او هرکه در درهٔ دست چپ راه واقع است و کمال ندرت و غرابت دارد توجه نموده بساط انبساط اندور تماشای آن شدند دربن منزل سیف خان که بصوبه داری خطهٔ کشمیر منصوب شده بود بعطای خلعت و اسب عراقی و نیک رحدر مدل ماهي گشته بدستوری معاودت بادت و مراد خان زمیندار تبت خلعت یافته مرخص شد و از وقایع دار السلطنة بموقف عرض رسید که ظفر خان که برسم گوشه نشینی آنجا بسر می برد باجل طبیعی روزگار حیات بسپری شد و از هیره پور در عرض یازده روز عرصهٔ بهیمبر از غبار موکب مسعود عطر آمودگردید و راجه جی سنگه که بموجب فرمان همایون در نواحی گجرات اقامت گزیده بود و صف شکن خان که در بهیمبر نزول داشت و راجه رای سنگه و زمیندار خان دولت ملازمت اندوختند وراجه جگت سنگه زمیندار راجور بعنایت خلعت ومادۀ فیل سرفراز گشته رخصت انصراف یافت و روز دیگر که در بهیمبر مقام بود از وقایع مستقر الخلافه اکبر آباد بموقف عرض رسید

که اسلام خان صوبه دار و کفایت خان دیوان آن مرکز دولت
اهل طبقهٔ رخصت هشتی بر بستند و توقیع کرامت ... دوان تمام
صوبه‌دار خان صوبه دار دار الخلافه شاه جهان آباد صادر شد که بعد
از رسیدن صف شکن خان که ازپیشتر او بحراست قلعهٔ مبارکه ونظم مهمات
دار الخلافه معین شده بود بمستقر الخلافه شتابد نه بصوبه داری آن
مصر اقبال قیام نماید و صف شکن خان بخلعت سوارش نامزد مرخص
گردید که بردی خود را بدار الخلافه رساند و رعد انداز خان از تغییر
همت خان بفوجداری نواحی اکبرآباد ... نامزد بعطای
خلعت مباهی شد و از منصب که دو هزاری هزار و پانصد سوار
بود پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردید و میر مهدی بردی
بدیوانی آن مستقر ... مخصوص گشته خلعت سرفرازی پوشید
ومعظم خان بدیوانی سرکار ملکهٔ ملکی خصال بلقیس نقاب طراز
هودج عفت و احتجاب روشن رای بیگم مباهی گشته بعطای
خلعت سربلند شد بشست و ... طفر مآب از دریای حیات
... عبور نموده برساحل آن نزول سعادت فرمود وچون قراولان دران
نواحی شیری چند قبل کرده بودند شهنشاه شیر شکار بعزم صید آن
داغ صار و دریدگان مردم آزار روز دیگر که مقام بو سوار شده
ازان جمله دو ماده شیر را که هریک بچه داشت بتفنگ از پای
در آوردند و شیر بچه‌ها را قراولان گرفتند و صباح آن که از کنار دریا
کوچ شده دگرباره بشکار شیری چند که باقی مانده بود توجه فرموده
دو ماده شیر و چهار شیر بچه را بتفنگ از پای در آوردند و ... الله
خان قراول بیگی را بعطای خلعت نواختند چهارم ربیع الاول موافق

بادردهم مهر رامت طغر ملرا دیتو سعادت در ساحت باغ دلکشا افگنده عماراب دولت خانهٔ آن از نزول اشرف مهبط انوار عز و کرامت گردند و ابراهیم خان صوبه‌دار دار السلطنة و اعتقاد خان و تربیت خان که بموجب حکم والا در لاهور مانده بودند دولت آستان بوس دریافتند و پس از دو روز اقامت دران حدیقهٔ جان آسا اواخر روز چهار شنبه هفتم ماه مذکور مطابق هردهم مهر که ساعت دخول دار السلطنة بود حضرت شهنشاهی مربی بایید الهي لواي عظمت و جلال آراي بساتین‌رای اقبال بر افراخته روی توجه بشهر آوردند و از دریای راوی بجسر عبور فرموده قلعهٔ مبارکه را بقدوم میمنت فرین زینت و فروغ چرخ برین بخشیدند درین ایام زاهد خان بنگه بعطای خلعت خاص نامب مباهات افراخت و طاهر خان از جاگیر رسیده جبهه سای عتبهٔ سلطنت گردند و بعطای عصای مرصع نوازش یافت رضر خان فوجدار کوهستان جمون از انجا رسیده بتقبیل سدهٔ سنیهٔ شرف اندوز شد و سید سلطان ارسادات کربلاي معلی که یک چند در گلکنده بود و برهبری سعادت و یاوری بخت ازانجا بقصد استلام آستان خلافت و انتظام در سلک خدمت گزاران پیشگاه سلطنت از قطب الملک جدا شده بود دولت آستان بوس یافته یک زنجیر فیل نرموم پیشکش گذرانید و بعطاي خلعت سربلند گردند و ازین جهت که ملا عوض وجیه بنابر تقصیري مورد عتاب خسروانه شده بود خواجه بابرکه شرف سیادت با منزلت فضیلت فراهم داشت بخدمت احتساب ارتغییر او خلعت سرفرازی پوشید و چون درین ایام مودت خان چیله را یکی

از حملهای پادشاهی بساعهٔ عداوتی که تا او است ترحم ده لهو
از پای درآورده بود معدلت پادشاهانه قابل‌را تماشا رسانده و سران
و دیگر بازماندگان آن مرحوم مورد عاطفت گشته و جانب جلوس
نوازش یافتند و کوچک بیگ ملازم عبد العزیز خان والی بخارا که از
جانب آن خان والا دو مان چند سر اسپ و برخی جانوران
شکاری برسم ارمغان آورده بود بسعادت استلام آستان ملک احترام
درآمده آنها را بنظر اقدس رسانید و بمراحم خسروانه سرافراز گشت
و حاجی محمد عرب رسانندهٔ امام یمن شرف اندوز ملازمت اکسیر
خاصیت گشته دو سر اسپ عربی و دو تحفهٔ سمندر که امام
برسم هدیهٔ درگاه خلافت ارسال داشته بود بخدمت اشرف گذرانید
و بعنایت والا نوازش یافت باز هم عزم زیارت روضه منورهٔ حضرت
جنت مکانی نور الدین محمد جهانگیر پادشاه طاب ثراه که دران
روی آب راوی واقع است از خاطر ملکوت ناظر گذشته بتوجه
مرتبت سر بر رده تا مزار فیض انوار شرف قدوم بخشیدند و روح
آن سریر آرای محفل خلد را بفاتحه و دعا زنده یاد گشته ده هزار
روپیه بخدمه و مجاوران آن روضهٔ فیض مکان انعام فرمودند .

جشن وزن مبارک شمسی و آغاز سال چهل و ششم

درین ایام میمنت فرجام که جهان از مآثر عدل و رافت
پادشاه عالمگیر مالک رقاب کامیاب بود و نهال آمال عالمیان بترشیح
سحاب نصفت و احسان خاقان مهر اثر سپهر جناب سرسبز
و شاداب میگردید جشن وزن شمسی آن پایه افزای اورنگ خلافت

و جهانگشائي طرب بغرای انجمن ایام گشته هنگامهٔ خرمی ونشاط رونق پذیرفت و روز مبارک دو شنبه یازدهم ربیع الثانی مطابق ششم آبان در عمارات فیض بنیاد شاه برج دار السلطنه لاهور که در رفعت و شان عرت بخش چرخ ذات البروج و آفتاب هر صبح بعزم تماشای آن شگرف مکان بر نردبان نه پایهٔ فلک در عروج است و باشارهٔ همایون کارکنان پیشگاه دولت سرای این جشن بهجت طراز آنرا بنمط بساط تجمل و احتشام بنوعی که معمول این سلطنت گردون بسطت است تزیین و آرایش فرموده بودند خجسته بزمی دلکشا و مقدس محفلی مسرت اما بدرانهٔ انعقاد یافت و خورشید گیتی فروز اوج عظمت و اقبال پرتو ورود به برج میزان انگنده وزن مسعود بآئین معهود بعمل آمد و سال چهل و پنجم از عمر همایون بهزاران میمنت و فرخندگی بانجام رسیده سال چهل و ششم آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک سریر آرای حشمت و کامروایی گشته دست دریا نوال بجود و افضال کشودند درین روز خجسته امیر خان صوبه دار کابل که بموجب یرلیغ طلب از آنجا آمده بود باصیه سایی عتبهٔ خلافت گشته پیشکشی شایسته از اسپان عربی باد رفتار و ترکی راهوار و نفائس جواهر ودیگر رغائب ونوادر گذرانید وبعطای خلعت خاص اختصاص یافته از منصبش که پنجهزاری پنجهزار سوار بود یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شد و نجابت خان صوبه دار مالوه بمرحمت یک زنجیر فیل مشمول عاطفت خسروانه گردید ومنصب هوشدار خان صوبه دار الخلافه اکبر آباد از اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار

مزار باست و امد خان تحسی دوم از اصل و اضافه د منصب چهار هزاری سه هزار و هست صد سوار و مدایی خان باضافهٔ بانصدی بمنصب چهار هزاری د هزار و سه صد سوار وصف سکنخان از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و بانصدی هزار و چهار صد سوار و سنگخان موه دار کسمیر بعنایت ارسال خلعت و سمسیر و افتخار خان مدو سامان بعطای علمدان و عبد الرحمن ولد ندر محمد خان بانعام بکهزار روبیه و ملتفت خان باضافهٔ بانصدی بمنصب دو هزاری سس صد سوار و مخلص خان باضا فهٔ انصدی منصب دو هزاری چهار صد سوار و حکیم الملک باضافهٔ با صدی بمنصب دو هزاری بنجاه سوار و از اصل و اضافه سراوار خان بمنصب هزار و بانصدی بانصد سوار و محمد عابد برادر فیض الله خان بمنصب هزاری سه صد سوار سربلندی یافتند و عاقل خان که نکهبان برم گوسه نسینی در لاهور بسر مبرد منظور انظار عاطفت گسته بمکرمت خلعت و بمنصب دو هزاری هفت صد سوار دگر باره کامیاب دولت بندگی گردید و سید سلطان کربلایی که حقایق گذارش با حقیقه در ین ایام باستان معلی رسیده بود بمنصب هزار و بانصدی سس صد سوار سرافراز گست دوازده هزار روبیه و ده سر اسب باو عطا سد و سیر سنگه رمیندار جنده که درین هنگام سرف اندوز ملازمت اقدس خاصه گسا ه بو بمرحمت سربیچ و اور بسی مرصع و منصب هزاری چهار صد سوار و خطاب راجگی بارک مباهات افراخت ولطف الله خان و جواهر خان خواجه سرا و خدمت طلب خان هر یک بعنایت مادهٔ فیل و هردیو زمیندار کوهستان جمون و دربار خان خواجه سرا هر یک بمرحمت

اسپ با زین و ساز نقره مباهی شدند و خواجه بهاءُالدین از خواجه زادهای ماوراء النهر که رخصت طواف حرمین شریفین زادهما الله شرفا و قدرا یافته بود بعطای خلعت و انعام یازده هزار روپیه کامیاب عاطفت شد و کوچک بیگ ملازم عبد العزیزخان والی بخارا بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپیه سر افراز گشته رخصت انصراف یافت و قاضی عبد الوهاب اقضی القضات و محمد وارث و حافظ رحیم الدین و حکیم صالح و راقم این صحیفهٔ اقبال وچندی دیگر هر کدام بانعام یک هزار روپیه مباهی شد و پنجهزار روپیه بزمرهٔ نغمه سنجان و سرود سرایان آن بزم پر نشاط عطا گردید و پنج زنجیر فیل باشکش بهادرخان صوبه دار اله آباد بنظر انوار رسید وجمعی از عمدها و امرای حضور بر نور ادای مراسم پیشکش نمودند •

فرستادن صحیفهٔ قدسی در جواب شاه عباس والی ایران با سوغاتی قیمت هشت لک روپیه مصحوب تربیت خان

چون شاه عباس والی آنديار بمقتضای صلاح اندیشی و آداب سنجی بجهت تهنیت سریر آرای این زیندهٔ اورنگ خلافت و کشور کشائی بوداق بیگ یسر قلندر سلطان چوله تفنگچی اقاسی را که در سلک عمدهای او بود بانامهٔ مبنی بر مراسم مبارکباد جلوس همایون بر سریر سلطنت ابد بنیاد و مبنی از قواعد یکجهتی و اتحاد ارمغانی شایسته از تحف و نفائس ایران زمین بسدهٔ سپهر آئین فرستاده بود و او در سنه چهار جلوس

والا بآسمان معلی رسیده ابای مراتب معارف نمود و در همان سال کامدات مراحم خسروانی شده رخصت انصراف یافت دربن اوقات حضرت شهنشاهی را در بنگاه صغرآباد اسرائی که دونده شیخ رموز انفس وآ قاق است خدای رو افگند که بندگی صحیفه عطوفت مشحون در جواب آن نامه بهدایت مضمون طراز نگارش داده با دهی از نفایس و نوادر ممالک هندوستان ترتیم ارمغان مصحوب یکی از بندهای درگاه آسمان جاه نزد والی ایران فرستند و رندیت خان صوبه دار ملتان را که از بندهای معتمد عمدهٔ این دولت گردون توان و صاحب ثروت و سامان بود باین خدمت مقرر نمودند و در رخصت وزن اشرف اورا بعطای خلعت و دهه رنجیر فیل با سار نقره وماده فیل و ده سر اسب از الجمله دو عربی و دو عراقی یکی ازانها با سار طلا و حقهٔ مرصع و شمشیر و سپر و ترکش همگی باسار مرصع و با صافهٔ یکهزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار مورد انظار نوازش ساخته بسعادت ازان زمین مرخص فرمودند و گرامی مراسله که بموجب امر اعلی دانشمند خان انشا کرده بو با سوغاتی از مرصع آلات و نفایس امتعه و اقمشه و دیگر نوادر و رغایب این ممالک ملک مصحف که زیاده از هفت لک روپیه قیمت آن بود مصحوب خان مذکور فرستادند ٭

معاودت سپهسالار ملتان سریر از جانب بدارالخلافه شاه جهان آباد

چون خاطر ملکوت ناظر گیتی خدیو عالمگیر از گلگشت

خطهٔ کشمیر و سیر و شکار عرصهٔ پنجاب و نظم مهام آن حدود فراغت یافت و یک چند سایهٔ چتر همایون انوار سعادت بر ساحت آن دیار گسترده ساکنان آن بوم و بر را از فیض معدلت و احسان پادشاهانه کامیاب و بهره‌ور گردانیدند عزم مراجعت بصوب دار الخلافه شاه جهان آباد که مستقر سریر سلطنت ابد بنیاد است از باطن الهام موطن سر بر زد و روز مبارک جمعه پانزدهم ربیع الثانی مطابق بیست و چهارم آبان که ساعتی مسعود بود منصبداران و عملهٔ بیش خانه خلعت یافته بموجب امر والا سرادقات اقبال بیرون زدند و دوشنبه هژدهم مطابق بیست هفتم آبان که اختر شناسان دانشٔ مرتبر اعلی ساعت این نهضت فرخنده مقرر کرده بودند قریب نیم پاس روز حضرت شاهنشاهی با فر الهی و شکوه جهان پناهی بر فیل کوه پیکر بدیع منظری که تخت آسمان پایهٔ زرین بر پشت آن نصب کرده بودند سوار شده لوای توجه بر افراختند و آن روز در باغ فیض بخش نزول سعادت نموده دو روز دیگر در آن بستان سرای دولت قرار اقامت دادند و چون صوبه داری دار السلطنه لاهور بدستور سابق بابراهیم خان مفوض شده بود اورا بعطای خلعت نواخته رخصت فرمودند و حاجی محمد طاهر بر نهج سابق بخدمت قلعه داری آن مرکز سلطنت خلعت سرفرازی پوشید و ... روز خان منواتی فوجدار دیالپور بعطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مباهي گشته بخدمت مرجوعه مرخص شد و بیست و یکم که از باغ فیض بخش کوچ شد ... خان و عابد خان و چندی دیگر از امرا و سرداری

از بندهای منصبدار را با اکثر زوائد ازو و کارخانجات رخصت فرمودند که براه راست پیشتر رفته در دار الخلافه احراز شرف ملازمت نمایند و مقرر ساختند که خود با خاصان و مردمکان و عملهٔ شکار بجهت شکارگاه کانو اهی توجه نموده دران نخجیرگاه اقبال بساط شکار اندوزند و همه شکارگیان و صید افگنان طی منازل نمایند و بیست و چهارم در چهار منزلی دار السلطنه امیر خان صوبه دار کابل را بعنایت خلعت خاصه و خنجر باعلاقهٔ مروارید و دو اسپ هردو با ساز طلا سربلند ساخته رخصت انصراف فرمودند بیست و هفتم عرصهٔ شکارگاه کانو اهی از سایهٔ همایون جهان گشا نو آگین گشته عمارات نفس آباد بر لب چاه آن نزول والا مهبط انوار شرف و کرامت شد و دو روز نفس اندوز اقامت همایون گردید چون اعتقاد خان التماس نموده بود که لطف خان که در لاهور بوده بسعادت در حضور رسد اورا خلعت عطا کرده مرخص فرمودند و صفدر خان فوجدار کوهستان جمون بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا سربلند گشته بخدمت مرجوعه رخصت یافت و ازانجا که بعرض اشرف رسیده بود که برخی از مفسدان نواحی بست جالندهر بقضای ناعاقبت اندیشی غبار شر و عصیان انگیخته‌اند یازدهم جمادی الاولی فدائی خان داروغهٔ توپخانه بآن حدود مرخص شد که تنبیه و تادیب مفسدان بنیاد افگن و بندوبست آن سرزمین کرده بسعادت بیاید و صالح بهادر از تغیر خانه زاد خان بفوجداری آن حدود خلعت سرفرازی یافت و شیر سنگه زمیندار جنده بمکرمت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ با ساز طلا و نقره

و یک زنجیر فیل کامیاب عاطفت گشته بوطن مرخص شد و از
خزانهٔ احسان بادشاهانه پنج هزار روپیه بکس خواجه عبد الغفار
که از ماوری النهر عریضهٔ او آورده بود و هفت هزار روپیه بفرستادهٔ
کوبک اتالیق که از عمدهای محمدعلی خان والي بلخ است و
و مختصر پیشکشي بجناب والاي سلطنت فرستاده بود حواله رفت
که از امتعهٔ هندوستان خرید نموده برای آنها ببرند دریں هنگام
عاطفت بادشاهانه فروغ دودمان حشمت و کامگاری بهار بوستان
ابهت و بختیاری بادشاهزادهٔ والا قدر عالی همم محمد معظم و
مهاراجه جسونت سنگه و دیگر عمدهای اطراف را بمرحمت
خلعت زمستانی نواخت و راجه جی سنگه و محمد امین خان
میر بخشی و دیگر امرای بارگاه سلطنت و عمدهاي آستان خلافت
را بعطاي خلاع فاخره قامت امتیاز افراخت و امیر الامرا که از
صوبه داری دکن معزول گشته بود بصوبه داري بنگاله معین شده
فرمان کرامت عنوان مشتمل برین معنی با خلعت خاصهٔ زمستانی
بجهت او مرسل گردید و حکم شد که بدستگاه حضور نیامده بدان
صوب شتابد سیزدهم ماه مذکور موکب منصور از دریاي ستلج
بجسر عبور نمود و باقرخان فوجدار سهرند و جهانگیرقلیخان فوجدار
میان دواب شرف اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر دولت خانهٔ باغ
سهرند از فیض قدوم چمن پیراي حدایق عظمت و جلال
بهارستان اقبال گشت و چون طراوت و نضارت و نزهت وصفا آنگلشن
دلکشا ملائم طبع اقدس افتاد و چهار روز شرف اندوز اقامت
همایون شد بیست و دوم ماه مذکور آن بدن انداله از نزول اشرف

کامیاب حرمی گردند و چون خاطر ملکوت ناظر بعفر و سکار مخلص
پور ما ل ود راناب عالنات ار انبالة آن سمت متوجه سده نتست
و هسدم حصر آباد که سه کرهی مخلص پور است مخدم سرا دات
حسمت سد و حضرت ساهنساهی بعزم سیر عمارت و باغ مخلص
پور که بعفص آباد موسوم است نکسنی ار دریای جون عبور مو د
آن گلسن سرای دولت را سعرد و ند و اواخر روز ندولت خانه همادون
مراجعت مرمودند و سه روز آنجا اقامت گزیده دسکار حرر بساط
اندور بو ند و سودباگت رکاب رسددار سرمور و آن حدود حمهه سای
آسدان سلطنت گسده برخی جانوران سکاری ار نار و حره و ساهدن
برسم پیسکش گذرانیدند و بعطای خلعت کسوت مباهات نوسدند
هفتم جمادی الآخرة بردیک کرنال معرف خدام انجب و جلال سد
و بعرض اسرف رسدند که الله نار خان که هنگام نهضت رایت
منصور ار دار السلطنت لاهور کومی بهرمانیدند ار راه راست
سعر ندار الخلافت ساه جهان آباد آمده بود در اینجا ناسدان
آن عارمه بساط خلافت دریو دند و ملتفت خان بخدمت داروغگی
گرز برداران و مقربان حلو که آن خان مرحوم متعلق بود خلعت
سر امرازی بوسیدند و نا ر خان موجدار سر هند و جهانگیر قلیخان
موجدار میان ـ آب خاعت یافته بخدمات مرجوعه مرخص گ دند
نهم ماه مذکور نواحی تص ۵ ابی ـ مهبط انوار نزول سد و روز
دیگر که دوان منزل مقام بو ر دة امرای عظام ـ عرخان که اورا ار
مالوة بجهت بعو ص خدمت جلیل القدر وزارت طلب داسته بو ند
دراب رمدن بوس آسدان سلطنت در ۱ ـ هزار مهر و یکهزار روپیه

بصیغهٔ نذر و برخی از جواهر زواهر درهم شکستن گذرانید و شهنگام که
ساعتی مسعود بود در انجمن خاص غسلخانه بخدمت والای وزارت
اعظم که آن نوئین اخلاص آئین را لیاقت و شایستگی آن حاصل بود
سر بلند گشته بعطای خلعت خاص با چرکسی قامت استعداد
افراخت و درین هنگام ملا یحیی نائته ده ملا احمد مهدی برادرش
رکن رکین دولت مجاور بود و او بیاوری بخت و دلالت سعادت
جدائی از عادل خان گردیده بآستان خلافت نشان که قبلهٔ آمال
مقبلانست بصدق نیت روی ارادت آورده بود شرف تلثیم سدهٔ
سپهر مرتبه دریافته خلعت مباهات پوشید چهاردهم نواحی سوبی
پت مرکز رایات ملک پیرا گشته و دو روز آنجا مقام شده طبع
مدارک شکار پیشه گاو نشاط اندوخت و درین اوقات از وقائع صوبهٔ
بهار معروض بارگاه سلطنت گردید که میرزا خان فوجدار دربهنگه
که با آنکه ورد خان فوجدار گورکهپور به تعدیه زمیندار مورنگ معین
بود دران حدود باجل طبیعی روزگار حیاتش سپری شد و بیست
و دوم باغ فیض بنیاد آغر آباد بفر قدوم گیتی خدیو حق پرست
کامیاب نزهت و صفا گردید و بائیست و سیم دران بستان سرای
حشمت بزم آرای انبهت و کامرانی بوده چهار شنبه سلخ ماه
مذکور مطابق یازدهم تیر که ساعت بانوار سعادت مزین بود
پس از دو پاس روز بعزیمت دخول شهر بر فیل کوه شکوهی که
تخت مرصع بیت زرین بر کوههٔ پشت آن منصوب گشته بود
سوار شده رایت توجه صوب دار الخلافت برافراشتند و درداغ سرهندی
که بر سر راه بود فرود آمده نماز ظهر بجماعت گزاردند و بعد فراغ

از بمار درین بابت رهائی و آسمانی ازانجا متوجه گشته ساحت
دار الخلافت را بورود مسعود کرامت آمود ساختند و قلعهٔ ارکه را
از یمن نزول همایون سر باوج گردون برافراختند درین ایام پیشکش
عادل خان حاکم بیجاپور مشتمل بر شادروانهٔ زرنگار مکلل بجواهر و نفایس
جواهر و مرصع آلات بنظر مقدس درآمد و عادل خان بخدمت
داروغگی غسلخانهٔ مبارک که بسعد الله یارخان مفوض
بود سرافراز شده بعنایت خلعت و اسب و شمشیر مباهی گشت
و ملتفت خان و سراوار خان بخدمت ... سربلند گشته هریک
خلعت سرافرازی یافتند اسفندیار بیگ و برخوردار بیگ برادران
الله یار خان مغفور بعطای خلعت از لباس کدورت برآمده مورد
عنایات و رعایات بیحصر گردیدند و حاجی محمد ... امام
... بمرحمت خلعت و انعام چهار هزار روپیه مشمول عاطفت گشته
رخصت انصراف یافت چهارم رجب اصالتخان از مراد آباد رسیده
باحراز دولت ملازمت ... مراد برا ... و چهار ... اسب عراقی
در محفل بیشکش گذرانیده بعطای خلعت خاصه سرمایهٔ مباهات
اندوخت و محمد بیگ خان که بانی قلعهٔ دار النور بود ازانجا
رسیده ... زمین بوس دریافت و عنایت الدین خان که ...
... و بنظم مهمات ... ازین رعایات خان ...
گشته بعنایات خلعت و اضافهٔ پانصدی ... سوار بمنصب هزار
و پانصدی پانصد سوار بلند شد و سید صدر جهان ...
سلطان که ... از ... آنجا ...
بسال آمده بود ... ملازمت اکسیر خاصیت گشته بعطای

خلعت و منصب شایسته کامیاب شد و هفت سر اسپ عربی که محمد پاشا حاکم لحسا از روی عبودیت و اخلاص برسم پیشکش مصحوب عبد الله بیگ نام شخصی بجناب خلافت و جهانداری فرستاده بود بنظر انور رسیده آورنده بخلعت و انعام مباهي شد و مصحوب او هست هزار روپیه با برخي اجناس براي پاشای مذکور ارسال یافت بیست و چهارم بعزم سیر و شکار رایت مهر انوار پرتو اقبال باغر آباد افگند و در ابتداي راه رکن الدوله جعفر خان سپاه خود بنظر انور عرض نمود و یک سر اسپ با ساز مرصع پیشکش کرده عاطفت خسروانه اورا بعطای خلعت خاص عز اختصاص بخشید و حضرت شهنشاهی از آغر آباد بنوب شکار شرف قدوم بخشیده چند روز آنجا بصید نخچیر نشاط اندوز گشتند و بیست و نهم رایت مراجعت بشهر افراختند و سیوم شعبان بخضر آباد توجه نموده دو سه روز بسیر و شکار آن حدود مسرت اندوختند درین هنگام باقتضای رای عالم آرا صف شکنخان را با برخی از عساکر قاهره تعین نمودند که باورنگ آباد رسیده در خدمت درة التاج سلطنت و بختداری قرة الظهر عظمت و کامگاري بادشاه زادهٔ والا قدر خجسته شیم محمد معظم باشد واورا بعطای خلعت و اسپ و باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سر بلند گردانیده بهشتم ماه مذکور مرخص فرمودند و بچندی از همراهان او اسپ و برخی خلعت عطا شد و معصوم خان خلف شاهنواز خان مرحوم بفوجداری ترهت سرفراز گشته بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا سرفرازي یافت و همت خان از تغیر او بمیر توزکی شده بعطای

خلعت سرمایهٔ افتخار از رجب و محمد خان که سابق قورخدار
سلطاندور ملهری بود بفوجداری سرکار خواندور از تغیر غضنفر خان
منصوب شده خلعت نوازش یافت و خواجه نذیر از تغیر هژبر خان
بحراست قلعه ملک اساس رهتاس و عنایت خلعت مباهی گشت
بیست ودوم احمد خان که در سلک کومکیان بنگاله بود از انجا
رسیده دولت اندوز تقبیل سدهٔ ملده گردیده بعطای خلعت کسوت
مباهات پوشید

آغاز سال هفتم از سنین والای عالمگیری
مطابق سنه هزار و هفتاد وچهار هجری

درین اوقات خجسته اثر که جهان از فیض معدلت شهنشاه
دادگر بهره‌ور بود و زمانه را بفر دولت گیتی خدیو دین پرور
خلعت خوشدلی در بر و افسر شادکامی بر سر قدوم فرخنده ماه
صیام برکت تحسین ایام گسسته جهانیان را نوید بهروزی و مژدهٔ
سعادت اندوزی رسانید و بیست دوشنبه دهم ... ماه رمضان هلال
آغاز ابتداء سال هفتم از سنین میمنت قرین سلطنت و فرمان
روائی خلیفهٔ زمان و زمین ... حق پرست ... آغاز شد
و اشارهٔ معلی به پیشکاران دستگاه خلافت صادر گشت که با رسیدن عید
سعید سامان لوازم و ترتیب مقدمات جشن جلوس همایون پرداخته
بر رسم هر سال محفل والای خاص و عام و انجمن خاص غسلخانه را
آذین بندند و چون این شهر فیض بهر بهاران شرف و کرامت
باتمام رسید بیست دوشنبه دهم اردی بهشت هلال فرخندهٔ شوال

از افق سعادت طلوع نمود هنگامه آرای عیش و نشاط و فروغ
افزای انجمن انبساط شد و فردای آن که عید خجسته فطر بود بارگاه
سلطنت و جهانبانی بسط بساط حشمت و تجمل شکوه آسمانی یافته
بود در دربار سپهر مدار شادیانه اقبال بنوا آمده صلای خوشدلی و
شادکامی بجهانیان رسانید و بادشاهزادهای کامگار عالی مقدار و
امرای نامدار و سایر بندهای آستان گیهان مدار در سدۂ سنیۂ
سلطنت فراهم آمده آداب عبودیت و تسلیمات تهنیت بجای
آوردند و حضرت شاهنشاهی با شان آلهی و فرجهان پناهی بر فیل
کوه پیکر زیبا منظری که تخت زرین بران زده بودند سوار شده بتوزوک
و آئینی که معهود این دولت ابد پیوند است بمصلی توجه فرمودند
و نماز عید بجماعت گزارده پس از مراجعت در ایوان چهل ستون
خاص وعام که درکمال زینت وآراستگی رونق بزم سپهر و خجلت بخش
دیدۂ ماه و مهر بود بر تخت پرنور مرصع نگار جلوس فرموده
دست نوازش بگلبخشی خلایق کشادند و سب هنگام در محفل
فردوس مانند غسلخانه که آن نیز بدستور مقرر زیب و آرایش یافته
سریرآرای اقبال و انجمن افروز کامرانی گشته بانواع آثار لطف
و کرم و اشاعت انوار جود و احسان داد امید خلایق دادند و شب
دیگر چراغان کشتیها که باهتمام متصدیان بادشاهزادهای عالیقدر
والا مقام و امرای عظام سرانجام یافته بود درگاه دولت را فروغ عشرت
بخشیدند و تا چهار روز هنگامۂ عیش و طرب امتداد داشت درین
جشن فرخنده نهال برومند گلشن خلافت نخل سرافراز ریاض سلطنت
بادشاهزادۂ والا قدر عالی همم محمد معظم که در دکن بودند

بعنایت خلعت و سمشیر خاصه و بلعت سر اسپ تازی و هشتاد
سر اسپ دکنی مورد انظار مرحمت گردیدند و عزهٔ ناصیهٔ حشمت
و کامگاری دُرهٔ تاجِ سرهٔ کوکب و بختیاری بادشاه زادهٔ ارجمند محمد
اعظم بعطای سرپیچ مرصع گران بها و سپر با ساز مرصع و یک
زنجیر فیل از حلقهٔ خاصه با ماده زنجیر بلامر عز اختصاص یافتند
و زاده خدمتگاه و جعفرخان و محمد امین خان و مرتضی خان
و اصالت خان و دانشمند خان و طاهرخان و بهادری از عمدهای
آستان معلی و بندهای عتبهٔ والا بمرحمت خلع اخره وامت مناهات
و امیرالامرا صوبه دار بنگاله و مهاراجه جسونت سنگه و وزیرخان که در
دکن بودند و مهابت خان ناظم مهمات گجرات و شجاعت خان صوبه‌دار
مالوه و ابراهیم خان صوبه دار دار السلطانت لاهور و دیگر عمدهای
اطراف و امرای صوبجات بعنایت خلعت نوازش یافتند و محمد
امین خان و بهادرخان که منصب هر یک پنج هزاری پنج هزار
سوار بود از آنجمله هرکدام یک هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر
شد و اصالت خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب پنج هزاری چهار
هزار سوار و دانشمند خان باضافهٔ هزاری بمنصب پنج هزاری دو
هزار سوار والا پایه گردیدند و عابد خان از اصل و اضافه بمنصب
چهارهزاری هزار و پانصد سوار و مرحمت یک زنجیر فیل مورد
عاطفت شد و احتشام خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و
پانصدی سه هزار سوار وراو کرن بهوره و دا وجرای که در سلک
کومکیان دکن منتظم بودند هریک باضافهٔ پانصدی پانصد سوار
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و سید عزت خان از اصل و اضافه

بمنصب سه هزاری دوهزار سوار واسرسنگه چندراوت باضافهٔ پانصدی
بمنصب دو هزار و پانصدي یک هزار و سه صد سوار و سید منور خان
بمنصب هزار پانصدی هزار سوار و اعتماد خان باضافهٔ پانصدي صد سوار
بمنصب دو هزار و پانصدي چهارصد سوار و از اصل اضافهٔ تهور خان
بمنصب دو هزاري هزار سوار و نصیری خان بمنصب دو هزاري
هشت صد سوار و اعتبار خان قلعه دار اکبر آباد بمنصب دو هزاری
هشت صد سوار و رحمت خان بمنصب دوهزاری چار صد سوار
و کاکر خان بمنصب هزاري و پانصدي هزار هشت صد سوار و
فضل الله خان بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار و محمد
علی خان بمنصب هزار و پانصدي سه صد سوار و شجاع خان
بمنصب هزاری نه صد سوار و داراب خان بمنصب هزاری شش
صد سوار و حامد خان و میر ابراهیم ولد شیخ میر مرحوم هریک
بمنصب هزاري پانصد سوار و عبد الرحیم خان و ناظر خان هریک
بمنصب هزاری دو صد سوار و برق انداز خان بمنصب هزاری صد
و پنجاه سوار سر افرازی یافتند و طاهر خان و فضل الله خان و
حسن علی خان هریک بعنایت اسپ با ساز طلا و همت خان
بمرحمت علم و بزرگ امید خان بعنایت اسپ و از اصل و اضافه
بمنصب هزاري چهار صد سوار و محمد کامگار خان ولد جعفر خان
از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار بخطاب کامگار خاني و
فرخ فال ولد یمین الدوله آصف خان مرحوم بانعام ده هزار روپیه
و میر غضنفر میر توزک بخطاب نکه تاز خانی و داراب خان و
عرب شیخ ولد طاهر خان و بختاور خان هریک بعنایت اسپ

وکرموحی دیگری که از منصب معزول شده بود بسالیانهٔ بیست هزار
روپیه و اوت سنگه زمیندار ماندهو عطای سرپیچ و دهکدهکی
مرصع و محمد منصور کاشغری بخطاب ــ سرنا سار ملتاکار و
مکتوب خان و نهال چند جوهری و مان سنگه نائب بروش ؟
ترحمت ماده فیل و خوشحال خان کلاونت بعنایت اسپ و
گردهرداس بیست هر سامان بخطاب رائی سربلندی امیدند
و شیخ عبد الله اکبر آبادی و خواجه وفا از اهل ماوراء النهر
هر یک بانعام دو هزار روپیه و نوی شعار شیخ محمد اشرف
لاهوری و سید عبدالله واری و حاجی قاسم خوشنویس و
شیخ جمال محمد و شیخ مطلب و ملا روزی شاعر و چندی دیگر
هر کدام بانعام یک هزار روپیه بهره اندوز مرحمت گشت و پنج هزار
روپیه برمرهٔ نغمه سنجان و سرود سرایان آن بزم مسعود عطا شد و
درین روز عالم افروز از جانب بهین ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت گرین ناوهٔ
نهال خلافت بادشاه را ؟ والا قدر محمد ... که در دکن بودند
پیشکشی مشتمل بر یک زنجیر فیل و نفایس امتعه و دیگر
تحف و رغایب پیشکش قطب الملک مشتمل بر چهار زنجیر فیل
و زواهر جواهر و پیشکش عادل خان از نوادر مرصع آلات بنظر
قدسی برکت رسید و جعفر خان و راجه جسنگه و اصالت خان
هر یک پیشکشی شایسته گذرانید و از جانب وزیر خان دو زنجیر
فیل و چهار سر اسپ و برخی جواهر مشتمل بنظر اقدس گذشت و
محمد امین خان و دانشمند خان و داود خان وکشو رام سنگه و فدائی
خان و احتشام خان و بعضی دیگر از عمدها در حضور خان پیشکشها

بمحل عرض رسانیدند و بهادر خان صوبه دار اله آباد که منشور عاطفت بطلبش صادر شده بود از انجا رسیده سعادت ملازمت اکسیر خاصیت دریافت و یک هزار اشرفی و دو هزار روپیه بصیغهٔ نذر و پیشکش ساخته گذرانیده بعنایت خلعت خاص و شمشیر مشمول انظار عاطفت شد و دلیرخان که بموجب یرلیغ طلب از بنگاله رسیده بدولت زمین بوس فائز گردید و یک زنجیر فیل و ده سر اسپ تانگن برسم پیشکش گذرانیده بعطای خلعت کسوت افتخار پوشید و ملا یحیی برادر ملا احمد نایته سه زنجیر فیل وگوپال سنگه هاده یک زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند و میر حاجی پولاد ایلچی عبد الله خان والی کاشغر که خان مذکور اورا با صحیفهٔ اخلاص و ولا و مختصر ارمغانی از نوادر آن دیار بآستان سلاطین مدار فرستاده بود شرف اندوز ملازمت اشرف گشته مشمول مکارم خسروانه شد هشتم ماه مذکور احتشام خان بمرحمت اسپ مباهی شده رخصت جاگیر یافت و راجه کشن سنگه تونور و راجه امر سنگه نروری خلعت یافته در سلک کومکیان صوبهٔ کابل منتظم گشتند و درین هنگام بعرض همایون رسید که میرزا نودر صفوی که برسم گوشه نشینی در مستقر الخلافه اکبر آباد بسر می برد باجل طبیعی ودیعت حیات مستعار سپرد و فتح الله خان قراول بیگی که بسرش فوت شده بود و اسد خان که کوچ او درگذشته بود هریک بعنایت خلعت مشمول نوازش گردید و بمفاخر خان بمناسبت خویشی اسد خان خلعت مرحمت شد و ملا عوض وجیه که سابق بنابر تقصیری از منصب معزول شده بود مورد انظار عنایت گشته بمنصب هزاری صد سوار

مداهی سد و بخدمت بعلوم فوة الظهر حسمت و ناهداری معرة الصدر الهت و کامکاری با اهرادهٔ ارجمند عظم حلا ــ سرا رازی وسند و معر حان ار کوهسان حمون که وحداری آن داومتعلق بود و عصنفر حان ار حو دور و مخلص حان ار ندکاه و بنه العریز حان ارمالوه وحسب رلیع طلب رسیده د لب رمدی دوس‌دریا مند و سددی احمد که والی حدسه اورا دا ربعمهٔ بدار و مخنصر دسکسی ندرگاه سلاطین باه فرستاده بود ندولب اسلام سدهٔ ههر احترام وامرگسده بسرف عنانت وسده و پس ار روری چند دیگر باره نعطای خلعت و انعام ده هرار رو به کامیاب مرحمت سده رخصت انصراف یافت ومصحوب او ار نقد و جنس موازی یکصت و پنج هرار رو به برای والی مذکور مرسل گسب و سیح سعد الله برادهٔ حاکم عمان بدولب ادور ملازمت اکسیر خاصیت سده بعنایت خلعت و انعام پنج هرار رو به ورب بوازش گردید و او بدر برد ی رخصت معاودت یافته هرار رو به بجهت حاکم مذکور مصحوب او مرسل سده

حسن ورن حسنه قمري

دررس اوواب رح سماب که ار مدامن حول رمدی چندو صورت و معدی دیں دولت کرنگ بو و عدی و دهدر ر لهٔ مدرار معدلت هم سنگ وحدده حسن رن قمری حورسدد اوج حلا ــ و سروری در رسیده جهانداں را نودد سرب و ساب کامی داد و اواسط روز مبارک سنده بنصب و نکم دی جعد مطابق بیست وهسدم خرداد که بارگاه سلطنت و دولت سرای عظمت تأ دیں

حضرانی آرایش یافته بود در محفل فیض بنیاد غسل خانه
وزن مسعود بآئین معهود بفعل آمد و سال چهل و هفتم قمری
از عمر ابد مدت قرین خدیو زمان و زمین بهزاران فرخندگی
و فیروزی باتمام رسیده سال چهل و هشتم بسعادت و بهروزی
آغاز شد درین جشن همایون عاطفت پادشاهانه گوهر افسر
حشمت و اقبال طراز مسند ابهت و جلال پادشاهزادهٔ والا قدر
محمد معظم را بعنایت خلعت خاص و انعام یک لک روپیه نواخته
بمتصدیان دکن فرمان رفت که مبلغ مذکور را از خزانهٔ آنجا
بسرکار آن عالی تبار رسانند و نبیره خجسته‌گهر و چندی از امرای
نامدار خلعت عطا شد و مخلص‌خان بعنایت خنجر با علاقهٔ مروارید
مورد نوازش گردید و بهادر خان بمرحمت خلعت و شمشیر و اسپ
با ساز طلا سرفراز گشته باله آباد که صوبه داری آن بار تعلق
داشت مرخص شد و دلیر خان بعنایت اسپ با ساز طلا مباهی
گشته رخصت جاگیر یافت و طاهر خان بعطای هفت سراسپ
مطمح انظار مکرمت شد و منصب شاه قلی خان فوجدار اوده باضافهٔ
پانصد سوار دوهزاری دوهزار سوار از انجمله یک هزار سوار دو اسپه
سه اسپه مقرر شد و ملا یحیی برادر ملا احمد نایته که چنانچه گزارش
یافته از بیجاپور روی نیاز بدرگاه خلایق پناه آورده بود بمنصب
دو هزاری هزار سوار و مرحمت اسپ با ساز طلا و شمشیر با ساز
میناکار و مخلص خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری پانصد
سوار سرافراز گشتند و منصب مراد خان رسیددار تدب از اصل
و اضافه هزاری هزار سوار قرار یافت و میر عزیز داروغهٔ عدالت

و نیز انداز خان هر یک از اصل و اضافه منصب هزاری دو صد سوار مفتخر گشت و میر هادی ولد الحی عبد الله خان والی کاشغر بعنایت خلعت و انعام یکهزار روپیه و جمعی از رفقایش بانعام جهارده هزار روپیه بهرة اندوز عاطفت گشته رخصت انصراف یافتند و مصحوب سفیر مذکور از نقد و جنس سی هزار روپیه برای خان مذکور رسانده شد و عبد الله خان فوجدار بریز و بهادر خان زمیندار کمایون و جمعی دیگر از امرای اطراف بمرحمت ارسال خلعت سرمائی افتخار اندوختند و سید عنایت الله که کتخدای شد بعنایت خلعت و اسپ و جیغهٔ مرصع و انعام یکهزار روپیه و شیخ قطب بانعام دو هزار روپیه و منصور ولد ملک عنبر بانعام یک هزار و پانصد روپیه و شیخ عبد الوهاب بخاری و شیخ مصری و دوست محمد خطیب و دوازده کس دیگر هر یک بانعام یکهزار روپیه نقد اندوز عنایت گشت و سید جعفر ولد سید جلال بخاری و سید محمد بشیر که در موطن مالوف خود گوشه‌گیر بودند بمرحمت ارسال خلعت و انعام دوهزار روپیه مورد التفات گردیدند و ملاحیدرعلی داماد ملا عبد الله شوشتری مشهورکه در این اوقات بمساعدت بخت از ایران بآستان معلی رسیده بود بعنایت خلعت و انعام دو هزار روپیه و وظیفهٔ شایسته کامیاب شد و یکهزار روپیه بزمرهٔ بیعهٔ نشینان و سرود سرایان آن بزم عشرت بنوا عطا گشت و آن جشن فرخنده تا سه روز جهانیان را ظرف افروز بود از سوانح بهجت افزا آنکه درین هنگام از عریضهٔ دانست گوهر افسر سلطنت و اقبال فروغ اختر عظمت و جلال

بادشاهزادهٔ ورجمند حصال محمد معظم بظهور پیوست که هفدهم
ذي قعده در مشکوی دولت آن عالي قدر والا تبار بعد انقضای سه
پاس از روز مذکور از بطن عصمت نطاق والدهٔ کریمهٔ سلطان
معز الدین بسری والا گوهر متولد شد حضرت شاهنشاهي آن نو گل
حدیقهٔ سلطنت را بسلطان اعز الدین موسوم ساختند و امان الله
ملازم بادشاهزادهٔ والا نژاد را که عرضه داشت ابشان آورده بود بخلعت
و انعام دو هزار روپیه بنواختند هشتم ذی حجه مطابق سیزدهم تیر
ماه جشن عید گلابی منعقد شده بادشاهزادهای کامگار عالیمقدار و
امرای نامدار نامی معهود رسم گذرانیدن صراحیهای مرصع ومینا کار
بجای آوردند دهم ماه مذکور که عید فرخندهٔ اضحی بود بارگاه
لطافت و جهانبانی بسط بساط حشمت و تجمل آذین پذیرفته
دگر باره نوای کوس خسروانی نغمهٔ عشرت و شادمانی بمسامع
جهانیان رسانید و حضرت شاهنشاهي بدستور معرز قدم
بعیدگاه کشیده نماز عید بجماعت گزاردند و پس از معاودت در
محفل سپهر مشاکل خاص و عام سریر آرای اقبال و انجمن افروز
کامرانی گردیدند درین روز خجسته جعفر خان بعنایت خلعت
خاص اختصاص یافت و اصالت خان بمرحمت اسپ با ساز طلا
مباهی شده بمراد آباد مرخص گشت و جعفر خان فوجدار معظم
نگر بعنایت ارسال علم لوای تفاخر بر افراخت و میر رضي الدین
بفوجداری سرکار سارن از تغیر مکلفي خان معین شده بعنایت
خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار
سرفراز گشت و سید انور که سابق فوجدار سرکار خیر آباد بود

بفوجداری گوالدار بعد از یافتن بعنایت ارسال خلعت سرمایهٔ مباهات اندوخته و مقصدش از اصل و اضافه هزاری نه صد سوار معزز شد و مقر اعتقادار به وزیری بفوجداری حضور آنان منصوب شده بعنایت خلعت و اسپ سربلند گردید و شیخ ده شریف خویش اعظم خان مرحوم که تازه از ایران آمده بود بمرحمت خلعت و انعام دوهزار رو به نوازش یافته سرافراز دولت بندگی گشت •

فرستادن مصطفی خان بسفارت توران

چون عبد العزیز خان والی بخارا در چهارم سال این سلطنت عالم آرا خواجه احمد خلف خواجه خاوند محمود را خفایه در مقام خوب گزارش یافته با پیشکش نامه و مختصر ارمغانی از نفایس توران برسم خجالت جهت مبارکباد جلوس اشرف بر سریر خلافت و جهانبانی آستان معلی فرستاده بود و بعد ازان همواره بارسال هدایا و ابلاغ عام صدق و ولا اظهار مراتب مواصلت و یک رنگی می نمود لاجرم حضرت شاهنشاهی را درین ایام سعادت رجام بمقتضای کمال عطوفت بر خاطر ملکوت ناظر پرتو انگند که یکی از ایستادهای بساط قرب و حضور را بسفارت توران مقرر نموده جواب نامهٔ آن خان والا دودمان با ارمغانی شایان مصحوب او ارسال دارند و مصطفی خان خوافی که از دیرین بندهای سنجیدهٔ درگاه آسمان جاه است بتقدیم این خدمت معین گشته هردهم دی حجه مرخص شد و هنگام رخصت بعنایت خلعت و اسپ بایراق طلا و شمشیر بایراق میناکار و جمدهر مرصع با علاقهٔ

سرفراز و سپر و ترکش هر دو با ساز مینا کار و مادهٔ فیل با حوضه سربلند شده مصحوب او نامهٔ که بموجب امر اعلی دانشمند خان انشا کرده بود با سواری یک اسپ و نگاه هزار روپیه از نوادر مرصع آلات و نفایس امتعهٔ هندوستان بحضرت خان مذکور فرستادند و چون سبحان قلی خان والئ بلخ بدر در سوم سال جلوس همایون چنانچه درین صحیفهٔ مآثر امثال گزارش یافته ابراهیم بیگ راکه از عمدهای او بود درهم سفارت بجناب عالمیان مآب فرستاده در ادای مراسم تهنیت بر عبد العزیز خان سبقت گزیده بود گیتی خدیو مکرمت پرور بدربان آن خان والا مکان را هم بارسال نامهٔ عطوفت عنوان سواری یک لک روپیه ارمغان یاد آوری فرمودند درین هنگام غضنفر خان بصوبه داری تهته از تغیر شاه خان مخصوص گشته بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و یک زنجیر فیل باضافهٔ پانصدی هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار از انجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلند شد و مبادات خان از کومکیان صوبهٔ دکن بموجب ترلیع طلب از آن حدود رسیده دولت زمین بوس دریافت - و از سوانح صوبهٔ دکن معروض پیشگاه خلافت شد که میر صالح داماد شاه نواز خان و دوست کام ولد معتمد خان که در سلک کومکیان آن صوبه منتظم بودند باجل موعود در گذشتند - و از وقایع دار الملک کابل بمسامع حقایق مجامع رسید که بشارت خان دیوان آنجا باجل طبیعی سپری شد و از وقایع صوبه بظهور پیوست که نامر خان فوجدار آن چکله را روزگار حیات بسر آمد و عبد العزیز خان بجای او معین شده بمرحمت خلعت و اسپ مباهی گشت نشست و سیوم محرم نامدار خان که در سلک کومکیان

مهاراجه جسونت سنگه انتظام داشت و در بنده و باددست هوائی معمور برداشت نمایان ازو بظهور رسیده بود بموجب فرمان طلب ازانجا رسیده بجبهه سائی آستان خلافت جبین عبودیت نورانی ساخت و بعنایت خلعت امتیاز افتخار اندوخت و درین ایام بمناسبت موسم برشکال نهار گلابی خاصه و شال سحاب [illegible] حشمت و اقبال اندوزانه از جمله شد معظم و مهاراجه جسونت سنگه و امیر الامرا و نجابت خان و وزیر خان و دیگر عمده‌های اطراف بعنایت خلعت دارایی نوازش یافتند و راجه جیسنگه و جعفر خان و محمد امین خان و دیگر امرای حضور و ایستاده‌های پیشگاه قرب در جشن برشکال بقدر و منزلت بانی مرحمت سرفراز گردیدند و چون از فیض باران رحمت ایزدی هوا اعتدال یافته دشت و صحرا نضارت و خرمی گرا ییده بود حضرت شاهنشاهی مکرر بسمت آغر آباد و دیگر صید گاه‌های اطراف دارالخلافه توجه نموده بساط سیر و شکار اندوختند و آهوی بسیار صید فرمودند و درین اوقات راجه نرسنگه گور از بنگاله رسیده احراز دولت ملازمت اشرف نمود و بخلعت یافته بوطن مرخص شد و از منصبش که هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بود پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردید و چون بعرض همایون رسید که خواجه بدیع درین ایام بقلعه داری رهتاس بکار نامه تو اهل طبیعی درگذشت و ابو مسلم بحراست آن حصن بدستور اساس معین شده بعنایت خلعت بلکام خانی سرفراز گردید و بدول امید خان که ادب خلعت صاحبی گشته به بنگاله رخصت یافت حکم والاصدور یافت که

نزد امیر الامرا باشد و مذکلی خان که از فوجداری سرکار سارن معزول شده بود سعادت زمین بوس دریافت و در بارخان خواجه سرا بخدمت ناظری حرم سرای مقدس از تغیر جواهر خان مورد انظار اعتماد گشته خلعت سرفرازی پوشید و فوجداری نواحی دار الخلافه از تغیر فوجدار خان ضمیمهٔ خدمت فولاد خان کوتوال گشته خلعت بار مرحمت شد ر منصبش افزایش پذیرفت هشتم ربیع الثانی چون دسهره بود که عید هندوانست عاطفت بادشاهانه راجه جیسنگه را بعطاي خلعت خاص نوازش نمود سابردهم ماه مذکور داؤد خان که از صوبه داری پتنه معزول شده بود ادراک شرف ملازمت کیمیا خاصیت نموده بعطای خلعت مشمول عنایت گشت و هرنبر خان که از قلعه داری رهتاس معزول شده بود ازانجا رسیده بعز بساط بوس ناتر گردید •

تعین راجه جیسنگه با افواج منصور جهت دفع سیوای مقهور

۱ چون آن بادکار سعادت شعار که مجملی از حال خسران مآل او درین صحیفهٔ مآثر اقبال گزارش پذیرفته در ولایت خود باستظهار قلاع حصین ر معاقل متین و کثرت جمعیت اوباش ودکنیان وانعه طلب پیدا آئین کمال نوب استقلال یافته ریشهٔ استقرار دران سر زمین فرو برده بود و شدوهٔ تاخت و مرانی پیش گرفته غبار شورش می انگیخت و ازین جهت که ولایتش بساحل دریای شور پیوست و بندری چند در تصرف داشت

مانند طایفهٔ ملندار بدردی و رهزنی نرگسدی بسنغال بغر بدگوهری
خویش هویدا مدساخت و هرگاه کسدی مورد بدور دریا سده بدگی
از بندرهای او می افتاد بتمامی اموال و اسبابی که از او دست
خوش خور و بعلت او می‌گست چنانچه دریں ایام بطهور پیوست که
جهازبزرگی که چ ی که ر ارطوا ف بتجار باموال و امتعهٔ بسیار دران
بود بدطو ابی سده به سه صرب و استدلای او درآمده بود وآن کافر
جادر دست تطاول باحد و نهب ا وال آن مسکیناں کسوده ب امی
را متصرف شد و مع هدا مالکاں اموال را که اکثر مسلماں بودند
مقید و محبوس ساخته باصرار و آزار طلب زیادتی می مود و از
ظلم رحدی و سهارت پروی مدت ها آن محنت زدگاں را ایں سنت
در شکنجه عم مبتلا داشت تا آنکه جمعی از ایشاں که در مواطن و
و مساکن خویش دمهٔ مروت وبضاعتی داشتند ازاں جمله مبالغ های
کلی طلب داشته باو دادند و از چنگ جبر و بدا آن ضلالت
کیش بد بهاء رهائی یافتند و جهازاجه حسو ت سنگه که با عساکر
قاهره باستیصال او تعیں یافته بود اگرچه بر سر ولایت آن مردود
رفته یکه چند بمحاصرهٔ بعضی از قلاع اوپا وررد و د بخریب
ولایت و تسخیر حصوں آن مقهور سعی موفور ظهور رسانیدند لیکن
امری که مطلوب اولیای دولت بود ترکوشش او صورت بست و
هیچ یکی از قلعهای عظیم آن مخذول تقدیم مفتوح نگشت و مهم او
بطول و امتداد کشید لاجرم دریں اوقات صواب نمرا رای ملک آرای
حضرت شاهنشاهی که مطرح انوار الهام الهی و مرآت صور اسرار
سلطنت و جهاں بداهنست چنان تقاضا نمود که یکي از بندهاں

بارگاه خلافت را با لشکری تازه و سامانی شایسته بدفع آن ملالت آئین تعیین نموده مهاراجه جسونت سنگه را به پیشگاه حضور لامع النور طلب دارند و راجه جیسنگه را که از راجهای ذی شان و بحسن تدبیر و جمعیت لشکر و وفور سامان سرداری و سرلشکری را شایان بود با چندی از امرای نامدار و عمدهای آستان سپهر مدار مثل دلیر خان و داؤد خان و راجه رای سنگه سیسودیه و احتشام خان شیخ زاده و قباد خان و راجه سجان سنگه بندیله و کیرت سنگه و ملا یحیی نائته و راجه نرسنگه گور و پورنمل بندیله و زبردست خان و بادل بختیار و برق انداز خان و دیگر منصبداران نصرت شعار با توپخانه و سائر ادوات نبرد و پیکار که همگی قریب چهارده هزار سوار بودند بتقدیم این خدمت تعیین نموده مقرر فرمودند که آن زبدهٔ راجها و جمعی که در رکاب ظفرمآب بودند در جشن مبارک شمسی که وقوع آن نزدیک بود بدان صوب مرخص کردند و یرلیغ گیتی مطاع بنام دلیر خان و احتشام خان و برخی دیگر که در محال تیول خویش بودند بعز صدور پیوست که از آنجا عازم مقصد گشته براجه مذکور بپیوندند •

جشن وزن مبارک شمسی

درین ایام فرخنده انجام که از یمن این دولت آسمانی عرصهٔ جهان بهارستان طرب و شادمانی که انجمن‌کدهٔ نگارستان عشرت و کامرانی بود موسم وزن شمسی خورشید اوج خلافت و جهانبانی در رسیده جهانیان را نشاط تازه بخشید و روز مبارک سه‌شنبه نوزدهم ربیع الاول

مطابق هفدهم آبان که بارگاه حشمت و دولت سرای سلطنت
بآرایش والاآذین خسروانی و شکوه آسمانی یافته بود بعد از انقضای
دو پاس و سه گهری از روز مذکور در محفل قدس بنیاد عملیحانهٔ
همایون جشن پادشاهانه انعقاد یافته عنصر انور و پیکر کرامت
پرور گیتی خدیو دادگر معدلت گستر را باشیای معهوده بایین
مقرر سنجیده شد و سال چهل و ششم شمسی از عمر اشرف قرین
سعادت و اقبال بانجام رسیده سال چهل و هفتم به مبارک اختری
و بهروزی جلوهٔ جهان افروزی آغاز کرد و حضرت شهنشاهی بعد
فراغ از وزن مسعود بران انجمن طرب پیرا سریر آرا گشته بکام
بخشی جلوس پرداختند و نهال آمال بسیاری از عقیدت منشان
ارادت سگال را از فیض بهار مکرمت و افضال کامیاب نشو و نما
ساختند دران روز عشرت افروز رخشنده اختر برج سلطنت تابندهٔ
گوهر درج خلافت پادشاهزادهٔ ارجمند والا قدر محمد معظم که در
دکن بودند بعنایت دو سر اسپ عربی مورد عاطفت گردیدند و
و خنجر خاصه با علاقهٔ مروارید بنو گل حدیقهٔ دولت تازه نهال ریاض
حشمت پادشاهزادهٔ کامگار محمد اعظم عطا شد و جعفر خان بعنایت
خلعت خاص با نادری خاصه امتیاز افراخته باضافهٔ هزاری هزار
سوار بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار ازانجمله چهار هزار سوار
دو اسپه سه اسپه والا رتبگی یافت و راجه جی سنگه که بافواج
قاهره بدفع و استیصال سیوای مقهور تعیین شده بود بعنایت
خلعت خاص با نادری و شمشیر مرصع و یکصد اسپ ازانجمله
یک اسپ راس عراقی و عربی یکی با زین و ساز طلا و فیل خاصه با

تلار و سار دقرة و حل رربدت مورد عواطف ادشاهانه گسده مرحص سد و مرتصی حال داصافه دکهزارسوار دمنصب دنجهزاری دنج هرار سوار وبدائی حال ار اصل و اصافه منصب چهار هزاری دو هرار و پا صد سوار و مدص الله حال باصا فهٔ دانصدی منصب چهار هزاری در هرار سوار مسمول مراحم خسروانه گردیدند و سادات حال فوجداری شاه آباد تعدیں دادده دعنایت خلعت و باصافهٔ دانصدی بمنصب دو هرار و بانصدی دو هرار سوار سروراز شد و حسن علي حال داصافهٔ دانصدی بمنصب دوهرار و دانصدی دک هرار و هفت صد سوار و مدارر حال دعنایت ماده فیل و خنجر حال فوجدار معظم داصافهٔ پانصدی بمنصب دو هزاری دانصد سوار و سیف الدین صفوی بخطاب کامکار خانی و ار اصل و اصافه بمنصب هرار و بانصدي هفت صد سوار وقلعه دار حال حارس قلعهٔ عربدی بعنایت ارسال خلعت و دک زنجیر فیل و حکیم صالح شیرازی بخطاب صالح خاني و باصافهٔ بانصدی بمنصب هرار و بانصدی بمنصب یک صد سوار و حاجی شفیع دیوان دکن بخطاب شفیع خاني و ار اصل و اصافه بمنصب هزاری دو صد و پنجاه سوار و بهادر حال و دربار حال هریک بعطای ماده فیل کامیاب مرحمت گشتند و ار اصل و اصافهٔ هادیخان ار کومکیان صوبهٔ دکن بمنصب دو هزاری سس صد سوار و روح الله خان و معتمد خان خواجه سرا هر یک بمنصب هرار و بانصدی شش صد سوار والتفات خان بمنصب هرار و پانصدي دوصد سوار و سید سلطان کربلائي بمنصب هرار و پانصدی هفت صد سوار و گدا بیگ بمنصب هزاری چهار صد سوار معتخر

گرد دند و از گروهی ک با راجه حصنگاه بدکن معین گشته بودند
داود خان بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و یک زنجیر فیل به امتیازی
شد و معتصم که چهار هزاری چهار هزار سوار بود باضافه هزاری
ا براسی بد و به رنگه رسوار از باستعادتی دواسپه سه ا ه معزرگه دد
و راجه را سنگ سیسو ه عا ب خلعت واسب اسازطلا و جدهر
مرصع باعلاقه مروارید و مد د خان د اسب خلعت و اسب و باضافه
پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و کنرت سنگه مرحمت
خلعت و اسب و از اصل و اضا ه منصب دو هزار و پانصدی هزار
و هفت صد سوار و مسلا تجلی باید د بعنایت خلعت و فیل و باضافه
پانصد سوار بمنصب د هزاری هزار د انصد سوار و راجه درجنگه
کور و سورسل حدولد ه ک مرحمت خلعت و اسب و بادل سعد از
و برق انداز خان و سنداری از مداران سهامت بسان بعطای
خلعت و برخی بعنا ب اسپ دوازس باید مرخص گشتند و محمد
لطیف ولد مکرمت خان مرحوم بد وابی آن حسن مسعود خط ب
سرا رازی بوسند و حادی بیگ ده عسکری آن لشکر معزر گشته
بعنایت اسپ و خلعت مباهی شد و بجهت دلیر خان خلعت
د گر و یک زنجیر فیل و برای احتشام خان خلعت مرسل گشت
و از امرای دکن سرا راز خان و قطب الدین خان و رند له خان و
سرزا خان و هلال خان و عالب خان و جوهر خان و دیاهی بعنایت
ارسال خلعت سرما ه مباهات ا دوختند و در ین روز هوشدار خان
صوبه دار مستقر الخلافه اکبرآباد که بموجب التماس به درگاه
حضور آمده بود شرف زمین بوس دریافته بعنا ب خلعت سربلند

سد و مردم سکه رسیدن از سوی نگر که مدرس اورا بخدمت‌گزاری بارگاه خلافت پناه فرستاده بود بدولت اندور بعدیل مدا سده گشته بدشکشی از طلا آلات و اسپان کوهی و جانوران شکاری بمحل عرض رسانید و بعنایت خلعت و سرپیچ و اوربسی و پهونچی مرصع و منصب هزاری پانصد سوار مورد عاطفت گردید و احمد بیگ خان بانعام ده هزار روپیه و قاضی عبد الوهاب اقضی القضاة بمرحمت ماده فیل و انعام یکهزار روپیه و عبدالله ولد حاجي قاسم خوش‌نویس که کد حدا میشد بانعام چهار هزار روپیه و محمد قاسم چوراغاسي که تازه از توران بآستان سپهر نشان رسیده بود بمرحمت خلعت و جیغهٔ مرصع و انعام دو هزار روپیه و خواجه سکندر که از بیر تنارگي اران بدار آمده بود بعنایت خلعت و خنجر و انعام دو هزار روپیه و سید شیر محمد بادري انعام سه هزار روپیه و ملا محمد معیم کلسي که از خاصان و مصاحبان بدشکوه بود بانعام دو صد اشرفی و شیخ عبد الملک و سعیدای خوش نویس و خواجه کمال‌الدین و شیخ الله داد هریک بانعام دو هزار روپیه و سید شیخ همشیر زادهٔ سید جلال بخاري بانعام یک صد اشرفی و محمد وارث و خواجه بادر محتسب و بیست کس دیگر هر کدام بانعام یک هزار روپیه بهرهٔ اندوز عاطفت گردیدند و دو هزار روپیه بنغمه سنجان و سرود سرایان آن انجمن والا عطا شد و درین بزم مسعود نویینان نامدار و امرای عالیمقدار رسم نثار بجای آورده پیشکشها گذرانیدند و تا سه روز این جشن خسروانی جهانیان را سرمایهٔ شادمانی و پیرایهٔ کامرانی بود درین ایام چون هوا بسردي گرایید، موسم شکار نیله گاو رسیده بود

خاطر مبارک شهنشاه روزگار بنشاط شکار مایل شده دوم جمادی
الاولی باکبرآباد شرف قدوم بخشیدند و شش روز در نخچیرگاههای
نواحی آن بنشاط صید اندوخته نیله گاو بسیار شکار فرمودند دهم ماه
مذکور میرزا سلطان صفوی جاگیردار قنوجی ازانجا رسیده احراز
دولت ملازمت نمود و یک هزار اشرفی بصیغهٔ نذر و دو زنجیر فیل
و برخی جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش گذرانیده خلعت نوازش
شد و فوجدار خان صوبه دار مستقر الخلافه اکبرآباد بمرحمت
خلعت و شمشیر و اسپ با ساز طلا مباهی شده مرخص گردیدند و
از وقایع صوبهٔ مالوه بمسامع حقایق مجامع رسید که نجابت خان
صوبه دار آنجا جهان گذران را درود نمود و نظم مهام آن صوبه بوزیر
خان صوبه دار خاندیس تفویض یافته فرمان همایون صادر شد که
بدار صوبه مذکور شتافته بنظم و نسق مهمات آنجا پردازد و بعنایت
ارسال خلعت خاص اختصاص یافت وداؤد خان که درسلک کومکیان
واحده جنسگه انتظام یافته بود بصوبه داری خاندیس مقرر گشته
فرمان شد که یکی از اقارب خویش ناحیهٔ از بادشاهان در بلدهٔ طیبهٔ
برهانپور گذاشته خود با بنگاه عازم مقصد شود و عاطفت خسروانه
عزت خان خلف نجابت خان را که کامیاب خدمت حضور بود
بعطای خلعت از کسوت سوگواری برآورد و محمد خان و اسمعیل
خان و دیگر پسران آن خان مرحوم را که از پایهٔ سریر سلطنت دور
بودند بارسال خلعت نوازش فرمود و بعرض اشرف رسید که جعفر
خان فوجدار معظم نگر را روزگار حیات بسر آمد و الله یار پسرش
بعطای خلعت از لباس کدورت برآمد و روح الله خان که از مستقر

الحلاله اکبرآباد آمده بود بعنایت خلعت مباهی گشته رخصت
انصراف یافت و راجه تودرمل ناظم مهمات چکلهٔ اتاوه که بموجب
طلب بحضور پرنور آمده بود خلعت یافته بخدمت مرجوعه مرخص
شد و مدار خان از کابل رسیده شرف زمین بوس دریافت و
بعنایت خلعت سرافراز گشت و عبدالله خان از تغییر راجه اندومن
بهندیره بفوجداری شاه آباد از اعمال صوبهٔ مالوه معین گشته
باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار تارک اعتبار
برافراخت و قاضی عارف شمیدی بنگارش سوانح احوال تربیت خان
که به حراست ادرال زمین رفته بود تعیین یافته بعنایت خلعت و
اسپ و انعام بخطاب ... گردید حکم شد که بردی روانه
کشته بخان مذکور ملحق گردد هشتم جمادی الآخره از عرصه داشت
گوهر محیط حشمت و بختیاری اختر سپهر عظمت و کامگاری
بادشاه زادهٔ والا قدر محمد معظم که در صوبهٔ دکن بودند بظهور پیوست
که بیست و ششم جمادی الاولی از مشکوی دولت آن والا تبار بطن
دختر ستوده سیر راجه روپ سنگه را ... گرامی گوهری تولد یافته
فروغ بخش دیدهٔ اقبال گردید و یک هزار اشرفی که بصدقهٔ بدر
فرستاده بودند بمحل عرض رسید حضرت شاهنشاهی از ورود آن مژدهٔ
دولت افزا مسرور و مبتهج گشته آن مولود مسعود را بسلطان عظیم
الدین موسوم ساختند و مهر معین عازم بادشاهزادهٔ کامگار را که
عرضداشت ایشان آورده بود به خلعت و اسپ و انعام ... هزار
روپیه و مهرا محمد وکیل آن عالی نسب را بعنایت خلعت نوازش
فرمودند یازدهم ماه مذکور اله وردی خان از گورکهپور که باقطاع او

تعلق داشت رسید حمله های عمدهٔ جلا ب گردید و چهار ه اعلر
دل که ار رو مدار موربگ گرد ه بوا دا ده رحدر دل دسکس ود
بعل عرص رسا ده حلا ب عاطفت ددر ک رحد دل دسس
مصدر حال د طر اکسیر ا ر رسد و در ن ا ام بادساه رادهای
عالیقدر والا مقام و امرای عظا که بص الد رخدمت حصور بو لد
بمرد ب حسب رسدا ی برسم معهو د مورد بوازش گرد د و دهال
دوسدال ملطب ط ار ک بو ب اسپ بادساهی ۵ ارد لد محمد م ظم
و امرای اطراف بادن عدادت عر احتصاص ا بد و مکرر رادت
اعمال سمت آیه آ ا و سالم و حصه آ ا و د گر سکا لهای اطرف
دارالحلا ه الهدر آمده خ ط ادوس ار سد و عا آ حد د بهست
آمو سد و بعص الله حال د ول دی ر ۱ اول و عملهٔ سکار
حلعب سکاری مرحمب گسب و ار لل علی راد آله و ی حال
ه حوم که سا و حدار بدارس بوا نه حداری سو حال ار مدر
ضا الدیں حال معدی گرد د و ار اصل اصافه منصب ه اری
پنصد سوار ارل حه ه هفت صد سوار دو اسپه سه ا ده مداهي
سده عطات ارسلا نحای داه ر گسب و سگ حملهٔ محاطب
بارسلال حال لبحطب سخطر خانی سرا رار گرد د هر حال
فوحداری دارس ا مدر ارسلال حال و ار اصل و اما ه نه صب
هزار و با صدی هفت صد سور ه بر سد و عرص اسرب
رسید که فدرور حال مدر ی و در دسدار و حقیقت حال
که در ملک گوسه سیدال و باحل مرع د در د ید و سدر
حال فوجداری دیدالبور بعدی ادله بمائب حلعب و اسپ و

باضافهٔ هشت صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مباهی شد و چون خواجه عبد الغفار بعادت معهود از ماوراء النهر عریضهٔ مبنی بر مراسم عبودیت و دعا گوئی بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته بود از خزانهٔ احسان پادشاهانه هفت هزار روپیه در وجه انعام خواجه مزبور و سه هزار روپیه بفرستادهای او عطا شد دوازدهم رجب حضرت شاهنشاهی بالتماس مخدرهٔ تتق عصمت نور زمن بانو بیگم زوجهٔ کریمهٔ شاهنواز خان مرحوم شرف قدوم بسر منزل او بخشیده آنجا نعمت خاصه تناول فرمودند و آن بانوی خجسته اطوار ادای مراسم پای انداز و نثار و شکر مقدم خدیو روزگار بجا آورده بپیشکشي گذرانید و درین هنگام مبرزخان فوجدار جمون که به پیشگاه حضور آمده بود رخصت آن حدود یافته بعنایت خلعت و اسپ سرافراز گشت و سید شیرخان بارهه از کومکیان صوبهٔ اڈیسه بقلعه داری اندرانی و فوجداری نواحی آن تعین یافته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد سوار سرافراز شد و چون فدائی خان محمد صالح که بسرخود را کد خدا منکوح پیشکش بنظر همایون درآورده التماس رخصت نمود وعاطفت پادشاهانه پسرش را بعطای خلعت و خنجر مرصع نوازش فرمود و سید سلطان کربلائی که از بهر کدخدا شدن بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرمایهٔ افتخار اندوخت بیست و سوم ماه مذکور معروض پیشگاه خلافت گردید که بیکام خان قلعه دار رهتاس بساط حیات در نوردید و زلی بیگ گولابی بحراست آن حصن سپهر اساس معین شده از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار مباهی شد و دلاورخان بقلعه داری رنتهپور

دم تا رسیدن عید سعید تدریب اسباب و سر انجام لوازم جشن مسعود پرداخته محفل دربار اساس خاص و عام را بجشن جلوس میمنت مانوس سلطانه را برسم هرساله درین عشرت و شادمانی ممتاز ساختند هنگام آمد ورفت خان موجدار گورکهپور که حسابچه مذکور سید به دستگاه حضور آمده بود بخدمت مرجوعه مرخص گشته بعطای خلعت و اسپ با ساز طلا و بیرق با ساز مذکور معمول عاطفت شد و معین خان دیوانی دار الملک کابل از تغیر حکیم نور الدین معصوم گشته بنیابت خلعت و اسپ مرتبطه تی داشت و مقیم خان از تغیر او بدیوانی سرکار ملکهٔ ملکی خصال بعدس نقاب طراز عصمت و احتجاب روشن رای بیگم خلعت سرافرازی پوشیده از اصل و اضافه بمنصب هزاری دوصد سوار مباهی شد و چون ایام میمنت فرجام رسید شب جمعه بیست و سوم شهر ربیع الاول هلال فرخنده شوال از برج سعادت طالع گشته چهره آرای ساحه عیش و نشاط شد فردای آن که عید فرخنده فطر بود و ارگاه خلافت و جهانبانی بسط بساط حشمت و تجمل ترادس و آراستگی یافته نو نوای عشرت و خوشدلی بلند گشته سامعهٔ ابدال طنطنهٔ عظمت و جلال بگوش گردون رسیدند شاهزادهای کامگار عالی مقدار و امرای نامدار و سایر بندهای آستان گیهان مدار دستهٔ والا و درگاه معلی فراهم آمده آداب و تسلیمات تهنیت بجای آوردند و شهنشاه مهر اشهر سپهر سریر

(۲ ن) حکیم خان

تعیین یافت عزّ شعبان لشکر خان که از صوبه داری تهته معزول شده بود دولت زمین بوس یافته بعنایت خلعت مشمول الطاف گردید نهم ماه مذکور سیف خان صوبه دار کشمیر که بموجب التماس بعداز معافی رسیده بود شرف تقبیل سدهٔ سنیه یافته خلعت نوازش پوشید ششم لشکر خان بصوبه داری بنگاله از تغییر داؤد خان تعیین یافته بعطای خلعت و یک زنجیر فیل و اسپ با ساز طلا کامیاب مکرمت شد و چون صفی خان میر عدل اسلام بسرحدود را که خدا مذکور بد کشتی بتحمل عرض رسانیده رخصت طوی خواست در طعنت بادشاهانه پسرش را بعنایت خلعت و خنجر مرصع نواخت نشست و ششم سیف خان صوبه دار کشمیر رخصت انصراف بآن خطه دلپذیر یافته خلعت و اسپ با ساز طلا از عطا شده

آغاز سال هشتم از سنین دولت والای عالمگیری مطابق سنه هزار و هفتاد و پنج هجری

درین اوقات همایون که زمانه را مواد عشرت و کامرانی زور افزون و دین و دولت به هزاران سعادت و فرخندگی مقرون بود شهر کرامت بهر رمضان در رسیده انوار یمن و برکت در جهان و جهانیان گسترد و شب چهار شنبه بوزدهم ماه استعداد رؤیت آن ماه مهر انوار اتفاق افتاده سال هشتم از عهد خلافت و فرمان روائی طراز دهٔ افسر و تخت شهنشاه مؤید میرزا بخت بختیاری و دیروزی و خجستگی و بهروزی آغاز شد و اشارهٔ والا بکار پردازان پیشگاه دولت و سامان طرازان بارگاه سلطنت صادر گشت

ماننده دلیر شد و خوشوقت عالم گذر که بر شهر شد بر آمد سر ودل
ملک حرام کوه حال که تخت زرین و کوهه بست آن نصب
کرده بودند سوار شده موکب وآذین شهر متصل بوده در و دشت
را آذین بسته بود بعد از مراجعت در ایوان چهل
ستون خاص و عام که تخت زرین مرصع کار را دران احسن
صفات اساس مرکوب کرسی ده بانگ ملک ساخته درین اثنا
اسکندر دلدل مشعل بر افراخته و شد بر آرای انجمن و
کامرانی گشت دست نوازش و احسان بکام بخشی و عطا کاری
گشودند و با هیچ روز و شب تخت بیدار و دل خوش از محفل خرمی
و طرب آراسته باصناف مکرمت و احسان صید دلهای خلایق
فرمودند و چون دولت از خاص و عام در خانه‌ها از کمال خوش
پر شدی و نوبت سواری دگر باره بعزم حرکت و سواری برسوار
جهت ادای نماز جمعه بروند مسجد جامع گشودند و تأدیب
معهود بجا گزارند درین جشن خجسته رای مهین بارهٔ نهال
عظمت و احسان گوهر ثمرهٔ شجرهٔ ابهت و جلال بادشاه‌زادهٔ ارجمند
محمد معظم که در دکن بودند خلعت خاص فرستادند و بروغ بی‌دمان
حسب و کامکاری چراغ خاندان سلطنت و شهریاری بادشاه زادهٔ
والا قدر محمد اعظم را منصب سه است از طویلهٔ خاصه و یک
عقد مروارید و دو گل جدیقهٔ دولت بارهٔ نهال روض خلافت بادشاه
زاده والا گهر محمد اکبر را عطای خلعه و مهوکی مرصع مرصع مشمول
عاطفت ساختند و امرا و راجه جسنکه و دیگر امرای اطراف
را بعنایت ارسال خلعت کسوت مباهات بخشیدند و جعفرخان

بمرحمت خلعت خاص اختصاص یافت و دریاخان صوبه دار مالوه
که پنج هزاری پنج هزار سوار منصب داشت یک هزار سوار از
تابینانش در اسپه سه اسپه مقرر شد و ظاهر خان بمرحمت هشت
سراسپ ازانجمله یکی عربی با ساز طلا و دانشمند خان باضافهٔ
پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه
اسد خان بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و میرزا سلطان صفوی
و نامدار خان هر یک بمنصب چهار هزاری دو هزار و هشت صد سوار
بمنصب سه هزاری دو هزار و سیصد سوار و عبدالرحمن بن ندر محمد
خان بانعام چهار هزار روپیه و صف شکن خان که در دکن بود باضافهٔ
پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و اله‌یار خان باضافهٔ پانصدی
بمنصب سه هزاری هزار و دوصد سوار و حسن علی خان بمرحمت
اسپ با ساز طلا و سردار خان بعنایت پنج سراسپ و سید سلطان
کربلایی باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزاری هفت صد سوار و سید
شیرزمان بارهه باضافهٔ پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هفت صد سوار و از اصل و اضافهٔ همت خان بمنصب دو هزاری
هزار و دو صد سوار و ملتفت خان بمنصب دو هزاری هشت صد سوار و
غیاث الدین خان بالتماس امام بخش سورت بمنصب هزار و پانصدی هشت
صد سوار و سرافراز خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و یوسف
خان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و صالح خان بمنصب هزار
و پانصدی صد و پنجاه سوار و فتاح خان موحدار دوار بمنصب هزار و
هشت صد سوار و فرهاد خان از کومکیان صوبهٔ بنگاله بمنصب هزاری
چهار صد سوار و مکرمت خان دیوان صوبهٔ گجرات بمنصب هزاری

هفتصد و پنجاه سوار و محمد تقی خان تحسی ذکر بمنصب هزاری هفتصد سوار و سید جعفر بخاری که در طی مالوب خود گجرات بود بعنایت ارسال خلعت و انعام دو صد اشرفی و سید علی داروغهٔ کتاب خانه بمرحمت خنجر مرصع و برلم سنگهٔ بصر زمیندار سری نگر بعنایت جمدهر مرصع و سید عنایت الله بعنایت مادهٔ فل و انعام دو هزار روپیه و خدمت طلب خان بمرحمت اسپ و محمد ناصر خلف بمناسبت داروغگی بقارخانه بخطاب بوب خانی و خواجه طرب که در خدمت اعلی حضرت بود بخطاب محلدار خانی مفتخر و مباهی شدند و ارسلان خان موحد ر سا ق فارس که حقایق گزارش نامه بفوجداری ملوستان بعدن نامه بود جبهه سای آستان اقبال گشته بعنایت خلعت و ا سب سربلند شد و بدان خدمت مرخص گردید و جهانگیر قلی خان فوجدار مقام دوآبه که بموجب التماس شرف اندوز ملازمت اکمنر حاصب گشته بود بعنایت خلعت سرفراز گشته بخدمت مرجوعه رخصت یافت و خواجه مکیدر که تازه از ما وراء النهر آمده در سلک بندهای این آستان ملک احتوام انتظام یافته بو بمرحمت جیغهٔ مرصع و شمشیر و سپر با سار طلا و انعام دو هزار روپیه مباهی شد و سید یحیی بانعام دو هزار روپیه و شیخ محمد شاه جونپوری بانعام دو صد اشرفی و سعید الله و محمد معصوم از ملازمان قدیمی که در سلک لشکر دعا منتظم شده بودند هریک بانعام سه هزار روپیه و ملا محمد امین خوش نویس بانعام دو هزار روپیه و شیخ پیر محمد صاحب سجادهٔ جناب زبدة الواصلین حضرت خواجه معین الدین قدس سره

بعنایت خلعت و انعام یک هزار و پانصد روپیه و الله یار لله رضا بهادر و حکیم احمد عرب و میر محمود سبزواری و سعدای خوش نویس و ملا مرزعی شاعر و یک اندر وکندرای که از شعرای هندوی زبانند و چندی دیگر هریک بانعام یک هزار روپیه کامیاب شدند و پنج هزار روپیه بنغمه سنجان و سرود سرایان آن بزم مسعود عطا شد و درین روز خجسته نویندان زمیع قدر و امرای نامدار پیشکشهای شایسته که یک لک و هفتاد هزار روپیه قیمت آن شد گذرانیدند و از جانب امیر الامرای صوبه دار بنگاله برخی از جواهر نفیسه و مرصع آلات و از فیل وزیر خان دو زنجیر فیل با نفایس جواهر بنظر اکسیر مآثر رسید و مرتضی خان و دانشمند خان و کنور رام سنگه و دیگر عمدها درخور حال پیشکش ها گذرانیدند و دو زنجیر فیل با ساز نقره بنسکس مختارخان قلعه دار پرینده از نظر انور گذشت و حاجی احمد سعید[۲] که در چهارم سال جلوس همایون بجهت رسانیدن مبلغ شش لک و شصت هزار روپیه بفقرا حرمین شریفین زادهما الله قدرا و جلالة بآن اماکن بشیر تعیین یافته بود ازان صوب رسیده جبهه سای استان خلافت شد و چهارده سر اسپ عربی برسم پیشکش گذرانیده شد بجنی که شریف مکهٔ معظمه او را با صحیفهٔ نیازی مشتمل بر اظهار مراسم اخلاص و دعاگویی و سه سر اسپ عربی و برخی تبرکات و تنسوقات آن مکان ملایک آشیان بر بامداد مشار الیه بدرگاه ملک دستگاه فرستاده بود دولت اندوز ملازمت

(۲ ب) محمد سعید - و همچنین آمده

اسرف گشته بعنایت خلعت و انعام شش هزار روپیه سربلند شد
و سیدی کامل سفیر حاکم حبشه و سید عبدالله فرستادهٔ حاکم حضرموت
که آنها نیز با صحایف اخلاص و اسپوحی از تنسوقات آن حدود
درین ایام از جناب به ملی رسیده بودند باستلام عتبهٔ جلال بار گشته
نخستین بعطای خلعت و انعام دو هزار و پانصد روپیه و دومین
بعنایت خلعت و انعام یک هزار روپیه سرفرازی اندوخت و شیخ
محمد فرستادهٔ شیخ عبدالرحمن مغربی که از اجلهٔ سادات
و اعیان و سعادت اندوز مجاورت حرم قدس کعبهٔ معظمه است قلیل
هدیهٔ ارسال نموده بعنایت خلعت و انعام دو هزار روپیه کامیاب شد
و نه سر اسپ عربی که امام اسمعیل حاکم یمن از روی اخلاص و
هوا خواهی ارسال داشته بود بنظر فیض گستر رسید و این جشن
جهان افروز تا پنج روز جهانیان را هنگامه‌آرای طرب و نشاط بود درین
اوقات از وقایع صوبهٔ دکن بمسامع علیه رسید که اخلاص خان شیخ
را که در سلک کومکیان راجه جیسنگه انتظام داشت باجل
طبیعی روزگار حیاتش سپری شد و از سوانح مستقر الخلافه اکبر
آباد معروض بارگاه سلطنت گردید که اعتبار خان خواجه سرا که
بحراست حصن سپهر مثال آن مصر دولت و اقبال قیام داشت رخت
اقامت از حصار هستی بیرون کشید و رعد انداز خان فوجدار نواحی
مستقر الخلافه بجای او معین گشته بعنایت ارسال خلعت و اضافهٔ
پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار مباهی شد و
خدمت خان مذکور بهوشدارخان صوبه دار آن مرکز سلطنت متعلق
گشته بمنصب با اضافه هزار سوار چهار هزاری چهار هزار سوار مقرر

شد هشتم دی بعده مهاراجه جسونت سنگه از دکن رسیده باستلام پدهٔ سدهٔ چهرهٔ طالع برافروخت و یک هزار مهر و یک هزار روپیه بر سبیل نذر گذرانیده بعطای خلعت خاص سرمایهٔ مباهات اندوخت *

جشن وزن قمری

درین ایام میمنت فرجام موسم وزن قمری پایه افزای اورنگ خلافت و جهان بانی در رسیده آئین مسرت و شادمانی تازه شد و روز مبارک سه شنبه هفدهم شوال مطابق سیزدهم خرداد که بارگاه سلطنت و دولت سرای خلافت دگرباره بسط بساط عشرت و کامرانی آذین خسروانی و شکوه آسمانی یافته بود آن جشن خجسته انعقاد یافت و بعد از انقضای یک پاس و دو گهری از روز مذکور در محفل خلد مثال غسلخانه وزن مسعود برسم معهود بفعل آمد و سال چهل و هشتم قمری از عمر ابدمدت طراز شهنشاه خورشید قدر کیوان علام فرین هزاران فرخی و بهروزی بانجام رسیده سال چهل و نهم آغاز جهان افروزی نمود درین جشن عالم آرا بهار چمن حشمت و کام گاری نهال گلشن ابهت و بختیاری بادشاهزادهٔ جوان بخت محمد اعظم بعنایت یک زنجیر فیل با ساز نقره مورد عاطفت گردیدند و مهاراجه جسونت سنگه بعطای خلعت خاصه و بهونچی و دهکدهکی مرصع مشمول التفات شد و جعفرخان موحدار و محمد امین خان و مرتضی خان و اعتقاد خان و دانشمند خان و طاهرخان و بیست و پنج کس دیگر از امرای

عظام بمرحمت خلعت نوازش یافتند و کور را سنگه بعنایت شمشیر و مدار رحان بعطای جمدهٔ مرصع و اسپ باساز طلا سربلند شدند واز اصل واضافهٔ قلعه دارخان خارس‌عربدن د منصب دوهزاری هزار و پانصد سوار از آن جمله پانصد سوار ۲ و ۱ ده سه اسپه و رای مذکور موجدار بریلی بمنصب پانصدی هزار هزار ودو صدسوار دو اسپه سه اسپه مباهی گشتند و سهراب خان که سابق وجدار بالا پور بود قلعه داری او گدرار بعغر بهرام خان بعدس ۱ ده از اصل واضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرا رار شد و سعادت خان باارسال خلعت ۱ ده بجاگیر خود مرخص گردید و حاجی احمد سعید بنظم مهام حکلهٔ اناوه از بعغر راجه بو رمل معین شده بعنایت خلعت و اسپ و از اصل و اضا ه بمنصب هزاری هفت صد سوار ابهٔ اعتبارا راجحند و از اصل و اضافه علی قلیخان از کومکیان صوبهٔ گجرات و خواجه عنایت الله از کومکیان صوبهٔ دکن هریک بمنصب هزاری هفت صد سوار و احمد بیگ نجم ثانی ازکومکیان صوبهٔ مالوه بمنصب هزاری چهار صد سوار سر بلندی یافتند وعالم خان سردار ممالک بوجادی و میر احمد خان قلعه‌دار بهالکسرو برخی د گرار امرای اطراف بعنایت ارسال خلعت وکامل بیگ موجدار اىلد بخطاب کامل خانی و تکرم سنگه ولد اجه‌مان سنگه‌گوالیاری از زمینداران کوهستان چ ون بخطاب راجگی و مرحمت ارسال خلعت سرمایهٔ افتخار اندوختند و بعوی شعار شیخ محمد اشرف لاهوری بعطای سه هزار روپیه و ساه قلی خلف دیعام پنجهزار روپیه و خدا بند بیگ ولد بکه تارخان مرحوم و هیچ کس د گرهر یک انعام دو هزار روپیه وجکدم

احمد عرب و دوازده کس دیگر هریک بانعام یکهزار روپیه کامیاب گردیدند و سید یحیی رسول شریف مکه بعنایت خلعت و اسپ و انعام هفت هزار روپیه ـ یکصد اشرفی و یکصد روپیه هریک بوزن صد توله و سیدي کامل سفیر حاکم حبشه بعنایت خلعت و اسپ و انعام دو هزار روپیه و سید عبد الله فرستادهٔ حاکم حضرموت بعطای خلعت و اسپ و انعام دو هزار روپیه و شیخ محمد فرستادهٔ سید عبد الرحمن مغربی بعنایت خلعت و اسپ و انعام دوهزار (۲) روپیه سرافراز گشته رخصت انصراف یافتند و از خزانهٔ احسان پادشاهانه دوازده هزار روپیه برای حاکم حبشه و هفت هزار روپیه جهت حاکم حضرموت و ده هزار روپیه برای سید عبد الرحمن مغربی مصحوب سفرا ارسال یافت و چون کوکک (۳) اتالیق که از عمدهای سبحان قلی خان والیٔ بلخ بود عریضهٔ مبنی بر اظهار مراتب بندگی و اخلاص با مختصر پیشکشی بدرگاه ملک پیشگاه فرستاده بود آورده بعنایت خلعت و انعام دو هزار روپیه نوازش یافته مرخص شد ـ مصحوب او هفت هزار روپیه با خلعت فاخره و خنجر مرصع بجهت مشار الیه مرسل گشت و پنج هزار روپیه درصرهٔ نعمه سبحان سرود سه ایاز آن انجمن اقبال عطا شد و درین بزم فرخنده خجسته ـ خان پیشکشی مشتمل بر دو زنجیر فیل و ده سر اسپ عربی و عراقی و نفایس امتعه و دیگر تحف و رغائب بنظر

(۲ ن) چهار (۳ ن) بلخ (۴ ن) مه (۵ ن) و صالح محمد
(۶ ن) چهار (۷ ن) کپک

همایون رسانیدند و سایر امرا و عمده‌های تازهٔ دولت در حضور حال
پیشکش‌ها گذرانیدند غرهٔ ذی حجه نامه آقای رومی که دوم باره
از جانب حسین پاشای حاکم بصره آمده بود باسلام شدهٔ سده
سنیه امروز طالع گشته به سر اسپ زین مرسلهٔ آقای مذکور و
چند اسپ از جانب خود بمحل عرض رسانیدند و بعنایت خلعت
و خنجر مرصع و انعام به هزار روپیه کامیاب عاطفت شد دهم ماه
مذکور که عید بزرگ اضحی بود آیین عیش و انبساط تازگی
یافت و کوس طرب و بساط شادی‌آرائی بلندی پذیرفت و حضرت شاهنشاهی
بآیین معهود رایت توجه بمصلی افراخته پس از معاودت بدست
مبارک ادای سنت قربان نمودند نوزدهم که مطابق سیزدهم بهمن بود
جشن عید گلابی منعقد گشته پادشاهزاده‌های ارجمند بختیار و امرای
نامدار رسم گلپاش بصراحیهای مرصع میناکار بجای آوردند *

فتح اکثری از قلاع ولایت سیوا و اصل شدن آن جهالت کیش به درگاه بسعی کوشش و تدبیر راجه جی سنگه

مقدمهٔ این داستان نصرت طراز از آغاز آنکه آن زبدهٔ راجهای عظام
که با عساکر نصرت اعلام حسب الحکم گزارش نامه نوزدهم ربیع الاول سال
گذشته از حضور خلافت و جهانداری بدفع فتنهٔ سیوای مقهور تعیین
یافته بود چهارم شعبان آن سال بخطهٔ فیض بنیاد اورنگ آباد رسیده
با همراهان شرف ملازمت درة التاج عظمت و جلال قرة الظهر
حشمت و اقبال پادشاهزادهٔ ارجمند جمال محمد معظم دریافت
و هشتم ماه مذکور از آن عالیقدر والا نژاد مرخص گشته روانهٔ سمت

مقصد شد و نشست و پنجم بقصبهٔ پونه که مهاراجه جسونت سنگه
با افواج قاهرهٔ پادشاهي آنجا بود رسیده و مهاراجه بموجب فرمان
همایون سررشته اختیار آن مهم بدر بار گذاشته روانهٔ درگاه سلاطین
پناه گردید وآن نوئین اخلاص آئین چند روزی در پونه اقامت گزیده
بضبط و نسق آن حدود و استحکام تهانها پرداخت و قطب الدین
خان را با هفت هزار سوار بطرف جنیر فرستاد که دران سمت بوده
از غنیم مردود باخبر باشد ومقرر ساخت که رو بروي قلعهٔ لوهگده در مقام
مداممي تهانهٔ باستحکام ساخته سه هزار سوار آنجا نگدارد و معادل حصن
باردرگ تهانهٔ دیگر قرار داده دران مکان بدر بوجي شایسته معین
سازد وخود با تتمهٔ جنود قاهره همواره دران اطراف و حدود سواری
نموده بمراسم هوشیاری و پاسداری قیام ورزد وهمچنین در هر طرف
که مظنهٔ دست برد بد اندیشان بود جمعي از جنود مسعود تعیین
نمود و بمقتضاي راي مصلحت پیرا نخست تسخیر قلعهٔ پورندهر
وحصن ردرمال که از معظمات قلاع سیواي تیره بخت بود پیش نهاد
همت اخلاص قیمت ساخته باین عزیمت صائب هفتم رمضان
این سال فرخ فال از پونه بسمت مامور که هر دو قلعهٔ مذکور بر نزدیک
آن بر فراز کوهي واقعست برآمد و احتشام خان را بضبط و حراست
پونه گذاشته رندوله خان و بدرم دیو سیسودیه و راجه خان وخان نثار
خان و خواجه ابو المکارم و جمعي دیگر را که همگی چهار هزار سوار
بودند بهمراهي او تعیین نمود و بعد از وصول بموضع پونی (۲) که بیم

(۲ ن) لوي

گروه از بونه سمت مامور روی بروی کوه قلعهٔ نورندهر واقع است و دو راه از میان آن کوه بملک بادشاهی هست که عاصیان کراه آن در طریق مسلک حصارت می بودستند میرزا ابا و هفوت وار را با بنجصد سوار وسیصد پیاده تفنگچی بنگاهداری آنجا مقرر نمود و بیست و دوم آن ماه مبارک که بنگ میرلی امور رسته دلاورخان را که مقدمهٔ جیش منصوری بود با فوج هراول و توبخانهٔ منصور مقدم روانه نمود اکارکیلی صعب العبور که برسر راه بود و بونمود بتدبیر مامور منزل گردید و بربالای آن خود بعد با دیگر ا فواج قاهره متعاقب او روان شده چون بپای کتل رسیدند داوود خان را آنجا گذاشت که بعد از آنکه همگی لشکر ظفر اثر از آن کوه‌وه عبور کند از آنجا روانه شود و خود با سپاه ظفر راه از کتل گذشت و دو کروه طی نموده نزول کرد و دلاورخان که پیشتر آمده بود بر بنگ بنشاور رسیده در صدد نزول بود و سواره ا عدا که بر زمین ملاسدی برای رود آمدن می‌جست دربن وقت برخی از عقیم شده روزگاره ودار گشته عیار انگیز بکار شد آن خان سهامت بروز سپاه ظفر ا ثر را بورونک کرده بر آن حصارت کیشان حمله ور شده و آنها باب ید ا عتساو مقاومت و بیروی بتاب و استقامت در خود ندیده بطرف کوهی که قلعهٔ نورندهر در دامان در فراز آن مقابل هم بفاصلهٔ دو تفنگ انداز واقع است روی ادبار آوردند و جنگی دگر و بی تدبیری فرار آمیز میکردند خان مذکور با جنود منصور جنگ کنان و خصم افگنان بپای کریوهٔ آن کوه رسیده و درین آویزش بسیاری از مخاذیر طعمهٔ شمشیر مبارزان دلاور شدند و برخی قلعه را حصار عافیت ساخته

ماهی آوارهٔ دشت ناکامی گردیدند و مجاهدان مغرور شده بجرأت برآن کوه بلند سپهر مانند گداسده بعلو همت چرخ نمود ابرآسا برآن برآمدند و معمورهٔ که در کمر کوه بود و دکنیان آنرا ماچی گویند آتش زده بعزم محاصرهٔ قلعه بیشتر رسیدند متحصنان هردو قلعه شروع در انداختن توپ و تفنگ و بان کرده برق ابرور کین و پیکار گشتند دلیرخان با حدوث نصرت نشان پای همت پس نکشیده و بداوری جرات و بسالت نزدیک بحصن پورندهر رسیده عجاله مورچالی بست و حقیقت حال براجه جیسنگه اعلام کرد راجه چون ازین معنی آگهی یافت کیرت سنگه پسر خود را با سه هزار سوار خویش و راجه رایسنگه و قباد خان و مترسین و اندرمن بندیله و بادل بخیار و جمعی دیگر تعیین نمود که بدلیرخان پیوسته در محاصره هردو قلعه بکوشند و جمعی از بیلدار و سقا و ضرب و باروت و دیگر آلات توپخانه و مصالح مورچال فرستاد و داؤد خان که راجه اورا درپای کتل برسم چنداولی گذاشته بود چون ازین معنی آگهی یافت از کتل عبور نموده او نیز بمقتضای کارطلبی از همانجا بجانب لشکر دلیرخان شتافت و باو ملحق شد و چون سلک جمعیت مجاهدان منصور درست گردید بشوکت و انبهت تمام همت بر محاصره هردو قلعه بسته باستحکام مورچالها پرداختند و کمند تدبیر بر کنگرهٔ تسخیر آن بلند حصار چرخ آثار انداختند دلیرخان با سپاه خود و عدب و مظفر برادر زادهای او و دیگر افغانان* و اودیبهان و هریبهان گور از ماچی گذشته ما بین پورندهر و ودرمال جای مورچال اختیار نمود و آتشبان مقرآتش آن حصن

اسمالراد و عنایه اساهی و کنارحان و جمعی از راجه جسنگه
در پس روی خود جای داد و کنور سنگه با سه هزار سوار راجه
و جندی از منصبداران رو بروی دروازهٔ قلعهٔ نورپور سنه صاحب
و در سمت راست او راجه نرسنگه کور و کنور راجهور و جگت سنگه بروزی
و سید مقبول عالم نورحالها رار دادند و داود حان با تمام تابینان
خویش و راجه را سنگه راجهور و محمد صالح ترحان و رامسنگه
و سید زین العابدین بخاری و جسمی ۱ او د ر ی و سنرسنگه راجهور
و راجسنگه ز و ج ندی د گرار بندهای اساهی عقب قلعه نورپور
لعال کهرکی جای نورحال گرید و رسول بیگ روزبهانی با
جمعی دیگر از روزبهانیان در دست راست داؤد حان قرار گرفت
و جبر نوح خوهان با خوبی از سپاه دلیرخان رو بروی حصن
ردرمال و منوسی و اندرمن ننه و جندی د گر رعقب آن
واستحکام نورحال رداختند و روز دیگر راجه از جای که بود کوچ
کرده دساسور رسیده و بفاصلهٔ دو کروه از لعه لسکر گاه ساخت و خو
با جمعی دای قلعه رفته ملاحظه سنها و اهتمام پس برد و کار کرده
بدایره گاه برگشت و چون جاسوسان خبر رسانیدند که بیدوی مردود
که خویش نزدیک سنوای صلالت گراست و سر خیل بندهٔ آن
مخذول بود با فوجی نطرف رفته ساده است راجه مذکور
حان بارهه را با سیره حان و حسن حان و جوهر حان و جگت سنگه
و دیگر بندهای پادشاهی که در تهانه مو ه بودند تعاقب و ببه
آن مقهور فرستاد وایشان گرزه با بیده ز ه چون مخالفان بالستماع
توجه آنها فرار نموده بودند معاودت نمودند و از آنجا که احتسام خان

نهاده دارنونه را چنانچه قبل ازین درطی وقایع حضور بر نورگزارش یافت باهل طبیعی روزگار حیات سپری شده بود آن بونمی ارادت سکال سیوم شوال بهادرخان را بجای او تعیین نمود و نصوانده رای صایب از جای که معسکر منصوری نو کوچ کرده در پای کوه نزدیک بمورچال ها نزول کرد چنانچه اکثر دائرهای اهل لشکر بر کمر کوه واقع شد با جمله شب و روز بهادران نصرت شعار بتوپ و تفنگ شعله افروز نبرد و هنگامه آرای پیکار بودند و متحصنان آن در حصن حصین در مراتب مدافعت و مقاومت کمال سعي و کوشش مي نمودند و راجه هر روز خود بمورچال ها رفته مراسم تاکید و اهتمام بظهور میرسانید چون یک برج قلعهٔ زدرمال بصدمات متواتر توپ ها که علی الاتصال برآن میرسید شکست و انهدام یافت دلیر خان سپاه خود را بر یورش تحریص نمود و ششم شوال آنها بامتظهار افضال بی زوال خدیو جهان دلیرانه برآن برج یورش کرده برفراز آن برآمدند و جمعی که بمحافظت آن قیام داشتند تاب ثبات و پایداري نیاورده بمحوطهٔ که مقابل برج مذکور است درخزیدند و بهادران منصوری لوا علم نصرت بر بالاي برج افراشته باستحکام آن پرداختند و درین یورش و آویزش چهار کس ازتابینان دلیرخان پیکر مردي بزینت زخم آراستند و هفت تن ازمخالفان بر خاک هلاک افتاده چهار کس زخمدار شدند چون راجه ازین معنی آ گهی یافت از راجپوتان خود بهر جمعي تعیین نمود که بسپاه دلیر خان پیوسته در تسخیر حصار کوشش نمایند بهادران منصور دست جلادت و مردانگی بجدال و قتال گشوده لوای غلبه و استیلا بر افراختند و

باستعمال آلات وسد راه کار بر محصوران تنگ ساختند چون آن
گروه ضلالت روزه سیاه آمده بد وی صفا طلب قلعه درخود بد بد
زور دیگر کس برد راجه رسانده بربان مسکنت و خضوع امان
طلبیدند راجه نظر برسمهٔ فضل و کرم خسروانه نموده آنها را امان
داد و اواخر روز محصوران از قلعه بدرون آمده بدلیر خان ملاقی
شدند و آن قلعه بتصرف اولیای دولت در آمد و از مرقهٔ
مذکور دو سردار را دلیر خان خلعت داده با دیگر همراهانش
نزد راجه رساند و راجه نیز هندی را خلعت داده چون رخصت
خواستند که باوطان خود روند اسلحه ازانها گرفته همگی را مرخص
ساخت درتسخیر آن حصار اسوار از مبارزان جلادت شعار مرتبت
پیاده سوار و سی داده جان نثار گشتند و سی و دو سوار و هفتاد
و هفت پیاده را آسیب زخم رسید و بعد از فتح این قلعه راجه
بصواب دید رای اخلاص پیرا داؤد خان را با راجه راؤسنگه وسرزه
خان و امرسنگه چندراوت و محمد صالح ترخان و شمس ‌الدین العابدین
بخاری و اهل منکه کچهواهه نوکر خود و چهار صد سوار از
ابناء خویش و جمعی دیگر از مبارزان تسالت کیش که همگی
قریب هفت هزار سوار بودند معین نمود که از دو طرف ولایت
سیوای مردود در آمده بتاخت و تاراج بردازند و بدین جهت کار
برآن بدره روزگار تنگ سازند و نیز هم سوال خان مذکور را با
همراهان رخصت نمو و قطب الدین خان که او نیز با لشکری
شایسته درجهت جنیر معین بود و بلولتخان که محافظت بلوکی
مدام داشت نوشت که آنها نیز ازان طرف ولا مت آن مخذول در

آمده در تخریب آن بکوشند و رعایا و متوطنین آن سر زمین را که
همگی در کتش ضلالت و آتش جهالت اند چندانکه توانند دعده
اسر آورند تا مثواي سعادت نژوه از همه جهت ستوه آید و بعجز
و بیچارگی گراید بالجمله در یکی از شبها جمعي از مخالفان غدر
اندیش تمره درون باراده دست برد و شب خون بمورچال کفرت
سنگه آمدند و چون او با همراهان خبردار و هوشیار و آماده حرب
و کارزار بود کاری نساخته خاسر و ناکام بر گردیدند و بوقتی دیگر
انتهاز فرصت نموده بپرده داری ظلمت شب بر مورچال رسول
بیگ روز بهانی حمله آور گشتند و چون از و رفیقانش معلوف
غفلت و بی‌خبری بودند بر سر توپهای که در مورچال او بود رفته
آنسگاه یکی را میخ زدند و بندهای رسول بیگ ناگهانی در آویخته
یکی را از پای در آوردند و چهارده کس را مجروح کردند چون صدای
این دار و گیر بلند شد زبردست خان از مورچال خود و محمود نوکر
دلیر خان با جمعي ازان خان سهامت نشان رسیده بمقهوران در
آویختند و چهارتن را طعمهٔ صمصام انتقام ساخته بسیاری را خسته
و مجروح گردانیدند و بقیة السیف نیم جانی بر آورده به پناه قلعه
در رفتند و روزي دیگر فرقهی ازان بخت برگشتگان بقصد برداشتن
لاش هاي کشتگان از دریچهٔ قلعه برآمدند چون دران طرف مورچال
پردلخان و سونهکرن بندیله و دیگر بندهای بادشاهی بود این گروه
سعادت پژوه بمدافعت و مقاومت غنیم درآویختند و آن مدبران لئیم کاري
نساخته رهگرای فرار شدند و درین آویزش هشت تن از مبارزان خصم
افگن گل زخم از شاخسار مردي چیدند و چهار کس از مخالف را

مرصر حملهٔ دلاوران خاک نیستی بر سر بخت و بسیاری رحمدار
شدند و داود خان و راجه رامی سنگه و دیگر سرداران منصور شدند به تعاقب
رفته بودند شکست و مکم سوال بنواحی روهیره و دامن کوه قلعه
راجگده رسیده مرستاء ملجاء فرقه را چون خرمن بخت اعادی آتش
زدند و چهار موضع که در شعاب جبال آباد بود و جمعی از متصد لان
آنجا تمکن داشتند گروهی از معان که هراول جیش منصور بودند
تا آنجا رسیده باعادی در آویختند و خبر بداود خان مرسادند خان
مذکور راجه رامسنگه را با فوج هراول و اهل سنگه کچهواهه را با
راجه بان راجه جسسنگه بامداد آنها تعیین نمود و معاهد رهگرای
فرار گشته هر چهار موضع بخاک برابر شد و رعایای صلالت گرا اسیر
گردیده مواشی و امتعه و اسباب آنها بدست بهادران ظفر لوا در
آمد و روز دیگر دران سرزمین مقام کرده فردای آن سمت راجگده
را نه شدند و بسیاری از مواضع و قری را آتش در زده ویران ساختند
و بشست و چهارم تپای قلعهٔ مذکور رسیده به تسخیر مضافات و
نواحی آن پرداختند درین حالت مقهوران از بالای قلعه توپ
و تفنگ و بان می انداختند و جمعی کثیر از قلعه برآمده در کمر
گاه کوه صف کشیده ایستاده بودند لیکن از سطوت و صولت افواج قاهره
جرأت مرود آمدن نیارستند نمود بالجمله چون آن سرزمین کوهسار
و سنگ زار بود و نشیب و فراز بسیار داشت جمود مسعود بعد از
تاخت و تاراج آن حدود ازانجا دو گروه برگشته نزدیک کدل کوچی
گدوره دایره کردند و سمت را تا آمدن بامداری و هوشیاری بسر برده
روز دیگر بدستور برآمدند و داود خان ازانجا به سمت قلعهٔ کدانه رفته

مضافات آنرا تاخت و قطب الدین خان با همراهان بسمت درهٔ پور کهوره[۲] وتامی کهوره نزدیک قلعه کدوازی رنده بتخریب ولایت اهل کفر و غوایت پرداخت و از سکنهٔ آن بوم اسیر بسیار گرفت و مواشی بیشمار بدست آورد و نشست و دهم شوال که داؤد خان و قطب الدین خان بهم ملحق گشتند باتفاق یک دیگر بسمت قلعهٔ لوه‌گذه شتافتند چون افواج قاهره بپای قلعه رسید از اعدای نابکار پانصد سوار و هزار پیاده جنگی جرار از قلعه برآمده با قراولان جیش منصور جنگ درپیوستند چون این خبر بداؤد خان رسید راجه رایسنگه و قطب الدین خان و اچل سنگه نوکر راجه جیسنگه را باسپاه از پادشاهی فرستاد راجهٔ رایسنگه و اچل سنگه بهنگام رسیده سلک جمعیت ضلالت کیشان خسارت شعار بتیغ آبدار از هم گسیختند وجمعی را بخاک معرکه برانداختند و بقیة السیف رهگرای فرار گشته قلعه را حصار عافیت ساختند ومبارزان منصور معمورهای دامن کوه قلعه را آتش زده و ویران ساخته اسیر ومواشی بسیار بدست آوردند و درآن نواحی دایره کردند و صباح آن دگر باره سواری نموده مواضع دامن کوه قلعهٔ لوه گذه و ایساگذه و تپکی[۳] و تکونه را سوخته و خراب کرده بدایره گاه برگشتند وچون اکثری از ولایت عاصیان مردود بامال خرابی ساخته از تاخت و تاراج آن حدود پرداختند ودیگر بعزم معاودت کوچ کرده نزدیک قصبهٔ بونه نزول نمودند و چون راجه جیسنگه مقرر کرده بود که قطب الدین خان با همراهان در نواحی پونه تهانه

(۲ ن) پوردکهوره (۳ ن) تلکی

ساخته آنجا باشد خان مذکور آنجا توقف کرده داؤد خان را که
راستگاه و دیگر بندهای بادشاهی و چهارم ذی قعده پس از چهارده
روز بلشکر ظفر اثر پیوستند و قطب الدین خان که نزدیک بوره تهانه
ساخته آنجا اقامت داشت چون آگهی یافت که جمعی از غنیم
شقاوت اندیش نزدیک قلعه اوردولکندی گردیده فرصت کمین می‌جویند
تا همراهان روی عزیمت بدان صوب آورده با نواحی اوردرک
تاخت نمود و نزدیک هر یک از قلاع مخالف که جمعی از بی
اندیشان جسارت کیش بجدال مجال و پیکار دور از کار درآمده غبار
پیکار انگیختند از صدمه صولت بهادران ظفر شعار بعضی کشته و
برخی زخمدار گشته خاک ادبار بر فرق روزگار خود ریختند خان مذکور
آن روز در عقب کوه لوه گده منزل گزید و چون خبر شنید که جمعی
از باغیان ضلالت پژوه بالای کوه فراهم آمده اند روز دیگر سوار شده
جوقی از بهادران دلاور بالای کوه برشتافت ازان غنیمان مفسدان جمعی
که بجنگ پیش آمدند بنیروی بازوی جلادت بهادران فیروزمند
بخصوص بسستی افتادند و برخی بپای مردی فرار راهی یافتند و
بسیاری دستگیر شدند جماعه از مرد و زن سیصد تن بعنف اسیر
آمدند و قریب سه هزار از مواشی آنها بدست سپاه ظفر پناه آمد
بالجمله چون راجه جیسنگه باستصواب مهارت دستگاه بن قلعه گیری
قرار داده بود که بدمدمه بلند باستحکام تمام از چوب و تخته بر بست
دهند با گروهی از برق اندازان و توپ اندازان با ادوات توپخانه بر
فراز آن برآمده سرکوب غاصبان مقهور باشند و کار برآنها تنگ
سازند بیست و چهارم ذی قعده که دمدمه مرتب گشته بود آن

عمدهٔ راجها چندی از مردم خود تعین نمود که دمدمهٔ مذکور را محاذی برجی که سوای مقهور بجهت مزید استحکام آن قلعه احداث نموده بود و ببرج سعید زبان زداشت نصب نمایند واز اخر روز دمدمه در برابر آن برج منصوب شد و مداران توپخانه و برخی از راجپوتان راجه در فراز آن برآمدند اهل قلعه از مشاهدهٔ این حال شروع در بارش توپ و تفنگ و ریزش حقه و سنگ و دیگر آلات آتش باری کرده بمدافعهٔ مداران منصور و باطل ساختن دمدمهٔ مزبور پرداختند درین اثنا جمعی دیگر از راجپوتان عمده راجه که در مورچال بودند با سپاه نامبرده بامداد بهادران جلادت کیش رسیدند و بس ازانها ریزدست خان و آتش خان داروغهٔ توپخانه خود را رسانیدند و هنگامهٔ جدال وقتال گرمی پذیرفته از طرفین بهمت جهد و کوشش ونهال دلیری ودلاوری بظهور رسید و بدولت سنگه نوکر عمدهٔ راجه جسنگه که سردار اصدکس بود و چندی از راجپوتان و یکی از تابینان داود خان جان نثار گشتند و بسیاری از مقاهیر قهر سعیر بیوستند راجه بعد ازین سوبهکرن بندیله وترکتاز خان و جمعی دیگر از سالب منشان بمعاونت بهادران نصرت نشان تعیین نمود و دلیر خان وکثرت سنگه متصل دمدمه ایستاده تاتند جنگ وکارزار واهتمام پیش برد کار میکردند بصدمات توپخانهٔ منصور در برج معاند شکست و ریختن و رخنهٔ بسیار راه یافته مداران نصرت مآثر مکرر یورش کردند و خود را بپای برج رسانیده شروع در کوشش آن نمودند مقهوران اندرون مابین این برج و برج مذکور که به برج سیاه مشهور است باروت بسیار ریخته بودند که اگر دلاوران فیروز مند بر برج سعید استیلا

واند و خواهند که ازانجا بر برج سپاه د رس نما د آنرا آتش زنند
در بوست آن داروے را آتش زدند و دربت همداد ن از هر دیل
وی د ن تسرارۀ شرارت و شعلۀ کدن خود سوختند در همدن گرمی
حالت کدسان بصرت منس و ادا عده آن دو که بر برج سپاه بدر
ورس نما ند خون سبب بر کب رسیده و و صحابه ن مبارهدر و
برج که بسبب گاهی و آتش درره بو ند راه حدسنگه ار صوب
اند سی صلاح دران ن ده ـ ا طفر ماه را اران بر ـ ارداست
و در ای برج سعید مه حال و بد و خون سا د دۀ ظلام د حمر ۀ
نیست عاصیان بد برحام کسند رحمت اقامت از برج سعدت درگرفته
روا حال بداه برج سپاه درآمد بد و آن برج د برخی ـ نگو مرتۀ آن
ک ه ر را اکرۀ سعوای د بادو عمرت اداید است ادی بیداد
درآمد و ها راه د ج سپاه سبده همت برادامدن دست کاهی
که مادس ه د برج گاسد و در صا ح سر روزان را
خاک و سنگ انباشتند و درآن زمین مورچالی اند د آ د بر
برج سپاه مسرت ساختند و د وب در بالای آن ود لی الاتصال
می انداختند خون مقدمات سوب دران بدر رحمه انگیخته خارسانش
را گرید دستار رسید برج مذکور را با برجی دیگر که متصل آن بوده
حالی کرده در ماه ده ارحصا جای گرفتند و آن هر دو برج د ر
بعصب بهادران قلعه کشا درآمد و زبن انام خون بعداد حان
مهابه بار و ه خبر رسیده بود که جمعی از مقهوران در موضع
مرکوب مارا دارند ا و القاسم و عبد الله پسران خونس را با جمعی
ار بامداد خود و زبدۀ خان و خواجه ا و المکارم و راجي و نهاسی

پسران افضل تجاوری و برخی دیگر از بندهای پادشاهی بدان جانب تعیین نمود آن گروه چون نزدیک بدان موضع رسیدند سفیهه سوار از اشرار که دران جا بودند فرار نمودند و سپاه نصرت شعار اسیر و مواشی بسیار گرفته مراجعت کردند بالجمله چون سعوای ضلالت کیش بر مراتب سطوت و استیلای حدود دایره آگاه گشته دیدی متدانست که عقوبت حصن متین نورد هر که از مواد عمده شوب و استکبار آن تیره روزگار بود و بسیاری از امرا و مردم کاری او دران محصور بودند بنیروی قهر و صولت اولیاء دولت مسخر خواهد شد و لا محاله امواج بحر امواج بعد از آن لمحاصرهٔ حصن راهکده که آن بانکار پشت استظهار بدان بار داده تا همگی اهل و عیال و ذخایر و اموال دران بود خواهند پرداخت و آنرا بقهر و قهر مفتوح خواهند ساخت و اگر بر جادهٔ سرکشی و عصیان منشی پابت قدم بوده بمسلک مستقیم متابعت و فرمان برداری نگراید و در مخالفت و طغیان اصرار نماید مآل حالتش بخذلان و نکال و ویرانی و استیصال خواهد کشید لاجرم پس بینی و مصلحت گزینی را کار بسته چندی دلاوران بتکرار کسان نزد راجه جسنگه فرستاده بود که تمهید مراسم اعتذار و اصلاح کار آن ضلالت شعار نمایند و در آخر بنذت نام برهمنی که آن مهجور لئیم باو رابطهٔ ارادت و اعتقاد عظیم داشت باشارهٔ او نزد راجه آمده حرف استدعای امان درمیان آورده بود و راجه باو عهد نموده که اگر آن مدبر غدار بقدم صدق و راستی طریق عجز و ندامت پوید و بی سلاح بآیین مجرمان آمده ملتاب کند از آسیب جانی در امان خواهد بود چون پنذت مذکور

ملاوت نمود آن جهالت کیش ضلالت پژوه که از صدمات قهر و
استیلای مواکب گردون شکوه ستوه آمده در ⁂ جهت امن و امان و
رفاه برای سلامت مال و جان متعلقان عهد و قول راه از خوف و
هراس وا رسته و وسواس رسته رخصت اطاعت و انقیاد و عبودیت
و فرمان بری آستان دیر بنا مصمم نمود و خاطر ایمن و دل
مطمئن گشته با جمعیتی از راجگان بقصد ملاقات راجه
با آمدنی که مراد با نه بود روان گردید و سمت راجه خبر رسیده بود
که آن ضلالت کیش فردا خواهد آمد چون روز شد راجه دلدار خان و کهرک
سنگه که از پیش دیدبان فرصه شکار بودند و جمعیه آنها انحصار سردار
برد که رسیده بود گمان نمود که مورچال خود تسخیر کرده دلدار
رزم در حصار بماند خان مذکور و کهرک سنگه لجه و اهتمام بلیغ
شروع در نقب کرده کار کردند از مشاهده این حال مغروران بجمعیت
تمام از حصار بدر آمده بمراسم مدافعت برداختند سالاران مذکور ملله
بحملهای متواتر دلیرانه آن جسارت منشان را از پیش رانده
بدروازه قلعه رسانیدند و بنیروی مردانه روی داده فرصت شکست
بر اعدا بدفع سرا گین دلیران دشمن شکن سر از هوای هستی
بر افشاندند و بسیاری بخاک غنودند و جمعی از بادبان راجه و
دلدار خان و کهرک سنگه چهرهٔ مردی بگلگونهٔ زخم آراسته معدودی
جان سپردند در راه عبودیت در باختند در ابتدای اشتعال که
هنگامهٔ قتال و جدال گرم بود و راجه هر ساعت خبر می‌گرفت که
کار جنگ و کارزار بکجا انجامیده مدبران خبر رسانیدند که سپاهی
مقهور بموضع ... رسیده از آنجا بر ... سر ... از آنجا

تملقات می آید آن عمده راجها اودیراج مدشی خود را با گرگ سین کچهواهه باستعمال او فرستاده پیغام کرد که اگر آمدن بعزم فرمان پذیری و عبودیت و قصد سپردن قلاع و حصول تصرف اولیای دولت است بادی عزیمت صائب و ارادهٔ پسندیده بداند که فرن انظار عفو و تفضل پادشاهانه گشته مال و ناموس و جانش در امان خواهد بود والا آمدن در کار نیست چه بلا یب بمقامی عوض عداوت امرد منعال و بیروی بخت دشمن سوز عدو مال اورنگ شاهی کسور اقبال تمامی قلاع و ولایتش مسخر خواهد گردید اودیراج پس ازطی اندک مسافتی باو رسیده پیام راجه گزارد آن خسران مآب جواب گفت که انجال خود بزدیک بحضور رسیده‌ام آنچه مقتضای بندگی و دولت خواهی خواهد بود عمل خواهم آورد و پس از ساعتی بمعسکر ظفر موسوم نزدیک بدایرهٔ راجه رسید آن لوبدی کار شناس جانی بیگ بخشی لشکر نصرت اثر را فرستاد که اورا بدرون آرد و چون بدرون خیمه رسید با راجه ملاقی شد راجه باو معانقه کرده نزدیک خود جای داد آن علالت سگال زبان عجز و ابتهال کشوده اظهار ندامت بر زلات و تقصیرات خود نمود و گفت که قلعهٔ پورندهر را با بسیاری از قلاع دیگر بامید عفو بخشایشتر گیتی خدیو فضل پرور کرم گستر پیشکش می‌کنم و من بعد حلقهٔ اطاعت و بندگی در گوش و غاشیهٔ دولت خواهی و خدمت گذاری بر دوش خواهم کشید راجه بطور ترسیمهٔ تفضل و احسان پادشاه خطا بخش عذر بدوش کرده اورا بجان ومال امان داده و غازی بیگ میر تورک را اشاره نمود که بربابت یکی از مردم او

برد الدرخان و کدورت سابقه رفع نمود که چون سیوا بدلاوری شهرت
و رهبری طالع منهج ... و زمان ... شده است
هواهای خاطر او کرده محصوران را امان دادیم متعرض جان آنها
نگشته نگذارند تا بیرون آمد و سپاه ظفر پناه بقلعه در آمده آنرا
بتصرف نماید عاری نیک الاغ خام نمو و کس سیوا باشاره او
بدر ازه حصار رفته محصوران را اعلام کردیدست حال مردانه جلادت
باره نشسته و آنها آن سمت مهلت خواستند و راجه سیوا را که حزینه
آمده بود در دایره خود جای داده با او انواع ملاطفت ظهور
رسانید روز دیگر حسب قرارداد هفت هزار تن از مرد و زن از آنجمله
چهار هزار تن مرد جنگی از قلعه برآمدند و بندهای بادشاهی
داخل شده آن حصن متین را بتصرف نمودند و راجه سیوا شجمه
جواد را که بنوان ندوبان لشکر ظفر اثر توجه معین نمود که بقلعه
رفته ذخیره و اسلحه و توپخانه و سایر اثاثی که دران باشد ضبط
نماید و چون سیوا در همین روز اسم قلعه دیگر موسوم ... کرده
و آماده و ... و نکوبه و رهدره تسخیر کرد راجه جسنگه راجه
... بدولت که در سمت عقب حصن نوریدهو بر سر راه
راجگده معین بود اشاره نمود که اندرمن ابراز خود را با برقی
برای بتصرف قلعه روهاره رفته و ذیقعده چهار پهاده اور بوده تو ...
که به هزار و پانصد سوار رفته چهار قلعه دیگر را بتصرف آورد و
سیوا بدرگاه خود بدین شیو که سر م اورا برآورده قلاع مذکور را
به بندهای بادشاه حواله نمایند و چون دلاورخان هنوز در پای
قلعه اقامت داشت راجه سیوا را برفاقت راجه را سنگه برد خان مذکور

فرستاد که باز ملاقي شود آنخان شهامت نزور بعد از ملاقات در سر
اسپ نکي عربي با ساز طلا و شمشیر و خنجر هر دو با ساز مرصع
و در تعور از بعادس انمشة باو داده رخصت نمود و چون بندر که
سیوا بنادر مآل اندیشي و مصلحت شناسي چنانچه گزارش یافت
راه آشنائی وآمد و شد کسان براخه کشوده بود و راجه اورا بالاطلاع بمصالح
هوش امرا و بنعام ندم و امید بشاهراه اطاعت و بندگي میخوانده
بجهت استمالت خاطر آن مدبر فرمان عالیشان مکرمت عنوان
مبني بر مژدهٔ فضل و بخشایش بنام او با خلعت عاطفت وبوارش
از پیشگاه خلافت و جهان ستاني التماس کرده بود و فرمان همایون
و خلعت که بموجب استدعای آن زبدهٔ راجهای عظام از جناب
سلطنت مرسل گشته بود درین روز رسید اواخر روز سیوا باستماع این
بشارت عظمی بجهت استقبال مثال کرامت تمثال
شتافت و بورود آن منشور مکرمت مضمون سر مباهات بارج گردون
رسانیده خاعت افتخار پوشید و چون باطن ضلالت موطن آن وحشيء
دشت عصیان بمژدهٔ عفو و احسان شهنشاه جهان في الجمله آرامش
و اطمینان یافت راجه با او در بارهٔ سپردن تمامي قلاع و حصون
بازلیای دولت ابد مقرون سخن درمیان آورده بعد از گفت وگوی
بسیار چنین قرار یافت که از جملهٔ سي و پنج قلعه که از زمان
حکومت ولاة نظام الملکیه دران ولایت بود و الحال سیوا در تصرف
داشت بیست و سه قلعه که حصن متین پورندهر و ردرمال
ازانجمله باشد و قریب ده لک هون حاصل ولایات متعلقهٔ آن بست
بتصرف بندهای درگاه آسمان جاه سپارد و ازانجاکه دست توسل

و اینجا بعفو عمیم و فضل جسیم شهنشاه جم‌حشم مهربان کریم
در زده بقدم ندامت و اعتذار مسلک اطاعت و بندگی و منهج
عفو نب و سرافگندگی سپرده بود دوازده قلعه که بدست یک لک
هون محصول منصب آن سمت بدستور سابق در تصرف او باشد
و بمادی و مسکن خویش بازگشته شنبهاجی پسر خود را که طفلی
هشت ساله بود نزد راجه فرستد و آن پسر در سلک بندهای درگاه
خلایق پناه منتظم گشته همراه راجه باشد و سپاه و نوکرانش در لوازم
خدمت قیام نمایند و سیوا خود بهر گاه دران حدود مهمی
پیش آید کمر خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگی بجای آورد
و بعد از این قرار داد راجه اورا نواخت با سازطلا و یک زنجیر فیل ماده
داده رخصت نمود و کنور سنگه را همراه کرد که با قلعهٔ کنندانه که از
جملهٔ قلاع سپردنی باولیای دولت و در حصانت و متانت ثانی
حصن پوربندهر بود رفته بعد از تصرف قلعهٔ مذکور و سپردن آن براجه
جان که بقلعه اری مقرر گشته نیز سیوا را از آنجا رخصت کند و تفصیل
اسامی قلاع مفتوحه اینست پوربندهر رودرمال کنندانه کهنداله
لوهگده اساگده ملکی نکونه روهیره ناردرک ماهولی(۲)
مهنداردرک نکس کهول(۳) روپ‌گده تکس‌گده مورنجن مانک‌گده
سروپ‌گده ساکرگده مرک‌گده انکوله سون‌گده ماهن‌گده بالجمله
چهاردهم ذی حجه برین قرار داد سیوا شنبهاجی پسرش نزد
راجه آمد و چون بقدر حصول از جملهٔ ولایتی بود که از سیوا بتصرف

(۲ ن) ماهولی (۳ ن) تلس کهول

احیای سلطنت قاهره آمده بود راجه لودیجان را بضبط آنجا تعیین نمود و بیست و یکم ربیع الاول بندر ملنگنه که در شش کروهی معسکر ظفر پیرا بود زده آن حصن رفیع و معقل منیع را ملاحظه نمود و اهتمام بند و بست و سرانجام ضروریات آن کرده و شب آنجا بسر برده روز دیگر بلشکرگاه برگردید و ازانجا که بموجب التماس آن عمدهٔ راجها سلسهای بسر مدوا از پیشگاه مکرمت و احسان بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار سرافراز گردیده فرمان مرحمت عنوان مشتمل برین معنی درین روز رسیده بود راجه اورا هنگام دیوان طلبیده بجانی بیگ بخشی لشکر ظفر اثر اشاره نمود تا اورا تسلیم این عطیهٔ عظمی فرمود و از جانب خود خلعت و یک زنجیر فیل با سار نقره داده پس از چند روز سیوا بغیر از راجگده رسید و چون عادل خان حاکم بیجاپور قبل ازین مصدر برخی تقصیرات که ازان جمله اخیر و اهمال در اتصال وجوه پیشکش بود گشته درین اوقات برای اصلاح کارهای باعتبار خویش ملا احمد نائته را که در سلک عمدها و اعاظم دولت او انتظام داشت نزد راجه فرستاده بود بیست و ششم ربیع الاول که از بشش کروهی معسکر ظفر اثر رسید راجه اودیراج منشی خود را باستقبال او فرستاد و ملا یحیی برادرش را که مدتی قبل ازین چنانچه گزارش داده بیاوری طالع در سلک بندهای درگاه آسمان جاه منسلک گشته درآن حیش فیروزی بود بفرستادن بدد بیش داد و پس از سه روز که ساعت ملاقات ملا احمد بود راجه مقرر نمود که راجه رایسنگه و کدرت سنگه رفته اورا بیاورند و آنها اندک مسافتی طی کرده در اثنای راه باو

برخوردند و او را آورده براجه ملاقی ساختند آن عمدهٔ راجهای عظام
مراسم نکوداشت و احترامش بجای آورد و ده اسب عراقی با ساز
طلا و یک زنجیر فیل با ساز نقره و دو نفور از خاص اسپه بار
داده بازطان خودش رخصت نمود عادل خان مصحوب او یک زنجیر
فیل و برخی جواهر و مرصع آلات برای راجه فرستاده بود و چون
ازان وقت باز که سیوا دم محرمان بی سلاح آمده براجه ملاقی
شده بود تا آن وقت برای نمی نشست راجه درین هنگام یک قبضه
شمشیر و یک قبضه جمدهر را و با ساز مرصع باو داده تکلیف برای
نشستن نمود اکنون کلک حقایق نگار سر رشتهٔ سوانح دکن را اینجا
گذاشته بتحریر وقایع حضور پرنور می پردازد نور هم ذی حجه که
خبر فتح قلعهٔ پورندهر و کیفیت آمدن سیوا نزد راجه جیسنگه را
عرضه داشت آن عمدهٔ راجها بمسامع جاه و جلال رسید باشارهٔ علی
شاهانهٔ اقبال نوازش آمد و عواطف خسروانه راجه را بعطای
خلعت خاص و شمشیر خاصه با ساز میناکار و یک زنجیر فیل با
براق نقره وجل زربفت نواخته هزار سوار از تابینانش دو اسپه
سه اسپه مقرر فرموده منصبش از اصل و اضافه هفت هزاری
هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه داشت و کنور رامسنگه خلف الصدق
راجه مذکور که در خدمت حضور پرنور بود عنایت خلعت
و برخی از حلی مرصع و یک زنجیر ماده فیل نوازش یافت و از
عمدهای آن جیش مسعود دلیرخان و داود خان و راجه رایسنگه
سیسودیه و کیرت سنگه بمرحمت خلعت خاص مباهات اندوختند
و یک هزار سوار از تابینان دلیرخان دو اسپه سه اسپه مقرر شد که

مدصدش ار اصل و اصافه پنجهزاری پنجهزار سوار ازان جمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه باسد و ار اصل و اصافهٔ راجه سجانسنگه بندیله بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و با صد سوار دو اسپه سه اسپه و کیرت سنگه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و ترکتازخان بمنصب هزاری شش صد سوار سر بلندی اندوختند و دیگر بندها درخور حال باضافهٔ مناصب و دیگر مواهب نوازش یافتند سیوم محرم مرتهی سنگه ولد راجه جسونت سنگه از وطن رسیده دولت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردید و بعنایت پهونچی و سر پیچ مرصع سر بلند شد نوردهم ماه مذکور که جشن وزن سال دوازدهم از سن شریف نهال گلشن الهی و کامگاری بهار چمن حشمت و بختیاری پادشاه زادهٔ ارجمند محمد اعظم بود عاطفت شهنشاهانه آن گوهر درج سلطنت را بعطای یک عقد زمرد بنواخت- دریں ایام از وقایع صوبهٔ مالوه بمسامع حقایق مجامع پیوست که نوازش خان برادر خرد خلیل الله خان مرحوم که فوجدار ماندو بود جهان گذران را بدرود نمود و مرحمت والای پادشاهی افتخار خان میرسامان و ملتفت خان و میر بهاء الدین پسران اصالت خان مرحوم و روح الله خان و عزیز الدین پسران خلیل الله خان مغفور را که برادر زادهای او بودند و کامیاب خان صفوی را که سمت قرابت باو داشت بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد و میر خان مهین خلف خلیل الله خان را که فوجدار جمون بود بارسال خلعت کسوت نوازش بخشیدند و محمد بیگ خان بفوجداری ماندو تعیین یافته بعنایت خلعت و اسپ و ار اصل و اضافه بمنصب هزار

و بایمردی بخت بلند سوار هر بلند شد *

نهضت ناصر عمدهٔ راجها راجه جیسنگه با عساکر منصوره بعد فراغ از مهم سیوا بتسخیر ولایت بیجاپور و تنبیه عادل خان

چون پیش معرفت آگهی که از سرمایهٔ دانش و دیده وری و دانایی گماشت وخرد بزرگی که مدار جمیع امور خصوصا شیوهٔ ریاست و سروری همان تواند بود بی بهره و حرمان نصیب اند و از ازل اورا بمقتضای نقصان فطرت و استعداد با پستی مرتبه اصل و نژاد جوهر والای نجابت و نفس ذاتی و گوهر بی بهای ادب سنجی و مصلحت گزینی که نظام احوال جهانیان بدان منوط و مربوط است کرامت نگشته باشد هرآینه بسلوک مسالک زندگانی و بتنظیم قواعد آمال و امانی بورطهٔ خسران و زیان زندگی در افتاده از هرچه کند بتوسعهٔ ندامت و پشیمانی اندوزد و بسا باشد که از کج اندیشی و باطل پژوهی خرمن بخت و سعادت خویش باتش مخالفت عقل و دانش سوزد تاریخ صدق این معنی از حال عادل خان حاکم بیجاپور ظهور میدهد که چون در اصل فطرت از جوهر شعور و دانایی محروم و بنقص فرومایه نژادی و وصمت پستی نسب موسوم است همواره از منهج صلاح و جادهٔ صواب عدول ورزیده کارهای ناشایسته و اندیشهای خام خود را مورد خسارت و ناکامی می گرداند و دیدهٔ عاقبت بین از نتایج کردار نا ستوده پوشیده سود خویش از زیان باز نمی داند از جملهٔ نکوهیده کارهای او آنکه

دران ایام خجر انجام که صوبهٔ دکن مرکز رایات اقبال و آرام گاه موکب جاه و جلال بود و آن با مآل امر ایالت که بی سابقهٔ ارث واستیعای باره بحکومت آن ولایت رسیده بود امور دولت وامارتش کمال محور و احلال داشت حضرت شاهنشاهی بنابر موجباتی که ذکر آن موجب اطناب است با عساکر ظفر اعتصام وامرای عظام که یکی از آنها معظم خان بود لوای توجه به تسخیر بیجاپور بر افراخته بدان صوب نهضت فرموده بودند وبنیروی اقبال کشورکشا حصن حصین بیدر وقلعهٔ متین کلیان را مهرا و جبرا مفتوح ساخته نزدیک بود که ساحت ولایت بیجاپور بالکلیه از غبار تصرف آن با سراوار امر ریاست بپردازش بامنه بعنصهٔ ملک ارلیای دولت بیزوال درآید و در خلال آن حال بنابر سنوح حوادث و وقایعی که دران ایام روی نمود و از جهت کمال عجز و خشوعی که آن مرو مایه گوهر اظهار کرد مسح عزیمت آن مهم نموده و منت جان و مال و ملک و ناموس برو نهاده عنان معاودت بخطهٔ مینو بنیاد اورنگ آباد تافتند آن مجهول النسب بشکر این عطیهٔ عظمی و موهبت کبری که فوق تصور و خیال و برتر از اندازهٔ شایستگی و استیهال او بود تعهد دادن مبلغ یک کرور روپیه بر سبیل پیشکش نمود و بعد از آنکه موکب اقبال از دکن بمستقر خلافت انتهاض نموده سریر سلطنت و جهانبانی و اورنگ حشمت و کامرانی از جلوس همایون والا پایه شد و عساکر گردون مآثر بکیفیت دفع فتنهٔ بدشکوه و چندی دیگر تربیع سورش انگیزی یا سجاع و پس ازان بدیگر مهمات و یسانها مشغول شد از آنجا که باجیر و تسویف در امور و کوته اندیشی و با عاقبت بینی ومکیدت

و احتمال ارحصا ص احوال کدمان روده حصال است در ادای رحه
پیشکش ملل و باحدر ورروده درین مدت ىلدت و لدل ولطایف
معادبر وحل مکدرا دن وه کاه رائع همادون ىماکند آن عرصدور
می یافت تحفهای ىحا و ىدرهای نا روا مهدد مراسم اعتدار
د واه با وجود اندوجیهای وا حکام ماصده ىحابور که بی ساعدگی
واهلیت و با عدم سابقهٔ وراثت منصه بصروس آمده بو دعوی الاس
وبادارى و اطهار حجلت و سرمساری می سود و با وجود ارتکاب
مصدرات هنگامی که مدوای صالب سعار برو علده و اسدلا با ده
درسر نعصی ملاع اوکه بحدر ولادات آن بانکار مرست الحوار بود رمده
کردرو ىگ داست و نردیک بود که قلعهٔ بدالۀ [۲] را که ار معظمات
ملاع حان مدکور است منصرف سود در رمع ىسلط او بحدات
سلطنت و جهاندانی ملتجی سده درین باب در سدیل بوادر و توالی
عرائص مندی بر مراسم الحاج و اقداح ومحتوی بر الدرام خدمات
دولت حواهی و رسانیدن وجه آن پیشکش و دیگر پیشکشها
به بندهای پادساهی بدرگاه سلاطین پناه رسیدان چون عدر نیوسی و
خطا بخشی و فضل پروری و کرم گستری ار خلائل خصائل مقدسهٔ
این سریر آرای ابدال و اورنگ نسین کسور اقبال است عاطفت
پادشاهانه برحال او بخسود و پاس تسع و امهال برو تفضل و
ترحم رموده و مداسیر بهدند و بعمد دستوا صادر گست و امواج قاهرهٔ
دکن را بدر رمان سدکه به بنده پادشاه او برداخته دست استیلای

(۲ ن) بدالۀ

۱

آن مقهور را کوتاه کنند واز مدافعهٔ افواج قاهره و حفظ قلاع و ولایت خویش فرومانده عادل خان بدین وسیله از شر او مصون ماند و چون مهم آن مردود بدانسر شود بدین سرداران حدود ظفرمآب و دیگر موجبات و اسباب بامداد انجامند و یکچند عمدهٔ تعویق درین مطلب افتاده باعث مزید خیرگی آن نابکار گردید فرمان کرامت عنوان بعادل خان عز صدور یافت که او نیز افواج خویش بر سر آن بد کیش تعیین نماید که چنانچه عساکر گردون مآثر ازین طرف بدفع و استیصال او میکوشند لشکر بیجاپور نیز ازان سمت در قمع و اهلاکش ساعي باشد ازآنجا که خان مذکور را بدانهٔ عاقبت بینی و عقل مصلحت گزین نبود و کوکب تیره بختیش فروغ سعادت و مهتدی نداشت قدر این نعمت سترگ و ساطعت والا نشناخته مسلک کفران و ناسپاسی سپرد و صلاح کار و سود روزگار خود ندانسته از کج اندیشی و کوته نظری تعادت دیگدان بنای معامله درخدیعت و حیله‌گیری گذاشت و اگرچه بظاهر چنین وا نمود که بنابر امتثال امر اعلی در دفع او ساعیست و برخی از لشکرهای خود بحدود ولایت آن مخذول تعیین نموده بود لیکن ازین جهت که دفع آن بدنهاد و قلع ریشهٔ فساد اورا بالکلیه ازمقدمات خرابی حال خویش انگاشته صواب چنان میدانست که آن مقهور میان عساکر منصور و اهل بیجاپور حایل باشد درین اوقات بنابر مصلحت کار خود با او بنامه و پیام و عهود و مواثیق سلسله جنبان یکدلی وموافقت گشته متفق و همداستان شده بود و نهانی در مراتب امداد و اسعادش کوشیده بخصوص انطاعات و ارسال نقود ودیگر مایحتاج اورا معاونت میکرد

و ددان بدتدبر بانص و ا د سه واهی مطب الملک را بدر برس داسده بود که بصرف و مدد آن که برماحر بموده روها بدو رسند وداوحود اس سدابع اعمال بنادر مراعات حفظ طاهر همواره عراص مبنی بر اطهار مدن عقیدت و رسوخ ارا ب بدرگاه آسمان جاه معمرسداد حون اس حقائق و معانی در مرآت حاطر مهر بط ر که بنوسده ار صفحل الهام حلا دیر است بر و وصوح انگنده بدلا ئل طاهره و براهین باهر مدت با به بود و آن باحون سیاس به ب مکرمت و ابصال مستوحب بادب و گوس ال گر ده لاحرم در ن هنگام که عساکر مرروری ا مصام ار کفا ب مهم سعوای سعاوت گرا مارع سد برایع همابون ار موقف حلال براحه جسبکه صادر گست که بعد ار بدو ست ملاع و ولا ا ی که ارسعوای بتصرف اولیای دوات ماهره درآمده بود با ا واح منصور بناحب ولا ب بحادور سماسد در عرب وابع ر مصا ات آن که همگی سکادس در کنس کفر و جهالت و آدس بب برستی و ضلالت اند حدو کوسس بکار برده و ا ای قلعهٔ بحادور رفته و بمحاصرهٔ آن معید گسده آن قدر که ممکن و مقدور باسد ولایت مذکور را بتارد و هرجا ار جنو مخالف اثری طاهر سو صف آرای کارزار گسده گرد دمار ار روزگار آنها برانگیرد تا عادلخان بادان ار گران حواب عفلت و بیخبری بانتباه گرایبده بمرمایهٔ هوسیاری د کار آگهی بدست آرد و کیفیت ا ن مهم بصرف بیرا ار مبدا ا منتهی درطی سوانح بهم سال حلوس اسرف سمت گزارس حواهد بد ربت هفدهم صفر گنج علی خان ار کوکمهان دار الملک کابل که بموحب الدماس به بسگاه حصور آمده بود دولت رمس

نوس در نادده بمرحمت خلعت مناهی شد و سعادتخان مانشال
که در جاگیر خود بود بفوجداری معظم نگر از تغیر الله یار پسر
حاجی خان مامور گشته بعنایت ارسال خلعت و از اصل و اضافهٔ
بمنصب دو هزاری هزار سوار سرفرازی یافت و درین ایام
بمناسبت موسم بر شکل عاطفت بادشاه ابر کف دریا نوال
بادشاهزادهای ارجمند عالی مقدار وامرای نامدار را بعطای خلعت
بارانی نواخت و بجهت سرفرازی سیوای که برخی از حقیقت حال و
کیفیت معاملهٔ آن ضلالت مآل گزارش یافت دگر باره خلعت فاخره
از پیشگاه مکرمت مرسل گشت و چون دستور اعظم جعفرخان بر کنار
دریای جون منزلی عالی دلنشین بنا کرده درین ایام صورت اتمام یافته
بود برای امتیاز و سر افرازی آن عمده نوئینان مقدم رفیع الدائی
خورشید اوج خلافت و جهانبانی پرتو سعادت بسر منزل او افگنده
ساعتی تشریف حضور داشتند آن خان رفیع مقدار ادای مراسم پای
انداز و نثار و شکر مقدم خدیو روزگار بجای آورده پیشکشی شایسته
از جواهر زواهر و مرصع آلات و دیگر رغائب و نوادر بنظر قدسی مآثر
در آورد هشتم ماه مذکور چون روز دسهره بود که عید هندوانست
مهاراجه جسونت سنگه وکنور رام سنگه بعنایت خلعت خاصه مباهات
اندوختند و برتهی سنگه ولد مهاراجه بعطای کمر مرصع نوازش یافت
و چون عبد الله خان والی کاشغر در سال گذشته چنانچه زمردهٔ
کلک سوانح نگار گشته صحیفهٔ اخلاص با برخی از تحف ولایت خویش
مصحوب میر حاجی فولاد بدرگاه سپهر بنیاد فرستاده اظهار مراسم
مخالصت و یکجهتی کرده بود و عاطفت خسروانه اقتضای آن می

نمود که نامهٔ او را جوابی از پیشگاه مهربانی و قدردانی صادر گشته
مصحوب یکی از بندهای پایهٔ سریر عظمت و جهانبانی ارسال یابد
لاجرم درین ایام خواجه اسحاق که از بندهای سنجیدهٔ رو شناس
بود بخطاب کاشغر معین شد و مرحمت خلعت و اسپ و شمشیر
و سپر با ساز مرصع و کمر خنجر و جمدهٔ مرصع و انعام هفت هزار روپیه
مباهی شده بدان صوب رخصت یافت و بدستی صحیفهٔ عطوفت عنوان
در جواب نیاز نامهٔ خان مذکور با یک قبضهٔ خنجر و یک قبضهٔ
شمشیر هر دو مرصع بجواهر ثمینه و برخی دیگر از نفایس
و رغایب مصحوب او مرسل گردید چهاردهم بعرض اشرف رسید
که رحمت خان دیوان بدوات بعارضهٔ مرضی که او را طاری
شده بود مرحلهٔ هستی پیمود و عاطفت پادشاهانه عبد الرحیم خان
داماد و محمد صالح پسرش را بعنایت خلعت از لباس سوگواری
بر آورد و از نوشتهٔ وقایع نگاران ممالک شرقی معروض بارگاه جلال
گردید که راجه بهروز زمیندار مونگیر را باجل طبیعی روزگار حیات
سپری شد و در همین اوقات خواجه بابر که در رکاب نصرت مآب
شغل جلیل احتساب بدو مفوض بود جهان گذران را پدرود نمود
و پسرانش بعنایت خلعت نوازش یافتند و دیانت خان که بخدمت
داروغگی داغ قیام داشت بدیوانی دیوان سرمایهٔ مباهات اندوخت
و خواجه صادق بدخشی بخدمت او منصوب گشت و شغل
احتساب بمحمد زاهد خلف قاضی اسلم مرحوم که بسمت صلاحیت
و ورع موسوم است تفویض یافت و مجموع بعنایت خلعت
سرافراز گشتند هژدهم سربلند خان که بموجب رقیع همایون

از ذکر رمنده بود احرار دولت آسمان بوس نمود •

جشن وزن مبارک شمسی

درین اوان قدسی نشان که در دولت و منص معدلت گیتی خدیو داد گرچمن پیرای ریاض امن و آرامش و جهانیان را بعد مقصود و گوهر امید بدامان خواهش بود برجسته جشن وزن شمسی آفتاب اوج خلافت و گیتی ستانی عالمیان را بشارت بهجت وکامرانی رساند و اوایل روز چهارشنبه بیست و یکم ربیع الثانی مطابق سیزدهم ابان که ساعت دادوار سعادت و انظار منجمت امتزاج داشت و بارگاه سلطنت و جهانبانی بآدینی خسروانی زیب و آرایش یافته بود در ایوان منص مکان غسلخانهٔ مبارک بزمی دلکشا ومحفلی نشاط افزا منعقد گشته وزن مسعود بآئین معهود بفعل آمد و سال چهل و هفتم شمسی از عمر کرامت قرین شهنشاه دنیا و دین بخجستگی و بهروزی بانجام رسیده و سال چهل وهشتم جلوهٔ جهان افروزی آغاز نمود حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن همایون بایوان سپهر نشان خاص و عام که بزیب اسباب تجمل و احتشام برآراسته گران مایهٔ تخت والا پایهٔ مرصع نگار درانجا بقوام اقبال نصب گشته بود بپرتو قدوم گسترده سریر آرای دولت و تخت و اورنگ نشین عظمت وجلال گردیدند درین جشن خسروانه گوهر افسر ابهت و بختیاری فروغ اختر حشمت و کامگاری پادشاهزادهٔ ارجمند محمد اعظم بانعام یک لک روپیه مطرح انوار عاطفت گشتند و مهاراجه جسونت سنگه و جعفر

خان هر یک بعطای خلعت خاص و دو سر اسپ از طویلهٔ خاصه
یکی با ساز طلا و دیگری با ساز مطلی و محمد امین خان صدر
بخشی و مرتضی خان هر کدام بمرحمت اسپ سربلندی یافت
و چون حقیقت حسن خدمت و جانفشانی داود خان که در سلک
همراهان رایات جهانگشا بود از وقایع عسکر منصور دکن بموقف
عرض همایون رسیده بود بعنایات پادشاهانه یک هزار سوار از
تابینان اورا دو اسپه سه اسپه مقرر نمود که منصبش از اصل و
اضافهٔ پنجهزاری چهارهزار سوار از آن جمله دو هزار سوار دو اسپه سه
اسپه باشد و کنور رام سنگه بعطای علم عقد مروارید و صفدر خان وجدار
جمون باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار
و عبد الله خان باضافهٔ پانصدی بمنصب [illegible] دو هزار سوار
و دربهی سنگه ولد مهاراجه بعنایت جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید
و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و بهوجراج
کچواهه که در سلک کومکیان رایات جهانگشا انتظام داشت از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و فتاح خان فوجدار
نوبا که بقلعه داری یکی از قلاع مفتوحه ولایت سیوا علاوهٔ خدمت
او شده بود باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار از آنجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و داراب خان باضافهٔ
پانصدی بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و عنایت ماده
فیل و دیانت خان دیوان دکن از اصل و اضافهٔ بمنصب هزار
و پانصدی سی صد و پنجاه سوار و معظم خان باضافهٔ پانصدی
پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و کامگار خان

باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدي دو صد سوار و از اصل و اضافهٔ سید حامد خان بمنصب هزاری شش صد سوار و لطف الله خان بمنصب هزاری پانصد سوار و سید علی داروغهٔ کتاب خانهٔ بمنصب هزاری سي سوار و ادهم بیگ بخطاب ادهم خانی مفتخر و مباهی گشتند و مرج خان ولد یمین الدوله آصف خان مرحوم مغفور که در سلک گوشه نشینان بود بعنایت خلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه نوازش یافته بمستقر الخلافه اکبر آباد که درآنجا تمکن گزیده بود مرخص شد و قاسم آقای فرستادهٔ حسین پاشای حاکم بصره بعنایت خلعت و جیغه و خنجر مرصع و انعام دوازده هزار روپیه سرافراز گشته رخصت انصراف یافت و یکهزار روپیه بهمراهان او مرحمت شد و شاه خواجه بعطای خنجر مرصع و انعام دو هزار روپیه و عبد الله بیگ و شیخ بیگ که تازه از ولایت توران بآستان فیض مکان رسیده بود اولین بمرحمت خلعت و خنجر و شمشیر و انعام سه هزار روپیه و دومین بعنایت خلعت و خنجر و شمشیر و انعام دو هزار روپیه و شیخ حسین عرب و حسن علي بندهٔ مرشد قلیخان مرحوم هریک بانعام دو هزار روپیه و دوازده کس دیگر از بندهای درگاه جهان پناه هریک بانعام یکهزار روپیه مشمول عاطفت گشتند و ملا عبد الله ولد ملا محمد تقی مشهور بمجلسي که بعزم بندگی این آستان فیض مکان از ولایت ایران آمده بود دولت زمین بوس یافته بعنایت خلعت و انعام دو هزار روپیه و منصب مناسبه کامیاب شد و پنجهزار روپیه بزمرهٔ نغمه سنجان و سرود سرایان عطا شد و درین جشن عالم افروز فروغ

ورود حشمت و اقبال با شاهزادهٔ ارجمند فرخنده خصال محمد
اعظم پیشکشی شایسته از جواهر و مرصع آلات بنظر قدس درآورد ؛
بقبول آن نامهٔ بختیاری برافراختند و پنج زنجیر فیل و سه هزار
اشرفی از جانب امیر الامراء صوبه دار بنگاله بمحل عرض رسید و میر
ملک جان که زنجیر فیل بنظر انور درآورد و جمعی دیگر از امرا
در خور حال پیشکشها گذرانیدند و تا سه روز این جشن دولت پیرا
جهانیان را سرمایهٔ نشاط و شادمانی و پیرایهٔ انبساط و کامرانی بود
درین اوان از وقایع عسکر ظفر اثر دکن که بسرداری راجه جیسنگه
بعد از کفایت مهم شیوا جی حقیقت گزارش پذیرفته ساحت ولایت
بیجاپور مدتی پامال بود بعرض همایون رسید که عادل خان بملاحظهٔ
سوانح جرایم و تقصیرات خویش از گران خواب غفلت بیدار
گشته و صدمهٔ قهر و انتقام عساکر منصوری اعتصام مغلوب خوف و
هراس شده ملا احمد نائطه را که رکن رکین دولت و مدار مهام
حکومت او بود و بجوهر عقل و رای و سمت خدمت و پسندیدگی از
امرای بیجاپور مزیت امتیاز داشت چنانچه مثل این در طی سوانح
آن جشن اقبال مذکور گشته درین هنگام بجهت اصلاح کار و تمهید
مراسم ندامت و اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه جیسنگه
فرستاده است و مصحوب او دو زنجیر فیل و برخی جواهر و مرصع
آلات برای راجه ارسال داشته در مقام خضوع و ابتهال است چون
ملا احمد را از صواب اندیشی و بختمندی مدتها بود که آرزوی
ملازمت و بندگی خدمت این آستان ملک نشان مرکوز ضمیر
مصلحت دان گشته همواره وسیله می جست و منصوبه میخواست

که نایی سعادت عظمی مانر آید و در سلک بندهای درگاه جهان پناه انتظام گردد ه رمانهٔ شرف و مباهات اندرد درین وقت که حصول درین آرزوی او را چدن قریبی رو داده فرصت احراز این دولت ارجمند بافته بود مکنون خاطر خویش را براهه حدسگه اظهار نموده آن عمده راجها کیفیت این معنی به پیشگاه خلافت عرضه داشت و فرمان مکرمت عنوان طلب بنام مشار الله عز صدور یافته با خلعت فاخره و جمدهر مرصع برای سرافرازی او مرسل گشت و عاطفت بادشاهانه عائدانه اورا بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرمایهٔ افتخار بخشیدند •

نور آگین شدن تبت بزرگ بفراغ آثار اسلام و درآمدن زمیندار ضلالت فرجام آنجا بشاهراه اطاعت و بندگی درگاه فلک احترام

چون از سوانح ارجمند و ایام ساحت آن ولایت ظلمت آمود کفر و غوایت بود و هرگز پرتو نور ایمان برآن سرزمین نتافته آثار دین مبین و شعار ملت متین درانجا رواج نداشت و زمینداران و سکنهٔ آن ناحیه بنوسنه روزگار بجهالت ضلالت و ذلت برسدی گذرانیده هرگز طنطنهٔ تکبیر و تهلیل نگوش باطل نیوش آنها نرسیده بود و هیچگاه سر بربقهٔ اطاعت و فرمان برداری فرمان روایان اسلام فرود نیاورده بودند لاجرم رای عالم آرای گیتی خدیو حق پرست چنین اقتضا نمود که سر گروه آن قوم جهالت کیش را تهدید و وعید و وانمود شد بدیکالیف اطاعت اسلام نمایند تا آثار

مسلمانی دران سرزمین پدید آمده بتدریج شهور و اعوام سمت
شیوع و رونق گیرد و بنی دیهای آن کفرستان را که در باطل پرستی
و طالب پروری خلیع العذار بود هوای استبداد و خودسری از سر
دور کرد و فرمان کرامت عنوانی بنام تحصیل زمیندار آنجا
بدین مضمون صادر شد که اگر مطیع الاسلام گشته آثار حق پرستی
و معالم مسلمانی در ولایت خود رایج کند و حلقهٔ اطاعت و بندگی
در گوش کشیده خطبه و سکه بنام نامی و القاب سامی مزین سازد
زمینداری ولایت مذکور برو مسلم خواهد بود و الا افواج جهانگشا
بتصرف آن ولایت و استیصال اهل کفر و عواقب معین خواهند
شد و گرد دمار از روزگار او برخواهند انگیخت و فرمان
همایون را نزد شقیقهای ... از گسمتر مرسلانه امر فرمود که آنرا
مصحوب یکی از بندهای بادشاهی نزد زمیندار مذکور بشتاب رسانند
و در صورتی که امتثال حکم اشرف نماید مد نظر احوال او نگردد
ور تمرد ابا و امتناع با عساکر گشته بر سر ولایت او رفته صدمت
قهر و جهاد با آن بانکار بدنهاد اندورد چون مذکور آن منشور لامع النور
را مصحوب محمد شفیع نام یکی از بندهای درگاه خلایق پناه که
در سلک بندگان آن صوبه انتظام داشت و بندهٔ از بانیان خویش
بر دلدن تحصیل فرستاد چون محمد شفیع با همراهان بدان حدود
زمیندار مذکور از مصلحت بینی و صلاح اندیشی باقدام خشوع
و ابتهال با سه کروه استقبال بدال لازم الامتثال نموده آن منشور عز
و شرف را بر سر نهاده مراسم آداب بتقدیم رسانید و بجای آورده اظهار
اطاعت و عبودیت کرد و روز دیگر که جمعه بود تا ابداع خویش

بهجت در این خطه در آمده در مکانی مناسب که حاضی کند آنجا در ابراهیم آمده بود د خطبه بنام نامی و القاب سامی شهنشاه دولت و دین گیتی خدیو جهان بر مسند حق آیین خوانده شد و چون خطیب زبان بنام والای خلیفهٔ جهان گوهر آمود ساخت زر بسیار نثار نمود و بعد از عدم مراسم خطبه در سر زمینی مناسب به بنای مسجد اشاره کرد وطلا و نقره اسعار سکهٔ همایون زینت بخشیده با محمد شفیع و رفقای او مراسم اعزاز و نکو داشت بجای آورد و چون مسامع ساکنان آن دیار نصیحت ملت احمد مختار صلوات الله و سلامه علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار و خطبا دولت و طنطنهٔ حشمت شهنشاه روزگار در افروخت و فرستادگان از تقدیم مراسم و ترویج مراسمی که بدان مامور بودند پرداختند داد رحیل آنها را با حد تمام و اکرام تمام رخصت انصراف داد و عریضهٔ مبنی بر وظایف عجز و بندگی و قواعد اطاعت و سر افگندگی و التزام اینکه من بعد همواره بر جادهٔ بودن عبودیت و هوا خواهی ذات قد بوده از امتثال احکام و اوامر پادشاهی سر نتابد و ترویج خطبه و سکهٔ مبارک و اشاعت آثار و شعار اسلامی را استدامت نماید با کلید طلایی که اشارت بسپردن آن ولایت باشد به کارگزاری و در عرار زرده مسکوک سکهٔ همایون به پیشکشی از تحف و رعایت آن دیار مصحوب آنها بدرگاه سپهر مدار فرستاد طول ولایت مذکور زیاده بر سی ماهه راهست و عرض در بعضی مواضع در ماهه و بعضی جاها نکماهه معرف رویهٔ آن بکشمیر و کابل و سری نگر و بهار و بنگاله منتهی میشود و مشرق رویه تارزنک و خطا مدرمد و شمال

روزه بست جرد و شعر و تمام معاملات است و حقیقت روزه دست
ثبات دو بده زمیندار آنجا از ده هزار سوار و پیاده دستدار دارد و
اکثر جای است از قوم بره دامن اند بالجمله چون آن هم جا ادنی
الحد از عمده است متعینان که درین مطلب سعی و تدبیر
درست کار برده بود چه تعیین این مقدمه برخاطر ملکوت ناظر برتو
ظهور انگند عاطفت بادشاهانه آنرا بمنا سب خلعت و از اصل و
اضافه بمنصب ده هزار و انصدی دو هزار و سه صد سوار سر بلند
گردانیده و مرا خان زمیندار بیت جور را که درین مهم آثار دولت
خواهی ازو ظاهر شده بود بمرحمت خلعت نواخت درین ایام
مهاراجه جسونت سنگه و جعفر خان و محمد امین خان و مرتضی
خان و داود خان و دیگر امرای حضور بعطای خلعت زمستانی
نوازش یافتند و همچنین امرای اطراف این عنایت عز مباهات
اندوختند و منشور عاطفت درآمدی بمراتب فضل و مکرمت
بنام سید اعرض زادند خلعت فاخره جمدهر مرصع برای او
مرسل گشت و بعرض اشرف رسید که راجه سودرمل که از زمینداری
اناوه بر ل شده بود و بعداز خان زمیندار دهانه هر باختل طبعی
بساط حیات در نوردید و از زوجه دکنی او پسر همانجا
ماند که جواهر خان حبشی از گوکنداه آنجا مرحله هستی
پیمود چون سپهسالار بردان برسید چون آگاه از کمال حسن بندگی و
دولت خواهی درین ایام مبلغ سه لک و بیست هزار روپیه از نقد
و جنس فرستاده و جواهر و زمرد ساعات و صاحبی حرمین
شریفین زادهما الله قدرا و جلالة موجوده وقف مدرعز ز بدخشی

برسانیدن آن معنی گشته خلعت سرافرازی پوشید و درین ایام که موسم اعتدال هوا و هنگام نشاط اندوزی شکار و سیر صحرا بود رایت اقبال مکرر بآگرآباد و حصرآباد توجه نموده صید نیله گاو و دیگر اقسام شکار بدست اقبال خاطر مقدس حضرت روزگار گردید هفتم رجب رخشنده اختر برج سلطنت تابنده گوهر درج خلافت پادشاه زادهٔ ارجمند کام کار محمد معظم که بفرمان همایون از دکن آمده بودند چون بکعبهٔ حضور نزدیک رسیده در حصرآباد نزل داشتند بزیدهٔ امرای عظام جعفر خان حکم شد که بحصرآباد شتافته آن درة التاج اقبال را بفر ملازمت اکسیر خاصیت رساند و آخر روز در غسلخانهٔ مبارک آن عالی قدر والا تبار نوگل حدیقهٔ دولت سلطان معزالدین گرامی پسر خویش باحراز ملازمت اشرف سعادت اندوز گشته یک هزار مهر و چهارهزار روپیه بر سبیل نذر گذرانیدند و مطرح انوار عاطفت و مهربانی شده بعطای خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و پهونچی مرصع و دو اسپ عربی هر دو با ساز طلا و دو[2] اسپ ترکي نوازش یافتند - یازدهم ماه مذکور بفروغ قدوم حشمت و کام گاری نهال بوستان ابهت و بختیاری پادشاهزادهٔ سعادت منش محمد اعظم بعنایت ده سر اسپ یکي از آنها با ساز طلا مشمول انظار مرحمت گردیدند - درین ایام از رسیده و قایع نگاران دکن بمسامع حقائق مجامع رسید که ملا احمد نایته که از عمدهای عادل خان بود و

(۲ ن) ده اسپ

بخدمت آمدن او از نجا و کیفیت طلبیدنش به پیشگاه حضور
لامع النور بدل اورنگ زیب رد؟ کلک قضا بر طراز گشته نیرومندی بخت
و استعدادی بعدنر که هیچکس را ازان چاره وگزیر نیست در راه کد
مقصود مرحلهٔ هستی نمونه سرمنزل ها رسید و بدین آرزوی
خدمت و بندگی این آستان اقبال را که سالکان سبیل جهان و
طالبان هفت کشور رامنتهای امانی و آمال است خاک بوسیدنی درین
آن مرحوم چون بصدق اخلاص و رسوخ عقیدت عزم بندگی درگاه خلائق
پناه داشت اسد مرحوم را با سوی از داد همراه آورده بود و بیست
و نهم ربیع الاول این سال برده مال که در ای قلعهٔ و بقیه
لشکر ظفر اثر رسیده براجه جیسنگه ملاقی شد راجه بدلداریها ست
مستلب و والیت مسار الیه و صدق ارادت و اعتقادش بآستان
خدا رسیدن او از لوازم احترام و نکو داشت و مراسم دل جوئی و کرم
جوئی بجای آورد و خبر رسیدن او بشاه رسید در بدر دان جهانبخش
گذارش یافته اورا بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و عطای
خلعت و جمدهر مرصع بواجبه فرمان مرحمت عنوان مستمل
برطلب او به پیشگاه حضور عز صدور یافته بود راجه بموجب حکم معلی
دولک روپیه داد و پنجاه هزار روپیه بابت سرب و دیگر رها از سرکار
خاصهٔ سرشته داده سلخ جمادی الاولی اورا روانهٔ درگاه آسمان جاه
گردانید و ازجانب خود بدرقه و حدس علاوه بجای آورد و سرکار
خان و عسکری بیگ صف شکن شاول را همراه کرد که بدرقه نموده
اورا باورنگ آباد بنص سلطان رسانند موصی الیه در راه کوهستان گشته
چون بااحمد نگر رسید ازمام احل سربت ناکامی چشیده ودیعت

حالات مسمار حدید چون این خبر بمسامع جلال رسید عاطفت
پادشاهانه این سرکش را بعنایت خلعت نواخته فرمان شد که با
مدعیان و ارباب کمال بدرس به مشکاة حلاوت و جد ابتدایی شتابد
و از موجب حکم معلی باز رنگ آزاد آمده از آنجا روانهٔ درگاه خلایق
پناه شد - از سوانح این ملک را آشکار پوشیده وقایع نگاران مسطور اخلاقه
اکبرآباد بظهور پیوست که حضرت اعلی را که دران مرکز حشمت
و ابهت در مسند عافیت متمکن بودند و روی همت از شواغل
ضروری و مشاغل دنیوی بر تافته بجمعیت خاطر و فراغ بال اوقات
فرخنده ساعات بعبادت و پرستش ایزد بیهمال تدارک سوابق احوال
میگذرانیدند اوایل شب دوشنبه دوازدهم رجب عارضهٔ حبس بول
طاری شده شب آن الی تا صبح بادی بود ازورود این خبر کلفت اثر
خاطر مقدس حضرت شاهنشاهی قرین اندوه و ملال گشته سریر
محفل اقبال منغص شد و باطبائی که سعادت اندوز خدمت آن
حضرت بودند و پیش ازین بآنها حکم مومیائی شیرازی بو که
بحدس و حذاقت موصوف است و از قدیم الایام بمزاج همایون آن
حضرت آشنا و مورد اعتماد و تربیت و مشمول التفات و عنایت
بود تاکید شد که در ازالهٔ آن عارضه جهد و کوشش بلیغ در کار برده
حقایق احوال همایون را روز بروز عرضه داشت نمایند و پس ازان
باخبار منوا بظاهر شد که تمام روز دوشنبه و شب دیگر نیز در
شدت آن عارضه تفاوتی بهم نرسیده و اوایل روز دیگر اگرچه بتدبیرات
و معالجاتی که نگارنده حقیقی دران عارضه پدید آمده است
لیکن دیگر کوفتها حادث شده و لینتی در طبع بهم رسیده و رفته

رده آن حالت در راه است ازانجا که کیفیت من و صحت
نسبت بمرتبهٔ واضح … ن که تا جو اند د راسداد این عوارض
والا سمع حدیث بادشاه آن حضرت از صرصر گرد ایام مصون
نمی ماند و طاری بد حال بدن مط وا نموده ظهار این از
مهدو … و س نهاد همت … ماه آن شد که لوای نهضت
بمستقر الخلافه آگره … خدمت … اقتضای مدمدت
بدرای آن حضرت دریابد هنگام شروع نهضت بادگیر آنجا شرف
حضور داشته باشند و بکار … ازال دستگاه سلطنت اشارهٔ معلی صادر
شد که بردی در سامان لوازم این عزیمت کوشیده در جمیع
امور این اختصار بکار نبرده وحدت بر امر انجام این مراتب تجدید روز
می کنند … و رعایت مراسم احتیاط معرور بموده‌اند که مهدی‌دارهٔ
اقبال دولت و کامگاری پدر مرد ستردهٔ حشمت و تحیدداری بادشاه
زادهٔ ارجمند … بعظم برخداج سرعت و استعجال بستدر باکبرآباد
شتابنده از … و از اباب عالدات سعادت اندر خدمت اکسیر خاصیت
حضرت اعلی باشند و بدست و سوم ماه مذکور آن عالی قدر والا تبار
را … حاب خاص و یک عدد مروارید وارس بر موهٔ مرخص
ساخته‌اند درین تاریخ امدر خان صوبه دار … که بموجب فرمان
طالب … حضور لامع النور آمده بود و مکرم خان صوبه دار … که اران
خدمت معزول شده بود بدولت زمین بوس دریافته بود و … خلعت
خلعت مباهی شدند ٭

رحلت مغفرت آیت مورد تاییدات ربانی مشمول توفیقات آسمانی اعلی حضرت صاحب قران ثانی بوسعت آباد جهان قدس و نزهت جاودانی

گیتی که درو راحت جاویدان نیست • درخورد اقامت خردمندان نیست
جایی که نه جای آرمیدن باشد • چندانکه درو نگه کنی چندان نیست

بیدار دلان هوشمند و خبرت پروران حقیقت بین دانند که واقفان اسرار دانش و بینش و کارآگاهان کارخانهٔ آفرینش الله بیقین دانند که این ویرانهٔ دیر سست بنا کهن خرابه معمورهٔ نما که روزی چند مسکن و موطن آدمی گشته جاویدان جای اقامت جان پاک و مهبط این گوهر تابناک تواند بود بلکه شهرستانی است بر رهگذر واردان غیبی که چون تجرد نژادان ارواح و نفوس بر وفق تقدیر قادر بر اطلاق بعزم تحصیل معرفت و کمال از نزهت آباد کشور قدس و دار الملک عالم جبروت در اهتزاز آیند و بمصلحت حکمت والای بر مراکب قوالب هیولانی و مطایای هیاکل جسمانی راکب گشته آهنگ سیر صحرای شهود و طی وادی ظهور و نمود نمایند بعد از قطع مراحل تمادی و مدت بدان خطهٔ عاریت اساس رسیده برسم مسافران آنجا بساط نزل اندازند و بضرورت طلسمات تعلقات بنای کون بر روش فطرت گرویده روزی چند بمقتضیات و احکام آن در سازند تا بدستیاری قوی و مشاعر و مددکاری حواس باطن و ظاهر که گزیر اسباب معرفت حضرت رب الارباب اند مشاهدهٔ غرائب صنائع بیچون و عجائب کارگاه کن فیکون نموده بقدر همت

و استعداد در ساحت و رسیدن از آن جهان آفرین که مقصود از آفرینش همین است کوشش نمایند و رتبهٔ وضیع مقدار و دل‌بستهٔ لذات ناپایدار آن دار بی‌مقدار نگشته از گوهر بی‌بهای عرفان و وجدان سامی و دست آویز رجوع بموطن اصلی سرمایهٔ غنی و سرور بقاء حقیقی بدست آرند و پس از سامان برگ و بار گسست ازین مهد همواره از سر انتظار گوش بر ندای جان فزای « یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة » باشند چون فرمان طلبت در رسد بخشنودی و رضا بمقتضای حکم با قضا گشته باهنگ کعبهٔ وصال و عزیمت بارگاه وصول از فضای این دار فنا و ساحت این مرحلهٔ پر خوف و عنا رخت اقامت بر گیرند و دیگر باره ببساط آنان شهرستان انس و کشور روح پرور قدس رسیده بشمول فیض رحمت و غفران ابدی کامیاب سرور الهی و بهره‌مند حضور سرمدی شوند و جاودان بمساعدهٔ انوار جمال و جلال حیّ لا یزال و ادراک نعما و لذات دائمهٔ آن بساط بی زوال مورد روح و راحت و مشمول امن و استراحت شوند خاصه برگزیدگان بارگاه احدیت و دست پروردگان لطف صمدیت که ازین گروه قدسی شکوه‌اند سروران ملت اسلام و سلاطین دین پرور والا مقام چه این زمرهٔ عالیشان درعلو مرتبهٔ ذات و رفعت منزلت نفس انسانی و نفس خداداد با موبدان و صاحبان نفوس قدسیه شریک العنان اند و ساحت جهان بی بقا بر حوالی سمند همت بلند شان تنگ فضا و مطرب ارجمند و دوست نفیس باید نبود آن قدسی منشان همواره طالب رفعت و اعتلا و جویای عروج بر معارج اعلی است علی الخصوص

اقبال مندي که دائمی متصل و موهبت ایزد متعال مدد مدارج
دولت و اقبال کرده در دنیا باقصی مراتب کامرانی فائز گردیده
باشد و در سلوک آن منهج پرخطر سررشتهٔ آگاه دلي و هشیار حزامی
و رعایت مراسم دین پروری و عدالت گستری را اسباب انوار
رأفت و مرحمت برکافهٔ خلائق از کف نگذاشته بدل از سنوح واقعهٔ
ناگزیر از مناهل الم صورت که شوائب ترس و ارتباط جهان معدی
است اعاض دو ... تلافی و تدارک زلات سماء بشریت موفق
گشته باشد از شواهد این تمهید قضیهٔ رحلت مغفرت آیت مورد
جلایل توفیقات ربانی مشمول انظار تائیدات سبحانی حضرت
فردوس آشیانی صاحب قران ثانی است که ایام حشمت و کامرانی
و خلافت و جهانبانی بعدالت و دینداری و پاسبانی کافهٔ رعایا و
تحصیل رضا و خشنودی حضرت خالق البرایا گذرانیده پس از
سی و یک سال سلطنت و کشور ستانی توفیق ترک اشتغال
بامور دنیا و اختیار عزلت و انزوا در بقیهٔ عمر گران مایه بهمگی
جمعیت خاطر و توجه دل بطاعت و عبادت و یزدان پرستی
مصروف ساختند و چون ایام مقدر مهلت و مدت موعود اقامت
درین دار ... سرای ... باختتام رسید ندای وَاللّٰهُ يَدْعُوا إِلَى
دَارِ السَّلَامِ مژده طلب گوش حق نیوش آن سرور دین پرور رسید
از سر صدق ... زبان ایمان لبیک اجابت گویا ساخته ...
... اعمال ... آهنگ کعبهٔ وصال نمودند و
سریر سلطنت سماء ثانی را بشکوه دین پروری پایه افروز ...
این سانحهٔ عظمی آنکه چون عارضهٔ آن حضرت چنانچه گذارش

ن بت ا بدان و ابتدا ا عامدن و صعف و نا توانی د دکر
مقدس عالت سد اما اس متعلقه و عوارض منافا ه که معالجهٔ
وی سدت ارداد و گهی می سد حادث گسته ارکمال اعلال وی
رو واه لاج عطه د ا صا رسدد د ب سدن رکهس
را ندای رض ر راس بوده و رند راب اطبا و استعمال ادوبه
و تناول اسره و امده اری صرت نمی گست و نه هیچ وجه
صورت صحت و بهبو در آینهٔ حال چهره نمی نمود تا آنکه اوایل
سب د سعه نصت و سسم رحت سدت مرض مترا ن گسته آ ار
تعذر حال و علامات رب ارتحال طاهر سد و آن حضرت تعروی
دو لوں و موب ا ما ں دران حا ت وی ل تحدات کرنا آورده خاطر
ارعارحوں د حد د حصت سکر حلا ل نعمتهای ی منتهای
آلهی که تخصص اراسب و مصل نامتناهی ذات حضرت عطا سده
بود دابلغ وجهی ادا فرموده ار صمیم دلت مقدس اطهار سلام و
رضا بقضای ا ری و ستقدر آسمانی که دی د و امد و
و مرا اران حا ه وگر ر دست نموده مکرر لمهٔ ط ه وحدد
ار روی کمال سعور و آ گاهی ه ربان حوں ان جاری ساختند و
درخلال ان حال ره گری ںوں عط ت و احترام صدر نسین
مسکوی ا ت و احدس ام ردهٔ مـ درت ر ا ں مامهٔ جهان نگم
صاحب و حددی ار ندگان حرم عصت و نو ناران دارگاه عزت را
که سوب اندرون حضور نو ند ارناله و راری و حزن و تعزای نهی
مرمو ه و سراتقت رضا ا و حلا ل موا ط که سر ا گ ـ ا اب حاورد
دواند نمود تحای آورده تکلمات مدسه ا مالی خاطرسوگواران د عرران

درد مصیبت را تسلی بخشند و بعض از لمحهٔ طایر عرش پرواز روح در مفتوح آن خادمان سرفراز از عمارها سوی بال و پر افشانده بهوای سیر حدیقهٔ قدس وگلگشت سرابستان جنان طیران نمود و در نشیمن خلد برین بر منتگاه فردوس جای گرفته با طوطیان سدره آشیان جنت هم آواز شد از وقوع این حادثهٔ کبری دوران لباس کدورت در بر کرد وگردون غبار حسرت بر سر بیخت قدسیان صوامع افلاک با مقیمان ساحت خاک، در ماتم این درد جگر سوز مبهم گشته جیب جامهٔ جان چاک کردند و روشدان سپهر اعلی و ساکنان چرخ والا بعزم تعزیت، این قصیهٔ هولناک آهنگ خطهٔ خاک کردند و خرد و بزرگ را خاطر دستخوش اندوه وتحسر گشت و وضیع و شریف را باطن مورد ملال و تاثر گردید * لمولفه *

غم و سوگواری دگر عام شد * صبوری بدنبال آرام شد

دریغا ازان گوهر بی بها * که آخر بپوشیدش صدف کرد جا

برفت آن شکوه مجسم دریغ * ازان زیب افزای عالم دریغ

اگرچه گذشتند شاهان بسی * دل آگاه بگذشته زینسان کسی

ازین بزم مهمان چه هشدار رفت * بخواب عدم بخت بیدار رفت

روانست تا ذکر این کهنه دیر * روانش بود تازه از ذکر خیر

بالجمله بعد از سنوح این واقعهٔ ملالت اثر بموجب اشارهٔ نواب بهدس نعاب خورشید احتجاب ملکهٔ جهان بیگم صاحب رعد اندار خان قلعه دار و خواجه بهول بدرون غسلخانه حاضر آمدند و کهرکی دروازهای قلعه کشوده باحضار سید محمد بقوجی که فضل و تقوی با شرف فقر و سیادت فراهم دارد و در ایام امروای اعلی‌حضرت خلد آرامگاه

د شده سعادت اندوز خدمت آن حضرت بود و باقی مردان که
شغل حمالی مشهد المقدسه باو متعلق است کس فرستادند که
آمده بامر تجهیز و تکفین بپردازند و دو تن نیز که آنها حاضر
شدند بحسب شرع اسقاط نماز و روزه تا آنکه هنگام اوان حدوث
موت وی شده بود تمام نموده مبلغی خطیر برای مصارف صوم
و صلوة مفرز ساختند و پس از آن در برج مقدس که طائر روح
پر فتوح آسمان آن حضرت زان مکان پرواز شده بود بامر نواب
علیه باز یافتند و نعش مقدس را با وادی که در یک برج مذکور
است نقل کرده بانی شرع شریف و سنت رسول امین صلوات الله
و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین آبای مراسم غسل
بر آمدند و بعد از تقدیم وظایف تجهیز و تکفین جسد بو آگین
را در صندوقی از صندل گذاشتند و دروازهٔ سمت برج مذکور را
که مسدود بود گشوده نعش مطهر را با تمکین شایسته از قلعه
برآوردند و از دروازهٔ شیر حاجی که محاذی آن دروازه بود گذرانیده
بیرون حصار بردند و هوشدار خان صوبه دار با جمیع بندهای بادشاهی
همراه گشته هنگام صبح بکنار دریا رسیدند و تابوت رحمت
نثار آن سزاوار غفران پروردگار را از آب گذرانیده بروضهٔ منورهٔ
طیبهٔ که برآوردهٔ معمار همت ارجمند آن حضرت است و مرقد
منور نواب ثریا جناب خورشید احتجاب قدسی نقاب رابعه اطوار
آسیه آثار بلقیس مکان معظم بانوی بانوان عالم مورد زبان زمان
صفوهٔ نساء دوران قدوهٔ مطهرات اسوهٔ مقدسات ملکهٔ ملکی خصایل
مالکهٔ قدسی شمایل مهبط انوار رحمت یزدانی مورد انظار مغفرت

ربانی بلقیس دوم و مریم ثانی مهد علیا ممتاز الزمانی در آنجا است و کیفیت آن برهنگاه قدس در کتاب مستطاب پادشاه نامه مشرح گسته رمانیدند و سید محمد و قاضی قربان و سایر علما و اتقیا بر جنازهٔ آن مغفور انوار مغفرت نماز گزاردند و نعش مطهر را بدرون گنبد برده بجوار رحمت ایزدی سپردند • اللهم کما وفقه لقطع علایق الشر و الفساد - و قلع اصول البغی و العناد - و هدم بنیان الجور و الاغتصاب - و نصب رایات العدل و الانصاف - و اعلاء اعلام الدین و ترویج الشرع المتین - حتی بلغت دولته عنان السماء - و معقد لعصا - و نورت بلوامع سلطنته القاهرة - و سواطع معدلته الباهرة - اقطار الارض و اکنافها - و ارجاء البلاد و اطرافها - اسکنه فی اقصی درجات الخلد و اعلی علیین - و احشره فی زمرة اهل التقوی و الصدق و الیقین - و اسقه من ماء معین - و زینه بحور عین - تاریخ رحلت مغفرت آیت آن حضرت را یکی از نکته سنجان (شاه جهان وفات کرد) یافته و راقم این صحیفهٔ اقبال آن را چنین در سلک نظم کشیده • لمؤلفه •

چون شاه جهان خدیو گیتی ملکات
برخاست بعزم عقبی از تخت حیات
جستم از عقل سال تاریخش را
گفتا خردم شاه جهان کرد وفات

مدت زندگانی آن سریر آرای سلطنت جاودانی هفتاد و شش سال و سه ماه قمری و بیست و هفت روز و هفتاد و چهار سال شمسی سه روز کم - و ایام فرمان روائی و حکم رانی آن حضرت سی و یک

سال و دو ماه قمری و بیست و سه روز و سی سال و چهار ماه و سی
و ده روز بود بالجمله اخبار این قضیه از حال انحطاط متصل
به تحول و انتقال وقوع آمده بود این خبر کلفت اثر در هفت کروهی
اکبرآباد به بندگان اعلی حضرت حسب فرموده گوهر درج سلطنت
پادشاهزادهٔ والا قدر محمد معظم که بموجب حکم اشرف که بآن
مستقر خلافت مرخص گشته بودند رسید و آن عالی نسب والا تبار
بر جناح سرعت طی این مسافت نموده اوائل روز که آن پادشاه
جنت مکان مدفون گردیده بود بشهر رسیدند و روز دیگر قلعهٔ مبارکه
رفته مراسم پرسش و تعزیه با ملکهٔ قدسی صفت قدوسی برات
بیگم صاحب و دیگر پردگیان استار دولت بجای آوردند و بر
حسب امر اعلی وظایف خیرات و مبرات و ختمات قرآن بتقدیم
رسانیدند و مکرر مجلس مولود [illegible] که لایق سلاطین نامدار و
خواقین عالی مقدار در خور و سزاوار باشد منعقد ساخته انواع
اهل استحقاق و اطعام صلحا و علما روح مقدس آن حضرت را مسرور
و راحت بخشیدند و سید محمد و قاضی محمد زمان زمرهٔ مشایخ
و ارباب فضل و اصحاب تقوی اکرام باستبشار بجای آوردند و چون
اواخر روز بیست و ششم ماه مذکور که رسیدن این قضیه هایله
گشته بود منهیان خبر از مستقر الخلافه به پیشگاه جاه و جلال
رسیده خبر وقوع این سانحهٔ وحشت را رسانیدند از استماع این
واقعهٔ هایله خاطر مقدس حضرت شاهنشاهی قرین هزاران غصه و
الم و رهین فراوان تحسر و افسوس گشته بی اختیار قطرات عبرات
از وجنات همایون فرو بارید و با وجود ثبات و تحمل خسروانی و

سکوه و وقار سلاطین و وسعت دستگاه صبر و حوصلهٔ جهانبانی آثار
قلق و بیقراری و علامات کمال تاثر و سوگواری که هرگز از حلول
هیچ سانحهٔ ناخوش از آن حضرت کسی را مشهود و معاین نگشته
بود ظاهر شد و چندان سیل سرشک از چشم جهان بین آن خدیو جهان
روان گردید که مقربان بارگاه دولت و محرمان حریم سلطنت را
تزلزل در بنای طاقت امداد و در اندوه این حادثه آن حضرت و
پادشاهزادهای ارجمند والا قدر و جمیع مخدرات رواق عفت و مقدسات
تتق عصمت مانند صبح سفید پوش شدند و همچنین امرای
نامدار و ارکان دولت پایدار لباس کدورت پوشیدند و حکم اشرف
بصدور پیوست که در السنه و افواه و ارقام و مناشیر نام نامی آن
پادشاه خلد آرام گاه بحضرت فردوس آشیانی مذکور و مرقوم گردد
و بر زبان حق ترجمان گذشت به همگی آرزوی دل و مدعای
خاطر آن بود که هنگام سنوح این قضیه حاضر باشم و دیده بیدار
بار پسین آن حضرت بر آگهی ساخته بتکفل لوازم این امر ناگزیر
اجر و سعادت اندوزم چون باقتضای تقدیر آن امنیت بحصول
نپیوست اکنون تدارک آن بدین تواند بود که فسخ عزیمت اکبرآباد
نکرده بآن مستقر خلافت شتابم و بزیارت مرقد منور و مضجع مطهر
آن حضرت تبرک جسته و گرامی همشیرهٔ تقدس نقاب نواب جهان
بیگم صاحب و دیگر سوگواران این مصیبت را تسلیه و دلجوئی نموده
از لباس کدورت برآرم و بنابر تصمیم این عزیمت چهارم شعبان
مطابق بیست و دوم بهمن ناشرهٔ والا مقصدیان پیشخانهٔ همایون
سرادقات اقبال بیرون برده در خضر آباد دارج حشمت و جلال

دا احمد ودرس رور امیرخان سکسی مسمل در تک مد است عراى وبرکی و نوادر جواهر و مرصع آلات و نفایس ا سه و امدحه نمطر انور رسانند و نهم ماه مذکور مطابق نفست و سسم نهمن که ساعت مهصت الوىۀ ظفر طرار ود دانسمند خان نصوبه داری و حراست قلعۀ مبارکه دار الخلافه بعدی با ده نعنایت خلعت خاصه و اسب سر ىلند سد و حون مىاودت رادات عالىات نروی مقرر بود قرار یا ىىـکه محذرات سرا پردۀ انهت واحتسام محتجبات نقوی عرت واحترام محفل آرای ولت همراهی دکسده درمسکوی سلطنت د انند و بس ازانقضای دوازده گهری از رور مذکور حضرت ساهنساهی با ر آلهی وعظ ت وسکوه جهان ىاهی از قلعۀ مبارکه سوار سعدىۀ اقبال گسسه روی وجه محضر آباد آوردند و آنرور در عمارات دص بنیاد آن نزول سعادت نمو د رور دیگر ازانجا نهضت رمو ند ومقرر سدکه از راه کنار دریای حون که در هر منزلی باغی خدآئین وعمارتی عالی دلنسین نجهت دولتخا ه والا ساخته سده طی مسافت رمایند وحون مرکز خاطر اقدس آن بو که بعد از وصول مستقر خلافت تا ار مراسم تعزیه و سلسلۀ محذرات نقوی عصمت و احتجاب نپردارند در قلعۀ مبارکه اقامت نگزینند اسارۀ معلی به نىسکاران سلطنت صا ر سد که منزل بدسکوه را درای نزول اسرف زىنت وصفا نحسند و در مرحلۀ دوم امیرخان صوبه دار کابل را نعطای خلعت خاصه و اسب با سارطلا و جمدهر باعلاقۀ مروارید نواخته رخصت معاودت ندار الملک کابل نمو ند در منزل سسم هوسدار خان وه دار اکبرآباد که استق ال موکب جلال نموده بود

بعد ملازمت شمایون بار گشت و روز دیگر عبد الغني خان دوجدار مدبرادراک رمحی بوس دریافت دالجمله را باب عالدات توبج برکوچ قطع مراحل نموده بیستم ماه مذکور مطابق هفدهم (۳) اسفندار که ساعت دخول مسند خلافت بود حضرت شاهنشاهی از موضع نهادر موزیر کشتی نشسته از راه دریا متوجه سرکرامت شهر اکبرآباد گردیدند و پس از وصول بآن مرکز سلطنت بمنزل نیسکوه که نسبت نزول اشرف قرار یافته بمسط بساط دولت زیست بدیرفته بود شرف ورود بخشیدند و روز دیگر بروضهٔ منورهٔ حضرت علیین مکاني فردوس آشیانی پرتو قدوم گسترده رسم طواف و زیارت بجاي آوردند و بفاتحه و دعا و طلب رحمت و غفران روح مطهر والدین کریمین سرنفس را راحت و سرور افزودند و دل حق منزل را تاثر و رقت عظیم دست داده از دیدهٔ اشکبار گوهر سرشک بسیار نثار آن دو مرقد معطر انوار فرمودند و دوازده هزار روپیه بخدام و مجاوران آن مزار فیض آثار عطا کرده نماز ظهر در مسجد روضهٔ مکرمه ادا نمودند و چون از تقدیم این مراسم پرداختند بدین عادت مراجعت کردند و بعد از یک روز بعد قدوم اشرف رجعت بحشن دلمهٔ مبارکه گشته شبستان دولت را بانوار طلعت مهر فروغ بر افروختند و با سلالهٔ کریمهٔ ریاض حشمت ثمرهٔ طیبهٔ نهال ادت ملکهٔ تقدس نقاب خورشید احتجاب بیگم صاحب ملاقات نموده مراسم پرسش و دلجوئی بتقدیم رسانیدند و بانواع ملاطفت و ملایمت خاطر شریف

---

(۳) ن) هفدهم

اسباب تسلی بخشیدند و همچنین با جمیع محتجبات سرادق
عزت لوازم تلطف و مهربانی بجای آوردند و از نفایس اقمشه
دوزهای ساخته هر یک مکرمت کرده هر یک را از لباس کدورت
درآوردند و دو پاس از روز گذشته مراجعت فرمودند و پس از دو
روز دیگر باره غلغلهٔ مبارکه شرف قدوم بخشیده آن ملکهٔ قدسی
خصال را بفیض حضور پرنور مسرور گردانیدند و اشارهٔ معلی صادر
شد که جمیع امرای نامدار و بندهای آستان سلطنت مدار ندر حرمگاه
دولت زده بخدمت آن ملکهٔ قدسی نصاب کورنش برسانند و
بدرها بگذرانند و چون بندهای شدهٔ خلافت بموجب حکم لازم
الامتثال بعینه سمت امثال حاضر آمده کورنش رسانیدند از سرکار
آن زیب آرای هودج عزت و بختیاری بجمیع امرا با هواری خلع
فاخره عطا شد و بعد از چند روز دیگر بار گرامی همشیرهٔ نبی مراد را
بدر ارها ون انوار حضرت انور ساخته ملاطفت و دلجویی نمودند
و آن ملکهٔ ملکی اطوار مراسم پای انداز و نثار بجای آورده
پیشکشی شایسته نظر انور رسانیدند و حضرت شاهنشاهی هرچند
روز درون روضهٔ منورهٔ ربع دوم گستر بدعا و فاتحه اجر و سعادت
می اندوختند و مکرر دران روضهٔ قدس آمود مجالس مولود منعقد
ساخته باتفاق محتاجین و فقرا و انعام صلحا و فضلا هدیهٔ سرور
فروح مسرور حضرت فردوس آشیانی علیین مکانی میرسانیدند و
ازانجا که برخی مصلحت های دولت و جهانبانی مقتضی آن
گشت که رایات عالیات روزی چند در مستقر خلافت الله بوده
اقامت نماید محجبات سرادق سلطنت را از دار الخلافهٔ شاه جهان

آباد طلب فرمودند و عبد النبی خان و مخلص خان و خدمت خان خواجه سرا را با جمعی دیگر از بندها تعیین نمودند که بآن مرکز اقبال شتافته هنگام آمدن در ملازمت هودج عفت نگهبان باشند و چون عید سعید فطر نزدیک بود اشارهٔ والا صادر شد که تخت مرور تخت مرصع و سایر اسباب و لوازم جشن مسعود را بدر همراه بیاورند و درین ایام نجف قلی غلام والیٔ ایران که از جانب آن والا دودمان حریرهٔ نرسم سوغات آورده بود به پیشگاه خلافت رسیده دولت زمین بوس سدهٔ سنیه دریافت و در هزار و هفت صد و نه که نرم‌افزاد حمارهٔ بار بود با سه خوان طلا از نظر معلی گذرانیده بعنایت خلعت سرفراز گردید و پس از چند روز دیگر بارهٔ بعطای خلعت و انعام ده هزار روپیه مباهی گشته رخصت انصراف یافت و چون نهال ریاض دولت و کامگاری نهار چمن ابهت و بختیاری پادشاهزادهٔ والا قدر ارجمند محمد معظم را اندک انحراف مزاجی روی داده فصد کرده بودند بیست و ششم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی از روی عطوفت و مرحمت پرتو قدوم بمنزل ایشان افگنده ساعتی چند قرین دولت آنجا تشریف حضور داشتند و آن کامگار تحت نثار مراسم پیشکش و نثار تقدیم نموده شکر مقدم همایون بجای آوردند *

گفتار در فتح قلعهٔ چاکنام از متعلقات ولایت رخنگ

چون والا قدر بنگ اختری را دست تایید آسمانی امیر گیتی پناهی و جهان خسروی در تارک عرب نهد و فصل

و موهبت ربانی از عطا خانهٔ تقدیر بحسب جهان ستان و طالع
عالمگیر [دهد] لمحاله بمدامی دولت ارجمندش وسیله
کارهای دشوار گشاید و بیروی اقبال بلندش همواره فتوحات
شگرف رخ نماید مصداق این کلام گشایش قلعهٔ چاتگام است از
کفرآباد ولایت رخنگ که هرگز پرتو ماهچهٔ اعلام اسلام بر ساحت آن
کفر بوم نتافته و هیچیک از زمان روایان هندوستان را خیال تسخیرش
در منسکاه ضمیر راه نیافته بود و درین سال فرخنده بمساعی
جمیلهٔ ردهٔ نوئینان عظام امیرالامراء صوبه‌دار بنگاله صورت وقوع یافته
چهرهٔ افروز دین و دولت شد تفصیل این مقال آنکه دیدسران ولایت
رخنگ که از کافران جهالت و ضلالت نصد مرحله از شهرستان
مردمی دور اند و دراواخ والسنه بقوم مگ مشهور بفاعل فرنگ خوار
رخنگ بنگاله را بصال سرحد آن دو ولایت بهم هنگام انهار رحمت
از بدگوهری و مفسده پروری خسارت ورزیده تا نواره و جائه و کدرت
و جمعیت تمام بسرحد ولایت بنگاله می آمدند و سکنه و رعایای
دهی مواضع که در سر راه آن گمراهان بود آسیب بیداد آن گروه
بدنهاد میرسید و اگرچه از قدیم الایام آنجایی که راه در آمد نوارهٔ
آن سور تحاشت در هردو کنار آن قلاع و تهانها محکم ساخته شده
بدین مردم کاری استواری دارد و همواره حـ ی تا نوارهٔ بادشاهی
بهر بور ری دریا سد نموده از دستبرد آنها با حذر میباشند لیکن
از انجاکه آن جوبند مات را در مرادست حرب و بکار روی آب از کثرت
مزاولت و ممارست ملکه و مهارتی عظیم است و سفاین جنگی
آنها بحسب سامان بونحانه و جانب و استحکام مرتبت تمام در

دارالملک دارد بالکلیه راه جسارت آن دو حصلهان مردود مسدود
نمود چون اکثر اوقات در کمین فرصت می بودند هرگاه دستو می
یافتند دست تعرض و تطاول بسکنه و رعایای سواحل دراز کرده
اموال و اشیای آنها را عرضهٔ انتهاب می ساختند و از هندو و مسلمان
زن و مرد هر چند انکه میسر بود بعد اسیر می آوردند و بعضی
اوقات بعلته و استیلای تمام آمده نهایت خلل و ویرانی در ولایت
پادشاهی می رسانیدند چنانکه در سوانح ارمنه بزرگ جهانگیر
نگر رسیده تا سر و بهت آن حدود پرداخته بودند و زمرهٔ انبوه و خلقی
کثیر از صغیر و کبیر اسیر ساخته از آنجا که همواره همت ملک بهمت
این طرازندهٔ اورنگ خلافت را امن و آرامش بلاد و عباد و قلع
مواد شر و فساد پیش نهاد است چندی قبل ازین که حقیقت
جسارت و خیرگی آن شقاوت منشان و آمدن نوارهٔ آنها بسرحد
ولایت پادشاهی از نوشتهٔ سوانح نگاران بنگاله معروض پیشگاه اجلال
گردید از موقف عظمت و جلال فرامین همایون بنام امرای عظام امیر
الامرا سپهدار آن صوبه عز صدور یافت که در حفظ ثغور آن ولایت
و استحکام قلاع و تهانها که بر سر راه آن قوم بد گهر واقع است بیشتر
از پیشتر کوشنده و به دفع شر و دفع ضرر آنها کمایینبغی ساعی باشد
و قلاع تازه و تهانهای جدید در هرجا مناسب داند احداث نموده
چنان کند که من بعد راه آمدن آن اشرار بکار بحدود ولایت پادشاهی
مسدود شود و آسیب و گزندی ازان جمع شقاوت پیوند بسکنه
و رعایای مستمند نرسد و بالکلیه قطع مواد افساد آن گروه بد نهاد از
آن بوم و بر صورت بندد همت بر گشایش ولایت رخنگ بسته بجست

بندر چاتگام که کلید فتح آن کفرستان و صرف دران موجب
سد طریق خرابی و دست اندازی آن گروه بولایت بنگاله است وجهه
همت ساخته و سامان اسباب این عزیمت جد اندر کوشش مانده
بنابر آن امیر الامرا کمر همت بتمشیت این مهم بر میان مودت
بسته بسر انجام مقدمات این مطلب پرداخته و چون تهانهٔ
بواکهالی که آن طرف تهانهٔ سنگرام گده و دهلوه و جگدیه نزدیک بدریای
شور واقع است مثل تهانهای بادشاهی و ازانجا چاتگام قریب
المسافت است و هرگاه نوارهٔ مقهور آن بعزیمت تعاقب مرزی
مقرری می شود از نزدیک آن گذشته بملک بادشاهی منتشر می
گردد و ازانجا کیفیت و کمیت نوارهٔ آن تیره بختان به شتاب درهنگام
تهانه وا ابن معلوم می شود و ازین جهت در عهد صوبه داری
ابراهیم خان فتح جنگ همواره جمعی از جنود قاهره بمحافظت آن
مقام استند لهذا امیر الامرا باقتضای رای اخلاص گرا استحکام تهانهٔ
مذکور از ضروریات این مطلب شمرده اوایل صفر امسال بصوب مآل
سعید نام اعتمادی از نوکران خود با فوج پیاده و برانداز و تفنگچی
بحراست آن تعیین نمود و برخی از نوارهٔ بادشاهی با جمعی
دیگر بامداد و اعانت او مقرر ساخت و باستحکام تهانهٔ سنگرام گده
که الحال موسوم بعالمگیر نگر و محل جدا شدن انهار است که ممر
جهازات مگهه است نیز احد محمد شریف خویشدار بندر هوگلی را با
پانصد برق انداز و تیر انداز و یکهزار پیاده بندوبستی بتهانه داری
آنجا معین ساخت و بیست توپ از خرد و کلان با لوازم آن بدانجا
فرستاد و جنگ ما نگ اناکس را ابو الحسن با یکی از جماعه داران

خود را با دوازه که در جزیره نور درد تعیین نموده که برسبیل نوبت بر روی آب سفر نمایند و از جزیره نور تا عالمگیر نگر که بمسافت و یک گروه مسافت است چون آن که هنگام برشگال آن گردد توان نمود لهذا مقرر ساخت که آن بندبند تا در موسم طغیان آبها که زمینها را آب می گیرد طریق وصول کومک و آذوقه به تهانهٔ مذکور مسدود نباشد و از آنجا که داور زمیندار سوندیپ که بظاهر اظهار اطاعت و بندگی می نمود بنابر مصلحت کار خویش باطناً بامقاهیر مگهه موافقت داشت بابو الحسن نوشت که آن تیره بخت بی سعادت را که بعتش تعلق بروی از روی کارش لیچ بود تکلیف رفاقت در سفر روی آب نماید و اگر از آمدن ابا و امتناع کند تنبیه و تادیب او را حوبای وقت و فرصت باشد چون ابوالحسن دربن باب بار بدام نمود جواب داد که عنقریب آمده در نواکهالی ملحق می شوم ابو الحسن بآنجا رفته یکدو روز انتظار کشید و چون اثری از وعدهٔ او ظاهر نشد خود با نواره وجمعي كه همراه داشت بقصد بردن او عازم سوندیپ شد و چون بدان سر زمین رسید آن تیره بخت اعلان آثار خلاف اندیشي و عصیان منشي نموده با اتباع خویش بجنگ پیش آمد و ابو الحسن با همراهان قدم همت افشرده داد وی جرأت و جلادت به پیکار کشود و دلاور بدگهر پس از کوشش و آویزش سیار فرار نموده بقلعهٔ که دران جزیره داشت متحصور گشت و سپاه منصور از پی او شتافته و بپای قلعه رسیده بگشایش آن پرداختند و قهرا و جبرا انرا مسخر ساختند و آن مقهور بصد حیله و سعی خود را ازان مهلکه برآورده به پناه جنگل در خزید و مردم متفرق خود

وآنجا راهم آورده با هفت هشت هزار کس دیگر باره روی جرأت
بمبارزهٔ مبارزان مغرورمند آرد ابوالحسن با وجود قلت عدد
همراهان قدم استقامت استوار داشته جنگی مردانه کرد و دلاور
دو زخم تیر بر داشته بجنگل فرار نمود و بسیاری از مردمش بتیغ
مغلوب دلاوران صلابت کیش کشته شدند و از بهادران نصرت
شعار برخی جان نثار و برخی زخم دار گردیدند و درین اثنا
خبر رسید که برخی از سوارهٔ مقهوران رخنگ وارد شده چون با
ابوالحسن آن قدر کس نبود که گروهی بحراست خزینه گذارد و با
جوقی دیگر همت بر مقابله و مدافعهٔ رخنگیان گمارد ناچار مجموع
همراهان و سواره جمیع محمد قلی روان شد چون مقاهیر رخنگ صلاح
در جنگ ندیده سوارهٔ خود یکسو کشیدند ابوالحسن نیز بنابر
مصلحت متعرض بنگاه آنها نگشته بتهانهٔ نواکهالی آمد امیرالامرا
بعد از آگهی بر این مقدمه ابن حسین داروغهٔ نواره و جمال‌خان
دلزاق و سرانداز خان و قزلباش‌خان و محمد بیگ اباکش و گروهی
دیگر از منصبداران و یکهزار و پانصد کس از اهل نواره و چهار
صد سوار از بادشاهی جو با نوارهٔ باره سوای آنچه پیشتر روی آب
مقرر بود تعیین نمود که ابوالحسن را با رفقای او بکومک منضم
ساخته بتسخیر جزیرهٔ سوندیپ بردازند و عرصهٔ آن سرزمین
بالکلیه از خار وجود دلاور بدگهر پاک سازند چون ابن حسین با
همراهان بنواکهالی که محاذی سوندیپ است رسید باتفاق
صلاح اندیشی خود با محمد بیگ اباکش و نوارهٔ منصور بجهت
سد راه مقهوران رخنگ آنجا توقف گزید و ابوالحسن با باقیان

امیر الامرا و رعندداران اوا-ط جمادی الآخرة این سال همانون در سرحدهٔ مذکوره زمده هنگامه آرای کارزار شد و دلیروی داری جهد و کوشش نامهٔ چند که رعندار شقاوت شعار درکنار دریا ساحته نه بدست آورده مورچالها بست و جمعي كثير از اتباع دلاور بدولت تیغ دلاوران شهامت مرور مسلک نیستی پیمودند و شریف معرس زخمی شده دستگیر گشت و دلاور بد سیر چون تاب مدافعت از بضاعت همت خویش بیرون دید بجنگل گریخته در مکانی که بناه جای خود اندیشیده بود قرار گرفت و ابو الحسن تعاقب او نموده بسیاري از اتباع و مردمش را که روبه صفت در جنگل خزیده بودند علف تیغ انتقام ساخت و آن تیره بخت را با اهل و عیال دستگیر کرده ساحت آن جزیره از خار تصرفش برداخت و او را با پسر و دو تن از مرد و زن که باو متعلق بودند همراه معمور زمیندار نزد امیر الامرا فرستاد آن زبدهٔ نوئینان بعد از آگهی فرس سعی عبد الکریم برادر رشید خان را بحراست آنجا مقرر ساخته دو صد سوار و یکهزار پیادهٔ بندوقچی با او تعیین نمود و چون عزیمت تسخیر چاتگام داشت بابی حسین داروغهٔ نوارهٔ نوشت که با همراهان دران حدود توقف گزیده وقتی که دیگر جنود مذکوري اعتصام به تسخیر چاتگام معین شود او بدریا رفتا و نوارهٔ بدان گروه ملحق گردد و چون استمالهٔ فرنگیانی که در چاتگام سکونت گزیده با زمیندار رخنگ موافقت داشتند از مقدمات ضروریهٔ مطلب بود بصوابدید رای سدید خطوط مبنی بر لطائف مواعید بآن گروه نوشته بفرنگیانی که در بندرهای ولایت بنگاله

تمکین دانسته حواله نمود که با توپهای خود نزد آنها برسند
و اما چندی ازان توپها بدست کرام گنبری نام یکی از مشاهیر
مگهه که زمیندار رخنگ او را بعادت نکوهیدهٔ خویش تا برخی از
نوارهٔ برهم برای بطرف سوندیپ فرستاده بود درآمد و او توپها
را نزد زمیندار مذکور ارسال داشت و بدین جهت آن مغرور بر
طائفهٔ فرنگیان بی اعتماد گشته کرام گنبری نوشت که آن مردم را
با متعلقان از چاتگام برخنگ فرستد فرنگیان از این معنی آگهی
یافته با رخنگیان در مقام مخالفت و محاربت درآمدند و برخی
از سفاین آن بخت برگشتگان را آتش زده با کل اتباع وکشتیهای
خود بعزم بندگی و دولت خواهی این آستان اقبال آستان روی
عبرت بولایت بنگاله آوردند و بیست و یکم جمادی الآخره پنجاه
جلبه فرنگی که مشحون بود بتوپ و تفنگ و سایر آلات جنگ و
تمام طائفهٔ فرنگیان چاتگام داخل تهانهٔ نواکهالی شد فرهاد خان
تهانه دار بهلوه چندی از سرداران آنها نزد امیر الامرا فرستاده
ما بقی را نزد خود نگاه داشت وآن عمدهٔ نوینان آن گروه را بوعد
مراحم پادشاهی تسلیه و استمالت نموده هم از سرکار والای پادشاهی و
هم از جانب خود بآنها رعایتها کرد بالجمله چون این مقدمات
روی نمود اسباب و مقدمات فتح چاتگام بسعی سرکردگان آسمانی
سلسله وار دست بهم داد و قانون سرکردن آن مهم بدست آمد
امیر الامرا آن عزیمت مصمم نموده بزرگ امید خان خلف خویش
را با دو هزار سوار از تابینان خود و سید اختصاص خان بارهه و
بجدل سنگه سیسودیه و میانه خان و کری کهکی و چندی دیگر از

منصبداران و جمعی که بنابر یا عسکرخان بمهم کوچ بهار معین بودند بآن مهم تعیین نموده نشست و هفتم ماه مذکور رخصت کرد و چون مقرر گشته بود که خان مشار الیه با همراهان از راه خشک عازم مقصد شود بفرهاد خان تهانه دار بهلوه نوشت که با ابن حسین داروغهٔ نواره و منور زمیندار و دیگر بندها و لشکری که آنجا بودند سفینهٔ سرتیمت را از آن حدود لنگر برگرفته براه دریا روان شوند و میر مرتضی داروغهٔ توپخانه را بدو رخصت نمود که بر جناح سرعت بفرهاد خان رسیده اورا با دیگر همراهانش در پیش رفتن سراولی نماید و کپتان مور سرگروه فرنگیان چاتگام را با دیگر سرداران آنها خوشدل و مستمال ساخته مقرر گردد که با تمام اتباع و لوازهٔ خویش درین عزیمت ضروری اثر رفتن حدود بنج بوده بمراسم خدمت و دولت خواهی بپردازد و کمال بسر زمیندار سانق رخنگ را که از دست تسلط و استیلای زمیندار حال در عهد فرمان روائی اعلی حضرت علیین مکانی فردوس آشیانی طاب ثراه بابن دولت ملک رفعت پناه آورده بجهانگیر نگر آمده بود بوعدهٔ تفویض سرگروهی قوم او امیدوار از عنایت بادشاهانه ساخته مقرر نمود که با فریقی از قوم مگهه که در جهانگیر نگر بودند همراه میر مرتضی برود و مراسم خدمت و جانفشانی درین مهم بتقدیم رساند و پروانه مبنی بر ترغیب مراتب عبودیت و دولت خواهی و استمالة بمراحم والای پادشاهی بحاکم چاتگام نگاشته مصحوب یکی از مردم مگهه نزد او فرستاد چون نوشتهٔ امیر الامرا بفرهاد خان رسید و میر مرتضی با رفقا بدو پیوست بصوابدید و کنکاش دولت خواهان چنین قرار

است که خان مذکور و میر مرتضی با دیگر بندهای بادشاهی و بابعان امیر الامرا برسم منقلای از راه جنگ مراحل مقصد سپارند و ابن حسین داروغهٔ توپخانه و محمد بیگ اتاکس و منور رسالدار با دیگر رسالداران از راه دریا روانه شود و بنادرین قرار داد فرهاد خان جمعی را با بیلداران و تبرداران و برخی از پیادهای تیر انداز و بندوقچی بجهت ساختن راه و بریدن جنگل تعیین نمود و سانزدهم رجب با میر مرتضی و دیگر همراهان از دیکهالی کوچ کرده بتهانه جکدیه نزول کرد و ابن حسین و همراهانش که با نوارهٔ بودند روز عزیمت را لنگر برگزیده نهنگ آسا بحر پیما گشتند و هژدهم ماه مذکور فرهاد خان با همراهان از آب پهنی عبور کرد و از روی تدبیر و کاردانی طی مراحل نموده بیست و چهارم در کرک الاتی که از آنجا تا چاتگام دکروره مسافت نشان میدادند بانتظار رسیدن بزرگ امید خان نزول کرد و خان مذکور بیست و نهم رجب از آب پهنی گذشته بآیین حزم و احتیاط و هوشیاری که مناط سپاهگری و سرداریست قطع مسافات دشوار و طی مسالک ناهموار کرد و بکوشش و تدبیر تمام از آنها و دریاهای خونخوار و جنگلهای متراکم اشجار عبور نموده بیست و پنجم شعبان کروهی موضعی که فرهاد خان و میر مرتضی نزول داشتند و از آنجا تا قلعهٔ چاتگام ده کروه مسافت بود و جنگلی در کمال انبوهی و راهی بغایت صعب داشت رسیده منزل گزید فرهاد خان بزور زبردستی راه را جنگل بریده و هموار ساخته پس منزلت و نوارهٔ بادشاهی در موضع دمریه از متعلقات چاتگام که تا موضع اقامت بزرگ امید خان

قدرت نیست کروه نود توقف نموده منتظر قرب وصول جنود منصوري بود عدیم عاقبت وخیم که درکمین گاه انتظار فرصت پادشهٔ آنکه با عساکر بودند متأخر از نوارهٔ منصور دور است ساخته دستبردي تواند نمود نوارهٔ خود توزوک نموده بدست و هفتم ماه مذکور بجمعیت و ابهت تمام برسر نوارهٔ پادشاهي آمده بجنگ پیوستند ابن حسین و منور زمیندار و دیگر مبارزان نصرت شعار باعتصاد تایید آسمانی که همواره قرین حال این دولت جاودانه ست دست سعي و کوشش کشوده بمدافعه و مقابلهٔ اعادي در آمدند نوایر جدال و قتال بر روی آب التهاب یافته هنگامهٔ کوشش و آویزش از طرفین گرمي پذیرفت مطح دریا از آمدن جوش نهنگان بحر وغا سپهري شفق گون و بچار موجهٔ صدمات تیر و تفنگ و توپ وضرب زن کشتیٔ عمر مخالفان غریق دریاي خون گردند پدارش ابر مدرار کمان صدف سینهٔ دشمنان ازگوهرآبدار پیکان لبریز و رعد غرش بندوق جانستان نمودار آثار روز رستخیز شد ازانجا که ستیزهٔ باطل با حق و آویزهٔ ظلمت با نور بجائی نمیرسد اعدای ضلالت فرجام تاب ثبات و پایداری با مبارزان اسلام نیاورده روي بوادیٔ فرار آوردند و ابن حسین داروغهٔ نواره با کشتیهاي سبك تیرزور بتعاقب در آمده ده غراب و سه جانبهٔ ازان تیره بختان بدست آورد ومقارن این حالت نوارهٔ بزرگ مغاهیر نمودار شد و دیگر باره بحر طوفان خیز مجاربه و ستیز بتلاطم آمده بعد از حرب و ضرب بسیار چون روز بآخر رسید مخالفان ظلمت سرشت روي از عرصهٔ مقابله برتافته رهگرای ادبار شدند و ابن حسین تعاقب آن مدبران نموده

چون بوارهٔ آنها بدریای کرن سهولی درآمد وسفاین بزرگ پادشاهی
همراه نرسیده بود صلاح در پس زدن ندیده بواره را در مکانی
مناسب باز داشت و سبب را مانعی امداری گذرانید چون بزرگ
اسلامخان ازین معنی آگهی یافت بفرهادخان و محمد مرتضی بتاکید تمام
نوشت که بجنگل بری و ساحلی راه سپرند با سده ... استعجال
روان کردند و بهر عنوان که باشد خودش را بنزدیک بواره رسانند و
خود نیز بزرگ جنگل بری کرده بسرعت سیر رهگرا شد فرهادخان
و محمد مرتضی با همراهان روز دیگر بکنار دریا رسیدند و مجاهدین
بحره ایام را از مشاهدهٔ لشکر اسلام را ... همت نگونسار شد دزدین
روز ان جستند با بوارهٔ منصور بدریای کرن سهولی که بوارهٔ مخالف
دران لطمه جور امواج ناکامی بود درآمده با اعادی انکار هنگامه
آرای کارزار شد و دیگر باره بوایر جدال بشدت تمام اشتعال یافته
حربی صعب و نبردی سخت روی داده و با دو امین روز از طرفین
بهادت مرتبهٔ کوشش و آویزش بظهور رسید و آخر الامر دران موج
خیز حرب و قتال باد مراد عنایت ازبرای سفینهٔ آمال مبارزان
فیروزی مآل ساحل نصرت و فیروزی رسانید و مخالفان باطل
سیر شکست یافته باخته روی بوادی گریز آوردند و جمعی
کثیر از مقاهیر را کشتی حیات بگرداب نیستی فرو شد و گروهی انبوه
بقید اسیری گرفتار آمدند و بسیاری از غلبهٔ دهشت و فرط ارتعاب
خود را بآب در انگنده ازان راه بآتش دوزخ پیوستند و آن روز
پس از فتح بوارهٔ منصور در دریای کرن سهولی اندین قلعه چاتگام
توقف کردند و چندی از فرنگیان چاتگام که آنجا مانده بودند و جمعی

دیگر از اهل فرنگ که درین وقت از رخنگ بکومک آنها رسیده بودند باین جسدی ملاقی شدند وکپتان مور که قبل ازین با همراهان خودش چنانچه گزارش یافته است از چاتگام نزد امیر الامرا آمده دربن مهم همراه لشکر نصرت پناه بود مصدر خدمت و دولت خواهي گشته بردبان شایسته بظهور آورد و روز دیگر بزرگ امید خان با بقیهٔ جنود نصرت اعتصام بپاي قلعهٔ چاتگام رسید و افواج قاهره از برو بحر بر قلعه محیط گشتند محصوران بعد از تلاش بسیار و کوشش بیشمار چون تاب مقاومت و مدافعت از اندازهٔ قدرت و نیروي مکنت خودش بیرون دیدند و سطوت و استیلاي جنود مسعود زعیت امکن باطن ضلالت مسکن شان گشته بود ناچار ترک مخالفت و پیکار جسته دست توسل بدامان استیمان زدند و روز دوم محاصره که شلخ رجب بود رخت هامت از قلعه بیرون کشیده اولیاي دولت ابدی دوام آن حصن متین و معقل حصین را که در متانت و حصانت و استحکام شهرهٔ ایام است و هرگز کسی عزیمت هیچیک از سلاطین اسلام وخواتین دین پرور والا مقام بکنگرهٔ تسخیرش نرسیده و اندام جنود خطرات و اوهام سپردن ساحت تصرفش آشنا نگردیده با کل ولایت چاتگام و تمام توپخانه و نوارهٔ آنجا متصرف گشتند و بمیامن تاییدات قادر متعال و برکات توفیقات ایزد نصرت بخش بتهمان این فتح فتحی که سرمایهٔ تشیید مبانی دین و ملت و دیراچهٔ تنظیم قواعد ملک و دولت بود اعدای سلطنت و اعدای خلافت را نصیب گشته عرصهٔ آن برو بوم کفر و ضلال از لوث تصرف ارباب کفری و نکال پرداخته آمد و رایات

امداد کفار با دکار گونسار گسده بجای آن اعلام اسلام امراحده سد و حاکم حانکام که ع وادا رماددار رحدک لو دا کت سر و حددی ار خوسان و درست سدصد و بحاه دس ود گراران دد کنسان دهند امر گرودار گرد د و دکصد و سی و در کسلی حنگی و دک هرار و دست وسس بوب رنحی و آهنی و بعنگیا و رنبورک سدار و سرب و داوب دس ار و د گر مصالح بوب حانه و سه رنحه و مدل ددست امد و بمدامی حسن دست ارد دد و مجاهدا همت آ مان بعودد گدای حد و مؤدن مدرور مدد ساحت کفر آمای آن سر رمدن که هرگر رد حورسدد ن معدن دران دنا ده دود انوار آ ار اسلام روحای د ـــ و مسامع سکدد و دطداسی که هدح گاه حر رای کفر و ضلال دسدده دود باسدماع رمر ۀ د ر و تهل ل رامروحت و حلقی کددو ار رعادای ولا ت ددکاله که بحست ددر ار دیودار بعدد امر کفار سده ورکارگرمدار آمده ار ارو دداردور(۱) دا د د دد ارسر سلط اسرا باکار رمددد و املاک و مساکن ح نش بوسد د بالجمله ترکت ا دد حان اسـ رای حانکام را بهمراهی حه ی مود امدرالامرا درسداه وحوب دا حدوس داهره ابجا دساط ادعــ گسددده در مدی مدردست آن ولایت سده ماده حان را ا حو ی = بهــت ا حماله و ا ا و دسادددن دها ه دد ـــ سمالی حانکا بعدن نمو و اح مداده را داکومکدان بادیدانس و عصد دور مدوحـی بماده ساری وحا طب طرق و مسالک ار حادکام ا دهار دریا بهدی معدن ساحت وحون در مدر رامدو(۲)

(۲ ن) رامدور (الحال ان را رامو مامدد)

که از چاتگام تا آنجا چهار روزه راه ومابین چاتگام و رخنگ واقع است جمعی کثیر از متوطنان رخنگ بودند و بمحارست و نگاهداشت قلعه آن قیام داشتند میر مرتضی داروغهٔ توپخانه را با برخی از افواج قاهره بدانصوب تعیین نمود که پاسمالیٔ رعایای آن سمت پرداخته از کیفیت مسالک و معابر آن سرزمین آگهی بخشد و اگر میسر آید بدانجا رسیده در تسخیر قلعهٔ آن همت گمارد میر مذکور بعد از قطع مراحل صعب و گذشتن از جنگلهای انبوه و آبهای دشوار گذر پیش از دوازده روز با همراهان نزدیک کروهی قلعهٔ رامو رسیده توقف نمود و از روی کار طلبی کشایش آن حصن متین پیش نهاد همت اخلاص آیین ساخت و روز دیگر هنگامی که حدود مسعود انوار صبح نصرت تسخیر بدلی حصار آسمان از کمین گاه افق بیرون تاخت با بهادران بسالت خو برامو رسیده باعتصام عون و امداد آلهی و استظهار اقبال روزافزون مآل حضرت شاهنشاهی بر قلعه یورش برد راولی نام برادر زمیندار رخنگ که نظم مهام آن سرزمین باو متعلق بود با همراهان خویش از سر تجلد بمدافعت پرداخته بقدر قدرت و توانائی مراسم کوشش بتقدیم رسانیدند و چون تاب مقاومت از اندازهٔ استطاعت خویش بیرون دید با محصوران رخت اقامت از حصار برگرفته بجنگلی که متصل بکوه نزدیک قلعه بود گریخت میر مرتضی با رفقا تعاقب آن بد عاقبتان نموده جمعي کثير را طعمه شمشیر انتقام ساخت و گروهی انبوه دستگیر شدند و برخی از مقهوران ضلالت آئین که از صدمهٔ تیغ کین بهادران ظفر قرین رسته در پناه جنگل خزیده بکوه پناه

حمله بود و چون دانستند که دیگر سرپنجهٔ امان نخواهند گردید
امان طلبیده ملاقی شدند و اولیای دولت بی زوال مخذولان را
بند اساری درآوردند و گروهی از مسلمین رعایای آن مکان که آنجا
بعضی بند کفار نابکار بودند از عذاب صحبت اشرار رهائی یافتند
و از مقامی دولت قاهره رخصت اقامت ازان کفرآباد ضلالت بنیاد
برگرفته بجانب اوطان خویش شتافتند و چون خبر این فتح بزرگ
امیدخان رسید و بر ظهور پیوست که زمیندار ضلالت شعار رجنگ
وجی از راه جنگی درامنو ... نموده بنابر رعایت مراتب احتیاط
سیادت خان و جمال خان دلزاک و جمعی دیگر را بکومک میر
مرتضی فرستاد میر مذکور بعد از تسخیر رامنو فوجی از بندوقچیان
بکنار رودی که بمسافت یک و نیم کروه از رامنو واقع است تعیین
کرده بود که آنجا اقامت نموده از آمدن غنیم با خبر باشند روزی
ناگاه جمعی کثیر از مخالفان ابهت ... از جنگل درآمده
بر زمرهٔ بندوقچیان حمله آوردند و چندی را از هم گذرانیدند و چون
میر مرتضی ازین معنی آگهی یافت سوار شده با جمعی از جنود
قاهره بدفع آن اشرار روان شد و بکنار رود مذکور رسیده تا آنکه
آبش عمیق بود و مقهوران شروع در استحکام مورچال در کنار آن
نموده بودند با همراهان دلیرانه آب زده ازان سالم عبور نمود
مردودان نابکار بجنگ و پیکار پیش آمده کوششی بلیغ نمودند و
آخر الامر تاب نیاورده با خواری بسیار رده روی بوادی فرار آوردند و
مبارزان منصور تعاقب نموده جمعی کثیر را قتیل و اسیر ساختند
و هشتاد توپ و بندوق بسیار و دیگر ادوات پیکار ازان حرب ادبار

بدست مجاهدان ظفر شعار درآمد بالجمله چون مسافت از چاتگام تا رامو بغایت صعب است و کوه و جنگل بسیار و یکدو آب که بی کشتی متعذر العبور است در راه است و در موسم برشکال همهٔ آن راه را خال آب میگیرد که بالکلیه طریق عبور مسدود میگردد و درین سال از جهت قلت آذوقه و دیر رسول وصول برشکال تعذر امواج بحر امواج وجنگ در حدر توقف امداد بزرگ امید خان اوروی دور بینی ومصلحت اندیشی نظر بر انسداد طرق و مسالک و عدم وصول کومک در هنگام طغیان آنها نموده بمیر مرتضی نوشت که با همراهان از انجا با آمده سران و زمینداران و اسارا و رعایای رامو را بدکی کول که متعلق بچاتگام است بیارد میر مذکور عوا دید بزرگ امید خان از رامو بچاتگام آمد و چون خبر این فتوحات بر عرصه داشت امیر الامرا اواخر شعبان این سال همایون فال بمسامع اقبال رسید حضرت شاهنشاهی چاتگام را باسلام آباد موسوم ساختند و آن زبدهٔ نوئینان را بعنایت خلعت خاص و شمشیر با سار مرصع و دو اسب از طویلهٔ خاصه یکی با سار طلا و یک زنجیر فیل با تلاير و بزرگ امید خان خلف او را باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و فرهاد خان را باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سیصد و پنجاه سوار و میر مرتضی دارغهٔ توپخانه را بخطاب مجاهد خانی و ابن حسن را بخطاب مظفر خانی و میر ملک را باضافه منصب و منور زمیندار را از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار نواختند •

آغاز سال نهم از جلوس دولت والای عالمگیری مطابق سنه هزار و هفتاد و شش هجری

درین خجسته اوان که از فیض ذات داوری و معدلت گستری زیب افزای اورنگ سلطنت و سروری جهان را اختر نیک اختری از مهر منیر طالع و چهره جهانیان را ماه سعادت از افق امید لامع بود سپهر کرامت بهره ایام در رسیده و تخت بخش ... ایام سنه و ست دوشنبه مطابق هژدهم اسفندارمذ روز ... آن ماه مهر انوار اشراق ابتدای سعادت ... عبادت ... اختر برکات و انوار خجسته گردید و سال نهم از جلوس خلافت ... خدایگان دولت و دین ... شاه ... آغاز ... جهان افروزی و بهروزی آغاز جهان افروزی بود اضافه معلی ... سپاسگزاران درگاه سلطنت ... که با رسیدن عید ... شد بارگاه جاه و جلال را آیین ... اقبال ... درین ... که در حاکم خود و صوبه داری ... از ... ساخت ... گسته ... واضافه ... منصب سه هزاری دو هزار سوار ... و ... کومکیان صوبه ... علم ... و اسد ولد ملا احمد نایطه که ... از ... و ... روزگار ... گرامی ... آسمان ملک ... خلعت نادره و اسپ با ساز طلا و خنجر مرصع و منصب هزار و پانصدی

هزار سوار و خطاب اکرام خانی مورد نوازش شد و عبد الله خان نوجدار سرور که بموجب التماس به درگاه حضور آمده بود احراز دولت ملازمت اکسیر خاصیت نمود و بعرض اشرف رسید که دلاور خان حارس قلعهٔ ریشهور داخل طبیعی بساط حیات در نوردید و یک صد و بیست و یک زنجیر فیل که برخی زمیندار آشام برسم پیشکش فرستاده و بعضی در جنگل های بنگاله صید شده بود مجموع را امیر الامرای صوبه دار آنجا بجناب معلی ارسال داشته بنظر حضور شده اثر رسید و شب سه شنبه هفدهم فروردین هلال خجستهٔ شوال از مطلع سعادت و کامرانی رخ نموده چهره آرای نشاط و شادمانی شد و روز دیگر که عید فرخنده فطر بود نوای شادیانهٔ اقبال از بارگاه حشمت و جلال بلندی گرای گشته آوازهٔ طرب و سرور بجهانیان درداد و طنطنهٔ عظمت و شکوه بگوش گردون رساید بادشاهزادهای والا گوهر عالی تبار و نوئینان رفیع قدر و امرای نامدار و سایر بندهای آستان سپهر مدار بسدهٔ سنیهٔ خلافت و جهانبانی حاضر آمده بتسلیمات تهنیت تارک سعادت پیراستند حضرت شاهنشاهی بعادت معهود از دولت کوه پیکر بدیع منظر که تخت زرین بر کوههٔ پشت آن زده بودند سوار شده با فر الهی و عظمت و شکوه جهان پناهی لوای توجه بمصلی برافراختند پس از اقامت نماز عید فرین سعادت معاودت نموده در ایوان عالی بنیان خاص و عام در سریر گردون نظیر مرصع نگار جلوس فرمودند و دران والا بارگاه بزم کام بخشی و کامرانی آراسته دست دریای نوال بجود و احسان و مکرمت و افضال کشودند و بعد از

دو پاس و دو گهری که ازان محفل سپهر مثال برخاستند پرتو قدوم
بانجمن خاص غسلخانه گسترده تا وجود جسم حرکت و صرف قوت
دماغ دهگانه آرایش جشن وسور بندوان عدالت و داد گستری که اهم
مهمات سلطنت و سرور هست و در همین روز وظیفهٔ آن شغل جلیل
ازان حضرت بتعلق نمی شد پرداختند و بمقتضای عدل کامل
و لطف شامل مظلومان و جور دیدگان را بقدر کام دل روا ساختند
الحاصل تا سه روز هنگامه عیش وطرب و انجمن خرمی و سرور
مرتب بود و زان جشن فرخنده عاطفت بادشاهانه زهرهٔ سمای
حشمت و کامگاری درهٔ صدف شوکت و کامیابی ملکهٔ بعدس
نقاب حورسند احتجاب بیگم صاحب را باکرام یک لک اشرفی
عز اختصاص بخشیدند بر سالیانهٔ ایشان که سابق دوازده لک روپیه
بود پنج لک روپیه افزود و بصدرهٔ نقاب پرده آرای مشکوی
[illegible] سرهندبانو بیگم و زینت بخش هودج عفت نور افزای
شبستان دولت گوهر آرای بیگم هرکدام یک لک روپیه عطا فرمود و
رخشنده اختر برج جلالت تابنده گوهر درج سلطنت بادشاهزادهٔ عالیقدر
محمد معظم بعنایت خلعت خاص و [illegible] و [illegible] مرصع
و انعام دو لک روپیه و باضافهٔ دو هزار سوار بمنصب [illegible] هزاری
دوازده هزار سوار و [illegible] نهال ریاض عظمت گرامی نخل بوستان
حشمت بادشاهزادهٔ نامدار محمد اعظم بعطای خلعت خاص وجیغهٔ
مرصع و خنجر با علاقهٔ مروارید و باضافهٔ دو هزار سوار بمنصب
دوازده هزاری هفت هزار سوار مورد نوازش گردیدند و جعفرخان
و مهاراجه جسونت سنگه هرکی بعنایت خلعت خاص [illegible]

مباهات افراخت و بهرام بن بدر محمد خان باد ام ده هزار روپیه و طاهر خان بمرحمت اسپ با ساز طلا و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب پنج هزاری سه هزار سوار و فضل الله خان و حسن علیخان هریک بمرحمت اسپ با ساز طلا و سرمد خان باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری هزار و دو صد سوار و اصل و اضافهٔ عبد الغنی خان فوجدار متهرا بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار از آنجمله هشت صد سوار دو اسپه سه اسپه و حکیم الملک بمنصب دو هزاری یک صد سوار و معتمد خان قلعه دار گوالیار بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و عبد الرحیم خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و قلندر خان از کومکیان لشکر دکن بمنصب هزاری نهصد سوار و عرب شیخ ولد طاهر خان و بهیم سنگه پسر زمیندار سری نگر هریک بمنصب هزاری شش صد سوار و دربار خان خواجه سرا بمنصب هزاری سیصد سوار و بختاور خان بمنصب هزاری یک صد و سی سوار و مکرمت خان و ثواب گجرات که بفوجداری اسلام نگر صمدهٔ خدمتش شده بود بعنایت ارسال خلعت و باضافهٔ شش صد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار مشمول عاطفت گشتند و عبد الله خان فوجدار دور بمرحمت خلعت و اسپ مورد التفات خسروانه گشته بخدمت مرجوعه مرخص شد و میر عماد الدین خویش خلیفهٔ سلطان بخدمت بخواری و بوتات رکاب سعادت از تغیر ریاست خان منصوب شده بعطای خلعت و باضافهٔ پانصدی پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی دو صد پنجاه سوار نوازش یافت و لطف الله خان بخدمت داروغگی روزینه داران

از بعد مدو مذکور خلعت سرفرازی پوشید و بربهی سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه بعطای طرهٔ مرصع و اسپ و سازطلا سرمایهٔ مباهات اندوخت و چون درین هنگام رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که گنجور کنوز رموز ملک و ملت و مرآت شواهد اسرار دین و دولتست چنین اقتضای نمود که خزائن عامره را که در پنجم سال جلوس میمنت مقرون بنابر بعضی مصلحت های سلطنت و جهانبانی از قلعهٔ دولت بنیاد مستقر الخلافه اکبرآباد بقلعهٔ مبارکهٔ دارالخلافه شاه جهان آباد نقل کرده بودند دیگر باره بحصن سپهرمثال آن مرکز حشمت و اقبال که از سوالف ایام همواره محل خزائن و ذخائر این دولت سپهر اعتصام است نقل نمایند که بدستور قدیم آنجا باشد لهذا نامدار خان را باهتمام آوردن آن تعیین نموده بعنایت اسپ باساز طلا نواختند و دوازدهم ماه مذکور مرخص ساختند و برلیغ گیتی مطاع بنام دانشمند خان ناظم مهام دارالخلافه و دیگر متصدیان آن دارالملک مجد و جلال طغرای نفاذ یافت که برودی سرانجام اسباب و لوازم این امر نموده خزائن عامره را بمستقر خلافت برسانند و درین ایام معرض اشرف رسید که جیو برد خان قلعه دار زاسدی باجل طبیعی در گذشت و چون جوی خانم صبیهٔ نجیب الله خان که اتکهٔ نواب خورشید احتجاب قدسی نقاب ملکهٔ جهان بیگم صاحب بود جهان گذران را بدرود نمود عاطفت بادشاهانه خان مذکور را با محمد عابد برادرش و محمد جعفر ولد ارادت خان مغفور که دختر زادهٔ آن مرحومه است بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد ونیز هم

ذی قعده چون سیزوای متده گرا که مدل اوس کنمعت احوال آن
ضلالت مآل و مرسدادن راحه حدسگه اورا ده ندشگاه جاه و حلال
معصلا سمت گرارس ندمرودة نطاهر دار الخلافه رسیده بود حکم
والا بنفاد بدوست که مرداي آن که روزحشن وزن مبارک بود
جرعه ساي سدة سدده گردد و بجهت استمالة فلب آن وحشی دشت
جهالت و گمراهی فرمان شد که دران روز فرحنده کنور رام سدگه
خلف راجه جدسگه بمخلص خان بدرة شده او را بدولت زمدن
بوس استان معلی رسانند و درین تاریخ نامدار خان که چنانچه
سدق ذکر یافته بجهت آوردن حرانس عامرة ازدار الخلافه شاه جهان
آباد معین شده بود احرار سعادت ملازمت اکسیر خاصیت نمود و
ان حرانس بیکران و گنجهای روان که بر یک هزار و چهار صد عرده
دار بود بمستقر خلافت رسانند و مجموع آن در عرض چند روز بمانند
و اهتمام تمام داخل قلعهٔ مبارکه شد *

جشن وزن فرخنده قمري

درین ایام میمنت فرین که از فر دولت و فیض معدلت زینت
بخش آورنگ خلافت و جهانبانی روزگار درعین سعادت و کامرانی
و زمانه هم آغوش شاهد آمال و اماني بود موسم جشن وزن قمری
آن خورشید سپهر سلطنت و سروري در رسیده جهانیان را مژدهٔ
عشرت و شادماني رسانید و روز مبارک یکشنبه هردهم ذی قعده
موافق سیوم خرداد بعد از انقضای یکپاس و چهار گهري از روز
مذکور در محفل فیض بنیاد غسلخانهٔ مبارک اکبرآباد که پیشکاران

بستگاه اقبال آمرا ببسط بساط عظمت و جلال آراسته تخت زرین مرصع نگار آنجا نصب نموده بودند دامن امید بزار از منتظ ملتمسان گنجی جد و عدل زر مکرمت گستر لبریز زر و گوهر گردید زر مسعود باشی معهود بفعل آمده از برکات آن بنای عالمی بحصول خوست و سال چهل و نهم عمری از عمر ابد طراز جلوه‌ٔ زمان خاقان گیهان ستان بسعادت و بهروزی بدرا بانجام دانسته سال پنجاهم بهزاران میمنت و بهروزی آغاز جهان ا رزی نمود حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم و زن مبارک برسریر گردون نظیر مرصع جلوس فرموده بکام بخشی جلوس پرداختند درین روز خجسته مهین سعه دوحهٔ سلطنت بهین بادهٔ نخل ابهت اوشاهزادهٔ والا در محمد معظم بعطای خلعت خاص و طرهٔ مرصع و شمشیر خاصه و یک عقد مروارید و رخشنده احتر برج کامگاری بالنده گوهر درج بختیاری ابوشاهزادهٔ ارجمند محمد اعظم بعنایت خلعت خاص و سپر مروارید و شمشیر خاصه و تازه نهال ریاض اقبال با شاهزادهٔ والاگهر سدره حصال محمد اکبر بمرحمت خنجر مرصع با علاقه مروارید و موکل حد هٔ دولت سلطان معز الدین بمرحمت خلعت و یک رنجیر فیل عز اختصاص یافتند و جعفر خان و مهاراجه جسونت سنگه هر یک بمرحمت خلعت و مکرم خان بعطای شمشیر مشمول عاطفت گشتند و سوا که بموجب حکم معلی کنور رامسنگه و مخلص خان بدیره خود اورا بسنده سپهر مرتبه آورده بودند تا سنجاهی مسرس ۰ ر کمال انکسار و بندگی و خجلت و سرافگندگی ا ب ملازمت و مسلمان عمودیت بجای

آورده باحراز درلب رمین بوس تارک مباهات امراحت و یکهزار و پانصد اشرفی در سلک نذر و شش هزار روپیه برسم نثار گذرانیده مورد مراحم خسروانه گردید و گلعلی خان بعنایت خنجر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سربلند گشته در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافت و سردار خان از کومکیان صوبهٔ گجرات باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار ازان جمله هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و از اصل و اضافهٔ معتقد خان فوجدار جونپور بمنصب دو هزاری دو هزار سوار ازان جمله یکهزار و هشت صد سوار دو اسپه سه اسپه و تهور خان بمنصب دو هزاری هزار و سیصد سوار و سید ابراهیم از کومکیان صوبهٔ بنگاله بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و محمد علی خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد و پنجاه سوار و صالح خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار و میرسعید بعدیله از کومکیان و راجه جسنگه و راجه مهاسنگه بهدوریه از کومکیان صوبهٔ کابل هریک بمنصب هزاری هزار سوار و سید خان حارس قلعهٔ ارک دولت آباد بمنصب هزاری شش صد سوار و میر مهدی دیوان مستقر الخلافهٔ اکبر آباد بمنصب هزاری یک صد سوار و عزیز الله ولد خلیل الله خان مرحوم که کدخدا مدشد بعنایت خلعت و اسپ و خدابخش ولد باقر خان که او نیز ارادهٔ کدخدائی داشت بانعام ده هزار روپیه و راجه جیات سی زمیندار راجور بعنایت شمشیر با سار مینا کار امیرالله نبیرهٔ عبد الرحیم خانخانان مغفور و بدیع الزمان پسر ادا ملای مرحوم هر یک بانعام پنجهزار روپیه و سید محمد صاحب سجاده خان

مدوة الولما الواصلين حضرت خواجه معين الدين حسني بانعام دو هزار روپيه و شيخ جمال محمد و پنج کس دیگر هرکدام بمرحمت یکهزار روپیه سربلندی اندند و یکهزار روپیه بزمرهٔ نعمه سنجان و سرود سرایان آن بزم مسعود عطا گردید دهم ذی حجه که عید وحیدهٔ اضحی بود دگرباره بارگاه خلافت و دولت سرای سلطنت طراز عشرت و نشاط و پیرایهٔ طرب و انبساط یافته نوبت کوس دولت و شادیانهٔ اقبال مژدهٔ بهجت و خرمی بمسامع جهانیان رسانید و گیتی خدیو دین پرور حق پرست سمند سبک سیر خوش رفتار بعزم مصلی در اواخر ترتیب یافته و چنانکه معمول این دولت عالم آراست بوجه فرمودند و نماز عید بجماعت ادا کرده مراسم سعادت و اوقات نمودند درین ایام سنجان که از صوبه‌داری کشمیر معزول شده بود از آنجا رسیده احراز دولت زمین بوس نموده و بعطای خلعت مباهی گشت و معتمد خان فوجدار کوهستان جمون که موجب فرمان قلعه جمون از آنجا آمده بود بتلافی شدهٔ سجده اندر شد و دیندار خان بفوجداری دوآبه از تغیر دلاور خان امتیاز یافته باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار سرافراز گردید و دلاور خان بفوجداری جمون از تغیر معتمد خان منصوب گشته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی یکهزار سوار از آنجمله هشت صد سوار دو اسپه سه اسپه نوازش یافت ● غرهٔ صفر شهنشاه روزگار بتو جه ساحت صید شکار افگنده دو روز آنجا بساط اندوز صید بودند و روز سیوم مراجعت فرمودند و درین ایام بمناسبت موسم برشکال بنادشاه‌زادهای

کامگار بخت بیدار و امرای رفیع مقدار خلعت یافتن مرحمت شد و امیر الامرا زاده خدمتگار و دیگر عمدها و امرای اطراف بدر یافتن عنایت سرمایهٔ مباهات اندوختند و از وقایع دکن بمسامع حقایق مجامع رسید که بخشی خان از کومکیان آن صوبه باجل طبیعی بساط حیات در نوردید * بادردهم ماه مذکور سیف‌خان بصوبه داری ملتان از تغییر تربیت خان تعیین یافت و بعنایت خلعت و شمشیر با ساز میناکار و اسپ با ساز طلا و فیل با جل زربفت و باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پنصد سوار سربلند گشته مرخص شد و حسن علی خان بخدمت داروغگی ملازمان جلو و همت خان بداروغگی گرز برداران از تغییر ملتفت خان و یوسف خان بداروغگی کارخانه مرصع آلات از تغییر عبد الرحیم‌خان خلعت سر افرازی پوشیدند و چون فیض الله خان ارادهٔ گوشه‌نشینی کرده بود بارالخان از تغییر او بقراول بیگی شده خلعت یافت و درین اوقات عبد الغنی خان که بفوجداری چکلهٔ متهرا قیام داشت بفوجداری نواحی اکبر آباد علاوه خدمتش گشته بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصد سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار از انجمله یکهزار و سیصد سوار دو اسپه سه اسپه نوازش یافت و بالله‌خان بحراست قلعهٔ چاندور و فوجداری نواحی آن از تغییر میر محمد خان منصوب گشته بعطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار مباهی گردید بیست * و سیوم بعرض اشرف رسید که اصالت خان فوجدار مراد آباد که او را از دیر باز عارضهٔ صعبی طاری شده مریض و علیل بود و روزگار حیاتش

مدری سده عالم دعا رحلت نمود و الله ورد بهاں موحدار گورکهپور نجای او معدں با ده ارمنصب که سه هزار و بانصدی سه هرار سوار و ابصد هوار د اسبه سه اسبه مقرر گست و د مادت ارسال حلعت و فرمان عالسان مسعر با ں معمی سرافراز سد و سادات حاں وحدار ساه آباد ںفوجداری گورکهپور معس گسته ںمرحمت حلعت مورد نوازس سد و ںمنصب که دو هزار و پانصدی هرار و سه د سوار بود باضا فهٔ ابصدی هفت صد سوار ارامس ںدیرفت *

فرار نمودن سوای صلالت سعار اردرگاه سپهر مدار

هر ںمره احنر ںد گوهری که اصلهٔ نحت سعاوت ا رس ارجانه ںعدیر ره ںدیر نقوس حری و نکال و طلعت ادںار رورس معطور درسلوک منهج گمراهی و صلال با د لا محاله باقتصای رماں ارلی و حدلاں طری ںموسده ار دولت گر ىراں لو و ار اںدال روی گرداں گرد ساهد صدق اں معنی رح اں سوای د نها اسب ار آمداں ملک دںںا و فرار نمو ں ار مسعر الحلا ه اکبرآباد ںعںں اس صده آنکه همیحاںجه در معام جهود سمت گرس با ںه ںعد ار ںعدں ا واح واهره باسد صال اوحوں آں مقہور للدم ںمنهج موںم و مسلک مسںعںم اطاعت و فرماں ىرداری گرا ںده کامںاب دولت عدو ںت و حدمت گراری گسته لوی عمدهٔ راجهای عظام راجه حںسںگه ںهادر عهد و ںوای که با ا داست درصدد اصلاح کار و انحاح آمال ارحسراں مآل ںود ودرںدوفت که آں صلالت منس را ںموجب

خواهش از درگاه والا و پیشگاه والتماس کرده بود که چون بپیشگاه حشمت و جاه رسد بشمول مراحم و مکارم پادشاهی بین الامران سربلند و مباهی گردد لهذا درین هنگام که بسدهٔ ملک احترام آمد حضرت شاهنشاهی که مظهر لطف و رحمت الهی اند نظر بر سوابق تقصیراتش نکرده با او در مقام نوازش و بنده پروری در آمدند و میخواستند که آن باطل پژوه را رهین عنایت و احسان و مورد تفضل و امتنان سازند چنانچه در روز جشن مبارک که رسیدن بدولت ملازمت اکسیر خاصیت دران روز مسعود قرار داده بود کنور رامسنگه و مخلص خان را حکم شد که بجهت سرافرازی او بدیره شده آن سعادت منش را بعتبه آسمان بوس رسانند و چون ببارگاه خلافت رسیده کامیاب تقبیل سدهٔ سنیه گردید بعد از تقدیم آداب ملازمت باشارهٔ والا بر بساط قرب و منزلت بار یافت و در مقامی مناسب که جای سفیران بپیشگاه دولت بود با امرای نامدار و نوئینان رفیع مقدار دوش بدوش ایستاد و مقرر شده بود که دران روز فرخنده بعواطف گوناگون سربلندی یابد و روزی چند دولت اندوز ملازمت اشرف بوده و از مداین الطاف و مکارم پادشاهانه بمطالب و مقاصد خویش فائز گشته بزودی کامیاب عز مباهات رخصت انصراف یابد لیکن از آنجا که آن تیره بخت ضلال شعار همواره با وحشیان دشت ضلالت و دد و دام صحرای جهالت روزگار بسر برده خالی از نشاء خبطی نبود و هرگز شرف ملازمت خواقین نامدار و سلاطین سپهر مقدار که بهین سرمایهٔ تحسین اخلاق و تهذیب اطوار است در نیافته قواعد آداب مجلس

ایشان نمی دانست و هوای نقض پیمان بیجا و معاهد دور
از کار در سر داشت و خیالات خام در خاطر مختفی بود تا وجود عواطف
و مراحمی که مخصص بتفصیل ایشان است نسبت بحال او سمت ظهور
یافت بعد از ایستادن در آن مجلس بهست آمدن سودای جهل و
نادانی سر بی مغزش را شور آورده و بگو ۀ ربقه با کفور رامستگه اظهار
رنجیده خاطری نمود و گلهای بیجا و خواهشهای نا روا آغاز نهاده
پرده از روی منافقت و تمردی در گرفت و جوهر خبط و شورش
باطنش در همان روز جهان افروز بروی روز افتاد و چون مزید این
معنی بر پیشگاه خاطر آگاه حضرت شاهنشهی یافت اورا قابل
بساط قرب و حضور ندیده رخصت فرمودند که بمنزل خود رود و بدین
جهت عنایات و مراحمی که نسبت باو مقرر شده بود تعطیل یافت
و آن بیخبر بد کردار از نظر بوده و التفات شهنشاه روزگار افتاده
حکم شد که من بعد بدرگاه حضور بار نیابد از ذلت کورنش محروم
باشد و مکفور رامستگه که واسطۀ کار آن نابکار بود و در تدوین شهر
منزل است حکم شد که آن مقهور را بردرک اوباش خویش برد آرد و
از حال او با خبر باشد و سلطان خسی را که بحمایت شجر کر
یافته بمنصب سپهسالاری سرفراز سربلند بود هر چند روز با
خود بملازمت اشرف آرد و چون مراتب مکر و شیطنت آن مدبر
نکوهیده اطوار بر خاطر مهر انوار سمت ظهور داشت و مطلقۀ فرار
آن ضلالت شعار مقید بعزلت خان سعدۀ سپهر اشارۀ معلی صادر
گشت که بر اطراف منزل گاه او جمعی از همراهان خود و برخی
از اهل توپخانه بجهت امداری بنشینند و مفسد قمع الدر

معنوی در صورت حال و کیفیت معاملهٔ آن مغرور دراجه جیسنگه که مشغول مهم تلعجا نور بود و تا آن نه کنش عهد و قول درمیان داشت عرضه‌ور بادیه حکم شد که آنچه در مادهٔ او اصلاح دولت داند بدرگاه آسمان جاه معروض دارد تا بر وفق صوابدید و ملتمس آن عمدهٔ راجها با آن مردود معامله رود و پس از دو سه روز که آن شقاوت اندوز مورد بی توجهی و تلخکام زهر بی‌عنایتی گشته از دولت کورنش محروم بود شور سودای پندار و غروری که در سر داشت دور نشسته از مدهوشیِ نشاء شقاوت بهوش آمد و از بیم قهر و عتاب پادشاهانه جگرپاره درصدد چارهٔ کار خود شد وتوسل بامرای رفیع قدر و بوسیان والا جاه جسته اظهار عجز و ندامت پیش‌گرفت و چندانکه خضوع و الحاح نمود پرتو التفات پادشاهی بر ساحت حال آن ضلالت منش نتابیده دولت بار و رخصت کورنش نیافت لیکن صفاهانی پسرش بموجب حکم معلی با کنور رامسنگه بعز کورنش میرسید و بعنایات و مراحم خسروانه مفتخر و مباهی میگشت در خلال این حال عرضهٔ داشت راجه جیسنگه در جواب منشور لامع النور رسید معروض داشته بود که چون این بدبختی با آن مجدول مراتب عهد و میثاق درمیان آرده و هنوز بمهمات این حدود مشغول است اگر فضل و کرم پادشاهانه از جرم او در گذرد هم این بنده رهین منت بخشایش و احسان و سرفراز در زمرهٔ امثال و اقران میگردد و هم این معنی بصلاح کار پادشاهی وتمشیت مهام این حدود اقرب مینماید و متعهدگشته بود که آن مطرود از مسلک بندگی و فرمان پذیری انحراف نورزیده جرأت بر سلوک جادهٔ بغی

و عصیان میخواهند بعون رقابرین عاطفت حضرت اله آن عده راحبها را
بعون این ملتمس مرتکب شده تحمید مرتو عفو و تحسا من برحال
آن باطل سؤال کنند و حکم اشرف بفولادخان صادر شد که جمعی
که برد و مدرکاه او تحت خبرداری ساخته بود درحضرانند تا
خاطر جمعیت و راس جمعیت و اطمینان گرا د و بعدسیواجی سرتق
دستور از نخستین آثار عدالت و مرحمت بظهور رسیده مرکوز باطن
ا دس ا ن بود که پس از چند روزی آن جمهور را بعز کامیاب
دولت کورنش گردانند و مشمول الطاف و اشفاق ساخته رخصت
انصراف دهند ازآنجا که باطن صلابت مواطن آن بمرة ثبت از
تصور شنایع اعمال و اطوار ساتی و اوضاع ناهنجار و اعمای بالا و
که برادرگی اور سر را با ابنی بود و غلبهٔ خوف و دهشت عصب
الساعی که ممر از مهرد سخط الهی است اورا تقرار داشت درنجوت
که اهل دوستانه و با نعال ولاد خان از اطراف مدرکاه او برخاستند
و کفور رامسنگه بعد از با داری حال او غفلت ورزیده اظهار
مرصت نموده مکنت و اعتدال را کار بست و بعد وضع داده در
سمت تنبیست و هجتم صفر با سیواجی بسر خویش رهگرای وادی
رارو مرحله پیمای دشت ادبار گردید چون این معنی بعرض
اشرف رسید کفور رامسنگه مورد خشم و عتاب بادشاهانه شده از
منصب معزول و از دولت کورنش ممنوع گردید و براجه جیسنگه
رمان شد که بعدوی صلابت ... را که با آن نمی اندیش شده جز
سمت مرافست دانست و حمایت مذکور شده قبل از ین سر اسکر ا
بود و بنابر مصلحت دولت و صوابدید راجه جیسنگه بمنصب بنج

هزاری سر بلندی یافته در لشکر ظفر اثر همراه رایت بود بحسن
تدبیر دستگیر ساخته بجناب خلافت و جهانبانی فرستد که مبادا
عرق شقاوتش بجنبش آمده از حدش بصرف شعار فرار نماید و
ذات عصیان منشش تیره روزگار گرداند درین ایام خان زمان ناظم مهام
احمد نگر بصوبه داری خاندیس از تغیر داؤد خان منصوب شده
بعنایت خلعت و صدور فرمان عالیشان مشعر بدین معنی سر بلندی
یافت و چون فوجداری بلاون از تغیر مغلی خان باشکر خان
صوبه دار پتنه مفوض گشته بود بعنایت خلعت نوازش یافته
بیکهزار سوار تابینانش دو اسپه سه اسپه مقرر شد که منصبش از
اصل و اضافه چهار هزاری چهار هزار سوار ازانجمله دو هزار سوار دو
اسپه سه اسپه باشد و مرحمت خان بفوجداری آره معین گشته
بمرحمت خلعت و باضافۀ پانصد سوار بمنصب دو هزاری نهصد
سوار مباهی شد و جلال افغان که برهبری بخت از لشکر عادل
خان جدائی گزیده بعزم بندگی درگاه خلائق پناه براجه جسینگه
پیوسته بود بموجب تحریر آن عمدۀ راجها بمنصب هزار و
پانصدی هشت صد سوار سرافرازی یافت و چون بنا بر اسباب و
مقدماتی که مذکور خواهد شد عزیمت توجه بدار الخلافۀ شاه جهان آباد
مرکوز خاطر فیض مناط حضرت شاهنشاهی گشته بود رای عالم
آرای چنین اقتضا نمود که قبل از انتهاض الویۀ جهان کشا مهد عفت
و هودج نواب پرده آرایان شبستان حشمت و اقبال بدار الملک
مجد و جلال نهضت سعادت نماید بنابران درین ایام که موسم
برشکال بانجام رسیده هوا باعتدال گراییده بود نخست مخدرۀ سرادق

سرب محبوبهٔ اسمار ابیب ملکهٔ بعقس بقاب روس رای بکم را بامراب طیداب نهال سلطنب ندان صوب مرحمص ساحنند وسحلص حان را با حمعی ار منصبداران و احدیان و دوی انداران همراه بعس بمودند و اورا بعنایب حلعب و اسب و ار اصل و اضا ه بمنصب دو هزاری سس صد سوار بواحنه حکم رمو ند که حون گوهرا سر عظمب و بحتداری بروج احتر سوکب و بامداری بادساهراده والا بدر ارد بد محمد معظم که رسیدن ایسان با افواج بصرب لوا حلابحه مدکور خواهد سد بدار الملک کابل مقرر سده بودند بدار الحلا ه رسید در سلک کومکیان رکاب ظفر مآب ایسان منتظم باسد و بس ارحند روز مسند نسین حرمکدهٔ عرب و احترام رتبب بحس سرادق ابهب و احتسام ملکهٔ اماں بکم صاحبه را که رفتن ایسان بدر بدار الحلا ة ساه جهان آباد مقرر سده بود رحصب ان صوب بمودند وصفی حان را بملازمب هودج اقبال آن زهرهٔ سدمای سعادب و کمال بعین مرمو ه بعنایب اسب با سار طلا سر بلندی بحسیدند

بعس مهس صفحهٔ درحهٔ سلطنت وفرمان
روائی کردن باوهٔ نهال حلادت وکسورکسائی
بادساهرادهٔ کامکار بحت بیدار محمد معظم
بافواج نصرت طراز بدار الملک کابل

سدس محملی ار م سای ا ں مقصد حدر انجام آنکه حون ساه عباس فرمان روای ایران در سال حهارم ار سدس ا ں دولت

میمنت قرین بوداق بیک دستر ملددر سلطان حولة تفنگچی اداسی
را با نامهٔ حلّت بعرا و ارمغانی شایسته بجهت اداء مراسم تهنیت
جلوس همایون بر سریر سلطنت روز افزون برسم سفارت چنانچه در
مقام خود سمت ذکر یافته بدرگاه ملك پیشگاه فرستاده اظهار مراتب
صدق و صفا و ابراز مراسم یکجهتي و ولا نموده بود و بردمت همت
پادشاهانه باقتضاء آئین ملوت مروری و صداقت گستري فرستادن
جواب آن تهنیت نامه با شایسته ارمغانی لازم و متحتم می بود
لاجرم تربیت خان که از بندهای عمده بارگاه آسمان جاه است
بسفارت ایران معین گشته در سال ششم جلوس اشرف از پیشگاه
خلافت رخصت آن صوب یافت و چون بایران رسیده در اصفهان
بشاه ملاقي شد آن سلطنت پناه بخان مذکور خوب برنخورده بی
منشاء و باعثي آثار غبار خاطر و غبار باطن ظاهرساخت و برخلاف
آئین مخالصت و وداد و قانون یکجهتی و اتحادی که در تهذیب
نامه ابراز آن نموده بود با او سلوک نمود و بعضی اوقات عزم سپه
کشی و رزم آرمایی و داعیهٔ فرستادن لشکر بسرحد ولایت پادشاهي
و دیگر امور که مشعر برجش بود اظهار میکرد بالجمله تربیت
خان بعد از یکسال بفرح آباد مرخص گشته روانهٔ هندوستان شد
و شاه بعد از وادع شدن خان مذکور ارادهٔ لشکر کشی که اظهار کرده
بود بمشهاد خاطر ساخته سپاهی گران با توجهانهٔ فراوان بخراسان
تعیین نمود و از فرح آباد روانهٔ اصفهان شد که سر انجام اسباب
این عزیمت نموده خود نیز متعاقب بخراسان آید چون این
مراتب بدل اردن مجملا بمسامع حقایق مجامع رسیده بود و درین

وقت که بندت خان داخل حدود و ممالک محروسه گشته عرایض او بدرگاه آسمان جاه رسید چون عیب این احوال بتفصیل بر پیشگاه ضمیر خورشید ظهر گلبن جدید عالمگیر پرتو انگنده شعلهٔ غیرت خسروانه زبانه برکشیدند مرد حیب ایران زمین بدسهای همت بلند بهمت ساختند و باین ارادهٔ بهار گلشن جاه و جلال فروغ اختر حشمت و اقبال با شاهزادهٔ کامگار بخت بیدار محمد معظم را با مهاراجه جسونت سنگه و جمعی دیگر از امراء نامدار و عساکر منصوری ... از که برخی سرفت اندوز رکاب ظفر مآب و بعضی برمحال دول و اقطاعات خویش بودند و مجموع آن بیست هزار سوار بود و توپخانهٔ برق سطوت رعد آثار و سامانی شایسته و سزاوار در خور این دولت پایدار بدار الملک کابل معین نموده مقرر فرمودند که چون بدر مقامات رایت خورشید تابت نصرت آیات بر امرا زاده و امیر الامرای خلیله بطالب بهادر خان و دلیر خان و داؤد خان و دیگر ... خان و سپهداران که از ... سر بر گردون رسان دور بود عرصدور ... حکم شد که برجناح سرعت و استعجال خود را بساقهٔ جیش اقبال رسانند و روز شنبه چهار[2] ربیع الاول مطابق بیست و سوم شهریور بعد از انقضای هفت گهری از روز مذکور که ساعت ... بود سعادت و انظار منجمین فرخی بود آن عالی قدر والا تبار را با مهاراجه و دیگر امراء عظام و سرداران ظفر اعتصام مرخص گردانیدند و هنگام رخصت آن نهال حدیقهٔ ... را بعطاء خلعت

(۲ ن) چهاردهم

خاص وجيغهٔ مرصع و يكعقد مرواريد كه دانهاى زمرد گران بها در
دران منظوم بود و سر بندى از دو قطعه لعل آبدار و دو زمرد و دو
دانهٔ مرواريد شاهوار و شمشير با ساز مرصع و خنجر مرصع باعلاقهٔ
مرواريد و تركش با ساز مرصع و برخى جواهر ديگر كه قيمت
مجموع دو لك و شصت هزار روپيه بود و يكصد راس اسپ از
انجمله بيست و پنج راس عربى و عراقى يكى با زين طلا و ساز
ميناكار و ديگرى با ساز طلا و يكزنجير فيل از حلقهٔ خاصه با تلاير و
ساز نقره و جل زر بفت انعام پنج لك روپيه مشمول عواطف
گونا گون ساختند وبو گل گلبن حشمت سلطان معزالدين مهين خلف
ايشان را بمرحمت مالهٔ زمرد و خنجر مرصع نواختند و از عمدهاى
كومكيان آنحضرت ابدال مهراجه بعنايت خلعت خاص وشمشير با ساز
ميناكار و جمدهر مرصع باعلاقهٔ مرواريد و دو اسپ يكى ازطويلهٔ خاصه
و يكى با ساز طلا و فيل با ساز نقرهٔ و جل زر بفت و ميرزا سلطان
صفوى و بامدار خان هر يك بعنايت خلعت و اسپ با ساز طلا و
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و عزتخان
بعطاى خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى دو
هزار و پانصدى سوار و سر بلند خان بمكرمت خلعت و شمشير
و اسپ و الله داد خان خويشكى بعنايت خلعت و اسپ و مادهٔ
فيل و ارسادن و خال بمنصب هزار و پانصدى هزار سوار ازانجمله
هشتصد سوار دو اسپه سه اسپه و از اصل و اضافهٔ خواجه رحمت الله
ده بندى بمنصب هزار و پانصدي سيصد و پنجاه سوار و الفتا خان
بمنصب هزار و پانصدي دو صد و پنجاه سوار و معاجر خان

بمنصب هزاری چهار صد و پنجاه سوار و مجموع تعداد خلعت
و پنجی در رخصت است و محمد ابراهیم ولد شیخ میر مرحوم با
دو برادر خود هر کدام بعطای خلعت و اسپ و شاه قلی میر تورک
بدنبال خلعت و عطای هر جای و گروهی دیگر نیز بمرحمت
خلعت و بعضی بعطای اسپ مفتخر و مباهی گشتند و خواجه
صادق بدخشی بخدمت بخشیگری آن لشکر ظفر اثر خلعت
سرفرازی پوشیدند و از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار
سربلند گردید و در این تاریخ بعرض همایون رسید که تربیت خان
بظاهر مستقر الخلافه رسیده است چون در مراسم سفارت تقصیر
بقصورات ازو صادر گشته بود مورد عتاب بادشاه ممالک رقاب گشته از دولت
ملازمت اشرف ممنوع شد درین ایام از نوشته سوانح نگاران بندر
سورت بموقف عرض رسید که میر عزیز بدخشی که با جمعه جمعی
دکن با ده جهت رسانیدن زکوة نذور و خیرات بمکه معظمه زادها الله
شرفا و جلالة معین گشته بود بعد از ادراک سعادت زیارت و طواف
ازان مقام ملائکه مطاف باجل طبیعی در گذشت

نهضت الویه مهر رایات از مستقر الخلافه اکبرآباد بدار الخلافه شاه جهان آباد

چون بنابر مقدمه که سمت گزارش یافت توجه رایات
اقبال بآن دار الملک مجد و جلال و ارتفاع دست تلافی و کمال
سپهبادی همت والا و جهت عزیمت جهان کشا گشته و بتاریخ هم
ربیع الثانی مطابق هژدهم مهر که ساعتی مسعود بود ابتدا

معلی به پیشگاه سلطنت صادر شد که سرادقات همایون از
شهر بیرون زنند و بدستور معهود عملهٔ پیشخانه بعنایت خلعت
مباهي گشتند و روز مبارک در سنبه نوزدهم ماه مذکور مطابق
بیست و ششم مهر بعد از انقضاي سه پاس از آن روز میمون
که ساعت نهضت رایات عالیات بود حضرت شاهنشاهي با شأن
الهی و فر جهان پناهی سوار سفینهٔ سعادت گشته براه دریا لوای
عزیمت برافراختند و نزدیک موضع بهادر پور معسکرگاه عز و جاه گشت
و هوشدار خان بدستور سابق بصوبه داری اکبرآباد معین گشته
بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا سربلند شد و زبد انداز خان
بخدمت آخته بیگی و میر توزکي از تغیر ملتفت خان
مباهی گشته خلعت یافت و عبد الغني خان بخدمت مرجوعه
مرخص گردیده بعنایت خلعت سر بلند شد و میر مهدی دیوان
آن مستقر الخلافه بخدمت سابق خلعت سرافرازی پوشید و بهرام
ولد بدر محمد خان که دران مرکز حشمت و جلال وظیفه خوار
احسان و افضال شهنشاه ابرکف دریا نوال بود بعطاء خلعت وانعام
ده هزار روپیه کامیاب عاطفت گشته مرخص شد و رسیدای
خوشنویس که در سلک دعا گویان دولت قاهره انتظام یافته بود
بعنایت خلعت و محمد جعفر آصفخان و فریدون حسین ولد تهور
خان مرحوم که در زمرهٔ گوشه نشینان آن مصر دولت بودند هریک
بانعام دو هزار روپیه مورد عاطفت شد باجمله موکب مسعود از طریق
ساحل دریای جون راه نورد مقصود گشته شهنشاه جهان اکثر اوقات
از آن طرف دریا شکار کنان صید افگنان طي راه میفرمودند و گاه

از یمن رکوب اشرف کشتی را بخط گوهر امثال ساخته آب روی دریا به افزودند و بچهار ده منزل قطع آن مسافت نموده غرهٔ جمادی الاولی ساحت دهلی و دولت خضرآباد از سایهٔ مقدس جهان کشا انوار میمنت پذیرفت و چهار روز در عمارات نزهت آمدن آن بسر برده بیستم ماه مذکور مطابق هژدهم آبان برخاست بعد این روز که فرخنده ساعتی میمنت قرین بود رایات سعادت گستر لوای توجه بشهر برافراختند و اواخر روز داخل مقام که را از یمن دخول و قدوم اقدس رشک بیت الشرف مهر ساخته بود و دانشمند خان صوبه دار دار الخلافه بموجب امر معلی همانجا شرف اندوز ملازمت والا گردید و درین اوقات بهادرخان صوبه دار اله آباد که برطبق یرلیغ گیتی مطاع از آنجا آمده بود دولت زمین بوس دریافته یکهزار مهر و ده هزار روپیه بر سبیل نذر گذرانید و بعنایت خلعت خاص دامن مذهب ا احب و چون موسم جشن وزن مبارک شمسی در رسیده بود مقرر شد که آن جشن مسعود را در مرکز خلافت و جهانداری عمل آورند و روی ... بارادهٔ آمدن معاودان برزمیند و شاهزادگان ظفر جوید که معاشر مطاعه بطلب آنها از اطراف واکناف ... بدرگاه برجاه گذرانیدند اواخر جمادی الآخره موکب منصور بصوب دار السلطنه لاهور نهضت نمادند

جشن وزن مبارک شمسی

درین اوقات میمنت سمات که انوار نصرت و بهروزی و آثار

خجستگی و بهروزی از همه سو مردم حال هوا خواهان این دولت
آسمان جاه وگردون بحسن مواقعت ومتابعت اعداء سلطنت همایون
از اعادی کنده خواه بود جشن وزن شمسی شهنشاه ظفر رایت
توبدون سپاه خدیو یزدان پرست حق آگاه جهانیان را کامیاب نشاط
و شادمانی و هم آغوش شاهد آمال و امانی گردانند و هشتم
جمادی الاولی مطابق بابردهم آبان بعد از انقضاء پنج گهری از
روز مذکور در انجمن خاص حشمت و جلال و نگارین سرای دولت
و اقبال اعنی غسلخانهٔ مبارک که باشارهٔ والا برای وقوع این
جشن طرب بنا رفت و آرایش یافته بود وزن مسعود بآئین معهود
صورت وقوع یافته از نقص شخص شهنشاه آفاق گیتی خدیو معدلت
پرور نفسی اخلاق ترازوی میزان عدل را گران مصداق آمد بسال چهل
و هشتم از عمر کرامت طراز برین بامدادات الهی و سعادات نامتناهی
بنیاد انجام بدبرده سال چهل و نهم چهرهٔ آغاز بگلگونه جشن انجام
برافروخت حضرت شهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک ساعتی
درآن بزم گاه عز و جاه سریرآرای ابهت و کامرانی گشته ازانجا ببارگاه
ولای خاص وعام در تو عظمت و احتشام گستردند و ساعتی چند
آنجا بزم اقبال آراسته کام بخش خلایق گردیدند و بفیروزی بوقوع
ر خدا آگاهی اوان گردن محفل ابهت و کدای پناهی بخلوتگاه
عزت و جلالت خرامش نموده بشیمهٔ کریمهٔ خویش زمانی براورنگ
عدالت بنشستند درین بزم جهان افروز اختر سپهر دولت و کامکاری
گوهر محیط شوکت و بختیاری بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اعظم بعطای
خلعت خاص و بکیمصهٔ سمند مورد عاطفت گشتند و جعفر

خان و دانشمند خان بتشریفات خلعت خاصه امتیاز افراختند و
الطاف پادشاهانه طراز کسوت حشمت و ارجمندی زیب صمصام
شوکت و سربلندی شاهزادهٔ کامگار محمد معظم و مهاراجه
جسونت سنگه را ارسال خلعت خاص نوازش نمود و یکهزار سوار
از تابینان بهادر خان و یکهزار سوار از تابینان وزیر خان دو اسپه
سه اسپه مقرر شد که از اصل و اضافه بمنصب [illegible] پنجهزاری
پنجهزار سوار از آنجمله چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و منصب
[illegible] از آن سه هزار سوار و مکرم خان باضافهٔ هزاری بمنصب
چهارهزاری سه هزار سوار و [illegible] خان باضافه پانصد سوار و همت خان
باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و
عاقل خان باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هشت صد
سوار و [illegible] خان که فوجداری دامن کوه کمایون بوی گشته بود
باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصد سوار و [illegible]
خان بمرحمت اسپ و [illegible] خان بپایه دار [illegible] بخطاب [illegible]
خانی و [illegible] ولد طاهر خان بخطاب [illegible] خانی و ملک
حسین ابدالی از کومکیان صوبه ملتان بخطاب [illegible] خانی و [illegible]
[illegible] از معموری بخطاب معمور خانی و از اصل و اضافه [illegible]
بمنصب هزاری سیصد سوار و [illegible] بمنصب هزاری
با صد سوار سربلندی یافتند و عبد الرحمن بن ندر محمد خان
بانعام پنجهزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن ندر محمد خان
و [illegible] بانعام چهار هزار روپیه و حکیم
مهدی [illegible] بانعام دو هزار روپیه محمد وارث و [illegible] خان

و سعیدای خوش نویس و چندی دیگر هریک بانعام یکهزار روپیه
نوازش یافتند و چهارهزار روپیه بزمرهٔ نوا سنجان - سرود سرایان آن
بزم مسعود عطا شد بالجمله تا سه روز آن جشن نشاط افروز کام
بخش جهانیان بود یازدهم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی اوایل روز
بمنزل شریف برده آرای هودج عزت رفعت بخش مشکوی ابهت
ملکهٔ تقدس قباب بربا جناب بیگم صاحب پرتو ورود گسترده سای
چتر ایشان را کامیاب فیض حضور گردانیدند آن ملکهٔ ملکی سیرت
قدسی اطوار مراسم پای انداز و نثار و شکر مقدم همایون خدیو
روزگار بجای آورد و دو پاس روز ازانجا بسعادت معاودت فرمودند
از سوانح مقتول شدن اتماد حادثت تیغ خسارت یکی ازمخاذیل
ترکمانان چون امیرخان صوبه دار کابل درین ایام چندی ازمغولان
بی سر و پا را بطریقهٔ جاسوسی گرفته بدرگاه جهان پناه فرستاده بود
حضرت شاهنشاهی خان مذکور را که بسمت کارآگاهی و معامله
فهمی موسوم بود بتحقیق حال آنها مامور ساخته بودند ازان یکی
ازان چند کس را که ترکمانی سپاهی وضع بود بی علاقه بند زنجیر
در خلوت نزد خودش طلبیده بموجب امر لازم الامتثال ازو تفتیش
احوال می نمود درین وقت عرق جهالت آن مجهول حرکت کرده
ناگهان ازجای درآمد و خود را بجمدهری که در بیرون اسلحهٔ او داشت
رسانید و شمشیر از دست او گرفته با تیغ آهیخته بچالاکی برگشت
و ضربتی کاری بخان مذکور رسانیده بهمان زخم قطع رشتهٔ حیاتش
نمود و چندی که نزدیک بودند آن خیره روز شقاوت اندوز را درمیان
گرفته بتیغ انتقام ازهم گذرانیدند ازانجا که خان مذکور بجلیلهٔ وصل

و کمال و قدمت خدمت و محرمیت بارگاه جاه و جلال اختصاص داشت و از معتمدان راست گفتار درست کردار بود خدیو اقطعت سرور مهربان را وقوع این سانحه خاطر حق شناس متاثر گردانید و پرتو التفات بحال بازماندهای او افگنده پسران وخویشانش را بعنایت خلعت نواختند و همگی را باضافهٔ مناصب و دیگر مراحم ومواهب کامیاب ساختند سالبردهم رهنگاه حضرآباد از ساحت حضرامحال درون سعادت گزین و روز دیگر حضرت شاه شاهی ارا بجا روضه مقدسهٔ جناب قدوة الاولیاء والواصلین حضرت خواجه قطب الدین قدس سره العزیز توجه فرمودند و بعد زیارت آن مزار فایض الانوار دو خدمه ردای ان دوهزار روپیه بمجاوران آن عمه کرامت انعام نمودند و هرده هم راه معاودت بشهر افراختند بردای آن بهادرخان را رخصت فرمودند که بلشکر ظفر اثری که بسرکردگی بادشاهزادهٔ کامگار بتسخیر بلخ و بدخشان صوب دار الملک کابل تعین شده بود ملحق گردد و هنگام رخصت اورا بمرحمت اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقرهٔ نواختند و مدبرهای خاص تاممه در سلک همراهان خان مذکور درآمده بیست و سوم تهنیت سرافرازی زندهٔ امرای عظام جعفرخان مقرل اورا باورنگ اشرف شرا برخیزند آنجناب اخلاص اندیش بشکر مقدم فیض قرین مراسم پای انداز و نثار بجای آورده پیشکشی از نوادر جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی دیکات درآورد و برخی ازان زینهٔ قبول یافت جانان جهان ساعتی چند آنجا بسر برده حضور داشته قبل از دو پاس روز مراجعت فرمودند و درین هنگام خواجه اسحاق که سال گذشته بجای ساداتی دیگر باده تحقیقات کاشغر متعین شده

نوب و تبا اسا اج احدار حلل رستور آن و دست ار راه مراجعت کرده به دستگاه حضور آمده چون ظهور پیوست که احوال آن دیار باستاق و انتظام گرائیده است دیگر باره ندای نوبت مرخص گشت دیست و دوم جمادی الآخره رایت دولت برما روای عالم پرتو ورود بعرصه شکارگاه بالم انگیده هر روز آنجا شکار آهو بشاط اندور بودند و ارآنجا بعزم صید بدله گاو که موسم آن رسیده بود ساحت خاص شکار را جولانگاه سمند اقبال ساختند و بیست و چهارم ماه مذکور که گیتی خدیو عالم گیر دران شکارگاه دایره نشاط اندوز صید نخچیر بودند خبر درگذشتن شاه عباس فرمان روای ایران از عرایض رسیدن حدود ملتان و قندهار بمسامع جاه و جلال رسید تفصیل مجملی از کیفیت این واقعه آنکه چون شاه از فرح آباد عزیمت اصفهان نمود در راه عارضهٔ خناق بهمرسانیده مریض شد و چون مرض شدت داشت باندک روزی آزارش را کار از تدابیر و مدارا درگذشته غرهٔ ربیع الاول این سال ازین دار غرور رحلت نمود و پس از وقوع این سانحه بصوابدید امرا و ارکان دولت ایران بوداق بیک حولهٔ تفنگچی آقاسی که چنانچه درین دفاتر مآثر دولت سمت گزارش پذیرفته بمراسم سفارت بجناب خلافت و جهانبانی آمده بود ار اردو جدا شده برجناح سرعت و استعجال باصفهان آمد و صفی میرزای پسر بزرگ او را که آنجا بود برآورده آمد و اکثر اعیان المدینه مذکوره بر مسند حکومت و ایالت آن دیار متمکن گردیدند و متعاقب امرا و لشکریان رسیده بدو گرویدند بالجمله ازانجا که بزرگ برادری والا نهادی ذات قدسی صفات شهنشاه جهانست از استماع این خبر اصلا از بهجت و نشاط

ازان حضرت بظهور رسیده بتوسط بابکه اظ از مطالب مدس خاطرکرده
سو ند که به عون طبع اقدس آن و که شاه درمهد حیات بوده
د ا دی ا ه ن صفت آرا ی می ا ماد اکنون که حصیلی روی داد
کمال عوب وه وب اطاعای ان د ی بماند که ا واج جهانگشا درهر
ایوان رمعی عد ی ماند بنامری اند مئ مدسی اساس مرلمع کرامت
عنوان بمام برونده احدر برج سلطنت ا ده گوهر درج جلا بـ ادشاه
را ا ارجمند محمد معظم ر صدور ا ست که از دار السلطنت لاهور
سر درماه رووری حمد دراحا اقامت گر ید وچون زمان طالب در
رسید تا ا اج منصور آه گ ک مئ حضور بما ید و بدرمنسور لامع
انور بنهاد رجان که ر ن روزی استدعی آر با دار والا بار مرخص
گسته نوب ه درسد که از راه ر گسته تبا عسر ر جا مت ستاند بالح بلد
جاوان جهان د ارده روز با عیش سرور وطالع د ـ ر سور مس ـ اندور
سکار بوده ر ادا بر ههدان بله گا و آهوی بسه ار صید ه موید وسیوم
رجب سهر معاودت نمود د جهاردهم ماه مذکور را ست اقبال برو
و و تحصرآ ـ ا انگند وحدیوحی روه اراسحامروضة دوة اصفیای کرام
سلطان المشایخ شیخ نظام الدین مدس سره رحه مر و ه بتص زیارت
اندوحتند و بمدت معهود دگ هزار رمله بمحاوران ان مزار مدسی
انوار عطا رسودید و بعد مراجعت ازا ـ ا دگ با ه باعراران مختص
بساد عرمدوم بحسدند و حندرور در سکار گاههای نواحی آن نصید
لمعاو مسرت ابرای طبع اقدس گسا ه د ست وجهارم شهر
معاودت د وسد دوران اما طراز کسوت حسمت و سروری بروح احتر
سعادت و بدک اختری با شاهزادة والا ارتجمند بدار محمد طم

و مهاراجه جسونت سنگه را بعنایت خلعت رمضانی نواختند و جعفرخان و دانشمندخان و مکرم خان و مرتضی خان و دیگر امرای حضور و عمدهای اطراف را بادنی عنایت سر بلند ساختند و طاهرخان از جاگیرود ازده خان وقطب الدین خان وصف شکن خان وتباد خان از دکن رسیده بتقبیل سده اقبال استسعاد یافتند و نورمل تعدیله ومکلی خان که از فوجداری بلاون معزول شده بود در سلک کومکیان دارالسلک دلی منتظم گشته بخشیدن بعنایت خلعت و علم و باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و دومین بعنایت خلعت و اسپ نوازش یافت و صفدر خان بفوجداری در بنگه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار سرافراز گردید ومکرمت خان دیوان گجرات از تغیر رشفیع خان بدیوانی صوبهٔ دکن و خان مذکور بدیوانی صوبهٔ گجرات منصوب شده بعنایت خلعت سرمایهٔ مباهات اندوختند و مدر رستم خوانی بفوجداری تروده خلعت سرافرازی پوشیده باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزاری هزار سوار مباهی شد و درانجا مراول دگلی بمرحمت خلعت و اسپ نوازش یافت و ترمرهٔ مراولان خلعت مرحمت شد و بعرض اشرف رسید که شاه قلی خان فوجدار اوده باجل طبیعی بسط حیات در نوردیده پدرم سعادت بهادر خان که چنانچه سابق ذکر یافته بملازمت رکاب ظفر مآب بادشاهزدهٔ عالیقدر والا تبار محمد معظم معین شده بعد از رسیدن حضرمون زالی امران بموجب فرمان از راه برگشته بود بملازم سدهٔ عظمت و جهانبانی حضر ارادت نورانی ساخت و بعطای خلعت خاص واسب امتدار امراخت و ششم ماه مذکور بالهٔ آباد

که صوبه داری آن بدو مفوض بود مرخص گشته بکا رخصت نعابت
حا ب و خلعر رص با علاقه موارید مسمول عاطفت شد ودرین
اوقات بدوی حوس معوا که چنانچه گرا س با ده بس ار مرار
آن صالب کسر حهالت ـ ار ا رگاه جهان مدار راجه جسنگه اورا
در دکن دستگیر کرده انحناب م لی رسـ اده بود بدارنگ اورنگ خلافت
رسید و اـ ارة والا صادر شد که دا ی خان صدر آنسر حـ ی ار اهل
دولت تحرا امر گماشته ار حال او با خبر باشد و مس ار حـ د روز
که در وده صط حال مذکور بو بدلالت دولت و هدایت سعا ت
واعدة قبول اسلام ار حـ لطرس سر بر رده بوساطت خان موسی الیه
در سگاه خلافت التماس نمود که اگر عاطفت بادشاهانه ا ن بنده
را بحان امان تحسد ار روی صدق اعتقاد مسلمان مفسوت خو
ملد سر او رص هما ون رسید سهنساه دین سرور حق برورة را آن
داعده مرصـ ه مستحسن ا ماده رو عفو و اعصال بر حال او گسـ ر شد
و آن تحت مند دکـ سر انجام که عمری صلالت کفر و جهالت
و ـ سوسای روزگار بسر بر بو وعمق ادراک سرف اسلام دریافته
راونه باطلس ار طلمت سرک بدرا ه شد و ـ معامس ا ن کرامت علما
ار ورطه مهر وعصت بادساهی که د و ه ار سخط آلهی است نجات
اعته کامدات مقاصد داری شد و ماناب و مراحمی که بعد ازین
بسمت داو ممسـ طـو ا ـ عمعرست گرارس خواهد دفرست
اکنون کلک سوانح نگار سرر مه حـ بر وقایع حضور مهر ا وارا ا ـحا
گذاشته بسرح مساعی و بر ا ب ا واح ظفر لوا که بسـ کردگی
راجه حـ سـ گ که در سال گذشته بعد ار انمام مهم ـ وا نادر اـ اب

و موجبات که در مقام خود مذکور شده بتاخت ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب عادل خان معین شده بود پرداخته وقایع و کیفیات آن مهم بصرفت فرجام از آغاز تا انجام در سبیل تفصیل رقمزدهٔ کلک حقایق ارقام میشود *

شرح تاخت ولایت بیجاپور و محارباتی که عساکر جهانکشا را با دکنیان شقاوت گزاروی نمود

چون راجه جیسنگه با سپاه در افواج قاهره که باو معین بودند بعد از فراغت مهم سیوا چنانچه سابق ذکر یافته به تنبیه و تادیب عادل خان و تاخت ولایت بیجاپور مامور شده بود بموجب حکم جهان مطاع نخست و دویم جمادی الاولی سال گذشته بادی عزیمت فیروزی انجام با دلیر خان و داؤد خان و راجه رای سنگه و قطب الدین خان و سیوا و دیگر جنود ظفر لوا از پای قلعهٔ پورندهر کوچ کرده بسمت مقصد روانه شد و دول بخش شهامت و استقلال آن عمدهٔ راجهای عظام زیب یافته ملا یحیی نایته و پردل خان و جگت سنگه هاده و مانکوجی و بارجی و سید علی بیجاپوری و بهوجراج کچهواهه و اودیبهان راتهور و سید منور خان بارهه و زبردست خان و رامسنگه و برق انداز خان و بادل بختیار و جانی خان بخشی و محمد لطیف دیوان لشکر منصور و خواجه عبید الله و سید عالیخان وگروهی دیگر از بندهای بادشاهی و خلاصهٔ سپاه راجه جیسنگه که همگی قریب دوازده هزار سوار بود دران فوج معین شدند و سیوا بافواج خود که هزار و پانصد سوار و هفت

هرار ىادة سوه درىسـ ـ حـ ـ ىول ـدن ىا ـ و سرگرىگى هراول
ىجوهر دلدرى و سحا ـ دلىرحاں مىوط گسىه سر رار حاں وعالىـ
حاں و دىاحى و رسىم راو و مر ل حاں و سىد ىحاىـ دارعه و ور ل
ىىد اه و رسىگه دوروليود ىحاں وحدر ىهوح حوىهاں و آىس حاں داروعه
ىحاىهٔ اىكمرطة ا ر ا رسـ ىاىصد رى اىد ر و اكىر وىحاىهٔ
ىادساهى و حم ى ار مداررال صرىـ ىدا و هرار سوار ىا ا كه ه گى
ورىـ هعىـ هرار و ىصد سور ىود د ا او دن ىاىىد داؤ حاں
ىكارمرما ى رائعاركـ ه ـ ـ ىم مداں ع ود ـ سد راده ىحادسىگه
و سررة حاں د ى و حوهر حاں ح سى وراو امر سىگه حىدراوت و
محمد صالح رحاں و مس و ـاں و ىرىكى ىهوسلة و راحى
سر امصل خـاىورى و ا ىدرس ىىد اه و سىد ر ں العاىد ں ىحارى
و سىد مه ول ع ام و حمعى د ىكر ار مدارراں ىسالىـ سىم كه سس
هرار سوار د ـد ىهمراهى‌او مىعر گسد ىدر سرىارى حراىعار ىاسىعلال
سهاىـ راحه و دسىگه سىسود معوص گسىه حادو ىراى دكعى د
ىاىاحى و سررة راو وىرىكى و ىهوحى و دولىـ مىد حاں ىا گروهى
ىىگ ار دكىىاں و سوىهكرں و صدرسدں ىد اه و هرحىس كىر و اىراهىم
ىىى و ا ه ل ىد رى و حمعى دىگر ار سالرراں حلا ـ سىاركه راده
ار سس هرار سوار و ىد ىا او معىں سدىد و طىـ الد ں حاں ىا
هلال حاں و دلاور حاں و او ا ح رام و حدروحى و ىرحى دىگر ار
دكىىاں و سىد على اكىر ىارهة و حداوىد د سى و سىح عىد الحمىد
و عىد الله سىرارى و مىرىر مىهىدى و گروهى د گر ار مىصداراں
ىحىد اولى رارىاىـ و كىرىـ سىگه ىا ح ى ار مداررال سهاىـ

معتش العمش شد و ماح حدک حان با حمس حان رعند الرسول
وحمعی دیگر در دسار حمود معروری آن بطریق طرح معدن گردند
و مداد حان با حان بدار حان و برونهٔ ارمعولان نقراولي چهره امرور
حرأت و دردلي د ودو موج دیگر ار مدارران معول یکی لسر
گردگی شهسوار حان و دیگری بپاشلدی ترکدار حان معرد گردند
که سر دمدس و دسار عسکر مدصور دور دور مرسم مراولی طریق
بصرف پید ردس ار طی در مرحله ابو محمد بدارهٔ ابلولحان
که در سلک سرداران عادل حان انتظام داسب و ار ددک احمری
وسعادت ياوری امرم بندگی درگاه حلائق بناه ارو حداثی گردده
بود یا موجي بلشکر مدصور دلوسته براحه ملاقي شد و راحه اورا
بعدادات و مراحم بادشاهی مستمال ساحده یك قدصهٔ شمشیر مرصع
ودو اسپ و اوحی امشه ار حاب حود داد و چون حقیقت
آمدن او ار عرصه داست راحه بمسامع حقایق مجامع رسید عاطفت
پادشاها نه اورا بعنایت حلعت و منصب پنج هزاری چهار هرار
سوار سربلندی بخشیده حکم شد که در سلک کومکیان راحه باشد
و آن ربدهٔ راجها اورا با جمعي ار مجاهدان دسالت آئدن در جانب
بمین موکب بصرف مردن بطریق طرح تعیین نمود و هنگام
حمادی الآخره ار ده کروهي قلعهٔ بلتن که ار حصون سرحد ولایت
بیجاپور است و برممرراه لشکر مدصور بود دیدوی سرلشکر مدوارا با
موحي ارو معرر نمود که بپای قلعهٔ مدکور رمته درتسخیر آن بکوشد
و تا رسیدن حمر ارو مرار توقف دارد پس ار سه روز بظهور پیوست
که چون دیدو با همراهان بپای قلعه رسید متحصدان ارقلعهٔ حوف رو

وعب قلعه را خالی کرده فرار نمودند و اولیای دولت بهره آنرا متصرف گشتند راجه باستماع این خبر دل‌زخمی و بهلا جی را با جمعی تعرایست آن حصار معین ساخت اردهم ماه مذکور نزدیک دریای نربدا محل ورود افواج ظفر طراز شد و چون قلعهٔ لدی نزدیک بود راجه ند دی آن رفته نتدوست آن حصار نمو و بهاجی زمینداران بوم آمده ملاقی شد و راجه او را منصب بادشاهی مستمال ساخته خلعت داد و ندو را با همراهانش تسخیر قلعهٔ متکل نه که ازانجا با دهنابور سامره کروه حرندی مسافت است تعیین نمو و چون ندوا باشارهٔ راجه جوقی دیگر از افواج جوف تسخیر حصن نا پوره که هشت کروهی قلعهٔ تلدی است نیز فرستاده بود درین روز خبر رسید که فرستاده‌های او حارسان آن حصار را باستمالت در آوردند و آن قلعه‌ها متصرف اولیای دولت روز افزون در آمد و افواج سپه امواج از کنار دریای نربدا کوچ برکوچ متوجه پیش شدند و هرروز صفوف قتال در آراسته فوج اردو را درمیان گرفته نوروزک و احتیاطی مناسب می نمودند و پس از قطع چند مرحله خبر رسیده که قلعهٔ کهارن را که دران حدود بود متحصنان از سطوت و صولت عساکر گردون مآثر خالی کرده راه فرار سپرده اند راجه مسعود خان را با جلدی از منصبداران و سه‌صد بندوقچی از لشکر سنوا تعیین نمود که حصن مذکور را متصرف گشته تعرایست آن قیام نماید بدست و ملکم که حدود تصرف اعلام معام داشت از تحریر منهیان بوضوح پیوست که چون ندو با همراهان بپای قلعه متکل رسیده رسید محصوران تاب نیاورده و دوری استعانت درخو دیده فرار نمو دند

راجه بعد از آگهی بر این معنی اودیت سنگه (ن) به دوربه را بحراست آن قلعه و سرفراز خان را بفوجداری حالات آن معنی ساخت و روز دیگر کوچ شده چون قلعهٔ مشکل بنده بمسافت دو کروه در یک سمت راه لشکر گردون شکوه بود راجه دیدن آن رفته آن حصار استوار را بنظر احتیاط در آورد حصن مذکور قلعهٔ است عالی اساس کهن بنیاد از سنگ و آهک تعمیر یافته چنانچه عمدی داده و توپ آهنین و ده زنبورک و سنصد بان دران بود راجه توپ اندازان و باداران و دیگر احتشام تعیان کرده بندوبست آن نمود و بارهٔ غله بجهت ذخیره فرستاده نشست و پنجم در ابتدای قطع مسافت قراول غنیم از دور نمایان شد بست هنگام انتقال شده تحت تدره انام نزدیک بمعسکر نصرت اثر آمده چنانچه آمدن آن گروه ادبار پژوه است بادی پید انداختند چون مبارزان بخت بیدار در مورچالها مسلح و مستعد کار بودند سوار شده بدفع خسارت منشان برداختند و از انجا که منهیان خبر رسانیدند که گروهی انبوه در پنج کروهی معسکر ظفر قرین اقامت دارند راجه روز دیگر معان کرده دلیر خان و راجه رای سنگه، و قطب الدین خان، و فدائی خان و کنور سانگه و فتح جنگ خان و ابو المحمد و سیوا و گروهی دیگر از مبارزان نصرت لوا بتادیب و تنبیه آن جمع خسارت گرا تعیین نمود جنود ضلالت باستماع این خبر کوچ کرده و از لشکر گاه بدستور رفته صفوف اقبال آراسته بودند افواج منصوره بجائی که مقهوران را نشان داده بودند

(ن) اوای سنگهه

رسیدند معسکرشان را خالی یافتند و چون از لشکرگاه گذشتند برابر
آنها ازه بسیار رسیدند فوجی عظیم از عجم لشکر که دویست و ازده
هزار سوار بود و سردارانش سرزه مهدوی و ابوالمحمد نبیرۀ جعفر
و خواص و خادمین کلدانی و انکوی بهولسله بودند بسان بسته و
صفوف آراسته نمایان شدند بمجرد دیدن فوج اعادی دلیرجان وراحه
را بنگه و کدرب بنگه که در بدن و بسیار آن حال شهامت شعار
بودند بنیروی شجاعت و دلیری جلو ریز بر مخالفان تاختند و
به صارم انتقام و تیغ کین بخون آن مخذولان ادبار آیین رنگین
ساختند مجاهدین دره زور خدره روی بمساعدۀ نیروی بازوی سطوت
و خلادت بهادران شهامت خوی پای ثبات در جوی نبشته روی
هـ ـب از عرصۀ نبرد بر تافتند و حمایت عا ب آن گروه بی معادت
است که بفرار و حمله روی فرصت دستبرد مشغول و مانوی کارزار
می طلبند مغرور شده چهار فوج منقسم شدند خوی بسمت
هـ ده و بسوی لطرف میسره و برخی از ی بول در آمدند و
جمعی بفوج قراول مقابل شدند تا مگر بدین طریق کاری از
پیش توانند برد ازا جمله فوجی از دست چپ راجه رادبنگه جلوریز
رسیده باز بکارزار بوست راجه مذکور روی همت بمدافعه آورده
نبردی مردانه کرد و سوارگیری و مدرسدی یافته که هراول از تو بد
مصدر نبردهای شایسته گردیدند و پس از زد و خورد بسیار مهوران
را پای فرار از جای رفته عار فرار گردیدند درین آویزش نامور
جنسی از عمده‌های آن شده دوبان بر خاک هلاک افتاد و نابرده
دیگر از مردم نامی آنها بتیغ بیدریغ بهادران بد ورم بد ببری

گشتند و علم و چتر و اسب و اسلحهٔ بسیار از کشتگان آن لعب
در گشتگان بدست مبارزان نصرت نشان در آمد و همچنین دلیرخان
و دیگر بهادران کارطلب نبکار جو از هرسو بازوی جلادت کشوده باعدا
در آویختند و حملات متواتر بر آنها نموده نصرت فتح آنقدار رهبان
آشمار گرد دمار از روزگار شان انگیختند خصوصا دلیرخان که روی
صولت و دلیری بهر طرف که می آورد در دم لوای علم و
استیلا می افراخت و سلک جمعیت دشمنان را متفرق و پراگنده
میساخت بالجمله بعد از تردد بسیار و آویزش بی شمار که مخالفان
مردود رهگرای فرار گشته بودند چون روز بآخر رسید لشکر ظفر
اثر شش کروه طی مسافت کرده تحشم حرب و قتال اندوخته بود
وسرداران حشمت مدروری صلاح در تعاقب ندیده روی توجه بمعسکر
نصرت قرین آوردند چون مخاذیل بر معاودت افواج گردون شکوه
آگهی یافتند عنان ادبار از سمت فرار بر تافته چنانچه شیوهٔ نکبتان
برگشته روزگار است از دو طرف لشکر منصور نمایان شدند و خیرگی
نموده شروع در انداختن بان کردند و هرگاه ظفرسپاه بناه برآنها حمله
میگشت بسان خاشاک ننگ سر از پیش باد صرصر گریزان گشته
پای ثبات نمی افشردند و چون مبارزان سهامت کیش عنان بر
می تافتند دگر باره همان مسلک می سپردند درین اثنا جوقی
ازان تیره بختان بر بیتو که با فوج منقوا برسم چنداولی از عقب
لشکر نصرت لوا می آمد حمله آورده باویزش در آمدند بیتو بمدافعهٔ
آنها پرداخته کوشش مردانه کرد و دگر باره جمعی کثیر ازان مدبران
در رسیده بر بیتو حجوم آوردند درین وقت کرب سنگه ولد جگ

خان نامدار و اعیان او در باختهٔ مرغداب ساخته ظهور رسانیدند
و مخالفان را از دم کرده رهگرای وادی فرار گردانیدند و درین اثنا تیر
گوله بندوقی بجانب کلنانی رسیده گرمی آن در تکبر ملتبس
با حریق نار سعیر درآمیخت و معدودی از یاران سهامت شعار
خان نیاز گسسته همه ی زخم دار شده و بودنی دیگر گروهی از
مفاهیر بر باخته وابستگاه حمله آوردند و قطب الدین خان و کدرت
سنگه نگومک او بر باخته آنها را منهزم ساختند و نامبرخان با جنود
مسعود ریت سام بمعسکر منوری اعتصام رسیدند و درین تاریخ از
نوشتهٔ او ست سنگه قلعه دار مندل تلدهه بظهور پیوست که زر
دنش هنگام صبح سه فوج از عدم عاقبت وخیم که قریب شش
هزار سوار بودند بر سر قصبهٔ مندل تلدهه آمده بجانب دروازهٔ قلعه
صف بسته ایستادند و تا آنگاه راجه دستگه از روی احتیاط و دانش
بندی بهر ابرار خان وجدار آنجا اکتفا لمع کرده بود که اگر فوج
کلانی از مخالفان بآن طرف آید چون جمعیت سپاه با او کم است
مصدر مدافعه و نگاه داری با نکار نکرده قلعه درآید خان مذکور
بمقتضای حمیت و بسالت مصلحت و پندار را فرو گذاشته با سپاه
قلیل خود که نه در خور مدافعه اعادی بود با آنها مقابل شد و
جنگی مردانه و نبردی دلیرانه کرده کوشش در آوردن بسیار که
نهایت مرتبهٔ ضراب و تهور بود بظهور رسانید و عاقبت الامر بسر
باری رتبهٔ سرافرازی یافت و از همراهانش چندی بعد خان
درباختهٔ ترحی مجروح شدند و ... زخمها برداشتند بعد از وقوع
این قصه دیوان او با بقیه سپاه و مقلان از صلاح اندیشی خود را

قلعه کشیدند مخالفان تا دروازهٔ حصار آمده چون از برج و باره تیر و تفنگ برآن محال اندیشان باطل آهنگ باریدن گرفت و جمعی ازان خاکساران باد پیما در خاک هلاک افتادند خائب و خاسر از پای قلعه برگردیدند بالجمله راجه دو روز دیگر دران موضع اقامت نموده نشست و سیوم کوچ کرد و عزیمت رخت نزدیک بمنزل مهیان آگهی دادند که فوجی از غنیم نمودار گشته راجه معصوم بیگ علی دانشمندی را برسم قراولی برای تشخیص خبر تعیین نمود و او بازگشته خبر رسانید که مخاذیل بسرعت و تعجیل می آیند راجه بهاء خان و آتشخان داروغهٔ توپخانه را برای محافظت بنگاه گذاشته راجه رامسنگه و قطب الدین خان را مقرر ساخت که با سپاه خویش بیرون لشکرگاه ایستاده خبردار باشند و خود با دیگر افواج قاهره که آمادهٔ کارزار بودند از نزدیک منزل برگشته بمقابلهٔ مردودان روان شد نیم کروه طی کرده بود که سیاهی لشکر آن تیره روزان نمودار گردید و ابو المحمد نبیرهٔ بیجاپور و سرزه مهدوی و نبیرهٔ بهلول و خواص با دیگر سرداران غنیم یک فوج عظیم شده بکام خسارت می آمدند و فوجی دیگر نیز از عقب این گروه بود مخالفان چون نزدیک رسیدند بر وفق رسم و آیین خویش جوقی ببلندی و فرقی به نشیب متفرق گردانیدند و از طرفین جنگ بان و تفنگ سر شده راجه دلیر خان را با فوج هراول بدفع گروهی که در جانب یسار جنود نصرت شعار بودند اشاره کردند و خود بر قول اعادی که فوجی انبوه بود حمله آور شد وکدرب سنگه و بیج جنگ خان و سیوا را پیش روی خود کرد اجل

سنگه کچهواه با فوجی از راجپوتان راجه بسیاری جماعه جلو ریز
میرفتند مقهوران طاقت نیاوردند چونکه شکست روی گردان شده
سری نگریز آغاز نهادند چون نفس روان عرصهٔ کارزار بعادت آن
برگشته بختان نموده برد تنگ رسیدند و راه گریز برآنها تنگ شد
بتیغ صرورت عطف عنان نمو ده بجنگ شمشیر درآمدند و اجل سنگه
و همراهانش را با آنها جنگی صعب روی داد و دربست صد تن از
مجدولان دراز آویز طعمهٔ تیغ جان ستان مقرور سنگه گشته بسیاری
مجروح شدند و برخی از راجپوتان راجه بدر منکر مردی تربت
زخم آراستند و معدودی بمردانگی سر بجست بکامی فرو بردند
آخرالامر مردودان بدکار را پای ثبات و قرار از جای رفته ننگ فرار
فرار بر چهرهٔ روزگار خود کشیدند و بهادران منصور تعاقب کرده آنها
را بکامی کردند و داؤد خان با همراهان خود فوجی که مقابل او
بود در آرمیده تنور ی بسیار ست و دلاوری لوای غلبه و استیلا بر
افراشت و راجه سجان سنگه که هراول او بود مصدر ترددات نمایان
شد و دلیرخان که فوج دست چپ حمله برده بود چون بمقابل
فرصت شد و تردد بنوعی بود که کار بتنگ از تفنگ و تیر گذشته بتیره
و شمشیر رسید مقاهیر رخ از عرصهٔ مقابلهٔ او برتافته راه گریز سپردند
دوم ماه مذکور عساکر منصور در تیغ کروهی قلعهٔ پور نزول نمود
و اهتمام آنجا اقامت گرید عادل خان حصن متین بیجاپور را که
بمناعت و رصانت و وسعت و حصانت شهرهٔ روزگار است بوفور جانسپاری
و کثرت آلات و ادوات قلعه داری استحکام تمام داده سوای مردم
معرر و قلعه طاق ساقی سی هزار پیاده کرناتکی فراهم آورده داخل

آن حصن منیع کرده بود و تالاب بورس بور ر شاه بور را خالي نموده
چاهها و باولی های پیرامون قلعه را همگي بروم و خاک انباشته
و عمارات و معمورهای درون حصار بر زمین یکسان ساخته آنچه
سپاه ظفر پناه را در تخریب آنجا بایستي کرد خود بجاي آورده بود
و چنانچه رسم و آئین حکام المخذول است خود دران حصن
حصین و معقل متین تحصن جسته مجموع سرداران و افواج
خویش را در بیرون بمدافعت و معارضت جنود قاهره مامور گردانیده
بود و درین وقت باشارۂ آن بي بهرۂ جوهر سعادت سرزۂ مهدوی و
و سیدی مسعود و عزیز و چندی دیگر از لشکریانش بولایت
بادشاهی در آمده غبار انگیز شورش گشته بودند تا اگر افواج
گیهانستان را عزم محاصره و تسخیر قلعه باشد باستماع این خبر
متزلزل گشته دست از محاصره بدارند و از پای قلعه بر خیزند و
ما بقی لشکرش در نواحی قلعه بود بالجمله راجه در منزل مذکور
دلاوران معول را با برجی در دست راست و پارۂ دیگر روی لشکر
ظفر اثر و جمعی از دکنیان در دست چپ و زمرۂ در عقب
بخبرداری و اهتمام کهي مقرر نموده بود و بر سبیل نوبت این جماعه
بمحافظت اهل کهي میپرداختند روزی خاوربرای و دیگر دکنیان
که بآئین معهود بجانب دست چپ رفته بودند خبر فرستادند که
قراول غنیم نمایان شده راجه رانسنگه و قطب الدین خان باشارۂ
راجه بدانسو شتافته بعد از طي دو کروه بقراول غنیم بر خوردند و
از طرفین بانی چند انداخته تا شام فریقین در برابر یکدیگر
ایستاده بودند و چون حجاب ظلمت شب درمیان حائل شد

جر اراں دروری دساں طرق معاودت ىمودىد بمجرد برگشتن آنها مىالفاں حسارت و خیرگی کرده خوں خوں رو بطرف خىو مىعمو آوردىد مىارزاں دسالت کىش بمدافعۀ آں جمع مىحال اىدىش عىاں بر تافىىد تحسب جمعی اراں ىدره زوراں بمقاتلۀ باباجی گهونسله و سرره راو و دیگر دکنىاں که در سمت بمدی راجه رامسنگه بودىد در آمده آثار خیرگی ىمودىد راجه مذکور بدلىری و دلاوری بر مىخدولاں حمله برده آنها را دفع کرد و جمعی اراں مدىراں بر خاک هلاک افتاده برخی مجروح‌گردیدىد و گروهی رو بسمت فوج قطب الدین خاں آورده اراں جمله بر ست دو صد سوار خلافت شعار بمعها آهیخته مرکب حسارت بر انگیختىد آں خاں خلافت خو باروی همت دفع آنها کشاده کوششی مردانه ىمود و جمعی اراں سىه تیخاں طعمۀ صمصام اىتقام مبارزاں نصرت اعتصام گشته برخی مجروح شدىد راجه جسنگه پس ارا گهی بر کیفیت حال دلیر خاں و داؤد خاں و کیرت سنگه را بکمک تعیین ىمود و خود با فوج دول که آمادۀ کار و مستعد پیکار بود بیروں‌دایره گاه ایستاده انتظار خبر مىدىرد بام برده در راه براجه رامسنگه و قطب الدین خاں و دیگر سپاه ظفر پناه که غنیم را دفع ىموده فرین نصرت و استیلا معاودت ىموده بو ىه بر خورده باىفاق رواں شدىد و قریب شامی ار شب گذشته داخل معسکر فیروزی گشتىد بالجمله چوں عساکر منصور را قصد محاصرۀ قلعۀ بیجاپور مرکوز خاطر بود و بنابرعدم این اراده توپخانۀ سنگیں که بسخیر آں حصن حصین را شاید و دیگر ادوات قلعه کشائی همراه اورده بودىد و ار موجد ولایت پادشاهی تا بر ک

قلعهٔ بیجاپور بی ممدر ناحت و تاراج افواج بحرامواج گشته از تخریب نواحی و مضافات قلعه دبدبهٔ نامرعی نماند و ندر محالفان چنانچه گزارش یافت تالابها را شکسته و چاهها و باولی های اطراف قلعه را مانند چشمه سار بخت خویش بخاک انباشته دران نواحی اثري از آب و آبادانی نگذاشته بودند و باوجود قلت آب غله و آذوقه در لشکر ظفر قرین کمیاب شده بود لاجرم راجه و سایر دولتخواهان خیراندیش تعاقب و تادیب مردودانی که بملک بادشاهي درآمده غبار شورش انگیخته بودند صلاح دولت و مقتضای مصلحت دانسته نهم ماه مذکور از نواحی بیجاپور کوچ کردند و روی عزیمت بسمت قلعهٔ مذکل نده آوردند و کوچ برکوچ طی مراحل نموده پانزدهم کنار دریای بهیوره منزل گزیدند درین روز چون راجه نزدیك دایره گاه رسید بافواج قاهره نآبدن مقرر صف بسته ایستاده بود خیول عدیم که بطریق معهود خویش عقب چنداول می آمد ند از یمین و یسار نمودار شده خوبی نظرب دلیر جان روی جسارت آوردند جان مذکور بتاب حملهٔ مردانه گرد دمار از روزگار شان برآورد و همچنین فرقه‌یی بداوئ جان وبسودي براجه بجادستگه مقابل شدند و بنیروي یاری جرات و بسالت مدارزان مفرورشده مغلوب و منکوب‌گردیده راه ناکامی و فرار پیمودند و افواج مفروری لوا بعد از دفع اعدا نزول نمودند اکثر اوقات مخذولان تیره ایام انتهاز فرصت نموده باهل کهی دست اندازی میکردند و مبارزان سهامت آئین از کمین کین برآمده سزای کردار آن گروه نابکار میدادند درین ایام راجه باقتضای راي‌اخلاص پیرای سیوا را

بطرف قلعهٔ ناله نقل نمود اصفهانیان مودت خاطر گشته برخی ازان
طرف مشغول شوند و اگر مدبر آید قلعهٔ مذکور را محاصره کرد و ظاهر شد
که شیرزهٔ مهدوی و ... بجز معاهده که بولایت ایشانی در آمده بودند
با تمامی وجه ... مسمو ... بعوض از ولایت پادشاهی برآمده
به ... دهلول و او آمده و مردو ان گروه که عقب لشکر فتح
رهبر بودند ملحق شدند و مهدیان از جانب بریده رسیده آگهی
دادند که سکندر برادر شیخ جنگ خان ازانجا عازم لشکر منصور
شده در چهار گروهی بریده فرود آمده بو شیرزهٔ مهدوی و دیگر
امرای عظام که نزدیک بودند خبر بانده شعار کردند که بما ملاقی
شو او بمقتضای ... عهود ... و ... عقیدت جواب داد که
... ملاقات ما و شما میدان نبرد و عرصهٔ کارزار است سکندر
... با لشکر با شش هزار سوار بر سر او آمدند و با او همگی یک
صد سوار بو چهل سوار از پادشاهان خواص و شصت سوار دیگر از
بریده برفاقت آمده بودند و چون اعادی نزدیک شدند بابقاس
بمقتضای نمک خوارگی ثابت قدم ورزیده دیگران متفرق گشتند
سکندر را حفظ ناموس شجاعت و سپاهگری دامن گرفته ...
در باختن ازان گروه بی راه ... و از کمال ...
و مردانگی ... کمال جلادت ... بقصد سرداری
و دل سرخروی و سرافرازی از اسب فرود آمده داد مردی
و مردانگی داد و دستیاری ازان با جوانمردان را طعمهٔ تیغ
شجاعت و دلیری ساخته با همراهان و ... جان مستعار
... العار ... و ... را ... دیگر که

زخمهای نمایان برداشته در میدان ایستاده بودند مقهوران برگرفته قلعهٔ سولا نور فرستادند القصه چون افواج بکدست از غنیم نکجا فراهم آمده در عقب لشکر فتح رهبر بودند راجه بقصد اینکه قابوی تعدد آن مدبران بدست آید تا سه روز در کنار دریای بهونره اقامت نموده در فکر تادیب آنها بود و از اینجهت که آن گروه فرار پیشه یکجا قرار نگرفته بهر سو پویان و گریزان بودند دران مکان المعنی صورت نه بدیرفت بنابرآن بتسدیم ماه مذکور کوچ کرده در موضع دیگر از کنار دریا نزول نمود و روزی چند دران مقام اقامت گزید و دیانت رای که در سلک معتمدان عادل خان بود از جانب او آنجا رسیده بعضی پیغامهای مبنی بر مراسم اعتذار و اظهار عجز و ندامت براجه آورد و برخی مرصع آلات که فرستاده بود رسانید و درین هنگام راجه سید عبد العزیز بخاری را بقلعه داری منگل بیده تعیین نمود و اردوت سنگه قلعه دار سانون را نیز بهمراهی او معین ساخت و اسباب حفظ و حراست آن حصار بطرزی شایسته سامان نموده قرار داد که خود با افواج قاهره مالش مولانور و پرینده اقامت نماید و درآنجا احمال و اثقال عساکر اقبال را تخفیف داده و سبکبار شده دیگر باز بسر ولایت بیجاپور رود و بدست و چهارم با جنود ظفر مآب از آب گذشت و از تقریر مخبران ظهور پیوست که سیوا که نطرف قلعهٔ پیاله معدی شده بود بپای آن قلعه رسیده اواخر شب با سپاه خویش دران یورش برد چون محصوران خبردار و آمادهٔ مدافعت و پیکار بودند حربی صعب وکارزاری شدید واقع شده جمعی از مردم او مقتول و مجروح گشتند وچون کار از پیش نرفت

ازانجا قلعهٔ کهلنه از قلاع خودش که مسافت نصف کروه از قلعهٔ
تهاله واقع است زنده فرار گرفت و حویلی خان از سر نو خود نداخت
وقت عقیم فرستاد و درین وقت شدوی سرلشکرش ازو جدائی
گزیده بمخالفان پیوست تفصیل و قسم که موضع لوهری از اعمال
مزیده مورد نزول جنود منصور شد شکست راجه قریب دو پاس
روز بکنار نالهٔ که نزدیک منزل بود رسیده برای سقا طب بهور و
گذرانیدن توپخانه در دست چپ از آن پار گردیده بود و قراولان را
بهر سو فرستاده که خبر عقیم بیاورند و دلیر خان با فوج هراول برسم
معهود بسر منزل رسیده بدستور هر روزه در پیش لشکرگاه صف بسته
بود درین وقت از دست راست اردو فوجی از اعادی ظاهر شد داؤد
خان باشارهٔ راجه از ناله گذشته آنطرف ایستاد و دلیر خان از جائی
که بود از بستر آمده بجائی که نشان اعادی میرسید وار درست
و راجه قطب الدین خان را عقب اردو و راجه راجسنگه را در دست
چپ بجای خود گذاشت که اردو را از ناله گذرانیده بسقا طب
لشکرگاه مقام نمایند و خود بتعجیل از ناله گذشته میان فوج دلیر
خان و داؤد خان ایستاد و قریب هفت هزار سوار از فوج بزرگ
عقیم جدا شده رو بروی راجه و داؤد خان صف آرا گشتند و مابقی
رو بسوی دلیر خان نهادند راجه کنور سنگه را با فوج التمش
و شیخ جنگجان را با لشکر طرح بامداد دلیر خان فرستاد و پس از
اندک زمانی از حملهٔ این هفت هزار سوار که در برابر راجه و داود
خان بودند بتر بستری نصرت دلیر خان شتافته رو بهجوم آورند
بمشاهدهٔ این حال راجه بتربیا شتاه قول بجانب مذکور ملحق شد

و یکپاس از روز مانده مهوران با فوج دلیر خان نکرزار درآمده
آن خان شهامت شعار بدفع آن جمع نابکار درآمده تلاشهای
مردانه و حملهای دلیرانه سلک جمعیت آنها را ازهم گسیخت و
جمعی ازان گروه ادبار پژوه را بتیغ الماس گون چون خاک معرکه
درآمیخت عزت و مظفر برادرزادهای او و ابو المحمد نبیرهٔ
بهلول و عالمخان و بداد خان و دیگر مبارزان جان فشان و بندهای
اخلاص نشان که دران فوج بودند دستبردهای نمایان نموده و در هر
طرف که بر سپاه نصرت پناه از استیلای اعدا و هجوم خصوم کار
تنگ میشد دلیر خان خود را رسانیده دشمنان منکوب را مغلوب
می ساخت چون مخالفان از مقابلهٔ فوج دلیر خان طرفی نه بستند
خاسر و ناکام ازان سمت عنان همت برتافته بفوجی که مقابل راجه
و داؤد خان بود ملحق شدند و راجه دلیر خان را طامنده بجانب
دست چپ خود باز داشت و بدرب سنگه و فتح جنگخان را پیش
روی خود کرده آهنگ جنگ با آن گروه باطل آهنگ نمود درین
ابتدا مخذولان جلدی کرده قدم جرأت پیش نهادند کیرت سنگه
با فوج التمش و راجپوتان راجه و فتح جنگخان و جمعی دیگر از
مردان مرد که پیش قدم عرصهٔ نبرد بودند در آن جسارت منشان حمله‌ور
گشتند و هردابهه چوهان که از راجپوتان عمدهٔ راجه بود و جمعی
دیگر از مهوّران خلاف کیش سبقت نموده بمخالفان درآویختند
و بتیغ تبر و سنان چون زبردستی از مهوران باطل ستیز را تار و
پود حیات ازهم گسیختند و دران آویزش هر اتهه بشست و یک زخم
برداشته با همراهان خودش بعد جان در باخت و جمعی دیگر از

راجه وان نامی راجه ترحمهای نمایان چون ؛ حالت را روح د و
شدن مغرور حال تازه و وافعه که راتهور و برادرش که در فوج مؤل
بو د از روی کارطلبی در عدم باجه بردباب شدیدند بظهور
رسانیدند مشاهده این حال راجه مرتبدا ؟ عدا عنان گرا گشته
بنیروی دلبری و دلاوری خلل مخالف را از پیش برداشت وازانجا
بدفع گروهی که ازطرفی دیگر آغاز جسارت کرده و بد درگشته
لوی علمه و استیلا برافراشت القصه دکنیان مقهور چنانکه معد ر
ومنصور دوبه کوشش وآویزش نمود ند وجمعی که بر اران فوج بدفرجام
طعمهٔ تیغ بهادران دیوام انعام گشته بسیاری را آمدت زخمهای
کاری رسید وآخر الامر نشان نعب و روزگار خویش برگشته بکام
ناکامی و ادبار راه فرار سپردند و بساط ظفر بداد بابه کرده آن گروه
- اوب روه را بکمسی نمود کامیاب نصرت و فیروزی بازگشتند
راجه پس ازتنبیه مکاری که نعشهای کشتگان افتاده بو آمده ایشان
وا سر کرد تا آنها را بر اشتند و کدرب سنگه را بطرف حدادولی
در عقب گذاشته تا حدود مسعود نمدرلگاه روانه شد و کداس و سه
گهری از شب گذشته بعسکر منصوری رسید دربن معاره و پیکار
یکصد و بیست از دلاوران صف شکن و هزبران خصم افکن سر
بخدمت بنکنامی درگسیدند و فوت درصد و پنجاه کس گلهای
زخم از باغسار مردی چیدند و مراکب بسیار از پای در آمده
برخی زخمدار گشتند و از غنیم لئیم زیاده از چهار صد کس مقتول
و مجروح شده و از تقریر برخی مجروحان اسیر غنیم که بدست
آمده بودند بظهور پیوست که درین جنگ گولهٔ تفنگی براست

سواری خواص که از سرداران مخالف بود رسیده از اسپ بر انداخت
و چون اورا بر اسپ دیگر سوار کردند بآن بدرقدری رسید و سپهدار
امعان که او هم از سرداران آن حرب ادبار بود زخم تیری از شصت
جلادت مبارزان منصور بر سینه خورد بالجمله لشکر منصور در منزل
مذکور یک مقام کرده ازانجا بطی سه مرحله ۱۶ شعبان در هشت
کروهی قلعهٔ مزبور نزول نمود و بمقتضای مصلحت بیست وچهار
روز آنجا اقامت گزیده و بتواتر اخبار ظاهر شد که قطب الملک از
کج اندیشی و بی خردی سوء خودش از زبان بار بنانهاده تا غایت
حال متحقق شده است و با آنکه سابق شرزه نام نوکر خود را با چهار
هزار سوار و ده هزار پیاده بکومک لشکر او فرستاده بود درین هنگام
رضا علی خواجه سرا را از نوکران خویش که بخطاب بتکلفخانی
بدنامی داشت با شش هزار سوار و بیست و پنجهزار پیاده بامداد
و معاونت آن باطل اندیش بی خرد تعیین نموده با افواج او نیز تا هشت
کروهی بیجاپور رسیده و رضا علی بقلعه رفته نزد عادل خان است
و از نوشتهٔ مسعود خان قلعه دار کهاون بوضوح پیوست که سیدی
جوهر از سرداران عمده با جمعی کثیر از مفاهیر بر سر قلعهٔ مذکور
آمده آنرا قبل کرده بود ابتدا گولهٔ تفنگی از قلعه بار رسیده رهگرای
نیستی شد و رفقایش متفرق گردیدند و هشتم ماه مذکور نوشتهٔ
ادوب سنگه بهدوریه از قلعهٔ منگل بیدهه رسید مشعر بآنکه فوجی
عظیم از عدو آنرا در قبل دارند بنابر آن راجه داؤد خان و راجه
رایسنگه و قطب الدین خان را با همراهان مقرری آنها تعیین
نمود که مخالفان را از پای قلعه دفع کنند و دوازدهم خبر رسید که

معهورانی که بمحاصرهٔ قلعهٔ مسطور حسارت ورزیده بودند از اسد اع بوجه ا واج قاهرهٔ آنصوب از پای قلعه برخاسته راه ادبار سپردند ببست و چهارم و داؤد خان وراجه را سلکه و قطب الدین خان برگسته دلسکر فیروزی پیوستند وچون بوسیلهای قلعه داران ظفرآباد وکلبانی و اوسه وادوکیر مکرر ازحسارت و خودکی بسرهٔ بهلول و دیگر مخالفان مخذول و در آمدن اینها بملک پادشاهی و سورش انگیزی و افساد بیدو که حاجه گزارش یا بد در ای قلعهٔ بداله از سدوا حدانی گردیده بعادل خان گرو یده بود رسید راجه با عساکر قاهرهٔ ببست و نهم از نواحی مرتبده کوچ کرده از راه دهارا سون و تلجاپور روانه سد که دیگر باره بولایت عادل در آمده چندانکه ممکن و مقدور باسد در تخریب آن بکوسد و حلوی با ممنوع مخالف را بدر که دران سمت سان میداد ند بدهد و با ب بماند و چون از نوسته ناروجی سونت رای که در قلعهٔ بهلبس بود بظهور پیوست که در قلعهٔ مذکور آب بغایت کم است واگر محاصره اتفاق افتد بعلت قلت آب کار بر محصوران تنگ خواهد سد راجه بمقتضای مصلحت بهلبس را بیاگیر مهداجی خونس سدوا که ر سلک بندهای پادشاهی انتظام یا فته بود مقرر ساخته اورا آنجا فرستاد و ناروجی دسونت رای را نزد خود طلبید و چون ، ر موضع د هوکی از ا مال تلجا ورقلعچهٔ گلدهی بود که جمعی از معاند ین دران متحصن بودند عالب خان و ناروجی واکهوو آسخان را با فوجی از توپخانه بتسخیر آن تعیین نمود و س از رسیدن این جماعة بپای آن قلعه محصوران زینهار خواسته بر آمدند بقصد کس سپاهی و دو صد ن از رعایا

بودند و شروه زار بخراست آن بعنی یافت و هفتم ماه مبارک رمضان نهم سال از جلوس همایون تلپاور مورد نزول عساکر گردون مآثر گشت و باقتضای مصلحت شش روز آنجا مقام شد و بظهور پیوست که بندرهٔ بهلول و ساهو با دیگر مخاذیل نشست وهشتم شعبان بپای قلعه کلنان رسیده غبار خسارت در انگیختند و مبارزان نصرت شعار از فراز حصار آنها را بتوپ و تفنگ و بان گرفته خاک ادبار بر فرق روزگار شان بیختند چنانچه شصت تن ازان مخاذیل اندیشان رهگرای نیستی شدند و بسیاری مجروح گشتند و بندرهٔ بهلول ناکام و مخذول از پای قلعه برخاست و چون مبهمان آگهی دادند که حدود غنیم که در سمت کلنان و اوسه بودند بسمت ظفر آباد شتافتند باد راجه چهاردهم ماه مذکور با افواج منصور از تلپاور کوچ کرده هژدهم در سه کوهی قلعهٔ تلدرک نزول نمود و روز دیگر ازآنجا بسمت قلعهٔ کهوتی کوچ کرد و چون بعشتر پتنگ راو را با جمعی بتسخیر کهوتی تعیین کرده بود خبر آمد که وقتیکه او با همراهان بآنجا رسید گروهی از مخالفان که در قلعه و قصبه بودند از کوته اندیشی و بخت برگشتگی بکام خسارت در آمده بمجادله پرداختند و چندی از طرفین مجروح شدند و زخم تیری بدست بتنگ راو رسید و شبهنگام مخذولان فرار نموده مسلک ادبار پوییدند و قصبه با قلعهٔ آن بتصرف مبارزان فیروز مند در آمد و بیستم مفصل کهوتی معسکر حدود مسعود شد و راجه باقتضای صلاح اندیشی اشاره کرد که قلعه آنرا منهدم ساختند و روز دیگر هفت و نیم کروه جریدی پیموده در یک کروهی بلدیکه که قلعهٔ متین گلبی دارد و ازآنجا تاکلیان شش و نیم

کرده و با ارهه ده کروه اسپ منزل گزید و مالسپ خانی و ذباحی
و راکهوجی و کهلوجی و جمعی دیگر را با آسیحان و برخی از
بوسحاده تسخیر قلعه ملعکه تعین نمو و روزی چند انجا اتفاق
اقامت اداد چون برسادها بانجا رسیدند محصوران قلعه حصار
عاصی بر خود تنگ مصادره دست توسل بدامان استدعان زدند
و قلعه را بتصرف اولیای دولت سپردند راجه ملکمان لکجاوری را
اسپ و خلعت داده حراست قلعه مذکور معین ساخت و چون آن
زبدهٔ راجها بمقتضای مصلحت و کارآگهی استمالت و مالطف
ملت نشو که جملی از حال او گزارش یافته است پرداخته اورا
سجادهٔ بودم بندگی و مسلک ستعدم دولتخواهی رهنمون شده بو
درین وقت بیاوری بخت و دولت از کردار ناصواب خویش برگشته
از حیل مخالف جدا شده بلشکر نصرت اثر پیوسته براجه ملاقی
گردید و ازآنجا که مدوا را آرزوی اسلام بود مقدمه مزکور خاطر بود راجه
درون خواهش والتماس او درین باب به دستگاه خلافت و جهان بانی
عرضه داشت نموده بود و مفصل و عاطفت حضرت شاهنشاهی که
در پرتو خورشید لطف و کرم الهی است مقبول ملتمس او کرده برلیغ
مکرمت پیرا صادر گشته بود که خرینده آمده ناصیه سای آستان
معلی گردد درین ایام آن ملالت کیش با سپاهی هر خویش و
برخی نوکران خود از راجه مرخص شده روانهٔ درگاه خلایق پناه
گردید و چون راجه ذباحی و همراهانش را از فوج هراول و سرکتاز
خان را از فوج التمش با جمعی دیگر برای طلایه افواج نصرت
پیرا تعیین نمود و ذباحی از تلکه دو کروه پیشتر ز بد

بحراست اهل کهي قيام داشت درين اثنا شرزه مهدوی که باوباش
مخالف نزدیک بود بوجهی بمقابلهٔ ترکتاز خان برسمداد خان مذکور
بمدافعهٔ آنها بر آمده کوشش مردانه نمود و چندي از همراهانش
زخم برداشتند و شرزه با سه چهار سوار بر سر بتاجی آمد و مخالفان
از هر چهار طرف اورا با همراهانش بدل کرده هنگامه آرای کارزار
شده مدبران هرجا آهنگ چون کار برخود تنگ دیدند از اسپان
فرود آمده باروی خلاف جنگ کشودند و بتاجي با رفقای خویش
قدم همت و دلیری فشرده آنچه مقتضای مرتبهٔ کوشش و سپاهگری
بود بظهور رسانید و بضرب تیغ سرافشان بسیاري ازان شقاوت منشان
بر خاک هلاک انداخت و آخر الامر زخم بسیار برداشته جان
سپردني در راه عبودیت در باخت و رستم راو مجروح شده در
معرکه افتاد و سپاه غنیم اورا در گرفته بردند و هندي زنجان
کوششهاي مردانه کرده سر بخدمت نیکنامی فرو برد و بسونت رای
و راگهوجی بسران بتاجی که زخمهای کاري برداشته بودند با برخی
از همراهان خود را بیک سو کشیدند و چون بمعسکر ظفر پیوستند
بسونت راي بهمان زخمها در گذشت و در همین روز ابوالقاسم بسر
قباد خان برسم قراولی از لشکر گاه برآمده بود گروهی از غنیم بدکار
نمودار شده با او درآویختند و او چون سپاهی درخور مدافعهٔ اعدا
همراه نداشت بآیین قراولی ازآنجا برآمده اواخر روز دلیر خان را
ازین معنی آگهی داد آنخان سهامت نشان بلا توقف با فوج هراول
روانهٔ آنصوب شد و بجائی که جنگ واقع شده بود رسید شب آنجا
توقف گزید و فردا صبح و بنگاه تنی از مبارزانی که جان نثار شده

بودند اشاره کرد که نعشهای آنها را از خاک برداشته مسلمانان را
دفن کردند و هندوان را سوختند و راجه را سنگه بهرناساره راجه اواخر
شب زنده تا بتوسط خان مذکور روز دیگر بدفع اعادی که بمسافت
سه کروه از جنگ گاه اقامت داشتند روان شد و مخالفان از استماع
خبر آمدن آن رو بوادی فرار نهادند نظم سوال شاکر بصرف مآل
از بلکته شب ست اوجه نهضت نمود و هفتم که مقام بود راجه
قطب الدین خان و داود خان را با همراهان آنها بحراست کهی
معین نمود و چون آگهی یافته بود که لشکر بیجاپور و گلکنده سوای
افواجی که بندرة بحدر و رضاقلی که در عقب او بوده فوج منقسم
گشته اند یکی سرداری سروه مهدوی و دوم بسرگردگی خواص
حبشی و سوم بکار فرمائی بندرة بهلول بحرم همواره مستعد کار و
مترصد پیکار بوده گوش بر خبر آن افواج نکبت اثر داشت تا آنکه
اواسط روز مذکور خبر رسیدند که سروه با فوج خود بر سر اهل کهی
آمده برخی شتران که از افواج منصور بسمت دست راست رفته
ازه دور شده بودند گرفته و دو فوج دیگر بداود خان و قطب الدین
خان مقابل شده و آنها شتران کهی را پس انداخته جنگ کنان
می آیند راجه باستماع این خبر دلیرخان را با فوج هراول بتعجیل
هرچه تمام بکومک فرستاد خان مذکور بسمتی که اوّد خان و
قطب الدین خان با غنیم لئیم آویزش داشتند روان شد و چون ازه
راه روبت اتفاقا داود خان بوجی از اعدا قصد اینکه از عقب فوج
داود خان و قطب الدین خان درآیند از جلو مخالف جدا شده بان
سمت که خان مذکور متوجه آمده بود آنجهان جلاء رب روز یزان ر به

صفدان حیله ور حمله آور شده آنها را متفرق ساخت و از آنجا بیشتر رونه در حالتي که داؤد خان و قطب الدین خان داراب گهی را سالم از معرض معاندین روانهٔ معسکر نصرت قرین نموده از سر جمعیت خاطر با عدم حوصلهٔ معرکه آرایي نبرد بود ه آنها بدوست لودیخان و عزت برادر زادهٔ دلیر خان که پیش روی او بودند مرکب حلادت بر انگیخته دلیر انه بر مخالفان تاختند و زامت علله و اسیلا افاغنه بسیاري را بر خاک هلاک انداختند و چون فوجي دیگر ازان جدل ادبار بکومک رسید دلیر خان از فیل فرود آمده بر اسپ سوار شد و جلو ریز بر سر آن سیه بختان رسیده بلطمهٔ سرپنجهٔ همت و دلیری روی جرات و جسارت شان از عرصهٔ کارزار بر تافت و بسیاري را طعمهٔ صمصام انتقام ساخته تا دو کروه در پی آن مدبران سعادت بزوه تاخت و راجه جسونت که بعد از برگشتن دلیر خان ملا یحیی رستو و سیدی مفتاح را با دیگر حبشیان و چندی از منداران معول و جمعی از بندوقچیان بپاسداري معسکر فیروزي تعیین کرده با باقی سپاه ظفر پناه سوار شد و چون نزدیک رزمگاه رسید فوجي از سمت یمین نمودار گشت راجه جلو ریز بر آن گروه باطل سیر حمله برده بشعلهٔ تیغ آبدار و برق سنان آتشبار دود سوداي پندار از دماغ نخوت شان بر آورد و بیخ جنگجویان با موج طرح و کثرت سنگه بالشکر الدمش کوششهاي نمایان بکار بردند و فوجي دیگر از جانب یسار نمودار گشته راجه با جنود جرار بر آنها تاخت و بپا رئ همت و دلاوري سلک جمعیت آن جسارت کیشان از هم گسیخت و سوهکرن و منترسین بندیله که پیش روی او بودند تردداب ساسته بجاي

آوردند سایر سرداران منصور که در هر نوع معنی بودند مصدر
کارهای مردانه گردیدند بالجمله مخالفان را چون چون از همه
جهت جراحت و جلادت بدرجه باروی سهامت و صرامت سرداران
رسید در باره شدند سررشتهٔ ثبات و پایداری از کف داده
وادیهٔ تمامی راز و رهگرای وادی ادبار شدند و بعد از شب دادن
از نداراجه بنگامی آنها در آمده صبا حی بعد در پی آن شدند
چون گریز ایشان و چون مهرومان نامردی اسمان ناری براه
دست برق و باد میوان بودند وزور بدری گا شده بود راجه عنان تاز
کشیده سمت داؤدخان و قطب الدین خان روانه و در راه خبر
شنید که آنها بغرور فتح و ظفر بجانب او می آیند و از آنجا
بسمندکه دلیرخان نو منزل کرده چون آگهی یافت که خان مذکور
بفر مظفر و منصور می آید عنان دوا بمعاودت یافته روانهٔ معسکر
فیروزی شد و داود خان و قطب الدین در راه براجه بوسیده بدست
کداس از پس گذشته مجموع بدولت ظفر بناه بلشکرگاه رسیدند درین
فیروزی مصاف از سرداران لشکر منصور مردمی دو صد تن در برید
و مردانگی نقد جان درباختند و چهار صد و شصت و هیچ کس دیگر
جراحت بر زور زخم زدند پذیرساختند و از سپاه مخالف مضاعف
این مقتول و مجروح گردیدند و روز دیگر که مقام بود از مقربر
مدبران امثال بظهور پیوست که الناس مهدوی مخاطب بسروزه خان
که در جلادت و دلاوری و فنون سرداری و سپاهگری مسلم اهل دکن
و رکن اعظم آن جنس در مکر و فن بود درین جنگ بزخم تفنگی
که بدمنش رسید و زخم بدرهٔ که برکتفش آمد از این آرادان

همراهان نعش او را از معرکه برگرفته بیرون بردند و پسر خردش را
آسیب زخمهای کاری رسید و بیر مدهیان آگاه گزارش نمودند که در زن
آوردن شاه تنجاور و لشکر گلکنده زیاده در بیست و دو هزار
سوار بود نهم ماه مذکور افواج قاهره از جایی که اقامت داشتند
نهضت نموده در موضع سات سور از اعمال اوسه نزول کردند و
پس از هشت روز از آنجا نهضت نموده در مقام اردن منزل نمودند
و بیست و یکم کنار آب تیر که آن نیز از متعلقات اوسه و از آنجا
تا تلجاپور هشت کروه رسمیست معسکر خیمه فتح رهبر شد روزی
چند آنجا اتفاق اقامت افتاده سیوم ذی قعده شبهنگام فوجی از
مخالفان خسران مآب بآن روی آب آمده قریب سه هزار بان بلشکر
فیروزی انداختند و آسیب آن ببعضی مردم و برخی دواب رسید
پنجم ماه مذکور کوچ شده موضعی دیگر از کنار آن آب مورد نزول
گشت و دهم نزدیک قلعچهٔ بیدر از اعمال پرگنهٔ دهوکی که متعلق
به تلجاپور است محل ورود جیش منصور شد راجه بعد از وصول بدان
منزل دانستن معهود از راه حزم و دور بینی نزدیک بمعسکر مذکور ری
توقف کرده افواج قاهره را جا بجا باز داشت و اکثری از اردو
بلشکرگاه رسیده چنداول هنوز نرسیده بود دردن اما مدهیان خبر
رسانیدند که لشکر بکمک اسپیجاپور و گلکنده بهیئت مجموعی
نزدیک بچنداول رسیده است راجه بمجرد استماع این خبر با لشکر
قول و فوج طرح و الدمس بجانب اعادی روان شد و بدلیرخان
و دیگر سرداران ضروری نشان پیام نمود که خود را زود برسانند
و آنها نیز در راه براجه ملحق شدند چون بقدم نزدیک رسیدند دلیر

خان نعش وزیر راجه بد راجه را سنگه در دست خان مذکور قرار
گرفت و از عقب عساکر و خیل خواص و سر گروه مهدویه و دیگر
شجاع خان و حیدرآبادیان قطب الملکی با قریب هفت هزار سوار
روبروی اوذ خان و قطب الدین خان صف آرا گشتند و بدرهٔ بهلول
با تمام افغانان شجاوری و اکوی بهو سله و مالکجی گهوایره و دیگر
سرگروههای شجاوری و سرگروه حیدرآبادی که وحشی گران بو د بدلسو
خان مقابل شده پای جنگ انداختند آن خان شهامت نشان جنگ
و جدال نموده با شده دلیرانه شمشیر جلادت بدیع شجاعان برانگیخت
و برق تگ تابها رسیده به یعنی شمشیر خون ریز ان گروه باطل ستیز
در آویخت و خون استعمال ندران حرب و قتال شدت دست بیرحمی اعدای
بدسگال نطون و صواب مجاهدان جیش اهل را اب ماورده روی
همت از مقابله برتافتند و دلیران عرصهٔ نبرد و شیران بیشهٔ
نبردآن روز صفشان شعار بگیس را بیش انداخته تعاقب درآمدند
عنزت و همت برادرزادهای خان مذکور که از بیش روان معرکهٔ
کارزار بودند کوششهای مردانه بجای آوردند و رخمداران برادر زادهٔ
دیگرش زخمهای کاری برداشته از مرکب بر افتاد و او و المحمد
بدرهٔ بهلول مصدر مردانگی بیشان ... جمعی از همراهانش
زخمهای سمسدر حرهٔ آرای مردانگی گشتند و کرن راتهور و برادرش
جوهر جلادت بظهور رسانیده گلهای زخم از ساخسار مردی چیدند
و آتشبار داروغه توپخانه و حسن تلک میک داسی و جمعی
دیگر از گروه برق اندازان که معدمه ا... فوج بودند مردانه ساندده
نمودند و دلیر خان بهرسا علده از بداه مخالف مشاهده نمکرب

بپامردی شهامت و مردانگی خود را رسانده بدفع آنها می پرداخت راجه بدر که در سمت بمنی آنخان بسالت آئین بود مساعی شایان و تلاشهای نمایان بتقدیم رسانیده معاندان تیره بخت انتهاز فرصت نموده بر خاد و برای که در دست راست فوج راجه مذکور بود و اندکی از فوج دور بود هجوم آوردند او بمدافعهٔ اعدا بذات قدم ورزیده کوشش شایسته نمود و چندی از همراهانش سر بر سر مردانگی نهاده برخی مجروح شدند و راجه رامسنگه بکومک او رسیده مقاهیر را منهزم ساخت و خدیو گردون شکوه تا هشت کروه تعاقب مخذولان ادبار پژوه نموده پالکی و جهجری بسیار و شتران بربار از خوش و زره و نان و دیگر اسلحهٔ پیکار از آنها بدست بهادران نصرت شعار افتاد و راجه داود خان و قطب الدین خان را در برابر خواص و بسر سرره مهدوي و دیگر مجاهدان که تا آن دو خان حلادت نشان مقابل بود بگذاشته بآهنگ کومک دلیرخان روان گشته بود چون یک کروه بپیمود این گروه بدر نقصد اندکه از عقب دلیرخان در آمدن رخ از عرصهٔ مقابلهٔ داود خان و قطب الدین خان بر تافته از آنجا برگشتند و آنها برای محارست دایره گاه ماندند در حال انتحال خبر رسید که همراهان دلیرخان عنیم خود را راه داده در رفته اند و بتعاقب اعادي هرسو متفرق شده و خان مذکور باپانصد کس مانده راجه بمجرد استماع این خبر از کوچهٔ که درمیان او و دلیرخان حایل بود گذشته نزدیک بآنخان دلیر رسید کثرت سنگه و شیخ جنگ خان که مقدمهٔ فوج راجه بودند باو پیوستند و از آنجا که فوج بزرگ مخالف تنبیه بلیغ یافته رهگرای فرار گشته بود

و روز بآخر رسیده باقتضای رای مصلحت بعرا صلاح در معاودت
و ترک محاصب دیده بدلیرخان ام نمود که عنان باز کشیده
فوج مصری خود را فراهم آورد و روانهٔ به لشکر منصوری گردد و چون
قلی از بیم جنگ خان که آسیب صدمهٔ بان باو رسیده هراسیده
میگردد در وقت روانه شدن راجه بسمت دلیرخان عقب مانده
بود در ین وقت بسر سرزه و خواص و جمعی متحدان که از دوربینان
بودند اذعار فرصت نمود در مای کوهچه مذکور فیل را بدل کرده
راجه ازین معنی آگهی یافته بلا توقف با جمعی قلیل جلو ریز
خود را بسر کوهچه رسانیدند مخالفان چون همراهان راجه را بغایت
کم دیدند فیل را گذاشته و یکجا فراهم آمده مهیای مقدر وآوبزگشتند
درین وقت گذشت سنگ و میغ جنگ خان رسیدند و تا بی ح ع بادکار
وگروه سعه روزگار درآویخته نصرت بیغ آبدار و سنان برق آثار بسیاری
را برخاک نشستی انداختند و بعد حملهای مردانه عرصه کار زار
از غبار خ بسب وهجوم آنها پیراسته با یک گروه بتعاقب پرداختند
و راجه بعد از وجوه رمار سرداری خود را بهر طرف رسانیده آثار
شهامت و دلاوری بظهور میرسانید چون شام در رسید و بسیاری
علفه و استیلا بر بیرحم رایت مدارزان ظفر لوا ورنده اثری از عیتم
لعتم نماند امواج باهره کوس نصرت نواخته و علم منصوری افراخته
بدائره گاه به اودت کردند درین آویزش حیدر ترکمان را از سرداران
قطب الملک زخم بدری بر ران رسید و پیاده بر پانصد ی از سپاه
بدغا ور و گلکنده که از آن جمله موسی ادعان سر لشکر بدرهٔ بهلول
و مانکوی مسر با یک کهزاره د حیدی دیگر از عمدها بودند بدالت

تیغ بهادران معصور راه عدم نمودند و قریب هزار کس زخمی شدند و از سپاه ظفر شاه نکصد و سی و پنج تن بعد حال گوهر ندک نامی خریدند و هفت صد و نود وچهار کس مجروح گردیدند بالجمله راجه دران منزل سه روز اقامت نموده از آنجا نطی در مرحله پانزدهم ماه مذکور برکنار آب مالپحره که بمسافت ده کروه رسمی از فتح آباد معروف بدهارور واقع است نزول نمود از آنجا که مخالفان بانکار سمات واز ایجا فرار نگرفته برسم قزاقی چنانچه شیوهٔ سپاه دکن است هنگام انتهاز فرصت آورش می نمودند و چون مغلوب میگشتند بدستیاری سبکباری و پایمردی مراکب باد رفتار مرحله پیمای وادی فرار میگشتند و دیگر باره قابو دیده مسالک خسارت می سپردند و انواج بحر امواج ما بر گرانباری و سنگینی اردو بمعاونت آن بد عاقبتان شعار خودمسافت بعید نمی توانستند پیمود راجه باقتضای رای مصلحت پیرا عزیمت آن کرد که حدود رصوب سعار را خریده و سبکبار ساخته برسر آن حبش بکدب اثر رود و آنها را تعقیب و بادیبی چنان نمادن که من بعد جرأت دستبرد آوردن نتوانند نمود بنابر اراده خرده شده حمهٔ مختصری برداشت و همچنین همه سرداران و لشکریان را تاکید کرد که مخفف و سبکبار شوند و مجموع احمال و اثقال اردو و لشکر را بفتح آباد برسانند که آنجا باشد و نذرم دور میشود و حکم سنگه هاده و کهلوجی و جمعی دیگر را که دو هزار و سیصد کس بودند بجهت حراست بنه و اردو درآنجا معین نمود و بیست و دوم دی بعده باس عزیمت صائب از کنار آب مالپحره کوچ کرده بسمت دهارا سیون

که مخذولان را آنجا نشان نداده‌اند مدح و قدم کرده خزیدند ـ بنمود و
هاکوسان گزارش نمود ند که عقدم مردود خبر وجه حقو مست بو
شده از دهاراسپور بطرف ملخاپور رهگرای ادبار شد و افواج
قاهره بدست و هفدهم ماه مذکور از دریای بهتی عبور نموده در
موضع شهری از اعمال پرینده که مخاذیل آنجا گرد شورش انگیخته
بودند نزول کرد و روز دیگر بر کنار دریای بهیونره منزل نمود و از
مخبر مخبران ظاهر شد که افواج مخالف یکجا فراهم آمده بر سه
گروهی مولاپور اقامت گزیده اند و بتحقیق پیوست که چون غافل
خان بر گذشت غلّه و استیلای قحط اموال و حقیقت ضعف حال
و بی سامانی واختلال افواج نکبت مآل خویش آگهی یافته بتعدی
دانسته که از مقابله و مدافعه عساکر گردون شکوه ستوه آمده بجز
کوشش وآویزش در آنها نمانده است ناچار مصلحت کار در ترک
پیکار دیده ابو الحسن ببعدۀ تحریر را با لشکری که بخاص خیل
معروف اهل دکنست نزد خود طلبیده بسرداران خود نوشته است
که بعد از این هم خراب و خسارت بنزدیک عسکر ظفر قرین
نگذاشته از آسیب سطوت و صولت مبارزان پیروزی نشان بر کران
باشند و با بقیۀ لشکر انبار ابری که با آنها مانده تا هنگامی که
خدیو مسعود دران حدود است نزدیک سولاپور اقامت نمایند
و همچنین قطب الملک نیز لشکر خود را که بکومک بیجاپوریان
فرستاده بو بحیدرآباد طلبیده است ازآنجا که افواج جهانگشا
در محروسه ولایت مخالف که بدان مامور بو ند بقیۀ یا مرعی
نگذاشته تمام محال متعلقۀ بیجاپور را مکرر پی سپر ساخت و تاراج

ماحده بوند چنانچه گذارش یافت چندین مرتبه با جنود اعدا صف آرا گشته هر دفعه لوای غلبه و استیلا برافراخته و مبارزان ظفر شعار از کثرت حرکات و توالی رکضات و تجشم محاربات و مقابلات بی در پی دستخوش رنج و تعب گشته مراکب و دواب بسیار تلف شده بود معهذا موسم برشکال در رسیده مجال تردد نماند و در خلال این حال بنابر مقدمات مذکوره برطبق لازم الامتثال از پیشگاه جاه و جلال براخه جسنگه صادر شد که با جنود مسعود بلدهٔ فاخرهٔ اورنگ آباد معاودت نموده موسم برشکال را آنجا بگذراند و برخی امرا و لشکریان را بمحال تیول خویش رخصت نمایند که مرفه و آسوده حال شوند راجه بموجب امر اعلی ترک پیکار محالفان نهاد و عزیمت معاودت باورنگ آباد نمود و چون متانت و استحکام قلعهٔ مذکور ببدهه و سامان اسباب و لوازم حراست آن در مرتبهٔ نبود که وقتی که عسکر ظفر اثر از آن حدود رایت معاودت برافرازد از تعرض اعادی مصون تواند ماند راجه باقتضای رای مصلحت بیرا صلاح دردن اندیشید که قلعهٔ مذکور را خالي کند بنابرین دلیر خان با راجه راجسنگه و فدای خان تعیین نمود که اسباب توپخانه و ذخائر قلعه برآورده اودوت سنگه حارس آنرا با رفقای او همراه بیارد خان مذکور با همراهان سلخ ماه مسطور عازم مهکل ببدهه شده چون بدانجا رسید آن قدر سرب و باروت که در قلعه بود به بندهای بادشاهی و تفنگچیان و بیلداران و دیگر مردم قسمت نمود که بلشکر ظفر اثر رسانند و لشکریان را اشاره نمود که غلات و سائر ذخائر قلعه را چندانکه توانند تصرف نمایند و آنچه نماند آتش

در رسد و ندلداران گماسب که کدگرهای ملعه را انداحته آن درگه منسر ناسد درهدم و تحریب آن حصار نکوسند و بعد مراع اردن مراسب مردم ملعه را همراه گرفته سسم دی حجه با همراهان ملسکر منصور رسند و رور دیگر راحه نا اواج ماهره ار کنار آب نهونره نسمت نرنده کوچ کرد و نهم ار آب عدور نموده درهسب کروهی رسده ملرل گرید و اراسحا ملردیک موصع نهوم رسنده نناتر مصلحت اهدم ردنع الدانی آنحا مرول داسب و اراسحا نتواحی ملرآمده تا آخر ماه مذکور آنحا نود و حون درس ایام سفوای ۸۸ گرا که ندرگاه معلی رنده نود ار سرحهالب و کوته اندسی حناسه در طی گرارس وقایع حصور مرنور مذکور گسته ار مستقرالحلافت اکبرآباد که دران هنگام مرکز رایات جاه و جلال نود روی گردان سده مرحله تمای وادی مرار و آوارهٔ دسب ادنار گردنده نود مرلع همانون نراحه حدمتگه صادر سده که نندوی حوس اورا دستگیر نموده تدلدر حان مدار وحان مذکور اورا همراه گرفته لحناب حلامت آ راحه حممعی لحهب آوردن نندو که در منح آباد نود دمعین نموده و آن حماعه اورا نحم حمادی الاولی تلسکر طفر اثر رسانیدند و راحه آن مصمود العاقبه را که حقیقت رسیدنش نسدهٔ نهر احدرا و و سرف اندوری او نادراک سرف اسلام معنوی ذکر یا نه نا نسرس حوالهٔ دلدر حان نمود و آن حان نسالب نسان رور دیگر نردیک ندرار راحه حدا سده نموحب مرمان طلب روانهٔ درگاه معلی سد و راحه ملرنسب و نهم ماه مرنور ار نردیک منرنسمب ارنگ آباد کوچ نموده هستم حمادی الآخره در طاهر آن ىلدهٔ ماحره مرول نمود •

تعیین یافتن دلیر خان بافواج قاهره به تنبیه زمیندار چانده و تحصیل پیشکش نمایان

اینزمان که لطف کامل و فضل شامل چهره کشای شواهد بدایع آمال است چون این رسیدهٔ اورنگ خلافت را بمیامن تائید و اقبال و کمال نوازش و افضال از سلاطین والا شکوه کرامت امتیاز بخشیده و ناصیهٔ موهبت ازلی برافروخته جدین طالع مسعودش رقم صدور اعزاز کشیده لاجرم همواره باروی بخت ارجمند شد را در تادیب سرتافته گروه سرکشان مغرور و عاصیان مغرور بنیروی توفیقات ربانی مؤید است و دوستدار اولیای دولت و سلطنت اند بخودش را در احراز فتوحات نبیله و تحصیل غنایم جلیله امداد تقدیرات آسمانی معاضد از شواهد صدق این مدعا درین هنگام تعیین افواج جهان کشا است بسر کردگی دلیرخان بر سر زمیندار چانده و اندار گشتن او از خواب غفلت و دادن پیشکش شایسته باولیای دولت. تبیین این مقال آنکه چون آن تیره بخت از کمال شقاوت کیشی و نا عاقبت اندیشی از مدرج قویم اطاعت و مسلک مستقیم عبودیت انحراف جسته شیوهٔ بغی و عصیان ورزیده بود و بخیال محال زیندار دور از کارمصدر حرکات ناهنجار گردیده بنابر آن تنبیه وگوشمال آن خسران مآل پیش نهاد همت خسروانه گشته فرمان قهرمان جلال بدلیرخان که با برخی از عسکر منصور ذکر بعد فراغ از تادیب ولایت بیجاپور به پیشگاه حضور طلب شده بود صادر گشت که بهرجا رسیده باشد بمجرد ورود منشور لامع النور برگشته باهمراهان

در سرولدت آن ظهور رود خان مذکو ر معزول از دریای برده
گذشته بو که بوصول رایع کرامت نشان مباهی گشته با زنده‌خان
و راجه ستخان سنگه سدیله و راو دهاو سنگه هاء و راو کرن بهورده
و راجه سر سنگه کو و حکمت سنگه هاده و بادر داا خان و زیر ست
خان و ا سن خان و برق انداز خان وگروهی دیگر از مباروان نصرت
نشان اواخر جمادی الآخرة این سال هما ون ال عارم مقصد گشت
و بموجب امر والا ادیج خان وحدار المجدر و داج خان محدار
وبار و جمعی دیگر در سلک کومکیان انتظام یافتند و چون
اواسط سعدان با امواج واهره بحدو ولایت حائه رسیده ماحی مار
ومتقدار یادکار آن سرزمین مطوب عساکر ظفر موب از نهویسی
نسای بدار الخواص آمده جنون حوب و رهب برباطن ضلالت مواطنش
استیلا یافت و سرا هوای بغی وطغیان و خاطر از اندیشهٔ
استعداد و عصیان پرداخته چارهٔ کار در سلوک منهج اطاعت و
عبدیت دید و یادکار نام شخصی که هم از مهام او بود نزد دلیر خان
فرستاده اظهار عجز و ابتهال و ندامت بر سوابق جرایم و سیآت اعمال
نمود و استدعا کرد که بدین آن خان دلیر بردیل شود تا بمسکنت
رجوع آمده ملاقی گردد و برای تسلی خاطر درخواست عهد و
قول و خان مذکور نظر بر شمه فضل و کرم پادشاهی که نمودار
الطاف الهی است نموده متمنای اورا بدرایهٔ انجاح رسانید و
فرستاده را باز گردانید که نوید حصول این مامول بو رسانیده آن
ضلالت کیش را بیارد و چون یادکار از لشکر منصور معاودت نمود
خاطر جمع نموده اورا از جانب دلیر خان مطمئن گردانیده این

معنی را جوری عظیم و معنی بزرگ شناخته بلا توقف بعزم ملاقات آن خان شهامت کیش با یکهزار نام مهین بسر خویش روان شد و مبلغی از زر و سیم مسکوک بجهت پیشکش سرکار بادشاهی که بعجاله آوردن آن مقدور بود همراه برداشت و نشست و سه و شعبان که دلیر خان بموضع مادوره که سرحد ولایت چانده است نزول نمو سرزبان مذکور بلشکر ظفر اثر پیوسته چون قصد ملاقات خان مذکور نموده باشارهٔ آنخان شهامت نشان آتشخان و رستم برادر امرخان زبده آن جهالت سرور را با پسرش تا آمدن محرمان مثل بند در گردن افگنده بی سلاح و برای برد او آوردند و در نهایت خضوع و سر افگندگی ملاقات کرد و تمهید مراسم ندامت و اعتذار و اظهار مراتب عجز و انکسار نموده یکهزار اشرفی و دو هزار روپیه و دو سر اسپ و یک زنجیر فیل برسم نثار بدلیر خان گذرانید و هشت هزار اشرفی و پنج لک روپیه که بر چند فیل و شتر و عرابه بار کرده همراه آورده بود بصیغهٔ جرمانه و شکرانهٔ امان بسرکار خاصهٔ شریفه سپرد خان مزبور وا گفت که اگر سلامت جان و ناموس و بقای موطن و ولایت خویش میخواهی باید که پیشکشی لایق برای سرکار بادشاهی برودی سر انجام دهی و می بعد داعیهٔ دیو ضلال و تحریک شقاوت و نکال قدم از شاهراه بندگی و فرمان پذیری بیرون ننهی از آنجا که آن ضلالت شعار بسطوت اقبال دشمن مآل شهنشاه روزگار معلوم و بیم و مورد خوف عظیم گشته زوال موطن و مال و هلاک و استیصال خود را بر تقدیر عدم قبول و امتثال متیقن بود از کار آگهی و معامله شناسی سخن دلیر خان را آویزهٔ گوش و هوش

ساخته سرمائی نمود کار دست روزگار خوش دانست و حکمی قرار
یافت که برسم جرمانه مبلغ یک کرور روپیه از نقود و نفایس
اشیا مثل جواهر و مرصع آلات و نقره و طلا که همه بدیع منظر
در عرض مدت دو ماه سامان نموده باولیای دولت قاهره واصل
نماید و سوای آن هیچ لک روپیه بدلیرخان که واسطه اصلاح کار
و فرد نامه عفو جرائم آن بد منش ناکرده حضرت خلافت گشته بود
بطریق شکرانه بدهد و هر ساله دو لک روپیه پیشکش مقرری
بسرکار خاصه شریفه موجب سازد و قلعه مالک درگ را که از
حصون منیعه آن خیره‌سری و سبب استظهارش آن مغوی بود
بندهای اولیای مهد ساخته با خاک یکسان نمایند و وجه
انهدام حال مذکور فرمان عالیشان ازحضرت فضل و احسان
شمول در مجمع ... آن مورد نکال عصیان و بتفویض جاسپاری
او بدرام سنگه کهدی نیست که اورا ... جانب خویش می
خواست تصدق ... بوده چون این مراتب به رکن دلیرخان
حقیقت معامله را به پیشگاه سلطنت و جهانداری معروض داشته
قبول این مطلب را اصلاح و اخراج نمود ازآنجا که عفو تقصیر
از خلائل شیم قدسیهٔ پادشاه مکرمت پرور بفضل منش است بر
وفق ملتمس آنخان سالت مآب و مصدوقه ... خرمان
فرمود گسنده از مواقف لطف و انقطاع نزاع گردی مطاع معدی
در این معنی شرف صدور یافت و باخدمت مادر جهت
سرادراری و ... او از حضرت خلافت ... گشت باجمله
خان سالت مآب را بر خود نگاهداشته وکلای اورا رخصت کرد که

رفته در سرانجام پیشکشی که مقرر شده بود بکوشند و محمد لطیف
دیوان لشکر منصور را با جمعی از سوار و پیاده بهدم قلعهٔ مالک
درک تعین نمود و او با آن گروه تا آنجا شتافته در اندک فرصتی
آن حصن متین را با سطح زمین برابر ساخت و قلعهٔ خطر ارنبکه
که جابجا دران قلعه مدفون بود با قریب پنجاه توپ آهنی ورامچنگی
و بندوق بسیار و دیگر ادوات توپخانه بر آورده بلشکر منصوری رسانید
و همچنین جمعی بقلعهٔ بهرای که در سرحد ولایت بنکده واقع
بود و آن بدرگمان حصانت و متانت داشت تعین نمود که بهدم
و تخریب آن بردازند و بس از دو ماه که هفتاد و هفت لک روپیه
از وجه پیشکش بوصول رسید چون زمیندار مسطور مریض و علیل
گشته احوال ولایتش مختل و اختلال پذیرفته بود و مکنه و رعایای
آن سر زمین روی بفرار آورده متفرق شده بودند و رخصت نمودن
او در وصول بقیهٔ پیشکش دخیل بود و بی اعمله تسامح و امهال با او
مقتضای مصلحت می نمود لاجرم دلیرخان از ری صلاح اندیشی
مقرر نمود که مالجی ملار را روزی چند رخصت دهاند مشروط بدانکه
سه لک روپیه دیگر از جملهٔ بقیهٔ پیشکش سرکار جهان مدار با مبلغ
پنج لک روپیه که بعمل دادن آن بجان موسی الیه نموده بود که
مجموع هشت لک روپیه باشد در عرض مدت دو ماه ادا نماید و
بیست لک روپیه باقی را بتدریج در مدت سه سال واصل سازد و درین
باب مچلکا ازو گرفت و بنابرین قرار داد خلعت فاخره که با فرمان
مرحمت عنوان از جناب سلطنت بجهت او مرسل گشته دلیرخان
بنابر مصلحت تا این هنگام باو نداده بود و جمدهر مرصع و ترجی

دیگر از آلات و ثقل رخت مثل بار داده شکست و هفدهم شوال اردو را
از منزلگاه میرزا مرخص ساخت که پیاده رفته باصلاح امور ولایت
خویش و سرانجام مهمات پرداخته لشکر سرا ارد و خوش تاج خان
وفادار از ... ... باقتضای اجل موعود بسط حیات درنوردید
از دستگاه خلافت و جهانداری دامن در کشید جان بجان آفرین گشته
و تحصیل بقیه لشکر در پناه سپهی و انتظام جان مشار اليه
گذاشته چند نفر سپاهی سرور را سرانجام نموده تا وصول قسمت اک
روز که دای آن مقصد قرار یافته بود ... او نمود و آنچه از
نقود و مرصع آلات و غیر آن که دیگر در وجه لشکر وصول رسیده
بود مقرر کرد که برخی را از آن ارج خان موشکدار المحبور با شخص
انطاف دیوان لشکر منصور و جمعی از بندهای پادشاهی و بارة را
رسیدم ترادر ارج خان با گروهی دیگر بالمحبور رسانند و خان زمان
صوبه از جانب بدر ... ... دول آن صوبه را با برخی تا بحا
رسید که آنها را ... ... در عمل نمایند و از آنجا بدرگاه
آسمان جاه بوده بمحل عرض رسانند بالجمله چون کوک ... ...
رسیدار ولایت ... که دولت جا ده ... ... الحوار است ... ار
با ... ... و ... ... ورمی در ... لشکر ... معروف
... ... واصفهان ... ... ما ... ... سوار
باصده ... ... او جمع آمده و ... در دادن آن ... ... معاندر
... لوث و ... برخی نمود ... ... زمان شده بود که بعد از
... ... آن دیره ... عدار ... ... و ارا ...
ار گران ... ... و آنجا ... ... ابتدای

اشتغال بمهم چانده رسمدار مذکور را تخویف و تهدید نموده بود
و آن ضلالت فرجام شخصی را که مدار مهام او بود فرستاده تا بتمهید
مراسم ندامت و اعتذار و تقبل ادای وجوه پیشکش بسرکار گیهان
مدار اصلاح کار آن نابکار نماید لاجرم خان دلاور نهاد بکمال خشوع و
ابتهال آن نیک اندیش باطن سگال اورا بقبول معذرت و تعهد التماس
مقولات در پیشگاه خلافت مصدر بنده گردانیده مقرر ساخت
که پانزده لک روپیه که از پیشکش سنوات سابقه در ذمهٔ او لازم الادا
بود با قریب سه لک روپیه دیگر برسم جرمانه در عرض مدتی
معین بسرکار والا رساند و از آن جمله شش لک روپیه در مدت
دو ماه واصل سازد و پس بعد در ادای پیشکش مقرری که
هر ساله مبلغ یک لک روپیه بود مداهنه و مسامحه نورزیده سر از
خط بندگی و فرمان برداری نه پیچد و بنابرین قرارداد آن ضلالت
نهاد عاقبت نه بخیر دلیل کوه تمثال در وجه پیشکش فرستاد
و چون دلیر خان خاطر از مهم چانده پرداخت و وکیل آن تیره
روزگار را که درین مدت ملازم لشکر نصرت شعار بود رخصت
نمود که پیشتر رفته بسر انجام مراتب پیشکش پردازد و پانزدهم
ذی قعده از دهم سال این سلطنت ابد زوال خود بدر سمت
مزید تاکید باافواج قاهره از حدود چانده که قریب سه ماه آنجا
اقامت داشت بجانب ولایت دیوگده روان شد و مالجی ملازم
رسمدار چانده را بسرطلب داشت که با اتباع خویش آمده بجنود
منصوری پیوندد و چون بحدود ولایت دیوگده رسید کوک سنگه
مرزبان آنجا بقدم عجز و خشوع آمده آن خان عقیدت آئین ملاقی شد

رسن از چند روز بجهت سرانجام بدستکس مرخص گردید لا
خان مذکور باحد و منصور روزی چند دران حدود بسر برده رجی
از وجوه بدستکس بوصول رسانید و در بند این بود که ما بقی را
نیز بی تحصیل نماید و اگرچه مدار خسران مآل در ادای آن تعلل
و امهال ورزید همت بر تحصیل و والدین گماشته صاحب آن
ناحیت از خار وجود او نیز در خلال این حال خان کرامت
بنیاد از جناب خلافت و جهانداری نیز خان سهامت رضا رسید
که معاملهٔ زمیندار دیوکده را بهر عنوان باشد رو بصوب داده جون
ادبیت و نیز عامل خان و احبت ولایت انجا و دیگرباره مرکوز
خاطر والا و وجه همت جهان کشا گشته تا امواج قاهره ازآنجا بدکن
نشاند و بملازمت رسیده احمد برج حشمت و اقبال بالنده گوهر
درج ابهت و جلال بادشاهزادهٔ عالیقدر محمد محمد اعظم رسیده هرگاه
اشارهٔ معلی صادر شود با امواج بحرامواج بدان مهم قیام نماید لاجرم
خان دلیر رمیدار مسطور را که اظهار بیگدستی و پریشان حالی
می نمود بمقتضای مصلحت چندی دیگر مهلت داده دریاب
ایصال بقیه بستکس بوعدهٔ معین مچلکا ازو گرفت و تحصیل آنرا
بذمه عهدهٔ خان چند خان نمود و درین ایام ما بقی ملار زمیندار
ولایت جانده نیز بوی مرار داد چون از جمله بقیهٔ بستکس مبلغ
هشت لک روپیه دیگر که ادای آن معجلا مقرر گشته بود سرانجام
کرده باولیای دولت قاهره واصل ساخت که مجموع چهار و نیم
لک روپیه باشد و چون آن خان خاطر از مهمات ولایت جانده و
دیوکده پرداخت بموجب یرلیغ گیتی مطاع هشتم ربیع الثانی باعساکر

مدروری رراۂ دکں شد و عاطفت ناشاه ىدده مرور ىدرداں آنحاں دسالت معش را ىعىاىت حلعت حاص و اسپ نا سارطلا ىوارس ىموده ىکہرار سوار ار تاىىداں اورا دو اسپه سه اسپه مقرر ساحت که منصش ار اصل و اصافه سہرار سوار ارانحمله سه هرار سوار در اسپه سه اسپه ناشد و انرح حاں را ناصافۂ ناىصدی ىمنصب دو هرار و ناىصدی در هرار سوار و ناىدر داد حاں را ار اصل و اصافه ىمنصب هراری هشت صد سوار ارانحمله چها صد سوار در اسده سرىلىد گشید *

آعارسال دهم والای دولت عالمگیری مطانق سه هرار و هفتاد و هفت هحری

دریں اوقات خحسته مرحام ماه مدارک صىام نهراراں ىمں و ىرکب وىرحىدگی و میمنت در رسیده ىرتو سعادت ىرحہاں گسترد وست جمعه مطانق ىعدم اسعدار رؤىت آں ماه مهرانوار انعاق افتاده ادواب حسىات و مثوبات ىرر ی حہاىداں نار شد و سال دهم ار سدىں سلطنت و فرماں رائی حورشید سپهر حلافت و حہاں کشائی ىرىں تودىعات آسمانی و تاىیدات ناںی آعار سد واشارۂ همانوں ىه ىیشکاراں ىىشگاه دولت صادر گشت که ىدىہیۂ اسناب و لوارم حشں مسعود ىرداحته تا رسىدں عىد سعىد وطر نارگاه حلافت و حہاىىانی را ندستور هر سال آذ ں حسنت و کام ادی ىدىد *

تولد نوگل حدیقهٔ دولت
پادشاه‌زادهٔ محمد کام بخش

درین خجسته هنگام که چمن بهار عدل و رافت پادشاه دریا نوال از نهال بخت جهانداری ازهار امانی وآمال متجدد و بتمامی امیدان دین و دولت و دریافت ازدواج ممالک ملک بدایع خیر و سعادت از بطن کمون بمهد ظهور میرسید درین بهارستان حلاوت تازه گلی از گلبن حشمت و کامرانی شگفته مشام اقبال را عطرآگین ساخت روز یکشنبه ۱۰هم ماه مبارک رمضان مطابق سال دهم اقتدار پس از انقضای دو پاس و چهار گهری از روز مذکور پادشاهزادهٔ والا گوهر نیک اختری از بطن یکی از مخدرات تتق عصمت و پردهٔ گزینان سرادق عزت قدم بعرصهٔ عالم ظهور گذاشت و بمحمد کام بخش موسوم گشت و چون درین ایام گوهر اکلیل ابهت و تاجداری برج اختر عظمت و تاجداری پادشاهزادهٔ ارجمند محمد معظم بموجب یرلیغ همایون با عساکر منصور از دار السلطنت لاهور مراجعت نموده روز دوشنبه ۲۸هم ماه مذکور که ساعتی مسعود بود باشارهٔ معلی عمدهٔ امرای عظام جعفرخان و محمد امین خان میر بخشی بالیدون سپهر دیده شده آن درة التاج سلطنت را به پیشگاه حضور آوردند و اول روز در انجمن خاص غسلخانه آن عالیقدر کمکا با سلطان معز الدین مهین خلف خویش بعز ملازمت اشرف شهنشاه روزگار ماثر گردیدند و یکهزار اشرفی و چهار هزار روپیه بر سبیل نذر گذرانیدند و میرزا سلطان صفوی و نامدارخان وراجه رامسنگه

سیسودیه و مخلص خان و عزت خان و دیگر امرای نامدار که در
رکاب آن والا تبار بودند بعز تقبیل سده سنیه مبارک مباهات
برافراختند و سلطنت پادشاهانه آن درهٔ باصرهٔ حشمت را بعطای
خلعت خاص و یک سبحه مروارید گران بها عصا و شمشیر با ساز
مرصع و سلطان معز الدین و مهاراجه جسونت سنگه را بعنایت
خلعت عز اختصاص بخشیدند و شب یکشنبه هفتم سر زدن هلال
فرخندهٔ شوال از افق سعادت رخ نموده منتظران مقدم خجسته شد
را بهره مند حصول امید گردانید و صبح روز دل افروز عید نوای
شادیانهٔ اقبال از بارگاه ابهت و جلال پرده کشای گوش گردون گشته
پادشاهزادهای کامگار و امرای نامدار و سایر بندهای آستان سپهر
مدار درسدهٔ والای سلطنت و عمدهٔ بنای خلافت فراهم آمده چون
خورشید جمال عالم آرای گیتی خدیو حق پرست از ایوان پنجره از
مشرق عظمت و جهانبانی طلوع نموده تسلیمات تهنیت و آداب
مبارکباد بجای آوردند و حضرت شهنشاهی بر فیل فلک شکوهی
که تخت زرین بر کوههٔ پشت آن مضروب بود سوار شده بآئین معهود
لوای توجه بمصلی برافراختند و بعد از مراجعت سعادت چند
در محفل ملک نشان خاص و عام بر سریر مرصع نگار جلوس فرموده
انجمن آرای کام بخشی و کامرانی گردیدند درین ایام فرخنده
پادشاهزادهای نامگار ارجمند بخت بیدار محمد معظم و محمد
اعظم و رکن السلطنت جعفر خان بعطای خلعت خاص مشرف
عطفت گشتند و مکرم خان به سمت اسپ با ساز طلا مباهی شد و
اعتماد خان بعطای علم لوای افتخار افراخت و داؤد خان بصوبه داری

هزار بعدی داده به خاصه خلعت و جمدهر مرصع و اسپ با ساز طلا
سرافراز گردید و کهزار سوار از تابینش دو اسپه سه اسپه مقرر شد
که منصبش از اصل و اضافه شش هزاری چهار هزار سوار ازانجمله
سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و راجه را سنگه سیسودیه
که به منصب هزاری هزار سوار سربلندی داشت پانصد سوار از
تابینش دو اسپه سه اسپه مقرر گشت و شرزه خان که در ابتدای
ایشان چنانچه گزارش پذیرفت روزی چند مورد عتاب بادشاه مالک
رقاب گشته از منصب معزول و از سعادت کورنش محروم بود از
عنایات بادشاهانه رخصت ملازمت یافته بعفو تقصیر
کامیاب شد و بالتماس خدیو حرم نقش عذر پذیر گشت
و بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سرافرازی یافت و معمور خان
بندهٔ الله خان که از مقدمی ایام سلطنت گیتی طراز
تا این هنگام در سلک گوشه نشینان بود مورد انظار عنایت
گشته بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عطای خلعت خاصه جمدهر
مرصع سربلند شد و لطف الله خان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار
بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار ازانجمله دو هزار سوار
دو اسپه سه اسپه مباهی گردید و بتوجهی خویش سهوا که حقیقت
حال و کیفیت بیکسی سرانجامی او و حقوق او راک شرف اسلام قبول
ازین مرحوم ملک حقایق نگار گشته چون سعادت بدل بحلیهٔ آراسته
شعار و آداب مسلمانی اندوخته بود مطمح انظار مراحم شهنشاه دین
پرور مکرمت گستر گشته بعنایت خلعت فاخره و جمدهر مرصع
و شمشیر با ساز مینا کار و اسپ با ساز طلا و ماده فیل و بمنصب

سه هزاری دو هزاری سوار بخطاب محمد قلی خانی کامیاب نوازش شد و از اصل و اضافهٔ غیرت خان بمنصب سه هزاری دو هزار و دو صد سوار و مکهی خان بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و انعام دو هزار روپیه و مونهکرن بندیله بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و سید منور خان بمنصب دو هزاری هزار سوار و هاد بخان بمنصب دو هزاری هفت صد سوار و شهسوار خان بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و زاهد خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و شیخ نظام بمنصب هزار و پانصدی یکصد سوار و محمد طاهر نواسهٔ رستم خان بمنصب هزاری هفت صد سوار و سید زین العابدین بخاری بمنصب هزاری پانصد سوار و نادل اختیار بمنصب هزاری سیصد و بنگاه سوار سر بلندی اندوختند و سید منور خان که در سلک کومکیان صوبهٔ بنگاله انتظام داشت از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی یکهزار و پانصد سوار از آنجمله پانصد سوار دو سه اسپه و حکمت سنگه هاده باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار از آنجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مفتخر و مباهي شدند و بترم دیو سیسودیه که بنابر تقصیری از منصب معزول شده بود بعطاي خلعت و منصب هزاری و پانصد سوار مورد عنایت شد و میر عماد الدین دیوان بیوتات بخطاب رحمت خانی و عزیز الدین برادر زادهٔ جعفر خان بخطاب بهره مند خانی و خواجه محمد یوسف بخشی صوبهٔ کابل بخطاب ارشد خانی و بهادر بیگ بخشی سرکار بادشاهزادهٔ فرخنده سیر محمد معظم بخطاب صادق خانی سرمایهٔ کامرانی

ابوحنیفه و محمد منصور کاشغری بعنایت ماده فیل و سید علی
داروغهٔ کتابخانه بانعام ده هزار روپیه و خلیل بیگ اتالیق که باره
باستلام عتبهٔ خلافت رسیده و بانعام شش هزار روپیه و اورس بی
و ملا قاضی از اهل توران که آنها بعد ازین ایام بعتبات معلی آمده
بودند هر یک بانعام یکهزار روپیه و عوض بیگ و نجاب مرد هر یک
بانعام چهار هزار روپیه و شاه خواجه بمرحمت اسب و انعام سه هزار
و قاضی عبد الرحمن که بصدارت خطهٔ فیض بنیاد اورنگ آباد
تعین یافته بود گدا بیگ ملمای هریک بانعام سه هزار روپیه
و حاجی قاسمی بانعام دو هزار روپیه و خواجه رحمت الله نقشبندی
و حکیم مقیم و یازده کس دیگر هر یک بانعام یکهزار روپیه بهره‌اندوز
مرحمت گشتند و چون خواجه عبد الغفا برسم معهود هرساله از
ماوراء النهر بوسیلهٔ عریضهٔ اخلاص و عبودیت استفاضهٔ انوار مکرمت
خسروانه نموده بود دوازده هزار روپیه در وجه انعام او عطا گردید
و دو هزار روپیه بمیر محمود رسانندهٔ خواجهٔ مذکور عنایت شد و عبد الله
بیگ ملازم عبد العزیز خان والی آنجا را که از جانب آن خان والا
نشان سوغاتی از میوه آورده بود بعنایت خلعت و انعام سه هزار
روپیه مباهی شده رخصت انصراف یافت و محمد سعید فرستادهٔ
سلطان حاکم حضرموت که حامل عریضهٔ او بود بمرحمت خلعت
و انعام سه هزار روپیه سرافراز گشته مرخص شد و یکهزار روپیه از
خزانهٔ احسان بدیگران بار حواله رفته که از امتعهٔ هندوستان خرید
نموده برای سلطان محمد مذکور ببرد و سید زید حاکم مخا که از
بدو عریضهٔ مبنی بر مراسم اخلاص و عبودیت بدست بنده فرستاده

بود بارمال خلعت و انعام سه هزار روپیه سربلندی یافت و سه هزار روپیه برمرهٔ نغمه سنجان و سرود سرایان آن بزم مسعود عطا شد و درآن جشن جهان افروز از جانب دده آرای هودج عزت و اقبال زینت افزای تتق ابهت و جلال ملکهٔ ملک سیرت قدسی خصال بیگم صاحب و نخلهٔ کریمهٔ ریاض دولت سعدهٔ درجهٔ چمن سعادت ملکهٔ تقدس نقاب روشن رای بیگم و دیگر معظمات سرادق سلطنت پیشکشهای شایسته بنظر همایون رسیده و زبدهٔ امرای عظام جعفرخان و محمد امین خان میر بخشی و دانشمند خان و داؤد خان و قطب الدین خان و چندی دیگر از عمدهای بارگاه سلطنت پیشکشهای شایسته از جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی مرکز رسانیدند و پیشکش وزیر خان صوبه دار مالوه مشتمل بر دو زنجیر فیل کوه پیکر و پنج سر اسپ عراقی و نفایس جواهر و دیگر تحف و نوادر بمحل عرض رسید و آن محفل شادمانی تا سه روز جهانیان را سرمایهٔ نشاط و کامرانی بود - از سوانح این ایام فیروزی رخشنده اختر درج حشمت تابنده گوهر درج ابهت بادشاهزادهٔ کامگار بخت بیدار محمد معظم است اینکه اگرچه بعد از آمدن آن عالی قدر والا نسب بموجب فرمان طلب در اواخر سال هشتم جلوس همایون از دکن به پیشگاه حضور نظم مهام آن صوبه بنابر بعضی مصلحتها بعمدهٔ راجهای عظام راجه جیسنگه که با افواج قاهره به تنبیه عادل خان بیجاپوری تعویض یافته بود لیکن چون در حقیقت صوبه داری آنجا بآن گوهر افسر شوکت و بختیاری متعلق بود بنابر اقتضای مصالح دولت یکچندی در خدمت اشرف

سعادت اندوز بوا ند درین ایام که راجه جاسنگه از اجت ولایت
بیجا پور ارغ شده بموجب برلیغ معلی با جنود منصور بخطهٔ اورنگ
آباد آمده بودند درین ایام که درای عالم آرای حضرت شاهنشا ی
که صورت چهره نمایی اسرار ملک و ملت است حکام مرسول گشت که
آن نامدار والا تبار را بدکن رخصت نمایند که بر سبیل سه ون بصوبه
داری آنجا قیام نمایند و راجه جیسنگه را بحضور لامع النور طلب
فرما ید بنابرآن هقدم سوال آن گوهرا سرچشمهٔ و اقبال را بعطای
خلعت خاص و سربندی گران بها از انگدانهٔ لعل آبدار و دو دانهٔ
مروارید شاهوار و دو سر اسب باد رفتار یکی ازان با ساز مینا کار و
دیگری با سازطلا و فیل با ساز نقره و جل زربفت و مادهٔ فیل وانعام
پنج لک روپیه و دانا فتهٔ نجهزاری بمنصب بیست هزاری دوازده هزار
سوار و سلطان معزالدین خلف آن عالی قدر را عنایت یکعقد مروارید
مشمول عاطفت ساخته رخصت فرمودند و بنابر صنی مصلحتهای
ملک رخصت مهاراجه جسونت سنگه و راجه رایسنگه سیسودیه و
وصف شکن خان وصفی خان وراجه رایسنگه کچواهه و عزت خان
و سربلند خان و جمعی دیگر از امرا و عمده ای آن دیار خلعت را
در رکاب حضرت آن بادر دلبند معدار معین فرمودند و هنگام
رخصت مهاراجه عنایت خلعت و شمشیر با ساز مرصع و دو اسب
یکی با ساز طلا و راجه را سنگه سیسودیه بعطای خلعت و جمدهر
مرصع وصف شکن خان بعنایت خلعت و جمدهر میناکار و اسب باساز
طلا وصفی خان بعنایت خلعت و اسب باساز طلا و مادهٔ فیل و
عزت خان و سربلند خان هر یک بمرحمت خلعت و جمدهر میناکار

و راجه راوسنگه کچواهه بمکرمت خلعت و جمدهر مرصع و مخلص خان و ملتفت خان هریک بعطاي خلعت و سید منور خان و برق انداز خان هرکدام بمرحمت خلعت و اسپ و سهسوار خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و ترکتاز خان و سید زین العابدین بخاری و دردل خان و شجاع و جانباز خان و سید نیابت هریک بمرحمت اسپ سربلندی یافتند و جمعي دیگر نیز در حضور حال بعطایاي پادشاهانه از خلعت و اسپ و سمشیر مباهی گردیدند و میرزا سلطان صفوی خلعت یافته بجاگیر مرخص شد که بندوبست آن نموده ازآنجا بخدمت پادشاه زادهٔ عالیقدر شتابد و یرلیغ گیتی مطاع براجه جیسنگه صادر شد که بعد از وصول آن والا نژاد بخطهٔ اورنگ آباد عازم پیشگاه حضور گشته دولت آستان بوس دریابد و درین ایام میرزا خان بعنایت اسپ و مادهٔ فیل مباهی شده رخصت جاگیر یافت و معین خان بدیوانی دارالملک کابل معین گشته بمرحمت خلعت و اسپ سرافراز شد و لطف الله خان که کد خدا میشد بعنایت خلعت و اسپ و فیض الله پسر میرزا والی مرحوم که او نیز کد خدا میشد بعطاي خلعت و جیغهٔ مرصع و انعام پنجهزار روپیه کامیاب عاطفت گردیدند و بعرض اشرف رسید که کنور دیرتهي سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه و میربار خان فوجدار هوشنگ آباد و رزق الله خان شیخ زاده که در فن طب و جراحی مهارتی وافی داشت باجل طبیعي بساط حیات درنوشتند و زاهد خان بمرحمت خنجر مرصع و اسپ مفتخر گشته در سلک کومکیان صوبهٔ کابل انتظام یافت و منکلي خان بدیوانهداری

نوشهره که در راه کابل است معین گشته از اصل و اضافهٔ منصب هزار و پانصدی هزار سوار ازانجمله دو صد سوار دو اسپه سه اسپه مورد نوازش گردید و زبردست خان تعهدداری هوشنگ آباد منصوب گشته از اصل و اضافه بمنصب هزاری سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سربلند شد و بهرام خان قلعه داری فتح آباد دکن از تغیر درویش خان که ماهسال معین یافته بنیابت خلعت و باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزاری هزار و هفت صد سوار تارک مباهات افراخت ه

شورش اکبری افغانان یوسف زئی در سواحل دریای نیلاب و شکست و یافت آن طائفهٔ ناسره به نیروی اقبال دشمن مال شهنشاه مالک رقاب

نوشته نماند که این قوم عصیان منش شقاوت پژوه زمرهٔ کدر و گروهی انبوه اند در سوالف ایام توران و مسکن آنها سرزمین قندهار و قراباغ بو تعاقب بعضی موجبات ازان حدود پراگنده شده درزمانی که میرزا الغ بیگ کابلی حکم روای کابل بود روی عزیمت بدان صوب آوردند و چون رشته اقامت در سرزمین نزهت مزین کابل مستحکم نتوانستند نمود روی بطرف لمغانات نهادند و ازانجا باکاشغر شتا شدند و آخرالامر در سرزمین سواد و بجور رنگ اقامت ریخته رحل سکونت انداختند و دران سرزمین گروهی که لقب سلطانی داشتند و خود را از نژاد دختری سلطان سکندر رومی میدانستند مرزبان بودند بحسب این ناکاران غدار از راه خدمتگذاری درآمده

خویش را دران باجحت حای کردند و آخر الامر بداعی غدر و معاداب چهرهٔ وفا و وفاق خراشیده طریق کفران نعمت باختی شعاری بودند و لچهرهٔ تعدی و خیرهٔ رویی بر سلطانان آنجا تسلط و استیلا یافتند و خار تصرف آن مخذولان تمامی دشت و کوه آن سرزمین را فرو گرفته مرزبانان نبردی دریای ناکامی و دعواهای گمنامی ماری گردیدند و جمعی ازان ستم دیدگان هنوز باقتضای حب وطن دران مرز و بوم مسکن دارند و ترک بوبت تدیم دشوار می انگارند و بالفعل زیاده از صد سالست که مغلان یوسف زئی دران حدود بساط تمکن گسترده بنابر نافرمانی و استبداد دزدی و رهزنی و افساد سر میبرند و آنگاه آنها کوهستان سواد و بجور است و سرزمین بدون کوه را بغر گرفته اند طول آن کوهستان سی کروه و عرض در بعضی مواضع بیست کروه و در برخی اماکن پانزده کروهست و مرغزارهای خوش و جنگلهای بره دلکش دارند آن سرزمین از در جانب بدریای نیلاب و از یکجانب بدریائی که از خطهٔ کابل آمده از نفس بوش سره میگذرد و از جانبی دیگر بکوهستان شمالی محیط است در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه چون آثار سعی و فساد آن قوم بدنهاد بظهور رسانده بود زین خان گوکلتاش که از اعاظم دولت آن حضرت بود با لشکری فراوان به تنبیه آن بعی اندیشان معین شد و بعد از ورود اینها راجه بیربل که از بارپافتگان بارگاه قرب و منزلت بود و حکیم ابو الفتح که در سلک عمدها و معتبران انتظام داشت با دیگر جنود بادرهٔ تعیین یافتند که ضمیمهٔ لشکر پیشتر شده در دفع و استیصال آن گروه بدسگال بکوشند خویش

مذکوره آن کوهستان درآمده ارابه‌های سنگ و کوسهای عظیم نمودند و بجهت علفه و استیلای تمام یاده عرصه تنگ را بر او از سلط ابراز و احاطه و اکثری از سواد بحمله دهرب آورده قلاع و برجها ساختند و آخر الامر از عدم اتفاق و یکدلی سرداران جسم رحمی عظیم بدان لشکر رسیده شکستی فاحش روی داد و جمعی که در تلف شدند و راحت نمودن دران مدت بعد زندگی در ناحیت و بعض از وقوع آن قضیه مراسم حذر و تدارک بر وجه احسن کار بربست و چون از قتل و غارت افواج بادشاهی خرابی تمام باحوال آن جمع و ازدحام راه یافته بود ازان وقت باز تا این هنگام ترک تمرد و روی عصیان نهی کرده قدم جرأت از حد خویش بیرون نمیگذاشتند و اگرچه چو سرو خلیع العذار در سرور قوم خود دستور گردن بر بقه تاج گذاری نمیداد به اینکه محدود خود در ساحه بدست جهل و غرور لوای جسارت نمی افراشتند درین ایام از بد رای و کوته اندیشی هوای شورش سروری و سرکشی در دماغ پندار انگنده قدم جرأت بوادی خلاف و طغیان گذاشتند و بالکوب شقاوت خوی که سرگروه آن جمع بی راه و روی در بیه ضلالت شقاوت فطری و شرارت ذاتی متیرب سلسلهٔ افساد گسسته عنان آن قوم جاهل را با خود متفق و همداستان ساخت و یکی از کلان مجهول را بادشاهی آنکه از نژاد معتمدان آن گروه جهالت پژوه بجهت محمد شاه لقب نهاد و بجهت آنکه بده نگذری کرد و بجهت ملا چالاک که از ملایان بی نام و نشان وا سدهره وجوشاف است ودرمیدان آن مجاهل دوگانه زور و بلندنس کسوه بدست آورد وزیر عرف و وراثتی یا بده بصلاح دید

بهاکوی فساد اندیش با پنج هزار کس از ادعایان یوسف زیی بر سر قلعهٔ چهاچل‌نه در حدود تکهلی است رفته قلعهٔ مذکور را که شمشیر نام گماشته شادمان مرزبان آنجا دران بود بلطایف غدر و مکیدت متصرف شد و دران حدود آثار شورش انگیزی نموده و گروهی انبوه از ادعایان مفسده پروه یوسف زیی در کنار دریای نیلاب و حدود اتک نامی حسرت رخنه جوئش پیش گذاشته دست تعرض و تطاول برخی از مواضع ممالک محروسه دراز نموده چون این خبر از نوشتهٔ وقایع نگاران آن حدود بمسامع جاه و جلال رسید بکاملخان فوجدار اتک فرمان شد که فوجداران و جاگیر داران نواحی دریای نیلاب را فراهم آورده حتی المقدور بتادیب آن طایفه خسران مآب بپردازد و بامیرخان صوبه دار کابل برابع کرامت طراز بنفاذ پیوست که شمشیرخان را با چندی دیگر از بندهای کومکیان و جمعی از لشکرهای آن صوبه که مجموع پنجهزار کس باشد بدفع آن فساد کیشان محال اندیش تعیین نماید کاملخان از روی جلادت و کار طلبی برسیدن شمشیر خان مقید نگشته با همراهان خویش و لشکری گهکهر و اشرف و د شیان جنگ و بعضی دیگر از بندهای بادشاهی که باو نزدیک بودند از اتک برآمده بگذر هارون که در روی ولایت یوسف زیی واقع است بقصد تنبیه آن جهالت منشان روانشد و چون از عبدالرحیم ملازم امیرخان که بنیابت خان مذکور در پشاور می بود طالب کومک نموده بود و از باشارهٔ امیرخان بحمالهٔ مراد قلي سلطان گهکهر ، راجه مهاسنگه بهدوریه را باچندي دیگر از بندهای بادشاهي بکومک تعیین کرده این گروه شانزدهم شوال بگذر اتک از دریای نیلاب

گذشته بکاملیان بدو ملحق شدند یوسف زیی از بدو رایی و خیره
روی تعصب تمام دس روی دریا آمده بعزم جنگ و پیکار در گذر
هارون اقامت ورزیده بودند شامل خان چون برین معنی آگهی یافت
از گذر شرکه و طورمداس که سه کروهی انک است و آنجا اقامت
داشت بعزم رزم شهسواران سوار شده مراد علی سلطان را هراول
ساخت و راجه مها سنگه را برانغار کرده خود قول شد و بنابر آنکه
آب سلاب در دست چپ بود بردست [illegible] جرانغار در کار داشت
و چون خود مسعود بگذر هارون رسیدند از [illegible] مرور [illegible]
نیست و [illegible] هزار کس از سوار و پیاده یاغی روی آب آمده [illegible]
و از آنجمله ۱۰ هزار سوار و پیاده انتخاب کرده آهنگ جنگ مستعد گشته
نخست مراد علی سلطان که هراول بود دریافتند چون که همگی
مسلح و آماده کارزار بودند و دو دل ماده با [illegible] روی آنها بود
[illegible] گشته بجنگ در [illegible] و [illegible] و کوشش
دلیرانه بظهور رسانیدند و شامل خان و راجه مها سنگه و اسکری کهکهر بدر
بدری همت و خلافت حمله ور گشته تیغ انتقام از چون یافته آن
مفسدان بدره ایام لعل فام ساختند و حربی صعب و رزمی شدید
روی داد و عاقبت الامر بامداد نصر و تایید الهی و یاوری اقبال
[illegible] حضرت شاهنشاهی اولتایی دولت بی زوال بکرامت
نصرت و بهروزی مخصوص گشته لوای استیلا برافراختند گروه [illegible]
چون از سطوت و صولت سپاهیان [illegible] جوهر همت در باخته
بودند از میدان ستیز روی بوادی گریز آورده سراسیمه و هراسان بدریای
سلاب زدند و [illegible] طعمه آب [illegible] نموده آتش کارزار برافروختند

و گروهی انبوه را درمیان آب دریا خاشاک هستي بسیلاب فنا داده
ازان علفهٔ نمایان مسرت و خرمی اندوختند و قریب دو هزار ازان
بد سیرتان بهایم خو بقتل رسیده بسیاري مجروح گشتند و اکثری ازآنها
نیز دردریای پرجوش امواج فنا شده از راه آب بآتش دوزخ پیوستند
و چون در گذر هارون دریای نیلاب منشعب بسه شعبه گشته بعضی
مواضع پایاب بود بقیه السیف بهزاران خواري و دشواری رخت
حیات بساحل سلامت کشیدند و چهل تن دستگیر سرپنجهٔ انتقام
بهادران ظفر اعتصام گردیدند فدائیان منصور چهار صد سر ازان خود
سران مقید بدرور خدا که دیه بود به کامل خان ازانجمله نُه صد و بدست
سر به پشاور رسیداد وازما فی بله مناری ساخت تا سرمایهٔ عبرت دیگر
گمراهان شوریده سرگردد و چند تراده که رو بروی ولایت یوسف زی
واقع است و مهجوران متصرف گشته بودند باز بتصرف بندهای
پادشاهي درآمد و چون این خبر بمسامع جاه و جلال رسید کامل خان
بعطای خلعت و فیل و باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب هزار
و پانصد هفت صد سوار و مراد قلي سلطان بمرحمت خلعت و زاده
مهابتگه به دوریه بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاري
هزار سوار ازانجمله پانصد سوار دواسپه سه اسپه مورد نوازش خسروانه
گردیدند بالجمله کامل خان با دیگر اولیای دولت قاهره بعد از دفع
اعادي در گذرهارون اقامت ورزید و پس از وقوع این فتح حسین
بیگ خان با برخی از نور بانیان و برق اندازان کومکي صوبهٔ کابل
که امیرخان صوبه دارآنجا اورا با آنجمع بدرسم کومک کامل خان تعیین
نموده بکامل خان پیوست و همچنین الله داد خان و مککلیخان که در

ملک کوهکنان موقتهٔ کال اطا با ه از پیشگاه حضور بندگان صوب
معین گشته بودند و ای الحال ادارهٔ مهمای صادر شد بود که چون
بایک رسند بکومک کرملخان تمام بپا شد بیان مذکور ملحق گشتند
رهٔر عم دی نقطه سمسد حان و زاده دمی بیگه بند لِه وکر ل
بیگه و حکم‌رام و امیر سنگه و دیگر بندهای اوساهی و عبدالرحیم
ملازم امیرخان با جوقی از ابدالیان جار مذکور که تکفل سا این مهم
معین شده بودند از دریای اتک گذشته بطرف ا‌ک آمدند و در
برار و ادب یوسف زی از ... زدای مذکور ورد و سرزمین آن
عاصیان بسر آمدن درآمدند و صحابان شقاوت بودن در موضع
اوبند که دهنهٔ کوهستان آن جماد ل است دگربار اجتماع نموده
مترصد فرصت جسارت و فتنه انگیزی بودند و تتمهٔ این احوال
درمقام خود گزارش خواهد یافت .

تعیین یافتن محمد امین خان با افواج قاهره و تنبیه افغانان درمیق رئی

چون آن گروه ضلالت پژوه بمقتضای جهالت ذاتی و شقاوت
فطری چنانچه سمت گزارش یافت مصدر آن ... و طغیان گشته
از روی تمرد و استعداد غبار شورش و فساد برانگیخته بودند و
سررشتهٔ اطاعت و فرمان برداری که حبل متین فلاح و رستگاری است
بدست جسارت و بی آزرمی گسیخته بجرم چهرهٔ مهر و عنایت شهنشاه
مالک رقاب از شناعت کردار آن بو ... نقاب ستان خورشید روزان
گشته بر پیشگاه خاطر عاطر ... پرتو افگند که آن جدرهٔ روباه بهره

لخت را مالشی دسرا داده ارگران خواب غفلت بیدار سازد و
تا آنکه کاملخان فوجدار اتک و مراد علی سلطان کهکهر با لشکرهای
آن حدود مکرر بآن جمع شقاوت دور آویزشهای مردانه نموده
استیلا و ظفر یافته بودند و نهرحب ترلغ همادون امدر خان صوبه‌دار
کابل شمشیر خان را بالشکری از کومکیان آن صوبه بتادیب آن زمرهٔ
باغیه تعیین نموده بود درین هنگام باقتضای رای عالم آرای که
عکس پذیر نقوش الهامات ربانی و مرآت صوالعمای اسرار دولت
و جهانداریست محمد امین خان میر بخشی را با میرخان و قباد
خان و قطب الدین خان خویشگی و چندی دیگر از امرای نامدار
و مدارزان نصرت شعار که مجموع ده هزار سوار بودند بکفایت مهم
آن اشرار نابکار تعیین نموده هردهم دی معده بآن صوب مرخص
ساختند و هنگام رخصت خان مذکور را بعطای خلعت خاص واسپ
باساز طلا و فیل با ساز قره نواختند و از کومکیان آن حشم ظفر
لوا میرخان و قباد خان و قطب الدین خان[۲] و رگهنابهه سنگه بهورتیه
و کشری سنگه بهورتیه هرکدام بمرحمت اسپ و پرمدنوسیسودیه و
موہکم سنگه‌بندیله و شجاع بیگ و جمعی دیگر هر یک بعنایت مشمول نوازش
گشتند و بگرهی دیگر درخور حال اسپ و خلعت و شمشیر عطا شده

جشن وزن فرخندهٔ قمری

درین اوقات میمنت اثر که مقیاس عدل و راحت کبدی

(ن ۲) و هادی‌خان وسید سلطان کربلائی واکرام‌خان و جانباز خان

حدوث روز برجهان وجهانیان و منصب گستر وف حسن ورب نه بی
آن خورشید سپهر سلطنت و سروی صورت اسعاد یافته عالمیان را
نامی امید بگوهر مقصود برآمود و بدست و ششم ذی قعده
مطابق سوم اردی بهشت اوایل روز در انجمن خاص غسلخانه
که ادین حشمت و انبساط دیرانس یا نه بود وزن مسعود آنحضرت
بعمل آمد و سال شصت و هفتم از سنین عمر کرامت قرین
طرازندهٔ افسر دولت و برازندهٔ اورنگ دین و ملت بمبارکی وبهروزی
بفرخنده انجام یافت سال شصت و هشتم طرز آغاز [illegible] در آن بزم
خجسته بزم الناج شوکت و اقبال فزوده الطاف [illegible] و جلال بادشاه
زادهٔ ارجمند [illegible] اعظم بعطای خلعت خاص و
شمشیر [illegible] مرصع و خنجر با علاقهٔ مروارید و اضافهٔ سه هزاری
بمنصب بیست هزاری هفت هزار سوار مورد انظار عاطفت گشتند
و بوگل حدیقهٔ حشمت و کامگاری بارهٔ نهال گلشن ابهت و نامداری
یا شاهزادهٔ [illegible] والاگهر محمد اکبر که تا این هنگام منصب ده
[illegible] منصب هشت هزاری دو هزار سوار و عطای [illegible] طوغ و
نقاره و آفتاب گیر مطرح انوار مکرمت شدند و جعفر خان [illegible]
خلعت خاص و عبد الرحیم خان پدر [illegible] خان بانعام [illegible] هزار
روپیه و [illegible] خان و عاقل خان هریک بمرحمت خنجر مرصع با علاقهٔ
مروارید و [illegible] از اصل و اضافه بمنصب هزار و
پانصدی هزار وچهار صد سوار و بتوالی [illegible] که پارهٔ
از وطن باسلام [illegible] مامور گشته [illegible] بعنایت خلعت
و اسب و جمدهر و [illegible] مرصع و منصب هزاری چهار صد

سوار و بختاور خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری پنجاه سوار و محمد جعفر پسر اراد تخان مرحوم بعنایت ماهی مثل نوازش یافتند و شیخ محمد جان و رضا معتمد بعنایت خلعت و انعام دوهزار روپیه و محمد وارث و نعمت خان و چندی از بندهای عقیدت شعار باضافهٔ منصب ودیگر عنایات چهرهٔ افتخار برافروختند و از خزانهٔ انعام بادشاهانه بیست هزار روپیه بجمعی از امیدواران فیض احسان و سه هزار روپیه بزمرهٔ نعمه سنجان و مرد سرایان عطا شد و تا سه روز آن جشن جهان افروز همگنان را سرمایهٔ خرمی و کامیابی بود و درین ایام چون از نوشتهٔ محمد خان والی او کنج بقصد استدامهٔ انوار توجهات بادشاهی و اظهار مراسم اخلاص و هوا خواهی ادشم بی دیوان بیگی خود را برسم سفارت با وثیقهٔ الاخلاص و مختصر ارمغانی بدرگاه سلاطین پناه فرستاده بو تاتم بی خته سفیر مذکور به پیشگاه حضور لامع النور رسیده دولت زمین بوس دریافت و بعطای خلعت و خنجر و انعام پنجهزار روپیه مباهی شد و درین هنگام بعرض اشرف رسید که عضدخان صوبه دار تهته باجل طبیعی بساط حیات درنوشت و حسن علی خان برادرش بعطای خلعت نوازش یافته الله وردیخان مهتر برادر او که فوجدار مراد آباد بود و ارسلانخان برادر خردش که فوجداری سیوستان داشته و همچنین پسران و دیگر منسوبانش بارسال خلعت مورد عاطفت گشتند و سید عزتخان فوجدار بهکر صوبه داری تهته معین گشته بعنایت خلعت و اضافهٔ پانصدی بکهزار سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار

سرفراز گردید و مصطفی خان بفوجداری بهکر تعیین یافته بعنایت خلعت و اسپ و اضافهٔ پانصدی چهار صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرافراز گردید دهم ماه مذکور که بدرجهٔ اجابت بود آن بد سگال قبل آمده حضرت شاهنشاهی بعادت معهود لوای توجه بصلی ارتفاع داده و پس از معاودت در سریر کامرانی نشسته بکام بخشی خلایق پرداختند چون عبدالعزیز خان والی بخارا بنا بر تاکید مبانی الفت و وداد و تشیید ارکان یکجهتی و اتحاد رستم بی نام یکی از بندهای خود را با صحیفهٔ الولا و برخی تنسوقات توران از رسم ارمغان بدرگاه فلک دستگاه که ملجا و مرجع خواقین والاجاه است فرستاده بود و مقدم مذکور در دولت بطریق دار الخلافه رسیده دوازدهم ماه مزبور حکم معلی صادر شد که رستم خان با درون شهر بده شده اراده بدستگاه حضور آورد در انجمن والای غسلخانه بادراک دولت ملازمت اشرف فایز گشته بعنایت خلعت فاخره و خنجر و جیغهٔ مرصع و سی هزار روپیه مباهی شد درین اوقات سعادت که از صوبه داری ملتان و معصوم خان که از خزانه داری سرکار بیوتات معزول گشته بودند سعادت زمین بوس دریافتند و رضوی خان بخاری که جمال خالص بخلعهٔ سیادت و صلاح آراستگی داشت بخدمت جلیل القدر صدارت اعظم از تغیر عابد خان منصوب گشته بعنایت خلعت و اضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری پانصد سوار سربلندی یافت و اشرف خان از تغیر خان مذکور بخدمت دیوانی سرکار زینت آرای هودج عزت نور افزای مشکوی اشرف ملکهٔ قدسی خصال بیگم

صاحب خلعت سر افرازی پوشید و کار طلب خان فوجداری گوالیار تعدی یافته بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هفت صد سوار مباهی شد و مظفر برهانپی فوجداری باری معین گشته بعطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هفت صد سوار نوازش یافت و چون سبحانقلی خان والی بلخ ابتدا بعبدالعزیزخان مهین برادر خویش کرده خوشی بیگ نام یکی از عمدهای خود را برسم سفارت بآستان فیض مکان تعین نموده بود ومصحوب او نیاز نامه و ارمغانی از نفایس توران فرستاده و او درین هنگام بظاهر دار الخلافه رسیده در اعراباد نزول داشت چهارم محرم الحرام بموجب امر اشرف بوساطت تحسدان عظام دولت زمین بوس عتبهٔ سپهر احترام دریافت و ساطعت بادشاهانه اورا بعطای خلعت فاخر و خنجر و جیغهٔ مرصع و انعام یازده هزار روپیه نواخت درین ایام چون خان دوران صوبه دار اودیسه باجل طبیعي ودیعت حیات سپرده بود تربیت خان بصوبه داری آنجا تعین یافته بعنایت خلعت و اسپ باساز طلا و بمنصب چهارهزاري سه هزار سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گشت و سردار خان فوجدار خوباگده چون فوجداری اسلام آباد علاوهٔ خدمتش شده بود باضافهٔ پانصد سوار دواسپه سه اسپه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازانجمله دو هزار و پانصد سوار دواسپه سه اسپه مباهی شد و سادات خان فوجدار کورکهپور بفوجداری جونپور ازتغیر معتقد خان منصوب گشته بعنایت خلعت و باضافهٔ یکهزار و دو صد سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سر افراز شد و خانی

خان بوده ازین پیشتر از بعد عبد الله خان معین گشته بعنایت
خلعت و اسب نوازش یافت و درین هنگام بمناسبت موسم
بر کل بادشاهزادهای ارجمند عالیقدر و امرای نامدار خلعت
دارایی عنایت شد و رستم بی ایلچی بخارا بمرحمت کارد اوزبکی
با ساز مرصع و اندان طلا با حواشه و کمر مرصع و مادهٔ فیل با
حوضهٔ نقره و انعام بیست هزار روپیه و برخی از همراهانش
بمرحمت خلعت و انعام سی و دو هزار روپیه و خوشی بیگ
ایلچی بلخ قدر بعنایت کارد اوزبکی با ساز مرصع و دندان طلا با
حواشه و کمر مرصع و مادهٔ فیل و انعام یکصد اشرفی صد مهری و
یکصد روپیه دو صد تولگی و برخی از ملازمانش بعطای خلعت و انعام
پنجهزار روپیه کامیاب عواطف بادشاهانه گردیدند بیست و هشتم
از نوشتهٔ سوانح نگاران بلدهٔ طیبهٔ برهانپور بمسامع حقائق مجامع
رسید که عمدهٔ راجهای عظام راجه جیسنگه که حقایق گزارش
پذیرفته بعد فراغ از مهم بیجاپور بخطه اورنگ آباد معاودت نموده
ازانجا بموجب حکم والا روانهٔ درگاه معلی شده بود مریض گشته در
بلدهٔ برهانپور رخت هستی بر بست گیتی خدیو بنده نواز مهربان
کنور رامسنگه مهین خلف او را که دولت اندوز خدمت حضور بود
و همانچه سبق ذکر یافته بنابر تقصیری که در محافظت سیوا ازو
بظهور پیوسته بود مورد عتاب خسروانه گشته تا این هنگام از منصب
معزول بود مورد انظار عاطفت ساخته بعنایت خلعت و جمدهر
مرصع با علاقهٔ مروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسپ عربی با ساز طلا
و فیل خاصه با جل زربفت و یراق از نقره و خطاب راجگی و منصب

چهار هزاری چهار هزار سوار مشمول مراحم گوناگون گردانیدند -
درین ایام نصرت فرجام از نوشتهٔ وقایع نگاران بوضوحی که بسر کردگی
شمشیر خان چنانچه گزارش یافته به تنبیه افغانان یوسف زئی
معین شده بود در پیشگاه خلافت چنین بظهور پیوست که خان
مذکور را پیش از وصول محمد امین خان با عاصیان مقهور مکرر
آویزشهای سترگ روی داده محاربات نمایان اتفاق افتاده و آن
زمرهٔ فساد آیین از حدود طعن قرین تنبیه و تادیب بلیغ یافته مقهور
و مغلوب و گریزنده اند - بنابرین مجملی از کیفیت آن اینکه چون بعد از
جنگی که کامل خان را باتفاق مراد قلی سلطان و دیگر بندهای
پادشاهی درین روی آب نیلاب با بغی اندیشان خسران مآب روی
نموده شمشیر خان و عبد الرحیم ملازم امیر خان با عساکر کومکی
کابل بحدود ولایت آن مفسدان رسیدند سرزمین بنیر را که در درون
کوهستان یوسف زئی و محل کشت و زرع و معدن کر و فر آن گروه شقاوت
ورز است محل نزول افواج قاهره ساخته باحداث تهانه و مورچال
در موضع اوهند که دهنهٔ کوهستان است و ضبط و بستن آن حدود
پرداختند و مساکن و مواطن و قری و مزارع آن تیره بختان که در
درون کوهستان بود پی سپر تاخت و تاراج و دستخوش نهب و
غارت گردانیده رایت استیلا بر افراختند و محمد امین خان میر
بخشی که چنانچه مذکور شده بلشکری تازه و توپخانه و سامانی
شایسته از حضرت خلافت و اقبال باستیصال آن دو بد سگال معین
گشته بود فرمان شد که از کومکیان حوس وداد خان را برجناح
سرعت نزد شمشیر خان فرستند که پیشتر بآنجا رسیده ضمیمهٔ

همراهان او گردد تالیف لـه ـه ن ـ سفرخان آگاهی یا ـب که مردمان
بر ـب ری با ـمـهواى که اورا دست آورد ـه حوبی ساحده بردند
د موضع منصور و ـج ـه و موعر که محل سکونت مهاکری محد ل
ر اماع اوست احتماع کرده الله عرم نهنده آن وساد اددسان نمو ؛
مح رور نشست و دکم دی حصه با ا واح واهرة ار اوهند که محل
اقامت حمو مدرو رمند ـو در سر آن گروه سه وب د و ن رفت حوں
بموضع ـح در رسند عاصاں حدال ره با گروهی انبوه ار سوار
و پیا ه در دامنهٔ کوهی مدم حراب سرده دست دآوردس و مکار
کشادند مداروان سهامت کیس تآن رمرهٔ حاهل با اسب اندس
درآ مده داد مردی ومردانگی دادند و ـح رمرد نام ار حون‌خصم
ددرة سر احجام لعل‌گوں ساحده ببروی باروی دلاوری ناعیاں مقهور را
ار موضع مدکو د ح کرده صالعاں نمی اندیش حوں باب‌معاومت
در حودس ددددد حود را بالای کوه کشیده د ندر و تفنگ وسنگ
دگر باره هنگامه آرای جنگ گشتند و لحظهٔ حرکة المذبوحی کر ه
سه ن ؟ د د و درں آ رس داؤد درا ر سمسدرخان نمودا گی
نده هستی در احب و حددی د گرار دلاوران حلا ب سعار گوهر
حان نثار کردند و بسیاری دیگر شجاعت و دلدری را نظرار رحم ربنت
تحسدند واکثری‌دری مساکن آن سه روران را آتش در ره امدعه
و و ان ا ها نىلد عارب دا ده و بس ار در رور دگر باره سمسدر
حان با حمو مسعو در سر موض ی حمد که در دست حب ـح و
بود ر ـه در نهب مواسی و اموال وتخرب موطن آن حمع حسران
مآل کماست و ران موضع ارآ ادی اتری نگذاست و بودی دیگر

بر چهار موضع که دفع گروه بدشعار از هرطرف است قاعدت نرده لوازم
اهبات و تحریض بمعدهم رسانید بهاکوی سیه روی و دیگر ملکان
نوسف رئی بعد از وقوع این مقدمات باعانت و امداد الوس اکو رئی
و ملی روی گرد آورده که اهل سواد و بیر اند لشکری مراوان گرد
آورده بخیال محال تدارک و انتقام پانزدهم محرم الحرام با سپاه
نامحصور بموضع منصور آمدند و آنجا مورچالهای مستحکم در اماکن
مناسب بسته از پیاده بندوقچی و تیرانداز که زیاده از مور و ملخ
فراهم داشتند پیاده بندی ها قرارداده مورچالهارا استحکام تمام بخشیدند
و روز دیگر عزم پیکار با لشکر منصور نموده با گروهی از سوار وپیاده
از موضع مذکور روی جسارت بسوی کارزار آوردند و قراول آن مردودان
بمورچالهای لشکر ظفر اثر نزدیک رسیده آغاز ستیزگی کرد شمشیر
خان ترتیب افواج نموده با جنود قاهره متوجه دفع مخاذیل گردید
در فوج هراول الله داد خان خویشگی و دلیر ولد بهادر خان روهیله
ومصری و سید منصور و قطب کاسی و ابراهیم و سرمست داؤد زیی
و عبد الواحد قدام خانی و کور دهن کوروکشن سنگه و مرتضی ملازم
امیرخان با گروهی از تابینان خان مذکور مقرر شدند و راجه دیبی
سنگه بندیله و راجه مهاسنگه بهدوریه با جمعی از سرداران شهامت
شعار در دانغار قرار یافت و گوپال و جگرام با فوجی دیگر در جرانغار
تعیین یافتند و امیرخان با زمرهٔ از معولان بقراولی کمرهمت بست
و شمشیرخان با عبد الرحیم نایب امیر خان نزدیک قول نشسته
کارفرمای قول شد چون جیش نصرت لوا با اشرار گشت عاملان
مقهور دست جرأت بجنگ بندوق و تیر کشودند و سپاه ظفرپناه

نصرت وقت سدر دال و بال و تذروان آن خیره روبهان خسارت کیش
را از پیش رانده موضع مذکور که حکایت مذکور شد آنجا مورچالها
بسته ماده و بعضی و تیرانداز ند از گذاشته بودند رسانیدند چون
افواج قاهره بمورچالها نزدیک شدند آن گروه عاقبت وخیم مکرر
شلکهای عظیم نموده تذروان بسیار رها کردند و نزدیک بود که روی
لشکر ظفر اثر برگردد درین اثنا حضرت سپهسالار خان افواج هراول
و برانغار دیگر با جلو و زبر مردان ابطال سیدر احمد خان مذکور
خود بدر افواج قول بر آن قوم مخذول حمله آور گشت و خودی
صف در دوست دلاوران نصرت نشان نصرت تیغ و طعن سنان
جن بسنانی ازان خیره چشمان تا یک معرکه برآمیختند و داد
کوشش و دلیری داده سلک جمعیت اعادی از هم گسیختند و
هم زان ادبار منش شکستی رسوا و هزیمتی فاحش خورده جمعی
بشرعلف تیغ انتقام گردیدند و گروهی انبوه مجروح شدند و از فرط
حرارت هوا بسیاری از گریختگان چون تشنه آب تیغ بر رسیدند
بی اختیار آب خورده شعلهٔ حیات خویش فرو نشاندند و گروهی از
بی آبی تشنه‌لب سراب عدم رسیدند و برخی که فرصت گریز یافتند بر
فراز کوهی که ازان موضع بود برآمده بکوشش و آویزش دامن تدبیر زدند
عساکر نصرت زده بر آن کوه محیط گشته از یک طرف هدایت
برادر سپهسالار خان که هراول او بود تا بانسان خان مذکور و قطب کاسی
و دالزخ ن خوشگی و جوقی دیگر جنگ در پیوستند و از طرفی
دیگر الله داد خان و بلدر و مصری و ابراهیم و سرمست و جمعی
دیگر بدفع اهل عصیان بر داختند بداران مرروری آهنگ چون جنگ

تفنگ دفع مدبران نتوانستند بي توقف و درنگ از مراکب پیاده شده و سپرها بر روی گرفته مردانه وار یکبار بر زدند و گروهی از مردودان که به جنگ پیش آمده طعمهٔ تیغ انتقام ساختند و برخی که دست از جنگ کشیده امان طلبیدند آنها را دستگیر نمودند چنانچه قریب شصت تن ازان عاصیان که چندی از ملکان معتبر الوسان خود بودند اسیر گشتند چون درین ایام این حقایق وکایف بمسامع جاه وجلال رسید عاطفت شهنشاه بنده پرور قدردان شمشیر خان را بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار ازانجمله یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه نواخت و از کومکیان او راجه دبی سنگه بندیله بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و گوپال سنگه بمنصب هزار و پانصدی یکهزار و پانصد سوار و جگرام کچواهه بمنصب هزار و پانصدی یکهزار سوار و راجه امر سنگه نرروی بمنصب هزاری شش صد و پنجاه سوار هریک از اصل و اضافه و مشمول عنایت ارسال خلعت مورد نوازش گشتند درین اوقات عابد خان صوبه داری احمدنگر تعلق یافته بعنایت خلعت و نگرجمدر فیل و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار مورد عاطفت شد و الله وردیخان بوحدار مراد آباد بصوبه داری اله آباد از تغیر بهادر خان معین گشته بعنایت خلعت و اسپ و اصدار فرمان عالیشان مشعر باین معنی نوازش یافت و از تابینان او یکهزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شد که از اصل و اضافهٔ منصبش چهار هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و صوبه داری گجرات از تغیر مهابتخان به بهادر خان مفوض گشته بلبع

گیتی مطاع باو صادر شد که بعد از رسیدن الله وردیخان نائب آنجا
از آنجا عازم گجرات گردیده ضبط مهام آن صوبه انجام نماید و امداد
خان بفوجداری سرکار مراد آباد منصوب گشته عنایت خلعت و
اسپ باساز طلا و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار
سوار سرفراز شد و اعتقاد خان خلعت یافته برای دیدن مهین برادر
خویش امیر الامرا صوبه دار بنگاله مرخص شد و محمد قلیخان
در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بعطای خلعت و
اسپ با ساز طلا و کمرخنجر فیل تارک مباهات افراخت و معتمد
خان که سابق فوجدار جونپور بود بفوجداری سلطانپور بلهری
معین با اضافه هزار سوار بمنصب دو هزاری دو هزار و پانصد
سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز گردید و چون راو کرن بهورتیه که در سلک
کومکیان صوبهٔ دکن انتظام داشت مصدر تقصیری شده بود مورد
عتاب خسرو ممالک رقاب گشته سرکردگی قوم او و ریاست وطن او
بانوپ سنگه پسرش عطا شد و بعطوفت پادشاهانه اورا بعطای خلعت
و علم و بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرمایهٔ افتخار
بخشیدند و چون محمد بیگ خان بخشی و واقعه نویس صوبهٔ
اورنگ آباد باجل طبیعی درگذشته بود فرمان شد که عنایت الدین
خان ناظم مهام بندر سورت صوبهٔ مذکور شتافته بخدمت بخشیگری
و واقعه نگاری آنجا قیام نماید و زین العابدین دیوان خاندیس
بناظم مهمات بندر سورت تعیین یافته بخطاب خانی مامور شد و
چون محمد امین خان که با جنود نصرت نشان جماعهٔ گزارش
دیروزه دفع و استیصال افغانان یوسف زئی معین گشته بود

بولایت آن مردودان که شمشیرخان با لشکرهای کابل آنجا بود رسیده از مراتب ناخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن عاصیان چندانکه ممکن بود بفعل آورد درین هنگام باقتضای رای عالم آرای برلیغ همایون بارصادر شد که برخی از کومکیان خویش را ضمیمهٔ کومکیان سابق شمشیرخان ساخته و ایرا بدستور پیش در سر زمین اوهند گذاشته خود با بقیهٔ جنود مسعود معاودت نماید و چون بدار السلطنت لاهور رسید توقف گزیده از تغیر ابراهیم خان بصوبه داری آنجا مقام نماید و سپاه همراه او بدرگاه آسمان جاه آیند - مجملی از کیفیت حال خان مذکور دران مهم آنکه دوازدهم ربیع الاول از آب نوشهره گذر نموده گذشته بموضع لکی رسید و آنجا سه مقام کرده شمشیرخان را از اوهند نزد خود طلبیده که بعضی حقایق ازو تفتیش نموده درصلاح کارکنکاش نماید شمشیرخان خاطر از بندوبست سر زمین اوهند و مورچالهای لشکر ظفر پیوند جمع نموده بموجب طلب خان مذکور نزد او آمد وچون ملکان قوم اوتمان زئي را که اظهار اطاعت و فرمان برداری میکردند و بشمشیرخان ملتجي گشته بودند همراه آورده بود محمد امین خان باقتضای مصلحت آنها را خلعت داده رخصت نمود که باوطان خویش بازگشته بدستور پیش درآنجا متمکن و از سطوت عساکر قاهره ایمن باشند و مراد علی سلطان و جمعی از منصبداران و احدیان تیرانداز و برق انداز از همراهان شمشیرخان ضمیمهٔ لشکر خویش ساخت و چون از مردم یوسف زئي قوم شیر با که از سهار بند تا کوه کرمار جا بجا سکونت دارند هنگام اظهار فرصت دست جسارت بدزدی میکشودند و بنابر اظهار آثار شجاعت و نکال سزاوار

ادیب و گوشمال نوبند بصوابدید رای مصلحت فرا دید ار سه رو
اباست در مواضع لکی تعرینمت بدینه آن مفسدان بصوب سهدارکده
روان شد وچون اعیانان باحور بسر بعسان درباسته با موم اکور ربی
که بهالوی بد بهاد با داد آنها مستظهر بود متفق شده بود
بیست اعرحان را با مریب هستصد سوار بدان صوب تعیین بود
و پس ازان گلچعلی خان را با دو هزار سوار تأن بجدت معین
ساحت که با اعرحان اتفاق نموده در تادیب تعی اندیسان آنچه
صلاح دانند بکاربرند وچون ما دبی لکرکوت و سهدارکده مدرل
گرود مدرحان را با سعد سلطان و همهکی بدعله و اکرام خان و
مراد علی سلطان و کنسری سنگه و رکهنا یه سنگه و گروهی دیگر
ا منصبداران و برخی دیگر از اعیان جوش بعدی نمود که
مواضع نواحی سهدارکده را بتارید خان مذکور و ه ر اهاسی هنگام
صبح بمرتبهٔ که در دست راست سهدارکده بود رسیده آنرا با چند
موضع دیگر که در اطراف آن بود باختند و در صای ادرون کوه
کره مار در امده وچند مرتبهٔ دیگر را آتش در زده بخاک تیره برابر
ساختند و قریب شش هزار از مواشی عاصیان با کار بدست مبارزان
نصرت شعار در آمد ومدرحان پاسها ظفر با مظفر و عاد به لشکر
منصوری پیوست و محمد امین خان با افواج منصور از آنجا بطی
مرحله بموضع جهار که در درهٔ کوه سواد واقع است رسیده اشارهٔ
او عساکر گردون مآثر بتادیب مفسدان آن مرز وبوم وتخریب بیوت
ومساکن آنها برداختند وعذاردمار از روزگار سکنهٔ آن سرزمین برانگیخته
مواشي بسیار بدست آوردند وچون خان مذکور از ناحیت آن جدرده

و تدعده عاملان مردود درداحت نسست و هعدم ربیع الاولی با عساکر منصور مدد دارهند رسیده در حعا ق و کدهات آن سر زمین آگهی حاصل نمود و بموجب برلیغ معلی که دریں وقت بار رسید شمشادر حان را با لشکر شاہی که همراه او بود و قریب دو هزار کس دیگر از همراهان حریش بدستور دستر آنجا گذاشته ششم جمادی الاولی با حدود مسعود ارال حدود مراجعت نمود دریں ایام کهرب سنگه راجه جسنگه که همراه پدر در نتش بود بتقبیل سدۀ سنیه درلب | دور گشته د طای حلعت مشمول مکرمت شد و کشن سنگه ولد راجه را سنگه ار وطن رسیده احد ار ملازمت اشرف نمود رعطای حلعت سرمایۀ افتخار اندوحت. و از سوانح دار الملک کابل بعرض همایون رسید که عریحان تهانه دار داحور باحل طبیعی درگذشت

حشن وزن قمریۀ شمسی

دریں فرحنده ایام مسمت فرحام که از مدص تابش آفتاب معدلت شهنشاه حق پرور راوۀ امید جهانیان روشن و ترشحات سحاب احسان گیتی خدیوگردون شکوه عرصۀ جهان رشک ساحت گلستان بود حشن وزن شمسی خورشید اوج جلالت و کشور بندی هنگامه آرای نشاط و شادمانی رمجلس او رزعشرت و کامرانی گرویده و بدست و نهم جمادی الاولی بتسدم ال فرست دو پاس روز در اعیان خاص غسلخانه که برای این حشن همایون تزیین حسر اپی آرایش یافته بود وزن مسعود بآئین معهود بعمل آمد دریں حشن خجسته اختر برج عظمت و نامداری گوهر درج حشمت و بختیاری پادشاهزادۀ ارجمند

سعا ب ددولت محمد اعظم بعطای خلعت خاص و د ر نا سار مرصع
و گرتیحدر مدل سوا عاطفت کسدده و بد هرمان بعنا ب خلعت
خاص راحتصاص نافت و مکرم خان صفوی مخاطب بمدررا
مکرمتخان گسده رانت التحار اوج بلند دمی امراحت و دا یخان
هوحدا ی گورکد را ر بعنو بعنا ب خان معدن گسدد د رد سا
خلعت و اسب نا سار طلا و د ما گه هرار و با صد سوار بمنصب
حهارهراری حهار هرار سوار سر بلند سد و رعد ابدار خان ار معنو
مدا یخان بخدمت داروعگی و بوتحا ه خلعت سرا رازی وسند و
کدرب سنگه بعدایت بعاره و ناعانة انصدی انصد سوار بمنصب
سه هراری و هرار و انصد سوار و بصرت خان بها ه دارعردن ناماله
بانصدی بمنصب دو هرار و نانصدی هرار و انصد سوار ارابحمله
هعتصد سوار دو ا ه سه ا ـه صاهی سددد و روح الله خان ار معنو
ر د ابدار خان احتر بیگی سدة بعدایت خلعت و ناماله نا صدی
د دصب د و هراری سـصد سوارمسمول ا طار بربیت گردند و کامگار
ـان بخدمت میرتسدگلری احدان ار مد روح الله خان معدن
گسدد معدایت خلعت و ا اصل و اضا ه بمنصب هرار و انصدی
سدصد سوارسرافراری دانت [و[۲]ار اصل و اضا ه رگهنا تهه سنگ دپور به
بمنصب هرار و نانصدی نه صد سوار و فضل الله خان د منصب
هرار و پانصدی سس صد و بنجاه سوار و سلنعت خان ار کومکیان
دکن بمنصب هرار و نا صدی هعت صد سوار و صالح خان بمنصب

(۲ ن) ىلک نسخه

هزار و پانصدي دو صد و پنجاه سوار و مدرسنی ننداله بمنصب
هزاري و هزار سوار و معولخان بمنصب هزاري هفت صد سوار
و یکه تاز خان و سید یادگار حسین هریک بمنصب هزاري چهار
صد سوار مفتخر گردیدند] وراجه اندرمن دهندهیره ازکومکیان صوبهٔ
بنگاله باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزارو پانصدي پانصد
سوا و کوبداجي دکنی عم محمد ولی خان که کیفیت احوال و
حقیقت نیک سرانجامی او سبق ذکر یافت چون درین هنگام
بموافقت خان مذکور توفیق ادراک شرف اسلام یافته بود بعنایت
خلعت واسپ با ساز طلا و شمشیر با ساز میناکار و انعام دو هزار
روپیه و بمنصب هزاری هشت سوار سرمایهٔ مباهات و کامرانی
اندوخت و کشن سنگه ولد راجه رامسنگه که تازه از وطن بسدهٔ سنیه
رسیده بود بمنصب هزاری پانصد سوار سرافراز گشته بکنور کشن
سنگه مخاطب شد [[۲] و عبد الرحمن بن نذر محمد خان بانعام پنج
هزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بانعام چهار
هزار روپیه و بابی محمد برادر خرد او بانعام سه هزار روپیه وخوشحال
بیگ کاشغری بمرحمت شمشیر باساز میناکار] ومحمد منصور برادر
عبد الله خان والی کاشغر بخطاب ناصر خانی و عنایت جیغهٔ مرصع
و یک زنجیر فیل و انعام پنجهزار روپیه و ناصر خان ولد امیر الامرا
بخطاب ظفر خانی مطرح انوار عاطفت گشتند [[۳] وسید محمد قنوجی
بانعام چهار هزار روپیه و حکیم مومنا بانعام هزار روپیه و نعمت خان

---

(۲) یک نسخه (۳) یک نسخه

و محمد وارث و ... که در هر یک با انعام نگهرا روپیه کامیاب
عنایات بادشاهانه گردیدند و سه هزار روپیه در سرکار به سلطان
و سرور سرا ان عطا شد و آن حسن حسرانه با سه روز جهانیان را
فرمادهٔ بساط و مدارهٔ انبساط بود نعمت و سیم ربیع الثانی رستم بی
الچی بد العزیز خان ، رخصت خلعت احمر و شمشیر هردو با سار
مرصع و اسب با ساز طلا و یک زنجیر فیل و انعام سی و چهار هزار
روپیه و همراهانش بانعام سا ... هزار روپیه و خوشحال بیگ الچی
سبحان قلی خان بعنایت خلعت و اسب باساز طلا و شمشیر و سپر
هردو با ساز طلا و شمشیر هردو با ساز مرصع و یک زنجیر فیل و انعام
سی و چهار هزار روپیه و باز محمد ... به خدمت ... خنجر
و انعام نقدی ... هزار ... بانعام چهار هزار روپیه
مشمول مراحم بادشاهانه گشته رخصت انصراف یافتند از اول تا
آخر سفر ... او ... لک روپیه و با الچی بلخ
و دفعهٔ او یک لک و پنجاه هزار روپیه عطا شد و اسم ... فرستادهٔ
والی اورگنج بعنایت خلعت و انعام شش هزار روپیه نوازش
یافته مرخص گردید و از روی عاطفت یک قبضه خنجر مرصع گران
بها مصحوب او برای والی مذکور ارسال یافت و بیست هزار
روپیه بار حواله ... امیرهٔ ... سلطان ... و ... موسی الیه
بود و از خزانهٔ احسان بادشاهانه برای خواجه موسی و خواجه
زاهد که از خواجهای جویباری اند هر کدام پنج هزار روپیه مصحوب
کسان آنها مرسل گشت از سوانح این ایام آنکه از نوشتهٔ وقایع نگاران
صوبهٔ دکن ... عرصهٔ اسب ... خان ... ارجمند ... ارشاد

حلاوت گردید که خان والا دودمان عبدالله خان والی کاشغر که برادرش
خان بر سر برو مستولي شده بود با اهل وعيال و معدودي از ملازمان
خويش عازم رده بي سامان بقصد توسل و التجا باين دولت
فيض قرين كه ملجاي سلاطين و مرجع خواقين است روي عزيمت
از ولايت خويش بدان صوب نهاده و خواجه اسحاق كه چنانچه در
مقام خود گزارش يافته از جانب سلطنت و جهانباني برسم سفارت
بدانصوب دستوري يافته بود درين حالت بدو ملاقي شده خان مذكور
را در رهنمائي اين ورطه مدد و معاون گشته است و عنقريب بكشمير
بهشت نظير خواهد رسيد حضرت شاهنشاهي كه ذات قدسي
ملكاتش مصدر اعطاف الهي و منبع الطاف نامتناهي است باستماع
اين خبر از كمال رأفت و ذره پروري و تفقد و مهرباني بحال آنخان
سعادت نشان انگنده خواجه صادق بدخشي و سيف الله را بجهت
تقديم مراسم مهمانداري آن سلالهٔ خواقين تعيين نمودند و يك
قبضه خنجر مرصع گران بها و جيغهٔ مرصع و يكصد و ده سر اسپ
از عربي و عراقي و تركي چند تي از آنها با ساز مرصع و طلا و دو زنجير
فيل و برخي از ظروف طلا و نقره و قدري معتد به از ملبوسات
و نفايس ابواب و خيمه و خرگاه و بعض فروش و ساير اسباب
تجمل مصحوب آنها ارسال داشته حكم فرمودند كه فرستادها
بكشمير شتافته آنجا بآن والا دودمان ملاقي شوند و حكم شد كه
تا رسيدن خان مسطور به پيشگاه حضور لامع النور بلوازم مهمانداري
قيام نمايند و فرامين گيتي مطاع بنام ظفر خان صوبه دار كشمير صادر شد
كه چون بدان خطهٔ دلپذير رسد از سركار اشرف و اعلي سامان جمع

ضروریات و ما یحتاج آنجا رفع مدد نموده و مبلغ پنجاه هزار روپیه
از خزانهٔ آن صوبه داده هرگاه روانهٔ درگاه سلاطین پناه گردد خود همراه
گشته خان مشار الیه را بدرگاه خلافت رساند و محمد امین خان
صوبه‌دار لاهور فرمان شد که چون بآن مرکز سلطنت وارد گردد لوازم
اعزاز و اکرام و مراسم تکریم و احترام بعمل آورده وظایف ضیافت
بر وجه لایق بتقدیم رساند و پنجاه هزار روپیه از سرکار خاصهٔ شریفه و
مبلغی گرانمند و برخی امتعه از جانب خود بدهد و همچنین
بجمیع حکام و فوجداران که بر سر راه بودند حکم شد که جا بجا
مراسم مهمانداری بظهور رسانند و از حدود مملکت خویش
تا بعد سرحد بگذرانند و در هشتم شوال سال اربعه از جلوس
همایون بظاهر دار الخلافه رسیده در یکی از بساتین نزهت آیین
اعزازاً فرود آمد و در آنجا باشارهٔ والا لوازم ضیافت شایسته
جلالت قدر و شان این دولت کرامت نشان است بتقدیم رسید
و خانهٔ رستم خان مرحوم که سرمنزلی عالی دلکشی است
بر کنار دریای جون و از سرکار خاصهٔ شریفه فرش و دیگر لوازم
آن مهیا گشته زیب و صفای تازه داده بود بجهت نزول آنجناب
والا مکان معین شد و قرار یافت که هژدهم ماه مذکور داخل
دار الخلافه گشته بادراک ملازمت ناصر الدولة خدیو جهان که
سروران گیتی و سرداران کیهان را هوای بندگی آن در سر است
کامیاب گردد دران روز بموجب حکم والا زبدهٔ امرای عظام جعفر
خان که مدار مهام این دولت گیتی اعتصام است با اسدخان بخشی
دوم تا بیرون شهر پذیره گشته باحترام تمام آنجناب والا مقام را ببارگاه

اقبال آرا بد و چون داخل قلعهٔ مبارک شد بامراء علی رکن السلطنت جعفر خان اورا از راه باغ حیات بخش بمسجد همایون غسلخانه که عبادتگاه خاص پادشاه حق پرست است و ملاقات خان موسی الله را آنجا مقرر شده بود آورد و حضرت شاهنشاهی ساعتی قبل از نماز ظهر خرامش اقبال ذآن دفعهٔ قدسیه فرموده خان مذکور را از احراز لقای مستطاب برین فیض ا دور و مسرت آگین ساختند و بسجدات تعقد آمدر عطوفت پیرا عاطفتهای پادشاهانه بجای آوردند و چون وقت نماز دررسید تابدین معهود نماز ظهر بجماعت ادا نموده بعد فراغ از نماز آن خان رفیع منزلت را بمنزل رخصت فرمودند و پیشکاران پیشگاه سلطنت را فرمان شد که هر روز از انواع اطعمه و اشربه نوعی که سزاوار این دولت سپهر بسطت باشد از سرکار خاصهٔ شریفه سامان نموده بآئین شایسته میفرستاده باشند و همواره شهنشاه مکرمت پرور مهربان آن سلالهٔ خواقین را بملاطفات گوناگون داد و شاد میفرمودند و خاطر عمدیهٔ رنج کشیده اش را باظهار آثار قدر شناسی و مثوبت سروری مسرور ساخته انواع دلجوئی وکرم خوئی بظهور میرسانیدند و بوقتی دیگر عاطفت خسروانه خان مذکور را درباغ حیات بخش از فیض حضور قدسي سرور کامیاب ساخت بالجمله آن حشمت پناه مدت هشت ماه قرین خرمی و شادکامی ومشمول اعزاز و احترام در دار الخلافه شاه جهان آباد بسر برده از کلفت و محنت سفر بر آسود و بتلافی اعطاف ملکرار حدتو رمان غبار مکاره و نوائب روزگار که باقتضای گردش چرخ دوار اورا روی نموده بود از صفحهٔ خاطر زدود و چون عزیمت طواف حرمین شریفین

راه هما الله مدرا و حلاله ددس نهاد همت ماحله دران ارا ؟ درحلده
رسوخ داست من از انقضای مدت مذکور باحرار آن قصد اسای
مرخص گست و هنگام رخصت حضرت ساهنساهی آن سوکت مرتبت
را دگر باره تاحضن حضور طلب داسته انواع تلطفات و مهربانیها
بجا اوردند و باسارهٔ والا کارپردازان دستگاه سلطنت سامان و
لوازم و ماتحتاج آن سفر مسمت را بر وجه لائق نمودند و برائع
کرامت نشان بصوبه داران و حکام و رهداران از دار الخلافه
ساه جهان آباد تا بندر سورت صادر شد که آن رفیع قدر را از
حدود متعلقهٔ خود تا بی سا هده بگذرانند و مهمانداران بدستور
هنگام آمدن همراهی سدند و از اول تا آخر مبلغ (۲) لک روپیه از
خزانهٔ بادساهانه باو عاید گردید عزة رجب بعرض اسرف رسید که
خان دوران صوبه دار اودیسه داخل طبیعی رحمت ایزدی بر بست
سفرهم دانسمند خان از بعد صحت امدن خان که بمانجه گزارس
یافته بود بعد فراغ از مهم وقت رتبی بصوبه داری دارالسلطنه لاهور
معتدی یافته بود بخدمت جلیل القدر میر بخشیگری سربلند گسته
بعطای خلعت خاص وقلمدان مرصع نوازس یافت ودرین ایام عاطفت
خسروانه ادساهزادهای عالیقدر والاتبار وامرای نامدار را بعطای خلعت
ومسیادی ماصب امیتاز برافراخت ارسلان خان و بفوجداری سلطانپور
ملهری معتدر گسته خلعت و اسب از اصل و اضافه بمنصب
هزاری هست صد سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز سد و خواجه رحول

(۲ ل) در

قلعه داری گوالدار از تغیر معتمد خان منصوب گردیده بعنایت
خلعت و اسپ وخنجر وخطاب خدمتکار خانی مباهی شد و خدمتگار
خان بخدمتگدار خان مخاطب گشت بوردهم ابراهیم خان که از
صوبه داری دار السلطنة لاهور معزول شده بود باحراز ملازمت اکسیر
خاصیت چهرهٔ سعادت بر افروخت و میر خان و هاد خان که در
سلک کومکیان محمد امین خان بودند بعنایت سدهٔ سنیه فائز گردیدند
و عنایت خسروانه میر خان را بعطای خلعت نواخت و عبدالنبی
خان فوجدار متهرا از آنجا رسیده دولت زمین بوس دریافت درین
اوقات چون از سوانح بنگاله بعرض همایون رسید که آشامیان مردود
دگرباره از راه با عاقبت اندیشی قدم جرأت و جسارت از حد خویش
بیش نهاده با لشکری انبوه و نوارهٔ عظیم بر سر کواهتی که سرحد
ولایت بنگاله است آمده اند و بنابر عدم وصول مدد دسید فیروز خان
تهانه دار آنجا آن دو سه ماه در قلعهٔ کواهتی استیلا یافته خان مذکور
با اکثر همراهان بمردی و مردانگی بعد خان در راه عبودیت
در باخته است رای عالم آرای جهان اقتضا نمود که یکی از عمدهای
آستان سلطنت با لشکری از بندگاه حضور بدفع فتنهٔ آن عاصیان
مقهور و بی دینان از خدا دور معین گردد و برخی از عساکر کومکی
آنصوبه بدو همراهان خویش ملحق ساخته بتادیب و تنبیه آن
گروه خذلان پژوه پردازد بنابر آن راجه رامسنگه بکفایت این مهم
معین گردید و بنصب و دیم ماه مذکور بعنایت خلعت و اسپ
با ساز طلا و جمدهر با علاقهٔ مروارید مورد نوازش گشته مرخص شد
و محمد نیشان وکیسری سنگه بهورتیه و رگهناته سنگه میرتیه و بهرم دیو

منصوبه و جمعی دیگر از عمدها و منصبداران و هزار و پانصد احدی و پانصد برق انداز با او تعیین یافتند *

خاتمه

سپاس و ستایش ایزد بی همتا را که بدستیاری بخت بلند و پیشکاری طالع ارجمند ده ساله سوانح ایام سلطنت و کامرانی و اعوام خلافت و جهانبانی گیتی خدیو مهر افسر سپهر سریر شهنشاه عالمگیر بطرزی بدیع و اسلوبی منیع که بدورای طبایع سخن سنجان کارآگاه سخندانی و دقایق شناسان رموز الفاظ و معانی تواند بود بی شائبهٔ مبالغه و اطرا نگاشتهٔ کلک نکته سنج منشی مقرر گردید و اوراق وقایع دولت آثار الواح صحایف روزگار و اوراق دفاتر لیل و نهار زینت جاوید پذیرفته بدوام نشر مناقب و مآثر و ذکر معالی و مفاخر آن اورنگ نشین کشور باطن و ظاهر تا بام ابد گام بر جریدهٔ ایام ثبت اوفتاد * لمؤلفه * نظم *

صد شکر که این شگرف نامه * پیراسته شد بکام خامه
دیباچهٔ حشمت و جلال است * فهرست دفتر کمال است
دستور سلوک شهریاران * آویزهٔ گوش روزگاران
هر نکتهٔ او هزار دفتر * هر نقطه زو هزار گوهر
منگر که ساده است گفتار * این شاهد ساده هست پرکار
کردم بشگرف کاری کلک * این گوهر بی بها درین سلک
صد رحمت بدل کشیدم از فکر * تا ساده رقم ظرافت این بکر
طبعم تا نقش این رقم بست * بس نقش بدیع از قلم جست

دستار رمید خواب و آرام • کنون نامهٔ گرفت ختم انجام
اکنون خامهٔ حقایق نگار برخی از شرایف اطوار و کرایم اخلاق آن
خدیو انفس و آفاق که جداگانه طراز نگارش یافته درذیل این صحیفهٔ
اقبال زیب نموده شاهد کلام را بدان زیور احتشام می بخشد •

گذارش برخی از کرائم عادات و شرائف صفات این خدیو کامل الذات

چون ایزد جهان آفرین آن پایهٔ افزای اورنگ دولت و دین را
مورد انظار فضل و کرم و مطرح انوار تربیت و نوازش خویش
ساخته درخلافت و سروری برتبهٔ اکملیت و برتری از فرمان روایان
گیتی یگانه و ممتاز خواسته لاجرم ذات کرامت سماتش را بحلیهٔ
ملکات فاضله و اخلاق کاملهٔ انسانی پیرایهٔ سعادت جاودانی
بخشیده تا بشرایف اوصاف و خصائل و جلائل محامد و فضائل
نسخهٔ انسان کامل باشد و بوفور حق شناسی و دین پروری و فرط
نصفت شعاری و معدلت گستری مقتدای خواقین دین دار
و پیشوای سلاطین عادل چنانچه صورت این معني در مرآت خاطر
دیده وران هوشمند و آگاه دلان حقیقت پیوند از تتبع مراتب شمائل
و عادات و تصفح مدارج تائیدات و سعادات آن حضرت جلوهٔ ظهور
دارد و راقم این صحیفهٔ مآثر اقبال بگذارش برخی ازان چهرهٔ آرای
شاهد مقال گشته بدان تقریب برای خسروان جهان و سرداران
گیهان خردهٔ اخلاق می نگارد که آن گروهٔ والا شکوه را دستور العمل
جهانبانی و بختداری و قانون آداب حشمت وکامکاری باشد - آن بادشاه

خدا آگاه باخصای معادت طری و ملک تحلی ارای بکمال
رسوخ در مراتب دین متین و نها ب اب و استقامت در جادهٔ
شرع مطهر حضرت خاتم المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی
آله و اصحابه اجمعین چنانچه آثار آن بر روی روزگار آشکار است
متصف و موسوم اند و از مذاهب اربعهٔ معتبرهٔ اسلامی بمذهب
حنیف امام ائمه حضرت امام اعظم قدس الله سره الاکرم که از بروج
مشکوة هدایتش جرم کعبهٔ دین را ایمان روشن و انوار برکات
مجتهداتش بر اقطار ارض وارجای جهان پرتو افکن است عاملند
وجمیع عقاید و اعمال آن برگزیدهٔ ذو الجلال بر طبق اصول محکمه
و فروع متفقه طایفهٔ حقهٔ حنفیه است تقوی و صلاح و زهد و ورع
آن حضرت بدرجه ایست که متقیان روزگار و ورع کیشان پرهیزکار
از رفیع مراتب احوال سعادت منوال حلقهٔ ارادت در گوش و غاشیهٔ
پیروی بر دوش دارند آن صور با مدت آسمانی با وجود جمع سب
اسباب حشمت و کامرانی هم از زمان سن سبات و عنفوان ایام
جوانی که موسم نو بهار عشرت و شادمانی و هنگام غلبه و استیلای
هوس نفسانیست از جمیع مناهی و ملاهی و مسکرات و محرمات
متحرز و مجتنب اند و از ساحت بساط بود هیچگاه مانند هوا پرستان و
غفلت شعاران بشرب زحیق ناآلوده بوی مسکرات ومغدرات دامان
پرهیزکاری آن حضرت نرسیده و از کمال عفت نفس قدسی
سرشت هرگز طبع مبارک جز با شرایف حلایل و زوجات مکرمات
مقاربت و مصاحبت نجسته و از مبادی علوای شباب تا این هنگام
میمنت آغاز جز بدو حرم که بی کرامت قرین منزل حمیمی را

کامیاب بمدات برکات و الوف سعادات ساحده مدل ۱۰ دسوال محرمه در خاطر اسرف اطهر که حلوه گاه درشرگان حجلهٔ عیب و آ ینه حانهٔ شواهد اسرار الهی است دهش ده دستد - دا آنکه برم آرایان عشرت و هنگامه دیرایان دشاط ار مطربان خوش آوار و سارندهای دلنوار و نواسنجان نادر ترانه و سرود سرادان سرآمد یگانه ار هر صنف و گروه در نانهٔ سربرگردوں شکوه مجتمع اند ارکمال تقدس و تشرع و حق پرستی باستماع سرود و سارتوجه نمی نمایند - و حر هنگام حشن و سور و اوقات طرب و سرور که باقتضای آئین شهنشاهی و رعایت آداب جهان پناهي ارتکاب صحبت سار و نوا صرور است هنگامهٔ رود و سرود در برم مقدس انعقاد نمی یاند لمولفه * شعر *

دکرده بهر رضای حدای عز و حل
نه چشم سوی غزال و نه گوش سوی غزل

آن حدیو قدسي سیر للباسهای نامشروع و رختهای محرم اگرچه شان سلطنت و شکوه درلت را منافي نیست تلبس و ترس نمیفرمایند و پیوسته لباس مبارک ار اثواب فاخرهٔ متشرعانه است - و رواهر حواهری که ار پوشش آن حضرت ریب و فر می یابد آنچه محتاج بگدن حانه است بجای طلا نرسنگ یشب تعبیه یافته تامشروع و مباح ناشد - ارکمال پاکی طینت و طهارت حبلت همیشه با وصو میباشند - و با صلوات مفروضه حمع سنن و نوافل نی‌شایبهٔ ملال و تکاسل ادا نموده تاخیر نمار ار وقت مستحب روا نمیدارند - و رورهٔ ماه مبارک رمضان سفرا و حضرا برعایت داشته - در سایر ایام متبرکه بیربقوت تایید ارلی و بیروی توفیق آسمانی صائم می باشند - و درماه

مبارک مقام ادای سنت سزاوار جمعه روا ست عادات آن بادشاه
حق پرست است و هر با سرآن ماه فرخنده باداي طاعت وعبادات
و اقامهٔ خیر و مبرات بمقام صوالح اعمال و التزام مراتب احوال
و کام بخشی و فیض رسانی خلایق و تحصیل خشنودی و رضای
خالق ارواح وافیض البرکات مصروف ساخته در عشرهٔ اخیرهٔ سنت
سنیهٔ نبوی در مسجد مقدس اساس غسلخانه معتکف میشوند و
درین ایام تمامه همت و همگی نهمت روی توجه بجناب کبریا آرند
درآن خلوت قدس شب و روز بعجز و عبودیت باصدق امور و تحسین
خشوع و خضوع از درگاه صمدیت فیض اندوزانند و درجمعات شریف
حضور بمسجد جامع می برند و اقامت نماز جمعه هنگاه از روی
احتیاط بی وقوع مانعی ازان حضرت فوت نمیشود و هرگاه شوکت
جاه و جلال در دار الخلافه شاه جهان آباد و یا شهری دیگر اقامت
داشته باشد چون عزم توجه بشکارگاههای نواحی شهر می دارند اول
هفته بقصد اتصال در موعد روز پنجشنبه لوای مراجعت به شهر
می افرازند تا بدور در ادای نماز جمعه بشوند و گاهی که شکار دو
هفته امتداد بیش نها خاطر والا گردد در یکی از جوامع قصبات
بزرگ که نزدیک باردوی معلی باشد نماز جمعه می کنند و در
عیدین خواه سفر و خواه حضر بمصلی بزیر حضور گسترده با کافهٔ
مسلمین نماز عید بجماعت میگزارند و در لیالی متبرکه باحیای
شب که طریقهٔ زنده دلان خدا طلب است پرداخته از انوار فیض
الهی چراغ امور بخت و سعادت اند تا آنکه بصحبت مشایخ کرام
و اعالم دین و سالکان مسالک حق و بعدین از مواهب علمی و روحانی

ساطین چندان سرمایه گزیده اند که دارشاد و هدایت مستعدان آن احوال و مستحقان آن نوال را زکوة نصاب کمال می توانند داد از عادت حق طلبی و خدا جوئی پیوسته خاطر عاطر آن دودهٔ معدلت جوبای صحبت فقرا و غربا و صاحبدلان است و در هرکس نشانی از مقصود اصلی و مطلوب حقیقی می یابند سلسلهٔ جنبان طلب اند۔ تقدس و تاله و روحانیت وتیرهٔ آن خدیو قدسی خصال دران پایه است که خاطر ملکوت ناظر باستیفای لذات جسمانی و مشتهیات نفسانی با آنکه حلال و مباح باشد بدر رغبت نبست و پیوسته بریاضات بدنی از تقلیل غذا و التزام سهر و کثرت صوم و مواظبت عبادات شاقه در تصفیهٔ روح و تلطیف سر و تجرید باطن میکوشند و همواره عبادت و پرستش کردگار جهان و ذکر و یاد خالق زمین و آسمان پیش نهاد همت حق پژوه داشته به تحصیل کمالات حقیقی و ادخار نعم روحانی اسباب دولت جاودانی فراهم می آورند و غرض از سلطنت و سروری اعلای اعلام دین پروری و مقصود از خلافت و سریر تشیید ارکان شریعت گستری دانسته در ترسیخ قواعد دین مبین و تمهید احکام ملت متین و محو رسوم ضلالت و جهالت و رفع آثار بدع و اهوا و منع ظهور مناهی و ملاهی روح مقدس حضرت رسالت پناهی را صلوات الله و سلامه علیه و علی آله واصحابه از خود خشنود می سازند چنانچه بیمامن مساعیٔ مشکورهٔ آن حضرت دین حنیف و ملت بیضا را درین کشور بنوعی پایهٔ قوت و استیلای دست داده که در زمان هیچ یکی از فرمان دهان باداد و دین غیر از عهد سعادت مهد خلفای راشدین مهدیین رضوان الله

علیهم اجمعین حال آن صورت وقوع ندارند از برکات مسلمانی آن
حضرت در مبادی شرک و مداهنت ضلال گرد بی رونقی بر چهرهٔ
ایشان نشسته و زنار تلون بت پرستان از کنش و آیین کافری
گسسته یوما فیوما آثار کفر و جهالت در کاهش و آثار اسلام و ایمان
در افزایش است چه در مستقر اورنگ سلطنت و چه در اطراف و
اکناف این مملکت شهر بشهر بوسیلهٔ جمعی از کفار ضلالت شعار
شرف اسلام در می یابند و در اندک فرصتی گروه گروه هر کس ازان
گروه بدلالت سعادت ارادهٔ مسلمانی میکنند ناظمان مهام شرعیه
ایشان را بمعهٔ بارگاه خلافت حاضر آورده باشارهٔ معلی تلقین کلمهٔ طیبه
میدهند و حضرت شاهنشاهی بجهت تالیف قلوب سایر اهل
بمواسات آن قوم را بخلعت و انعام فرد و دیگر عطایا و مواهب در
وجوه درجات احوال آنها می نوازند و برخی را که از قوم خود
امتیازی دارند بی واسطه زبان حق ترجمان که مفتاح خزاین
صدق و ایمان است تلقین شهادتین نموده بین الاقران سربلند
می سازند لمؤلفه * شعر *

بعهد خسرو دین پرور سلیمان قدر
گسسته است سلیمانی از میان زنار
توان براه ضلالت کشید ازان سدی
زبس که بسته بسنگین شکسته از کفار

احکام شریعت غرا و ملت بیضا بجاست در دین پروری آن حضرت
چنان کامیاب نفاذ و جریان است که اگر بدعوی بی نوایی
وتظلم کمند بی گدایی از محکمهٔ قضا برهم انحصار نام یکی از اعیان

ر امرا صادر شود امتثال مثال را محال تاخیر و اهمال ندارد و خواه و نا خواه حکم شرع شریف و فتوی ملت حنیف را گردن اطاعت می گذارد لمولفه * شعر *

گناه خشک کند دعوی از طراوت خویش
بآفتاب ز دار العصا رود اعلام
قصاص اگر طلبد شمع کشته را آتش
حدیث باد بود خیر باد با ایام

و همچنان که قبل ازین درین دیباچه دولت مآثر سابق ذکر یافته دربارهٔ سریر سلطنت و سایر بلاد و اقطار ممالک محروسه محتسبان باده حکم بجهت منع منکرات و رفع محرمات مقرر ساخته اند تا خلایق را بدهر و زهر ازان باز داشته رهنمون طریق صلاح و سداد و مانع ارتکاب فجور و فساد باشند چنانچه در هیچ جا احدی از رعیت و سپاهی بلکه بندهای عمدهٔ بادشاهی را جرات بر اظهار و اعلان مناهی و ملاهی نمانده و ترویج امر حتسات درین مملکت گردون نسبت بدین غایت از خصائص احکام این بادشاه دین پناه است و در سوالف ایام چندان رواجی نداشته و حرنامی ازان نبوده لمولفه * شعر *

دولتش تا حامی اسلام شد * دین همی بالد بخویش از عز و شان
احتساب شرع را از حکم او * دره بر دوش است چرخ از کهکشان

صفت عدل و نصفت آن خدیو کامل عادل را دفتری جداگانه باید تا به نیروی تکاپوی کلک نکته سنج معنی طراز در روزگاری دراز یکی از هزار و اندکی از بسیارش نمونهٔ اظهار تواند آمد در

زمان زمان روائی و خلافت آن حضرت ظل الهی اگر دیده بزرگ‌بینان و بصیرت‌مندان است که ادراک این عهد سعادت مهد ننموده از ظل حراست و فیض عدالت بادشاهانه محروم بوده اند لمولفه * شعر *

بدوران عدلش که پاینده باد * سخنسنجا کس ندارد بیاد
تا هی رسد گر ز عدلش خبر * بدامن درحت آب گردد شرر
کند سیل اگر خانه را خراب * شود زهرهٔ ابر از بیم آب
ز دریا بکشتی رسد گر زیان * گهر گیرد از بحر هم سنگ آن

تا آنکه خلاصهٔ اوقات فرخنده ساعات صرف داد دهی خلائق و پرورش حال رعایا و زیردستان بوده هر روز بی تکلف دیوان عدالت منعقد و میر عدل و داروغهٔ عدالت تعین نموده اند که متظلمان و داد خواهان را بدرگاه معدلت حاضر آورده مطالب و مقاصد آنها را بعرض والا میرسانند از غایت اعتنا و اهتمام بشان این امر جلیل یکی از معتمدان درگاه خلافت را معین ساخته اند که اگر متصدیان عدالت در عرض مدعی و انجاح مطلب بعضی ملهوفان بنابر اغراض نفسانی باخبر و [illegible] و مداهنه و مسامحه ورزند و آن مستمندان بدو رجوع نموده عرایض مشتمل بر حقیقت حال خویش باو دهند تا آنها را بنظر انور رساند و در خلوات قدس آن مظلم نامها بمطالعهٔ اشرف میرسد و جواب مطالب آن بزبانی بخط مبارک بر حاشیهٔ آنها طراز نگارش می یابد و از سرایف بایستادی که آن دست پرورد لطف خاص ایزدی بدان کرامت اختصاص یافته آنست که عقل و حکمت و عدل و رأفت و ضبط و سیاست و سخا و پرهیزی و شریعت پروری را چنان باهم ترکیب و امتزاج

•

داده اند که در نظم و نسق مملکتي بدین وسعت و حفظ و حراست دولتی بدین عظمت در حدود و معاملات شرعیه که متکفلان امور ریاست کبری و متحملان بار ناموس خلافت عظمی را اجرای آن ناگزیر است بکار نمیبرند و هرگز باقتضای قوت غضبی و هوای نفس و تسویلات طبع بتحریک بنای جناب فردي از افراد نوع انسان که بدایع صنایع و شرایف ودایع آفریدگار جهانند حکم نمی فرمایند - و هیچ یک از بادشاهزادهای کامگار والا تبار و امرا و نوئینان رفیع مقدار که بنظم مهام صوبه و ولایتی ازین کشور وسیع قدام دارند از بیم باز پرس قهر و عتاب بادشاهانه بقتل احدی جرأت نمی تواند کرد - جمعي که مصدر تقصیرات و مستحق عقوبات شده باشند از عرایض حکام و صوبه داران و نوشتهٔ وقائع نگاران حقیقت حال شان بمسامع حقائق مجامع می‌رسد و چون از درگاه معلی در وفق شریعت غرا حکم سیاست آنها صادر میشود بجزا میرسند و در پیشگاه معدلت خسروانه وضیع و شریف و ادانی و اقاصی را مواخذه و باز پرس یکسا ست و در اجراي حدود شرعیه امرا و اعیان و فقرا و بی نوایان از هم متمیز نیستند - هرگاه یکی از عمدهای بارگاه خلافت در مراتب خدمت و مراسم عبودیت مصدر زللی شود که بحکم تورهٔ سلطنت و بادشاهی و آئین فرماندهی و جهانبانی تادیب وگوشمال او لازم و متحتم باشد بعزل از خدمت و سلب رتبهٔ عزت و اعتبار و برطرف کردن منصب و جاگیر یا کم کردن منصب در خور جریمه و تقصیر تنبیه و تادیب می یابد و پس از چندی اگر جرمش قابل عفو باشد مورد فضل و بخشایش

و صفت ولی کرم و موارث می شود و همچنین ما را بلدهای آبادان
والا که جرم و خطایی از آنها سر زده بدین عدوان مستحقه و مثاب
میگردند و این معنی در حقیقت عین رحمت و نتیجه رو نست
که سرمایهٔ اصلاح احوال و دواعی تهذیب اخلاق و اطوار بندهای
باعتبار میگردد و صفت عفو و جرم بخشی و خطا پوشی و عذر
پوشی آن مظهر لطف و احسان و رحمت آفریدگار بحدیست
که در ایام دولت و زمان استقلال ملک دولت که آن حضرت برهبری
تایید آسمانی بتدبیر مهمات و اسبابی که در اول این کتاب مسطور است
گزارش بتدریج را ست عزیمت از دکن برا راحته متوجه مستقر الخلافه
گشتند و عساکر نصرت مآل را با اعادی بدسگال محاربات عظیم
روی داد و آویزشهای سترگ اتفاق افتاد و عاقبة الامر بیاوری
نصر و امداد ایزد متعال و اقتضای حکمت و مشیت قادر ذو الجلال
سریر سلطنت والا و اورنگ عظمت و استقلال بفر جلوس همایون
زینت و زیب یافت جمعی که از بیدولتی و کوتاه اندیشی رخ از
سعادت ارادت و هواخواهی آن درگاه آلهی بتافته غبار مخالفت
بر رخ روزگار خود بیختند و در معارک حرب آن حضرت با اعادی
صف آرا شده تیغ جسارت برروی هواداران جنود دولت کشیده چون
آزرم و حیا برخاک مذلت ریختند و گروهی که در برخی مواقف
هیجا از نفاق و دو رویی روی بخت از عسکر ظفر اثر برتافتند و
براه عصیان منشی و خلاف اندیشی شتافته و [illegible] را از
صنوف عتاب و بی توجهی دل مستحق عقوبات عظیمه شده بودند
از کمال فضل و کرم جبلی بموجب انا عفی که • مصرع •

در عقول دانی است که در انعام بدست

جرائم و زلات همه حشندند و هیچ یک را باظهار سوء کردار خجلت نداده دیدهٔ اغماض بر تقصیرات شان کشیدند - حیا و شرم و مردمی و آزرم آنحضرت بعایتی است که هرگز کلمهٔ رکیک و حرفی مستهجن بر زبان گهر نثار جریان نیامده و هیچگاه سخنی که موجب شرمندگی و انفعال و باعث هتک عزت و تفضیح حال کسی باشد بروی او نفرموده اند لمؤلفه * شعر *

خدای عالم با او است و این عجب نبود

که چشم عالمیان است و چشم خای خداست

از عادت بزرگ نهادی و والا نژادی و نهایت پایه شناسی و قدردانی با فرقهٔ سادات عظام و طایفهٔ مشایخ کرام و زمرهٔ علمای اعلام مراسم توقیر و تبجیل و لوازم اعزاز و احترام باقصی الغایه رعایت فرموده پاس عزت این گروه را اساس بارگاه سروری و سرورازی میدانند و در ایوان عدل و داد چنان کشاده پیشانی می نشینند و نرم خوئی و مهربانی با متظلمان و داد خواهان بکار میبرند که آنها را در عرض مطلب و مدعی هیبت محفل سپهر مشاکل نه و دهشت در زبان نگذاشته بی شائبهٔ خوف و بیم مقاصد و مدعیات خود بشرح و بسط تمام و بمبالغه و اطناب درکلام معروض میدارند و اراں بهیچ وجه آثار ملالت در ناصیهٔ حال اشرف طاهر نمیشود و باین طبع حلیم و کشاده پیشانی لطف دور باش شان و شکوه و مهابت عظمت و جلال آن قهرمان کشور اقبال که زهره گداز اکاسرهٔ ایام است وترک بهرام را از نهیب آن لرزه

بیم و هراس بر اندام طبعش و بیدلی و تعلل و اضطراب در هیچ
باب ایشان خدیو خورسند بدرک جناب مساعده نگشته در کارها
جهات غور و تامل و دوربینی و ملاحظهٔ اطراف و عواقب آن بکار
می برند و هرگز امری از امور که خالی از مصلحت دین
و دولت و خیریت و صلاح جمهور باشد ازان حضرت بظهور
نمی رسد تیقظ و آگاهی در مراتب سلطنت و پادشاهی در آن اند
که جزئیات معاملات هر صوبه و سرکار همواره بر سبیل تفصیل
روز بروزه وار از نوشتهای سوانح نگاران که حالیا معین اند
بموقف عرض اشرف رسیده جزئیات و کلیات کیفیت رسم
و سلوک صوبه داران و حکام و عمال در پیشگاه جاه و جلال سمت
انکشاف می یابد و بمقتضای عدالت و نصفت اداش حسن
عمل و کیفر سوء کردار هر کس میدهند و از سایر اخبار و اعلامی
که بانعکاس احوال ملک و دولت دارد در هر صوبه و سرکار بعد
واقعه نویس مقرر یکی از معتمدان بتعرض سرا گاه جداگانه معین
فرموده اند که سوانح وجه آنجا بی اطلاع دیگری نوشته بدرگاه
آسمان جاه ارسال دارد تا اگر واقعه نگار مقرر بنابر غرضی در
نگارش برخی امور از نفس الامر تجاوز ورزیده باشد از نوشتهٔ او
حقیقت حال در جناب سلطنت و جهانبانی درجهٔ ظهور یابد و
ببرکت آن هوشیاری و خبرداری یکی و اسپی بر کردار متصدیان
اعمال و مهام سالت گشته از اعمال نکوهیده و افعال نا پسندیده
محترز اند

لمولفه • شعر •

دل روشنش آگه از سر ملک • نهان نیست از جمله اسرار ملک

ر احوال مردم، چنان نکته یاب • که داند چه بینند شبها بخواب
از مراتب خوب و احسان و فضل و اصطناع آن رونق امرای کار خانهٔ
ابداع کلک نکته پردار تا کجا داستان طراز تواند شد شرایف خیرات و
کرایم مبرات و صنوف ادرارات و اکرامات چندانکه ازان مظهر الطاف
الهي بمنصهٔ ظهور رسیده عشر معشار آن از اعاظم سلاطین کامگار
و خواقین گردون اقتدار در تمام ایام دولت و مدت سلطنت روی
نداده و انوار صدق اینمعنی از مواهب عالیه و انعامات سامیهٔ
آنحضرت که این دیباچهٔ نسخهٔ مفاخر و معالي بذکر بعضی ازان
مشحون است بر مرات ضمیر همگنان پرتو افگن میگردد و ازجملهٔ
آن سترگ بخششها عفو کردن باج غلات و حبوبات و وجوه راهداري
ومحصول امتعه و دیگر اموال سائر است در کل ممالک محروسه و
تمام قلمرو دولت باهره از مردمٔ مسلمین خصوصا و عفو کردن بعض
وجوه مذکوره از کافهٔ رعایا و قاطبهٔ برایا عموما که مجموع آن هر ساله
مبلغ ملک روپیه می شود - و ازان جمله بخشیدن مطالبات اجداد و
نیاکان بندهای آستان خلافت نشان است که نقل ازین دربن دولت
ابد مدار و سلطنت گردون اقتدار بروفق معمول روزگار دیوانیان
عظام و مستوفیان ممالک نظام از تنخواه مناصب و وجه مواجب
آنها بر سبیل تدریج وضع نموده بسرکار خاصهٔ شریفه عاید میساختند
و اینمعني موجب پریشانی و اختلال حال بسیاری از منتسبان
عتبهٔ جاه و جلال می گشت و چون این مطالب دربن دولت
بنده پرور که مرجع وملجای خلائق هفت کشور است حد و نهایتی
ندارد هر سال نیز جهت مبلغهای خطیر از وجه طلب امرا و

منصبداران و سایر بندهای درگاه والا که همت ها ء رادی آسمان
مثلی دارند و جمع شده سرمایهٔ کفایت خزانهٔ عامرهٔ منصبداران ها
که همت خیر مهمت آن حضرت بعوسه برد بهند مراسم لطف
و رأفت و شفقت مبانی خود و عاطفت مقصور است و همواره وجه
قصد و نقش نهاد خاطر اقدس آنکه سزاواران عفو شایان ولیت
اندیشان و معافیت اندوزان خدمت این آستان قدس مکان بطیب
حال و وسعت عیش و فراغ بال و سرور خاطر مخصوص و بهره مند
بوده غبار ترسانی بر چهرهٔ حال و گرد ناکامی بر رخسار آمال
آنها نه نشیند بمقتضای اندیشهای مآثر مکرمت و اتصال رقم عفو
بر اثر مطالبات مذکور کشیده حکم جهان مطاع از دستگاه عدل
و اصطناع عاطفات متلاطم دیوانی عز صدور یافت که جمیع بندهای
درگاه خلافت پناه را از منصب دار دو بیستی تا امیری که منصب
هفت هزاری سر بلند است از مطالبهٔ آنچه بر ذمهٔ احداث و دیاکان
واجب الادا بوده معاف و مسلم شمرده از جهت تعرض
و مزاحمت ننمایند و از دو منصب دار دو بیستی تا چهار صدی بشاهر
کمی منصب از مطالبهٔ آنچه ذمهٔ آبای آنها بدان مشغول باشد نیز
معاف شناسند و از پانصدی تا هفت هزاری بحکم ضعف حال
و حصول استطاعت وجوه مطالبات را لازم الادا دانسته اگر موازی
قدر آن مقرراب داشته باشند بمرور ایام و تدریج شهور و اعوام از عهدهٔ
ادای آن برآیند و اگر بقدر آن مقرراب نداشته باشند وجه مطالبه
بقدر ترکه ادا کنند و اگر ظاهر شود که جماعهٔ مذکوره مطلقا بهره که
نرسیده آنها نیز بالکلیه از ادای وجه مطالبه معاف و مرفوع القلم

باشند و آنچه بدین جهت بخشیدهٔ همت والا گشته از کرورها •
متجاوز است لمولفه • شعر •

بقطره از رقم سپهر نتواند
شما و بخشش اورا نگاهداشت شمار
ز آستین عطایش که کوچهٔ امل است
نمونهٔ دو سه چین است موج دریا بار

و از مبرات عام شامل آن حدیو ابرکف دریا نوال آنکه چون
سابق در بسیاری از مسالک و مشارع این مملکت گردون بسطت
بجهت نزول مسافران خانات و رباطات که محل امن و آرامش
و مقام راحت و آسایش آن گروه تواند شد نبود و خلایق
در بعض راهها خصوصا از بلدهٔ فیض بنیاد اورنگ آباد
تا مستقر الخلافة اکبر آباد و از دار السلطنة لاهور تا دار الملک کابل
کمال رنج و تعب می‌کشیدند رأفت و عاطفت پادشاهانه در حال
مترددین و مسافرین بخشوده فرمان لازم الامتثال از پیشگاه مکرمت
و افضال بعزاوهٔ صدور یافت که در جمیع طرق و شوارع این ممالک
کنند المسالک هرجا سرا و رباط نباشد از سرکار خالصهٔ شریفه سرای
وسیع الفضا از سنگ و خشت و آهک و گچ در کمال متانت
و استحکام مشتمل بر بازار و مسجد و چاه پخته و حمام بسازند و در
هرمرحله بجهت فرسودگان محنت سفر و رهروان دشت و صحرا
منزل گاهی بپردازند که محط رحال و محل صیانت اشیا و اموال آن
فریق باشد و برکات اجر و مثوبات ثبت روزگار این دولت همایون
آثار عائد گردد - و همچنین حکم والا صادر شد که هر سرای قدیم

انشائی که محتاج مرمت باشد بمرمت آن بردارند و در هر موضع
که پل درکار باشد بنیاد استحکام بسازند چنانچه از خزانهٔ خود و
اکرام پادشاهی بمصارف این امور چندین زر خرج شده و می‌شود
که مستوفی خیال بیشماری آن اندیشه از بیش آن عاجز است
و بالفعل بمقامی فضل و کرم شهنشاه زمان که رونق بخش کهن
سرای جهان و مؤسس اساس خیر و احسان است طرق و مسالک
هندوستان بهشت نشان چنان سمت امن و آبادی پذیرفته که مراحل
و منازل و جبال و صحاری از بی‌خطری و ایمنی حکم بلاد و امصار
گرفته است و از جملهٔ مکارم ستوده آن حضرت آنکه هم در نخستین
سال جلوس میمنت بنیاد که حقیقت بی رونقی و اندراس و انهدام
بیشتری مساجد و معابد اسلام بعرض اشرف رسید از بدیع کرامت طراز
نظ رای نفاذ پیوست که در جمیع ممالک محروسه هرجا مسجدی
مندرس باشد از سرکار خاصهٔ شریفه بترمیم و تجدید عمارت آن کرده
از نو رونق و صفا بخشند و امام و مؤذن و خادم و سایر لوازم خرج
مسجد از فرش و چراغ و غیرآن مقرر سازند چنانچه هرسال مبلغهای
خطیر بدین وجه مصروف میشود و ازانجا که بوده خاطر دانش
مآثر بترویج مراتب فضل و تاسیس معالم علم درجهٔ قصوی دارد
و در جمیع بلاد و قصبات این کشور وسیع فضلا و مدرسان را بوظایف
لایقه از روزیانه و املاک موظف ساخته بشغل تدریس و تعلیم
محصلان علوم گماشته اند و برای طلبهٔ علم از هر معمولی و باحثهٔ
وجوه معیشت درخور رتبه و حالت و استعداد مقرر داشته و هرساله
بدین وجه نیز از خزانهٔ احسان پادشاهانه مبلغهای معتد به

صرف میشود و از یمن مکرمت و افضال شهنشاه ابر کف دریا
نوال طالبان علم و کمال سمت افروزی بدرجهٔ ممدوح الحال و مرفه
الحال بکسب و تحصیل علوم اشتغال مي ورزند و برکات دعای
احادیث ابر آن‌گروه سرمایهٔ بقای این‌دولت‌آسمانی شکوه میگردد ـ
و ازان جمله آنست که چون همگي همت والا نهمت شریعت
آرای آن خدیو دین پرور حق پژوه مصروف است تا آنکه کافهٔ
مسلمین در احکام‌دین مبین بمسائلی‌که اکثر علما و ائمهٔ مذهب
شریف حنفی بدان فتوی داده معمول بها و معمول علیها دانسته
عمل نمایند و مسائل مذکوره در کتب فقه و نسخ فتاوی بنابر
اختلاف فقها و علما با روایات ضعیفه واقوال مختلفهٔ آنها مخلوط است
و معهذا مجموع آنرا یک کتاب حاوي نیست و تا کتب مبسوطهٔ
بسیار فراهم نباید وکسی را دستگاهی وسیع و بضاعتي‌کامل و قدرت
و استحضاري وافی در علم احکام فقه نباشد استکشاف حق صریح
و استنباط‌مسئلهٔ مفتی‌بها وحکم‌صحیح‌نمي‌تواند نمود لاجرم‌در ضمیر
مهر انوار که در امور دین و دولت بمعنوی الهام کارگزار است پرتو
این عزیمت تافت که جمعی از علماي نامهٔ سریر اعلی کتب
معتبره و نسخ مبسوطهٔ آن فن را که در کتابخانهٔ خاصهٔ شریفه
سرورکاران از اطراف و اکناف عالم فراهم آمده جلوه گاه انظار تتبع
ساخته از روی تحقیق و تدقیق و خوض و غور انیق بجمع و تالیف
آن مسائل پردازند و از مجموع آن نسخهٔ جامعه مرتب سازند تا
همگنان را استکشاف مسئلهٔ مفتی بها در هر باب بمراجعت آن
کتاب‌بسهولت وآسانی دست دهد و قضات و مفتیان اسلام از جمیع

کتب و دا رستی و بدیع صحیح جمع نسخ داوی مستعلی باسند و سرگردگی و اهتمام این مهم صواب اتمام بتصدیق مآب سنخ نطا که جمع صا ل معقول و منقول است تفویض یا فت که کمر سعی و اجتهاد بتمشیت این امر بسته باتفاق سائر اهل فضل و راستی جمع و تالیف آن مسائل نما ند و گروهی از فضلا و علما که در پا یهٔ اورنگ خلافت بودند بدان شغل شریف مامور شدند و در اطراف و اکناف کشور فضل رور هندوستان شهرها کمی شهرت اشتهار و مهارت در علوم موسوم بود بموجب یرلیغ هما یون نجابت والای سلطنت حاضر آمده بموا فقت آن جمع بعض یافت و همگی آن مرتون بوظایف شا سته و مواهب ارجمند کامیاب گشته بتقدیم آن امر مشغول شدند و ار کسی که بتمشیت آن امر را درکار شو نسخ مکتوبه ار کتاب خانهٔ خاصهٔ شریفه بفضلا حواله رفت وهرسال مبلغی خطیر در وجوه وظا یف و انعامات شامله و ممارستان این شغل جلیل و خطب نبیل ازخزانه احسان پا شاهی صرف میشود و چون آن کتاب مستطاب صورت اتمام گیرد و بطرا ز اختتام بد ر جهانیان را از سا ئر کتب فقهی مغنی خوهد بود و ذکا احرر و موا ـس اند الآباد در نسخهٔ حسنات شهنشاه موید بتدسی ملکات مقدس و مرسوم خواهد گشت ـ شجاعت و شهامت و مردانی و جرات و صرامت و متانت رای و اصابت تدبیر و همت بلند و عزیمت عالمگیر آن خدیو مهر انمر مظهر سریر از حیط درک و کمال ظهور مستغنی ار مراتب شرح و تحریر امت کار آگهان رموز حرب و وغا و دانای بمان قواعد رزم و هیجا در ین معنی متفق اند که حر امر کندر

و خاقان اعظم مطاع سروران جهان و پیشوای خسروان عالم حضرت
صاحبقران کشور ستان ظفر همراه دیگری از سلاطین والا شکوه و
پادشاهان عالی مکان را در فنون رزم‌آزمائی و سپه آرائی و مراتب
لشکرکشی و جهان کشائی این مایه خبرت و رسائی و مهارت و
دستگاه که آن شهنشاه ملک ظفر انجم سپاه را است نبوده و هیچ یك
از ملوک سابقه و خواقین ماضیه بگوهر رای صائب و جوهر تیغ
ثاقب این آثار نصرت فیروزي و کارنامهاي فتح و فیروزي در
روزگار ننموده آگاه دلان دانش‌آئین از تتبع صادرات احوال میمنت
قرین که این دفاتر مآثر کامکاری حاوی برخی ازان است مجملا
ادراک اینمعنی توانند نمود حسن توکل و ثبات واستقلال آن برازندهٔ
لوای اقبال در معارک رزم و قتال و مواضع اخطار و اهوال بمثابهٔ
ایست که هرگز نظر همت بلند آن حضرت بر قلت اعوان و انصار
و کثرت اعداد و خصوم و اعادی نبوده و جز برعون عنایت ایزد
نصرت بخش فیروزی رسان وثوق و اعتماد ننموده اند در مضمار
کشور کشائي و هنگام صف آرائی اگر خیل بشر سراسر یکتن برخیزند
و جنود جن کشور بیکدفعه غبار حمله انگیزند ارکان ثبات و قرار
آن برگزیدهٔ آفریدگار تزلزل نمی یابد و رخ دانش از میدان رزم‌وعرصهٔ
کارزار در صدر مهر انوار خطور نمی نماید حملات مرد آزمائي
شجعان جهان و دلاوران عالم برآن گران رکاب مضمار ثبات قدم لامحاله
چون وزیدن ریاح عاصف است برکوه گران و مانند آهنگ برق
خاطف بسوی قطب آسمان لمؤلفه • شعر •

مداده بند صفت موج لرزه در بن شعر

درآن مصاف که افسرده است ای وقار
ز خاک پای دلیرش چله کند ترسو
سپهر دهر صدای کهنه ربیع دار

مقرر در مواهب هیجا و صعوبات وقایع جهان روی داده که سلک اجتماع موکب همایون از هم گسسته زمرهٔ قلیل در رکاب ظفرمآب مانده اند و افواج مخالف مجتمع و شوکت تمام هنگامه آرای کارزار شده و آنحضرت و خصم انگیز دشمن شکن لنگر استقامت و پایداری انگیخته کوه تمکین لنگر انداخته ارجا بر نهاده اند و نقش صبر و بردباری ثبات و دلیری را سلسله و اسنده امراجعه مظفر و منصور گشته و از خصائص ذات آنحضرت آن است که در بین گرمی هنگامهٔ جنگ و جدال و زمان اشتعال نوایر رزم و جدال جنگ وحشت بار مقرون بصفت عادت بران اکثر و نه و بی در از مرکب خاص فرود می آید و از سر صدق عبودیت مناجات و خضوع رسیدی در درگاه گستر با ملازمان رکاب دولت صف آرای جماعت متکفل شده و در کمال حضور و ط اندت و بهامت تضرع و تخشع جدا نه سنه که مه آن حضرت ابت نماز مگزارد و دران حالت اگر جهان و جهانیان بهم درآیند در جمعیت خاطر و آرام باطن اشرف خلل و فتور راه نیابد و بارها در مواقف صعب این صورت روی داده صورت و معنی رخ نموده و دوست و دشمن و موافق و مخالف آنرا معاینه نموده اند و بالجمله بر دون همای ... من اسناد فالله لم ... من عند الله جزا رد ... و خالون ... هدا ... و خوف و هراس

از هیچ چیز و هیچکس در ذات اقدس نقصی نمی‌افتد * شعر *

* هرگز در هیچ چیز دلش بی قرار نیست
از بس گرفته معرفت حق درو قرار

از بزرگ نزادیهای نفس قدسی نهاد آن بهره مند سعادت خدا داد یکی آنست که از وقوع امور ناملائم و منافرات طبع که نشاد کون و عالم بشریت ازان خالی نیست غبار حسرت و ملال بر چهرهٔ احوال آنحضرت نمی نشیند و از صدور سوانح مسرت بخش نهجت افزا و حصول مطالب و مقاصد علیا چون ظهور فتوحات سترگ و مغلوب گشتن اعدا که طبایع بشری را نشاط افزا است آثار فرح و انبساط مفرط از بشرهٔ همایون ظاهر نمیشود چنانچه در مبارزات عظیمه که جنود اقبال را با اعادي خسران مآل روی داده همه جا فتح و ظفر نصیب اولیای دولت بی زوال گردید صورت صدق این معنی مشهور همگنان شده است در هر معرکه و کارزار پس از ظهور غلبه و استیلای افواج نصرت شعار و هزیمت یافتن دشمنان نابکار چون بندهای اخلاصمند و نوینان عقیدت شعار بتقدیم مراسم مبارکباد فتح نموده اظهار بشاشت و نشاط میکردند طبع مبارک بآن توجه نفرموده روی التفات همت ازان وادي می تافتند و آن مایهٔ مسرت و شگفتگی که از وقوع آن قسم فتوحات نمایان رخ مینماید در چهرهٔ حال اقدس ظاهر نبود حاصل که در اوقات شدت و رخا و رنج و راحت و اندوه و شادي حال خجسته مآل یک وتیرهٔ بی‌زوال است بر وقوع امور مرغوبه شکر و سپاس منعم حقیقی بجا آورده مکروه را بصبر و سکون و ثبات نفس تلقي میفرمایند و هرگز

علیهٔ مرور و استعلای حزن از احوال آن مظهر بدیع صفات ذوالجلال
مستنبط نماید و در مقام مناسبت و انبساط خندهٔ آن حضرت از
حد تبسم در نمیگذرد و هنگام قهر و سورش طبع هدایت عصابی
آن آیت رحمت ربانی از زهر خشم و خوی نفسانی عتاب بستر
نیست ومعهذا هیبت آن معدلت زهره گداز رستم وافراسیاب وجگر
شیرداں روزگار از سطوت آن آب است از کمالات کسبیهٔ آن حضرت
که زینت بخش حالات قدسیهٔ وهبیه گشته بدیع علوم دینیه
از حدیث و تفسیر عربیه و فقه شریف حاویه است از بس
ممارست مراتب شرعیه و اکتساب معانی اصلیه و مسائل فرعیه
استعمال ورزیده اند قوت حافظهٔ اشرف محرز این حقائق شده و
بسیاری از کتب طریقت و سلوک و امثال چون احیاء العلوم
و کیمیای سعادت و دیگر تصانیف عرفا و اکابر و رسائل و مؤلفات
علمای باطن و ظاهر بمطالعهٔ همایون رسیده حل معضلات وکشف
اسرارآن فرموده اند و بالفعل بدین عهد فراغ ازنظم مهام سلطنت وسروری
و تمهید مراسم دین پروری و عدالت گستری بادای شرائف اعمال
دلبستگی دارند و از جلائل فضائل آن خدیو یزدان موهبت توفیق
حفظ تمام کلام مجید ربانیست در عین اوان سلطنت و جهانداری
و زمان اشتغال بامور ملک رانی و کشور ستانی که هیچ یکی از
سلاطین اسلام و فرمانروایان باستانی را این خصیصهٔ سعادت چهره
آرای دولت نگشته و عزیمت این مقصد نبسته و داعیهٔ همت بسته
در خاطر نگذشته بلکه کمتری از ارباب فضل و کمال و اصحاب علم
و معرفت را این کرامت و شرف دست نداده اگرچه هم از مبادی

حال دولت و اقبال برخی از سور کریمهٔ قرآنی و بسیاری از آیات بینات فرقانی محفوظ خاطر اقدس بود لیکن حفظ مجموع کلام الله از آن پادشاه خدا آگاه بعد جلوس بر اورنگ حشمت و جاه اتفاق افتاد وچون به تدریج تایید ربانی این خطرهٔ الهی و داعیهٔ آسمانی بر باطن تقدس موطن پرتو انگند بتمامی همت پادشاهانه و عزیمت خسروانه و یاوری بوفیق کردگار و مساعدت بخت سعادت آثار درعرض اندک وقتی و مختصر فرصتی مجموع کلام مجید وفرقان حمید با رعایت مراتب قرا ت و شرائط تجوید و ادراک شان ونزول آیات بینات و بعسدر معانی و فهم اسرار و نکات آن بر لوحهٔ حافظهٔ اشرف که لوح محفوظ اسرار غیبي است مرتسم گشت چنانچه تاریخ شروع آن حفظ شریف را حرف کریمه "سنقرئک فلا تنسی" بحساب جمل پرده از رخ می کشاید و تاریخ اتمامش از اعداد لوح محفوظ جلوهٔ ظهور می نماید از رتبهٔ خط و حسن تحریر آن شهنشاه فلاطون فطنت سکندر منظر که صفحات روزگار و اوراق دنیا و لیل و نهار از آن زینت پذیر است خامهٔ نکته پرداز جادو فن را چه یارای دم زدن بتحریر کلک بدایع آثار معجز استادی و سحرنگاري را چنان برکرسی نشانیده اند که دست استادان اقالیم سبعهٔ خط بدان نتواند رسید و برشتهٔ خاص انامل درر بار بهال صوررن قلم را در خوشنویسي ساج و برگی بخشیده که یکتایان صنعت خط از تتبع آن سوه جز خجلت ثمری نتوانند چید - خط نسخ آن حضرت که رقم نسخ خط یاقوت و صدری تواند بود دررعایت پختگي و مزه و مناسب و اسلوب است و کمال تدریب در خوشی

آن دارند و اکثر ارباب بو ن دواب اندوری کتابت کلام الله ارصما م
عادات و کرا م عادات آن سهنساه د ن نناه است در ایام سعمت
ایتام با ساهزادگی مصحفی مجید بخط مبارک صورت ا مام داده
آنرا با ۹ گوهر سرایت تحف ورعایت و مدلعی خطیر برسم ندر و
آبدی دیار تمکه معظ ه و گ ىنه مسر ه رادها الله قدرا وجلاله فرستادند
که دران حرم محترم وند ه مکرم برکت دلاوت ابروزگار خجسته آثار
عائد گردد و بعد از حلوس برسریر سلطنت واقبال با وجود کثرت
مساغل صو ی ومعنوی و طم وبرداخت امور د نی و دنیوی ووظ
توجه استعمال بحراست و اسعادی حهانبان و تاسیس قواعد عدل
و احسان عزیمت نگارش مصحفی دیگر ار خاطرانور سر در زده شروع
دران م صد والا فرمو ند وهرروز بعد راغ از اسغال ضروریهٔ د ن و
دولت و تنظیم مهام ملک و ملت و ادای وظا ىف طاعت و عبادت
سطری از اوقات متمیمت فرس بتحریر سطری چند ار کتاب مبین
مصروف ساخته در عرض اندک وقتی دستیاری بابند و مدد گاری
تمت سع د جلدی دیگر از مصحف مجید اتما م رسانیده سعادت
جاوید اندوختند و سوای ا ن دو مصحف کریم مکرر بتحریر
تج سوره و دیگرسور قرآنی موفق گشته اند خط نستعلیق آن
حضرت ىی سا ه اطرای مدح طرازی و اعراق نکته پردازی دران
زبته است که قطعهای که درعهد ایام د ن و سرگرمی مسق رقم
ندبر خامه اسرف گسته قطعهای خوب استادان که سر گرانمایه
صرف تحصیل آن سرمایه ساخته ند مثل ا ری د گر ندرداخته اند
در نظر خط شناسان خصرمسده می شود و سکسته نستعلیقی در

عادت معرداري و صعا و مدادت وتحدگي مي نوسند که شکستهای
رلف دلدران سلسلهٔ نسب دآن درست میکند و حط دار سدمی
عارصان سر مشق دلربائی ونطر بردمی اران می‌گیرد هما نا تسخیر
حطهٔ حط و ورمانروائی قلمرو اس من ددیع نمط چون متح کشوردیگر
مصائل و کمالات ار متممات عالمگیری وجهان کشائي آنحضرت است
در اکثر اوقات ناقتصای عنایت رمرحمت نا نداتر نعصی مطالب
مری و مصالح ملکي مناشیرکرامت عنوان پادشاهزادهای ارجمند
کامگار و نوئینان نامدار نخط مبارک می نویسند و کم وقتي میگذرد
که نر عنوان امثلهٔ جلیله که نامرائي دی شان و عمدهاي آستان
سپهر نشان رینت صدور می یاند سطري چند نگارش نمیفرمایند ـ
نکته دانی و معنی سنامي و رنط و مناسبت نظري و کسنی آن
حضرت نمراتب نثر و انشای انواع کلام در مرتبه ایست که سخن
سنجان معنی طرار و نصاحت ندشگان نکته پرداز ار میص تعلم
و ارشاد آن مظهرکمالات قدسي عمرها استفادهٔ دقائق و رمور سخن
مي توانند کرد هرگاه نادای منشور مشکان بلاغت گستر انشا
نامه میفرمایند نحسن تعریر دل ندیر نوعي تمهید مطالب و
تلفیق مدعی مي نمایند که اگر نگارندهٔ قوت حافظه را درج آن
درر شاهوار و لآلیِ آبدار ساحته نگارش ه ما ن العاظ گهر نثار نظم و
تالیفي که ار زبان حق نیان استماع نمودہ اکتعا نماید ار تجشم فکر
و تکلف انشا مستغني است و چون مسودهٔ آن درست میشود
نمطالعهٔ اشرف رسنده ار قلم بدائع رقم آن شهنشاه نکته رس
هوشمند چندان تصرفات مرغوب و اصلاحهاي دلپسند رنیت

می داند که اندک اثری از ملاحظهٔ آن تحریر و دفتر معروف گشته فرمانهٔ تصرف در اسلوب و قواعد نثر و ندرانهٔ حروف و مهارت دران فن می اندوزد و همچنین مقاصد حالات بسا ی که منسلان ملاعبت آن از پادشاهزادهای کامکار تخت بندار و ع دهای ا ن دولت ا ندار می نویسند بحسب مسو ؛ آنها بنظر انور در آمده بر نور اصلاح پادشاهانه مزین می شود آن زبان عروس تخت و اقبال اگرچه اکثر اوقات بزبان سلیس ملیح فارسی تکلم میفرمایند لیکن ترکی چغتایی را بغایت خوب میدانند و با ترکان بدان زبان تکلم می کنند و با جمعی از اهل هند که فارسی نمیدانند یا بتکلم نتوانند گفت ضرورت زبان لغت هندی می گشایند و خواند و آداب سپاهگری و صنوف هنرهای که لازم مرتبهٔ جهانبانی و فرمانروایی است از علم صید و شکار و شیوهٔ کمانداری و تفنگ اندازی و اسپ تازی و دیگر لواحق این امور کمال آن برگزیدهٔ ذوالجلال بحدیست که مهارت سکان آن فنون که سالها درین بساط عرب و ملازم رکاب اعلی اند بتوجه از مشاهدهٔ تحریر و نقصان خویش در جنب آن کمالات عرق تشویر و انفعال بر ناصیهٔ عبودیت دارند و از کرائم اخلاق آن خدیو کشورستان نفس و آفاق خصلت پسندیده فرزندان ارجمند عالی گهر و پادشاهزادهای والا قدر نیک اختر است که تمامی توجه باطنی و ظاهری و پرورش صوری و معنوی آن حضرت بکمالات علمیه و فضائل عملیه مصروف گشته از صلاح و طاعت و پرهیزگاری و عقل و رای و دانش و هوشیاری و قواعد و آداب سروری و سرداری و صنوف هنرهای کسبی حصهٔ وافی دارند و همگی

بمقتضی استعدادِ انوار تربیت شاهنشاه خدا آگاه حافظ کلام الله اند و تحصیل دو معتد به از مراتب علم و ادب کرده در نوشتن اقسام خطوط مهارت اندوخته و دا فصاحت و بلاغت زبان فارسی وترکی نیکو آموخته اند - و همچنین ثمرات طیبات نهال حشمت و اقبال و نهال شریعات ریاض عظمت و جلال و دیگر صدرنشینان مشکوی عزت و احترام و پرده گزیدان شبستان ابهت و احتشام و سایر محتجبات استار عفت و مخدرات سرادق عصمت بمقامی ارشاد و هدایت و برکات خدمت قدسی آیت آن حضرت اکتساب عقائد حقه و احکام ضروریه دینیه و تحصیل خط وسواد نموده همه بر سجادهٔ طاعت و حق پرستی و از کمال تقدس و ثمرهٔ برکت 'قدس خاندان وجود و شرافت افزای دودمان هستی اند و بنوشتهٔ تلاوت و کتابت قرآن مجید و مواظبت خیرات و مبرات وتحصیل حسنات و مثوبات اشتغال می دارند *

ذکر کرائم اشغال شهنشاه حق پژوه خیر اندوز در اوقات شبانروزی

آن حضرت قبل از طلوع انوار صبح صادق از بستر استراحت با بخت بیدار و دل هوشیار برخاسته از چشمهٔ سار توفیق وضو میکنند و از خوابگاه مقدس بیرون خرامیده بمسجد فیض آمود غسلخانهٔ مبارک پرتو قدوم می گسترند و مستقبل قبله بجای نماز نشسته بموجب حدیث شریف نبوي علی قائله شرائف الصلوات و کرائم التحیات که " المنتظر للصلوة کمن هو في الصلوة "

وانتظار وقت نوافل اندور می باشند و چون وقت نماز می رسد پس از اقامت سنت موکده فریضهٔ صبح را ادا مینمایند و بعد از نماز تلاوت کلام مجید و ادعیهٔ ماثوره و اقامت اوراد و وظایف معهوده که دران مراتب تمامی و نعات ایزدی و امداد آسمانی گوی شرف از سجادهٔ نشینان عبادت برده و زاویه گزینان حق پرست ربوده اند پرداخته تا چاشتگاه بدین امور مشغول می باشند و بعد از فراغ ازین تحیت و سعادت و کمالات نقص عبادت ازان منزله همایون بر آمده بخلوتگاه عز و جاه که نشیمن خاص آن خدیو خدا آگاه است شرف قدوم می بخشند و دران وقت برخی محرمان حرم دولت و مقربان درگاه اعیان را با خواص خدم شرف بار داده بر سریر معدلت و داد دهی می نشینند و روزگار عدالت جمعی از مظلومان و داد خواهان که از اهل دار الخلافه و مردم حضور پرنور و چه از مردم دور دست و سکنه اقطار بلاد و صوبها که در آنها نشمی زده و باستماع صیت نصفت و مظلوم نوازی و استظهار آثار معدلت و ظلم گدازی آن طرازندهٔ اورنگ سروری و سرافرازی از مساکن و اوطان خویش مهاجرت گزیده باشند بهر تقدیر که موقف عدل و داد است می آیند در دستگاه معدلت حاضر آورده صورت تظلم و استغاثهٔ آنها ی ساده اغماض و غائلهٔ اغراض بخدمت اشرف ارفع رفع نموده مطلب هریک مفصل و مشروح بعرض همایون میرسانند وآنحضرت بنفس نفیس متوجه تفحص و استکشاف حال آنها گشته چون صورت احوال شان درحضرت خلافت مرتبهٔ ظهور می یابد مضامین سرغده باشارهٔ والا بر و ...

شریعت غرا و مطابق ملت بیضا بقطع و بیضی مدرسد و مراتب
گردیده موافق تورهٔ سلطنت و جهان داني را آئین معدلت خسرواني
بوضح و تشخص مي یابد و از ارباب تظلم و استغاثه جمعی که
دلایل مسکنت و اضطرار و مخایل احتیاج و امتداد از چهرهٔ احوال
شان نمودار باشد از خزانهٔ احسان دیگران دامن امید بنقد مقصود
آموده مدین اندور فضل و مکرمت میگردند و پس از تقدیم مراتب
معدلت گستری نشستگان ایدال خرامیده بعضي اوقات چون مهر
منیر و خورشید عالم گیر که از دریچهٔ مشرق جهانتاب گردد از منظر
مبارک درشن جلوهٔ سعادت نموده منتظران دیدار میمنت آثار
را فروغ بخش ابصار میگردند و در فضای پای درشن خلقي انبوه
از هر صنف و گروه فراهم آمده بی مدع و مزاحمي استفاضهٔ انوار
فیض الهي از جمال عالم آرا مینمایند آن خدیو خورشید فدر انجم
حشر شان امواج باهره بنشر دران عرصهٔ بهارزمي بینند و در جمعات
که برای اقامت نماز جمعه بجامع دار الخلافه پرتو قدوم میگستردند
بعضی امرا از تابینان خود را در فضای دالکشا ی پای قلعه بنظرانور
عرض میدهند و متصدیان فیلان سرکار خاصهٔ شریفه برخی ایال
مست خود سر که آوردن آنها بخاص و عام دشوار است در پای
درشن از نظر اقدس میگذرانند و گاه بعضی از فیلان کوه پیکر بدیع
منظر ابر خرام رعد خروش در عقب اسپان برق تگ باد رفتار
میدوانند تا بد بدن از دنبال اسپ و حمله بر رکب و مرکوب که
در معارک وغا از آنها مطلوبست خوگر شود و بعضی ارباب باشارهٔ
معلی فیلان کوه تمثال فلک شکوه که بیه مست بادهٔ جنگجوئی

وعرضه شود که تا باشد از رگ رنجه رسانی هیچ رنجه بر عهد خواهش
طبع اقدس دران میدان وسیع تنگی نمی اندازند و نظارهٔ آن
سکرت هنگامهٔ دلفریب که از غرایب دیدنیهای عالم است ازان
منظر والا صورت بخشای خاطر ملکوت ناظر شهنشاه جهان و خدیو
آرای زمرهٔ نظارگیان میگردد و دران جلوه گاه امثال دو گهری و گاه
بشمرو گاه گرمی بسیارند و ازانجا بسعادت برخاسته بشهرگهٔ
ایوان چهل ستون خاص و عام که در وسعت و عظمت وشکوه و شان
نمونهٔ از ایوان کیوان است و جامهٔ بکده سپهر را وصف زیب و
آراستگی آن زیب از دری صدرت و دیوان جلوس سعادت می
نمایند و دران محفل همایون بتوزک و آیینی که معمول این
دولت ابد قرین است دیوان بزرگ کرده بتوجه پرداخت عظایم
امور ملکی و کلیات مهمات مالی می شوند و بوساطت بخشیان
عظام مراتب معاملات و مهام امرا و منصب داران بعرض اشرف
رسیده جمعی که بخصوص خدمات و اضافهٔ مناصب و دیگر عطایا
و مواهب کامیاب میگردند بدولت بندگی این درگاه آسمان جاه
بارهٔ سربلندی می یابند بتقدیم رسم تسلیم می نمایند و گروهی
که بصوبها و خدمات بیرونی دستوری یافته باشند خلعت سرفرازی
پوشیده درخور پایه و حالت مورد دیگر مراحم گردیده از پیشگاه
خلافت مرخص می شوند و گروهی که امید از دولت بندگی و
خدمت و جامهٔ منصب اند از نظر انور گذشته درخور شایستگی
و قابلیت بمطالب و مقصدهای خویش ظافر میگردند و همچنین
مهمات زمرهٔ دری اندازان که عبارت از تفنگچیان سوار اند حواله

منصبدار رجوإه احدی و مرفهٔ احدیان بر اندار بوساطت میر آتش
و بخشیِ احدیان بموقف عرض مرسد و آن گروه از نظر اقدس می گذرند
و بوسیلهٔ معرّبان بارگاه و امیران درگاه عرایض صوبه داران و متصدیان
هر صوبه و سرکار و بدشکشهای آنها بمحل عرض میرسد و متصدی
خدمت عرض مکرر احکام مطاعهٔ که در باب منصب و جاگیر و
دیگر مراتب و مهمات و اقسام معاملات صادر می شود مکرر بعرض
اقدس می رساند و آخته بیگی و داروغهٔ افیال هر روزه برخی اسپان
و چندی از فیلان برنشست و آراستگی تمام بنظر انور در می آورند
و اگر اسپی یا فیلی زبون و لاغر سد متکفلان امور آنها بمعرض
عتاب و باز خواست می آیند و اسپان داغي و تابینان و منصبداران
را داروغهٔ داغ و تصحیحه بنظر خورشید اثر می نمایند و اگر اسپی یا
سواری بنظر همایون زبون در آید رد فرموده تابین ناسی را بمعرض
عتاب می آورند بالجمله کلیات امور و عظایم مطالب جمهور درین
دیوان اقبال و ایوان جلال بدرایهٔ انتظام می گیرد و چهار پنج
گهری آنجا اوقات میمنت سمات آنحضرت بجلائل اشغال
پادشاهی و شرایف مهام گیتي پناهی مصروف می شود و قبل
از دو پاس روز ازین تخت و سعادت ازین دیوان بزرگ و محفل
سترگ برخاسته باتجمن خاص غسل خانه عز قدوم می بخشند
و دران نگارین سرای دولت بر اورنگ قدر و حشمت نشسته تا
دو پاس روز سریر آرای کام بخشی و کامروایی و انتظام بخش امور
خلافت و جهان بانی می باشند و اکثر اعیان دولت و ارکان سلطنت
و متصدیان مهمات و اهل خدمات و گروهي از گرز برداران و بندهای

بجاور اهل خاص خوکی رحمه ی از حملها و زرجفان و مر دمی که
وجود شان ضروری است آنجا شرف بار می یابند و دعوانیان
عظام و تحسنان ممالک نظام و متصدیان مهام نواب و جندی
از داروغهای کارخانجات و دیگر ارباب خدمات که رخصت عرض
دارند از مطالب و مهمات کلی و جزوی بتوسط معروض داشته
جوابهای با صواب که ارباب انصاف را سرمایهٔ فیروزی و پیرایهٔ
هوشمندی تواند و ارشاد می یابند و صدر الصدور اهل استحقاق
و بدار منددان مخص انفاق را جوق جوق بنظر کیمیا اثر شهنشاه آفاق
در آورده مراتب احوال و صورت امانی و آمال آنها بشرف انها
میرساند و آن گروه در وزن نصفهٔ ازلی بتمش وظایف و عطای
اراضی مدد معاش و انعام نقود کامیاب خوطف بامانها ی
گردند و بعرایض صوبه داران و حکام اطراف اکثر درین محفل مخص
قرین بوساطت بار یافتگان بساط قرب از نظر مقدس اثر گذشته
برخی بمطالعهٔ اشرف میرسد و بعضی دیگر را وزیر اعظم خوانده
مضمون بعرض همایون میرساند و احکامی که در جواب هریک
می شود دستور جزو گنجور بمنشیان عطارد بیان القاع می نمایند
و اکثر مسودات مخصت بامرار نظر انور نور آگین گشته بتصرفات
بدیعه و اصلاحهای کاملهٔ باد اضافه در الفاظ و معانی که ماهران رموز
سخن سنجی و نکته دانی را دستور العمل فصاحت و قانون بلاغت
بلاغت تواند تو زینت می یابد و چون مناشیر جلایل القدر نوشته
می شود دستور اعظم آنها را بنظر معلی میرساند و عنوان بعضی
امثلهٔ جلیله که بامرای نامدار و بندگان رفیع مقدار شرف صدور یابند

باشد بجهت تفاخر و مباهات آن گروه نامبرده بدعی و تاکید در مطالب و احکام بخط خاص که از سواد خط بدشاهی مقبلان خوشتر است مرقوم میسازند و وقایع هر صوبه و سرکار از روی نوشتهای سوانح نگاران اطراف و اکناف این کشور ملک وسعت که بر سبیل تواتر وتوالی به پیشگاه حضور عز وصول می یابد درین والا بارگاه بمسامع حقایق مجامع میرسد و برخی اوقات جانوران شکاری از باز و جره و شاهین و چرغ و بحری و بور و غیرآن بوساطت قوش بیگی و قراول بیگی از نظر اشرف میگذرد ولختی تماشای پری چهره اسپان برق سرعت باد رفتار که متصدیان اصطبل سرکار خاصهٔ شریفه بآراستگی تمام از نظر انور میگذرانند و راهضان وچابک سواران زیر در صحن غسلخانه سوار شده می گردانند مسرت پیرای طبع اقدس میشود و درین مجلس همایون بیر دارغهٔ عدالت مه معیان و داد خواهان را حاضر ساخته عرض احوال و مطالب آنها می نمایند و شهنشاه حق آگاه درابتدای اشتغال بمهمات سلطنت و سروری که مجملی ازان سمت گزارش پذیرفت بحال متظلمان دیر پرداخته داد دهی خلایق می فرمایند و از ایام هفته روز چهارشنبه خاص بامر عدالت است دران روز بدیوان خاص و عام تشریف حضور نمی بخشند و جمیع متصدیان عدالت و قاضی عساکر و مفتیان و فضلا و علما و ارباب عمایم وشحنگان شهر در محفل خلد آئین غسلخانه حاضر آمده همگی اوقات قدسی سمات مصروف معدلت پروری و داد گستری میشود وهرکسی که آنجا ضروری الوجود باشند درآن والا بارگاه بار یمی یابند بالجمله شهنشاه جهان با

ترتیب در پاس روزها بین مراتب استعمال دارد و ازین محفل
همایون مزین سعادت درخانهٔ تمسکوی قدس و حرمکدهٔ اقبال عز
قدوم می کشند و آنجا در حجرهٔ نعمت خاصه نشسته بقصد
حصول قوت طاعت و عبادت ایزدی و در قوت رجا یان ارادهٔ
طیبه که از خزانهٔ وجه حلال سرانجام می یابد تناول می نمایند
و بجهت شرط ست دماغ و حفظ صحت و قوام بدن و اعتدال مزاج
ساعتی با دل بیدار دیده بسکر خواب می سپارند و قبل از درآمدن
وقت نماز ظهر از بستر استراحت برخاسته وضو می کنند و دیگر باره نور
افزای ساحت قدس مسجد گشته بعد از ادای دوگانهٔ تحیت
آن بتسبیح و عبودیت در سجادهٔ دعوی مستقبل قبله می نشینند
و ازروی کمال آگاهی و حضور دلی حمد تذکر و تسبیح حق و یاد
ذات مطلق و مولای که از اعاظم ملت و اکابر دین و اهل باطن
و ارباب فقر مرا گزیده اند سعادت اندوز گشته چون وقت ادای
صلوة مفروض با جمعی از علما و سادات و مشایخ و فقرا و جمعی
از خواص و نزدیکان که درآن وقت حاضر اند فریضهٔ ظهر بجماعت
گزارده تمام سنن و نوافل را و وظایف م ہو ه که ارباب معتقدان
تجرد کیش و منتسکان زهد اندیش از استعمای آن ناصر است
ادا نموده بعد فراغ ازین مراتب خلوت کدهٔ خاص را که مابدین
حرم کدهٔ قدس و ایوان مبارک غسلخانه است بقدوم همایون فروغ
سعادت می بخشند و تا رسیدن وقت نماز عصر دران آرامگاه دولت
بکرائم اعمال و شرایف اشغال مانند تلاوت قرآن مجید و کتابت و
مقابلهٔ آن و تتبع مسائل دینی و خوض در معارف یقینی و

مطالعهٔ کتب و رسایل عرفا و اکابر اوقات فرخنده آداب مصروف میدارند و بعضی احیان درآن نشیمن جاه و جلال بعضی از عمدهای آستان اقبال و ناظمان مناظم ملک و مال را شرف بار داده به تنظیم و تمشیت برخی مصالح و مهمات ضروریهٔ سلطنت می پردازند وعرایض بعضی داد خواهان و التماس مظلومان بوساطت بار یافتگان بساط قرب بنظر بخشش دررسیده جواب آنها از پیشگاه عدل و مکرمت صادر میشود و دراین وقت گاه حرم سرای دولت را ساعتی بنور حضور مشرف میسازند دران شبستان اقبال بدر صدر انشینان مشکوی عزت و احترام و پرده گزینان تتق عظمت و احتشام و سرابیت عفائف سعادت بنوید و مخدرات عائلهٔ هوشمند که بار یافتهٔ پاسگاه قرب و خدمت اند احوال مستورات محنت زده و بیوگان و یتیمان بموقف عرض میرسانند و حوایج آنها باسجاح مقرون گشته هریک در خور حال از آثار فیض وجود و بر و عطای این دولت جاوید دعا کامیاب میگردند و چون وقت نماز عصر میرسد دگر باره بمسجد مبارک غسلخانه پرتو قدوم گسترده فریضهٔ عصر بجماعت ادا می نمایند و بعد از فراغ بخلوت کدهٔ دولت معاودت فرموده ساعتی دیگر بهوشیار دلی و آگاهی و نظم مهام خلافت و جهان پناهی می گذرانند و چون از روز یک دو گهری باقی می ماند ازان خلوتگاه عز و جاه بر آمده در انجمن خاص غسلخانه سریر آرای حشمت و جهانداری میگردند و برخی از مهمات ملک و دولت بعرض میرسد و باریافتگان پیشگاه سلطنت دران محفل فردوس آئین بدستور روز پیشین سرشت باریافته سعادت کورنش مي یابند و

جمعی از امرا و منصبداران که نوبت کشک آنها باشد دران وقت حاضر میشوند و علم بزرگان نهرام صولت و صحبت و ساولان بدستگاه دولت آن برین را بتحت تفاوت اند و در بردو طرف دور حاصه بار داشته از مردم عمدة صفی در پس می آرایند و در عقب آن صفوف دیگر مرتب میدارند و تحسدان عظام باشارة والا آنها را بدستوری که درین سلطنت ابد طراز معمول است بسلیم نور می رمانند و بعد فراغ ازین امر که متصل نوبت شام می باشد چون موبن اذان مغرب میگوید سپهسالار مردان مرتبت چون آگاه روی دل از هنگامهٔ کدرت و گذر و دار سلطنت بر تافته بخصوع تمام متوجه شنیدن اذان می شود و بعد از استماع آن از سریر گردون نظیر بر خاسته نماز مغرب بجماعت در مسجد ادا مینمایند و دستهٔ کریمهٔ خوش جمع مدی و نوادل با اوراد و وظایف معهودة بجای می آرند و این مراتب بدو گهری منکشد و بعد فراغ نماز از مسجد برآمده دیگر باره در نشیمن والای عسلخانه که از کدرت مشاعل مهر فروغ و دو ورسه های کافوری زرین لگن و فانوسهای طلا ی مه مر وحون لرم سپهر بچراغان انجم لدرسر نور میشود بر تخت معروری تخت جلوس سعادت فرموده بنظم و پرداخت امور ملک و مال و بمشت مهام دولت و امثال توجه مبذول میفرمایند و وزیر اعظم درین وقت مهمات کلیه و جریدهٔ دیوانی بعرض اشرف رسانیده جوابهای رسا و احکام دولت افزا که خردمندان روزگار و مدبران امور کار را دستور العمل آگهی و هوشمندی تواند شد ارشاد می یابد و چون چهار گهری از شب میگذرد و موذن اذان عشا میگوید

شهنشاه بیدار بخت از بزار تخت برخاسته اکثر مردم را اذن رفتن از غسلخانه میشود و بنماز عشا بدر با جمعي از خواص و نزدیکان بجماعت گزارده بآرامگاه خاص عز ورود می بخشند و روزهاي بخشنبه بدیوان اول روز در ایوان سپهر نشان خاص و عام اکتفا نموده دیوان آخر روز و انعقاد مجلس جلوه آمدن غسلخانه درست موقوف میدارند و آن شب متبرک بامور دینوی و مهمات صوری نپرداخته همگي اوقات فایض البرکات مصروف طاعت و عبادت و تحصیل اسباب ثواب اخروي و سعادت میشود و در شبها چون خاطر مقدس از مشاغل کونیه و وظایف عبادات پرداخته بقصد استراحت و آرام بخلوت گاه انس پرتو قدوم می گسترند اکثري از شب را با دل بیدار و خاطر آگاه به تیقظ وانتباه و مشغولی بیاد پروردگار جهان و تفکر و تدبیر در مصنوعات خالق کون ومکان و شکر و سپاس نعم والای بي منتهاي الهی که از دستگاه فضل و احسان نامتناهي بآن سزاوار سریر شهنشاهی و ساده اورنگ گیتي پناهی عطا شده میگذرانند تا هنگامی که باقتضای بشریت حواس ظاهری اساس را بخت بیدار خواب در می یابد دو سه گهري بی اختیار تن به بستر استراحت میدهند و در سنابروزی آسایش وخواب آن بادشاه ممالک رقاب زیاده از یک پاس شب نیست لمولفه

* نظم *

هر چو بالین هوس کم نهاد * بر سر خود بار دو عالم نهاد
خلوتی ممکدل و گران بارتش * بنده گران خواب زبیدارتش

امید که تا بخلیقه قضا به پرورش اشجار ممکنات بصارب بخش

کسی امکان است درا ابدان این سوال مانده کمدر دمدان حاو
حال پربار سد و ما لعسسدد مدر سعوس دور موحود ب صورت قرار
تاره به کون و مکان است بعس لدیع درلت ا ن اورنگ بسی
ىمسب و اصله الى عرروى کمر اسد ٠ ع ٠

زین دعاها برآماسب مدس بهدار دال

تمام سد

فهرست عالمگیرنامه

تصحیح غلط‌های کتاب عالمگرنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۵	لااحصی	لااحصی
۱۱	۱۶	هراو	مهراو
۱۴	۲	کوندای	گوندای
۲۵	۱	باسی	آسی
۳۳	۱	دکشاینده	کشاینده
۹۸	۲۲	وسمانه	وسمانه
۹۸ و دیگرجاها •		جمعیت	جمعیت
۱۰۴	۱۲	للسلاطین	السلاطین
۱۰۶	۱۸	بنابان	بیابان
۱۰۹	۱۱	السیء	السیٓء
۱۱۲	۵	باندلی	باوادلی
۱۱۷ و دیگرجاها •		حده	حدیه
۱۲۵ و ۱۲۷	۱۲	مسعر	مسعر
۱۲۸ و دیگرجاها •		باحدرار	باحدرار
۱۲۹ و دیگرجاها		اسدلام	اسلام
۱۳۶	۵	مرع	مرغه
۱۴۵ و دیگرجاها •		اعرآباد	آعراباد
۱۵۳	۲۱	برحارب	برحاسب

۱۶۱	۱۹	دکدا په	رگدا په
۱۶۲	۵	تاباتش	دادداش
۱۶۲	۱۴	بد محمد	بدر محمد
صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۹ و دیگر جاها ۔		مرسته	سررشته
۱۷۲	۱۷	طوب	طواف
۱۸۰	۲۱	درگدسده	درگشده
۲۳۳ و دیگر جاها ۔		مجاری	مجادی
۲۴۶ و دیگر جاها ۔		سلجان سنگه	سجان سنگه
۳۰۹	۳	مرحام	مرحام
۳۴۹	۱۰	کسید	سدد
۳۶۶	۴	ساجدگ	ماجده
۴۳۳ و دیگر جاها ۔		قله	قلعه
۴۳۷ و ۷۳۵ ۔		سدگه	سنگه
۴۴۱	۹	راجررپ	راجرپ
۴۶۱ و دیگر جاها ۔		مارر الدهر	ماوراء الدهر
۴۶۳	۱۶	متهرار	متهرا
۴۸۲	۲۰	یا	ثنا
۴۹۴	۱۹	بشاهرادة	بشاهراه
ا صا	۲۲	آسمان نیست	آسمانی است
۵۰۱	۱۲	بصرت	بانصرت
۵۱۱	۲	تسوداب	تسودان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضا	۹	انگریری	انگریزی
ایضا	۱۵	گرو دند	گرویدن
۵۱۵	۳	جانگدرنگر	جہانگیرنگر
۵۳۱	۷	رکا	کار
۵۶۷	۱۶	سہاسنگر	سہاسنگھ
۵۷۳	۱۷	حصۂ	حصۂ
۶۱۴	۱۹	موسم	موسوم
۶۱۵	۲۱	معری	معروری
۶۱۷	۱۸	مکارک	مدارک
۶۲۱	۹	الامعال	الامعال
۶۲۳ و ۷۶۷		درالعاں	دارالعاں
۶۳۰	۲۲	دلاں	رلاں
۶۳۱	۶	المطنہ	السلطنہ
ایضا	۹	گرپر	گوپر
۶۳۷ و دیگر جاہا ۔		صنعیاں	صنعیاں
۶۴۳	۱۲	انعطاس صوراں	انعکاس صورآں
۶۵	۲۱	بدارد	بداد
۶۵۵	۳	نکار	بانکار
ایضا	۱۵	ابراع	اندراع
ایضا	۲	امدنا	امدناع
۶۵۸	۱۵	وج	موج

صحیح	غلط	سطر	صفحه
حمعی	حمع	۱۸	۶۵۹
مداوا	مدوا	۲۰	۶۶۲
علاقة	عاىقة	۱۸	۶۶۴
دہراهاىش	دہراهاىش	۲۲	ایضا
حىاب	حیاط	۱۶	۶۷۵
اوهاب	ارتاب	۲۱	۶۷۶
سیمة	دشمة	۱۹	۶۸۷
عمادي	عمالی	۲	۶۹۳
دہار	دہادر	۵	ایضا
تطعی	مطع	۱۸	۶۹۷
دوبدں	دوبدں		۶۹۹ و دىگرحاها
راه	را	۲۰	۷۰۳
پیشمردشان‌میدادىد	پشمردشان‌مىدارد	۶	۷۰۴
صدمه	مدمه	۱۷	ایضا
حائل	هائل	۱۴	۷۰۹
المَکْرالسیّءُ	المَکَرالسیءٌ	۶	۷۱۰
و دار دادىد	ودادىد	۱۷	ایضا
دماتر	ماتر	۱	۷۲۲
توانائي	توانادي	۲۰	۷۲۶
حلق شان	حلقشان	۲۱	ایضا
الرازی	الروی	۱۸	۷۲۸
دد	در	۰	۷۳۲ و۹۶۸

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۳۳	۵	درداب	درداب
۷۳۶	۱۸	صوابح	سوابح
۷۳۹	۲	ماهاب	مناهاب
ا صا	۸	حسی	حس
۷۴۱	۷	سداران	سپهداران
۷۵۱	۱۹	بس	بسدی
۷۵۳	۷	ر	را
۷۵۹	۱۶	طمع	طمع
۷۶۱	۱	عدان	اعدان
۷۶۶	۵	بواهی	نواحی
ا صا	۱۰	صنع	سنع
۷۷۷	۶	عابر	نعاطر
۷۸۵	۳	درد	دد
۷۸۹	۱۴	حسالست	حصال است
۷۹۰	۱۲	حدر	حر
۷۹۲	۱۹	زوم	زرم
۸۱۸	۱۱	سده	مد
۸۲۵	۱۵	نواسح	نواسح
۸۲۶	۲۲	معدنگ	معدنگ
۸۲۹	۲۲	مهمی	مهمی
۸۳۰	۱۱	اعدان	ارعدا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٨٣١	١٨	سوا	سوار
٨٣٣	١٩	مداکار	میداکار
٩٠١	١٥	ددروی	بدرهی
٩٢٠	١٠	ثدت	تدب
٩٢٦	١٨	لا	را
٩٢٨	١٩	دروش	دوش
٩٣٧	١٤	حد	حلد
٩٥٢	١٢	دامت	ادامت
٩٨٨	١٣	ای	پای
٩٩٤	١٥	طفر سپاه	سپاه طفر
٩٩٧	٣	سری	سوی
١٠٢٢	٧	ارجمند شد	ارجمندش
١٠٥١ و ١٠٥٦	٠	دردر	زرزر
١٠٧٣	١٢	اُنجاده	الحاده
١٠٨٤	١٩	ده مرحله	هر مرحله
١٠٩٥	١٤	نشکان	پزشکان

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بر آرای مهر پیرای دانشوران خرده بین و خردمندان والا تمکین که بشناخی غوّاص فکر لآلی دل پذیر و دراری بی مثل و نظم معانی از قلزم طبع بساحل قرطاس آورده گوش هوش سامعین را زینت تازه می بخشند و عرایس اخبار عجیبه و سوانح غریبه سلاطین نامدار و دیگر امرای والا تبار را بجواهر بیان متحلی ساخته پیرای بارگاه سلطنت و پسندیدهٔ حضرات ملوک عالی منقبت می گردانند تا عالمیان از احوال باستانی عبرت گیرند و پند پذیرند و از افعال قبیحه و خصایل مصیحه که باعث بدنامی و غرامت و سبب سوء سرانجامی و وخامت است اجتناب ورزیده خود را بمکارم اخلاق آراسته و بمحاسن اوصاف پیراسته نمایند مخفی و محتجب نماند *

که کتاب عالمگیرنامه مرحومه کتابی ست زیبا و گرامی نسخهٔ

دل‌کشا و گلستاني ست بی حزان و باره بوستاني ست که هزاران رياحين معاني در وی شکفته و خندان اگر بآب زرنگاشته آید بجا و اگر دفتري از فصاحت خوانم روا *

از رشحهٔ کلک گوهر سلک مجلّیِ میدان سخن پروري و مقدّم مضمار انشا پردازی صدرنشین بزم سوانح‌نگاری زینت‌بخش محمل عبارت آرائي جهان‌گیر ملك سحر بیاني عالم‌گیر کشورسخن داني منشئ بی مثل و بدیل یعنی محمد کاظم بن محمد امین مشهور بمیرزا کاظم ولد امیدانی کاشي که درفن انشا علم " انا ولا غیري " بر افراشته و دررنگین نگاري رایت " انا افصح" برداشته و در فصاحت وبلاغت گوي سبقت از همه ربوده و در اعجار کلامي شهرهٔ آفاق ,, کالشمس رابعة النهار" بوده طبع انسائي داشت و در نظم‌دقتي این بیت ازوست * شعر*

بیست ازچاه زنخدان بتان قسمت ما * غیرآبي که زحسرت بدهان می‌گردد

اما در بدو حال بمقتضای مشیّت ایزدی برخي از اوقات گران مایه جوهر زندگاني را دست فرسودهٔ بیحاصلي کرده روزکار به بطالت می سپرد و یک چند در دام ناسازگاري روزگار چون مرغ زیرک بسر می برد و در زاویهٔ گم‌نامي با شاهد ناکامي دست در آغوش می بود و روي شاهد نامرادي بمرآت حال می‌نمود زار خار حسرت عسرت غنچهٔ مرادش چاك چاك می گشت و شوک خواری و بی اعتباري سینه‌اش را می خست وبار صفر الیدي برخود مي کشید و شربت تلخ تهي دستي می چشید *

و چون همای طالعش بپرواز آمد ودولتش یاري نمود و توفیق

ابدی رو نمایش گردید بآبروی سخن در آغاز نخستین سال
جلوس همایون شرف ملازمت شد؛ ملک احترام مدیح آثار عظمت
و جلال مطلع انوار ابهت و اجلال سپهر بلند اختری سرور اقلیم سری
و سروری والا همت قوی صولت کهف اسلام مرجع انام صبح سعادتی
مشرق صدر خورشید رای جمشید نظر نخل برای ریاض سعادت
ابدی گل چمن حدیقهٔ خلق محمدی حق دوست باطل دشمن
زنار گسل بت شکن کامل نصاب جوهر دانش و بینش مالک
رقاب کشور آفرینش فروغ گوهر خرد فزون کنند؛ میان نیک و بد
سلیمان ثانی صاحب قرانی سلطان ابوالمظفر محی الدین محمد
اورنگ زیب عالمگیر بادشاه پس مدیح سنجی آن اورنگ نشین کشور
معانی گوی سبقت از همه ربود و عبارت رنگینی ازچهرهٔ امثال
زدود و بدستیاری طبع سخن سرا از خصوص دولت و قبول بر آمده
بر بساط عزت و شرف قبول نشست و بخت غنودهٔ سزاوار کارش
برگرفت و طلعت ردای اختر طالع گردید و ناصیهٔ سعادت و نیک
بختی بنقش ارادت آراسته در سلک بندگی گرید بشکرانهٔ آن
بقلم استعجال صفحهٔ چند بانشاء محامد آن ذات اقدس نگاشته
هدیهٔ انجمن اقبال و تحفهٔ بارگاه عز و جلال گرداند *

چونکه در مجلس عزت انصاف و قدردانی را پایهٔ بلند و از
محاسن عادات و مکارم اخلاق بادشاه ارجمند آن بود که از اصحاب
معانی گلی بباغی می گرفتند و گوهری بکانی می پذیرفتند
آن عبارات معجز آیات پسند خاطر همایون افتاد و اسلوب کلامش
جبلی ملایم طبع سلطانی آمد *

اشاره صادر گردید که بدائع سوانح دولت کرامت آئین و مملکت سعادت قرین که مثل آن دیگر سلاطین نامدار و خواقین والا تبار را با وجود جد فراوان و سعی بی‌کران روی نداده بکوشش تمام جمع نموده بی بیش و کم بکلک صدق رقم تسطیر نماید و تحریر سازد و آن درارئ دل پذیر اقبال را در سلک تالیف انتظام بخشد و آن عرائس اخبار را بحلی تقریر دل چسپ و مرغوب آرایش دهد تا بر صفحهٔ روزگار یادگار ماند و پس ماندگان قافلهٔ وجود را اطلاع بر سوانح این عهد سعادت توامان گردد مؤلف را درین عهدهٔ سوانح نگاری و کار وقائع نویسي مقرر فرموده حکم عالي شرف نفاذ یافت که وقائع نگاران نسخهٔ واقعات سامي فهرست واردات احوال گرامي ماه بماه سال بسال با وقائع صوبجات و سوانح ولایات بدو سپارند و مقرر گشت که هرچه از اخبار و سوانح بحیز تحریر و معرض تسطیر در آید بعد از ترتیب داستان داستان اوان در خلوت همایون باوقات مناسب بعرض اشرف پادشاه برسد *

و حکم فرمودند که چون احوال پادشاه زادگي از حین تولد تا زمان عالم آرائي در کتاب پادشاه نامه مذکور و مسطور ست عنان اسپ بیان ازان سمت معطوف داشته بتحریر احوال ایام سلطنت پردازد و از آغاز انکشاف صبح کشور کشائي که در جمادی الاولی سنه یک هزار و شصت و هشت هجری بوقوع آمده داستان طراز گشته هژده ساله احوال را یک مجلد سازد برطبق فرمان سلطاني مؤلف این کتاب سوانح ایام سلطنت پروري وقایع ازمنهٔ

معدلت گستری از جمادی الاولی سنه مذکور تا رجب المرجب سنه هزار و هفتاد و هشت هجری اعنی ده ساله احوال ایام سلطنت و کامرانی و اعوام خلافت و جهانبانی انجه از قوه بفعل آمده بود بعبارت دل پذیر بدیع اسلوب و فقرات رنگین و مرغوب طرزی بدیع و وضعی منیع که بپیرای طبع دشوار پسندان کارگاه سخن دانی و دقایق سنجان رموز الفاظ و معانی تواند بود بمعرض تحریر در اورده داد انشا پردازی درداد *
و چون بندگان حضرت اعلی خاقانی بمقتضای دانش خدا داد و فطرت بلند و علو همت و وسعت حوصله ابقاء اثار ظاهر را در جنب محو ان وقعی نه نهاده بنابنیس ما در باطن بنشر توجه داشتند بعد از تدوین واقعات ده ساله حکم حقیقت سنم صادر شد که گذارندهٔ داستان مفاخر و مکارم محمد کاظم مصنف کتاب مستطاب عالمگیر نامه می بعد وقائع را بعقد کتاب در نیاورد لهذا او هم بدان مدر اکتفا نمود و پس از وفات بادشاه عنایت الله خان مرید خاص عالمگیر در عهد بادشاه ابوالنصر قطب الدین شاه عالم یا شاه عالم غازی محمد ساقي مستعد خان را باعث شد که باقی احوال چهل ساله و کسری بعقد تحریر در اورد *
و مؤلف درین صحیفه تصریح باسم اورنگ زیب ننموده در هر جا ازان بلفظی شریف و عبارتی بدیع که مناسب مقام ست چون شهنشاه گیتی پناه و شهنشاه دانش اندیش و شهنشاه آفاق و بادشاه دادگستر و خاقان جهان و خدیو دوران تعبیر کام یاب و انحضرت * وشاهجهان را باعلی حضرت و حضرت اعلی نام برده ـ

و ار دارا شکوه و شجاع بي شکوه و باشجاع سخن سرائيده *

و چون ولد امينا ار دکر حدس کردن عالمگير پدر پير خود شاهجهان را با هشت سال و دو همان حال انتقال کردنش بدارالبقا و همچنين دکر سوانح ناپسنديده و وقائع غير حميده که در اوائل ايام سلطنت او صورت بسته اعماض نموده مجملي ازان درينجا بطور نمونه دکر کرده مي شود *

در سنه يک هزار و شصت و هفت هجري شاهجهان را که بعدالت و انصاف و فطانت و کياست معروف بود بمقتضاي مشيّت ايردي عارضهٔ حبس بول طاهر شد و بالتماس دارا شکوه بسواريِ کشتي عرصهٔ دل کشاي اکبرآباد ار پرتو رايات جاه و جلال مطلع خورشيد اقبال گشت و تا غرهٔ ربيع الثاني سنه مذکور بمنزل دارا شکوه اقامت داشته بتاريخ غرهٔ شهر مذکور نهضت فرماي ايوان شهرياري و زينت بخش کاخ معدلت گستري گرديده و زينت تاره بخشيد تا اين سال انجام امور سلطنت و انصرام کارهاي مملکت بالاستقلال بقبضهٔ اقتدارش بود و رتق و فتق هرامور مي فرمود چون عارضهٔ جسماني برپيکر مقدس و عنصر همايون طاري شده مزاج اشرف ار منهج صحت و قانون اعتدال منحرف گشت و ايام کومت امتداد يافته ضعف قوي روز بروز سمت تضاعف و اشتداد مي پذيرفت ازان جهت بنظم و نسق امور جهانداري انواع اختلال راه يافته فساد عظيم درمملکت هندوستان بهم رسيد و صرصر خزان بي انتظامي بگلستان مملکت وزيد دارا شکوه که هميشه خلعت استحقاق امورکشورکشائي و جهانباني بمقراض طمع بر

عاقبت خود می برند و خود را از دیگران احق مي دانند هنگام مرض شهنشاه زمان حضرت دوران انتهاز فرصت نموده زمام اختیار سلطنت بقبضهٔ اقتدار خود در آورد و دست استقلال آنحضرت از مراتب ملک و مال کوتاه ساخته باقتضای رای خود جمیع کارهای مالي و ملکی انجام می‌کرد اورنگ زیب که دران وقت ممالک دکن اقامت مینداشتند و در نظم و نسق آن نواحی مشغول بودند چون اخبار بیماری پدر بزرگوار خویش و بي اختیاری او و اقتدار دارا شکوه در امور جهانبادي و دادگستری اصغا فرمودند مصلحت در اهمال و صلاح در اهمال ندیده باستظهار عزم شرف ملازمت والد امجد ارخطهٔ اورنگ آباد نهضت فرمای سمت دار الخلافهٔ شاهجهان آباد گردیدند و درابتدای راه با مهاراجه جسونت سنگه و دیگر امرا و افواج بادشاهي که باشارهٔ دارا شکوه سد راه بودند مقاتله کنان و محاربه وران باحصول غلبه و نصرت تا مقام اکبرآباد نزول اجلال ارزاني داشتند آخر چون پدر و برادر را مغلوب یافتند بروزجمعه غرهٔ ذی‌قعده سنه یکهزار و شصت و هشت هجری در عمارت دل پذیر اکبرآباد مجلسي دلکشا و جشني جهان آرا باهتمام امرای موافق ترتیب داده بعد انقضای یازده گهری و بیست و دو پل روز مذکور مطابق سس ساعت ونه دقیقهٔ نجومی برسریر فرمان دهی بی ادای رسوم که سلاطین نامدار والا تبار را حین جلوس براورنگ دولت معمولي و ضروری ست جلوس اجلال فرموده بسبب طمع سلطنت و حرص مملکت پدر بدر خود را محبوس فرمودند *

و تا هست سال جلوس عالمگیر شاهجهان بزندان مانده در همان بند از زندان بدر پس از سي و یك سال و دو ماه سلطنت باوائل شب دوشنبه بیست و ششم شهر رجب المرجب سنه یك هزار و هفتاد و شش هجري داعي اجل را لبیك اجابت فرمود تاریخش * شاهجهان وفات کرد * و نیز * بیت *

سال هجري فوت شاهجهان * رضي الله - گفت اشرف جان

و هم * مصراع * زعالم سفر کرد شاهجهان * یافتند

اگرچه ذات مستجمع صفات آن پادشاه دین پناه بحر علوم جدائی ومعدن خصائل جهانباني موصوف بحکمت وشجاعت ودانشمندی در امور سلطنت بود اما از مطاعن عقوق پدر و سفك دماء برادر و تعذیب بعضي از اولاد و تجویز قتل جماعهٔ مسلمین درمحاربات بیجاپور وحیدرآباد و غیره ممالك دکن صرف بطمع ممالک دیوی که این همه در پردهٔ حِیَل شرعیه اجرا مي نمود خالي نبود *

تمامشد این عجالهٔ نافعه دراختصر واهم احوال کتاب عالمگیرنامه - بحکم عالم علوم عربیه و فارسیه علامهٔ زمان پروفیسر مستر اے ناجمان صاحب بهادر ام اے سکرتري اشیاتك سوسایتي اف بنگال - رقم زدهٔ شکسته قلم - خاکسار عبدالحیّ مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته عفا عنه الله و رحم * وفهرست مفصلهٔ اسماء رجال و مواضع واقع عالمگیر نامه عنقریب بحلیهٔ طبع جلوه‌گر و منضم شدني ست *

فهرست اسامی مواضع واقع در کتاب
عالم‌گردنامه بترتیب حروف تهجّی *

بســــــــــــم الله الرحمن الرحیم

* ا

* ب *

* ت *

ح *

* ش *

* ص *

* ط *

* ع *

* ک * گ *

* لام *

* میم *

* ی *

(آ)

(ب)

(پ)

٢٩٢ ٣٠ ٣ ٩ -٣١١ ٣٤٦ -
٣٥٩ - ٤ ٤ - ٤٢ ٤٤٦ - ٤٥٩ -
٤٦٢ ٤٨٥ ٤٩٧ -٥٢٣- ٥٦٨ -
٥٩٢ ٥٩٥ ٦٣١ ٦٣٤ ٦٤
٦٤٧ ٧٤١- ٧٥٤- ٧٦١- ٨١٦
٨١٩- ٨٤٨ ٨٥٥ ٨٦٥ ٨٦٧ -
٨٦٨ ٨٨٤ ٨٨٧- ٨٨٨ ٩ ٨
٩١٤- ٩١٦- ٩٢٣ ٩٥٩ ٩٦١ -
٩٦٣ ٩٨٥ ٩٨٦ ١ ٣٢ -١ ٣٧
١ ٣٨

راحة حسنگه ٣- ٩٦ ١٣٩ ١٤١
١٤٦ ١٥٧ ١٦٧- ١٦٨ ١٩٩ -
١٧ ١٨٣ ١٨٤ ١٨٥ ١٨٧
٢ ٢ ٢١٨ ٢٢ ٢٢١ -٢٢٩
٢٦٩ -٣ ٦ ٣ ٩ ٣١٥- ٣٢١ -
٣٢٤ ٣٣١ -٤ ٢ ٤١٤ ٤١٥ -
٤١٩ -٤٣٤ ٤٤٦ ٤٤٧ ٤٥٧ -
٤٦٢ ٤٦٥ ٤٧٩ ٤٨٥ ٤٨٦
٤٩٧ ٥٦٨ ٥٩٩ ٦٠١ ٦ ٢
٦ ٣ ٦١٨ ٦٢ -٦٢٧ ٦٢٩

٦٣٤ ٦٣٦ -٧٤١ ٧٤٩ ٧٥٧ -
٧٦ -٧٦١ -٨١٦- ٨١٨ ٨٦٦-
٨٣٨- ٨٤٠ -٨٤٨ ٨٥٥ ٨٥٧ -
٨٦٠ ٨٦٥ ٨٦٦ ٨٦٨ ٨٦٩ -
٨٧١ -٨٧٣ ٨٧٩ ٨٨٣ ٨٨٧ -
٨٩ ٨٩٢ ٨٩٥ ٨٩٦ -٨٩٧
٨٩٨ -٨٩٩ - ٩ ٣ ٩ -٩٠٧ -
٩٠٩ -٩١٢ ٩١٧ ٩١٩ ٩٣ -
٩٢٥ -٩٦٢ -٩٦٤ ٩٦٦ -٩٦٧
٩٧ ٩٧١ ٩٧٥ ٩٨٧ ٩٨٨ -
٩٩٥ ٩٩٩ ١٠١٢ ١ ٢ -
١ ٢١ ١ ٣٦ ١ ٣٧ ١ ٣٨ -
١ ٥١ - ١ ٦

راحة چرمی ٢٤٦

راحة حیاب ٨٢٤ - ٨٣٨ - ٨٦٤

راحة دیدی‌سنگه ٦٦ - ١٣٩ - ٢ ٦ -
٢٤٧ -٣٤١ ٣٤٦ -٣٨١ ٥٧٢-
٦٢٥ ٦٣٢ - ٧٥٨ - ١ ٤٥-
١ ٥٤ ١ ٥٦

راحة راحروب ١٧٩ - ١٨١ ١٨٧ -

(ز)

(ص)

۳ ۴-۹ ۶ ۷۶۲ ۸۲۶ ۸۵۵ -

۱ ۴۷ ۱ ۴۹ ۱۰۵۶

عادل حال ۸۳ ۲۹۸ ۳۹۷ ۵ ۴

۴۱۵-۴۱۶ ۴۱۷ ۴۶۴-۴۷۱

۵۷۵ ۵۷۷ ۵۷۹ ۵۹۶ ۵۹۸

۶۳۴ ۷۶۷ ۸۵ ۸۵۱ ۸۵۷

۶ ۶ ۷ ۹ ۹ ۹-۹۱۲ ۹۱۹

۹۲۴ ۹۷۲ ۹۸۸ ۹۹ ۹۹۷

۲ ۱-۶ ۱ ۷ ۱ ۹ ۱ -

۲۹ ۱ ۳۶ ۱ ۴۷ ۱-۴۹ ۱ -

۵۶ ۱

عادل حال ۴۴ ۱۹۴ ۱ ۴ ۴۱۶ -

۴۷۱ ۴۷۸ ۶۲۵ ۳ ۸۴۳ -

۸۵۱-۹۸۱ ۴۷ ۱

عالم حال ۶۲۵-۸۸۵

عالم سنگه ۷۷

عالم گدر ۱۱ ۲۵ ۲۶ ۵۶ ۶۳ -

۶۴ ۹۸ ۱۱۲ ۱۱۶ ۱۳۳ -

۱۴۹ ۱۵۱ ۱۵۴ ۱۸۳ ۱ ۲ -

۲۱۲ ۲۲ ۲۲۴-۲۲۳ ۲۲۷

۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۶ ۲۶۹ ۲۹۵ -

۲۹۹ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۴۷ ۳۴۸

۳۵۹ ۳۶۱ ۳۶۲ ۶ ۴ ۹ ۴ -

۴۲۴ ۴۶۱ ۴۸۲ ۵۲۲ - ۵۷ -

۵۹۱ ۵۹۶-۶۲۸-۶۳۲ ۶۴۴ -

۶۴۶ ۶۹۴ ۷۳۳ -۷۳۹ -۸۴۱ -

۸۴۵ ۹۴۳ - ۹۷۵ - ۹۸۴

عبادالله ۷ ۳

عباس ۲۱۳ ۲۱۵ ۲۴۹ - ۲۷ ۷ ۳

۷ ۶

عبدالباری ۳۲ - ۹۲ ۲۴۵ ۲۹۱

۵۵۵ - ۷۷ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۴ -

عبدالحمید ۱۶۳

عبدالرحیم ۵۳ ۳ ۴ ۴۱۸ ۳۵۱ -

۴۵۷-۸۵۶ ۹۱۵ -۹۶۱ -۹۶۴ -

۹۶۶ ۳۳ ۱-۴۲ ۱-۴۵ ۱ -

۵۲ ۱ ۵۳ ۱

عبدالرحمن ۵۵ - ۶۲ ۷۶ ۲۵۰ -

۲۵۷ ۲۶۴-۲۹۷ ۷ ۳ ۳۴۱ -

۳۹۵ ۴۱۸- ۴۲ ۴۷۵ ۶۳۴

(ق)

۴۹۱ ۵۱۱ ۵۹۴ ۵۷۳ ۵۷۴
قاضی اسلم ۹۱۵
قاضی عبدالرحمن ۱ ۳۵
قاضی عبد الوهاب ۲۳۲ ۳۹۹ ۴ ۴-
۴۴۲ ۴۵۸ ۴۸۹ ۴۸۸ ۴۹۱
۵۱۵ ۶۴۴ ۸۳۳ ۸۴۴ ۸۸۲
وصی عارف ۸۷۴
قاضی عمران ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵
قاضی نظامای ۴۸ ۵۳
قان ۸۵ ۹۵ ۱۱۳ ۱۲ ۱۴۸
۲ ۸ ۲۱۲ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴
۲۸۲ ۲۹
قان بیگ ۱۹۳ ۲۴۸ ۲۹ ۷ ۳
۴۴۲ ۶۱۳
قان خان ۹۵ ۱۱۳ ۱۲ ۲۷۲
۲۷۳ ۲۸۲ ۲۹ ۴۶۹ ۴۸۵
۶۲۳ ۶۲۹ ۶۲۷ ۶۳۴ ۶۳۷
۷۴۱ ۸۱۷ ۸۲۲ ۸۶۴ ۸۶۸
۸۷۱ ۸۹ ۸۹۲ ۸۹۹ ۹ ۳
۹۸۹ ۹۹ ۹۹۲ ۹۹۶

۱ ۴ ۱ ۱ ۱ ۲ ۱ ۴۶
۱ ۵۲
قطب بیگ ۹۱۸
قدر اندار خان ۵۲۱
قراول خان ۵۵۵ ۸ ۷ ۷۸۳
۷۸۹ ۷۹۳ ۳ ۸ ۹۴۵
قزل باش خان ۶۳ ۹۳ ۲۴
۲۴۵ ۲۹۹ ۲۹۱ ۳۲۶ ۴۸۶
۵۱۳ ۵۲۴ ۵۳۳ ۵۹۹
قطب الدین خان ۳۹ ۱۴ ۱۴۹
۲ ۲ ۳۳۸ ۳۴۷ ۴ ۵ ۶۱۸
۶۴۷ ۶۶۲ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷
۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۵ ۸۲۷
۸۷۱ ۸۸۸ ۸۹۳ ۸۹۶ ۸۹۷
۹۸۳ ۹۸۶ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۲
۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱ ۳
۱ ۶ ۱ ۷ ۱ ۱۱ ۱ ۱۲
۱ ۱۳ ۱ ۱۵ ۱ ۱۶ ۱ ۳۳
۱ ۳۶ ۱ ۴۹
قطب کاسی ۲۴۸ ۲۶۸ ۷ ۳